تاریخ بیست سالهٔ ایران

جلد پنجم



استحکام دیکتاتوریٔ رضا شاه پهلوی

نگارش و تألیف: حسین مکی





تاریخ بیست سالهٔ ایران

جلد پنجم

استحکام دیکتاتوری پهلوی

تألیف و نگارش

حسین مکّی

نشر ناشر

تهران، ۱۳۶۲

وَالنّاشِراتِ نَشْراً

(سورهٔ مرسلات— آیه سوم)

از این کتاب ده هزار نسخه

در چاپخانه پیروز به طبع رسید

حق چاپ مخصوص «ناشر» است

خیابان انقلاب، نرسیده به پارک دانشجو، پلاک ۱۰۹۲

بسمه تعالی

خوانندهٔ عزیز،

«ناشر» خوشحال است که در این فرصت، نخست بار یا باری دیگر، با شما آشنا می‌شود. هرچند از نزدیک شما را نمی‌شناسد، از شما بیگانه نیست، زیرا خود در زمرهٔ کتابخوانها بوده و هنوز هست و می‌داند که نسل انقلابی امروز تا چه مایه به خوراک معنوی نیاز دارد و با چه عطشی در آرزوی آن است که از آبشخور علم و معرفت سیراب شود. این نسل در جوّی زیست می‌کند که از عناصر انقلابی و سیاسی اشباع شده است. این نسل مشتاق دانستن و آموختن و بالیدن‌است و به همین سودا،بیش از هرچیز به کتاب روی می‌آورد. «ناشر» خواسته است در برآوردن این نیاز حیاتی سهمی داشته باشد.

لیکن ادای این سهم مستلزم آن است که نخست ذایقهٔ خریداران دانش و هنر را بشناسد و دیگر آنکه به جلب همکاری نویسندگان نایل آید و به همّت آنان آنچه را که به ذوق کتاب دوستان خوش و گوارا و در عین حال برای پرورش معنوی آنها سودمند است فراهم آورد.

راهنمای «ناشر» در این راه، مکتب اوست که مکتب قاطبهٔ افراد نسل انقلابی کشور اسلامی ما نیز هست— مکتب قرآن و اسلام اصیل که ما را به کسب علم موظّف می‌سازد و شعارش این است:

فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ القَولَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ
أولئِکَ الَّذینَ هَدیهُمُ اللّهُ وَأولئِکَ هُمْ أولُوالاَلْبابِ

(سورهٔ زُمَر، آیهٔ ۱۸)

این مکتب میان دین و سیاست نه به جدایی بلکه به پیوندی زنده قایل است، که به قول مدّرس شهید: «سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ماست».

در جهان امروز، که ارتباطات بدین غایت فشرده و گسترده است و رسانه‌های گروهی نقشی با این دامنه و وسعت ایفا می‌کنند، سرنوشتهای افراد بهم گره خورده‌اند. در چنین جهانی،

انزوا و بیخبری از دنیا و مافیها از مسلمانان واقعی پذیرفته نیست. از این رو، «ناشر» می کوشد تا نسل کنونی را با جریانهای فکری و سیاسی جهان امروز و تحوّلات آن آشنا سازد و در کنار کتب اسلامی، متون و ادبیات فارسی، تاریخ و سیاست کشور اسلامی خودمان، پیرامون کشورهای جهان سوم و به تناسب، سایر ملل و نحل، معلومات معتبری در دسترس او بگذارد.

در عین حال «ناشر» معتقد است که نسل جوان ما اگر بخواهد معنا و اهمیّت تاریخی انقلاب اسلامی را بخوبی دریابد و شخصیّتها، نیروها و جناحهایی را که در این انقلاب نقشهای مثبت یا منفی داشته‌اند درست بشناسد و تأثیر آنها را در جناحهای سیاسی و اجتماعی کشور نیک ارزیابی کند، باید نخست به تاریخ تحوّلاتِ دست کم یک قرن و نیم اخیر ایران آشنا گردد، یعنی به اوضاع و احوال دوره‌ای که در آن، میان قدرتهای استعماری و ایادی و نوکران آنها از سویی، و عناصر و جنبشها و سازمانهای ضد استعماری و استقلال طلب از سوی دیگر، نبردی بی امان در جریان بوده است. «ناشر» آثاری را که خواننده را به این مقصود نزدیک سازد، بویژه وجههٔ همّت خود قرار داده است و از همکاری نویسندگانی که در این باب مطالعه و پژوهش کرده‌اند استقبال می نماید.

«ناشر» در راه نیل به هدفهای خود و در اجرای برنامه‌ای که هرچند بلند پروازانه به نظر آید، به درگیری با آن دل نهاده است، لطف الهی و اقبال نسل انقلابی و تشریک مساعی ارباب قلم و مردان تحقیق و اهل ذوق را یار و مددکار خود می خواهد.

اینک کتاب حاضر، به سیاق سخنی که رفت تقدیم خوانندگان گرامی می شود. با عنایت به این نکته که چنانچه نقدی و یا سخنی پیرامون مطالب کتاب دارند، مستدل و مستند، ما را از آن آگاه سازند تا با رعایت حق جواب در چاپهای بعدی درج شود.

باشد که خدمات «ناشر» از رضا و تأیید خداوندی بهره‌ور گردد، ان‌شاءالله.

و بالله التوفیق وعلیه التکلان.

فهرست مندرجات

مقدمهٔ مؤلف	یازده
الغای کاپیتولاسیون	۱
مبادلهٔ عهدنامه های جدید	۲
عهدنامه بین ایران و انگلیس راجع به تعرفهٔ گمرکی	۳
مبادلهٔ قرارداد با امر یکا	۹
عهد نامهٔ ودادیه و تأمینیه بین ایران و افغانستان	۹
ورود پادشاه افغان به ایران	۱۶
حکومت بچه سقا در افغانستان	۱۷
پیش کشی از خزانهٔ جواهرات سلطنتی به امان اللّه خان	۲۱
مقالهٔ فروغی در بارهٔ مسافرت امان اللّه خان	۲۱
قتل پادشاه افغانستان	۳۰
آبله کوبی اجباری	۳۱
درخواست خزعل ازشاه	۳۲
افتتاح دورهٔ هفتم	۳۳
رسمیت یافتن دورهٔ هفتم	۳٤
کابینهٔ دوم هدایت	۳۵
انتخابات تهران در دورهٔ هفتم	۳۵
تبعید مدرس	۳۸
توقیف مدرس	٤۱
سرنوشت محتوم مدرس	٤۷
مدرس و ملک الشعرابهار	٤۷
مقالات بهار در بارهٔ مدرس	٤۹
قصیدهٔ ملک الشعرابهار	٦۲
مرحوم مدرس (به قلم یکی از مطلعین)	٦۷
کلاه پهلوی	۷۰
لباس متحدالشکل.	۷۱
لایحهٔ قانونی اعزام محصلین	۷۲
نطق مدرس در بارهٔ اعزام محصلین	۷۷
هزینهٔ زندگی	۷۸

اعلام رسمی سانسور مطبوعات	۷۹
قانون منع برده فروشی	۸۰
انحصار دخانیات	۸۰
مالیات مستقیم	۸۲
اقلیّت دورهٔ هفتم	۸۲
فرّخی و طلوع	۸۳
پایان عمر و سرانجام فرخی	۸۵
توقیف وزیر مالیه	۹۱
نصرت الدوله تحت تعقیب	۹۳
ادعانامهٔ مدعی العموم دیوان تمیز	۹٤
نقل از پرونده قتلهٔ نصرت الدوله	۹۷
نصرت الدوله از نظر کتاب آرزو:	
یک پایهٔ حکومت مثلث درهم شکست	۹۸
یکی از مقتولین نامی	۹۹
علّت گرفتاری و قتل نصرت الدوله	۱۰۵
زلزلهٔ شدید شیروان و گیفان	۱۰۸
قطع رابطه با فرانسه	۱۰۹
عهدنامهٔ مودت بین ایران و حجاز	۱۰۹
زندان قصر	۱۱۳
سرتیپ درگاهی زندانی شد	۱۱٦
فرار سیدفرهاد از زندان قصر	۱۲۰
دستگیری دوست محمدخان بلوچ	۱۲٦
فرار و دستگیری دوست محمدخان	۱۲۷
دوست محمد خان که بود؟	۱۲۸
قانون جلوگیری از استعمال تریاک	۱۳۰
فوت سلطان احمد شاه قاجار	۱۳۱
اتمام پل اهواز بر روی کارون	۱۳٦
حمل آثار نفیس ایران به لندن	۱۳٦
الغاء جواز عبور و مرور در شهرستانها	۱۳٦
اولین بودجهٔ تفصیلی کل کشور	۱۳۷
مناسبات ایران و عراق	۱۳۸

مسافرت ملک فیصل به ایران ۱۳۸
شناسائی دولت عراق ۱۳۸
فوت مشکوک ملک فیصل ۱۳۹
هیئت نمایندگی عراق در تهران ۱۴۰
طرح قضیهٔ ایران و عراق در جامعهٔ ملل ۱۴۱
روابط ایران و عراق ۱۴۲
افتتاح دورهٔ هشتم مجلس شورای ملی ۱۴۲
تلگرافخانهٔ هند و اروپ به ایران واگذار گردید ۱۴۲
ارتباط تلگراف بی سیم با امواج کوتاه ۱۴۴
قانون بودجهٔ یکساله ۱۳۱۰ ۱۴۵
کنگرهٔ عمومی مسلمین ۱۴۵
قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت ۱۴۶
ختم غائلهٔ سیمیتقو ۱۴۸
کارناوال یا کاروان شادی ۱۵۱
پایان دورهٔ هشتم مجلس ۱۵۲
افتتاح دورهٔ نهم ۱۵۳
فوت مستوفی الممالک ۱۵۴
مستوفی الممالک (نقل از کتاب شرح حال رجال ایران) ۱۵۵
اولین سلب مصونیت دورهٔ پهلوی ۱۶۰
جنگ تامرادی و علّت آن ۱۶۶
درگذشت امیر مؤید سوادکوهی ۱۶۹
ماشین امضاء: چگونگی امور در کابینهٔ هدایت ۱۷۱
کارخانهٔ قند سازی ۱۷۱
چراغ برق تهران ۱۷۲
معما (در بارهٔ راه آهن) ۱۷۳
قتل عبدالحسین دیبا ۱۷۵
دیبا کی بود؟ ۱۷۶
استخراج از پروندهٔ قتلهٔ دیبا ۱۷۶
شرح قتل دیبا ۱۷۷
اظهار سید جعفر غسّال ۱۷۹
پس از مرگ ۱۷۹

اعزام ولیعهد به‌سویس ۱۸۰
اعزام چهارمین دستهٔ محصلین ۱۸۰
تیرگی روابط ایران و آلمان ۱۸۰
قانون اوزان و مقیاسات ۱۸۳
اولین کارخانهٔ سیمان در ایران ۱۸٤
تیمورتاش مغضوب می‌شود ۱۸٤
برکناری وتوقیف تیمورتاش ۱۸۵
رد اعتبارنامهٔ تیمورتاش ۱۸٦
مقالهٔ مهدی بامداد در بارهٔ تیمورتاش ۱۸۷
محاکمهٔ تیمورتاش و امین‌التجار ۱۹۵
مقالهٔ علی دشتی در بارهٔ تیمورتاش ۱۹۸
مقالهٔ عباس اسکندری در بارهٔ تیمورتاش:
مقدمات سقوط تیمورتاش ۱۹۹
تیمورتاش که بود؟ ۲۰٤
محاکمهٔ تیمورتاش ۲۱٦
خاتمهٔ محاکمه و قتل تیمورتاش ۲۲۰
اینک روز دادرسی ۲۲٦
تیمورتاش و دختر آسوری (سفر به شوروی) ۲۲۸
جاسوسان شوروی در ایران ۲۳٤
یادداشتهای تیمورتاش ۲۳۵
تجدید نظر و تمدید قرارداد دارسی (قرارداد ۱۹۳۳) ۲٤۳
رضاخان تعهد نمود که از پشت به انگلیسها خنجر نزند ۲٤۳
مأموریت رضاخان ۲٤۸
الغای قرارداد دارسی و قرارداد ۱۹۳۳ ۲٤۸
نامهٔ تقی‌زاده به وزیر دربار ۲۵۱
نامهٔ تیمورتاش به فیض ۲۵۳
طرح مسألهٔ نفت در مجلس شورای ملی ۲۵۷
نامهٔ وزیر دارائی به جکسن مدیر شرکت نفت ۲٦۰
پاسخ کمپانی نفت ۲٦۲
پاسخ وزیر دارائی ۲٦۳
دومین یادداشت دولت انگلیس ۲٦۵

پاسخ وزارت امور خارجه	۲۶۷
امتیاز دارسی لغو شد	۲۷۴
مجلس لغو امتیاز را تأیید کرد	۲۷۵
عوشتهٔ مصطفی فاتح در بارهٔ قرارداد و مذاکرات نفت	۲۷۵
در سوزاندن پروندهٔ نفت تعمدی بوده است؟	۲۸۱
رضاخان و تمدید قرارداد (در دورهٔ ریاست وزرائی)	۲۸۲
انعکاس تمدید قرارداد در کشور	۲۸۴
جریان لغو امتیاز دارسی و منظور از این عمل	۲۸۵
طرح قضیهٔ نفت در شورای جامعهٔ ملل	۲۸۷
نتیجهٔ مذاکرات در تهران— امتیازنامهٔ جدید	۲۸۸
نتیجهٔ تمدید امتیاز نفت جنوب	۲۹۶
پیشنهاد بنش مخبر جامعهٔ ملل	۲۹۷
مقایسهٔ امتیازنامهٔ دارسی با امتیاز جدید	۳۰۱
مواد قرارداد جدید و کیفیت تنظیم آن	۳۰۶
قرارداد جدید به تصویب مجلس رسید	۳۲۳
اعتراضات برقرارداد و عمل شرکت نفت:	
۱— معافیت از عوارض گمرکی قسمتی از واردات کمپانی	۳۲۴
۲— معافیت از عوارض گمرکی نفتهای صادره	۳۳۳
۳— ارزهای حاصله از فروش مواد نفتی	۳۳۴
۴— کمیسر نفت یا نمایندهٔ تام‌الاختیار دولت ایران	۳۳۶
۵— کیفیت رسیدگی به محاسبات شرکت	۳۳۹
۶— منافع خالص کمپانی	۳۴۰
۷— چگونه ۵۲ درصد دارائی شرکت را از دست دادیم	۷۴۴
۸— سود توزیع شده به صاحبان سهام	۳۴۷
۹— وجود تعداد زیادی کارمند خارجی	۳۵۱
طرح قرارداد ۱۹۳۳ در مجلس دورهٔ پانزدهم	۳۵۶
آخرین دفاع تقی‌زاده	۴۱۱
بودجهٔ سال ۱۳۱۲ کل کشور	۴۱۷
افتتاح کارخانهٔ قند کرج	۴۱۹
برکناری مخبرالسلطنه	۴۲۰
حاج مخبرالسلطنه کی بود؟	۴۲۲

مخبرالسلطنه از نظر کتاب آرزو ۴۲۶
ورود کاراخان به ایران ۴۳۰
کابینهٔ دوم فروغی ۴۳۰
توقیف مدیر گمرگ بوشهر و توسط انگلیسها ۴۳۲
کشف آثار باستانی ۴۳۳
اقدام برای تعلیمات عمومی ۴۳۴
برکناری و قتل سردار اسعد وزیر جنگ ۴۳۵
انگلیسها و بختیاریها ۴۳۷
سردار اسعد کی بود؟ ۴۴۰
یادداشتهای سردار اسعد در زندان ۴۴۷
فرمان ضبط املاک بختیاریها ۴۴۹
نوشتهٔ نعمت‌الله مهرخواه در کتاب «رضاشاه» ۴۵۱
شاه با وزیر جنگ بازی می کند ۴۵۳
سردار اسعد و حکومت مثلث ۴۵۷
خدمات سردار اسعد ۴۵۸
چگونگی قتل سردار اسعد ۴۶۴
مطرح شدن اعدامها در مجلس بیستم ۴۷۱
یادداشتهای زندان پیشه‌وری:
علیمردان‌خان بختیاری ۴۷۴
مقتولین گمنام ۴۷۷
زجر و شکنجه ۴۷۸
کردها و لرها ۴۸۳
تیمورتاش ۴۸۳
دبیراعظم ودشتی ۴۸۵
سردار رشید کردستانی ۴۸۵
اعتصاب غذا ۴۸۵
قربانیان زندانیان ۴۸۸
مأمور ادارهٔ سیاسی ۴۹۱
با گرسنگان چه‌جور معامله می کردند ۴۹۴
اعتصاب غذای عمومی در زندان ۴۹۷
آدمکش بی نظیر ۵۰۱

مقدمه

به چشم خویش دیدم درگذرگاه — که زد بر جان موری، مرغکی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت — که مرغی دیگر آمد، کار او ساخت
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات — که واجب شد طبیعت را مکافات
سپهر آئینهٔ عدل است و شاید — که هرچ آن از تو بینند وا نماند
منادی شد جهان را: هرکه بد کرد — نه با جان کسی، با جان خود کرد
مگر نشنیدی از فرّاش این راه؟ — که هرک او چاه کند افتاد در چاه
سرای آفرینش سرسری نیست — زمین و آسمان بی داوری نیست

(از خسرو و شیرین نظامی گنجوی)

خوانندهٔ گرامی! شما در این جلد از سرگذشت و سرنوشت محتوم سه نفر از معاریف پایه گذاران حکومت دیکتاتوری پهلوی که با اسناد و مدارک غیرقابل انکار بیان شده مطّلع می‌شوید. در مجلّدات قبلی و بعدی هم از سرگذشت سایر پایه گذاران و کسانی که با تمام قوا در تقویت و روی کار آوردن حکومت استبدادی رضاخان کوشش نموده‌اند مطلع شده و خواهید شد و از عاقبت کار و زندگی خود دیکتاتور هم مستحضر خواهید گردید.

در پایه گذاری و ایجاد هر نوع حکومت زور و قلدری عده‌ای افراد نزدیک‌بین و قدرت طلب یافت می‌شوند که فقط نفع آنی خود را در نظر گرفته بدون توجه به مخاطرات آینده، دست به قمار سیاسی عجیبی می‌زنند که مآلاً به زیان آنان تمام شده سر خود را بر سر آن می‌بازند.

این قبیل افراد در حمایت و پایه گذاری حکومتهای خودکامه در حکم و مصداق حکایت همان مردی هستند که در متون کهن فارسی بدان اشاره شده که خلاصهٔ آن چنین است:

مردی کوته نظر و ظاهربین از راهی، یا بیابانی، می‌گذشت، چشمش به کندوی

عسلی افتاد که در طوقهٔ چاهی قرار داشت. بدون توجه به اطراف و مخاطرات احتمالی که در کمین است، فقط حلاوت آنی عسل در نظرش مجسّم شد، لاجرم دو پای خود را دو طرف چاه گذارد و مشغول خوردن عسل گردید. غافل که اندکی پائین‌تر لانهٔ افعی خطرناکی است. ناگهان افعی بطرف آن مرد خزید و دندان زهرآگین در پای او فرو برد. زهر آنقدر قتال بود که آناً جسد بیجانش در چاه سقوط کرد.

برای ساختن بناهای رفیع چوب‌بست لازم است، ولی همگان می‌دانند آنگاه که کار ساختمان تمام شد چوب‌بست را باید از جای کند و به کناری افکند؛ کسانی هم که به روی کار آمدن حکومتهای خودکامه کمک می‌کنند نیز در حکم همان چوب‌بست ساختمان هستند، بدیهی است که هر دیکتاتور پس از استحکام بنای حکومتش آنها را از جای می‌کند و برای اینکه در بنای حکومتی دیگر مورد استفاده قرار نگیرند آنها را نابود می‌کند.

نظام آفرینش بر این اساس است که همیشه «گندم از گندم بروید جو زجو». در جلد ششم این تاریخ به سرگذشت مردی خواهیم رسید که هنگامی که ریاست املاک رضا شاه را در مازندران عهده‌دار بود مرتکب جنایات و شقاوتهائی در حق مردم بی‌پناه آن سامان گردیده بود که شنیدن آن لرزه بر اندام انسان می‌اندازد. ولی طولی نمی‌کشد که همین مرد در حالی که یکی از پستهای مهم مملکتی را در عهده داشت، به دست گروهی شقی‌تر از خود دزدیده و گرفتار می‌شود و با بدترین وضع ممکنه و با شکنجهٔ بسیار، زنده او را در چاله‌ای افکنده خاک برویش می‌ریزند. بی‌جهت نیست که می‌گویند:

چو بد کردی مباش ایمن زآفات که واجب شد طبیعت را مکافات

نصرت‌الدوله، تیمورتاش و سردار اسعد و امثالهم اعمال و افعال روزانهٔ دیکتاتور را می‌دیدند و می‌دانستند رویّه و سنخ فکر و منش و سرشت پهلوی جز قلدری و زورگویی و خلاف قوانین موضوعهٔ مملکتی نیست، معهذا او را تقویت کردند و در حقیقت شریک تمام فجایعی شدند که او مرتکب می‌گردید. طبیعی است می‌باید در انتظار سرنوشت شومی باشند. چه، آنها افراد عامی و بی‌سوادی نبودند که تاریخ گذشتگان را نخوانده یا نشنیده باشند. آنان بخوبی می‌دانستند که ناموس طبیعت و اساس آفرینش: «هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد» می‌باشد. به علاوه آنها در رأس امور کشور بودند، لامحاله این کلام

معروف و روایت صحیح را که: «المُلک یبقیٰ مع الکُفر ولایبقیٰ مع الظُلم» شنیده بودند. اگر مسلمان بودند می دانستند که در قرآن مجید آیات بسیاری وجود دارد که همواره مسلمین را به عدل و داد و نصفت دلالت و راهنمائی کرده است، مخصوصاً آیات: «یٰداوُد اِنّا جَعَلْناکَ خَلیفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالحَقِّ وَلا تَتَّبِعِ الْهَویٰ فَیُضِلَّکَ عَن سَبیلِ اللّهِ اِنَّ الَّذینَ یَضِلّوُنَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الحِسابِ»[1] و یا «انَّ اللّهَ یَأمُرُ بِالعَدلِ وَالاِحْسانِ»[2].

اگر اهل ادب بودند باید این بیت ناصر خسرو را نصب العین خویش قرار می دادند که می گوید:

خلق همه یکسره نهال خدایند هیچ نه بشکن از این نهال و نه برکن

حتماً در تواریخ خوانده بودند که کسانی که شاه عباس صفوی را یاری کردند تا علیه پدرش قیام کند و او را از ارکهٔ سلطنت بزیر افکند، به دست خود شاه‌عباس معدوم و به دیار نیستی رهسپار شدند. یا داستان معاملهٔ آغامحمدخان قاجار را با برادران و برادرزادگان و پسر عموهای خود که در به سلطنت رسیدن او از مهره های بسیار مؤثر بودند؛ و نیز عاقبت کار اعتمادالدوله حاج میرزا ابراهیم کلانتر را که اگر کمک مؤثر او نبود به قدرت رسیدن آغا محمد خان غیر ممکن می شد، خوانده بودند. آن برادران و برادرزادگان و پسر عموها (به استثنای فتحعلیشاه) چطور معدوم و یا از دو چشم نابینا شدند و نیز حاج ابراهیم کلانتر طبق وصیت آغا محمد خان به دست فتحعلیشاه در دیگ آب جوش افکنده شد و کسانش هم در همان روز در هرکجای مملکت بودند گرفتار و معدوم شده خشک و تر باهم سوختند. آری، اینان کسی را بر ارکهٔ قدرت و خونخواری و جنایت نشاندند که در کرمان به قول تمام مورخین، به خواست او، بیست هزار جفت چشم مردم بیگناه را در آوردند؛ طبیعی است که این آتش بیاران معرکه نمی بایست، به مکافات عمل خود، جان سالم بدر برند.

هنگامی که نصرت‌الدوله در کابینهٔ وثوق‌الدوله وزیر عدلیه بود، عده‌ای را که به اتهام عضویت در کمیتهٔ مجازات محکوم به حبس و تبعید شده بودند، بطرف تبعیدگاهشان سمنان می بردند، در سمنان به بهانهٔ اینکه قصد فرار داشته‌اند تیر باران شدند. از عجایب آنکه همین نصرت‌الدوله خود به اتهام جرمی واهی، در بدو امر محکوم به حبس شد و پس از

۱— سورهٔ ص (۳۸) آیهٔ ۲۶.

۲— سورهٔ النحل (۱۶) آیهٔ ۹۰.

چندی مجدداً بدون هیچ اتهامی توقیف و در همان سمنان مسموم و مقتول گردید. چقدر صائب تبریزی خوب گفته است:

آنچنان گرم است بازار مکافات عمل چشم اگر بینا بود، هر روز روز محشر است

نیز تیمورتاش در موقعی که حاکم گیلان بود، برای ارعاب مردم، عده‌ای بیگناه را به چوبهٔ دار سپرد؛ دست انتقام این گناه او را نبخشود و سرانجام به اتهام واهی رشوه‌خواری به حبس محکوم شد و در زندان قصر بدواً او را مسموم و سپس خبه کردند.

نصرت‌الدوله مردی لایق، با هوش و تحصیل کرده بود. تیمورتاش هم مردی تحصیل کرده ولایق و نویسنده‌ای توانا بود و مقالاتی که در مجلهٔ دانشکده نوشته درجهٔ توانائی و معلومات او را نشان می‌دهد. همچنین سردار اسعد مردی رشید ولایق و شجاع بود و در بدو مشروطیت خدمات بسیار گرانبهائی به آزادی و مملکت کرده است. اگر این سه نفر و دیگر افرادی نظیر اینها، بنا را بر خدمت به جامعه و مملکت و آزادی گذارده بودند و دنبال منافع آنی خود نمی‌رفتند و از سردار سپه مخالف آزادی و دموکراسی حمایت نمی‌کردند، چه بسا که کشور و جامعه از وجود آنان استفاده‌های شایان می‌برد.

تیمورتاش در انتخابات دورهٔ هفتم رسماً دخالت کرد و علاوه براینکه مانع انتخاب مدرس قهرمان آزادیخواهی گردید، از توطئه سوء قصد و بعداً تبعید او مطلع بود. نیز نصرت‌الدوله و سردار اسعد عضو مؤثر دولت بودند و طبق قانون اساسی مسئولیت مشترک داشتند و مشاهده می‌کردند که سیدی رشید و مظلوم و عالمی متقی با فجیع‌ترین وضعی تبعید و زندانی می‌شود. آنها طبق قانون شریک جرم بودند، وظیفهٔ دیانتی و اخلاقی و قانونی آنها بود که اگر می‌توانند جلوگیری کنند و اگر نمی‌توانند لااقل از کار کناره گرفته سردار سپه را تقویت نکنند.

هیچگاه تصور نکنید که آمر اصلی این فجایع و جنایات و کشتار یعنی رضاشاه از چنگال انتقام جان سالم بدر برده، به آسانی و بدون هیچ نوع مصیبت و دغدغهٔ خاطری زندگی را به پایان برده است.

نه، چنین نبوده است؛ در آخرین جلد این دورهٔ تاریخ ملاحظه خواهید فرمود که از صبح سوم شهریور تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰، تهران تا بندرعباس و از آنجا تا جزیرهٔ موریس را با چه قلق و اضطراب خاطری طی کرده است.

اگر نقاش ماهری قادر بود مناظر مختلف زندگی و سرانجام، جان کندن رضاشاه را

با قلمی حساس و موشکاف ترسیم کند، یا اگر فیلم‌برداری می‌توانست از دقایق زندگانی وی، پس از سقوط از اریکهٔ قدرت، که هر دقیقهٔ آن بیش از سالی در زجر و شکنجهٔ جسمی و روحی و وحشت بسر برده فیلمی تهیه کند، آثار عذل الهی در باره‌اش ملموس‌تر می‌شد. آیا اندیشیده‌اید که صبح ۲۵ شهریور که رضاشاه، آن یکه‌تاز میدان قدرت، از تهران بطرف اصفهان فرار می‌کرده و موقعی که متن استعفانامه را جلو او میگذارند که امضاء کند چه حالی داشته؟ و براین شاهنشاه «قدر قدرت!؟» چه گذشته است و چه کابوس وحشتناکی گریبان او را گرفته بوده است؟

آنچه اسناد و مدارک نشان می‌دهد بین سوم تا ۲۵ شهریور، خواب او خواب پریشان و خورد او خون جگر بوده، اغلب شبها پس از نیمه شب از خواب می‌پریده و پای تلفن می‌رفته منزل وزرا را می‌گرفته و از آنها سؤال میکرده که از سفرای روس و انگلیس خبر تازه‌ای نرسیده است یا چه اقدامی کرده‌اند؟

یکی از شبها پس از نیمه‌شب برای اولین بار تلفن منزل وزیر راه را می‌گیرد. آن وزیر با صدای زنگ تلفن از خواب بیدار شده گوشی را برمیدارد، از هویّت تلفن کننده می‌پرسد، می‌شنود: «رضا». وزیر راه به مغز خود فشار می‌آورد رضا کیست! و در این موقع چه میخواهد؟ درمی‌یابد که شاهنشاه است. پهلوی سؤال میکند مأمورین وزارت راه اطلاع دارند که قوای شوروی از قزوین حرکت کرده‌اند یا فعلاً در کجا هستند؟

همه روزه از سحرگاه از تلفنچی دربار میخواهد که تحقیق کند قوای شوروی تا کجا رسیده‌اند. همین که به او میگویند قوای شوروی از کرج بطرف تهران حرکت کرده‌اند، فرصت نمی‌کند که لااقل برای بین راه غذائی بردارد، با عجله بطرف قم حرکت می‌کند که زودتر از قم قبل از گرفتاری بدست قوای انگلیس خود را به جادهٔ اصفهان برساند.

اتفاقاً بعلّت سرعت و ناهمواری راه اتومبیل چندین مرتبه پنچر می‌شود و خود پهلوی با راننده کمک می‌کند که زودتر چرخ تعویض شود. از تهران تا قم چهار ساعت و نیم طول می‌کشد. در راه اصفهان بعلّت آنکه صبحانهٔ درستی نخورده بود احساس گرسنگی میکند، به راننده میگوید جلو قهوه‌خانه‌ای توقف کند و غذائی برای او بیاورد. چند عدد تخم‌مرغ پخته و قدری نان بیات چند روز مانده در یک سینی حلبی کثیف و قدری نمک که در کنار سینی ریخته شده بود می‌آورند، لختی به آن سفرهٔ شاهانه و ظروف سلطنتی می‌نگرد، سپس یکی دو عدد تخم‌مرغ برداشته سوار می‌شود.

اگر دستگاهی اختراع شده بود که میتوانست آنچه پهلوی در دل دارد بر صفحهٔ

تاریخ ضبط کند (مخصوصاً وقتی که در اصفهان متن صلح نامه را جلو او میگذارند که امضا کند) شاید این بیت را بدون واهمه‌ای با قلمی لرزان بر صفحهٔ تاریخ ضبط می نمود:

زندگی طی شد وجز وحشت و کابوس نبود آنچه درخاطر ازاین خواب پریشان دارم

دست انتقام آنقدر قوی است که نه تنها از زندهٔ شاه ظرف چند سالی که بصورت تبعید بسر می برد انتقام گرفت، بلکه از مردهٔ او هم صرف‌نظر نکرد. چنانکه پس از درگذشت وی در جزیرهٔ ژوهانسبورک جسدش نیز دربدر شد؛ یعنی نخست آن را مدتی در همان جزیره نگاه داشتند، سپس به مصر حمل گردید و بعد از چند سال از آنجا به ایران انتقال داده شد. **سرانجام خاک ایران هم جسد او را قبول نکرد** و اکنون معلوم نیست این جسد مومیائی شده در کجاست و چه بر سر آن آمده است؟!

ممکن است بعضی بگویند که در طول تاریخ ستم‌پیشگان و نیز در دوران رضاشاه عده‌ای مرتکب فجایع و جنایاتی شده و جزای مظالم خود را ندیده و سر سالم به گور برده‌اند. ولی باید به سرنوشت اخلاف آنها نظر افکند که بی‌شک جزای اعمال زشت پدران را دیده‌اند.

شاید بگوئید اگر پدری بد کرده به پسر چه مربوط است و چرا باید او جزای آن را ببیند؟

مگر نه اینست که نقدینه و باغ و ملک و منزل هر پدری پس از مرگ به فرزندانش می‌رسد و نیز دیون متوفی در عهدهٔ اولاد است؛ ناگزیر جزای گناهان و بدیهای هر شخصی— اگر در زمان حیاتش ندیده باشد— ارثی است که اولاد و وارثین او باید تحمّل کنند و این ناموس طبیعت و عدل الهی است که از آن گزیر و گریزی نیست.

تاریخ گذشتگان آئینهٔ عبرت است و عبرت بزرگترین درسی است که تاریخ به بشر می آموزد.

در پایان به این گفته مولوی توجه کنیم که می گوید:

این جهان کوه است و فعل ما ندا باز گردد این نداها را صدا

فروردین ۱۳۶۲

حسین مکّی

تاریخ بیست سالهٔ ایران

استحکام دیکتاتوری رضا شاه پهلوی

از ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲ شمسی

الغاء کاپیتولاسیون

در جلد اول این دوره تاریخ گفته شد که در کابینهٔ سید ضیاءالدین طباطبائی از نظر اینکه جلو نفوذ و تبلیغات و اعمال خلاف کمونیست ها گرفته شود، سید ضیاءالدین و نُرمان وزیر مختارِ انگلیس توافق کردند که کاپیتولاسیون ملغی شود. و سید ضیاءالدین هم آنرا فتحی بزرگ برای خود بحساب آورد و اعلامیه‌ای بلند بالا صادر نمود که از این تاریخ کاپیتولاسیون ملغی میگردد.

علّت دیگری که انگلیس‌ها موافقت نمودند که کاپیتولاسیون لغو گردد این بود که قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی دیگر برای دولت شوروی حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) قائل نشده بود، چون روسیه تزاری کاپیتولاسیون را بموجب عهدنامهٔ ترکمانچای بر ایران تحمیل کرده بود حال که دیگر آن عهدنامهٔ ننگین ملغی گردیده دیگر موجبی برای برقراری آن باقی نخواهد ماند. نرمان هم علت توافق خود را با سید ضیاءالدین به وزیر خارجهٔ

انگلیس (لرد کُرزن) مخابره کرده است.

باید یادآور شد که کاپیتولاسیون بموجب معاهدهٔ ترکمانچای به ایران تحمیل شده بود و کشورهای دیگر هم که بعداً با ایران معاهدات و قراردادهائی منعقد نمودند مبنای آن روی مسئلهٔ کاملة‌الوداد بود که غالب آن کشورها از کاپیتولاسیون استفاده نموده برای اتباع خود حق قضاوت کنسولی قائل شدند و وقتی قرارداد ترکمانچای از بین رفت و قرارداد ۱۹۲۱ بامضاء رسید دیگر معنی و مفهومی نداشت که سایر دول از حقی که روسیهٔ تزاری بر ایران تحمیل نموده استفاده نمایند. بنابراین بایستی در تمام آن قراردادها و معاهدات تجدید نظر شده و موضوع کاپیتولاسیون را از آن معاهدات حذف و ملغی نمود و قرارداد و معاهدات جدیدی منعقد کرد.

روی این اصل دولت ایران توانست با سایر کشورها معاهدات و قراردادهای جدید بامضاء برساند. لذا نخست‌وزیر (مخبرالسلطنه) در جلسهٔ ۲٤۱ مورخ ۵شنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷ مجلس شورایملی خبر الغای کاپیتولاسیون را بدین شرح اعلام نمود:

«در یکسال قبل برای اجرای ارادهٔ سنیهٔ همایونی دولت الغای کاپیتولاسیون را تعهد نمود و رئیس دولت وقت (مستوفی) آن تعهد را بعرض مجلس شورایملی رسانید (صحیح است.) امروز بنده مفتخرم که انجام آن تعهد را بعرض مجلس شورایملی میرسانم (صحیح است— احسنت) امروز روزی است که بنده میتوانم عرض کنم لانفرق بین احدٍ من الملل و همه در تحت یک قاعده و قانون بیک محکمه رجوع خواهند شد (احسنت) ضمناً نمیتوانم از اظهار مسرت و خوشحالی از ممالک و دولی که در این کار حسن‌نیت خودشان را ابراز داشته‌اند خودداری کنم».

مبادلهٔ عهدنامه‌های جدید

چون در روز ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷ مهلتی که برای الغاء رژیم کاپیتولاسیون داده شده بود منقضی میگردید لازم بود عهدنامه‌های جدیدی با

کلیهٔ دول خارجه منعقد گردد و از طرف دیگر بواسطهٔ ضیق وقت ممکن نبود مواد و شرایط کامل عهدنامجات قطعی حاضر و مهیا شود، دولت تصمیم گرفت موقتاً برای تنظیم روابط دولت با سایر دول عهدنامه هائی منعقد گردد و ضمناً زمینه عهدنامه های قطعی فراهم و پس از موافقت با دولت ایران با دول ذیعلاقه عهدنامه های مذکور بسته شود. لذا کمیسیونی مرکب از اعضاء وزارت خارجه تشکیل گردید تا فصول و شرایط عهدنامه های موقتی و عهدنامهٔ گمرکی را تهیه کنند و متن قراردادها را تنظیم و با متن فرانسه تطبیق و ترجمه نمایند.

بنابراین برحسب وقتی که قبلاً تعیین شده بود ساعت ۹ و نیم بعدازظهر روز ۲۰ اردیبهشت «کلایو» وزیر مختار انگلیس بوزارت خارجه آمد و با کفیل وزارت امور خارجه (پاک روان) جلسهٔ رسمی تشکیل داد و پس از مبادلهٔ اختیارنامه های خود صورت مجلس عهدنامه ها را امضاء و مهر نمودند.

چون مذاکرات بین دولتین ایران و فرانسه هم برای عهدنامه های موقتی خاتمه یافته بود برحسب وقت قبلی روز جمعه ۲۱ اردیبهشت سه ساعت و نیم بعدازظهر «اوگوست ویلدن» وزیر مختار فرانسه بوزارت خارجه آمد و با کفیل وزارت امور خارجه جلسهٔ رسمی تشکیل دادند و بعد از مبادلهٔ اختیارنامه های خود عهدنامهٔ موقتی را امضاء و مهرکردند.

دربارهٔ عهدنامهٔ جدید با دولت امریکا و آلمان و ایتالیا و بلژیک مذاکرات خاتمه یافت که بعداً به امضاء برسانند.

عهدنامهٔ بین ایران و انگلستان

راجع به تعرفهٔ گمرکی

«اعلیحضرت همایون پادشاه ایران،

اعلیحضرت پادشاه بریطانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء البحار و امپراطور هندوستان.

چون مایلند که تجارت فیمابین ممالک خود را تسهیل و بیشتر توسعه

دهند و بوسیلهٔ عهدنامهٔ جدیدی روابط تجارتی بین بریطانیای کبیر و ایرلند شمالی و هندوستان و این قبیل ممالک و اراضی دیگری که در تحت سلطنت و حمایت یا حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان میباشد و آن اعلیحضرت مایلند که این عهدنامه شامل حال آنها باشد از یکطرف و ایران از طرف دیگر تحت تنظیم درآورند مصمم شده‌اند که عهدنامه برای این منظور منعقد نمایند و نمایندگان خود را بترتیب ذیل معین کردند:

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پادشاه ایران: جناب فتح‌الله خان پاک‌روان کفیل وزارت خارجه.

اعلیحضرت پادشاه بریطانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء البحار و امپراطور هندوستان: برای بریطانیای کبیر و ایرلند شمالی و کلیهٔ قطعات مملکت انگلستان که شخصاً عضو جامعه ملل نیستند، سر ربرت هانری کلایو وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلیحضرت پادشاه انگلستان در ایران.

پس از مبادلهٔ اعتبارنامه های خود که آنها را صحیح و معتبر یافتند در مراتب ذیل موافقت حاصل نمودند:

فصل اوّل

اعلیحضرت پادشاه انگلستان نظر باینکه ملتفت اهمیت استقلال گمرکی برای ایران هستند بمناسبت روابط مودت بین دولتین معظمین متعاهدین نیات اعلیحضرت پادشاه ایران را در این قسمت تسهیل نمایند موافقت میکنند تمام مقررات عهود بین طرفین معظمین متعاهدین که بنحوی از انحاء استقلال کامل دولت ایران را در موقع وضع تعرفهٔ گمرکی خود محدود می ساخت ملغاء بدارند.

فصل دوم

در ظرف مدت این عهدنامه و بشرط معاملهٔ متقابلهٔ کامله امتعهٔ محصوله یا مصنوعه در هر قسمت از خاک اعلیحضرت پادشاه انگلستان که

این عهدنامه شامل آن میشود در وقت ورود بایران نباید مورد ادای هیچگونه حق گمرکی ملّی کوئفیسیان یا سورتاکس یا هر قسم تاکس ورودی ز یادتر یا غیر از حقوق کوئفیسیان سورتاکس یا تاکس ورودی جداقلی از امتعهٔ متشابه وارده از هر یک از ممالک خارجه اخذ میشود واقع گردد.

همچنین در ظرف مدت این عهدنامه و بشرط معاملهٔ متقابلهٔ کامله امتعهٔ محصوله یا مصنوعه در هر قسمت از مملکت ایران که بهر یک از قطعات خاک اعلیحضرت پادشاه انگلستان که این عهدنامه شامل آن میشود صادر میگردد در موقع خروج از ایران نبایستی مورد ادای هیچگونه حق گمرکی یا کوئفیسیان یا سورتاکس یا تاکس خروجی ز یادتر یا غیر از حقوق یا کوئفیسیان— سورتاکس یا تاکس خروجی حداقلی که از امتعهٔ متشابه صادره بقصد هر مملکت خارجی دیگری اخذ میشود واقع گردد.

نظر باستفادهٔ ایران از استقلال گمرکی در وضع تعرفهٔ قانونی واحدی که شامل تمام سرحدات ایران میشود و متضمن حداقل و اکثری است که در یک مدت معینی نسبت به ممالک که با ایران بموجب عهدنامه یا قراردادی مربوط میشوند بموقع اجرا گذارده میشود. دولت ایران موافقت می نماید که امتعهٔ محصوله یا مصنوعه در هر قسمت از خاک اعلیحضرت پادشاه انگلستان که این عهدنامه شامل آن میشود در موقع ورود بایران و در مدت این عهدنامه از حداقل تعرفهٔ مستقلی که مجزا است بهره‌مند گردد.

اعلیحضرت پادشاه انگلستان از طرف خود موافقت دارند که امتعهٔ محصوله یا مصنوعه در ایران در موقع ورود بهر قطعه از قطعات خاک اعلیحضرت که مشمول این عهدنامه میباشد از تعرفهٔ حداقل که در هر موقع در بارهٔ ملت کاملة الوداد معمول میشود بهره‌مند گردد.

واضح است که هرگاه در طی مدتی که این عهدنامه مجرا است ایران در هر یک از سرحدات خود بخواهد یک یا چند قلم از ارقام حداقل این تعرفه را تخفیف دهد تخفیفات مزبوره به خودی خود شامل امتعهٔ محصوله یا

مصنوعه در خاک اعلیحضرت پادشاه انگلستان که مشمول این عهدنامه میباشد از هر سرحدّی که وارد شود خواهد بود.

فصل سوّم

امتعهٔ محصوله یا مصنوعه در خاک هائیکه مشمول این عهدنامه و متعلق به یکی از طرفین معظمین متعاهدین میباشد و مرتباً بخاکهای متعلقه بطرف مقابل که مشمول این عهدنامه است وارد میگردد پس از ادای حقوق مقررهٔ گمرکی و عوارضی که برطبق قوانین مملکت از امتعهٔ خارجه در موقع ورود مأخوذ میگردد نبایستی بهیچوجه مورد ادای هیچ مالیات و یا عوارض داخله غیر از آنچه را که از اشیاء متشابه حاصله در داخلهٔ مملکت یا وارد از هر مملکت خارجه دیگری گرفته میشود واقع گردد.

فصل چهارم

اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت پادشاه انگلستان راجع به ممالک آن اعلیحضرت که شامل این قرارداد میشود نظر باینکه هردو مایلند آزادی تجار را تشویق و از هر مانع در روابط تجارتی ذات‌البین ناشیه از تعهدات یا ممنوعیتهای واردات یا صادرات احتراز نمایند موافقت می نمایند باستثنای موارد ممنوعیتها و تحدیدات ذیل که مجاز خواهد بود بشرط آنکه این ممنوعیتها و تحدیدات قسمی اعمال نشود که وسیلهٔ تبعیض بلامجوز بین ممالک خارجه که همین شرایط در آنجا مجراست گردیده یا قسمی اعمال شود که مبادلات بین‌المللی را باطناً دچار تحدیدات نماید.

۱ــ ممنوعیت ها یا تحدیدات مربوطه به امنیت عمومی.

۲ــ ممنوعیتها یا تحدیدات که بملاحظات اخلاقی و نوع‌پروری لازم میشود.

۳ــ ممنوعیتها یا تحدیدات مربوط به تجارت اسلحه و ذخایر و مهمات جنگی در موارد استثنائی نسبت بهر امتعه که بکار جنگ بخورد.

٤ــ ممنوعیتها یا تحدیداتی که از نقطه نظر حفظ صحت عمومی یا

برای حمایت حیوانات یا نباتات در مقابل امراض و حشرات و حیوانات طفیلی لازم است.

۵— ممنوعیتها یا تحدیدات صادرات که منظور از آن حفظ ذخایر ملّی مستظرفه و تاریخی و اکولوژی لبوژیک باشد.

۶— ممنوعیتها و تحدیدات شامل طلا و نقره و مسکوکات و اسکناس و اوراق بهادار.

۷— ممنوعیتها یا تحدیداتی که بموجب آن محصولات خارجه مشمول رژیمی باشد که در داخله مملکت در مورد محصولات متشابه ملی از حیث تولید و تجارت و حمل و نقل و مصرف برقرار است.

۸— ممنوعیتها یا تحدیدات معموله نسبت بامتعه که در داخلهٔ مملکت از حیث تولید با تجارت موضوع انحصار دولتی یا انحصارات واقعه در تحت نظارت دولت بوده و یا خواهد بود.

بعلاوه هیچ چیز نمیتواند بحق طرفین متعاهدین در اجرای اقدامات معینه یا تحدیدیه واردات یا صادرات راجع بحفظ منافع حیاتی مملکت در موقع فوق‌العاده و غیرطبیعی لطمه وارد آورد.

هرگاه این قبیل اقدامات اتخاذ شود باید طوری اجرا شود که به هیچ وجه نتیجهٔ آن تبعیض بلامجوزی بر ضرر یکی از طرفین متعاهدین نشود دوام اقدامات مزبور باید بهمان مدّت و کیفیاتی محدود باشد که سبب اتخاذ آنها بوده است.

معذلک طرفین متعاهدین موافقت مینمایند که مقررات این ماده نباید در مورد هرگونه ممنوعیت یا تحدید راجع بواردات یا صادرات مدرک قرار داده شود که آن ممنوعیت یا تحدید یا مقررات قرارداد بین‌المللی امضاء شده در ژنو بتاریخ ۸ نوامبر ۱۹۲۷ راجع بالغای ممنوعیتها و تحدیدات مربوطه بواردات و صادرات مخالف باشد.

فصل پنجم

قیمتی که باید برای محسوب داشتن حقوق گمرکی در مورد واردات بایران اظهار شود در مواردیکه تعرفه حقوق گمرکی از روی قیمت معین نماید باید مساوی باشد با قیمت بازار اجناس روز در محل اصلی یا محل ساختن آنها بعلاوه مخارج لفاف‌بندی فروش و بیمه و کمیسیون و حمل و نقل بانضمام سایر مخارج لازمه برای وارد کردن اجناس بسرحد ایران در هیچ موردی این قیمت نمی‌تواند پائین‌تر از قیمت عمده‌فروشی اجناس متشابه در محل ورود و در موقع ورود بوده باشد و یک تخفیفی از قرار صدی ده بانضمام یک مبلغی که معادل با حقوق گمرکی و عوارضی که آن قسم محصولات در موقع ورود می‌پردازد باشد منظور خواهد شد. در وقتیکه قیمت اجناس در اول بپول خارجه اظهار شده باشد پول مزبور بپول مملکتی که اجناس در آن وارد شده بر طبق آخرین مظنهٔ بانک‌های محلی قبل از تسلیم اظهارنامه به گمرک تبدیل میشود.

فصل ششم

این عهدنامه باید بتصویب رسیده و نسخ مصوبهٔ آن هرچه ممکن باشد زودتر در تهران مبادله گردد و بلافاصله پس از تصویب بموقع اجرا گذارده شود و از تاریخ اجرا برای مدت ۸ سال معتبر خواهد بود.

هرگاه هیچ یک از طرفین معظمین متعاهدین ششماه قبل از انقضای هشت سال مزبور قصد خود را در خاتمه دادن باین عهدنامه بطرف مقابل اطلاع ندهد این عهدنامه بقوهٔ خود باقی خواهد ماند تا انقضاء مدت شش ماه از هر تاریخی که یکی از طرفین متعاهدین آن را فسخ کرده باشند.

این عهدنامه بدو نسخه فارسی و انگلیسی نوشته شده، وقتی متن فرانسه که راجع بآن طرفین معظمین متعاهدین هرچه زودتر موافقت حاصل خواهند کرد حاضر شد متن فرانسه معتبر خواهد بود.

بناءً علیهذا نمایندگان مختار طرفین این عهدنامه را امضاء و به مُهر خود ممهور نموده‌اند.

طهران ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷ مطابق ۱۰ مه ۱۹۲۸

مبادله قرارداد با امریکا

روز ۲٤ اردیبهشت ۱۳۰۷ کفیل وزرات خارجه و هوفمان فیلیپ وزیر مختار امریکا قرارداد موقتی بین ایران و ایالات متحده امریکا امضاء و مبادله کردند.

سایر کشورها هم ظرف یکی دو سه روز مقررات موقتی جدید را امضاء و برسمیت شناختند.

خبر خبرگزاری رویتر دربارهٔ الغاء کاپیتولاسیون

«لندن— چمبرلن وزیر خارجه انگلیس در جواب سؤالاتی چنین اظهار داشت که رژیم کاپیتولاسیون ایران در دهم مه خاتمه پیدا خواهد کرد و فعلاً مذاکراتی بین دولت ایران و نمایندگان دول خارجه مقیم طهران راجع بوضعیت اتباع خارجه مقیم ایران از دهم مه به بعد جریان دارد و من فعلاً نمی‌توانم تا وقتی که مذاکرات تمام نشده است بیش از این اظهاراتی بنمایم. سپس راجع به تعرفهٔ گمرکی ایران که از دهم مه اجرا خواهد شد چنین اظهار داشت. که تجارت انگلیس با ایران فعلاً بموجب تعرفهٔ ۱۹۲۰ جریان دارد که قرار نبود تا ۱۹۳۰ تجدیدنظری در آن بعمل آید لکن دولت ایران با دولت پادشاهی انگلیس راجع به امکان اعمال تعرفهٔ جدید در مورد مال‌التجارهٔ انگلیس نزدیک شده و مذاکرات در این موضوع جریان دارد. روسیه تعرفهٔ جدید را بشکل قسمتی از عهدنامهٔ عمومی روس و ایران که در سال گذشته منعقد شده پذیرفته است.»

عهدنامهٔ ودادیه و تأمینیه بین ایران و افغانستان

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم:

دولتین علیتین ایران و افغانستان نظر بمناسبات و ارتباطات مادی و

معنوی و نظر بوضعیت جغزافی و نیز از یگانگی دینی و حسی و دیگر احتیاجات وظائفی را که در عصر حاضر برای ملتین روز بروز ایجاد وایجاب مینماید در زیر نظر ملاحظه آورده خواستند باعتقاد جازم رشتهٔ دوستی و برادری موجوده را که در بین شأن ثابت و پایدار است روشن‌تر و روابط صمیمی خود را متین‌تر و امین‌تر نمایند. برای استحصال این مطلب انعقاد یک عهدنامهٔ ودایه و تأمینیّه را لازم شمرده؛

از طرف دولت شاهنشاهی ایران جناب میرزا سید مهدیخان فرخ وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلیحضرت شاهنشاهی ایران،

و از طرفی دولت شاهی افغانستان عالیقدر جلالتمآب سردار اعلی غلام صدیق‌خان کفیل وزارتخارجه،

وکلای مختار معین شدند. وکلای مختار مشارالیهما پس از ارائهٔ اعتبارنامه‌های خودشان که آن را موافق با اصول جاریه بعقد فصول آتی موافقت کردند.

فصل اولـ اساس روابط ایران و افغانستان عهدنامهٔ مورخ اول سرطان ۱۳۰۰ است که تمام مواد و مقررات آن دارای اعتبار میباشد.

فصل دومـ هر یک از طرفین متعاهدین تقبل میکند که از حمله و تجاوزات بطرف مقابل و یا وارد کردن قوای مسلحهٔ خود بخاک طرف مقابل خودداری کند.

در صورتیکه یکی از متعاهدین مورد حمله یک یا چند دولت ثالث بشود طرف متعاهد دیگر تقبل میکند که بیطرفی را در تمام مدت جنگ محفوظ بدارد و ضمناً طرفی که مورد حمله واقع شده است از طرف خود بر فرض موجود بودن هر نوع منافع سیاسی و سوق‌الجیشی و تاکتیکی نباید این بیطرفی را نقض کند.

فصل سومـ هر یک از طرفین متعاهدین تقبل میکند که در هیچ نوع عملیات خصمانه که از طرف یک یا چند دولت ثالث بر ضد طرف متعاهد

وقوع یابد و همچنین در اتحادها و ائتلافهای سیاسی و نظامی که برخلاف استقلال و یا مصونیت و یا اقتدارات متعاهد دیگر و یا موجب ضرر سیاسی و یا نظامی او باشد نه رسماً و نه عملاً شرکت ننماید.

و همچنین طرفین متعاهدین از مشارکت در محاصره و یا بایکوت اقتصادی که بر ضد یکی از متعاهدین بعمل آمده باشد خودداری خواهند نمود.

فصل چهارمـ در صورتیکه یک یا چند دولت ثالث در موقع جنگ با یکی از متعاهدین بی طرفی متعاهد دیگر را نقض کرد و از خاک آن مملکت قشون و اسلحه و مهمات جنگی عبور دهد و یا بخواهد نفرات و آذوقه و چهار پایان و کلیتاً هر چیزی که برای جنگ لازم باشد از آن مملکت تهیه نماید و یا قشون خود را که عقب‌نشینی مینماید از آنجا عبور دهد و یا سکنهٔ مملکت بی طرف را برای مقاصد نظامی خود تشویق و وادار بقیام بکند و یا در خاک مملکت بی طرف استکشافات نظامی بعمل آورد متعاهد بی طرف ملزم است که با قوای مسلح خود از عملیات مزبور جلوگیری کرده و بی طرفی خود را حفظ نماید.

فصل پنجمـ طرفین متعاهدین موافقت مینمایند که اختیارداران خود را در ظرف مدتی که بیش از نه ماه پس از مبادلهٔ نسخ صحه شده این قرارداد نباشد در طهران مجتمع کرده و قراردادهای تجارتی و اقامت و قنسولی و پستی و تلگرافی و اعادهٔ مجرمین را مبنی بر اصول تساوی طرفین منعقد نمایند.

فصل ششمـ طرفین متعاهدین توافق نمودند که برای تصفیه و تسویهٔ اختلافاتیکه ممکن است فیمابین بروز کند و بطریق عادی دیپلوماتیک حل نشود بطریق مخصوصی که در پروتکل ضمیمه توضیح شده است حل خواهند نمود.

فصل هفتمـ محتاج توضیح نیست که در خارج از حدود تقبلاتیکه طرفین متعاهدین نسبت به همدیگر دارند هر یک از طرفین در روابط

بین‌المللی خود آزادی مطلق خواهند داشت.

فصل هشتمـ قرارداد حاضر برای مدّت شش سال منعقد شده و پس از رسیدن بتصویب و صحهٔ مقامات مقننهٔ مملکتین دارای اعتبار خواهد بود.

هرگاه یکی از طرفین متعاهدین تا ششماه بانقضای مدّت اعتبار این قرارداد مانده میل خود را در باب خاتمه دادن بآن اعلام ننماید قرارداد بخودی خود برای مدّت یکساله تجدید شده محسوب خواهد شد تا وقتیکه اقلاً تا ششماه قبل از انقضای سال عدم تجدید آن در آخر آن سال از یکی از طرفین اخطار شود.

اخطار تصمیم بخاتمه دادن بقرارداد حاضر پس از انقضای شش سال اول در موقعیکه کمتر از شش ماه بانقضای مدت آن مانده باشد مؤثر نخواهد بود.

فصل نهم: قرارداد حاضر در دو نسخهٔ اصلی بزبان فارسی نوشته شده و نسخ صحه شده در کابل مبادله خواهد شد.

برای تصدیق مراتب مذکوره در این قرارداد اختیارداران طرفین آن را در دو نسخه امضاء و مهر نمودند.

بتاریخ ششم آذرماه یکهزار و سیصد و شش مطابق ششم قوس یکهزار و سیصد و شش شمسی

وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلیحضرت شاهنشاه ایران — وکیل وزیر خارجیه

مهدی فرخ — **غلام صدیق.**

پروتکل ضمیمه

نظر بفصل ششم قرارداد ودادیه و تأمینه منعقده مابین دولتین ایران و افغانستان طرفین متعاهدین برای طرز ارجاع بحکمیت این طور موافقت نمودند که در صورت ظهور اختلاف مابین طرفین متعاهدین هرگاه از مجرای سیاسی حل قضیه نشود هر یک از طرفین یکی از رجال مهم مملکت خود را بطور تفویض انتخاب مینمایند در صورت عدم موافقت رأی مابین آنها دو حَکَم مزبور متفقاً یکی از رجال مهم مملکت بیطرف ثالثی را انتخاب خواهند نمود،

و رأی آن حَکَم ثالث در باب مابه الاختلاف قطعی الاجری خواهد بود.

بتاریخ ششم آذرماه یکهزار و سیصد و شش مطابق ششم قوس یکهزار و سیصد و شش شمسی هجری

وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلیحضرت شاهنشاه ایران — وکیل وزیر خارجیه

مهدی فرخ — **غلام صدیق.**

***

براثر این پروتکل بود که قبل از انعقاد پیمان سعدآباد چون افغانستان فاقد معادن نمک بود و احتیاج بمعادن نمک ایران که در مرز بود داشت اختلافات مرزی را بهانه قرار داد و بالاخره حکم ثالث از کشور ترکیه و گویا نامش فخرالدین پاشا بوده آن معادن را به افغانستان واگذار نمود و اینهم یکی از مضار پیمان سعدآباد بود.

اطلاعات در یک ربع قرن دربارهٔ رفع این اختلافات چنین نوشته است.

«تحدید حدود نقاط مرزی: در قسمتی از حدود دولتین ایران و افغانستان که از دهنهٔ ذوالفقار منتهی نقطهٔ شمالی سرحد مشترک بین دولتین شروع و به ملک سیاه کوه ختم می شود در سوابق ایام خط سرحدی تعیین شده و علائم نصب گردیده بود و چون نسبت به بعضی از قطعات همین قسمت تحدید شده اختلاف نظری پیش آمده و مذاکرات مستقیم بین طرفین منجر به نتیجهٔ مطلوبه نشده بود، موافقت حاصل گردید که حل اختلاف به حکمیّت دولت ترکیه محول شود. در نتیجه قراردادی در تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۱۲ با دولت افغانستان منعقد گردید و حَکَمی از طرف دولت ترکیه تعیین و در سرحد دولتین حاضر و با مأمورین ایران و افغانستان در حدود سه ماه و نیم به مطالعهٔ وضعیت حدود پرداخته و رأی خود را مشتمل بر مقدمه و اطلاعات عمومی و نظریات تاریخی راجع به منطقهٔ سرحدی و تعیین خط تحدید نشده و غیره بود به دولتین ایران و افغانستان تسلیم کرد.

رأی حکمیّت در تاریخ ۱۳ مهرماه ۱۳۱٤ به تصویب مجلس شورای

ملی رسید و دولتین ایران و افغانستان وسایل اجرای آنرا فراهم نمودند و بدین طریق اختلافات مرزی بین دو کشور مرتفع گردید.»

پروتکل ۲۵ خرداد ۱۳۰۷ منضمه بعهدنامهٔ ودادیه و تأمینیه ششم آذرماه ۱۳۰٦ بین مملکتین ایران و افغانستان

«نظر بموجود بودن روابط مادی و معنوی و رشته های الفت و برادری بین مملکتین ایران و افغانستان که خوشبختانه بوسیلهٔ عهدنامهٔ ودادیهٔ سرطان ۱۳۰۰ و عهدنامهٔ ودادیه و تأمینیه ششم آذرماه ۱۳۰٦ برقرار و تکمیل شده است و برای تشیید و تتمیم روابط مزبوره اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت پادشاه افغانستان انعقاد پروتکل حاضر را در تکمیل عهدنامه های مذکوره لازم شمرده و برای امضاء آن اختیارداران خود را به ترتیب ذیل معین نمودند.

اعلیحضرت شاهنشاه ایران— جناب میرزا فتح الله خان پاک روان کفیل وزارت امور خارجه،

و اعلیحضرت پادشاه افغانستان: عالیقدر جلالتمآب سردار اعلی غلام صدیق خان کفیل وزارت امور خارجه،

و اختیارداران مزبور پس از ارائهٔ اختیار نامه های خود که دارای شرایط و اعتبار لازمه بود در مواردِ ذیل موافقت حاصل کردند:

مادهٔ ۱— در صورتیکه یکی از مملکتین ایران و افغانستان مورد عملیات خصمانهٔ یک یا چند دولت ثالث بشود متعاهد دیگر مکلف است که تمام کوشش خود را بعمل آورد، که وضعیت مذکوره را اصلاح نماید.

اگر با وجود تمام مساعی مبذوله معذلک وقوع جنگ حتمی و ناگزیر شود متعاهدین تقبل میکنند که وضعیت را بدقت و با روح یگانگی و محبت و

خیرخواهی تحت مطالعه درآورند تا اینکه راه حلی که موافق منافع عالیه آنها و متناسب با وضعیت باشد پیدا نمایند.

مادهٔ ۲— دولتین متعاهدین قبول میکنند که جهت ترقی و تعالی مملکتین و ملّتین هرگونه وسائل و وسایطی را برای طرف دیگر نافع و مورد احتیاج بوده و در مملکت طرف مقابل موجود باشد اعم از وسائل مادی و متخصصین فنی و غیره به اختیار طرف مقابل واگذار و طرف مقابل را بآن معاونت نماید— ترتیب واگذاری و معاونت مذکور را بر طبق مقاولات مخصوص معین خواهد کرد— همچنین طرفین متعاهدین معظمین توافق نظر حاصل نمودند که با همدیگر تشریک مساعی اقتصادی بنمایند و قبول نمودند که در اسرع اوقات متخصصین فنی طرفین مجتمعاً شرایط و وسائل تشریک مساعی اقتصادی مزبور را بطور کلی و بالخصوص شرائط و ترتیب و ایجاد و تکمیل وسائل ارتباطیه بین مملکتین را اعم از اتصال راههای مملکتین و ایجاد و اتصال پست زمینی و هوائی و خطوط تلگرافی با سیم و بی‌سیم و شرائط دادن ترانزیت آزاد و استفادهٔ تجارت در سراسر خاک یکدیگر و دادن مزایا و تسهیلات گمرکی و امثال آن را تحت مطالعهٔ دقیق قرار دهند تا پس از تصویب بموقع عمل گذارده شود.

مادهٔ ۳— اتباع طرفین متعاهدین در خاک یکدیگر در مسائل عمومی مورد معاملهٔ ملت کاملة الوداد خواهند بود. در قراردادهای تجارتی و گمرکی و اقامت که باید در اسرع اوقات بین طرفین منعقد شود طرفین متعاهدین نسبت بهمدیگر معامله را که غیر مساعدتر از معامله هر یک از آنها با هر دولت ثالثی نباشد خواهند نمود.

مادهٔ ٤— مدّت اعتبار این پروتکل که پس از رسیدن بتصویب و صحهٔ مقامات صلاحیت‌دار مملکتین دارای اعتبار خواهد بود تا آخر مدّت اعتبار عهدنامهٔ ودادیه و تأمینیه منعقده در تاریخ ششم آذرماه ۱۳۰٦ خواهد بود.

اختیارداران طرفین این پروتکل را که مکمل عهدنامهٔ ودادیه و تأمینیهٔ ششم آذرماه ۱۳۰۶ میباشد در نسخهٔ اصل فارسی امضاء نمودند.

طهران بتاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۰۷ مطابق ۱۵ ژوئن ۱۹۲۸.

پاک روان — **غلام صدیق** وکیل امور خارجیه

محل مهر پاک روان — محل مهر غلام صدیق

ورود پادشاه افغان بایران

روز چهارشنبه ۱۶ خرداد ۱۳۰۷ امان‌الله‌خان پادشاه افغانستان از طریق روسیه وارد بندر انزلی گردید و از طرف وزیر دربار و عده‌ای از مقامات مملکتی مراسم استقبال رسمی بعمل آمد.

و روز شنبه ۱۹ خرداد وارد تهران شد— مراسم پذیرایی بسیار مفصل و مجللی بعمل آمد. عصر روز شنبه امان‌الله‌خان باتفاق خانوادهٔ سلطنتی و ملکه بطور ناشناس در خیابان‌های تهران بگردش پرداخت و از میدان توپخانه و خیابان لاله‌زار دیدن نمود و در بعضی نقاط با مردم بگفتگو پرداخت و روز ۲۶ خرداد مراجعت نمود.

مطلبی که دربارهٔ این مسافرت و مهمانی باید تذکر داد این است که هرقدر در استقبال مراسم باشکوه و مجلل و گرم بعمل آمد در مراجعت بسیار سرد و با تشریفات مختصری بدرقه شد و گفته میشد طرز رفتار امان‌الله‌خان در شهر و ارتباط با مردم موجب رنجش پهلوی شده بود. بهرحال امان‌الله‌خان از طریق خراسان بطرف افغانستان حرکت کرد. و پس از ورود بکابل مواجه با انقلاب گردید.

اطلاعات در یکربع قرن دربارهٔ انقلاب افغانستان چنین نوشته است:

«بچه سقا بجای امان‌الله‌خان: اعلیحضرت امان‌الله‌خان درمراجعت از سفر اروپا پس از پذیرائی شایانی که در ایران از ایشان شد بمحض اینکه وارد خاک افغانستان شد با شورش و بلوای بزرگی مواجه گردید. این بلوا علیه

افکار تجددخواهانهٔ امان‌الله‌خان بود که منجر بطغیان قبایل مختلف مسلح افغانستان شده بود. روز اول دیماه ۱۳۰۷ سردار عبدالعزیزخان وزیر مختار دولت افغانستان در ایران که سالیان دراز در ایران بود و ایران را بسیار دوست میداشت ابلاغیه‌ای در اطلاعات منتشر کرد از این قرار «یکدسته از اشرار بسرکردگی دزدی که مشهور به «بچه سقا» است بقریب کابل بحدود باغ بالا بکابل حمله میکند و قوای حکومتی برای مقابله با آنها فرستاده میشود و عسکر حکومت فاتح میشود و اکنون امنیت برقرار است و اعلیحضرت غازی در کابل تشریف دارند».



امان الله خان پادشاه افغانستان در ملاقات با رضاشاه و ولیعهدش محمدرضا

حکومت بچه سقا در افغانستان

پس ازجنگ های خونینی که قبایل متعصب افغانستان علیه امان‌الله‌خان پادشاه افغانستان نمودند و منجر بسقوط سلطنت گردید بچه سقا خود را امیر حبیب‌الله نام گذاشت و پس از تصرف کابل خانوادهٔ امان‌الله‌خان را از ارگ سلطنتی خارج ساخت و خود در مقر سلطنت جای گرفت. بچه سقا سابقهٔ شرارت و خونریزی داشت، مردی خشن آبله‌رو بود که

طپانچهٔ لخت همیشه در دستش بود و هرکس را می خواست تهدید بقتل مینمود و تسلیم خود میکرد و چون از وزیران سابق امان‌الله‌خان هیچکس حاضر نبود با او همکاری کند و وزارتخانه‌ها بسته بود حسین نامی را که یکی از سردسته‌های عمال بچه سقا بود بوزارت جنگ منصوب نمود.

بچه سقا پس از تصرف کابل موزهٔ ملی افغانستان را خراب کرد و تمام مجسمه‌ها و اشیاء نفیسه و تاریخی را بعنوان اینکه بت‌پرستی است شکست و رویهم ریخت بعلاوه کلیهٔ آثار تجددخواهی امان‌الله‌خان را که میرفت رفورمی بوجود آورد از بین برد، اموال و دارائی بسیاری از رجال و افراد خانوادهٔ سلطنتی را غارت کرد، شاگردان مدارس که لباس متحدالشکل می‌پوشیدند یا از ترس بیرون نمی‌آمدند یا اگر از خانه‌های خود بیرون می‌آمدند ناچار بلباس کوهستانی عمامه و شلوار سفید ملبس میشدند.

هرج و مرج و خونریزی و غارت و تعدی آنقدر در افغانستان بالا گرفت که همهٔ مردم بستوه آمدند تا اینکه نادرخان سفیر دولت افغانستان در پاریس که این موقع با برادران رشید خود به هندوستان آمده بودند پس از مکاتبه با بعضی ایلات و طوایف مسلح و ارتباط با طبقات مردم مصمم شد میهن خود را نجات دهد و در این راه موفقیت حاصل کرد و اشرار را که چندماه بر تخت سلطنت افغانستان جلوس کرده بودند منکوب و همه را بسخت‌ترین مجازات رسانید و محمدنادرشاه پدر اعلیحضرت محمد ظاهرشاه بسلطنت رسید و نظم و آرامش را مستقر ساخت.»

آقا بگوف در کتاب: «گ.پ.ئو» دربارهٔ قیام علیه امان‌الله‌خان چنین نوشته است:[1]

«... امیر امان‌الله خان پس از بازگشت به کابل فوراً اعضاء

۱ــ این کتاب بوسیلهٔ دکتر حسین ابوترابیان از نسخهٔ انگلیسی ترجمه شده است.

«جرگه» (مجلس کبیر ملی) را به تشکیل جلسه دعوت کرد تا برنامهٔ اصلاحات مملکت را به شکل ارو پائی که توسط جراید اعلام کرده بود، به رأی «جرگه» بگذارد.

امان‌الله‌خان به نمایندگان جرگه تکلیف کرد که لباس ارو پائی بپوشند و بدون معطلی تمام قوانین لازم را برای انجام اصلاحات طبق متد کشورهای غربی بتصویب برسانند.

عکس العمل در برابر خواسته های امیر بصورت شورش همگانی قبایل جنوب تظاهر کرد و این قبایل بر ضد امیری که هنوز نمی دانست چگونه مرزهای آنان را در مقابل هجوم حفظ کند، ولی آمادهٔ دگرگون کردن پایه های زندگی و اصول مذهبیشان بود، قیام نمودند.

بموازات اوج گرفتن دامنهٔ این طغیان، نیروهای دولتی نیز به مرور شروع بمقابلهٔ آنها کردند و موقعی که درگیری آنها به حد اعلیٰ رسیده بود، در شمال افغانستان شورش دیگری که بمراتب قوی‌تر بود برهبری شخصی بنام «بچه سقا» درگرفت— او فرزند یکی از سربازان فراری بود که بشغل سقائی اشتغال داشت.

بچه سقا در یک چشم بهمزدن قوائی گرد آورد و با توجه به ضعف نیروی دفاعی کابل به این شهر هجوم آورد و توانست پس از سه روز نبرد، کابل را تسخیر نماید.

امان‌الله‌خان پس از تسلیم کابل فرار کرده و به قندهار پناه برد تا شاید بتواند در این شهر بکمک ایل «درانی» که خودش نیز از آنان بود نیروئی گرد آورده به جنگ بچه سقا برود.

ما در مسکو خبردار شدیم که در جریان قیام بچه سقا انگلیسها از نظر تسلیحات به او کمک کرده‌اند و بهمین جهت، او پس از تسخیر کابل یک گروه مخصوص را برای حفاظت سفارتخانهٔ انگلیس و هیئت سیاسی آن کشور گمارده است. اطلاع یافتیم که تسلیم «عنایت‌الله‌خان» نیز با پا درمیانی

«همفریش» وزیر مختار انگلیس صورت گرفته است[۱]...

در پاریس به نادرخان که از سفارت شوروی تقاضای اجازهٔ عبور از خاک شوروی را نموده بود، اطلاع داده شد که چنین اجازه‌ای فقط بایستی توسط مقامات مخصوصی در مسکو صادر شود. نادرخان دیگر دنبالهٔ کار را نگرفت ولی ماه بعد بطور ناگهانی در مرزهای هند و افغانستان ظاهر شد و از همانجا مبارزهٔ سختی بین او و بچه سقا درگرفت[۲]...

پس از مدتی نادرخان کابل را فتح کرد و با تیرباران نمودن بچه سقا و همکارانش بشورش آنها پایان داد[۳] شرح بقیهٔ ماجرا معلوم است و محتاج توضیح نیست[۴]».

۱— روز ۱٤ ژانویه ۱۹۲۹ امیر امان‌الله خان بنفع برادر بزرگترش «عنایت‌الله خان» از سلطنت کناره گرفت و به قندهار رفت سلطنت عنایت‌الله خان نیز دیری نپائید و پس از سه روز بوسیلهٔ بچه سقا از کار برکنار شد، ۱۷ ژانویه ۱۹۲۹— م.

۲— نادرخان که در جنگ سوم افغانستان با انگلیس فرماندهی قشون افغانستان را بعهده داشت و استقلال این کشور مرهون اوست، پس از جنگ از طرف امیز امان‌الله خان بمقام ژنرالی رسید و بسمت سفیر افغانستان در پاریس منصوب شد. نادرخان در پاریس فرصت یافت تا با سیاست بین‌المللی آشنا شده و در ضمن علاوه بر آشتی با انگلیسها مورد توجه آنها قرار بگیرد وی پس از دو سال خدمت در سفارت پاریس از این مقام استعفا داد و در جنوب فرانسه سکونت نمود. آشوب افغانستان در اثر قیام بچه سقا و فرار امیر امان‌الله خان موقعیت بسیار مناسبی برای فعالیتهای او آماده کرد و نادرخان به اتفاق سه برادرش با کمک انگلیسها از راه هند به مرز افغانستان آمدند و شروع به مبارزه با شورشیان نمودند که نتیجهٔ آن، سلطنت نادرشاه در افغانستان بود.

۳— پس از فتح کابل، بچه سقا و یارانش به کوهستانها گریختند ولی چون وجود آنها همیشه باعث هراس حکومت میشد لذا نادرخان قرآن مهر کرده و بوسیله یکی از برادرانش برای بچه سقا فرستاد و علاوه بر تأمین جانی به او وعدهٔ فرماندهی قشون داد. پس از اینکه بچه سقا این تأمین را باور کرد و به اتفاق یارانش به کابل آمد، ناگهان همگی دستگیر شدند و نادرخان به بهانهٔ اینکه مردم کابل تأمین او را قبول ننموده و تقاضای مجازاتش را دارند، روز ۵ نوامبر ۱۹۲۹ بچه سقا و ۱۲ نفر از همدستانش را در کابل تیرباران نمود.

٤— نادرشاه پس از سلطنت، غلام نبی خان و برادرش را نیز بدیار عدم فرستاد و در اثر این عمل نفرت مردم افغانستان را نسبت بخود برانگیخت تا جائیکه پس از سه سال سلطنت درست در سالروز مرگ غلام

←

منظور از نقل قسمتی از کتاب آقا بگوف اینست که معلوم شود برکناری امان‌الله‌خان بدست انگلیسها صورت گرفته و گویا امان‌الله در مسافرت بارو پا و لندن نتوانسته بود با آنها کنار بیاید و گوش بفرمان باشد.

پیش‌کشی از خزانهٔ جواهرات سلطنتی به امان‌الله‌خان

طبق گزارش رسمی قانع بصیری رئیس ادارهٔ بیوتات سلطنتی «در تاریخ ۲۷ تیرماه ۱۳۰۷ طبق تصویب نامهٔ شمارهٔ ۲٤۱۹ یک قبضه قدارهٔ دسته طلا مکلل به ۱۷۷۳ قطعه برلیانت و یک پیش‌سینه طلا مکلل به برلیانت که تخمهٔ زمرد آن بوزن ۱۸۲ قیراط بوده بپادشاه افغان اهدا گردید[1]».

باید توضیح داده شود که این قطعه زمرد «تخمه» باین اندازه شاید در دنیا نایاب و یا حداقل کم‌یاب باشد و اگر امروز بخواهند قیمت نمایند قطعاً قیمت هر قیراط آن سرسام‌آور است. و معلوم نیست چنین شیء قیمتی که باسم پادشاه افغانستان تصویب‌نامه صادر شده پهلوی باو اهدا نموده یا خود برداشته است!

مسافرت امان‌الله‌خان پادشاه افغانستان بایران

به قلم محمدعلی فروغی

«امان‌الله خان خردترین پسران حبیب‌الله‌خان امیر افغانستان است که پس از رسیدن بپادشاهی برای تحصیل استقلال کشور خود با دولت انگلستان رزمی سخت در افکند و پیروزی یافت. او در سالهای اول پادشاهی خود در اصلاح تشکیلات اداری و قضائی و بسط و توسعهٔ فرهنگ و فلاحت و

نبی‌خان خودش بدست یک دانشجوی افغانی کشته شد (۸ نوامبر ۱۹۳۲) و سلطنت افغانستان بدست پسرش محمد ظاهر شاه افتاد که او نیز در کودتای ۲٦ سرطان (تیرماه) ۱۳۵۲ بوسیلهٔ سردار محمد داودخان از کار برکنار شد و کشور افغانستان بصورت جمهوری درآمد. رژیم جمهوری داودخان نیز که در حقیقت دست کمی از بساط سابق نداشت در اثر کودتای ۷ ثور (اردیبهشت) سرنگون شد.

۱ــ نقل از گزارش رئیس ادارهٔ بیوتات سلطنتی.

اعزام محصل بارو پا اقداماتی مؤثر کرد و آنگاه در اول دسامبر ۱۹۲۷ برای مشاهدهٔ اوضاع ارو پا افغانستان را ترک گفته با ملکه ثر یا در مدت شش ماه ممالک مصر، ایطالیا، فرانسه، سو یس، آلمان، لهستان، روسیه و ترکیه را دیدن فرمود، و در پنجم ژوئن ۱۹۲۸ (۱۶ خرداد ۱۳۰۷) بخاک ایران وارد شد، و پس از ده روز توقف بکشور خودش روی نهاد. از اشارات بدین نکته گر یز نیست که— برخلاف دربار و دولت— ملت ایران از ین پادشاه صمیمانه پذیرائی کرد تا بجائی که بسیاری از خانواده‌ها بافتخار ورود او پسران نوزاد خودشان را «امان‌الله» نام نهادند. (نو یسنده این سطور در آن هنگام ر یاست معارف و اوقاف سمنان را داشت و هم در آن شهر بحضور شاه و ملکه بار یافت) باری، امان‌الله‌خان پس از ورود بکابل پنج روز متوالی نطقی در گزارش مسافرت خود ایراد کرد، و مواد قراردادهائی را که با کشورهای مختلفه منعقد ساخته بود و ارمغانی ارجمند برای ملت خود می دانست توجیه و تفسیر نمود، و راهی را که تصور میکرد ملت افغان باید بسوی کمال بپو ید نشان داد و برنامهٔ پیشرفت را معین فرمود.

برای اصلاحاتی که امان‌الله‌خان به پیروی مصطفی کمال پاشا در نظر گرفته بود مخصوصاً در بر داشتن حجاب زنان، منع تعدد زوجات، تحصیل دختران بروش ارو پائیان، تغییر لباس مردان و زنان، افزایش مدت خدمت نظام اجباری، و اینگونه امور در افغانستان بهیچ روی زمینه فراهم نبود و با تحر یکاتی که میشد در ماه دسامبر ۱۹۲۸ (آذرماه ۱۳۰۷) در سرتاسر افغانستان شورش و طغیان و هرج و مرج حکمروا گشت، از ناحیهٔ کوهستانی شمال کابل راهزنی «حبیب‌الله» نام معروف «بچه سقو» که سپاهی بیشمار از یاغیان و راهزنان و خواسته‌ای بی کران از تاراج و غارت گرد آورده بود بتحر یک و حمایت آخوندها که امان‌الله خان را تکفیر کرده بودند و بچه سقو را بپادشاهی امیدواری میدادند، بکابل حمله برد و قوای دولتی را پراکنده ساخت. امان‌الله‌خان از آن پس که در یافت مذاکرات صلح با شورشیان سود

نمی بخشد، بنفع برادرش عنایت الله خان که در آن هنگام ولایت عهدی داشت از سلطنت کناره جست و بقندهار رفت، اما این تدبیر سود نبخشید و چون عنایت الله خان هم نتوانست با یاغیان کنار آید پس از سه روز از پادشاهی استعفا داد و از پی برادر بقندهار شتافت.

سه روز بعد از فرار امان الله خان، و چند دقیقه بعد از عزیمت عنایت الله خان، بچه سقو با رفقای راهزن خود فاتحانه وارد پایتخت شد و بسلطنت نشست و خویش را امیر حبیب الله غفاری خوانده و مردم را باطاعت و فرمانبری دعوت نمود.

بچه سقو در نخستین وهله اعلامیه ای بامضای هشت تن از پیشوایان مذهبی منتشر ساخت که بموجب آن همهٔ اقدامات اصلاحی امان الله منسوخ گشت و نیز مالیات را بنام اینکه برخلاف شرع است ملغی ساخت، و کلیهٔ مجسمه ها و آثار تاریخی را که در موزهٔ کابل جمع آوری شده بود بنام اینکه موجب رواج بت پرستی است درهم شکست و مدارس دختران را بست... آخوندها هم که فرصتی در کین توزی از امان الله خان فرا چنگ آورده بودند این همه را برطبق شرع تفسیر و توجیه و او را تقویت و تأیید میکردند.

این راهزن پادشاه سی ساله، که چهره ای سیاه و پر آژنگ و خوئی خشن و ناهنجار داشت، چون از طرفی تمام ساز و برگ سپاه و خواسته و خزینه را متصرف شده بود و از طرف دیگر دشمنان خود را بشدت تمام شکنجه میکرد با وحشت تمام توانست چندی حکومت کند.

بچه سقو در دوران کوتاه تسلط خود بسیاری از رجال و بزرگان افغانستان را که با او مخالفت میکردند با وضعی بسیار فجیع که باز گفتن آن تأثر آورست مقتول ساخت. یکی از آنان علی احمدجان برادر ملکه ثریا بود که دستور داد او را در زندان بزمین میخکوب کردند و آنگاه میلهٔ آهن سرخ از شقیقهٔ وی بدان سوی گذراندند. جماعتی دیگر را هم که بیشتر از منسوبان خاندان سلطنت بودند بزندان در افکند و خانمان آنها را بتاراج داد.

از وقایع بازگفتنی، داستان دو دختر از بستگان امان‌الله‌خان است که بچه سقو هشت تن از عمال خود را برای ربودن آن دو مأمور کرده بود. دختر بزرگتر چون از قضیه آگاه شد نخست آن هشت تن را یکی از پی دیگری با گلوله از پای درآورد آنگاه خواهر کوچک را کشت و بعد خود را.

***

در آغاز بهار ۱۹۲۹ امان‌الله خان و ملکه ثریا و عنایت‌الله خان یکباره کشور خویش را ترک گفتند. عنایت‌الله خان ایران را برای اقامت برگزید و تا پایان عمر در آنجا زیست و امان‌الله خان ایتالیا را که هم اکنون نیز در آنجاست. در همان هنگام که امان‌الله خان تاج و تخت موروثی را از دست داده از افغانستان بارو پا میرفت نادرخان برای بدست آوردن همان تخت و تاج از اروپا بافغانستان می‌آمد.

نادرخان در اواخر فوریهٔ ۱۹۲۹ یعنی سه ماه پس از آنکه امان‌الله خان از کابل بیرون شده بود با برادرانش بافغانستان آمد. جنگهای نادرخان با حبیب‌الله بچه سقو بیش از هشت ماه مدت گرفت تا در اواخر سال ۱۹۲۹ شهر کابل تسخیر و بچه سقو گرفتار و زندانی و چندی بعد بدار آویخته شد و نادرخان بر سریر سلطنت جلوس نمود.

در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ نادرشاه با مدعیانی که پادشاهی وی را گردن نمی‌نهادند در زد و خورد بود و در دو سال بعد هم که مملکت آرامش نسبی داشت هنوز پادشاه باصلاحاتی توفیق نیافته بود که در جشن توزیع جوائز بدست دانش‌آموزی عبدالخلیق نام پسر غلام نبی از طرفداران حساس امان‌الله خان بقتل رسید (نوامبر ۱۹۳۳).

بعد از نادرشاه فرزندش محمد ظاهر خان بتخت سلطنت افغانستان برآمد و او جوانی بود کاردان که رایزنان و پایمردانی امین و خیراندیش داشت.

امان‌الله خان پادشاهی مصلح و خیرخواه ولی بی‌احتیاط و سبکسر

بود. پیروزی در نخستین رزم چندان وی را سرمست ساخت و بغرور افکند که یکباره زمام تأمل و تدبیر کشورداری را از کف نهاد. در آنزمان روسها و ترکها برخلاف انگلستان دوستانی همداستانی بودند. امان‌الله نیز بآنها پیوست چنانکه در این دو کشور از وی تجلیلی برتر کردند و قراردادهای شیرین‌تر بستند، و مسلم بود که سیاستمداران چاره‌جوی و کین‌توز انگلستان این بلند پروازی‌ها و بند و بست‌ها را پاداشی سخت خواهند داد. عکس‌العمل روسها در ین قضایا تهیه و تنظیم فیلمی در نمودن اصلاحات امان‌الله خان بود که دو سه شبی هم در تهران نمایش داده شد ولی پس از چندی با دولت نادرشاه قراردادی در بی‌طرفی و عدم تهاجم منعقد ساختند (ژوئیهٔ ۱۹۳۱) که انگلیسها انعقاد این قرارداد را از کامیابی های شایان نادرشاه می شمارند.

مورخین انگلیسی وقایع سلطنت و پایان کار امان‌الله را بتفصیل نوشته‌اند و اظهار عقیده نیز کرده‌اند که چون اصلاحات امان‌الله خان در کشوری عقب افتاده مانند افغانستان غیر عملی بوده و اقدامات او موجب زیان و کشتار شده در پیشگاه تاریخ گناهکار است و آنچه بدو رسید کمترین پاداش او بوده است.

***

پذیرائی که در آنقره از پادشاه افغانستان بعمل آمد هرچند منتهای آنچه در قوه داشتند کردند ولیکن فوق‌العاده نبود. سه چهار روز اول او را در هتلی منزلی دادند که جدیداً در آنقره دایره شده و هتل حسابی است تقریباً مثل هتلهای درجه دوم فرنگستان و بنده هم این سفر در همان هتل منزل دارم. تفصیل پذیرائی هائی که بعمل آمده در روزنامه‌ها درج است و منضماً ارسال میدارم، یقین دارم که در ایران مخصوصاً در طهران اگر انشاءالله مکروهی دست ندهد بمهمانها خوشتر خواهد گذاشت. البته روز ورود بطهران معبر آنها را زینت باید کرد مثل اوقاتی که سلاطین خودمان از مسافرتهای مهم برمی گردند و جمعیت مردم در خیابانها باشند و دست بزنند و هورا بکشند.

این کارها در اینجا خیلی ضعیف بود، زینت خیابانها منحصر بچند پرده بیرق ترک و افغان و مقداری چراغ بود و جمعیت تماشاچی هم زیاد نبود آن قسم که خیابانهای ما را با بیرقهای کوچک و بزرگ و قالیچه و آئینه و غیره زینت میکنند، چراغانی های ما هیچ نسبت باینجا نخواهد داشت. روز سوم چهارم ورود هم پادشاه از هتل رفت بخانهٔ یکی از اعیان ترک در بیرون شهر. از یکی از همراهان پادشاه شنیدم که علت آن بود که از بس اتومبیلها که از جلو هتل عبور میکردند سروصدا می کردند شاه نمیتوانست بخوابد و فرار کرد. خانه که آنجا منزل کرد بنده ندیده‌ام اما بقیاس خانه‌هائیکه از اعیان ترک دیده‌ام در جنب خانه‌های بزرگ تهران خانهٔ دهاتی محسوب میشود. البته در اسلامبول که در قصر دلمه باغچه آنها را منزل میدهند، حکایت دیگر یست اما باز تصور میکنم پذیرائیهائی که در صاحبقرانیه و سعدآباد و غیره از آنها خواهد شد خیلی باجلوه‌تر خواهد بود.

بنده چون رسماً جزو کور دیپلماتیک نبودم در مهمانیها بواسطهٔ اشکالی که در باب جای میز پیش میآمد دعوت نشدم، اما در دو سواره موعود بودم و رفتم. در هر دو نوبت پادشاه با بنده چندین دقیقه صحبت و مهربانی کرد و از لزوم صمیمیت روابط مابین دول ثلاثه گفتگو نمود و مکرر می گفت شما در کارهاتان اشکالی باشد که از من کاری برای تسهیل آن ساخته باشد بگوئید منهم در همان زمینه صحبت هائی کردم و در باب کارهای خودم گفتم امیدوارم اشکالی نباشد، کار مهمی که من دارم تسویه امر سرحد است پس اجمالاً او را از آن فقره مسبوق کردم ولیکن گفتم اگر شما در این باب حرفی بزنید ممکن است ترکها تصور کنند من بشما شکایتی کرده‌ام و دلتنگ شوند بنابراین اگر هم حرفی میزنید باید بکلی از طرف خودتان و طوری باشد که تصور سوئی برای آنها حاصل نشود.

در شب دوم مصطفی کمال پاشا هم مرا نزد خود طلبید و مقداری صحبت از لزوم موافقت و صمیمیت ما با همدیگر کرد. این دفعهٔ دومی بود که

با او ملاقات می کردم (دفعهٔ اول در بدو ورود من بآنقره بود در سفر اول و خیلی مختصر و رسمانه گذشته بود) چون فرانسه حرف میزدیم و ظاهراً مصطفی کمال پاشا فرانسه روان حرف نمیزند توفیق رشدی بک مترجم واقع شد. خلاصهٔ حرف مصطفی کمال این بود که ما باید در اصلاح امور داخلی خود جد کنیم و سعی کنیم که هر یک از دولتهای ما فی نفسه اهمیت داشته باشد و مخصوصاً در باب ازدیاد و تقویت قشون توصیه میکرد و بالاخره اظهار امیدواری به پیشرفت کارها نمود و معلوم بود که می خواهد گرم باشد.

همان شب در اواخر شب توفیق رشدی بک بنده را کنار کشید و گفت می خواهم با شما مشورتی بکنم پادشاه افغان اصرار دارد که ما عهدنامهٔ اتفاق و اتحاد ببندیم و همین حالا امضاء کنیم، شما در این باب چه می گوئید. بنده گفتم در این مسئله بخصوص من از دولت خودم دستوری ندارم همینقدر میدانم که اعلیحضرت پهلوی و دولت من بموافقت و صمیمیت تامهٔ دول ما کاملاً مایل و معتقدند، اما عقیدهٔ شخصی من این است که امروز عقد عهدنامهٔ اتحاد و اتفاق مابین ما ضرورت و فایده ندارد و ممکن است بواسطهٔ برانگیختن حریفهای ما مضر هم واقع شود، ما باید عملاً روابط خود را صمیمی کنیم و کاری بکنیم که اشتراک منافع و مصالح ما و احساسات دوستانهٔ ما طوری باشد که اگر یک روزی پیش آمدی روی دهد طبعاً ما با هم متحد باشیم ضمناً تهیهٔ کارهای خودمان را ببینیم و مستعد شویم شاید روزی هم بیاید که مقتضی شود عقد اتحاد را روی کاغذ هم بیاوریم.

گفت بلی منهم کاملاً این عقیده را دارم، رویهٔ ما باید مثل رویهٔ فرانسه و انگلیس باشد قبل از جنگ که عهد اتحادی نبسته بودند اما روزی که جنگ پیش آمد باهم در جنگ متفق شدند وحالا با این ضعفی که هر یک از ما داریم متحد شدن ما چه فایده دارد. بنده متوجه شدم که اصرار مصطفی کمال پاشا چند دقیقه قبل باینکه ما هر یک باید خودمان قدرت و اهمیت داشته باشیم از چه مأخذ بود. باری در این زمینه سابقاً هم با توفیق

رشدی‌بک مذاکرات کرده بودیم بالاخره گفت می دانستم که شما با من هم سلیقه‌اید، حالا اگر مجلسی کردیم و شما را هم دعوت کردیم خواهش دارم عقاید خود را اظهار کنید، اما چنین مجلسی واقع نشد. سه روز بعد از آن پادشاه افغانستان عازم اسلامبول شد و فردای آنروز در روزنامه صورت عهدنامه‌ای را که امضاء کرده بودند و ملاحظه خواهید فرمود منتشر کردند و بنده تلگرافاً اطلاع دادم. امروز مخصوصاً از توفیق رشدی‌بک وقت خواستم و در آن باب با او گفتگو کردم. گفت همانطور که شما اظهار نظر کردید عمل نمودیم و از شما خیلی ممنون هستم که بمن کمک کردید و عقیدهٔ شما را اظهار کردم و غازی خیلی تحسین کرد، پادشاه افغانستان خیلی بیش از اینها می خواست، ما گفتیم باید آهسته رفت و مرحله بمرحله عجالةً این اندازه میکنیم شما بایران برو ید با پادشاه ایران هم مذاکره کنید ببینید ایشان چه می گویند؛ اما من بشما نصیحت میکنم بیش از این اندازه تقاضا نکنید هرچند ما حاضر یم که پیش هم برو یم اما نمیخواهیم مبادرت از ما باشد زیرا که ممکن است قبول نشود آنوقت ما بمحظور می افتیم.

آنچه استنباط میکنم طرح کار گو یا اینست که بین افغان و ایران، و بعد ایران و روس، و بعد روس و افغان هم قراردادهائی نظیر این بسته شود و باین طر یق تسلسل دول ار بعه حاصل گردد. در این باب ظاهراً ترکها چندان اشتیاقی ندارند یعنی در عین اینکه میخواهند با روسیه دوست باشند نمیخواهند سیاستشان را تابع روسیه بکنند و مقدّرات خود را بآن ببندند و میل دارند استقلال سیاست خود را محفوظ بدارند. در هر حال توفیق‌بک سفیر ترک در روسیه که همراه پادشاه افغانستان بطهران میآید دستورالعمل از دولت خود دارد البته در ضمن مذاکره با او و ممدوح شوکت‌بک مطالب را بهتر درک خواهید فرمود. مطلب قابل توجه اینست که این عهدنامه‌ای که تازه منعقد کرده‌اند عهدنامه‌ای را که سابق بین آن دو دولت در ۱۳۳۷ منعقد شده بود سست و ضعیف میکند یعنی آن عهدنامه اتحاد تدافعی بود و این عهدنامه

میگوید در صورتیکه جنگی پیش بیاید مطالعه خواهند کرد که چه باید کرد. بنابرین پادشاه افغان بجای اینکه کار را محکم‌تر کند سست‌تر کرده است و نمیدانم عالماً یا عامداً کرده یا نفهمیده است، احتمال میرود ترکها سر او را شیره مالیده باشند شاید در طهران بتوانید مطلب را درست استنباط فرمائید. در هر صورت عقیده‌ای که بنده اظهار کردم کاملاً با عقیدهٔ غازی و دولت ترک موافق بود و تصور میکنم دولت ایران هم همین رویه را باید داشته باشد یعنی در عین کمال همراهی و مهربانی و سعی در ازدیاد حسن روابط و همکاری باید خود را گرفتار و مقید نسازیم، که با نظریاتی که من در ترکیه دیده‌ام ترکها خود را مقید نخواهند ساخت و ما بیجهت گرفتار میشویم.

پادشاه افغان در آنقره گفتگو از اتصال خطوط آهن دول ثلاثه و همچنین خطوط هواپیمائی هم کرده است و باو وعدهٔ همراهی داده‌اند و توفیق رشدی‌بک در باب خط هواپیمائی میگفت ما باین شکل قبول می کنیم که شرکتی بطور تساوی بین ترکیه و ایران و افغانستان منعقد شود و امتیاز هوائی بآن شرکت داده شود و آئرو پلانها در خاک هر دولتی وارد می شوند ملیت آن دولت را داشته باشند.

در باب راه‌آهن هم می گفت بپادشاه افغان گفتم شما اگر با ایران در متصل کردن راه‌آهن شرقی غربی ایران بخطوط آهن افغانستان موافقت حاصل نمودید ما هم حاضریم که راه آهن آذربایجان را در خاک خودمان امتداد دهیم و براه آهنهای خود متصل سازیم باین طریق افغانستان و ایران بدریای سیاه مربوط می شوند.

این مسائل چه اندازه عملی باشد نمیدانم در هر صورت چنانکه از عهدنامه هم ملاحظه میفرمائید معارف و نظام افغانستان بدست ترکها و جای بسیار تأسف است که ما با همزادی و همنژادی که با افغانستان داریم از این جهت عقب هستیم و کاش ممکن میشد که اصلاح و جبرانی در این باب بعمل میآمد، بسیار بجا بود که بنده هر قدر ترکها با ما اظهار صمیمیت و

دوستی کنند اگرچه از روی حقیقت باشد هیچ میل ندارم با اینکه از مغرب و شمال گرفتار ترک هستیم در مشرق هم دچار ترک باشیم.»

***

تصور میشود که این مقاله در اصل دو نامه بوده که بدین صورت در آمده است و مربوط به دو دوره و دو زمان باشد: نخست مسافرت پادشاه افغانستان بایران و سپس برکناری امان‌الله خان از سلطنت و اوضاع پس از آن. ضمناً باید متذکر شد در آنموقع فروغی وزیر خارجه و در اروپا بوده و در آن زمان روابط ایران و ترکیه تیره بوده است و به فروغی مأموریت داده میشود که در مراجعت بایران از راه ترکیه مسافرت نماید تا در پایتخت ترکیه دربارهٔ التیام روابط مذاکره نماید و بطوریکه در این دورهٔ تاریخ دیده میشود موفق گردیده است. این مقاله نخست در مجلهٔ یغما بمدیریت حبیب یغمائی که با فروغی همکاری ادبی تحقیقی داشته بچاپ رسیده سپس مجلهٔ خواندنیها در سال نهم در تاریخ اول آبانماه ۱۳۲۷ در شمارهٔ اول آنرا نقل نموده است.

قتل پادشاه افغانستان

محمد نادرشاه که پس از بچه سقا بسلطنت رسیده بود هنگامی که در یکی از مدارس نظام مشغول توزیع جوائز و با محصلین مشغول صحبت بود و ولیعهد باتفاق عموی خود وزیر جنگ هم همراه بودند جوانی از ساکنین کابل بنام عبدالخالق بارولور بسمت محمد نادرشاه حمل نموده و پنج گلوله بطرف او شلیک میکند و پادشاه فوراً بقتل میرسد. پدر قاتل از مستخدمین مقرّب غلام نبی خان از طرفداران جدی امان‌الله خان پادشاه سابق بود که سال قبل اعدام شده بود. بمحض وقوع حادثه فرزند ۱۹ سالهٔ محمد نادرشاه محمد ظاهر که تحصیلات خود را در پاریس بپایان رسانده بود بتخت سلطنت جلوس نمود و محمد ظاهر شاه خوانده شد و زمام امور را بدست گرفت و برادران شاه مقتول که هر یک مصدر مقامات مهم کشور بودند صدارت اعظم و وزارت و سایر مقامات را احراز کردند و امور مملکت را در حال عادی اداره نمودند.

در مورد قتل پادشاه افغانستان و مرگ مشکوک و شاید قتل پادشاه عراق حدود دو ماه فاصله بوده و سؤالی پیش می آورد که آیا این دو فقره قتل و مرگ ارتباطی با اوضاع سیاسی بین المللی داشته است یا نه؟ و آیا دستِ از ما بهتران در این وقایع در کار بوده است؟.

آبله کوبی اجباری

در تاریخ ۱۸ خرداد ۱۳۰۸ خ رئیس کل صحیهٔ مملکتی (دکتر سعید مالک لقمان الملک) لایحه ای بمجلس برد که آبله کوبی در تمام کشور اجباری گردد. متن این لایحه که بصورت قانون درآمد بدین قرار بوده است:

مادهٔ اول— برای مصون بودن از مرض آبله لازم است از زمان ولادت تا سن ۲۱ سالگی چهار دفعه عمل تلقیح اجرا گردد. دفعه اول پس از ودلات تا ششماه— دفعه دوم از سن شش تا هفت سالگی— دفعه سوم از سن ۱۲ تا ۱۳ سالگی— دفعه چهارم از ۱۹ تا ۲۱ سالگی.

مادهٔ دوم— ولیّ هر طفل جدید الولاده مکلف است در ظرف شش ماه اول پس از تولد آبله طفل را در یکی از پست های آبله کوبی مجانی دولتی کوبیده و تصدیق تلقیح را از متصدیان آبله کوبی بگیرد، همچنین تلقیح دفعهٔ ثانی و ثالث بعهدهٔ اولیای طفل است و اگر ولی طفل غفلت در کوبیدن آبلهٔ طفل نماید پس از تحقیق و کشف محکوم به مجازاتی خواهد بود که در مادهٔ ۲۷۶ باب چهارم قانون مجازات عمومی مقرر است.

مادهٔ سوم— در مواقع بروز مرض آبله بطور شیوع (اپیدمی) هر یک از اهالی بدون استثناء در صورتیکه بیش از پنج سال از آخرین دفعهٔ تلقیح گذشته باشد باید کوبیدن آبله را تجدید نماید.

مادهٔ چهارم— مدیران و مدیرات مدارس در موقع پذیرفتن محصلین و محصلات جدید مکلفند تصدیق نامهٔ جدید را مطالبه نمایند و مادام که تصدیقنامهٔ مذکور را ارائه ندهند از پذیرفتن خودداری کنند.

کلیهٔ دوایر دولتی مکلفند در موقع ورود هر داوطلب خدمتی تصدیق آخرین دفعهٔ تلقیح را مطالبه نمایند.»

درخواست خزعل از شاه

پس از آنکه انگلیس ها شیخ خزعل نوکر سرسپردهٔ خود را برای اغفال سیاسیون شوروی برای بسلطنت رسیدن سردارسپه وایجاد «حکومت تمرکز قدرت» فدا نمودند و شیخ بتهران اعزام و تحت نظر قرار گرفته بود در خرداد ۱۳۰۷ که هنوز مقدمات افتتاح رسمی بانک ملّی فراهم نشده ولی قانون آن بتصویب رسیده بود در یکی از پذیرائیهای رضاشاه که در قصر شخصی خود نمایندگان مجلس و جمعی از رجال باهم و دسته جمعی بار می یافتند، شاه بشارت افتتاح بانک ملی را میداد موضوع جالب توجه در این پذیرایی این بود که شاه در موقعی که از شیخ خزعل احوال پرسی میکرد شیخ جلو رفته و اظهار داشت که این خدمتگزار دچار درد چشم شده بطوریکه چند قدمی خود را نمی توانم تشخیص دهم بنام یک خدمتگزار و مطیع که اوامر همایونی را از صمیم قلب حاضر باطاعت میباشد استدعا دارد اجازه مرخصی داده شود که برای معالجهٔ چشم بارو پا بروم.

پس از بیان این درخواست شاه به تیمورتاش خطاب نموده میگوید، دستور بدهید دو نفر طبیب متخصص از اروپا خواسته شود که یکی از آنها چشمهای شیخ را معالجه کند و دیگری گلوی یکی از فرزندانم را که مریض است عمل کند. شیخ خزعل در جواب اظهار داشت تنها چشمهای من درد نمی کند جسماً مریض هستم و مرض بقدری مرا آزار میدهد که محتاج معالجهٔ قطعی در اروپا میباشم.

شاه دیگر جوابی نداد و با دو سه نفر دیگر از نمایندگان مجلس بصحبت پرداخت. زیرا شاه نمی خواست در قفس را باز نماید تا شیخ از آن بیرون بجهد باید بماند تا موقعش بقتل برسد.

افتتاح دورهٔ هفتم

مجلس دورهٔ ششم در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۰۷ خاتمه یافت. مجلس دورهٔ ششم مجموعاً ۲۷۶ جلسه تشکیل داد.

طبق قانون انتخابات سه ماه قبل از پایان دورهٔ ششم فرمان انتخابات دوره هفتم صادر گردید و انتخابات بجریان افتاد. دربارهٔ انتخابات تهران طبق ادوار قبلی ضمن دعوت سی و شش نفر از طبقات شش گانه برای تشکیل انجمن نظارت تهران ازمشیرالدوله هم دعوت بعمل آمده بود. قبلاً گفته شد که درادوارقبل همیشه ازمشیرالدوله هم دعوت بعمل می آمد و مشارالیه شرکت مینمود و بریاست انجمن مرکزی هم انتخاب میگردید. در این دوره هم دعوت بعمل آمده بود، ولی مشیرالدوله که دورنمای انتخابات را در تمام کشور بخوبی مشاهده کرده بود و میدانست که او باید فقط ماشین امضاء باشد و روی یک انتخابات فرمایشی و قلابی سر پوش بگذارد از قبول دعوت فرمانداری تهران عذر خواست و شرکت ننمود و در تاریخ ۱۷ اردیبهشت رسماً نوشت که بواسطهٔ کسالت معذور از شرکت در انجمن میباشد. با این کیفیت انجمن نظارت تهران تشکیل گردید و عدل‌الملک دادگر بریاست انجمن مرکزی انتخاب شد. انتخابات تهران بجریان افتاد و برای اینکه وانمود نمایند که انتخابات تهران آزاد بوده‌است در لیست فرمایشی ۱۲ نفر نمایندگان تهران مؤتمن الملک نفر ششم— مستوفی الممالک نفر هشتم و مشیرالدوله ردیف نهم از صندوق بیرون آمدند. امّا این حضرات که بماهیّت انتخابات واقف بودند و مردم هم میدانستند که آزادی انتخابات وجود نداشته است از قبول نمایندگی مجلس در پاسخ فرماندار تهران خودداری و عدم قبولی خود را رسماً اعلام نمودند. موضوع جالب توجه و فرمایشی بودن انتخابات بقدری رسوا و مفتضح بود که مدرس که مورد قبول و علاقهٔ عامهٔ مردم بود حتی یک رأی هم بنام او از صندوق بیرون نیامده بود و مدرس گفته بود بفرض که مردم بمن رأی نداده‌اند، پس آن یک رأی که خودم داده‌ام کجاست؟ و حال آنکه اگر

انتخابات آزاد بود مدرس اگر نفر اول نمیشد از دوم هم پائین‌تر نمی رفت و مانند دوره ششم حتماً ۵ یا ٦ نفر از کاندیدای مدرس هم مانند ملک الشعراء و دکتر مصدق انتخاب شده بودند. بهرحال انتخابات در تمام کشور پایان یافت فقط کسانی وارد مجلس شدند که دولت و شخص شاه نسبت بانتخاب آنها موافقت‌کرده بودند.

با این کیفیت مجلس دورهٔ هفتم روز ١٤ مهر ١٣٠٧ رسماً افتتاح گردید.

در این دوره طبق دستور، عدل‌الملک (حسین دادگر) بر یاست مجلس انتخاب گردید.

اقلیت این دوره فقط دو نفر بود که عبارت بودند از فرخی یزدی مدیر روزنامهٔ طوفان و محمود رضا طلوع که در موقع خود بشرح مبارزات و سرنوشت آنان پرداخته خواهد شد.

امّا مدرس پس از دو روز که از افتتاح مجلس گذشته بود یعنی در ١٦ مهرماه ١٣٠٧ توقیف و تبعید میگردد که بشرح آن پرداخته میشود.

رسمیت دورهٔ هفتم مجلس و معرفی هیئت دولت

پس از رسمیت یافتن مجلس طبق معمول دولت مستعفی شد و مجدداً هدایت بر یاست دولت انتخاب و دولت خود را به مجلس دورهٔ هفتم در تاریخ ٢٩ آبانماه ١٣٠٧ برابر ٧ جمادی الآخر ١٣٤٧ برابر نوامبر ١٩٢٨ معرفی نمود. باین ترتیب که هنگامیکه مجلس رسمیت یافت فراکسیون ترقی که تنها فراکسیون مجلس بود و در جلسات آن تیمورتاش وزیر دربار و اعضاء دولت نیز غالباً شرکت می کردند تصمیم به ابقای دولت گرفت و روز بعد مخبرالسلطنهٔ هدایت پشت تریبون رفت و برنامهٔ خود را تقدیم داشت و گفت با تشکر و مسرّت زیاد از سعادت ادامهٔ خدمتگزاری خود پروگرام دولت را تقدیم میدارم و چون خودم بقدری عاجز از ایستادن میباشم که نمیتوانم قرائت کنم خودشان قرائت کنند (یاسائی گفت وزراء را معرفی نکردید).

رئیس الوزراء جواب داد وزراء تغییر نکرده‌اند که معرفی کنم و از تریبون پائین آمد (همهمهٔ نمایندگان) سید یعقوب انوار گفت مطابق مقررات جاریه دولت پس از رسمی شدن مجلس بایستی معرفی شود بالاخره پس از ایرادات نمایندگان هدایت اظهار داشت که من نخواستم کار زائدی شده باشد حالا میفرمایند معرفی کنم بسیار خوب.

کابینه دوم هدایت

آقای نصرت‌الدوله وزیر مالیه— آقای داور وزیر عدلیه— آقای اعتماد الدوله وزیر معارف— آقای سرتیپ شیبانی وزیر فواید عامه[1] آقای صور اسرافیل وزیر پست و تلگراف— آقای پاکروان کفیل خارجه— آقای سردار اسعد وزیر جنگ— آقای ادیب السلطنه هم وزیر داخله.

مهمترین قسمت پروگرام که منشی جلسه خواند ساختن راه‌آهن از بندر شاهپور تا بندر شاه بود که دولت وعده داد ۴۴۳ کیلومتر از شمال بجنوب تا آخر آذر ۱۳۰۸ باید ساخته شود. موضوع ساختن راههای ایران و تخته قاپو کردن ایلات و عمران و آبادی مراکز ایل نشین و تقویت معارف از راه توسعهٔ مدارس ابتدائی و متوسطه و تکمیل مؤسسات صحّی و اصلاحات قضائی از مواد مهم پروگرام بود.

انتخابات تهران در دورهٔ هفتم

اطلاعات در یک ربع قرن درمورد مداخلهٔ دولت در امر انتخابات صریحاً مطلبی نوشته که حائز کمال اهمیت است که عیناً در زیر نقل میگردد.

اطلاعات در صفحه ۳۵ کتاب چنین نوشته است: «**نمایندگان تهران در دورهٔ هفتم**»: از ۵۱ هزار ورقه رأی اخذ شده در تهران و حومه حائزین اکثریت تا ۱۵ نفر به ترتیب از این قرار بود.

۱— روز اول دیماه ۱۳۰۷ سرتیپ شیبانی برکنار و بجای او محمود جم منصوب گردید.



کابینۂ مخبرالسلطنۂ ہدایت

۱— شیخ حسین تهرانی، ۲— حاج امین الضرب، ۳— وثوق الدوله، ٤— دکتر حسن خان مالیه، ۵— امیر همایون بوشهری، ٦— مؤتمن الملک، ۷— حاج محمد تقی بنکدار، ۸— مستوفی الممالک، ۹— مشیرالدوله، ۱۰— آشتیانی، ۱۱— آقا ضیاءالدین نوری، ۱۲— فیروز آبادی، ۱۳— شیخ علی مدرس، ۱٤— سید عبدالرحیم کاشانی، و ۱۵— سید حبیب الله لار یجانی.

۳ نفر از نمایندگان تهران مؤتمن الملک، مشیرالدوله و مستوفی الممالک از قبول نمایندگی خودداری کردند و هر قدر بایشان اصرار شد نپذیرفتند در نتیجه اعتبارنامه بنام سه نفر بعد شیخ علی مدرس[1]، کاشانی، سید حبیب الله لار یجانی صادر شد ولی شیخ علی مدرس در مجلس حضور پیدا نکرد.

در بارهٔ عدم قبولی نمایندگی سه نفر از رجال آزموده و شر یف کشور حدس های بسیار زده میشد و قدرمسلم این بود که دست مداخلهٔ دولت در امر انتخابات آشکار شده بود و آنها حاضر بقبول نمایندگی نبودند. از این دوره ببعد اصول انتخابات تغییر کرد و بتدر یج سیستم خاصی بخود گرفت که در تمام دورهٔ سلطنت پهلوی جر یان داشت و چون قانون انتخابات حق انتخاب به بیسوادان داده بود از این موقعیت سوءاستفاده شد ز یرا دست دولت در مداخله و تعیین نمایندگان کاملاً باز بود و این مداخلات صر یحاً انجام میگرفت.»

باید یادآور شد که اکثر یت قر یب باتفاق نمایندگان دورهٔ پهلوی تغییر نمی یافتند مانند آنکه وکالت آنان مادام العمر خواهد بود، در ادوار بعد هم ثابت می ماندند، مگر آنکه اتفاقاً یکی دو نفر از ایشان در یک موردی برخلاف نظر دولت گوشه ای زده یا ایرادی گرفته باشند که در این صورت نه تنها در دورهٔ بعد انتخاب نمی شدند بلکه ممکن بود بقیمت گرفتاری آنان

۱— مرحوم شیخ علی مدرس در دوره‌های دیگر هم انتخاب میشده ولی هیچ گاه قدم بمجلس نگذاشته است.

تمام شود. ظریفی در این مورد قطعه‌ای سروده که در زیر نقل میشود.

وکیل رضا خان

ندانی که من روی کرسی مجلس چرا روزگاری بکردم درنگی
از آنرو که بودم وکیل رضاخان وکیل مطیع و وکیل زرنگی
بهر رنگ ارباب میخواست بودم اگر میل او بود هر دم برنگی

تبعید مدرس

تا کذب و تقلب بقضا راهبر است
آزاده ذلیل و راستگو دربدر است
خون تو مدرسا هدر گشت، بلی
خونی که شبی گذشت بر وی هدر است
(بهار)

یکی از جنایات و فجایع شرم‌آور دوران دیکتاتوری پهلوی که هیچ گاه تاریخ آنرا فراموش نخواهد کرد و لکهٔ ننگ و رسوائی بزرگی که بر دامان پهلوی نشسته است، رفتار و اعمال شنیعی است که با مدرس **قهرمان** مرتکب گردیده است.

نگارنده در جلد دوم کتاب «**مدرس قهرمان آزادی**» دربارهٔ **توقیف** و تبعید و قتل مدرس مفصلاً بحث نموده است و در اینجا زائد میداند که آن مطالب را تکرار نماید و بدان جلد محول مینماید. ولی در این مقال آنچه را که علی مدرسی نوادهٔ دختری مدرس در کتاب «**مدرس شهید– نابغهٔ ملی**» نوشته است و دارای ویژگی هائی میباشد در زیر ذکر مینماید:

نقل از صفحهٔ ۳٤٦ تا صفحهٔ ۳۵۲ کتاب مدرس شهید نابغهٔ ملّی

«... انتخابات دورهٔ هفتم تمام شد، و مدرس از تهران حتی یک رأی هم در صندوق بنامش خوانده نشد! و بقول خودش در سخنرانی مبسوطی که راجع به انتخابات دورهٔ هفتم نموده اظهار داشته، اگر باور کنیم که تمام



مدرس و فرزندش سید عبدالباقی که اکنون دکتر متخصص امراض اطفال است

مردم تهران به من رأی ندادند، ولی خودم شخصاً بپای صندوق انتخابات رفته یک رأی بخودم دادم، پس این یک رأی که بنام مدرس بود در صندوق چه شد

و چرا خوانده نشد، این سخن محافل سیاسی و گردانندگان انتخابات مخصوص!! را بوحشت انداخت و دم خروس بقدری نمایان گشت که جای انکار نبود.

در همین وقت یکی از محارم شاه نزد مدرس آمده اظهار میدارد، که اعلیحضرت احوال‌پرسی نموده گفتند چون شما از تهران انتخاب نشده‌اید اجازه بدهید که کاندیدای یکی از شهرستانها شوید و دستور دهم انتخاب گردید!!

مدرس با نهایت تندی و خشونت میگوید: به سردار سپه بگو اگر مردی، مردم را آزاد بگذار تا ببینی من از چند شهر انتخاب میشوم والا مجلسی که بدستور تو من نماینده‌اش گردم باید درش را لجن گرفت. آنشخص هم مأیوسانه بعرض رضاخان میرساند که مدرس چنین گفت.

شاه چاره را منحصر باین می‌بیند که باو تکلیف کند از سیاست کناره‌جوئی نماید و این پیغام نیز بمدرس رسانده میشود. جواب باز معلوم است، میگوید: من وظیفهٔ انسانی و شرعی خویش را دخالت در سیاست و مبارزه در راه آزادی میدانم و بهیچ عنوان دست از سیاست برنمیدارم و هرکجا هم باشم همین است و بس.

رضاخان از مدارا با ایشان و سازش ناامید گشته و دستور تبعید مدرس را به یکی از شهرستانها به رئیس شهربانی وقت میدهد. رئیس شهربانی هم به بهانهٔ سازش با ایلات و عشایر و قصد انقلاب در تاریخ دوشنبه ۱۶ مهرماه ۱۳۰۷ مطابق با ۲۲ ج ۲، ۱۳۴۷ شخصاً با تعداد بسیاری از پاسبان و نظامی نیمه شب بخانهٔ مدرس ریخته و بشرح ذیل او را توقیف و همان شب از تهران خارج میسازد. شرح این ماجرا را از زبان فرزندان مدرس که در همان شب ناظر صحنه بوده و همچنین خواهرزاده ایشان که بعد از خارج نمودن مدرس از خانه‌اش از مدرسهٔ سپهسالار بقصد منزل مدرس حرکت میکند، عیناً می‌نویسیم: سه تن از فرزندان مدرس بنام آقای سید اسمعیل مدرس‌زاده و

آقای دکتر سید عبدالباقی مدرس و بانو فاطمه مدرس هم اکنون حیات[1] دارند، تلفیق بیانات آنان بر رو یهم چنین است:

توقیف و تبعید مدرس

عصر روز دوشنبه ۱۶ مهرماه ۱۳۰۷ بود که مدرس بعادت همیشگی خود برای رسیدگی اوضاع مدرسهٔ سپهسالار و امتحان طلاب به کتابخانهٔ مدرسه آمده و باتفاق عده‌ای دیگر بکار پرداختند. در این هنگام خواهرزادهٔ خویش (آقای دکتر محمد حسین مدرسی که آنروزها در مدرسهٔ سپهسالار حجره داشته و در ردیف طلاب علوم دینی بوده‌اند) را احضار و به ایشان دستور میدهند که در حجرهٔ خویش چای تهیه و بیاورد. مشارالیه متوجه میگردد که علاوه بر یکنفر بازرس (کارآگاه) که همیشه حتی در هنگام حمام رفتن مدرس هم همراه ایشان بود یکنفر پاسبان نیز اضافه شده و هنگامیکه مدرس وارد حجرهٔ خواهرزادهٔ خود میگردد آندو نفر (بازرس و پاسبان) نیز همراه ایشان داخل حجره میشوند. مدرس در حالیکه اول بآنان چای تعارف مینماید، پس از صرف یکی دو فنجان و لحظه‌ای استراحت برخاسته و در حالیکه غروب آفتاب نزدیک بوده بسوی منزل حرکت مینماید. البته مأمورین هم طبق دستور همراه ایشان میروند. پس از اینکه وارد منزل میشوند. تا پاسی از شب گذشته مدرس در اطاق مخصوص خویش که نسبتاً بزرگ و فرش آن عبارت از زیلوی کهنه‌ای بود که تا نیمی از کف اطاق را می‌پوشانیده و تمام محتویات آن اطاق عبارت از یک منقل گلی چند استکان و یک قوری همراه با یک قلیان و چند جلد کتاب بیش نبود سرگرم مطالعه میگردند، که ناگاه صدای در منزل بلند میشود.

خدمتکار آقا که مردی بنام عمو اوغلی[2] بود در را بازمیکند. بمجرد باز

۱ــ مشارالیها در فروردین ۱۳۵۹ فوت کرده است.

۲ــ جسته گریخته دربارهٔ عمواوغلی خدمتکار مدرس نیز شنیده شده که از مأمورین شهربانی و از جاسوسان دستگاه بود که در لباس خدمتکاری در خانهٔ مدرس وظیفهٔ اصلی خویش را انجام میداده است.

شدن در خانه درگاهی رئیس شهربانی با عدهٔ بسیار زیادی پاسبان بدرون ریخته و صحن خانه پر از مأمورین مسلح میگردد.[۱]

فرزندان مدرس که در اطاقهای مختلف بوده‌اند از آنهمه همهمه و سروصدا بیرون ریخته و یکی پس از دیگری بدین ترتیب مورد خشم و توقیف مأمورین قرار میگیرند:

آقا سید اسماعیل پسر بزرگ ایشان پس از اینکه از چندی جای بدن مجروح میشود در زیرزمین خانه محبوس میگردد. آقای دکتر مدرس (سید عبدالباقی) فرزند دیگر مدرس را توقیف و بکلانتری محل برده و زندانی میکنند. دختر بزرگ مدرس بنام خدیجه‌بیگم خود را بصحنهٔ حیات رسانده و بدستور درگاهی پاسبانان او را بزور بسوی یکی از اطاقها می‌برند و چون مقاومت می‌نماید در اطاق را بشدت می‌بندند که در اثر ضربه‌ای که به بدن او وارد میشود بیهوش میگردد. دختر دیگر مدرس بنام فاطمه بیگم که فرزند کوچک بود با فریاد و فغان از اطاقی بطرف اطاق دیگر میدود و با زاری و فریاد کمک می‌طلبد، که پاسبانان او را نیز در اطاقی تاریک زندانی می‌کنند. مدرس در حالیکه کاملاً متوجه جریان گشته شدیداً بدرگاهی

۱—... خواجه نوری راجع به تبعید مدرس چنین می‌نویسد: نزدیک بغروب (البته این صحیح نیست و تحقیقاً بیش از سه تا چهار ساعت از شب گذشته بود) رئیس نظمیه و سرهنگ راسخ و سرهنگ ادیب‌السلطنه و چند نفر مأمور دیگر وارد خانهٔ مدرس میشوند. درگاهی کاغذپرانی مدرس را به سردار رشید بهانه کرده و بی‌مقدمه بنای فحاشی را میگذارد: «سید تو البته نمی‌دانستی که کاغذت بچنگ شهربانی میافتد و دیگر نخواهی توانست کردستان و ایلات آن نواحی را علیه دولت بشورانی. امروز باین بدجنسی‌های تو خاتمه داده خواهد شد.»

مدرس هم که از فحش عقب نمی‌ماند تمام تعارفات مؤدبانهٔ رئیس نظمیه را مرتباً پس داده و بعلاوه با عصای خود باو حمله میکند.

فوراً بامر رئیس اداره‌ای که عهده‌دار حفاظت جان و مال و مسکن اهالی است، مأمورین ریختند و عبای مدرس را بسرش انداختند و با توسری و مشت و لگد بدن نحیف و رشید او را کشان کشان بردند تا اتومبیلی که سر کوچه منتظرشان بود. همان شبانه، اتومبیل بطرف خواف حرکت کرد و دیگر نه ساکنین سرچشمه و نه هیچ یک از اهالی تهران صدای نعلین آن مجتهد سحرخیز را نشنید و او را در راه مدرسهٔ سپهسالار ندید.

اعتراض مینماید که خلاف اصول انسانی و قانون است، بدین ترتیب وارد خانهٔ دیگران گشتن و حقوق طبیعی و قانون افراد را پایمال نمودن.

وقتی فریاد اعتراض مدرس بلند میشود، عده‌ای از پاسبانان دست از بیداد برداشته و درگاهی وقتی که چنین می‌بیند پاسبانی را به بیرون از خانه فرستاده و او پس از لحظه‌ای با عدهٔ زیادی پاسبان وارد منزل میگردد و در حقیقت سربازان تازه نفسی را وارد میدان کارزار میکند.

سپس درگاهی نامه‌ای را که حکم تبعید بود بدست مدرس میدهد، و او را در حالیکه نه عمامه بر سر داشته و نه عبا بر دوش گرفته با ضرب و شتم فراوان و بدون اینکه بگذارد آن سید جلیل حتی کفش بپای خود نماید از خانه بیرون می‌برد، این یکی از دردناکترین حوادث تاریخ ایران است، یکی از لکه‌های سیاه و غم‌انگیزی است که مانند قتل ابن‌مقفع و امیرکبیر و... بر دامن حکومتهای وقت افتاده و بهیچ عنوانی نمیتوان زدود...

در چنان شب هولناک و کشنده‌ای راستی فرزندان مدرس چه حالی داشتند شخص مدرس خود را برای همهٔ این رنجها آماده کرده بود ولی فرزندان او چه میدانستند چه و چه خواهد شد؟ آیا راستی دختربچهٔ خردسالی را در اطاق تاریک انداختن و در را بستن در حالیکه قیافهٔ خشن و هول‌انگیز مأمورین او را وحشت زده کرده، چه میتواند باشد جز ددمنشی و خونخواری، تاریخ نام چنین اعمالی را چه میگذارد و اصولاً آیا لغتی هست که بتواند چنین واقعهٔ دردناکی را آنطوریکه هست بنمایاند.

مدرس را ازمیان صفوف بهت‌زدهٔ مأمورین و تفنگداران شهربانی که سراسر کوچه را پر کرده بودند به همان وضع بداخل ماشینی که در سر کوچه منتظر بود میکشانند و در حالیکه از شدت درد بخود می‌پیچید و ضربهٔ چکمه درگاهی سینه او را در هم کوبیده و در اثر آن بقلب آسیب رسیده او را از تهران خارج مینمایند. البته اینهمه شتاب و عجله بخاطر آن بوده است که مبادا مردم متوجه گردند و شهر دچار انقلاب و شورش شود، و یا حداقل

رسوائی بیشتری ببار آورد.

حتی در آن شب دستور داده شده بود که چراغهای خیابانها و کوچه‌های اطراف خانهٔ مدرس روشن نشود و به مغازه‌داران تکلیف شده بود که شب هنگام مغازه‌های خود را ببندند.

کاری بزرگ بود، تبعید مدرس و البته می‌بایست رعایت همه گونه احتیاطی را نمود.

آقای دکترمحمد حسین مدرس (خواهرزاده مدرس) در یادداشتهای خود می‌نویسد:

حقیر طبق معمول هر شب دو ساعت و نیم از شب گذشته برای صرف شام با یکی دو نفر از طلاب مدرسه که مهمانم بودند روانهٔ منزل آقا شدیم، از ابتدای کوچه وزیری (کوچه میرزا محمود وزیر) که منتهی بخانهٔ مسکونی مدرس میشد دیدم چراغهای برق خاموش است و دکانهای آن حدود همه بسته شده تا اندازه‌ای حس اتفاق تازه‌ای نموده و در منزل آقا چون بسته بود، کوبیدم. دیدم بجای خدمتکار (عمو اوغلی) یکنفر افسر شهربانی در را باز نمود، وقتی خود را معرفی نمودم، گفت برگردید و از در دیگر خانه که در کوچه نصیرالدوله مقابل کوچهٔ عودلاجان و کلانتری بود وارد خانه شوید و خود و یکنفر پاسبان همراه ما آمد. چون بکوچه دیگر رسیدیم گفت باید برویم کلانتری و ما را بدرون کلانتری برد. وقتی وارد شدیم از پشت شیشه‌ها دیدم آقای مدرس (فرزند مدرس) هم در اطاقی تنها زندانی است! مجملاً فهمیدم تازه‌ای شده در کلانتری بعد از بازپرسی مفصل ما را با دو نفر پاسبان بشهربانی کل فرستادند که تا فردا نزدیک ظهر آنجا بوده و پس از جواب و سؤالها و گرفتن التزام و تعهد عدم دخالت در سیاست و بدون اجازه شهربانی از شهر خارج نشدن از توقیف رها شدیم. وقتی خواستم بمنزل آقا بروم پاسبان جلوگیری نمود و بعد از معرفی خود داخل خانه شدم معلوم شد با تهیهٔ مقدمات قبلی چنان حادثهٔ دلخراشی ایجاد گشته، پس از توقیف و خارج

نمودن مدرس از خانه، مأمورین کلیه کتب و اوراقی که در اطاقها بود حتی چند جلد کتاب که بنده در یکی از اطاقها داشتم بشهربانی منتقل نموده‌اند، و تا چهل شبانه‌روز هشت نفر پاسبان هر شش ساعت دونفر بدرخانه آقا پاس میدادند و هرکسی بطرف منزل ایشان می‌آمد جلب می نمودند و بعضی ها را بشهربانی برده از ده روز تا شش ماه و بیشتر زندانی مینمودند. سوای عدهٔ عائلهٔ اهل خانه که طبق صورت نوشته شده در شهربانی مجاز در آمدن و رفتن بودند احدی را راه نمیدادند.

امّا مدرس را بعد از خروج از تهران در مهدی‌آباد راه خراسان پیاده نموده و بصرف شام دعوت میکنند ولی ایشان غذا نخورده و از ضربهٔ چکمه پا که بمحاذات قلب خورده بود بسیار ناراحت و درد میکشیده‌اند.

پس از اندک توقف بدون اینکه بگذارند مدرس لحظه‌ای بیاساید بسوی شهر مشهد حرکت مینمایند و بدون‌درنگ آنهمه راه خسته کننده را پیموده در شش فرسخی مشهد بمأمورین شهربانی که آنجا قبلاً مهیا بوده‌اند تحویل میدهند، و از آنجا ایشان را بیکی از دیه‌های اطراف برده و تا تعیین مقصد اصلی در اطاقی زندانی می کنند.

آقا تا یک هفته از درد اطراف قلب بسیار رنج می کشیده و بعد از این مدت نامهٔ سرگشاده‌ای بوسیلهٔ شهربانی از ایشان رسید که ضمن مطالبی بمرحوم میرزا ابوالقاسم دفتردار مدرسه سپهسالار قطعهٔ ابهام‌آمیزی هم نوشته بودند که:

هر بد که میکنی تو مپندار کان بدی ایزد فرو گذارد و گردون رها کند
قرض است کارهای بد تو بروزگار در هر کدام عصر که خواهد ادا کند

و چون ظاهراً آن محل را مناسب با توقف ایشان ندیده و ترسیده بودند مردم هیجانی بر پا نموده و سروصدا ایجاد گردد، مدرس را از آن محل حرکت داده و به بلوک خواف برده در مرکز آن که همان شهر خواف باشد منزل میدهند.

در آن شهر بیشتر مردم در مذهب سنت و پیرو کیش حنفی میباشند و انتخاب این محل بخاطر آن بود که سنی مذهبان آنجا ز یاد بفکر محبوس بودن یک مجتهد شیعی مذهب نیفتند. و مخصوصاً اینکه خواف در گوشه‌ای از کشور و بسیار دور افتاده بوده و بطورکلی رابطهٔ مدرس با مرکز قطع میگردید. بطور یکه در اوائل تبعیدگاهی بوسیلهٔ شهربانی نامه‌ای از ایشان می‌رسید ولی کم کم بکلی قطع گردید بطور یکه دیگر هیچگونه خبری از حیات یا ممات آقا نداشتیم.

کتاب و کاغذها را هم که بشهربانی از منزل آقا در شب توقیف برده بودند تا مدتی آقای دکتر مدرسی را می‌بردند و در حضور ایشان بازرسی میکردند اما مدرکی بدست نیاوردند.

فرزندان مدرس چون از بی‌خبری و بی اطلاعی از حال پدرخود سخت نگران و غم‌زده بودند و عموم بستگان و اطرافیان هم در تشویش و ناراحتی بسر می‌بردند، خصوصاً شهرتهای گوناگون و ناگوار که از طرف دستگاه شهربانی مبنی بر از میان رفتن آقا انتشار می‌یافت، بوسیلهٔ مرحوم افسر (شاهزاده افسر نمایندهٔ مجلس) شروع به تحقیق نمود و بالاخره ایشان کسب اطلاع نمودند که مدرس در خواف بوده و زنده است، منتهی سخت تحت نظر بوده و رابطه‌اش با دنیای خارج از محبس قطع است...»

پس از دستگیری مدرس بعضی از اشخاص بمستوفی مراجعه نمودند که نزد رضاشاه رفته وساطت نماید تا او را آزاد کند.

مستوفی در پاسخ گفته بود که رضا شاه در دو صورت ممکن است قبول نماید: آنقدر قوی شده باشد که دیگر از مدرس وحشتی نداشته باشد که آزادی او اسباب زحمت او را فراهم نماید و یا آنقدر ضعیف شده باشد که احتیاج به کمک مدرس داشته باشد.

فعلاً نه آنقدر قوی و نه آنقدر ضعیف است و با حس کینه‌ای که دارد قبول نخواهد کرد و ممکن است نتیجهٔ معکوس داشته باشد.

سرنوشت محتوم مدرس

باید حکومت «تمرکز قدرت» عملی گردد و با وجود مدرس رشید و بی‌پروا و مورد قبول عامه نمیتوانستند در ایران هر چه بخواهند بدست آورند و مثلاً قرارداد امتیاز نفت را تجدید نمایند.

بنابراین رضاخان هم از لحاظ دشمنی خودش با مدرس و هم از لحاظ انگلیسها که در برنامهٔ کارش گذارده بودند که بایستی روحانیت کوبیده شود و مدرس‌ها نابود شوند بزرگترین سد را با برکناری و حبس و تبعید و بالاخره قتل او از پیش پای خود برداشت. ولی دیگر نمیدانست که با این عمل بزرگترین ننگ تاریخی را برای خود به جای می گذارد. ولی آیا مدرس مرده است؟ نه، مدرس نمرده است. مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند. و به حکم محکم آیهٔ شریفهٔ «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عندربهم یرزقون»[1] نام مدرس همواره زنده و مشعل پرافتخار حیات را با پنجهٔ آهنین خود در دست دارد.

مدرس و ملک الشعراء

ملک الشعراء بهار از کسانی بود که تا آخرین روز دورهٔ ششم از دوستی و همکاری با مدرس دست برنداشت و پس از گرفتاری او هم همواره از وی به بزرگی و نیکی یاد کرده است. ارتباط و دوستی نگارنده هم با بهار بواسطهٔ مطالبی بود که دربارهٔ مدرس نوشته بود. به این صورت که پس از آنکه چندمقاله در روزنامهٔ نجات ایران دربارهٔ مدرس مطلب نوشتم و مدیر روزنامه در آخرین مقاله در آن تصرفاتی کرده بود و ناچار دنبالهٔ آن سلسله مقالات قطع گردید، بهار به من پیغام داد که به ملاقاتش بروم. در اولین برخورد بسیار ابراز محبت و مرا تشویق کرد. در آنموقع بهار مشغول نوشتن تاریخ مختصر احزاب سیاسی در روزنامهٔ ایران (بعداً به مهر ایران تغییر نام یافت) بود. بعضی از

۱ــ قرآن کریم، سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۶۹.

اسناد و مطالبی را که برای نوشتن تاریخ بیست ساله جمع‌آوری کرده بودم به اختیار ایشان گذاشتم و تا مدتی در هفته یکی دو روز به ملاقات استاد بهار میرفتم. وقتی ملک جلد اول را به پایان رسانید، در آخرین شمارهٔ روزنامه نوشتن تاریخ کودتا را به عهده من واگذار نمود.



ملک‌الشعراء بهار

بعداً بهار در صدد بود که جلد دوم تاریخ احزاب سیاسی را نیز تدوین و گاهگاهی هم مقالاتی در زمینهٔ تاریخ معاصر به قلم ایشان تراوش مینمود، منجمله مطالب جالبی زیر عنوان **قضاوتهای تاریخ،مدرس یا بزرگترین مرد فداکار** نوشت[1] که اگر فرزندان ملک موفق شوند همه را جمع آوری کنند و به چاپ برسانند قطعاً بسیاری از قضایای تاریخ یک تاریخ دوران پهلوی روشن خواهد شد.

نگارنده از نوشته های بهار دربارهٔ مدرس آنچه را در جرائد دیده است ذیلاً به نظرخوانندگان گرامی می رساند:

«یکی از شخصیتهای بزرگ ایران که از فتنهٔ مغول به بعد نظیرش بدان کیفیت و استعداد و تمامی از حیث صراحت لهجه و شجاعت ادبی و ویژگیهای فنی در علم سیاست و خطابه و امور اجتماعی دیده نشده سید حسن مدرس اعلی الله مقامه است.

ما رجال اصلاح طلب و شجاع و فداکار مانند امیر کبیر و سید جمال الدین افغانی و امین الدوله و سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی و سید جمال اصفهانی و ملک المتکلمین اعلی الله مقامهم و غیر ایشان بسیار داشته و داریم که هر یک از این بزرگان شخصیتهای برگزیده و تاریخی میباشند. اما مدرس از حیث تمامی چیز دیگر بود و در مدرس جنبهٔ فنی و صنعتی و هنری بود که او را ممتاز کرده بود، علاوه بر آنکه از جنبهٔ علمی و تقدس و پاکدامنی و هوش و فکر نیز دست کمی از هیچکس نداشت، و سرآمد تمام این خصال سادگی و بساطت و شهامت آن مرحوم بود و مهمتر از همه از خودگذشتگی و فداکاری او بود که در احدی دیده نشده.

مدرس بتمام معنی علمی «فقیر»— آن فقری که باعث فخر پیغمبر ما صلی الله علیه بود و میفرمود: «الفقر فخری» همان فقری که عین بی نیازی و توانگری و عظمت او بود. فقری که با امپراطوری عالم در صدیق و فاروق و

۱— این قسمت نقل از مجله خواندنیها میباشد که در چند شماره بچاپ رسیده است.

علی وجود داشت، فقری که اساس اسلام و مسیحیت بر آن نهاده شده و مسیح از پادشاهی جهان در برابر آن دست برداشت— مدرس پاک و راست و شجاع بود و مقام روحانیت با سیاست نزد او از یکدیگر منفک و جدا بود با فاناتیزم و خرافات،دشمن بود، با اصلاحات تازه و نو همراه بود و بالجمله یکی از عجائب عصر خود شمرده میشد.

مدرس، مجتهد مسلم بود، فقیه و اصولی بزرگ بود به تاریخ و منطق و کلام آشنا ودرسخنرانی وخطابه درعهدخود همتانداشت وچون عوام— فریب نبود و غرور پاکدامنی و ثبات عقیده در او بی اندازه قوی بود، هیچگاه درصدد دفاع از حمله ها و تهمت هائی که به او زده میشد بر نمی آمد.

همچنین هتاک و بی نزاکت و مفتری نبود، حقایق در افکارش بیشتر متمرکز بود تا ظاهر سازی و مردم فریبی— و یکی از اسرار موفقیتهای او در خطابه نیز همین معنی بود— کینه‌جوئی در آن مرحوم وجود نداشت به اندک پوزشی از دشمنان گذشت میکرد و از آنها به جزئی احتمال فایدهٔ عمومی حمایت مینمود و احساسات را در سیاست دخالت نمیداد.

مدرس در مجلس دوم جزء طراز اول و در انتخابات دورهٔ سوم تا دورهٔ ششم از تهران انتخاب میشد و شرح زندگانی پارلمانی آن مرحوم به اختصار در تاریخ مختصر احزاب سیاسی شرح داده شده است.

بعد از ختم دورهٔ ششم مجلس، دولت و شهربانی و شهرداری شروع به تجهیزاتی کردند و وکلای دولتی دسته بندیهائی آغاز نمودند که تهران را هم مانند ایالات و ولایات در زیر یوغ اطاعت خود درآورند چنانکه خواهیم گفت.

مدرس با تغییر قانون اساسی به آن طریق و حق دادن به مجلس که شاه را خلع کند، از لحاظ حقوقی مخالف بود.

مدرس از احمد شاه راضی نبود. در انتخابات دورهٔ پنجم احمد شاه به دربار یانی که معروف بود هزار رأی دارند سپرده بود که به شاهزاده سلیمان

میرزا رأی بدهند. مدرس که این را شنید گفت: پادشاهی که به حزب سوسیالیست رأی بدهد منعزل است.

نه این بود که مدرس قصدش برداشتن احمد شاه باشد— چنانکه شهرت داده‌اند— بلکه مراد مدرس این بود که: هر پادشاهی که با مخالفان سلطنت همراهی و همکاری کند طبعاً با عزل خود همراهی کرده است.

سردار سپه مجلس مؤسسان را انتخاب کرد و در آن مجلس و اقلیت رفقای او (مدرس) انتخاب نشدند و هیچکدام در آن مجلس شرکت ننمودند و آن مجلس رأی به پادشاهی او داد تاج پادشاهی زیب افزای فرق رضاخان شد.

بعد از پادشاهی او مدرس خود را با امری واقع شده برابر یافت گفت:

این کار نباید بشود، ولی سستی و اهمال هموطنان کار خود را کرد، ما هم تا جائی که بشر بتواند تقلا کند سعی کردیم و حرف خود را گفتیم و کشته هم دادیم، دیگر دینی بر عهده نداریم و حالا باید با دولت و شاه موافقت کرد، بلکه خوب بشود و خدمتی کند.

این حرف را مرحوم مدرس با حضور من و آقای زعیم و سید جلال منجم که از دوستان او بود در خانهٔ خود گفت.

همین قسم هم شد. مدرس و ما ترک مخالفت کردیم مجلس پنجم هم بزودی ختم گردید و مدرس به شاه در نتیجه اقدامات بعضی خیرخواهان نزدیک گردید و در انتخابات دورهٔ ششم به شاه نصیحت کرد که در انتخابات مردم را آزاد بگذارند. این پیشنهاد در ایالات مؤثر نیفتاد اما در شهر تهران نتوانستند از آزادی مردم جلوگیری نمایند.

افکار عمومی در نتیجهٔ مشاهدهٔ فداکاری‌ها و شهامت‌های بی مانند جمعی قلیل در برابر آن قدرت بی باک و وسیع متوجه مدرس و یاران او بودند و مدرس نه نفر از دوستان خود و اعضاء فراکسیون اقلیت را کاندیدا کرده بود.

روزی شاه به او گفته بود بعضی از رفقای شما نباید از تهران انتخاب

شوند، بهتر آنست که از ولایات آنها را انتخاب کنیم.

او گفته بود: کاندیداهای من اگر انتخاب نشوند بهتر است تا به زور دولت وکیل شوند.

هفت تن از نه تن کاندیدای مدرس از تهران انتخاب شدند و یکی از آنها (آقای زعیم) از کاشان انتخاب شد و مجلس ششم افتتاح گردید. دولت مستوفی الممالک با موافقت شاه و مدرس به روی کار آمد و روزهای پنج‌شنبه با شاه ملاقات میکردند و در اصلاحات ضرور یه همکاری میکردند.

آوردن آب کرج، افتتاح خیابانها و خریداری کارخانهٔ آهن ذوب کنی و خیلی نقشه‌ها و طرحها ریخته شد و از مجلس گذشت و به سرعت به موقع اجراء درآمد.

روزی از روزهای تابستان، روز ۵ شنبه بود و مدرس با شاه صبح زود ملاقات کرده بود مدرس به من گفت: امروز به شاه گفتم مردم راجع به تهیهٔ ملک و جمع پول پشت سر شما خوب نمیگویند. شما پول میخواهید چه کنید، ملک به چه کارتان میخورد، اگر شما پادشاه مقتدر و محبوبی باشید ایران مال شما است هر چه بخواهید مجلس و ملت به شما میدهد ولی اگر به پولداری و ملک گیری و حرص جمع مال شهرت کنید برایتان خوب نیست. مردم که پشت احمدشاه بد گفتند برای این بود که گندم ملک (موروثی) خود را یکسال گران فروخت و شهرت داشت که پول جمع میکند و چون مردم فقیرند بالطبع از کسی که پول زیاد دارد بدشان می‌آید. شما کاری نکنید که مردم از شما بدشان بیاید.

شاه گفت من پول زیادی ندارم ولی منبعد هم نصیحت شما را می‌پذیرم.

مدرس گفت: من به ایشان گفتم: پس از حالا طوری کنید که این حرفها گفته نشود، قدری پول به بهانه‌های مختلف خرج کنید، جائی بسازید، مدرسه‌ای مریضخانه‌ای کاری کنید که بگویند، اگر پولی هم

داشت برای اینکارها بود و بعد از این مخصوصاً به املاک مردم کار نداشته باشید، ملک‌داری حواس شما را پرت میکند.

پس (مدرس) به من گفت: تو فردا جمعه به سعدآباد خواهی رفت؟ گفتم: صبح های جمعه فرمودند خدمت ایشان برسم و میروم مقصود چیست؟

گفت: میخواهم ببینم حرفهای من چه اثری در او کرده است.

فردا صبح بسیار زود در سعدآباد، به اتفاق مرحوم مجلل‌الدوله به حضور شاه شرفیاب شدم— داستان یعقوب لیث و عیاران و جوانمردان قدیم و اولین دفعه استقلال ایران بعد از تسلط عرب را نقل کردم... یکدفعه شاه گفت: بی‌پولی غریبی پیدا کرده‌ایم، سه روز است من و مجلل‌الدوله میخواهیم ۵ هزارتومان پول برای مصرفی راه بینداز یم میسر نشده است و رو کرد به مجلل‌الدوله او هم تعظیمی کرده عرض کرد بله واقعاً هنوز فراهم نشده. بعد این حرف تاریخی عجیب را گفت:

«میترسم اگر بنا باشد ما از این مملکت بیرون برو یم با این پیراهن برو یم.» و بعد با دو دست دامن نیم تنهٔ نظامی خود را گرفته آنرا به من نشان داد.

بار دیگر فرمود: راستی گفته‌ام بهرامی مقاله‌ای بنو یسد از قول من و بدهد مجلهٔ قشون چاپ کنند. آن مقاله را بگیر و انتشار بده، و آن مقاله‌ای بود که به قلم استوار و ماهرانهٔ آقای دبیر اعظم بهرامی در شمارهٔ ۱۱ سال ۵ مجلهٔ قشون مورخه شهر یور ماه ۱۳۰۵ از صفحهٔ ۳۵۸ تا ۳۶۱ که ذیلاً ذکر میشود تحت عنوان: «حکم عمومی قشون نمرهٔ ۳۶۱».

حسب‌الامر جهان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه ابلاغ میدارد:

گزارشات و پیش آمدهای غیر منتظرهٔ اخیر لشکر شرق و مشهوداتی

که از وضعیات اسفناک لشکر مزبور[1] مستقیماً در خاکپای مهر اعتلای همایون شاهنشاهی ارواحنافداه متظاهر گشت الزام مینماید که نیات ذات مقدس ملوکانه را بموجب این ابلاغیه بتمام لشکرها و صاحب منصبان و کلیهٔ نفرات قشونی اعلام مینمائیم تا همه مدلول نیات مقدس شاهانه را قویاً وجههٔ حدود وظایف خود شناخته و عملاً در اجراء آن موجبات افتخار و شرف و سعادت خود را فراهم دارند.

گرچه پیش آمد مزبور میتواند معلل بعضی قصورهای صاحب منصبان لشکر در ایفای وظایف سپاهی گری خود شناخته آید. ولی چیز یکه قطعاً گزارشات تأسف‌آور لشکری را ایجاب نموده همانا خارج گشتن یک عده از صاحب منصبان مزبوره است از حدود زندگانی نظامی و تجمع فکری آنها در جمع‌آوری مکنت و ثروت که بالاخره مفهوم همین اشتباه اصلی و فکر انضباط و نگاهداری آن آنها را از وظیفهٔ خدمت و حفظ حدود شرف نظامی باز داشته است— با اینکه در پایان این لاقیدی و بی‌اعتنائی بانجام وظیفه و فراموش کردن حیثیت و شرف نظامی مجازاتی که در خور خطا و تقصیر آنها بود اعمال گشت ولی این نکته جای تردید نیست که فکر جمع‌آوری مال و منال تفکراتی که طبعاً متعاقب آن برای نگاهداری شئون مزبور احداث میشود اساساً این تخیل یک مرضی است که سرایت و مضرات آن بیشمار و دنبالهٔ این مرض تا بجائی ممتد میشود که باید مفهوم آنرا بمرض مخصوصی تعبیر نمود زیرا صاحبان مرض مزبور و اشخاصی که فکرآنها باندوختن ثروت و مال معطوف میگردد بواسطهٔ سلب شدن جنبهٔ قناعت از آنها دیگر بهیچ میزان و مبلغی اقناع نشده و همیشه در صدد آن هستند که با هر وسیلهٔ نامشروعی بر مبلغ اندوخته خود افزوده و بقیهٔ فرصت و مجال خود را نیز صرف محاسبه و طرز جریان معاملاتی آن بنمایند— بدیهی است بالاخره این موضوع با رویهٔ

۱— اشاره به قیام سربازان مراوه تپه است.

سپاهیگری و صاحب منصبی مخالف و آن صاحب منصبی که این عقیدهٔ باطل یا مرض مهلک نوع تفکرات او را تشکیل دهد طبیعتاً دیگر حواس آنرا نخواهد داشت که بوظایف اولیه و انجام خدمات مرجوعه بخود مراجعه نماید.

ارکان حرب کل در این موقع مخصوصاً به مقتضای کلام الملوک ملوک الکلام با نهایت افتخار و کمال مباهات نیات مقدس شاهانه و عین بیانات ذات اقدس همایون شاهنشاهی روحنافداه را که دلالت تمام بر ایضاح این موضوع دارد بمقام ابلاغ و اعلام میگذارد که متوجه بودن بثروت و همین‌طور توجه یافتن بمضرات فوق‌العادهٔ آن یکی از مسائلی بود که خوشبختانه ذات مقدس اعلا شخصاً مفهوم آنرا بمیزان سنجش گذارده‌اند و زحمات خیالی متعاقب آن بر خاطر نیّر شاهنشاهی رسوخ یافته است که تذکار آنرا برای تمام صاحب‌منصبان درنهایت درجه لزوم یافته‌اند و بهمین مناسبت است که بر اثر ادراک همین مضرات و آزاد بودن فکر برای انجام مصالح مملکتی فکر اولیه قوی‌تر دید و فعلاً داشتن هرگونه اندوخته را در تمام بانکهای خارجی و داخلی چه بنام شخص شخیص شاهانه و چه بنام هر یک از منسوبین تاج و تخت سلطنتی قطعاً و قویاً تکذیب میفرمایند.

در این صورت با کسب افتخار از نیات اقدس همایونی عموم صاحب منصبان نظامی بلااستثناء باید بدانند و بفهمند که تجمع مال و ثروت در طی اصول افتخارات بشریت یکی از پست‌ترین و نازلترین عقایدی است که ممکن است در مخیلهٔ صاحب منصبان نظامی خطور و رسوخ نماید.

صاحب‌منصبان نظامی در ضمن خدماتی که برای نجاح و فلاح، سعادت و رستگاری مملکت عهده‌دار هستند باید عملاً معتقد باشند که موقعیت و مقام آنها در ارکان مملکت مافوق هرگونه ثروت و نهایت بی‌فکری است که یکنفر صاحب منصب نظام اصول افتخارات خود را باینگونه تخیلات پست و نازل و کوچک، و حقیر نماید با قید باینکه داشتن تمول مشروع و بجریان گذاشتن آن در آبادانی مملکت برای هیچ فردی از افراد مملکت

ممنوع و مقید نیست معهذا صاحب منصبان نظامی که حافظ حدود مملکت و اهالی شمرده میشوند نباید در حین مأموریت و مواقعی که وارد در خدمت مقدس نظام هستند و مخصوصاً این موقعی که جریان دوره موقعیتی را برای تحصیل افتخارات ابدی آنها تصادف داده است اوقات خود به تجمع مکنت و ثروت تضییع نمایند بعلاوه گذاردن پول در بانک و تجارتخانه‌ها و همه روزه مشغول بودن به محاسبهٔ آن یکی از اصولی است که مربوط به تجار و اصناف است و صاحب منصبان نظامی باید بدانند که آنها در راه مملکت و حفظ نوامیس مملکتی وظایفی را عهده‌دار هستند که هیچگونه ارتباط مستقیمی با نوع این عقاید و افکار ندارد»(؟...!)

شاه در این مقاله بموجب توصیه مدرس صریح میگوید: پول جمع کردن و به محاسبهٔ بانکها مشغول شدن خاصه پول را در بانکهای خارجه جمع نمودن تولید بیماری خطرناکی خواهد کرد، و ما خود تجربه کرده‌ایم و از آن عمل منصرف شده‌ایم و بالاخره به افسران توصیه میفرمایند که از جمع ثروت دست بردارید و به حقوق خود و منافع مشروع قانع باشید و اگر پولی به قناعت بدست آمد در داخل کشور صرف آبادی کنید... الی آخر.

بعضی را عقیده بر این است که شاه از ین حرف مدرس بدش آمد و چندی نگذشت به سفر مازندران عزیمت نمود و شاه در سفر بود. روزی اطرافیان شاه او را متغیر دیدند. معلوم شد تلگرافی از تهران رسیده است که مدرس را تیرزده‌اند (جان سالم بدر برده).

کسانی هستند که بعضی از سران شهربانی را در آن ساعت نزدیک قتلگاه دیده‌اند و خود مدرس میگفت: من قاتل را شناختم و او پلیس بود که بعدها در جنایات محکوم شد و از مردم کشان معروف است.

روابط تیره میشود

به مدرس چند تیر زدند و قلب او را نشانه کردند ولی بدست چپ اصابت کرد و به قلب او وارد نیامد.

صبح سرآفتاب آقای رسا مدیر قانون به من تلفن کرد که مدرس را زده‌اند و او را به مریضخانهٔ نظمیه برده‌اند.

من با عجله درشکه گرفته به مریضخانه رفتم. مرحوم مدرس روی آمبولانس دراز کشیده بود و از دست چپ او خون جاری بود و هنوز نبسته بودند.

علیم‌الدوله حلقهٔ لاستیکی را که باید بالای زخم قرار دهند تا از جریان خون ممانعت کند برداشته آنرا کشیده و پاره شد. گفت: آه، این که پوسیده است و یکی دیگر را گرفته با دو انگشت کشید. و قهراً حلقه پاره شد، آنرا هم انداخت و یکی دیگر برداشت.

مدرس مرا دید و گفت: مترس طوری نشده است...

علیم‌الدوله مشغول لاستیک پاره کردن بود که مردم آمبولانس مدرس را برداشته به مریضخانهٔ دولتی برده تحت نظر دکتر سعیدخان لقمان و اعلم‌الدوله قرار دادند و زخم را بستند.

در مجلس، بعد از این واقعه هنگامه راه افتاد. خاصه آقای آشتیانی و داور نطقهای مهیج کردند. جمعی آنجا بودند، رئیس نظمیه عقیده‌اش این بود که اگر دولت مصونیت را از یکنفر وکیل بردارد ایشان دست قاتل حقیقی مدرس را گرفته به عدلیه تحویل خواهند داد. بعضی هم در کوریدرهای مجلس گفتند که داور محرک اصلی است.

عجب اینست که بعد از اطلاع یافتن داور از تهمت بشاه از درگاهی شکوه کرد و شاه از درگاهی بازخواست کرد و درگاهی با آنکه خود این شهرت را داده بود آنرا به گردن من انداخت عرض کرده بود که: ملک‌الشعراء چنین گفت.

بنابراین من نیز در حضور شاه سوابق بی مهری آقای درگاهی را از عهد حکومت وثوق‌الدوله با خودم و داستان صحبت او راجع به یک وکیل مورد سوءظن که در حضور جمعی گفته بود شرح دادم و بالاخره داور قانع شد ولی

نطقهای او و سایر وکلا در پیدا کردن ضارب مدرس به جائی نرسید و همه میدانستیم اما گفتن نمی‌توانستیم حتی مدرس نام کسی را که ماوزر را باو قراول رفته و تیر می انداخت مکرر بماها میگفت.

این واقعه کدورتی بین شاه و مدرس ایجاد کرد و دیگر ملاقاتهای روز ۵شنبه موقوف گردید و کابینهٔ حاج مخبرالسلطنه به روی کار آمد و اطرافیان برای پیشرفت خود بار دیگر مدرس را لولو قرار دادند و او را به مخالفت مجبور میکردند اما مدرس دیگر آن دل و دماغ سابق را نداشت و بوی دوروئی و فساد و علائم ظلم و اجحاف را از درودیوار میدید و رفقایش روز بروز کاسته به چند تن انگشت‌شمار منحصر گردید.

من و یکی دو نفر افتخار داریم که تا ختم مجلس و بلکه تا شبی که مدرس را بردند نسبت به او وفادار ماندیم و به نصیحت مکرر تیمورتاش که آینده را کاملاً (غیر از واقعهٔ خودش را) پیش بینی میکرد توجه ننمودیم چه به زندگی در زیر سلطهٔ قدرت اراذل چندان علاقه نداشتیم...

مدرس در خانه نشست بعضی به اروپا گریختند مانند آقای زعیم، بعضی به کارهای شخصی و ملکی پرداختند مثل آقای مصدق و بیات (شیخ العراقین) و آشتیانی، به بعضی هم کارهای عمده و مهم از ایالت و سفارت و وزارت دادند مثل تقی‌زاده و علاء و من هم به تألیف و تصحیح کتاب و تدریس پرداختم و بعد از یکسال به زندان رفتم.

مدرس میفرمود: سستی و عدم لیاقت دربار و نادانی ولیعهد نه تنها تخت و تاج اجدادی را به باد داد بلکه اصول دیانت و اخلاق و هر کس که پیرو دیانت و اخلاق بود نیز به باد رفت و به قول مستوفی الممالک طوری اخلاق را فاسد خواهند کرد که صد سال مجاهده و زحمت و تألیف کتب و رسالات نخواهند توانست این فساد را مرتفع سازد، بنابراین این مرد عجیب شبها خوابش نمیبرد، با آنکه صورتاً شکست خورده بود باز هم روح قوی او بیکار نمی‌نشست، میخواست جلو این فتنه را یکه و تنها سد کند. به هر چیز

فکر میکرد و عاقبت کسی نفهمید چه کرد... ولی ادارهٔ شهربانی مدعی است که مدرس میخواست مملکت را بر هم زند!

سرتیپ محمدخان درگاهی رئیس شهربانی عداوت و بغض بخصوصی با مدرس و ماها داشت و محضاًلله در انهدام بنیاد حیات ما ساعی و جاهد بود.

او مدرس خانه نشین را نتوانست سلامت ببیند، پرونده‌هائی ساخت و شبی با چند تن دژخیم وارد خانه سید شد. آقا سیدجلال‌الدین تهرانی قبلاً آنجا بوده است. محمد درگاهی وارد میشود و دشنام به مدرس میدهد. مدرس به او تعرض میکند. درگاهی خود را روی پیرمرد می‌اندازد و او را کتک میزند، در این حین فرزند او سیدعبدالباقی از اطاق دیگر میرسد و با درگاهی طرف میشود. سپس امر میدهد دژخیمان سید را سر برهنه و یک لاقبا دستگیر میکنند و اطاق او را هم تفتیش کرده چهار هزار و هشتصد تومان وجهی که باقی مانده پنج هزار تومان[1] نامبرده بود از زیر توشک مرحوم مدرس برمیدارند و به او میگویند: «این پولها را از کجا آوردی؟ لابد از خارجی‌ها گرفته‌ای...» و با توهینهای زیاد او را از خانه بیرون میبرند.

کیسهٔ کرباسی که آماده کرده بودند بر سر آن مرحوم می‌اندازند و او را از میان افراد پلیس و صاحب‌منصبان پلیس که قدم به قدم مخصوصاً در دکاکین گذر گماشته بودند عبور داده به ماشینی که مهیای این کار بود میرسانند و شبانه او را به دامغان میبرند و چون عمامهٔ مرحوم در تهران مانده بود بین راه کلاهی پوستی سیاهرنگ مندرس برای آنکه سرش برهنه نباشد و کسی هم او را نشناسد بر سر او گذاردند، و با این صورت او را به یکی از قلاع مخروبه خواف در جنوب خراسان که اطاقی نیمه خراب و سراچه و دو درخت توت داشته است حبس میکنند.

۱ــ این وجه متعلق به مرحوم مدرس بود، پس از سؤال شیخ‌الاسلام ملایری در مجلس سیزدهم به ورثه پرداخت گردید.

دو نفر عضو آگاهی و ده نفر امنیه[1] و یک اطاق خراب، مجموع زندان وزندانبانان اوراتشکیل میداده است. مدتی کسی به فکرغذا و اسباب زندگی آنها نبود ولی بعدها مصارف همه اینها را ماهی پانزده تومان معین کردند.

در واقع این مبلغ برای خرج سید بوده است، اما بدیهی است ژاندارمها و دو عضو آگاهی تا سیر نشوند به محبوس بیچاره چیزی نخواهند داد!...

روزی ورقهٔ کوچکی به خط مرحوم مدرس در شهر مشهد به دست آقا شیخ احمد بهار مدیر روزنامهٔ بهار (دائی زاده حقیر) میرسد.

این ورقه را یکنفر از آن امنیه ها محض رضای خدا آورده و به آقای «بهار» داده بود. مدرس در آنجا نوشته بود که زندگی من از هر حیث دشوار است، حتی نان و لحاف ندارم. این ورقه رقم قتل آن امنیه و آن کسی بود که ورقه بنام اوبود—آقای بهار آن ورقه را باعتمادمردانگی ووجدان داری به آقای امیر لشکر جهانبانی میدهد و ازو اصلاح این وضع ناهنجار را درخواست میکند. جهانبانی قول اصلاح میدهد و به تهران مینویسد و گفته شد که قدری حالش از جهت غذا بهتر شد اما کسی چه میداند، زیرا دیگر نامه ای از مدرس به احدی حتی فرزند محبوبش هم نرسید.

یکبار پسرش با شیخ احمد (که همیشه با مدرس بوده) دوست آن مرحوم به دیدن پدر رفتند. در بازگشت ما نتوانستیم خبری جز عبارت «سلامتند» از ایشان کسب کنیم فقط یک مشت توت خشکیده که آن مرحوم بدست خود از درخت محبس چیده، و برای من بیادبود فرستاده بود از دستمال سفید بیرون آوردند و بنام آن مرد بزرگ به آخرین دوست او دادند!

آقای سید عبدالباقی اظهار میدارد که رئیس شهربانی تربت حیدریه

۱— درپروندهٔ شهربانی ۲۵ نفر سرباز ذکر شده است.

که چندی مأمور مدرس بوده و به او عقیده داشته یادداشتهائی در شهر تربت هنگام عبور به سوی خواف به من داد ولی من نتوانستم با خود ببرم و گمان میرفت که تفتیش کنند و بگیرند لذا گفتم در مراجعت از شما خواهم گرفت ولی در مراجعت نتوانستم او را ملاقات کنم و آن یادداشتها نزد مشارالیه باقی ماند و هنوز نزد آن شخص باقی است این است یادداشتهای آن مرحوم که هنوز بدست نیامده است.

مرحوم مدرس شصت وپنج سال[1] داشت که دستگیرشد و هشت سال زندانی بود (۱۰ سال) و در زندان با بدن نحیف و دل شکسته روز می گذرانید و گاهی چیز می نوشت و اوقاتی به مأمورین شهربانی درس فقه میداد و کسی که یادداشتهای مدرس نزد او مانده است از شاگردان آن مرحوم بود.

این بود احوال مردی بزرگ که به سخت‌ترین احوال او را در زندان نگاهداشته بودند و حتی نان و ماست را هم درست به او نمی دادند.

همه میدانند که مدرس در اواخر غلیان نمیکشید و چای هم معتاد نبود و غذای او غالباً نان و ماست بود.

باید دید با این مرد قانع چه رفتاری میکردند که با آن استغناء و مناعت و این نخوت و قناعت به قرار گفتهٔ مردی موثق نامهٔ محرمانه توسط یکنفر از آن امنیه‌ها به مشهد نزد آقای حاج شیخ احمد بهار نوشته و از بدی معیشت شکوه کرده است.

نوائی میگوید: من به دیدن او به خواف رفتم، یک چشمش نابینا شده و موی سر و ریشش دراز و ژولیده و پشت او خمیده بود. به تهران گزارش دادم امر کردند، سلمانی برود و سروصورتش را اصلاح کند[2].

۱ــ شصت ویکی دو سال.

۲ــ از آقای دکتر سید عبدالباقی مدرس خلف مرحوم، دربارهٔ این مطالب مرحوم بهار سؤال نمودم تأیید و اضافه کردند که با درگاهی دست به یقه شدم وحتی تکمهٔ لباس او هم کنده شد، خواستم به اطاق دیگر بروم وسیله‌ای برای زد و خورد بیاورم که پلیس مرا دستگیر کرد و به کلانتری بردند.

آیا چنین مردی بزرگوار هشت سال زجر دیده پیر شده و نابینا گشته، هفتاد و سه سال از عمرش گذشته چه خطری داشت؟ کجا را میگرفت؟ اگر هم او را رها میکردند چه میکرد! چرا به او نان نمیدادند چرا او را به حمام نمی فرستادند.»

یادداشتهای بهار باز هم ادامه دارد ولی چون مفصل است بهمین جا اکتفا شد.

***

اواخر دورهٔ ششم، یعنی بعد از ترور مدرس و شروع انتخابات فرمایشی در تمام کشور، معلوم و مسلم شد که در دورهٔ هفتم دیگر نه تنها مانع از انتخاب اقلیت مجلس ششم— که رهبرش مدرس بوده و بیش از دو سه نفر از رفقای وفادارش باقی نبودند— خواهند شد و پس از خاتمهٔ مجلس ششم سرنوشت بسیار بد و ظالمانه‌ای در انتظار آنها خواهد بود، ملک‌الشعرا قصیدهٔ غرائی از سوز دل سرود که بی اغراق یک دنیا معنی و مفهوم در آن نهفته است.

متأسفانه این قصیده در دیوان ملک دیده نمی‌شود، که یا در اختیار فرزندان او نبوده است یا بملاحظاتی از درج آن خودداری کرده‌اند. بهرحال چون این قصیده به نصایح مدرس به رضاشاه و نیز وضع دغلکاریها و چاپلوسیهای اطرافیان دربار و چگونگی جلوگیری از انتخاب اقلیت مدرس اشاره‌ها دارد، در اینجا نقل می‌شود (یک بیت آن که شاید مطلب زننده‌ای داشته است در اصل نقطه‌چین بود).

پادشاها زلجاج وزطمع دست بدار — که نباشد زلجاج وزطمع بدتر کار
تو دگرشاه شدی، نان رعیت مستان — تو دگر سیر شدی گرسنگان را مفشار
تا به کی گنج زروسیم مهیا سازی — خویشتن برسر آن حلقه زنی همچون مار؟
آخر کار تو بیرون زدو حالت نبود — یا بمانی تو و یا خلع شوی چون قاجار
گر بمانی، به زروسیم نداری حاجت — ور شوی خلع، نماندنه ضیاع ونه عقار

تو به احمدشهِ بیچاره ببین کاحمدشاه — نه بچاپید کسی را نه کشانید به دار
چارغازی سرهم کرد به چندین مدت — از حق تولیت مشهد وخرج در بار
نه زشه بود کس آزرده نه با شاه طرف — زآنکه او بود شهی بیطرف و کم آزار
شاه حالیه به هر کار دخالت دارد — خویش را کرده طرف با همه کس در هر کار
از رئیس الوزرا تا به وکیل وبه وزیر — از مدیر کل تا منشی وتا دفتردار
همه با میل شه آیند زصندوق برون — شمرذی الجوشن وخولی وسنان ومختار
پادشه تعزیه گردان شد ومجلس تکیه — گر یه دارد بخدا این روش ناهنجار
اندر آن مجلس ملّی که «عراقی» و «رفیع» — به مدرس بپرانند گزاف ولیچار
تو از آن مجلس دیگر چه توقع داری؟ — خواه «یاسائی» اندر وی وخواهی «زوار»
نیست پیدا که بود ملک به روی چه اساس — نیست روشن که بود کار زروی چه مدار
نیست مشروطه که قانون اساسی باشد — ضامن زندگی خلق ونگهبان دیار
نیست شاهنشهی مطلق شاهی که بود — در گهش ملجأ زوار و پناه ابرار
هر کجا صرفه تقاضا کند آنجا قانون — محترم باشد و کس را نبود راه فرار
لیک جائی که در آن قانون بی صرفه بود — میل شه محور کار است وبود قانون خوار
وقت بخشایش واحسان شه ما قانونی است — وقت شلتاق بود فاعل وفرد مختار
چون شتر مرغ که هنگام پریدن شتر است — لیک مرغ است بدان گاه که بردارد بار
مثلست اینکه به دانستن احوال کسی — انتخابش را بنگر که بود از چه قرار
هر که زاشراف بود، نخبه کند از اشراف — هر که زاشرار بود، نخبه کند از اشرار
من نگه کردم، افسوس که موجود نبود — غیر کالای جلب در همهٔ این بازار
میشود نخبهٔ او «حاج نبی» از اصناف — می شود محرم او «حاج رحیم» از تجار

.....

رادمردان را بی پا کند از قصد ولی — بی پدرها را پیدا کند از گوشه کنار
آنک روزی سرحمام پیهن پا می زد — شده امروز به در بارِ ملک خوانسالار
خاندانهای قدیمی که به چندین سرحده* — سالها بودند از صدق و صفا سرحددار
کرد یک یک را با حیله وتزو یرتلف — بردمال همگی شان زصغار و زکبار
آن فجایع که به ایلات لرستان کردند — شرم دارد قلم از شرح وزبان از گفتار

---

*— مانند اقبال السلطنهٔ ماکوئی — سردار معزز بجنوردی و غیره.

آنهمه ریزش خون نز پی امنیت بود — کزره حرص وطمع بود به حق دادار
یختیاری که ثبات قدمی داد بروز — نشد اوغارت وهستند سرانش سردار[1]
ایل قشقائی چون دست نیاورد برون — پاک بی پا شد وعمرش به سرآمد ناچار
خان ماکو را کشتند چو بُد دولتخواه — لیک زنده است سمیتقوی شریرغدار
شهر تهران که بود مرکز حساس وطن — دلشان چون قدح خون بود از این اطوار
نیست یک تن که به نظمیه نخوابیده شبی — که چرا جان به ره شاه نکرده است نثار
جان ومال وشرف وعرض اهالی باشد — اندراین شهر به دست دوسه تن سردمدار
همگی پشت هم انداز وهمه بی وجدان — همگی بی وطن وخائن ودزد وطرار
ازپی منزلت وعزت خود در برشه — حقه باز یها دارند به هرلیل ونهار
نصف مردم راجاسوس ومفتش کردند — اززن ومرد فکندند به جان احرار
جعل اخبار نمایند زقول مردم — که فلان دشمن شاه است وبود بد کردار
بهرشه روز و شبان دشمن جعلی سازند — تادل شاه نگیرد به کسی هیچ قرار
عامل این دغلی ها نه همین نظمیه است — وکلا ووزراء نیز نمایند این کار
سی چهل بیشرف ومغرض ودزدند که هست — کارشان دوری خدام وطن ازدربار
گر یکی ازصلحا چند ملاقات کند — باشه وشاه به وی لطف نماید اظهار
حضرات ازره جاسوسی راپرتی چند — فوری ازبابت آن شخص نمایند تیار
که فلان شخص زاوضاع بود ناراضی — میزند گوشه کنایه به شه دولتیار
شاه باور کند آن قصه ودر بارهٔ وی — سرگران آید وگردد برشه بی مقدار
اطلاعات سلاطین بود ازچندین راه — ازوزیران وندیمان وجواسیس دیار
چون جواسیس وندیمان ووزیران گشتند — متحد با هم، شاه از که بجوید اخبار؟
چون جراید هم تفتیش وجلوگیری شد — پاک مسدود شود روزنهٔ استخبار
شاه ازحالت مردم نشود مستحضر — بلکه وارونه بیابد زامور استحضار
ندرتاً گر کسی ازحالت مردم، عرضی — در برشاه کند، زود نهندش به کنار
بلدی خانهٔ مردم را کرده است خراب — نصف این شهر پر است ازسقط وازآوار
طفل کاسب را جبراً به نظامی گیرند — لیک اشراف معافند زحکم اجبار
اندرین حالت، حبس وکتک ونظمیه — شده براینهمه بار کج سنگین سربار

۱ــ بختیار یها هم مصون نماندند عده‌ای را تیر باران و بعضی را مانند سردار اسعد در زندان کشتند.

بود این دلخوشی خلق که اندر مجلس — هست یک عده وطنخواه رشید و بیدار[1]
گاه و بیگاه سخن گویند از راه صواب — خواه و ناخواه جلوگیرند از عیب و عوار
گرچه خاموش نشستند در آخر، زیرا — اکثریت بره منطقشان بست حصار
لیک با اینهمه خاموشی و مظلومیت — خلق را بود به آن چند نفر استظهار
میرساندند مطالب را گاهی بعموم — میسمودند حقایق را گاهی اظهار
لیک نظمیه بزور کتک و حبس بخلق — گفت کز یاری این جمع کنید استغفار
رأی هائی را دولت بنوشت و در شهر — کرد مردم را با جبر بدادن وادار
گرچه کس رأی نداده است ولی از صندوق — خود بخود رأی برون آمده پنجاه هزار
زانکه نظمیه زحمّال و زمزدور بسی — برده و رأی گرفتند یکی چندین بار
مجلس هفتم، آن مجلس شومی است که هست — از چنین مجلس و این قانون ملّت بی زار
انتخابات نگه کن چقدر شور شده است — که هیاهو بفتاده است میان نظار
بین چسان مسئله شد شور که خان هم فهمید — لیک از شاه نهان است هنوز این اسرار
آخر ای شاه ترا دور نمودند رنود — منترت کردند این یک دو سه رند عیّار
تو قسم خوردئ در مجلس ملّی که کنی — حفظ قانون اساسی را سرمشق و شعار
پای قول و قسمت شاها خوب استادی — بود معروف که هستی به قسم ها پادار
خویش را کردی با داور و فیروزشر یک — تا از آن جانوران شد وطن و ملت خوار
نیز رو دادی سر هنگ محمدخان را — تا به نام تو برآرد ز سر خلق دمار
بی جهت بهر تو دشمن بتراشد در شهر — نیک خواهان را بدخواه تو آرد به شمار
بخدا شاها پلتیک خطرناکی را — پیش پای تو نهاده است عدوی مکار
تو گمان داری کاغفال کنی روسان را — و انگلیسان را سازی به خر خویش سوار
بدو همسایه عوض میدهی و مردم را — میگذاری پی آسایش خود تحت فشار
به خیال تو که این فکر مهمی باشد — نه چنین است، بیاتند مرو، دست بدار
این دو همسایه نگردند ز بخشایش سیر — هرچه افزون دهی، افزون طلبند از سرکار
یا بباید که همه چیز بدیشان بخشی — یا شوی روزی از بخشش چیزی خوددار
هریکی شان که برنجد کمک خلق شود — در زمان شورش و آشوب فتد در افکار
شاه بر دشمن رنجیده نیاید فایق — به تواریخ نگر، خاصه به تاریخ تزار

۱ــ اشاره به اقلیت دو سه نفری مدرس در مجلس ششم.

پادشاهاتوزایطالی تقلید مکن / زآنکه آن قوم به روسیه ندارند جوار
انگلیس ازپی همچشمی روسیه کند / پایهٔ دیکتاتوری را به ممالک ستوار
لیک ایران که به همسایگی روس بود / زود پامی خورد از این روش ناهنجار
عصر عصری است که با علم وتجدد باید / کرد مردم را ازخواب جهالت بیدار
شیوهٔ مردمی و پیشهٔ مردم داری است / ازعلومی که بود فخر سلاطین کبار
نه چو احمد شه تسلیم حوادث گشتن / نه چو حالیه کشیدن به ره خلق حصار
نه باین شوري شورونه به آن بی نمکی / عدل درحد وسط دارد همواره قرار
کاربازورود پیش ولی ازپس سر / میشود بر پا زآه دل مظلوم شرار
شخص جارو کش اگرآب نپاشد بزمین / خسته ومانده وعاجزشود از گردوغبار
علم وتدبیرو کیاست به نگهداری خلق / بهتر ازتوپ وتفنگ است وقشون جرار
حرکت قیصری ای شاه طبیعی نبود / دست چون خسته شود چرخ بیفتد از کار
این سیاست که توداری غلط اندرغلط است / پادشاها به خدا قول مرا صدق انگار
ما همه حامی شاهیم وطرفدار وطن / نیست فرقی به کلاه وبه قبا ودستار
پادشاها سخنم تلخ ولی تریاقی است / که برندش زپی دفع سمومات بکار
اثر زهر تملق بتو کاری کرده است / که به گردش نرسد زهر گزایندهٔ مار
پند من تلخ بود لیک چوتریاق بود / روی درهم مکش وبشنووخاطربسپار

ملک الشعراء بهار در جای دیگر چنین گفته است:

دود دل عاجز بیگناه

یکی پادشه خانه زآهن بساخت / شبی آتش افتاد و آهن گداخت
پژوهش گرفتند کان از چه بود / خریقی چنین بی امان از چه بود
پس از جهد بسیار بردند راه / به دودِ دل عاجزی بیگناه

در بارهٔ سوءقصد و تبعید و قتل مدرس نگارنده در دو جلد کتاب «مدرس قهرمان آزادی» مطالب مستند بسیاری نوشته و حتی عین صورت جلسات محاکمات قتله مدرس را نقل نموده است به آن دو جلد احاله مینماید. معهذا در این جا فقط قسمتی از مقاله‌ای را که پس از شهریور ۱۳۲۰ در روزنامهٔ تجدد ایران زیر عنوان «مرحوم مدرس— به قلم

یکی از مطلعین» در تاریخ ۵ شنبه اول آبانماه ۱۳۲۰ درج شده نقل می نماید. لازم به یادآوری است که درج این مقاله برای اولین‌بار بود و مانند بمبی در تهران منفجر گردید، چون حاوی اقاریر قتلهٔ مدرس و با مندرجات پروندهٔ بازپرسی و محاکمهٔ آنان منطبق بود. برای آنکه خوانندگان با روایات مختلف دراین‌باره آشنا شوند ذیلاً قسمتی از مقاله نقل می‌شود:

مرحوم مدرس

به قلم یکی از مطلعین

«...بعقیده من قتل فجیع مرحوم مدرس بزرگترین لکهٔ ننگینی است که بدامان شاه سابق و عمال او گذاشته شد زیرا شهید مزبور بدون تردید بواسطهٔ طرفداری از حق و عدالت در راه منافع مملکت مستحق یک چنین عقوبتی گردیده است. مدرس را همه میشناسید. آدم رشوه‌گیر و هوس‌ران نبود، نمیخواست وزیر یا والی شود، از آلودگیهای این محیط بکلی دور بود. اینکه میگویند مدرس خودخواه بود من نمیدانم معنایش چیست؟ رجال سیاسی و کسانی که عمر خود را صرف خدمت به مصالح یک جامعه میکنند ناچار دارای یک «کاراکتر» و خصالی هستند که آنها را بزرگ کرده. این اشخاص را نمیتوان عادی دانست، اینها فوق‌العاده هستند. مرحوم مدرس قطع نظر از جنبهٔ روحانیت که او را مورد اعتماد طبقات توده کرده بود بنظر متنوّرین یکی از رجال خوب سیاسی بود. اگر مردان سیاسی بالاخره مدعی و آرزومند میشوند که نامدار شوند تا اصلاحات را طبق نظریات خود اجرا نمایند مرحوم مدرس چنین آرزوئی نداشت و بالطّبع باید معتقد بود که آنمرحوم در اقدامات سیاسی خود غرضی جز مصالح عمومی نداشته است.

بخاطر دارم یکی از زمامداران در ۱۹ سال قبل به من گفت من با مدرس چه میتوانم بکنم نه پول میگیرد باو پول بدهم نه والی و وزیر میشود که او را تطمیع نمایم ناگزیرم با او راه بروم و نظریات صحیح او را قبول کنم! یک چنین شخصی را که از حیث سن پیر و از حیث موقعیت سیاسی محترم و

مورد وثوق عمومی و از حیث سیاست بی‌ضررترین رجال سیاسی بوده نمیبایستی اینطور زجرکش بکنند.

اگر ما امروز این عمل شنیع و ننگین را تنقید نکنیم تاریخ تنقید خواهد کرد زیرا قلم تاریخ هیچوقت اغماض نمیکند.

در اوائل ۱۳۱۷ مسافرتی بحدود خراسان کردم و بر حسب اتفاق به کاشمر وارد شدم در آنجا از گوشه و کنار زمزمهٔ قتل مدرس را که یکسال و چیزی کم قبل اتفاق افتاده بوده شنیدم.

در آن تاریخ که یکسال کمتر از این واقعه میگذشت بقدری جاسوس در کاشمر ریخته بودند که از اولین شخصی که راجع باین موضوع استعلام نمودم طوری وحشت زده شد که چند قدم عقب رفت و گفت: آقا بنده چه میدانم؟ آشنائی داشتم بطور آرام و ملایم از او سؤال کردم شنیده‌ام قبر مرحوم مدرس در این امامزاده است، آیا ممکن است باتفاق مرا بآنجا راهنمائی کنید؟ جواب داد: باتفاق شما میآیم ولی یک کلمه صحبت نکنید زیرا حیات و زندگانی من و شما دوچار خطر خواهد گردید.

صبح روز دیگر خیلی زود باتفاق آن آشنا بطرف امامزاده رفتیم. این امامزاده از تاریخ صفویه بنا شده و درختهای کاج بلند و قطور آن گواهی میداد. وارد صحن امامزاده شدیم، پشت سر محل امامزاده یک اطاق کوچکی بود تقریباً سه ذرع در سه ذرع و نیم. راهنمای من در آن اطاق روی زمین نشست و دست را روی یک آجری گذاشت و بنای فاتحه خواندن را گذاشت. منهم فاتحه خواندم ولی متعجب بودم، استنکاف این شخص با اجرای مراسم فاتحه برای مرحوم مدرس منافات دارد! از آن امامزاده خارج شدیم. این امامزاده در یک کوچه باغی واقع شده. آشنا دست مرا گرفت و بطرف شرق آن خیابان که منتهی به بیابان بود برد و پس از اینکه از میان باغها بیرون رفتیم و مطمئن شد احدی در آنجا نیست تفصیل قتل مرحوم مدرس را بطریق ذیل برای من نقل کرد:

مرحوم مدرس در خواف تبعید، در مدت تبعید خود بقدری مناعت و آقائی از خود بخرج داده بود که در تمام این مدت کوچکترین خواهش در موضوع انجام حوائج ضروری خود از نگهبان خود که رئیس نظمیه خواف بود نکرد!

برئیس نظمیه خواف از مشهد دستور رسید سید را مسموم یا مقتول سازد! مشارالیه بعذر اینکه خواف یکی از شهرهای سرحدی افغانستان است و افغانها باین شهر آمدوشد دارند از انجام دستور نظمیه مشهد سر باز زد. بنابراین مرحوم مدرس را مانند جدش موسی ابن جعفر از آن محبس درآورده و منتقل به تربت حیدری کردند و پس از دوماه دومرتبه او را به خواف آوردند و پس از سه ماه دیگر از خواف او را به ترشیز که معروف به کاشمرست بردند.

محبس مدرس در خانهٔ رئیس نظمیهٔ کاشمر بود. روز بیست و هفت رمضان ۱۳۱۶ دو ساعت بغروب دو نفر از تهران که مأمور قتل نصرت الدوله بوده و آن مرحوم را نیز با نهایت قساوت در سمنان بقتل رسانده بودند وارد محبس مدرس شدند. در آن وقت مرحوم مدرس مشغول بجا آوردن نماز ظهر و عصر بود پس از سلام آقایان جلادها باو سلام می کنند، مرحوم مدرس جواب میدهد و از علت حضور آنها در اطاق خود استفسار مینماید. جواب میدهند، ما از تهران بیک مأموریتی آمده ایم به تربت حیدری برویم حال خسته هستیم، می خواهیم چای بخوریم. مرحوم مدرس می فرماید: اگر صبر کنید وقت افطار با هم چای بخوریم البته بهتر است. میگویند چون ما مأمور و مسافر هستیم روزه نیستیم.

مرحوم مدرس که نوکر و مساعدی نداشت میهمان نوازی میکند بدست خود برای جلادهای بی رحم سماور آتش میکند چای را در قوری ریخته سماور و قوری و قوطی قند را مقابل آنها میگذارد و باز مشغول نماز میشود. آقایان چای زهرمار میکنند و پس از این که مدرس از نماز خود فارغ میشود یک استکان چای که دارای مقداری استرکنین بود مقابلش میگذارند.

میگوید من روزه هستم؟ میگویند باید بخورید. میگوید نمیخورم. میگویند جبراً بحلق شما خواهیم ریخت، میگوید حال که این‌طور است بدهید بخورم، استرکنین را سر میکشد و مشغول نماز و عبادت میشود، این نماز و عبادت تا یک از شب رفته طول می کشد حضرات در را بسته و پشت در منتظر مرگ مرحوم مدرس بوده‌اند. از مرگ مدرس خبری نمی‌شود ولی آن مرحوم کم کم تشنه می‌شود و آب می‌خواهد فریاد میکشد بطوری که صدایش بخانهٔ همسایه‌ها می‌رسد. جلادها برای خاموش کردن صدای مدرس وارد اطاق میشوند و عمامه‌اش را بگردنش می‌اندازند و با لگد پهلوی راست او را خرد میکنند و این عمل را بقدری ادامه می‌دهند تا آن مرحوم جان به جان‌آفرین تسلیم مینماید.

عملی که با جسد مرحوم مدرس کرده‌اند بقدری وحشتناک بوده است که روز دیگر غسال از غسل دادن جسد مدرس استنکاف می‌نماید و عاقبت بدستور نظمیهٔ محل جسد مرحوم مدرس را شسته و می‌برند در آن امامزاده دفن میکنند تا مدتی هر کس از نزدیک قبر مدرس عبور میکرد او را زندانی میکردند عاقبت مردم کاشمر شخصی را که محترم بود. و فوت کرده بود آورده و نزدیک قبر مدرس مدفون می‌سازند و باین وسیله و بنام آن شخص قادر میشوند در آن اطاق تار یک برای مدرس فاتحه بخوانند.

این است سرگذشت یکی از عماید ملت و ارکان آزادی!

س. ز

کلاه پهلوی

ابتدا بوزراء و وکلا و رؤسای ادارات و مستخدمین دولت دستور داده شد که لباس متحدالشکل پوشیده و کلاه لبه‌دار (کلاه‌پهلوی) بر سر گذارند سپس بمدارس دستور داده شد که محصلین مدارس کلاه پهلوی بر سر گذارده و اونیفورم مخصوصی برنگ خاکی که از یک نیم‌تنه و شلوار بود بپوشند. تا آنموقع انواع لباس معمول بود، بخصوص عمامهٔ شیر شکری در بازار معمول بود

و فکر اتحاد شکل از ناحیهٔ پهلوی تراوش نموده بود.

ولی معمرین بازار از تغییر لباس ناراضی بوده با تمام فشار و توصیه های کلانتری ها از پوشیدن خودداری مینمودند. چون قانون برای پوشیدن لباس کوتاه و کت و شلوار در دست نبود اجرای این منظور مشکلاتی بوجود آورده بود زیرا بسیاری دستجات و طبقات و مردم مرکز و ولایات مایل نبودند لباس آباء و اجدادی خود را کنار گذارده لباس جدید را در بر نمایند. برای آنکه این عمل صورت قانونی پیدا نماید اشاره‌ای به مجلس شد که با تصویب طرحی به آن صورت قانونی بدهند. بنابراین طرح زیر از طرف نمایندگان مجلس پیشنهاد شد و بتصویب رسید.

از آن پس مأمورین دولتی مخصوصاً شهربانی ها و کلانتری ها در تمام کشور بر فشار خود نسبت بمردم افزودند. چه بسیار اشخاصی که پس از تصویب این قانون دیگر بسر کسب و کار خود نرفته و خانه‌نشین شدند. و تاریخ این تغییر لباس را چنین گفته‌اند:

در سال هزار و سیصد و هفت　　عمامه بکلی از میان رفت

لباس متحد الشکل

در جلسهٔ ۱٤ مورخ ٤ دیماه ۱۳۰۷ (۱۲ رجب ۱۳٤۷)

عراقی شرحی راجع به محسنات متحدالشکل شدن لباس اظهار داشت و طرح قانونی زیر را با قید دو فوریت تقدیم و فی المجلس مطرح و پس از دوجلسه مذاکره بدین ترتیب تصویب گردید:

مادهٔ اول— کلیهٔ اتباع ایران که بر حسب مشاغل دولتی دارای لباس مخصوصی نیستند در داخلهٔ مملکت مکلّف هستند با لباس متحدالشکل— کلاه پهلوی و نیم تنهٔ بافته شدهٔ در ایران ملبّس شوند.

مادهٔ دوم— طبقات هشت گانهٔ ذیل از مقررات این قانون مستثنی هستند:

۱— مجتهدین مجاز از مراجع تقلید مسلم که اشتغال بامور روحانی

داشته باشند.

۲— مراجع امور شرعیه دهات و قصبات پس از برآمدن از عهدهٔ انتخابات مربوطه.

۳— مفتیان اهل سنت و جماعت که از طرف دو نفر از مفتیان مسلم اهل سنت اجازهٔ فتوا داشته باشد.

٤— پیشنمازان دارای محراب.

۵— محصلین که از طرف دو نفر از مجتهدین مجاز اجازهٔ روایت داشته باشند.

٦— طلاب محصلین فقه و اصول که در درجهٔ خود از عهدهٔ امتحان برآیند.

۷— مدرسین فقه و اصول و حکمت الهی.

۸— روحانیون ایرانیان غیر مسلم.

مادهٔ سوم— متخلفین از این قانون در صورتیکه شهرنشین باشند بجزای نقدی از یک تا پنج تومان و یا بحبس از یک تا هفت روز و در صورتیکه شهرنشین نباشند بحبس از یک تا هفت روز بحکم محکمه محکوم خواهند گردید. (وجوه جرائم مأخوذه از اجرای این ماده در هر محل توسط بلدیهٔ همان محل مخصوص تهیهٔ لباس متحدالشکل برای مساکین آن محل خواهد بود).

مادهٔ چهارم— این قانون در شهرها و قصبات از اول فروردین ۱۳۰۸ و در خارج از شهرها در حدود امکان عملی شدن آن بشرط اینکه از فروردین ۱۳۰۹ تجاوز نکنند بموقع اجرا گذاشته خواهد شد و دولت مأمور تنظیم نظامنامه و اجرای این قانون میباشد.

لایحهٔ قانونی اعزام محصلین

مادهٔ اول— دولت مکلف است اعتبارات ذیل را برای اعزام شاگرد بخارجه جهت تکمیل تحصیلات در علوم و فنونی که از طرف دولت معین خواهد شد در بودجهٔ سنواتی ذیل منظور دارد. از عدهٔ محصلین اعزامی بایستی

همه ساله لااقل صدی سی وپنج برای تحصیل فن تعلیم و تربیت اعزام شوند.

سال ۱۳۰۷ یکصد هزار تومان، سال ۱۳۰۸ دو یست هزار تومان سال ۱۳۰۹ سیصد هزار تومان، سال ۱۳۱۰ چهارصد هزار تومان، سال ۱۳۱۱ پانصد هزار تومان، سال ۱۳۱۲ ششصد هزار تومان.

تبصره— اعتباراتیکه بموجب قوانین مخصوصه اختصاص باعزام محصلین بخارجه دارد و همچنین اعتباراتی که در بودجهٔ ۱۳۰۷ وزارت خانه ها تخصیص باین نوع خرج داده شده باید درآتیه محفوظ بماند و اعتبارات مذکور در این ماده علاوه بر اعتبارات فوق الذکر خواهد بود.

مواد دیگر مربوط بشرایط اعزام شوندگان است.

با تصویب قانون فوق اولین دسته محصلین که یکصدوده نفر بودند روز ۲۳مهرماه۱۳۰۷بوسیلهٔ اتومبیل ازطریق رشت وبندرانزلی عازم اروپا شدند.

اسامی اولین دسته محصلین اعزامی به اروپا بشرح زیر میباشد:

برای علوم اقتصاد و مالیه: عبدالحمید زنگنه— عزیزالله ملک اسمعیلی— حسین نقوی.

علوم قضائی: مرتضی آزموده— مهدی تقوی— کریم سنجابی— سید علی شایگان.

تاریخ و جغرافیا: محمود کیهان— محسن عزیزی— محمدعلی حکمت— حسین نوائی— مهدی بهرامی.

زبان و ادبیات: سید مهدی حسابی— رحمت الله آشوب آئین— لطفعلی صورتگر— مسعود فرزاد— حسینعلی نصیر سیاح.

طب: ابراهیم نعمت اللهی— مرتضی اخوی— مهدی آذر— فصیح فصیحی— نصرت الله باستان.

برای سایر علوم هم ۶۸ نفر به ترتیب زیر انتخاب شده بودند که برحسب نمرات امتحانیهٔ آنها بتحصیل اشتغال ورزند. دیپلمه های دیگر که برای رشته های مختلف مانند برق— ساختمان— ماشین— معدن و غیره قبول

شده بودند مطابق صورت مستخرجه از روی نمرات امتحانات کنکور بقرار ذیل بودند:

۱ــ غلامعلی فریور، ۲ــ محمد نصیر سمیعی، ۳ــ سیدعبدالله ریاضی اصفهانی، ٤ــ علی افضلی پور، ۵ــ اسدالله آل بویه، ٦ــ جلال عقیلی کرمانی، ۷ــ حسین سامی راد، ۸ــ رضا اقصی، ۹ــ مهدی بازرگان، ۱۰ــ نصرالله محمودی، ۱۱ــ تقی صباحی امین، ۱۲ــ نصرالله اسکندانی، ۱۳ــ ناصر مسعود انصاری، ۱٤ــ عباس معتمدی، ۱۵ــ سید احمد رضوی، ۱٦ــ احمد علی ابتهاج، ۱۷ــ کاظم ثقفی، ۱۸ــ سعدالله شیبانی، ۱۹ــ ابوالقاسم پزشکیان، ۲۰ــ آقابزرگ منفرد، ۲۱ــ آجودانی، ۲۲ــ عبدالله باهر، ۲۳ــ مصطفی حبیبی گلپایگانی، ۲٤ــ ابوالقاسم غفاری، ۲۵ــ غلامحسین فروتن، ۲٦ــ ...الدین شه منش، ۲۷ــ محمود حافظی، ۲۸ــ مرتضی جواهری، ۲۹ــ حسن ریاضی، ۳۰ــ خلیل ملکی تبریزی، ۳۱ــ محسن کلانتری، ۳۲ــ حسن عطاری نژاد، ۳۳ــ مرتضی عدل طباطبائی، ۳٤ــ محمدعلی جلالی شیرازی، ۳۵ــ علی اکبر شروقی، ۳٦ــ مرتضی قاسمی، ۳۷ــ امین الدوله مصباح، ۳۸ــ رضا رادمنش، ۳۹ــ غلامعلی شیخ نیا، ٤۰ــ حسن سدهی، ٤۱ــ محمود سیاسی، ٤۲ــ ابراهیم ریاحی اصفهانی، ٤۳ــ محمد ماجدی، ٤٤ــ امانت الله روشن زایر، ٤۵ــ سیدجلیل شمسا، ٤٦ــ اسمعیل آزرم، ٤۷ــ سید احمد عنایت، ٤۸ــ محمود یزدی زاده، ٤۹ــ ابوالحسین شیخ، ۵۰ــ حسین مفتاح، ۵۱ــ عبادالله بصیر، ۵۲ــ احمد مهران، ۵۳ــ حبیب الله هورخش تابان، ۵٤ــ هاشم عروضی، ۵۵ــ محمد اسمعیل شیرازی، ۵٦ــ عزت الله خبیری، ۵۷ــ احمد حامی، ۵۸ــ احمد دانشور، ۵۹ــ عطاءالله امان پور، ٦۰ــ علی اکبر روح بخش، ٦۱ــ حسین انصاری، ٦۲ــ محسن زاهدی، ٦۳ــ علی اصغر خشایار، ٦٤ــ حیدر سرخوش، ٦۵ــ مصطفی الهی وزیری، ٦٦ــ علی سعیدی طاهری، ٦۷ــ محمد قراگوزلو، ٦۸ــ فتح الله بهاری.

مدرس در مسئلهٔ فراگرفتن علوم جدید از اولین دوره‌ای که وارد مجلس شد معتقد بود که ما محتاج بعلوم اروپا هستیم و باید معلم از اروپا بیاوریم و سالی عدهٔ خیلی زیادی از جوانان مملکت را تربیت کنیم و در ادوار مختلف هم در این مورد بخصوص هم هروقت مطرح شده بدون آنکه پروائی از محیط خشک و فناتیزم آنروزداشته باشد، صراحتاً ابراز عقیده کرده است. اینک برای نمونه اولین نطقی که در دورهٔ دوم مجلس که صحبت بود ده نفر باروپا اعزام شوند چنین ابراز عقیده کرده است:

نقل از جلسهٔ ۲۱۷ صورت مشروح مذاکرات مجلس مورخ یکشنبه ۲۶ صفر ۱۳۲۹

«سید حسن مدرس— عرض میکنم که اولاً این عرضی را که میخواهم بکنم شبهه نشود که از حیث حکم شرع آن باشد، اگر ده هزار شاگرد هم از ایران به اروپا برود هیچ مانعی ندارد، بلکه این عرض بنده از حیث امر سیاسی است و آن اینست که اول مملکت خودمان را تجربه کرده‌ایم و در این مدت عمری که داشته‌ایم خیلی شاگردها رفتند به اروپا و خیلی از پولهای این مملکت را در آنجا خرج کرده‌ایم لکن نقص مملکت ما کم نشده است. باید نحوی کرد که امروز که محتاج بعلوم اروپا هستیم علم را به مملکت خودمان بیاوریم. تجربیاتی که حکمای قدیم کرده‌اند اینست که هر مطلبی محتاج به‌تحصیلات است عشر نتیجه می‌بخشد. چنانچه از اخبار اهل بیت هم همین مطلب درمی‌آید. یعنی ده یک از شاگردانی که برای یک تحصیلی می‌روند عالم برمیگردند و آنچه تجربیاتی را هم که آنها کرده‌اند از روی حکمت و فلسفه است و از این جهت این را گفته‌اند و عشره را عدهٔ کامل گرفته‌اند. پس این فایده برای این مملکت نخواهد داشت خصوص با تجربیاتی که خودمان کرده‌ایم، دیده‌ایم لذا رأی بنده هم موافق است با رأی آقای حاج سیدابراهیم که اولاً باید معلم از خارج بیاوریم ولو اینکه سالی یک کرور (پانصد هزار تومان) مخارج او باشد ثانیاً اگر ممکن نشود معلم بیاوریم باید شاگرد برای معلمی فرستاد والا ده نفر شما بر فرض فرستادید

برای تحصیلات نظام از اینها چند نفرشان می میرند، چند نفرشان مانع برای ایشان پیدا میشود و بالاخره آیا یک نتیجه از آنها حاصل بشود یا نشود و فایده از آنها ببر یم یا نبر یم، پس در این مدّت آنچه پول از مملکت بیرون بردند بس است حالا شما معلم از خارج بیاور ید تا پولهای شما تمام در مملکت خودتان خرج بشود و منحصر نباشد به معلم ابتدائی یا غیر ابتدائی و گمانم اینست که به مقتضای صلاح امروزه اینطور بهتر باشد... اگر معلم بیاور ید و اولیای امور هم مواظب باشند سالی ده‌هزار، بیست هزار کم است، سالی یک کرور هم خرج آن معلمین بشود نافع و بهتر است از برای مملکت از اینکه شاگرد بخارجه بفرستند.»

رئیس— مادهٔ الحاقیه پیشنهادی آقای مدرس بشرح زیر قرائت می‌شود:

مادهٔ الحاقیه— از صدی نیم وزارت معارف مجاز است در نقاطی که صلاح و مقتضی میداند در دهات و قراء مدرسه ابتدائی اکابر تأسیس نماید.

رئیس— آقای مدرس.

مدرس— چون پیشنهاد است باید مختصر صحبت داشت، ولی چون بنده حال نداشتم اینجا آمدم که عرض بنده به آقایان برسد. در این چند سال هرچه صحبت معارف شده است و هرچه اظهار حرارت شده است، بنده در معارف بخصوص حرف نزده‌ام، فقط در قانون اساسی معارف که در دورهٔ دوم بود، آنجا دو کلمه عرض کردم. نکته اینکه هیچ بار عرض نکرده‌ام بواسطهٔ این بود که چیز یاد گرفتن از بس واضح است عقلاً و دیانتاً خجالت میکشیدم که برخیزم و بگو یم این را باید توسعه‌اش داد و مسئله خیلی بدیهی است و دیانتاً هم عقیده بر این است که از هر چیز مقدم است، یعنی اول کلمه‌ای که میشود نسبت داد به صاحب شر یعت ما به علم است. دیگر حالا یکی یاد بگیرد، یکی یاد نگیرد اینها بواسطهٔ محظورات است.

تیغ دادن در کف زنگی مست به که دادن علم را ناکس بدست

البته علم که بهترین چیزها است، اگر دست ناکس افتاد، یعنی بداخلاق مضر است، فایده ندارد.

حیوانات به مذهب ما هرکدام معلّم شدند قیمت پیدا میکند، مثل سگ. سگ معلّم تربیت شده دیه دارد، مثل انسان که دیه دارد، سگ معلّم هم دیه دارد. این بواسطهٔ شرافت علم است.

نطق مدرس دربارهٔ اعزام محصل به خارجه

در جلسه ۹۱ مورخ دوم اردیبهشت ۱۳۰۶ برابر ۲۰ شوال ۱۳۴۵.

رئیس— آقای مدرس.

مدرس— عرض میشود یک فرمایشاتی فرمودند که ده نفر محصل برود خارجه برای اینکه متخصص بشوند در علم مهندسی، عقیدهٔ بنده اینست که ده تا کم است، صدتا هم کم است. اگر در مملکت ما راه‌آهن پیدا شد و شروع بکار کردیم البته متخصصین فعلی کم هستند. زیرا این یک چیزی است که محل احتیاج عمومی است و خیلی هم لازم است و ما متخصص زیاد میخواهیم. ولی باید فکر کنیم که چگونه باید متخصص پیدا کنیم؟ همینطور باید دانست از اینکه بیست نفر را دولت بفرستد به خارجه برای تحصیل از اینکار متخصص پیدا نمیشود. در دوره‌هائی که گذشته در همین مجلس متجاوز از دویست نفر، سیصد نفر را تاکنون به خارجه فرستاده‌اند در صورتی که متخصص که سهل است، متخصص درجهٔ دوم و سوم هم گیرمان نیامد. تاکنون بیشتر از شش سال هم گذشته و ما متخصص پیدا نکرده‌ایم. باید راهی پیدا کرد که این درد را علاج کنند و آن اینست که ما باید بگردیم و ببینیم آن ایرانی که یک بهره از این علم دارد بعلم او ترتیب اثر بدهیم. تا ایجاد متخصص بشود. ما اینجا پیشنهاد میکنیم برای علم حقوق متخصص بیاوریم وحال آنکه درمملکت خودمان اگر کسی پیدا شود و بگوید من این علم را آموخته‌ام باو میگویند بیا ماهی پانزده تومان بگیر. میگوید آخر شما ماهی پانصد تومان به خارجی میدهید، چرا بمن پانزده تومان

میدهید؟ جواب میدهند همین است. تا اینجور نکنیم علم در مملکت ما قدر و قیمت پیدا نمیکند. اگر بنده که رفتم نجف درس خواندم و ملا شدم بیک درجه و آمدم اینجا شما ترتیب اثر به من و علم من دادید آنوقت امثال من هزار تا پیدا خواهد شد که به خرج خودشان میروند و درس میخوانند، ولی اگر بر این علم شما ترتیب اثر ندادید، آنهائی هم که رفته‌اند درس نخوانده برمیگردند. الان به نقد مهندس و نیم‌مهندس در این مملکت دار یم ولی بنده اطلاع دارم که تمام اینها در خانه‌شان نشسته‌اند و گله میکنند و میگو یند وزارت فوائد عامه فرستاده عقب ما و ما رفتیم، گفتند ما شما را میخواهیم کرایه کنیم. استخدام کنیم ولی به چقدر؟ به درجهٔ سوم. مهندس درجه اول، ماهی هفتصد و پنجاه تومان، درجه دوم پانصد تومان، درجه سوم دو یست و پنجاه تومان حقوق دارد، شما بیائید و به درجهٔ سوم انتخاب شو ید. تا وضعیت اینطور است، اگر هزار نفر هم به ارو پا بفرستیم دو هزار نفر هم به ارو پا بروند و علم بیاورند و معلومات بیاموزند فایده ندارد، و راه این مسئله این نیست. معذلک بنده مخالفتی ندارم از اینکه دولت پیشنهاد کند و عده‌ای را به خارجه بفرستد، ولی در این لایحه چون ما این اعتبار را فقط اختصاص داده‌ایم به مخارج مستقیم راه‌آهن و این هم یک خرج غیرمستقیمی است، مقصود بنده از این عرایض مخالفت با این پیشنهاد نبود بلکه شاید با فرمایشات ایشان هم موافقم، ولی این راهش نیست که ده تا را حالا از این پول به خارجه بفرستند. عقیدهٔ بنده اینست که این خرجی که اختصاص به راه‌آهن داده‌ایم، خوب است رخنه‌ای در آن باز نکنیم و اگر بنا شود رخنه باز شود خیلی رخنه‌های دیگر هم باز خواهد شد و این خوب نیست.

هز ینه زند گی

برای آنکه نشان داده شود که هز ینه زندگی در سال ۱۳۰۷خ از چه قرار بود بهتراست که عیناً از روزنامهٔ نیم‌رسمی ایران که در ز یر عنوان «نرخ ارزاق و اجناس» در روز چهارشنبه ۲۸ آذر ۱۳۰۷درج نمود. قیمت چند قلم

از آن در ز یر نقل گردد تا بخوبی معلوم شود:

گندم خرواری (۳۳۳ کیلو) ۲۲ تومان، جو خرواری ۱۲ تومان، آرد گندم خرواری ۲۵ تومان، باقلای خشک خرواری ۱۷/۵ تومان، عدس خرواری ۱۷ تومان، نخود خرواری ۳۵ تومان، روغن حیوان (ری) ٤ من ۹ تومان، تخم مرغ هزار دانه ١٤ تومان، برنج رشتی خرواری ٤٨ تومان، قیسی خرواری ۳۰ تومان، کشمش سبز خرواری ۳۵ تومان، کشمش عسکری خرواری ۱۲ تومان، توت خشک خرواری ۱۵ تومان، مغز گردو خرواری ٤٥ تومان، پسته خرواری ۱٤۰ تومان، مغز بادام خرواری ۱۵۰ تومان، گوشت گوسفند یک من ۷ قران، گوشت گاو یک من ٤ قران، شیره خرواری ۲۵ تومان، کره ری (٤ من) ۸ تومان، پنیر ری (٤ من) ٤ تومان، برنج تنکابنی خرواری ٤۰ تومان، چای چینی یک من ۵ تومان، آجر سفید هزاردانه ۱۲ تومان، بنز ین پوط (۵ من و نیم) ۳ تومان، بوقلمون دانه‌ای ۹ قران.

اعلام رسمی که مطبوعات سانسور میشود!

کار سانسور مطبوعات از طرف دولت بحدی بالا گرفته بود که بر هیچ کس پوشیده نبود، ولی این موضوع رسماً اعلام نشده بود تا اینکه توقع داشتند در مجلس هم لوایحی که دولت می‌آورد بدون کمتر ین انتقاد و اصلاح و صحبتی تصو یب شود.

در جلسهٔ ۲۷ دیماه ۱۳۰۷ دشتی اظهار داشت: چرا ایراد میگیر ید که در لوایح دولت از جانب اکثر یت که فراکسیون ترقی تشکیل داده صحبت نشود و اظهار مخالفت بعمل نیاورد. ممکن است دولت اشتباه کند چرا نباید در اطراف لوایح دولت مخالفت و صحبت کرد، اگر بگوئیم بصرف اینکه دولت طرف اعتماد است نباید حرف زد پس برای چه ما بمجلس می آئیم ما فقط یک رأی اعتماد بدهیم و برو یم خانه‌مان بخوابیم دولت هر قانونی را میل دارد خودش وضع کند، واقعاً چیز عجیبی است شاه می بخشد شیخ علیخان نمی بخشد، اعلیحضرت بوکلا امر می کنند که در فکر و عقیدهٔ خود آزاد باشند

و هر انتقادی دارند بگویند آنوقت یکنفر از وکلا معتقد میشود که کسی در اطراف لایحهٔ دولت اظهار نظر نکند آیا نماینده محترم معتقد است مجلس هم مثل مطبوعات سانسور شود؟!

قانون منع برده‌فروشی

روز ۱۸ بهمن ۱۳۰۷ داور وزیر دادگستری لایحه‌ای، با قید دو فوریت بمجلس برد که بتصویب رسید متن آن بدین قرار بوده است:

«مادهٔ واحده— در مملکت ایران هیچکس بعنوان برده شناخته نشده و هر برده‌ای بمجرد ورود بخاک یا آبهای ساحلی ایران آزاد خواهد بود. هرکس انسانی را بنام برده خرید و فروش کرده یا رفتار مالکانهٔ دیگری نسبت بانسانی بنماید یا واسطهٔ دیگری در حمل و نقل برده بشود محکوم بیک تا سه سال حبس تأدیبی خواهد بود.»

خرید و فروش برده که بنام غلام و کنیز خوانده میشد سوابق تاریخی دارد و از قدیم‌الایام داشتن غلام و کنیز علامت تشخّص و تعیّن بحساب می‌آمد و غالباً این بردگان را از افریقا با کشتی می‌آوردند و بفروش میرساندند. اولین مرتبه انگلیسها در زمان سلطنت محمدشاه قاجار قانونی گذراندند که بموجب آن خرید و فروش برده را ممنوع کردند گرچه این قانون را روی جهات خاص سیاسی وضع کرده بودند تا بدان وسیله در دریاها بتوانند کنترول داشته باشند که نگارنده چگونگی و علت آن را در کتاب زندگانی میرزا تقی‌خان امیرکبیر ذکر نموده است ولی در ایران مخصوصاً در بنادر ایران منع قانونی نداشت گواینکه این مسئله یعنی برده‌فروشی رفته رفته متروک شده بود و امّا با تصویب مادهٔ واحدهٔ فوق‌الذکر جرم شناخته شد و بکلی ممنوع گردید.

انحصار دخانیات

در زمان دکتر میلیسپو بعضی مالیاتهای غیرمستقیم وضع گردید و بعضی کالاها هم بانحصار دولت درآمد. اولین مرتبه که انحصار کالا در

دست دولت قرار گرفت، انحصار قند و شکر بود که دولت برای هر یک من قند و شکر (سه کیلو) ۵ ریال حق انحصار میگرفت. در آنموقع قیمت قند و شکر در حدود منی ده قران بود و طبق قانون انحصار قند و شکر علاوه بر گمرک ورودی تقریباً صدی‌پنجاه هم حق انحصار میگرفت که از این ممر عایداتی جهت ساختمان راه‌آهن تأمین شود.

پس از آن دخانیات بانحصار دولت درآمد (۲۶ اسفند ۱۳۰۷) قبل از بانحصار درآمدن دخانیات زارعین توتون— تنباکو و توتون چپق کالای خود را بهرکس و هر نقطه مملکت میتوانستند بفروش برسانند مثلاً زارعین و تولیدکنندگان برگ توتون سیگار متاع خود را به تجار در رشت می فروختند و آنان قسمت اعظم آنرا به تهران حمل می‌نمودند و به سیگارفروشان میفروختند. سیگارفروشان عمده نیز برگ‌های سیگار را از لحاظ اعلا و وسط جور کرده با ماشین‌های برش بریده قسمتی را تبدیل به سیگار و قسمتی را با کاغذهای روغنی بسته‌بندی یک گیروانکه‌ای نموده به شهرستانها و خرده‌فروشیها توزیع مینمودند و بهترین نوع سیگار را هر هزار عددی یک تومان و یا یازده قران در اختیار مردم میگذاشتند و گرانترین و بهترین سیگار نکوئی در لاله‌زار برای اعیان و رجال تهیه میکرد که هر هزاری ۲ قران گرانتر از سایرین بفروش میرسانید. دولت دخانیات را هم بانحصار خود درآورد و تولیدکنندگان توتون سیگار و تنباکو و توتون چپق مجبور بودند که کالای خود را به ادارهٔ دخانیات بفروشند. ادارهٔ مزبور هم انواع آنرا بقیمت ثابتی می‌خرید و بقیمت ثابتی هم توزیع مینمود. مثلاً چند نوع سیگار که در بسته‌بندی‌هائی بنام اشنو— گرگان سبز— گرگان آبی و غیره در پاکت‌های ۲۰ عددی یا جعبهٔ مقوائی ۴۰ عددی به چند برابر قیمتی که سابقاً سیگارفروشان می‌فروختند در دسترس مردم میگذاشتند و این خود عایدات قابل توجهی برای دولت بود.

ولی این قبیل مالیات یا انحصارات با توسعه‌ای که در ارکان دولت

مخصوصاً ارتش، شهربانی، ژاندارمری بوجود می آمد بمصداق کفاف کی دهد این باده‌ها بمستی ما، کافی نبود ناچار هر روز مالیات غیرمستقیمی از این قبیل وضع میگردید. تا سروصدای مردم درآمد که چرا مالیات مستقیم گرفته نمیشود. بالاخره دولت در نیمه اول فروردین ۱۳۰۹ لایحه‌ای بمجلس برد که بنام مالیات بردرآمد معروف گشت و مالیاتی بود مستقیم.

مالیات مستقیم

طبق این قانون مقرر گردید که تجار سالیانه مالیات بدهند بدین ترتیب:

تاجر درجه اول سالیانه ۲۵۰ تومان، درجهٔ دوم ۱۵۰ تومان، درجهٔ سوم ۸۰ تومان، درجه چهارم ۳۰ تومان، و تاجر درجه اول کسی است که میزان فروش سالیانه‌اش بیش از ۶۰ هزار تومان و درجهٔ چهارم تا بیست هزار تومان باشد.

برای اصناف درجه اول سالیانه ۱۰۰ تومان، درجه دوم ٤۸ تومان، درجه سوم ۱۸ تومان مالیات وضع شد و افرادی که فروش سالیانه‌شان از پنج هزار تومان تجاوز نکند از پرداخت مالیات معاف شدند.

شرکت های انتفاعی از ۵ هزار تا ۱۰۰ هزار تومان عایدات خالص سالیانه خود صدی سه و از صد هزار تومان تا یک میلیون تومان عایدات خالص نسبت بمازاد صدی سه و نیم از یک میلیون تومان ببالا نسبت بمازاد صدی چهار مالیات خواهند داد. اطباء و وکلای درجه اول در تهران سالیانه ۱۲۰ تومان در ایالات و ولایات ۶۰ تومان درجه دوم در تهران ٤۸ تومان، ولایات ۲٤ تومان درجه سوم در تهران سالیانه ٦ تومان ولایات سه تومان مالیات بدهند.

اقلیت دوره هفتم

اقلیت دورهٔ هفتم مجلس منحصر بود به دو نفر، یکی محمد فرخی یزدی مدیر روزنامهٔ طوفان نمایندهٔ یزد و دیگری محمودرضا طلوع نمایندهٔ

لاهیجان. این اقلیت دو نفری با کمال رشادت و شجاعت بوظیفهٔ ملّی خود قیام و اقدام مینمودند. سایر نمایندگان نه تنها حمایتی از این دو نفر نمیکردند بلکه برای آنکه خوش‌خدمتی یا بهتر بگوئیم خوش رقصی خود را به ارباب نشان بدهند، غالباً متعرض آنها گردیده و گاهی هم از ضرب و شتم آنها خودداری نمیکردند. کما اینکه حیدری نمایندهٔ ساوجبلاغ در جلسهٔ علنی سیلی محکمی بصورت فرخی نواخت بطور یکه خون از دماغ فرخی جاری شد، و فرخی فریاد کشید: وقتی در مرکز ثقل قانون اساسی که من مصونیت دارم مورد ضرب قرار بگیرم معلوم است که در خارج چه بر سر من خواهد آمد! بنابراین من دیگر از این جا خارج نخواهم شد و متحصن میشوم. رختخواب خود را خواست و تا اواخر دورهٔ هفتم در مجلس زندگی کرد تا مخفیانه از مجلس خارج و بروسیه فرار نمود.

در نشریهٔ روزنامه اطلاعات بنام «اطلاعات در یک ربع قرن» مطالبی دربارهٔ فرخی و طلوع نوشته است که محافظه کارانه پاره‌ای مطالب را مانند قتل در زندان که مسلماً بوسیله پزشک احمدی واقع شده ، نادیده گرفته و نوشته است فوت کرده است. نگارنده دربارهٔ فرخی شرح مفصل و مشروحی در مقدمهٔ دیوانش که تا کنون چندین چاپ هم شده ذکر نموده است. اکنون می‌پردازیم بمطالبی که اطلاعات دربارهٔ فرخی و طلوع نوشته است:

فرخی و طلوع

در مجلس دورهٔ هفتم اقلیت کوچکی وجود داشت که در رأس آن مرحوم فرخی یزدی نمایندهٔ یزد و مرحوم محمودرضا طلوع نمایندهٔ لاهیجان بود. این دو نفر از اوضاع سخت انتقاد میکردند، اغلب جلسات میخواستند قبل از دستور صحبت کنند ولی اکثریت موافقت نمی کرد. در یک جلسه فرخی گفت بگذارید من حرف‌های خود را بزنم. من از حقوق خود استفاده کنم ولی مجلس موافقت نکرد. در جلسه ۲۷ بهمن ۱۳۰۸ محمود رضا طلوع گفت: اینجا مأمن آزادی و جای اظهار حقایق است اگر من اینجا حرف نزنم پس

کجا حرف بزنم، ما باید از پشت همین تریبون بگوئیم فلان وزیر حق ندارد مردم را در محبس خصوصی خودش حبس کند (مقصود ناطق سرتیپ بوذرجمهری بود که از کفالت بلدیه تهران بوزارت فوائد عامه انتخاب شده بود و در خود وزارتخانه یکی از اعضاء[1] وزارتخانه را زندانی نمود) اجازه ندادند ناطق حرف بزند و رأی بورود در دستور گرفتند و تصویب شد و فرخی فریاد زد اوضاع شتر گاو پلنگ است. زوار باو گفت خفه شو. فرخی فریاد زد وزیر فوائد عامه آدم حبس میکند. دیگری فریاد زد سؤال کنید، دولت را استیضاح نمائید (همهمهٔ وکلا زنگ رئیس) مرحوم طلوع و فرخی از جلسه بعنوان اعتراض خارج شدند.

مرحوم فرخی بمخالفت های خود ادامه داد و دامنهٔ آن را وسعت داد. روزی از فروش جواهرات سلطنتی برای سرمایهٔ بانک اظهار نگرانی شدید نمود و گفت حیف و میل میشود و روز دیگر باز اعتراض بجریانات کشور می نمود و حمله بزمامداران و در لفافه بشاه اعتراض سخت میکرد.

این جریان ادامه داشت تا آخر دورهٔ هفتم مجلس. روزی که فردای آن مجلس هفتم خاتمه مییافت و مصونیت فرخی تمام میشد آنمرحوم ناپدید شد. پس از مدتی معلوم شد فرخی بدون پاسپورت از وحشت اینکه او را دستگیر خواهند کرد راه شوروی را پیش گرفته و بآن کشور رفته است. پس از چندی به آلمان رفت و چند سال در برلن گذراند تا اینکه تیمورتاش او را در سفر اروپا دعوت نمود بایران بیاید و اطمینان داد که بهیچوجه نظری نسبت باو نبوده و نیست. فرخی بایران آمد و حضور شاه بار یافت و مورد مهر ملوکانه قرار گرفت.

چند سال باین منوال گذشت کسی را با او کاری نبود امّا پس از

۱ــ عضو مزبور مدیرکل وزارتخانه بود که بدست بوذرجمهری مورد ضرب و شتم قرار گرفته و در همان وزارتخانه او را زندانی کرده بود.

چندی ابتدا مورد تعقیب حقوقی از جانب طلبکاران[1] خود قرار گرفت ولی این رشته ادامه پیدا کرد زیرا خود آنمرحوم حاضر نبود با طلبکاران اصلاح نماید میگفت که این دام را برای من عمداً گسترده‌اند و میخواهم در محبس بمانم و احساسات شدیدی علیه اوضاع قبل از گرفتاری و هنگام زندان از خود ظاهر میساخت. یک بار هم در زندان دادگستری تریاک خورد و معالجه شد متأسفانه حبس حقوقی او که بی اهمیت بود در نتیجهٔ تعرضاتش که گزارشها و پرونده‌هائی مستنطقین علیه او تنظیم نمودند بحبس سیاسی تبدیل گردید و از کسانی است که بعد از چندی زندانی در محبس نظمیه دارفانی را وداع گفت!

مرحوم فرخی روزنامهٔ طوفان را می نوشت، روزنامهٔ مزبور انقلابی و تند بود و مرحوم فرخی ذوق ادبی داشت، اشعار خوبی می سرود، رباعی های او که هر روز روی مسائل جاری کشور در چهار بیت می سرود فوق العاده مورد توجه قرار میگرفت.»

پایان عمر و سرانجام زندگی فرخی

در آخرین سفری که تیمورتاش از لندن بایران مراجعت مینمود در برلن با فرخی ملاقات و باو تأمین داده شد که بایران مراجعت نماید.

بنابراین تأمین جانی فرخی در اوایل سال ۱۳۱۱خ بتهران ورود کرد و بمنزل یکی از دوستان خود بنام توکلی که گاراژدار بود ورود نمود و چندی در آنجا بسر برد ولی از همان روز اول که وارد تهران شده بود محرمانه تحت نظر شهربانی قرار گرفت و در حدود یکسال به این کیفیت بسر برد تا آنکه شهربانی او را به سربند در بند شمیران بعمارت معروف بکلاه فرنگی منتقل و

۱ــ باید توضیح داد که طلبکاران نبوده فقط یکنفر بنام آقارضا کاغذفروش بود که شهربانی او را مجبور کرده بود علیه فرخی دعوی حقوقی نماید و مبلغ ادعاتی هم ۳۰۰ تومان بوده است.

تحت نظر علنی قرار داد و در همین اوان است که غزل معروف زیر را ساخته است:

ایکه پرسی تا بکی دربند دربندیم ما — تا که آزادی بود دربند، دربندیم ما
خوار وزار و بیکس و بی خانمان و دربدر — با وجود اینهمه غم، شاد و خرسندیم ما
جای ما در گوشهٔ صحرا بود مانند کوه — گوشه گیر و سربلند و سخت پیوندیم ما
در گلستان جهان چون غنچه های صبحدم — با درون پر ز خون در حال لبخندیم ما
ارتقاء ما میسر میشود با سوختن — برفراز مجمر گیتی چو اسفندیم ما
مادر ایران نشد از مرد زائیدن عقیم — زان زن فرخنده را فرزانه فرزندیم ما
گر نمی آمد چنین روزی کجا دانند خلق — در میان همگنان بی مثل و مانندیم ما
کشتی ما را خدایا ناخدا از هم گسست — با وجود آنکه «طوفان» را خداوندیم ما
در جهان کهنه ماند نام ما و فرخی — چون ز ایجاد غزل طرح نوافکندیم ما

فرخی مدتی هم در دربند بسر برد تا آنکه باتهام و دستاویز ۳۰۰ تومان بدهی علیه وی اجرائیه صادر شد و چون اندوخته‌ای نداشت و تهی دست بود در زندان ثبت اسناد زندانی گردید. در این موقع دوستانش خواستند قرض او را تأدیه نمایند ولی مورد قبول دستگاه قرار نگرفت و مدتی هم در زندان ثبت اسناد بسر برد ولی بسبب روح آزادیخواهی در آنجا هم آرام نمیگرفت سخنانی آبدار و بدون پروا و درشت بر زبان می راند. تا آنکه یکروز برئیس زندان میگوید که «من در فروردین ۱۳۱۶ خواهم رفت» زندانبان بتصور اینکه فرخی قصد فرار دارد در اطراف وی مراقبت را شدیدتر مینماید.

تا بالنتیجه شب ۱۴ فروردین ۱۳۱۶ بقصد انتحار مقداری تریاک میخورد و چکامه‌ای بدیوار زندان بخط خود می نویسد که متأسفانه بیش از چند بیت آن در دست نیست که در زیر نقل میشود:

هیچ دانی از چه خود را خوب تزیین میکنم — بهر میدان قیامت رخش را زین میکنم
میروم امشب باستقبال مرگ و مردوار — تا سحر با زندگانی جنگ خونین میکنم
نامهٔ حق گوی طوفان را بآزادی مدام — منتشر بی زحمت توقیف و توهین میکنم
میروم در مجلس روحانیون آخرت — وندر آنجا بی کتک طرح قوانین میکنم

و نیز این رباعی را میگوید:

زین محبس تنگ درگشودم رفتم — زنجیر ستم پاره نمودم رفتم
بی چیز و گرسنه و تهی دست و فقیر — زآنسان که نخست آمده بودم رفتم



فرخی یزدی

پاسی از شب گذشته زندانبان آگاهی حاصل کرد که وضع تنفس فرخی غیر طبیعی و نزدیک خفه شدن است (در این موقع زندانبان مفهوم جملهٔ فرخی را که قبلاً گفته بود درمی یابد، فوراً چگونگی حال وی را بمقامات

مربوطه اطلاع میدهد. چیزی نگذشت که پزشک قانونی و دادستان و یکنفر از افسران ادارهٔ اطلاعات شهربانی ببالین وی حاضر میشوند و معالجات را شروع مینمایند. در این موقع که حال فرخی بحال طبیعی درنیامده بود مطالبی علیه حکومت دیکتاتوری بر زبان می‌آورد و همان باعث میشود که صورت جلسه تنظیم و بنام اسائهٔ ادب بمقام سلطنت که بشاعر بی‌پروا و آزادیخواه می‌چسبیده برای او تهیه مینمایند و او را بزندان شهربانی (توقیف‌گاه موقت کریدور شمارهٔ یک اطاق شمارهٔ ۱ و بعداً باطاق شمارهٔ ۸) منتقل مینمایند.

در محکمه جنحه به ۲۷ ماه محکوم و چون دادستان این مجازات را کافی نمی‌داند در محکمه استیناف به ۳۰ ماه حبس محکوم مینمایند.[۱]

فرخی مدتی در زندان شهربانی بسر برد تا آنکه یک روز در زندان با صدای بلند بطوریکه زندانیان او را نمی‌دیدند ولی صدای او را بخوبی تشخیص میدادند شروع بمعرفی خود و از اوضاع و احوال روز صحبت کرد. در این اثنا عده‌ای سر او ریخته و با کتک و لگد او را از صحبت باز داشتند ولی فرخی همچنان بصحبت خود ادامه میداد بالاخره او را کشان کشان بردند بزندان قصر در کریدور شمارهٔ ٤ باطاق مرطوب ۲۳ منتقل نمودند.

غزل زیر را فرخی بمناسبت انتقال بزندان قصر سروده است:

باید این دور اگر عالی و گردون باشد — گنگ و کور و کر و سرگشته چو گردون باشد
درمحیطی که پسند همه دیوانه گری است — عاقل آنست که در کسوت مجنون باشد
حسرو کشورما تا بود این شیرین کار — لاله سان دیدهٔ مردم همه گلگون باشد
عذرتقصیر همی خواهد و گوید مأمور — کاین جنایت حسب الامر همایون باشد
هر که زین پیش جوان مرد وچنین روزندید — باید از مرگ بجان شاکر وممنون باشد
نقطهٔ مرکز آیندهٔ مادانی کیست — آنکه امروز ازاین دایره بیرون باشد
کاوه درجامعهٔ کارگری بارنیافت — بگناهی که طرفدارفریدون باشد

۱— جریان دادرسی و حکم محکمه و چگونگی باز پرسی را نگارنده بطور مشروح در دیوان فرخی یزدی که اولین مرتبه در سال ۱۳۲۱ نوشته و منتشر گردیده شرح داده است.

لایق شاه بود قصر نه هر زندانی — حاکم جامعه گر ملت و قانون باشد
فرخی از کرم شاه شده قصرنشین — بتو این منزل نوفرخ و میمون باشد

و نیز در نوروز ۱۳۱۸خ این غزل را سروده است:

سوگواران را مجال بازدید و دید نیست — بازگردای عید از زندان که ما را عید نیست
گفتن لفظ مبارک باد طوطی در قفس — شاهد آئینه دل داند که جز تقلید نیست
عید نوروزی که از بیداد ضحاکی عزاست — هر که شادی میکند از دوده جمشید نیست
سر بزیر پر از آن دارم که دیگر این زمان — با من آن مرغ غزلخوانی که می نالید نیست
بی گناهی گر بزندان مرد با حال تباه — ظالم مظلوم کش هم تا ابد جاوید نیست
وای بر شهری که در آن مزد مردان درست — از حکومت غیر حبس و کشتن و تبعید نیست
صحبت عفو عمومی راست باشد یا دروغ — هر چه باشد از حوادث فرخی نومید نیست

فرخی هر وقت فرصتی پیدا میکرد اشعاری را که سروده بود برای رفقای زندانی خود بخواند بایک حالت وجد و سروری که برق شهامت از چشمانش می جهید میخواند که همین اشعار باعث قتل وی گردیده است.

زیرا جاسوسان پست زندان که از خود زندانیان بودند برای کاسه لیسی و در یافت جیرهٔ اضافی به رئیس زندان گزارش میدادند که فرخی این اشعار را سروده و بین زندانیان منتشر ساخته است مخصوصاً غزل زیر که در آن اشاره‌ای بعروسی محمدرضا ولیعهد کرده است موجبات قتل وی را فراهم کرده است:

بزندان قفس مرغ دلم چون شاد نیگردد — مگر روزی که از این بند غم آزاد میگردد
ز آزادی جهان آباد و چرخ کشوردارا — پس از مشروطه با افزار استبداد میگردد
طپیدن های دلها ناله شد آهسته آهسته — رساتر گر شود این ناله ها فریاد میگردد
شدم چون چرخ سرگردان که چرخ کجروش تا کی — بکام این جفاجو با همه بیداد میگردد
ز اشک و آه مردم بوی خون آید که آهن را — دهی گر آب و آتش دشنهٔ فولاد میگردد
دلم از این خرابیها بود خوش زانکه میدانم — خرابی چونکه از حد بگذرد آباد میگردد
ز بیداد فزون آهنگری گمنام و زحمتکش — علمدار و علم چون کاوه حداد میگردد
علم شد در جهان فرهاد در جان بازی شیرین — نه هر کس کوه کن شد در جهان فرهاد میگردد
دلم از این عروسی سخت میلرزد که قاسم هم — چو جنگ نینوا نزدیک شد داماد میگردد

بو یرانی این اوضاع هستم مطمئن زآنرو که بنیان جفا وجوربی بنیاد میگردد
ز شاگردی نمودن فرخی استاد ماهر شد بلی هر کس که شاگردی نمود استاد میگردد

گزارش فعالیت های ادبی و میهنی فرخی به پهلوی داده شد دستور نابودی وی را صادر کرد. بر اثر این دستور خواستند بدون سر و صدا او را معدوم نمایند، تا یکروز در غذایش سم ریختند ولی فرخی استنباط کرد که غذایش مسموم است و از خوردن امتناع ورزید.

همان شب او را به بیمارستان زندان موقت واقع در عمارت خود شهربانی تهران منتقل نمودند و در آنجا بوسیلهٔ آمپول هوا بوسیلهٔ پزشک مجاز احمدی (بطوریکه در ادعانامهٔ دادستان در محاکمهٔ عمال شهربانی بیست ساله پهلوی آمده) بقتل رسانیدند و طومار عمر فرخی را با فجیع ترین کیفیتی در نوردیدند.

توضیح آنکه هنگامیکه نگارنده در زندان موقت شهربانی (پس از خاتمه دورهٔ پانزدهم بعلت مخالفت با قرارداد گس—گلشائیان و در خلال انتخابات دورهٔ شانزدهم با اینکه حایز اکثریت بودم) باتفاق نمایندگان اقلیت دورهٔ پانزدهم زندانی بود، کارمندان زندان دخمه‌ای را که گویا حمام خیلی کوچکی بود نشان دادند و میگفتند: فرخی را در این مکان که دارای در آهنی بود و راه بجائی نداشت کشته‌اند. داخل مکان مزبور را نویسندهٔ این سطور دیده بقدری تاریک و تنگ بود که حدی برآن متصور نیست و در حقیقت مقتل فرخی همان است.

امّا گزارش شهربانی دربارهٔ علت فوت فرخی: رئیس زندان طبق نامهٔ شماره ۱۷۲۳۳ مورخه ۱۳۱۶/۸/۹ بادارهٔ آگاهی چنین نوشته است:

«محمد فرخی فرزند ابراهیم در تاریخ ۱۳۱۸/۷/۲۵ بمرض مالاریا و نفریت فوت کرده است. راجع بدفن و مزار فرخی در سال ۱۳۲۵ که نگارنده بسمت معاون شهرداری تهران منصوب گردیده بود در یکی از شبهای جمعه[1] برای بازدید گورستان مسگرآباد که در آنموقع محل دفن اموات بود

۱— در این بازدید نصر رئیس برزن مربوطه که گورستان هم زیر نظر او بود حضور داشت.

رفت و مدتی وقت صرف شد تا محل قبر فرخی یافته و سنگی برایش تهیه شود متأسفانه چون در آنموقع این قبیل اشخاص را بنام مجهول الهویه دفن می نمودند شناخته نشد. با این کیفیت قبر فرخی تا این تاریخ هنوز معلوم نیست ولی مسلماً در گورستان مسگرآباد است.

توقیف وزیر مالیه

مخبرالسلطنه که سمت ریاست هیئت دولت را داشته و نصرت الدوله وزیر مالیه اش بوده و هنگام دستگیری او حاضر و ناظر بوده در خاطرات و خطرات در این باره چنین نوشته است:

«روضه خوانی که در وزارت جنگ پهلوی در قزاقخانه می شد از اول سلطنت در تکیهٔ دولت میشود روزها است و نه بآن طمطراق که در زمان ناصرالدین شاه میشد.

پس از اتمام مجلس جلو در تکیه طرف باغ قدری مکث میشد. روزی فرمودند به سیدالشهداء خیلی ارادت دارم اما این اندازه گریه و زاری چه لزومی دارد؟ فروغی گفت میشود کم کرد.

۱۸ خرداد (۱۰ محرم) باز درب تکیه جمع بودیم آلبومهائی مشتمل بر عکسهائی از راه آهن جنوب رسیده بود. شاه سینه بسینهٔ نصرت الدوله با بشاشت عکسها را نشان می دادند و شرحی میفرمودند. بر حسب معمول تشریف بردند و ما بطرف درب شمس العماره راهی شدیم جلو پلهٔ عمارت بادگیر افسری از نظمیه جلو آمد و نصرت الدوله را جلب کرد، تیمورتاش هم بی خبر بود متحیر ماندیم. راست گفته اند که خندهٔ سلاطین نمودن دندان شیر است. علت رنجش شاه از نصرت الدوله باین غلظت معلوم نشد. حدس من این شد که باید ارتباط با صارم الدوله و قضایای فارس داشته باشد. از خواص پهلوی است که فکر او ازوجنات او ظاهر نمی شود با اینکه خالی از عصبانیت نیست گاهی در چشم او حالی پیدا میشد کانّه حدقه تجسمی حاصل میکرد و دور می زد. من یک نوبت این طرز نگاه را از او دیده بودم در صورتیکه

مقتضائی هم نبود.

چندی نصرت‌الدوله در نظمیه توقیف بود. آقای مستوفی وساطت کرد من بعرض رساندم فرمودند راه قانونی پیدا کنید. داور بموجب مادهٔ ۵۵ قانون مجازات پیشنهاد کرد در خانه خودش توقیف باشد به ورد آورد ملک خودش رفت.

در محاکمه پس از اخبار داور به مجلس ۲۶ اسفند ۱۲ فروردین ۱۳۰۹ محکوم به محرومیت از حقوق مدنی و چهار ماه حبس تأدیبی و پرداخت ۵۸۰۸ تومان غرامت سه برابر ۱۹۳۶ تومان مأخوذی از حاج علی آقا شد. داور نیرالملک را که ریاست تمیز داشت خواسته بود و با حضور تیمور تاش تأکید کرده بود که نصرت‌الدوله باید محکوم شود والا همه محکومیم. در



فیروزمیرزا
نصرت‌الدوله

این دوره سیره اینست حتی برای وکلا مصونیت نیست ظاهراً حکمی که شده مکلفی نبود نیرالملک هم محکوم به استعفا شد و سید نصرالله تقوی صاحب قصیدهٔ غرا که در هجو احمد شاه گفته بود رئیس تمیز شد (قافیهٔ پالان).»

در کتاب «اطلاعات در یکربع قرن» در مورد توقیف و محاکمه نصرت الدوله (فیروز) چنین نوشته است:

«نصرت الدوله تحت تعقیب»

در جلسهٔ ۲۶ اسفند داور وزیر عدلیه لایحه‌ای بمجلس تقدیم کرد و بتصویب رسید از این قرار نظر باصل ۲۵ و ۶۹ و ۷۰ قانون اساسی و نظر بقانون محاکمهٔ وزراء و نظر به‌راپرت پارکه دیوان جزا وزارت عدلیه تقاضا میکند که آقای فیروز میرزا وزیر مالیه سابق بمناسبت ارتشاء واقع گردد.

خلاصهٔ گزارش کاظم صدر دادستان این بود که در ضمن تعقیب دوسیهٔ انبار غله اطلاع حاصل شد که ادارهٔ انبار غله در سال ۱۳۰۷ قراردادی با ارباب علی آقا یزدی منعقد نموده است باین مضمون که ارباب متعهد میشود پانصد خروار جنس از قراء و املاک حومهٔ شهر تهران مطابق نرخ معینه بادارهٔ ارزاق بفروشد و در مقابل ادارهٔ انبار سه هزار تومان نقداً بطور مساعده بمشارالیه پرداخته در حمل جنس نیز باو کمک نمایند— ادارهٔ آگاهی درصدد جستجوی اصل قرارداد برآمده و پس از تحقیقات از ادارهٔ انبار معلوم شد که اولاً قرارداد برای ۲۵۰ خروار بوده و بعداً آنرا پانصد خروار نموده ثانیاً قرارداد را محرمانه بسته‌اند ثالثاً آقای فیروز در ذیل آن دستور اجرا داده و تصویب نموده است.

باید متذکر شد که تعقیب و کشف این موضوع در زمان تصدی درگاهی بود. روزی که سرتیپ درگاهی رئیس نظمیه مأمور تعقیب نصرت الدوله فیروز شد روزی بود که شاه با وزیران خود در مجلس روضه‌خوانی تکیهٔ دولت حضور یافته بود. همه ساله در تکیهٔ دولت از طرف شاه مجلس روضه منعقد میشد که بعداً متروک گردید. در یکی از روزهای

تیر ۱۳۰۸ هنوز مجلس روضه تمام نشده بود که شاه درگاهی را که در مجلس روضه حاضر بود مأمور کرد نصرت‌الدوله وزیر مالیه را تحت نظر بگیرد— بین این دو نفر نقار شدیدی از سابق موجود بود علتش هم این بود که نصرت‌الدوله دست راست تیمورتاش بشمار میرفت و درگاهی خیلی میل داشت قدرت تیمورتاش را خرد کند باین جهت همین که این دستور از جانب شاه صادر گردید سرتیپ درگاهی فیروز را خواست و باو گفت تحت نظر من هستی بفرمائید در اتومبیل. این واقعه در آن روز بسیار عجیب و ناگهانی و مهم بود، فیروز ابتدا با بی‌اعتنائی موضوع را تلقی کرد بعد متوجه شد که خیر، راستی دیگر وزیر نیست و یک زندانی بیش نمی‌باشد. بسیار مضطرب شد و خود را در اختیار رئیس نظمیه گذاشت سپس رئیس نظمیه با بشاشت بسیار دست راست اتومبیل نشست و وزیر مالیه را که دومین شخص مهم روز محسوب میشد دست چپ خود قرار داد و او را بخانه‌اش برد و تحت نظرش قرار داد تا وقتی که محاکمه‌اش شروع گردید ولی چند ماه از این واقعه نگذشت که خود سرتیپ درگاهی نیز بهمان سرنوشت دوچار شد و در دژبانی توقیف و بعد در خانه‌اش تحت نظر قرار گرفت.

ادعانامهٔ مدعی‌العموم دیوان تمیز

میرزا رضاخان نائینی پس از آنکه تعقیب نصرت‌الدوله فیروز از مجلس شورایملی بعدلیه احاله گردید و گزارشهای واصله را رسیدگی نمود، ادعانامه‌ای تنظیم کرد که طبق آن تقاضای مجازات شاهزاده فیروز را نمود و نوشت فیروز میرزا وزیر مالیهٔ سابق مطابق اظهارات حسن آقا مهدوی فرزند و نمایندهٔ حاج امین‌الضرب برای اینکه املاک مشارالیه از طرف وزارت مالیه در برابر بدهی مرحوم امین‌الضرب ببانک ایران توقیف شده بود از توقیف خارج شود و اشکال تراشی نکند بوسیلهٔ ارباب علی‌آقا صابر یزدی معادل مبلغ ۱٦ هزار تومان رشوه گرفته است از این قرار... الی‌آخر».

محل محاکمهٔ نصرت‌الدوله در محکمهٔ جنائی با حضور تماشاچی

ترتیب داده شد و هیئت محکمه مرکب از آقایان زیر بودند: نیرالملک هدایت— حاج سید نصرالله تقوی— وجدانی— محمد صادق بروجردی— میرزا طاهر تنکابنی— حاج شرف الملک— محمد رضا ایروانی— اسدالله ممقانی— ابوالقاسم فروهر— مجید آهی— سلطان احمد راد. **نصرت الدوله** فیروز آقایان سیدهاشم وکیل و میرزا رضاخان ملکی وحاج فتن الدوله را بسمت وکیل مدافع خود معرفی نمود و روز ۵ اردیبهشت نصرت الدوله طبق اجازهٔ وزارت عدلیه توقیف گردید و روز ۹ اردیبهشت محاکمهٔ علنی او شروع گردید. فیروز گرفتن رشوه و اظهارات مهدوی را تهمت و افترا و دسیسه و آنتریک دانست و حسن آقا مهدوی حرف های خود را تأیید نمود و محاکمه چند روز ادامه داشت تا منتهی به رأی شد، در این محاکمه سیدهاشم وکیل و ملکی و خود نصرت الدوله دفاع مفصلی کردند فیروز میرزا فیروز از یک قسمت اتهامات مبری گردید و در قسمتی که در محکمه ثابت شد محکوم به محرومیت از حقوق اجتماعی و چهار ماه حبس تأدیبی و پرداخت مبلغ ۵۸۰۸ تومان سه برابر مبلغ ۱۹۳۶ در یافتی بعنوان غرامت گردید.»

ازمرحوم داودپیرنیا فرزندمشیرالدوله شنیدم که مشیرالدوله گفته بود: هنگامیکه خبر محکومیت نصرت الدوله را شنید گفت: «من تمام مدافعات را با دقت خواندم متن ادعانامه را هم خواندم ممکن است نصرت الدوله مرتکب جرائم سیاسی و جرائم دیگر هم شده باشد ولی طبق این ادعانامه و مدافعاتی که شده نصرت الدوله محکوم نشد، بلکه عدلیه محکوم شده است».

نیزشنیدم هنگامیکه رئیس محکمه طبق معمول اسم ورسم نصرت الدوله را سؤال مینماید، فیروز در پاسخ اینکه شغلتان چیست؟ میگوید سیاست!

بامداد در جلد سوم کتاب شرح حال رجال ایران شرح مفصلی نوشته که قسمتی از آن چنین است:

«... نصرت الدوله در این محاکمه بسیار خوب حرف زد و شجاعانه

از خود دفاع کرد... تا جائیکه با صدای بلند فریاد برآورد و گفت: «حال مرا دزد کرده‌اند آنهم آفتابه دزد.»

نصرت‌الدوله نخستین وزیری است که در دورهٔ مشروطیت بموجب قانون محاکمهٔ وزیران محاکمه شد. علت توقیف و محاکمه نصرت‌الدوله را این طور گفتند که با صارم‌الدوله استاندار فارس در قضایای شورش ایلات آن سامان (۱۳۰۸خ) ارتباط داشته است.

با این حال معلوم است که نصرت‌الدوله پس از محکومیت اوقات خود را ظاهراً به بیکاری می‌گذارند تا اینکه در مهرماه ۱۳۱۵خ دوباره دستگیر و در شهربانی زندانی گردید و در بهمن ماه همین سال از تهران به سمنان منتقل و در آنجا توقیف و سخت تحت نظر و مراقبت بود و بهیچ وجه حق مراوده و مکاتبه را نداشت و پس از یکسال زندانی کشیدن و با این حال بسر بردن با وضع بسیار فجیعی بوسیلهٔ مأمورین شهربانی در ۲۰ دیماه ۱۳۱۶خ در ۴۸ سالگی در آنجا کشته شد...»

علت توقیف و تبعید این بار که سرانجام بهلاکتش منتهی گردید گفتند برای این بوده که در روزنامه‌های فرانسه مقالات تندی علیه حکومت ایران و سلطنت رضاشاه نوشته بودند شاه مقالات مزبور را از ناحیهٔ نصرت‌الدوله و به تحریک او می‌دانست و بعضی‌ها گفتند که چون نصرت‌الدوله با خدمات ذیقیمتی که در مسئله قرارداد ۱۹۱۹ نسبت به امپراطوری انگلستان انجام داده و به آرزوهائی که داشت نرسیده بود و دیگران را در عوض او جلو انداخته بودند و بعداً خدماتش منظور نظر واقع نشد از این جهت از انگلیس‌ها بریده و بروس‌ها پیوسته بود (موضوع نزدیکی با روس‌ها را باید با قید احتیاط تلقی نمود و آنرا جزو شایعات بی‌اساس دانست) در هر صورت امر به توقیف و تبعید و بالاخره هلاکتش داده شد.

نصرت‌الدوله را باید یکی از افراد برومند قاجاریه محسوب نمود، شاهزاده‌ای بود با هوش، زیرک امّا نه باندازهٔ پدرش عاقل و مآل‌بین—

پشت هم انداز— ناراحت— خرّاج— تا اندازه‌ای بذال— ناطق— چیزنو یس— تحصیل کرده و خیلی جاه‌طلب».

نقل از پروندهٔ قتلهٔ نصرت الدوله در دادگاه دیوان کیفر

فیروز میرزا در ۱۳۱۵/۷/۲٤خ. در تهران بازداشت و در ۲۹ فروردین ماه ۱۳۱٦ طبق نامهٔ شمارهٔ ۲۵٤۹/۲۷۸ مورخ ۱۳۱٦/۱/۲۸ بسمنان فرستاده میشود.

سر پاس مختار در بازجوئی علت بازداشت او را به دادگاه چنین توضیح داده است: «اعلیحضرت پادشاه وقت دستور داده بود اعمال فیروز تحت مراقبت باشد، معلوم شد که مشارالیه با کاردار سفارت فرانسه ملاقات کرده است».

برای کشتن نصرت‌الدوله، به علیم‌الدوله طبیب زندان شهربانی مأمور یت میدهند که بسمنان برود پس از ورود بسمنان نامبرده از این عمل خودداری و ز یر بار نمیرود و بتهران مراجعت مینماید ولی پس از ورود به تهران شهرت داده شد که به سکتهٔ قلبی مبتلا و فوت کرده است.

طبق پروندهٔ دادگاه دیوان کیفر نصرت‌الدوله در ۲۰ دیماه ۱۳۱٦ مقتول گردیده است.

نصرت‌الدوله دو سه روز قبل از مرگ متوجه میشود که رفتار زندانبان‌ها و طرز برخورد آنها با او تغییر کرده است. متوجه خطر میشود و بهر کیفیتی بوده از یکی از آنها با قید سوگند پرسش میکند و بر او مسلم میگردد که بزودی مقتول خواهد شد. بنابراین وصایائی میکند و مطالبی برای پدر و مادر و همسر و فرزندان می نو یسد که قسمتی از آن وصایا چنین بوده است:

«... پدر عز یزم من می میرم بیگناه نسبت بمخلوق و برای دشمنی بی جهت ازطرف آنها و امّا نسبت بخالق آنچه دراین مدت فکر و جستجو در خود کرده‌ام گناهی که قابل چنین کیفری باشد نیافته‌ام. پدر عز یزم ۲۱ شوال ۵٦ تار یخ ۵۰ سالگی من بود، نیم قرن عمر؟... سبب مرگ یا نیستی

یا خرابی هیچکس و هیچ عائله نشده‌ام... پدر عزیز از من راضی باشید قوی و متحمل بوده انشاءالله رشید خواهم مرد...»

و در پشت عکس برای پسرش نوشته «... پسر نازنینم از فراق پدرت زیاد متأثر مباش ناموس طبیعت بر این است که باید پدرها بروند و فرزندان بمانند...»

ناگفته نباید گذاشت که نصرت‌الدوله نبیرهٔ دختری میرزا تقیخان امیرکبیر بوده است. باین ترتیب که عزت‌الدوله خواهر ناصرالدین شاه زوجه امیر کبیر بود و از امیرکبیر صاحب دو دختر میشود که یکی بعقد ازدواج مظفرالدین شاه و دیگری زوجهٔ فرمانفر بوده است که صاحب ٤ فرزند ذکور بنام نصرت‌الدوله، عباس‌میرزا سالار لشکر، محمد ولی میرزا فرمانفرمائیان و سرلشکر محمد حسین میرزا فیروز میگردد.

نصرت‌الدوله از نظر کتاب آرزو

یک پایه حکومت مثلث در هم شکست

«حکومت مثلث که ریاست آن بدست وزیر دربار بود ظاهراً خود را بی‌رقیب دیده و خیال کرد که صیاد آزادی میدان را برای آنها هموار کرده است این بود که هر یک مشغول تاخت و تاز شد.

اما کسی که بخیال مطلق العنانی سوقش داده بودند حاضر نبود عروسک پشت پرده بوده و دیگران بنام او فرمانفرمائی کنند گذشته از آن آقائی هم قابل تقسیم نبود.

روز دهم محرم سال بعد در یکی از جلسات هیئت وزراء هجوم اول بحکومت مثلث شروع و یکی از سه پایه شکسته و خرد شد. نصرت‌الدوله را که وزیر مالیه بود توقیف و محاکمهٔ ساختگی او که بنایش را حکومت مثلث بدست خود ساخته بود شروع گردید.

دیوان تمیز هنوز قدری ایستادگی داشت که با نبودن اسناد صحیح چگونه حسب‌الامر حکم محکومیت متهم را بعد از ده ماه حبس خلاف قانون

بدهد، ولی وزیر عدلیه با مشورت رفیق دیگر خود تصمیم گرفت برای ابراز خدمتگزاری و ضمناً دفع شر از خود و وزیر دربار دوست صمیمی را قربانی کنند.

در مقابل تهدید و فشار و پیغامات صریح وزیر عدلیه دیوان تمیز نصرت الدوله را محکوم به چهار ماه حبس نمود.

از این تاریخ ببعد دیگر همه سعی داشتند خود را مقرب حضور کرده و بدینوسیله کیسه ها را پر نمایند اگر چه وجوهات آن بخون مردم بیگناه آلوده باشد.

کم کم صحبت مشروطیت فراموش میشد... شاگرد ارسطو هم بیکار نماند چندی بعد وزیر خارجه همین کابینهٔ طولانی شد و مطالباتی را که دولتهای قبل از مطلق العنانی از قبول آن سر باز زده بودند با خلوص نیت و یک مراسلهٔ تصدیق و بیست و دو کرور تومان بگردن دولت ایران گذاشت البته دلیل حسن خدمت خود را هم بعرض محکمه عالی میرساند![1]

روزها پیاپی هم می گذشت، مردم در زیر فشار و بیدادگری فریاد مینمودند، کم کم صدای آنها پست شد و بنالهٔ ضعیفی مبدل گردید آن ناله ها هم در پشت دیوارهای ضخیم محبس تهران و قصر خفه میشد.»

عباس میرزا اسکندری در کتاب آرزو از صفحه ۱۱۷ به بعد در باره نصرت الدوله چنین می نویسد:

یکی از مقتولین نامی

«چنانچه قضات محترم ملاحظه خواهند فرمود یکی از مقتولین دست بیدادگری نصرت الدوله است و او خود یکی از عاملین مؤثر و جزو باز یگران حکومت کیف مایشائی شانزده ساله بود. بدواً مدعی العموم خلاصه ای از

۱ــ دولت انگلستان مخارج پلیس جنوب و وجوهی که باستناد قرارداد ۱۹۱۹ نموده بود مطالبه میکرد و حکومت های مشیرالدوله و قوام السلطنه و مستوفی الممالک با پرداخت آن موافقت نکرد و طبق سند موجود در وزارتخارجه محمدعلی فروغی آنرا تصدیق کرد.

شرح زندگانی او بـــاطلاع محکمهٔ عالی میرساند.

نصرت‌الدوله، فیروز، پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و نوادهٔ عباس میرزا نایب‌السلطنه، از طرف مادر نوهٔ مظفرالدین‌شاه و میرزا تقیخان امیرکبیر بود. هجده‌سالگی والی کرمان و بواسطهٔ شدت و سختی با مردم در ابتدای مشروطیت نتوانست بحکمرانی ادامه دهد منفصل گردید، بعدها بارو پا رفته بتحصیل حقوق اشتغال داشت و بعد از مراجعت از اروپا بمعاونت وزارت عدلیه منصوب گردید و در سنوات بعد کارهای مختلف داشت تا در کابینهٔ قرارداد (۱۹۱۹)[1] وزیر عدلیه شد.

در حقیقت زندگانی سیاسی او از اول جنگ بین‌المللی شروع گردیده است.

دو سال و نیم قبل از تشکیل حکومت مزبور بواسطهٔ اختلافات طبقاتی و اثرات جنگ بین‌الملل گذشته، و در زمان حکومت سپهسالار و مستوفی الممالک جمعیت سرّی در تهران بنام «کمیتهٔ مجازات» تشکیل شد و جمعی هم مورد تعرض کمیتهٔ مزبور واقع گردیده بقتل رسیدند. مقصود قضاوت در عمل مؤسسین کمیتهٔ مجازات و اقداماتیکه بنام کمیتهٔ مزبور در تهران شد نمیباشد و بطور خلاصه گفته میشود در هیئت مزبور اشخاص وطن‌پرستی هم بود که مرتکب جرم و جنایت نشدند و بعد از توقیف و محاکمه محکمهٔ عدلیه آنها را تبرئه و آزاد نمود.

در زمان وزارت عدلیه نصرت‌الدوله اشخاص مزبور مجدداً توقیف، قسمتی اعدام و بعضی محکوم بحبس و برخی از تهران بسمنان تبعید و در آنجا بعنوان آنکه میخواستند فرار نمایند بنا بر دستور مقتول گردیدند. این عمل بنظر مدعی العموم جرم مبیّنی بشمار میرود، اگر اشخاص مزبور محکوم بمرگ شده بودند یا اینکه حکم بغلط صادر شده باشد کشتن آنها آن اندازه گناه نیست که

۱ــ کابینهٔ وثوق‌الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را با دولت انگلیس بست. قرارداد مزبور بدولت انگلیس عملاً اجازهٔ مداخله در مالیه و قشون را می‌داد.

کسی را بحق یا باطل محکوم بحبس نموده باشند و آنوقت در حبس او را به بهانه‌ای مقتول سازند.

از شگفتی های روزگار آنکه در همین سمنان نصرت الدوله بدست و فرمان مأمورین حکومت مطلق العنانی مقتول گردید و اکنون مدعی العموم از قاتلین او بازجوئی مینماید!!!

قتل و تبعید این اشخاص و جمعی دیگر مقدمه تصمیمی بود که حکومت مزبور در سیاست خارجی اتخاذ کرد.

وزیر خارجهٔ کابینهٔ سابق مشاورالممالک که مخالف جدی نصرت الدوله و داعیهٔ ریاست وزراء هم داشت از تهران بسمت نمایندگی در کنفرانس صلح بارو پا فرستاده شده بود که از شر او ایمن باشند. وزیر خارجه مزبور با نقشهٔ عریض و طویلی که امپراطوری قدیم ایران از رود سند تا دجله و فرات را شامل بود همراه بر داشته با هیئتی که در معیت او بودند به کنفرانس صلح ورسای برد مشارالیه باتفاق میرزا حسینخان علاء (سابقاً معین الوزاره) تا پشت در اطاق کنفرانس بیشتر موفق نشدند خود را برسانند.

چرا دولت ایران که در معرکهٔ جنگ بین الملل رسماً شرکت نداشت میخواست بنای امپراطوری ساسانی را بگذارد و پایه تقاضا برچه بود؟ کسی نفهمید و این اسرار تاکنون هم مکتوم و از موضوع بحث ما خارج است.

مشاورالممالک چون در کار خود فرصتی بدست مخالفین او آمد و از کار بکنار شد موفق نشد. نصرت الدوله وزیر خارجه جدید با مصاحبت هیئتی که شاگرد ارسطو جزو آن بود و پیشنهادات تازه‌ای که بروی پایه قرارداد ۱۹۱۹ گذاشته شده بود بارو پا رفت و مشارالیه در مدت این مسافرت با سمت وزارت خارجه گاهی در فرانسه و زمانی در انگلستان بسر میبرد و باستخدام صاحب منصبان انگلیسی برای وزارت جنگ و رئیس کل مالیه (ارمیتاژ اسمیت) و چند مستخدم جزء برای مالیه مبادرت نمود.[1]

۱ــ بعدها معاون همین ارمیتاژ اسمیت موسوم به بالفور کتابی راجع بقرارداد منتشر نمود و چگونگی انعقاد آنرا مفصلاً شرح داد.

روابط احمدشاه با نصرت‌الدوله خوب نبود و راجع بقرارداد ایران و انگلیس مورخ ۱۹۱۹ بهیچ صورت نتوانست شاه را با خود موافق نماید، مدعی‌العموم در ین موضوع اسناد مثبته متعددی دارد که یکی از آنها را باطلاع قضات محترم میرساند.

بعد از آنکه دولت ایران قرارداد ۱۹۱۹ را امضاء نمود سلطان احمد شاه از طرف دولت انگلستان رسماً دعوت گردید که بانگلستان مسافرت نماید.

وصف این مهمانی بسیار با شکوه و معروف تفصیل ز یادی دارد و جزئیات آن از گنجایش در ادعانامه بیشتر است.

مدعی‌العموم اطلاع دارد در مسافرت از پار یس بلندن روابط بین شاه و وز یر خارجه تیره‌تر و اختلاف آنها بمنتها درجه شدت رسید.

بعد از ورود او بلندن در شب مهمانی در عمارت بوکینگام پالاس وقتی نصرت‌الدوله متن نطقی را که باید در جواب خطابهٔ پادشاه انگلستان قرائت نماید باو داد شاه را فوق‌العاده متغیر نمود.

شاه جداً استنکاف کرد و گفت من نمیتوانم چنین نطقی بنمایم و قراردادی را که هنوز مجلس من تصو یب نکرده است تصدیق کنم.

آنچه نصرت‌الدوله باو اصرار کرد بنتیجه نرسید وز یر خارجه ناصرالملک را که در لندن بود و آنشب هم در معیت شاه به مهمانی دعوت داشت بکمک خود آورد. نصایح ناصرالملک نایب‌السلطنه قدیم ایران که استاد و راهنمای شاه بود نتوانست در این تصمیم خللی وارد آورد.

سلطان احمد شاه صر یحاً اعلام نمود که من این قرارداد را مطابق مصالح دولت ایران و دولت انگلستان که دوست قدیم ایران است نمیدانم و این قرارداد بدوستی دولتین لطمه خواهد زد و گذشته از اینها پادشاه مشروطه نمیتواند بدون نظر مجلس شورای ملی بیان و اظهاری راجع بقراردادی بنماید آنهم مر بوط بسیاست خارجی مملکت. قانون اساسی بپادشاه ایران چنین

حقی را نداده است.

سابقاً میان وز یر خارجه و شاه بهم خورده بود ولی دیگر رشته بکلی پاره گردید.

نصرت الدوله بشاه گفت شما برای همین موضوع دعوت شده‌اید و وز یر خارجه انگلستان لوردکورزن بهیچ صورت حاضر نیست متن نطق سلطنتی را تغییر دهد.

شاه متغیرانه در اطاق را بوز یر خارجه نشان داده و گفت خارج شود ولی وز یر خارجه نمیتوانست تسلیم ارادهٔ پادشاه شده و نتیجهٔ تمام زحماتی که حکومت قرارداد در انعقاد این پیمان بکار برده از میان ببرد، با کمک خانوادهٔ سلطنتی و همراهان شاه باز بنای اصرار را گذاشت ولی جواب همیشه یکسان بود.

ناصرالملک هم بکمک وز یر خارجه مجدداً بشاه نصیحت کرد که علیه خود و خانوادهٔ خود اقدام میکند و او را تحذیر نمود ولی نتیجهٔ بیشتری نگرفت.

بالاخره شاه گفت برای حضور در مجلس مهمانی بیش از بیست دقیقه نمانده و اگر وقت مرا باین صحبت ها تلف نمائید من اصلاً نمیتوانم سر میز حاضر بشوم، مطلب همانست که گفته‌ام برو ید و مرا تنها بگذار ید.

این حرف آخری شاه وز یر خارجه را مأیوس و متنبه نمود و با کمال اوقات تلخی رفت.

شاید از نظر شخص شاه و خانوادهٔ سلطنت اصرار نصرت الدوله مفید بود، اما از نظر ایران و انگلستان این قرارداد قطعاً مضر و نگرانی مردم ایران از آن بینهایت بود. بزودی سیاستمداران بر یتانیا باین اشتباه پی برده و قرارداد ۱۹۱۹ را که هنوز ساخته نشده بود در مهمانی معروف به شب دوغ در قصر گلستان تهران بدست سید ضیاءالدین که رئیس الوزراء شده بود پاره کرده بکنار انداختند و در همان موقع مردم آگاه دانستند که انگلستان تصمیم بتغییر

سیاست خود در ایران گرفته است.

در سر میز شام خانوادهٔ سلطنتی و مؤدب انگلستان که همیشه معروف به مهمان‌نوازی بوده‌اند از مهمان تاجدار خود بی‌نهایت احترام و تجلیل نمودند.

هیئت نمایندگان خارجه مقیم لندن عموماً حضور داشتند، ژرژ پنجم پادشاه اسبق انگلستان برخاسته و نطق مفصلی مبنی بر روابط صمیمانه ایران و بریتانیا در مدت یکقرن و نیم و سوابق خانوادهٔ ویندروز و قاجاریه و مخصوصاً مسافرت‌های ناصرالدین‌شاه بانگلستان را تذکر داد و گفت دولت امپراطوری بریتانیا یقین دارد که در آسمان مودت بین این دو مملکت و خانوادگان تاجداران هیچوقت لکهٔ ابر کدورتی پیدا نخواهد شد و بهمین نظر نمایندگان دولتین برای تشیید این روابط نیکو قراردادی اخیراً در تهران امضاء نموده‌اند و مسلم است که در اجرای آن منافع و استقلال تام ایران ملحوظ و نصب‌العین خاطر بوده و برای بقای سلامت پادشاه ایران و سعادت ملت قدیم تاریخی ایران جام خود را نوشید.

سلطان احمدشاه در جواب پادشاه انگلستان چنین گفت:

«چنانچه آن اعلیحضرت و میزبان تاجدار فرمودند روابط انگلستان و ایران قدیمی و همیشه بر روی اصول دوستی متکی و پایدار بوده است و خاندان سلطنتی این دو مملکت همواره برای بقای آن از هیچ نوع مساعی فروگذاری ننموده‌اند، مخصوصاً در مسافرت جداعلای من ناصرالدین شاه بانگلستان در زمان علیاحضرت ویکتور یا ملکه محبوب انگلستان این روابط حسنه تأیید گردید و اکنون هم بی‌نهایت شاد و مفتخرم که بر روی همان اصول و عقیده بر سیرهٔ اجدادی خود بحفظ آن نیات و تشیید مناسبات بین دولتین از هیچ نوع منظوری کوتاهی نکرده و امیدوارم این حسن روابط برای همیشه باقی و پایدار بماند و جام خود را برای سعادت ملت انگلیس و سلامت امپراطور و خانواده محبوب او نوشید».

از قرارداد حرفی نگفت، صدای همهمه هیئت نمایندگان سیاسی آرامش این میز تاریخی را چند ثانیه بهم زد.

مدعی العموم متن قرارداد را باطلاع محکمه عالی میرساند. آقایان قضات و هیئت منصفه تصدیق می نمایند که سلطان احمدشاه نمی توانست چنین قرارداد را تأیید نماید.[۱]

علت گرفتاری و قتل نصرت الدوله

هنگامیکه در سال ۱۳۳۰ برای خلع ید بخوزستان رفته بودم نامه ای از سرهنگ تورج امین افسر شهربانی کل از تهران بدستم رسید که ضمن دادن اطلاعاتی دربارهٔ عوامل انگلیسها[۲] در خوزستان یک صفحه هم از مجلهٔ خواندنیها ضمیمهٔ آن بود که شاید علت واقعی برکناری و محاکمه و قتل نصرت الدوله را تا حدی روشن نماید.

باید توضیح داده شود که مجلهٔ خواندنیها در سال یازدهم شمارهٔ ۸۳ مورخ ۱۸ خرداد مقالهٔ مزبور را از روزنامهٔ «عصر» بدون آنکه نویسنده را معرفی کرده باشد نقل نموده است. ولی در نامه ای که سرهنگ تورج امین به نگارنده نوشته و با حواشی که با خط خود در اطراف صفحهٔ مجلهٔ مزبور نوشته است نویسندهٔ مقاله خود سرهنگ تورج امین بوده که آنموقع نمی خواسته نامش در زیر مقاله ذکر شود.

اینک عین مقالهٔ سرهنگ تورج امین در زیر نقل میگردد:

۱ــ متن قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ میلادی در جلد اول این دورهٔ تاریخ و کتاب زندگانی سلطان احمدشاه باضمائم محرمانه و غیر محرمانهٔ آن نقل گردیده است و دیگر نیازی بذکر آن نیست و نیز جریان مهمانی پادشاه انگلیس از احمدشاه بطور کامل و مفصل همانطور که از زبان دکتر لقمان الدوله و شاهزاده نصرت السلطنه عموی احمد شاه شنیده ام و هر دو نفر فوق الذکر در این مهمانی جزو مدعوین بوده و حضور داشتند در کتاب احمد شاه نقل گردیده است، معهذا در اینجا هم از کتاب آرزو که مختصر اشاره ای نموده بشکل روایت دیگر که در کلیات آن اختلافی نیست نقل مینماید تا مؤید مطالب قبلی باشد.

۲ــ این نامه و حواشی صفحهٔ مجله خواندنیها در جلد سوم کتاب سیاه «خلع ید» عیناً بچاپ رسیده است.

«رئیس اطلاعات شرکت نفت و نصرت الدوله

چگونه این انگلیسی بعد از بیست سال انتقام خود را از وزیر دارائی ایران گرفت.

خوانندهٔ عزیز قطعاً باسم ماژور و کلنل و بالاخره «آندروود» تاجر که فعلاً در شهر تهران مشغول بازرگانی است ضمن بررسی حوادث اخیر نفت برخورده است، بطوریکه مشهود است این مرد دستگاه سری و جاسوسی انگلیس را در ایران اداره میکرده و آن جیکاک معروف و سایر عمال زیر دست این مرد کار کشته شده‌اند.

در هر حال برای اینکه بگوشه‌ای از تاریخ پی ببریم و واضح‌تر بدانیم که انگلیسها چگونه در کشور ما یا همه را تحت تأثیر قرار داده و یا مخالفین خود را از بین می‌بردند چندین سال به عقب برمیگردیم.

نصرت‌الدوله وزیر دارائی است و با اقتدار هر چه تمامتر زمام امور دارائی و مالیهٔ کشور را بدست دارد.

کلنل آندروود فعلی در گوشهٔ تهران مشغول تجارت است در آنموقع ماژور (سرگرد) است که ریاست بندر بصره را بعهده دارد و با قدرت عجیبی منطقهٔ شط‌العرب را اداره میکند.

در یکی از روزهای زمستان نصرت‌الدوله وزیر دارائی بعنوان سرکشی به بنادر جنوب وارد خرمشهرمیگردد و شرکت نفت یک کشتی لوکس و تمیز شط‌پیما در اختیار ایشان میگذارد که همه جا را خوب بازدید نماید. کشتی در خلیج دور زده و بتمام قسمتها سرکشی کرده و بخرمشهر مراجعت میکند و در ساحل ایران بتأسیساتی که تحت نظر (ماژوراندروود) اداره میشد برمیخورد و از اینکه رئیس انگلیسی پرت بصره یک چنین جرأتی کرده و در ساحل ایران برای خود سازمانی داده و همه را مرعوب خود ساخته است سخت عصبانی شده و بشاهزاده نوبان رئیس گمرک خرمشهر دستور میدهد که تشکیلات اندروود را توی شط بریزند. در این هنگام سپهبد آق‌اولی استاندار نظامی خوزستان بود سرتیپ مختاری رئیس شهربانی بوده و

سرهنگ تورج امین هم فرمانده پادگان شط العرب بوده است.

رئیس گمرک در مقابل دستور وزیر دارائی کمی دچار بهت شده و تمجمج میکند. وزیر دارائی فوراً به قضیه پی برده برئیس شهربانی خرمشهر دستور اجرای امر میدهد ولی رئیس شهربانی کمی خود را متزلزل و ترسو نشان میدهد.

بالاخره وزیر با حالت عصبانی فرمانده پادگان شط العرب سرهنگ تورج امین را احضار و دستور میدهد که بساط (ماژور اندروود) را توی شط بریزد. تورج امین فوراً باجرای امر اقدام و مراتب را به اهواز و شیراز که مرکز استانداری و فرماندهی لشکر بوده تلگرافاً گزارش میدهد. چهار ساعت بعد از ستاد ارتش جواب میدهند که موضوع بشرفعرض همایونی رسید فرمودند: وزیر دارائی اختیار تام دارد هر دستوری دادند با گرفتن لمضاء و مدرک کتبی باید فوراً اجرا شود.

با این ترتیب بساط (ماژور اندروود) از ساحل ایران بشط ریخته می‌شود ولی همین عنصر مشکوک و خطرناک چند سال بعد با درجهٔ کلنلی ریاست ادارهٔ اطلاعات شرکت نفت را عهده‌دار شده شروع به انجام نقشه‌های مرموز خود میکند و بطوری که گفته میشود بین نابودی نصرت الدوله با طرز فجیع و دسیسه بازی‌های «اندروود» یک ارتباط عجیبی وجود دارد و اگر این موضوع درست باشد باید بقدرت صبر و حوصله و پاپوش‌دوزی عوامل انگلیسی آفرین گفت که یک چنان پیش‌آمدی را سالیان دراز بعد بشکل مدهشی تلافی می کنند.»(عصر)

اگر چنین باشد پس از او مدرس هم انتقام مخالفت با قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ و مبارزهٔ با حکومت «تمرکز قدرت» که ساخت انگلستان بوده گرفته و او را با آن وضع فجیع بقتل رسانیده‌اند.

در خاتمهٔ این بحث باید متذکر شد که علت دیگر گرفتاری نصرت الدوله مربوط به نامزد بودن وی برای انجام کودتای ۱۲۹۹ بوده که با

لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس در لندن بتوافق رسیده بودند که در جلد اول این دوره تاریخ بحث شده است و چون سیدضیاءالدین موفق به کودتا شده و نصرت‌الدوله را بزندان افکند پس از خلاصی از زندان بمخالفت جدی با انگلیس‌ها برخاسته است و برخلاف گذشته خود که از عوامل مؤثر انگلیسها بوده به دشمنی با آنها کمر بسته است.

دئیس رایت در کتاب خود بنام انگلیسها در میان ایرانیان در این موضوع چنین نوشته است:

«... فیروز میرزا وزیر سابق امور خارجه که زمانی با کرزن مذاکره کرده بود و بعدها بهمان اندازه که قبلاً دوستدار بریتانیا بود دشمن بریتانیا از آب درآمده بود، هم صدا با عده‌ای دیگر کودتا را توطئه انگلستان دانست و محکوم کرد...»

زلزلهٔ شدید شیروان و گیفان

در نیمهٔ اردیبهشت ۱۳۰۸ زلزلهٔ بسیارشدیدی در ایالت خراسان در منطقهٔ شیروان و قوچان و «گی فان» و بجنورد و باجگیران و اطراف بوقوع پیوست که چندین قصبه و قریه را منهدم و صدها نفر زیر آوار مانده و عدهٔ زیادی مقتول و مجروح بجای گذاشت.

در آنموقع سید حسن تقی‌زاده والی خراسان بود بمنطقهٔ زلزله زده رفته چنین گزارش داد که روزنامهٔ اطلاعات درج نموده بود:

«ظهر بشیروان رسیدم از قوچان باین طرف تمام آبادیها خراب شده هر چند باین نقطه نزدیکتر میشوم بدتر است از بعضی قراء اتری نمانده مردمی که زنده مانده‌اند گرسنه زیر آسمانند. شهر شیروان تمام خراب شده مردم در صحرا می‌خوابند. صد خروار گندم بین مستمندترین مردم تقسیم کردم و بدو قریهٔ دیگر مقداری پول و ۲۰ خروار گندم برای سدّ جوع دادم، اطبا مجروحین را معاینه و زخم‌بندی میکنند امّا معاونت‌های فوری لازم است خسارات بسیار میباشد.»

قطع رابطه با فرانسه

یکی از نقاط ضعف پهلوی این بود که در برابر انتقاد جراید خارج از کشور و حملهٔ مطبوعات بیطاقت بود و او نمیتوانست باور کند که در خارج جراید سانسور بردار نیستند و دولتها در جلوگیری از مطالبی که روزنامه‌ها می‌نویسند نمی‌توانند دخالت نمایند و مانند ایران نوشتجات آن‌ها را سانسور نمایند. در اوایل سال ۱۳۰۸ در جراید فرانسه مطالبی علیه پهلوی منتشر گردید. اصولاً در هر گوشهٔ جهان اگر مطلبی یا مقاله‌ای علیه ایران و شاه نوشته میشد فوراً ترجمهٔ آن بنظر پهلوی میرسید سخت آشفته میشد و دستور میداد تا محرک و مسبب اصلی را شناسائی نمایند و چه بسیار وزرای مختار در اثر اینگونه مقالات و مطالب در جراید کشوری که آنها نمایندگی ایران‌را داشتند معزول و احضار و یا توبیخ گردیدند.

بر سر این کار بین فرانسه و ایران رابطهٔ سیاسی قطع گردید، یعنی پهلوی در برابر حملاتی که در جراید فرانسه باو شده بود جبران آنرا از دولت فرانسه خواستار گردید و چون دولت فرانسه نمیتوانست جبران نماید پهلوی گفت من با کشوری که دعوی دوستی میکند و روش خصومت اتخاذ مینماید حاضر نیستم رابطه سیاسی داشته باشم و مدتی رابطه قطع گردید. تا اینکه هیئتی از طرف دولت فرانسه بایران آمد و با شاه ملاقات کردند و رسماً عذرخواهی نمودند از آن پس باب مناسبات سیاسی باز شد و نمایندهٔ ایران بپاریس عزیمت نمود.

عهدنامهٔ مودت

بین مملکت ایران و مملکت حجاز و نجد و ملحقات آن

«اعلیحضرت همایونی شاهنشاه ایران از یکطرف و اعلیحضرت پادشاه حجاز و نجد و ملحقات آن از طرف دیگر.

نظر باینکه به تأسیس روابط ودادیه بین مملکتین و تشیید مبانی آن مایل میباشند و معتقدند که ایجاد مناسبات مذکوره موجب پیشرفت و باعث

رفاه و آسایش ملتین است بانعقاد عهدنامهٔ مودت تصمیم نموده و برای این مقصود اختیار داران خود را معین نمودند.

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران:

جناب اشرف حاج مهدیقلیخان هدایت رئیس الوزراء.

اعلیحضرت پادشاه حجاز و نجد و ملحقات آن:

شیخ عبدالله الفضل و شیخ محمد عبدالرواف.

اختیار داران فوق پس از ارائه اعتبارنامه های خود که مطابق قاعده بود در مواد ذیل موافقت حاصل نمودند:

مادهٔ اول— بین مملکت شاهنشاهی ایران و مملکت حجاز و نجد و ملحقات آن بین دولتین صلح خلل‌ناپذیر و دوستی صمیمانهٔ دائمی برقرار خواهد بود و طرفین معظمین متعاهدین تمام مساعی خود را در ادامه و استحکام روابط مزبور مبذول خواهند داشت.

مادهٔ دوم— نظر باینکه طرفین معظمین متعاهدین مایل هستند و حق دارند که وزرای مختار و قونسولهای خود را به ممالک یکدیگر اعزام نمایند لهذا موافقت نمودند که با نمایندگان هر یک از طرفین متعاهدین در مملکت طرف متعاهد دیگر بشرط معاملهٔ متقابله بر طبق قواعد و مرسوم حقوق عمومی بین‌المللی رفتار نمایند.

مادهٔ سوم— هر یک از طرفین معظمین متعاهدین متعهد میشوند که اتباع طرف متعاهد دیگر را در مملکت خود از جمیع حقوق و مزایائی که اتباع دولت کاملة الوداد از آن بهره‌مند میگردند برخوردار سازند. حکومت اعلیحضرت پادشاه حجاز و نجد و ملحقات آن متعهد میگردد که نسبت به حجاج ایرانی از هر حیث مثل سایر حجاجی که به بیت‌الله الحرام می روند معامله و رفتار نموده و اجازه ندهند که نسبت به حجاج ایرانی در ادای مناسک حج و فرایض دینی آنها هیچگونه مشکلاتی ایجاد شود و نیز تعهد می نمایند که وسائل امنیت و آسایش و اطمینان آنها را فراهم نماید.

مادهٔ چهارم— طرفین معظمین متعاهدین مایل هستند که در موقع مناسب به تکمیل مذاکرات و عقد قراردادهای سیاسی و تجارتی و اقتصادی و غیره اقدام نمایند.

مادهٔ پنجم— این عهدنامه در چهار نسخه بفارسی و عربی بامضاء رسیده و متن فارسی و عربی هر دو دارای اعتبار واحد خواهد بود. طهران بتاریخ دوم شهر یور ۱۳۰۸مطابق ۱۶ ربیع الاول ۱۳۴۸

محل امضاء مهدیقلی — محل امضاء عبدالله الفضل محل امضاء محمد عبدالرّواف

محل مهر مهدیقلی — محل مهر نمایندگی حجاز و نجد و ملحقات



ولیعهد حجازونجد درایران

اطلاعات در یکربع قرن درباره ایجاد روابط بین ایران و سعودی چنین می نویسد:

«ایران و کشور سعودی رابطه سیاسی برقرار نمودند

دولت مایل بود با کشور سعودی رابطه سیاسی برقرار نماید لذا به

عین الممالک بسمت نمایندهٔ ایران مأمور یت داد که بکشور سعودی مسافرت نماید و میل قلبی ایران را بدوستی با ابن سعود و کشور حجاز ابلاغ نماید. بلافاصله سلطان سعودی نمایندگانی انتخاب کرد و بایران اعزام داشت. این نمایندگان روز ۲۱ مرداد ۱۳۰۸ حضور شاه رسیده نامهٔ ابن سعود را تسلیم و تقاضای افتتاح روابط دوستانه نمودند. این اولین قدمی بود که برای ایجاد ارتباط بین دو کشور ایران و سعودی برداشته شد و میسیون سعودی با گرمی پذیرائی شدند. اعضای میسیون عبارت بودند از شیخ عبدالله الفضل فرزند دوم سلطان عبدالعظیم نایب السلطنه، شیخ محمد عبدالرئوف و سعید افندی، این عده در عمارت ابیض کاخ گلستان پذیرائی شدند.

در تعقیب این مراسم دولت ایران دستور داد که دولت حجاز از همان روز برسمیت شناخته شود و مراتب را بمقامات مربوطه اطلاع دهند.

عریضهٔ تجار راجع بکشور سعودی

در تعقیب شناسائی کشور سعودی و ایجاد باب دوستی جمعی از تجار نامه‌ای به پهلوی نوشتند حالا که بین ایران و کشور سعودی روابط سیاسی برقرار شده از دولت سعودی خواسته شود که اولاً دولت حجاز اجازهٔ تعمیر بقاع ائمه بقیع و قبور صحابه را در مدینه و مقابر در مکه معظمه را بدهند ثانیاً آزادی مذهب جعفری را چنانچه مذاهب اربعه آزاد هستند بدهند. ثالثاً یکنفر امیرالحاج را در موقع حج از طرف دولت ایران برسمیت بشناسند. دولت ایران هم انجام هر سه تقاضاهای مزبور را درخواست نمود ولی از قرار فقط امیرالحاج را قبول کردند.

بر اثر توسعهٔ مناسبات سیاسی و دوستی از امیرفیصل نایب السلطنه حجاز بایران دعوت بعمل آمد. نامبرده روز هشتم تیرماه ۱۳۱۱ وارد تهران شد و شش روز مهمان رسمی بود و از او و همراهانش پذیرائی گرمی بعمل آمد و روز ۱٤ تیرماه تهران را ترک گفت.

مخبرالسلطنه که در این موقع رئیس الوزراء بوده در خاطرات و

خطرات در بارهٔ مسافرت اول میسیون حجاز و ایجاد روابط چنین نوشته است:

میسیون حجاز

پس ازجنگ بین الملل، عبدالعزیز بن سعود وهابی درنجدوحجازلوای استقلال برافراشت. شیخ ابوالفضل پسر شیخ عبدالعزیز باتفاق شیخ محمد رئوف و سعید افندی برای معرفی گردش در اروپا نمودند و از روسیه به ایران آمدند. پذیرائی و تجلیل بسزا از ایشان شد. در عمارت ابیض در گلستان منزل برای ایشان معین شد منجمله شبی در دروس پذیرائی شدند[1].

شیخ عبدالفضل فرزند دوم سلطان عبدالعزیز نایب السلطنه است و ضمناً وزیر خار-.، در نتیجهٔ این مسافرت دولت نجد و حجاز شناخته شد.

زندان قصر

در زمان ریاست سوئدی‌ها در شهربانی (نظمیه) که مرکز آن در میدان توپخانه بود (محل فعلی اداره راهنمائی و رانندگی— در جنوب غربی میدان) و زندان نظمیه هم در همان ادارهٔ کل شهربانی مرکب از دو سه اطاقک کوچک (سلول) که بحبس نمرهٔ یک معروف بود و چند اطاق و زیرزمین برای زندانیان دیگر که بطور دسته جمعی زندانی میشدند، منحصر میگردید و دیگر محل بیشتری وجود نداشت. با ایجاد حکومت دیکتاتوری دیگر این محل کافی نبود و بایستی زندان وسیعی در نظر گرفته شود. بنابراین درگاهی رئیس نظمیه محل وسیعی را برای ساختمان زندان درخواست نمود. محلی که برای ساختمان در نظر گرفته شد قصر قاجار که از ابنیهٔ سلاطین قاجار و جزء ادارهٔ بیوتات سلطنتی و دارای ابنیهٔ قدیمی و تاریخی بود بشهربانی واگذار گردید تا هم اثری از ابنیهٔ تاریخی قاجاریه از بین رفته باشد و هم محل وسیعی برای زندان بوجود آورند. مدتی طول کشید تا زندان ساخته شد.

۱— دروس خانهٔ مخبرالسلطنه بوده است.

روز ۱۱ آذرماه ۱۳۰۸خ درگاهی شاه را برای افتتاح بزندان جدیدالتأسیس قصر قاجار دعوت نمود. این محبس دارای ۱۹۲ اطاق میباشد و گنجایش ۸۰۰ نفر زندانی را دارد و ۹٦ اطاق آن پنج نفری و بقیه یکنفری (سلول مجرد) است در قسمت بیمارستان هم ٦ اطاق شش نفری و ٦ اطاق یکنفری دارد و دارای باغ و حمام و لوازم دیگری می‌باشد. در این زندان محلهائی هم برای کارهای صنعتی از جمله قالی‌بافی و نجاری و صنایع یدی دیگر ساخته شده که محبوسین بتوانند ایام حبس با کار را در آنجا مشغول باشند.

روز یکه شاه بهمراهی درگاهی سلولها و قسمتهای دیگر را بازدید میکرد چند نفر از وزیران هم همراه پهلوی بودند منجمله تیمورتاش— سردار اسعد که هیچ نمیدانستند روزی خود آنها در آن سلولها گرفتار خواهند شد.

دو روز بعد هم ازسفرا و وزرای مختار از طرف رئیس نظمیه دعوت بعمل آمد تا زندان قصر را بازدید کنند که ببینند ایران محبس مدرن دارد.

چه خوش گفته فرخی یزدی:

لایق شاه بود قصر نه هر زندانی حاکم جامعه گر ملت و قانون باشد
عذر تقصیر چنین خواهد و گوید مأمور کاین جنایت حسب الامر همایون باشد

ژان گونتر در بارهٔ زندان قصر و کشتار در آن چنین نوشته است:

«در نزدیکی تهران دژی است که سابقاً محل سکونت خاندان قاجار بود اکنون زندان سیاسی است. زندانیان سیاسی در ایران محاکمه نمیشوند و لازمه محکومیت جزم و بزه نیست و چنانچه مرگ آنها حتمی تشخیص داده شود، ضرورت ندارد تیر باران یا اعدام گردند بلکه روش مسموم نمودن خاصی که مطرودین و زندانیان سیاسی آنرا «مایه کوبی پهلوی» می‌نامند کافی است که این عمل را انجام دهد و یا انداختن یک حب زهر در فنجان قهوه در یکروز بسیار زیبا و روشن متهم تا ابد در زیر خاک بسر خواهد برد و دیگر چنین روز زیبا و روشنی برایش تکرار نخواهد گردید.

در این وقت روزنامه‌نگاران مجازند مرگ متهم را در اثر «حملهٔ قلبی» اعلام نمایند.

روزنامهٔ آرزو در بارهٔ ساختمان زندان قصر و افتتاح آن مطلبی نوشته که مجلهٔ خواندنیها هم آنرا در شمارهٔ ۱۰٤ سال هفتم مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۲۸ نقل نموده است. از لحاظ اینکه مطلبی در بارهٔ مغضوب واقع شدن درگاهی است در زیر نقل میگردد:

«هنگامیکه سرتیپ درگاهی ساختمان زندان قصر را بپایان رسانید از شاه تقاضا کرد که از محل زندان جدید بازدید کند.

شب آنروز شاه خواب دیده بود که در مسیرش چاهی حفر کرده و سر آنرا پوشانده‌اند و وقتی که نزدیک چاه میرسد دورخیزی کرده از روی آن می‌پرد. البته شاه به خواب معتقد نبود ولی هرگز نمیتوان انکار کرد که در خواب تأثیر و راز عجیبی نهفته است...

شاه آنروز خسته و عصبانی بنظر میرسید، تیمورتاش پشت سر شاه یکقدم عقب‌تر بود و عده‌ای از رجال و معاریف و سران سپاه نیز همراه شاه بودند.

سرتیپ درگاهی هم پیاپی در بارهٔ ساختمان‌های جدید توضیح میداد، اطاقها و کریدورها و سلولها یکی پس از دیگری بازدید شد.

سرتیپ درگاهی دو یده در بند آهنین را باز کرد، تا اینکه خواست شاه پا در درون در بند آهنین زندان بگذارد، یکمرتبه تیمورتاش که موقعی مناسب‌تر از آن نمیدانست به شاه نزدیک شده آهسته گفت:

این سرتیپ درگاهی مورد اعتماد نیست. این مرد ممکن است که جنایت کند. هم اکنون که اعلیحضرت و معاریف وسران‌سپاه‌وارداین‌بند میشوند اگر درگاهی با یک حرکت سریع در در بند را ببندد چه خواهد شد و چگونه ممکنست این در را باز کرد...

اساساً اصراری که برای ورود بدرون در بند دارد خود بهترین دلیل

این است که خیالی در مغز خود پرورانده است، بنده صلاح نمیدانم وارد در بند شوید.

گویا شاه بیاد خواب دیشب افتاده یکباره پا را کشیده و از نزدیکی در بند دور شد... در این هنگام شاه نگاهی به درگاهی کرد. نگاه خشمگین و نگاه تیمورتاش مظفرانه بود. نکتهٔ جالب توجه اینجاست که رنگ چهرهٔ درگاهی نیز پریده بود...»

سرتیپ درگاهی زندانی شد:

در کتاب «اطلاعات در یک ربع قرن» دربارهٔ زندانی شدن درگاهی چنین نوشته است: «از مراسم گشایش زندان قصر قاجار دو روز بیشتر نگذشت که بر حسب دستور شاه رئیس تشکیلات نظمیه (درگاهی) و منشی‌باشی معاون ادارهٔ نظمیه و برهان رئیس یکی از شعب تأمینات و احتشام عضو ادارهٔ نظمیه در ادارهٔدژبانی توقیف گردیدند وسرتیپ صادق خان کوپال (سالار نظام) بر یاست نظمیه منسوب شد. درگاهی روز آئین گشایش زندان چشم زهری به بعضی وزیران میرفت ولی خود زودتر گرفتار شد.

درگاهی مدتی در دژبان توقیف بود و بعد تحت نظر قرار گرفت و در منزل بسر برد و بعدها آزاد بود ولی دیگر بشغلی گماشته نشد.

درگاهی بعد از کودتا رئیس نظمیه شد[1] تا ۱۳ آذر ۱۳۰۸ که زندانی شد و بعد از شخص شاه اولین قدرت کشور بشمار میرفت و با وزیر دربار که او هم بعد از شاه قدرت اول را میخواست داشته باشد در کشمکش بودند و همین کشمکش بین تیمورتاش و رئیس نظمیه‌های وقت که دو مرکز قدرت بودند آنقدر دامنه پیدا کرد تا منتهی بسقوط وزیر دربار گردید یعنی پلیس کار خود را کرد و شاه را بوزیر دربارش سخت بدبین و ظنین ساخت و این موقعی بود که امیر لشکر آیرم در رأس نظمیه بود که او هم میخواست قدرت اول را در

۱ــ در دورهٔ ریاست وزرائی سردار سپه که بخدمت سوئدی‌ها خاتمه داده شد.

دست داشته باشد. اما سرتیپ کوپال چنین نبود و نظمیه بعد از درگاهی وضع آرام و عادی بخود گرفت.»

در کتاب آروز تألیف عباس میرزا اسکندری مدیر روزنامهٔ سیاست که با مدرس همکاری داشته و از مخالفین رژیم پهلوی بوده دربارهٔ برکناری درگاهی چنین نوشته است:

«... این سه نفر (محمد درگاهی، محمد حسین آیرم، رکن‌الدین مختاری) هر یک در تمام مملکت دعوی خدائی میکردند، یکی بعد از دیگری با خون مردم باده‌نوشی نمودند و برای بقای خود وسائلی تعبیه کرده و هر روز مردم منتظر پیش آمد ناگواری برای خود و دیگران بودند.

تزلزل و رعب مردم از عدم‌امنیت‌قضائی به نهایت رسیده بود، دوسیه‌سازی شهربانی روز بروز توسعه پیدا میکرد دستجات دزد مسلح ظاهراً در شوارع از میان رفته ولی به ناامنی و سیاه‌روزی مرکزیت داده شده بود.

آنچه را سارق مسلح در یک محل در شب تار انجام میداد و تجاوز و تخطی بمال مردم میکرد عملاً بوسیلهٔ حکومت لجام‌گسیخته در روز روشن انجام میشد که مرام آن خودسری و ارادهٔ شخصی بود.

پیش‌آمدی موجب سقوط رئیس شهربانی (محمد درگاهی) گردید و شرح آن بقرار ذیل است:

رئیس نظمیه از مکنون آقای خود خبر داشت و شاید با او هم‌صحبتی شده بود که بقایای حکومت مثلث (تیمورتاش— نصرت‌الدوله— داور) بزودی دفن خواهد شد و از راه نخوت و غرور این مطلب را بروز داد.

در روز یکه ساختمان محبس قصر انجام پذیرفته و آئین گشایش آن بجا می‌آمد وزیر دربار (تیمورتاش) باطلاع ارباب خود رساند که رئیس نظمیه گفته است این محبس خوابگاه ابدی داور و تیمورتاش خواهد بود و اگر منظور مبارک چنین است با کمال طیب خاطر غلام حاضر است که از اینجا خارج نشده و در انجام میل مبارک تسریع نموده باشم.

این بیان تأثیر شدیدی بشاه کرد، عبارت نشان‌دار بود و رئیس نظمیه افشای راز نموده به ارباب خود خیانت کرده بود چیزی نگذشت که رئیس نظمیه از کار خارج و گرفتار شد.

مردم بی نهایت خشنود شدند که در بساط ستمگران اختلافی مشهود گردید ولی همه میدانند و سند صحیح در دست است که تنها علت عزل این شخص همین قضیه است، زیرا رابطهٔ خادم و مخدوم بقدری محکم بود که موضوع اکبر سلاخ با اینکه رنگ خارجی پیدا کرد نتوانست این رشتهٔ مودت را قطع کند.

در قسمت جنوبی تهران مجاور بازار سال قبل از عزل درگاهی رئیس شهربانی، یک زن با دو بچهٔ کوچک را سر بریدند و گفته شد شاه امر اکید صادر کرده که باید در ظرف ۲٤ ساعت قاتل پیدا شود.

چون پیدا کردن قاتل میسر نشد مأمورین نظمیه در نزد خود استدلال کردند اولاً چون هر کس دل آدم کشی ندارد مگر آنکه عادت بخونریزی کرده باشد، پس قاتل باید یک قصابی باشد که هرروز به ریختن خون معتاد بوده و این بار بجای گوسفند به آدم کشی پرداخته است.

ثانیاً— بریدن سر با هر کاردی میسر نیست مگر با کارد قصابی.

با این صغری و کبری چنین نتیجه گرفتند که نزدیکترین قصاب باید مرتکب جرم باشد و آن جوانی بود معروف به اکبر سلاخ، فوراً امر شد او را گرفته و تحقیقات کنند.

تحقیقات که گفته میشود در زبان اهل نظمیه قدیم عبارت از شکنجه‌های گوناگون بود و مفهوم آنکه آنقدر فشار و زجر داده شود تا آنچه که باید و منظور است طرف اقرار کند.

حالا میتوانید پی بشکنجه‌ای که باین بیچاره شد ببرید.

صبح روز بعد از دستگیری اکبر روزنامه‌ها نوشتند قاتل دستگیر و بجرم خود اعتراف کرد و آلت قتاله هم کارد بلندی است که بدست آمد.

مردم از هنر و قدرت‌نمائی نظمیه حیرت کردند کسانی هم اگر سوءظن باین خبر داشتند نمی‌توانستند اظهاری بکنند ولی فردای آنروز خبری منتشر شد که قاتل دستگیر شده نامش محمود است.

این خبر دوم در تهران از زلزله مهیب‌تر بود چگونه ممکن است که محمود نام قاتل و اقرار بجرم هم‌نموده باشد، درصورتیکه دو روز قبل اکبر سلاخ باین جنایت اعتراف کرده است.

ولی مطلب خیلی روشن بود تحقیقات از اکبر بقدری روشن بوده است که مرگ مسلم در اثر اقرار بآدم کشی پیش او اهمیت نداشته و گفته شد در جزو شکنجه‌ها با آب جوش هم محبوس را تنقیه نموده و بعد هم خبر مرگ اکبر سلاخ گوشزد شد.

از جریان مرگ اکبر اطلاع صحیحی بدست نیامده است امّا وقوع جنایت در نظمیه تهران نسبت باکبر سلاخ مسلم بود و چون اکبر بستگی با چوبدارهای افغانی داشت مداخلهٔ از طرف بعضی مقامات خارجی موجب شد که او را مرخص نمایند امّا تحقیقات کار خود را کرده بود و اکبر سلاخ تسلیم ارشیو و ضبط راکد طبیعت گردید.

محمود هم بعد از اقرار بدار آویخته شد، سوءظن مردم بقدری از شهربانی زیاد بود که دهن بدهن گفته شد محمود را وقتی میخواستند بدار بیاویزند گفته است: سرتیپ قرار ما این نبود.

با سابقهٔ اعتراف بقتل از طرف اکبر در صورتیکه بیگناه بود موضوع اقرار محمود همان طور تاریک و با خود محمود بگور رفت.

با اینکه رئیس نظمیه چنین جرم بیّنی مرتکب شد معذلک چون بنفع خصوصی ارباب لطمه نمی‌زد از تقرب او کاسته نشد ولی افشای سرّ قابل تحمل نبود و بگوشه‌ای افکنده گردید.»

بامداد در جلد سوم شرح حال رجال ایران در جلد سوم در بارهٔ توقیف درگاهی چنین نوشته است:

«... در سال ۱۳۰۸خ که زندان قصر اتمام پذیرفت سرتیپ درگاهی شاه را برای افتتاح آن دعوت کرد و شاه هم رفت و زندان را افتتاح نمود. بعد که مراجعت کرد بشاه گفتند که در دنیا معمول نیست که شاه زندان را افتتاح کند این عمل کار خوبی نبوده و دنیاپسند نمی باشد. روز بعد درگاهی توقیف شد...»

فرار سید فرهاد از زندان قصر

چون دربارهٔ ساختمان زندان قصر مطالبی گفته‌ایم بهتر است مقالاتی را هم که در روزنامهٔ آژیر در شمارهٔ ٦٥ — ٦٦ — ٦٧ پس از شهریور ۱۳۲۰ درج گردیده نقل کنیم تا ضمن فرار سیدفرهاد طرز برخورد زندانبانها با زندانیان نیز گفته شده باشد و اوضاع و احوال این زندان که قتلگاه بسیاری از اشخاص بوده و بقول فرخی یزدی: «ای دژ سنگدل قصر قاجار» وقوف حاصل شده باشد:

اینک مقالات آژیر

«نخستین سال افتتاح قصر قجر بود، هنوز در حیاط بزرگ آن تکمیل ساختمانها، درخت کاریها و عملیات دیگر ادامه داشت. زندانیان را هر روز دسته‌دسته از قلعه بیرون آورده تحت اوامر سرهنگ راسخ که آنروز رئیس ساختمان بنای زندان بود بعملگی و انواع کارهای سخت وامیداشتند، خوراک ناچیز، کار سخت و رفتار مأمورین زندان توهین‌آور بود. ناصر خان مدیر زندان که یکی از جوانان سبک مغز و جلف بود از هیچگونه آزار و اذیت خودداری نمیکرد، آب قصر بد و متعفن و کثیف بود. اکراد و الوار که بغذاهای طبیعی ماست و شیر و غیره عادت داشتند، آب لوبیا و آش گل گیوهٔ زندان را نمی‌توانستند بخورند. عدهٔ بلاتکلیف‌ها و زندانیان مؤبّد هر روز زیادتر میشد، کسی بداد زندانی نمی‌رسید شلاق و فحش رواج کامل داشت. نایب ناصرخان مدیر زندان، حاکم، قاضی، جلاد و همه کاره بود.

فحش میداد، کتک میزد، توهین و تحقیر مینمود قدرت و توانائی

نشان میداد و متوقع بود کسی در مقابل شدت خشونتش اظهار مقاومت ننماید و همه باید سر پا برخاسته مانند بندگان زرخرید بپایش بیفتند.

هر کس از این وظیفه کوتاهی میکرد با دست مبارکش او را تنبیه مینمود— چند نفر از اشخاص محترم در اثر ضربت های پاشنهٔ چکمه‌اش معلول شده بودند— فیروز یمنی را زیر لگد و باتون دیوانه کرده بود.

این جوان رشید و عاقل و سیاسی (فیروز یمنی) چند روز پیش جلو روی زندانیان لخت راه میرفت و با حرفهای بی منطق خود قلب زندانیان حساس را بدرد می آورد. از همه مهمتر توهین و تحقیرهای مذهبی و اخلاقی بود.

الوار بر یشهای بلند خود علاقه شدید داشته آنرا علامت وقر و مردانگی و بزرگی میدانستند. این از آن یادگارهای بسیار قدیمی ایرانی بود، واقعاً هم قامتهای موزون، سینه های فراخ، دماغهای قلمی و صورت های کشیدهٔ مردان لر را ریشهای انبوه ابهت خاصی میداد و انسان از دیدن پیر مردان هشتاد ساله‌ای که مانند جوانان با قامت کشیده و ریشهای سفید بلند در حیاط زندان قدم میزدند خوشش می آمد.

اکراد علی اللهی در عوض بسبیلهای خود علاقه داشته تراشیدن و اصلاح آنرا از کفر بدتر می دانستند. نایب ناصرخان برای اظهار اقتدار و تسلط خویش یک روز امر کرده بود ریش و سبیل و سر و صورت همه را از ته با تیغ بتراشند حتی از ابروهای پر پشت هم صرف نظر نکنند.

این حرکت جسورانه غیر قابل تحمل بود، پیرمردان از خجلت و سرافکندگی از سلولهای خود پا بیرون نمیگذاشتند علی اللهی ها سرافکنده و بیچاره شده بودند.

جوانان که از زندگی و آرایش فقط موی سر را داشتند با تراشیدن آنها حس شخصیت و مردانگی شان زخمی شده بود.

این دیگر منتهای مردم‌آزاری و سفاهت بود. رئیس زندان آنروز

پاسیاراشرفی— که باتهام جاسوسی آلمان چند روز پیش گرفتار شد— آه و ناله های آنها را نمی شنید باعتراضات شدید آنها نمیخواست وقعی گذاشته بخواندن عرایض تظلم آمیزشان ترتیب اثر بدهد. در نتیجه احساسات کینه آمیز آنها هر آن شدیدتر میشد.هر کس بنوبهٔ خود حاضر بود بقیمت جان خود هم باشد انتقام بکشد.هر کس نزد خود مرگ را بزندگی ننگ آلود ترجیح میداد[1]. بالاخره درون زندان مانند درون کوه آتش فشان میجوشید،همه منتظر اشاره و مترصد فرصت و راهنمائی بودند. راهنما مردی که همه میتوانستند برشادت و ایمان و درستی او اعتماد بکنند فقط سید فرهاد بود.

نقشهٔ فرار

سیدفرهاد در مبارزه با ظلم و فشار امتحان داده بود، برای حفظ آبرو و ناموس خود بتنهائی چندین بار با دولت نبرد کرده امنیه و مأمورین مسلح را بستوه آورده بود— او مافوقی را که بناموسش دست درازی کرده بود مردانه گوشمال داده بود و از روی عجز و بیچارگی تسلیم نشده بود. او را با نامردی و خیانت اغفال کرده و با دادن تأمین جانی بتهران آورده.با کمال پستی و بدقولی زندانی کرده بودند.

سیدفرهاد در مدت بازداشت خود توجه زندانیان را بخود جلب کرده بود، نزد همهٔ زندانیان جوانمرد با دیانت درست قول و متین شناخته شده بود، همه باو اعتماد داشته حرفش را قبول میکردند.

او میدانست که حامیان مأمورین خیانتکار و مدافعین پایمال کنندگان ناموس زیردستان از او که برای حفظ حیثیت خود بمافوق خود

۱— فرخی یزدی چند غزل در زندان سروده که وضع خود را تشریح کرده است و در این کتاب اکثر این اشعار آورده شده است. نیز در غزلی در همین زندان گفته است:

ریز بر خاک فنا ای خضر آب زندگی — من ندارم چون تو این اندازه تاب زندگی
خواب من خواب پریشان، خورد من خون جگر — خسته گشتم ای خدا از خورد وخواب زندگی
بهرمن این زندگانی غیرجان کندن نبود — مرگ را هر روز دیدم در نقاب زندگی

جسارت کرده بود بآسانی دست‌بردار نخواهند شد و غیر ممکن است از پشت در بهای آهنین قصر بگذارند بیرون بیاید ناچار از همان روز اول بفکر فرار بود و غیراز پیداکردن وسیلهٔ آن هیچگونه‌آرزو و مشغولیت‌دیگری نداشت— هزار بار نقشه‌هائی کشیده و بهم زده بالاخره باین عقیده پیدا کرده بود که تنها و بدون کمک زندانیان دیگر فرار کردن از قصر غیرممکن است. سوءرفتار مدیر زندان مخصوصاً تراشیدن ریش و سبیل و سر زندانیان خود او را سخت تحریک کرده بود زیرا سری را که به فلک خم نمیکرد با زور پائین آورده تراشیده بودند.

او زیر تیغ سلمانی آخرین تصمیم خود را گرفته همان روز هم با بزرگان اکراد و الوار زندانیان مؤتد نقشهٔ خود را بمیان گذاشته بود.

نقشهٔ سید فرهاذ بسیار ساده و عملی بود.

هر روز صبح زندانیان را برای اعمال شاقه و کارهای بنائی بحیاط بزرگ میآوردند. دروازه‌های حیاط اغلب برای رفت و آمد چرخ و گاریها که برای‌ساختمان‌آجر و آهک و غیره می آوردند باز بود،دم قراولخانه و دروازه دو نفر پاسبان معمولی مسلح کشیک میدادند در مخزن گارد پیوسته باز گذاشته میشد، این قراولان در دالان اول زندان مابین دو دروازهٔ راهرو بزرگ یعنی درست سر راه فراریان واقع شده بود.

افسر کشیک در اطاق دیگر سرش مشغول کارهای روزانه بود بمخزن و دروازه دسترسی نداشت. فراریان حتی استعداد پاسبانها و رفتـــار پایه‌وران را در نظر گرفته روزی را انتخاب کرده بودند که برای زندانیان بی‌آزار مسئولیت بمیان نیاید.

وظایف هر یک از فراریان پیش از وقت تعیین گردیده همان ساعت عمل میبایستی بآنها ابلاغ شود. اصلاً روز و نقشه فرار را غیر از خود سید فرهاد و دو نفر دیگر هیچکس نمیدانست.

بالاخره ساعت و روز معین در رسید وظایف هر یک ابلاغ شد اگر

چه زندان ساکت بنظر می‌آمد ولی با نزدیک شدن وقت سینه‌ها می‌طپید. دستها می‌لرزید. هر کس بتنهائی بدون سر و صدا و با احتیاط خود را برای آزادی و فرار مهیا میکرد. هیچکس حق نداشت از تصمیم خود دیگری را ولو برادرش باشد اطلاع بدهد. هر فردی خیال میکرد که او تنها می‌رود و متأسف بود که دیگران را نمیتواند برای رفتن یاری نماید.

این هیجان و انتظار شدید بیشتر از چند دقیقه طول نکشید. پاسبانان در را باز کردند زندانیان را دسته‌دسته بحیاط بزرگ راه داده هر چند نفر را طبق معمول روزانه مأمور مخصوص تحویل گرفت، کار شروع شد...

بالاخره چرخها و گاریها رسیدند دروازه‌های بزرگ هر دو باز شد حسن قمی که وظیفهٔ دیده‌بانی داشت با صدای بلند رمز موعود را که فراریان هر دقیقه انتظار شنیدن آن را داشتند اعلام کرد.

لحظه‌ای طول نکشید که همهٔ پاسبانان دم دروازه خلع سلاح شده بودند.

رضاخان را که موذی‌ترین مأمورین زندان بود با یک اردنگی بزمین انداختند پایور کشیک و سایر مستحفظین غافلگیر شده دست و پای خود را گم کرده بودند تفنگ‌های قراولخانه بتصرف زندانیان درآمد طبق دستور سیدفرهاد هر کس میبایستی از یکطرف فرار کند زیرا میدانستند که اگر همه از یک راه می‌رفتند تعقیب و گرفتاریشان سهل‌تر بود.

پاسبانان بیرون بالاخره وقت پیدا کرده بتعقیب و تیراندازی پرداختند زندانیان برای دفاع ناچار بودند جواب بدهند یکی یا دو نفر درست یادم نیست کشته یا زخمی شدند بغیر از سید فرهاد و چند نفر دیگر مابقی گرفتار گردیدند، بعضی هم که از فرار مأیوس شده بودند با میل خود بزندان برگشتند.

با فرار سید فرهاد رژیم زندان سخت‌تر شد. ناصرخان را توقیف کرده بعد بیکی از کلانتریهای شهر انتقال دادند رئیس زندان را هم برداشته جای او پهلوان نامی جنایات دورهٔ مختاری سرهنگ راسخ را تعیین کردند.

سرتیپ‌زاده مدیر شد کارهای اعمال شاقه در حیاط بزرگ بطور موقت موقوف شد.

بعد از محاکمهٔ فوری چند نفر را در محوطهٔ قصر جلو چشم زندانیان اعدام کردند. بعضیها را بافزایش یکی دو سال حبس محکوم نمودند، کارهائی را که پیش از سید فرهاد جرأت نداشتند انجام بدهند با زور شلاق و کتک بموقع عمل و اجرا گذاشتند. زندان بتمام معنی بدوزخ پرآتش و عذاب مبدل گردید.

سید فرهاد مدتی فراری بود، در عوض او هر چه در اطراف کاشان و اصفهان سرشناس بود گرفته به زندان آوردند حتی سر راه هم بهر که تصادف پیدا کردند تا فوت سید فرهاد رهائی پیدا نکرد.پدر هشتاد سالهٔ و برادر ده ساله خود سید فرهاد را نیز بعنوان گروی بقصر کشیدند. جوابهای این پیرمرد زنده دل در بازجوئی بسیار خنده‌آور ولی دندان شکن بود.

بازجو پس از استنطاق طولانی گفته بود عمو چاره نیست اعلیحضرت سید فرهاد را از تو میخواهد. مرد حاضر جواب بیدرنگ گفته بود حالا که اعلیحضرت اصرار دارد و شما ناچار ید سیدفرهاد را از من بگیر ید خودتان میدانید که من دستم باو نمی‌رسد به اعلیحضرت عرض کنید بفرمایند یک زنی در اختیار من بگذارد تا من بعد از نه ماه یک سید فرهاد بشما تحو یل بدهم غیر از این راه دیگری بعقلم نمیرسد.

مرگ یک پیر مرد دهقانی دیگر که جلو چشم ما جان داد خیلی رقت‌آور بود، میگفت:

«از دماوند بشهر میآمدم که برای بچه‌هایم برای عید قدری آجیل و کشمش و چیزهای دیگر بخرم از هیچ جای دنیا خبر نداشتم دیدم عده‌ای دارند فرار میکنند عدهٔ دیگر هم پشت سر آنها بودند فرار یها در رفتند ولی آنها که پشت سر آنها بودند بعد از کتک و فحش مفصل دست و پایم را بسته مرا باینجا آوردند.چهار پسر بچهٔ کوچک دارم بیچاره‌ها چندروز است چشم براه

مانده البته جای مرا نمیدانند، همه کوچک هستند از دستشان کاری برنمی‌آید زنم علیل است و نمیتواند از جای خود برخیزد.»

این مرد بیگناه بعد از چند روز مریض شد در کمال مذلت و بیچارگی درگذشت.»



دوست محمدخان بلوچ

دستگیری دوست محمدخان بلوچ

در جلد دوم این تاریخ دربارهٔ سیاست، حکومت «تمرکز قدرت»

بحث شده است، بر اثر همین سیاست دوست محمدخان بلوچ که یکی از سران عمده و مهم بلوچستان بود، در آن منطقه دستگیر و بتهران اعزام گردید و روز ۱۷ فروردین ۱۳۰۸خ او را نزد شاه بردند. نامبرده شرحی در بارهٔ عقب افتادگی بلوچستان بیان و اضافه کرده بود که خانوادهٔ ما همواره خدمتگزار صدیق دولت ایران بوده و در آتیه هم این رو یه را ادامه خواهد داد منتهی عدم توجه به بلوچستان موجب پاره‌ای حوادث شده که امید است مورد عفو قرار گیرد.

شاه دستور میدهد که دوست محمدخان در تهران بماند و ماهیانه ۳۰۰ تومان حقوق برای او برقرار نمایند ولی باید تحت نظر بوده و با یکنفر مراقب از طرف شهربانی در تهران آزاد خواهد بود مشروط بر اینکه از حوزهٔ پایتخت خارج نشود. چند ماهی بدین منوال سپری شد و در سلام‌ها هم شرکت مینمود.

فرار و دستگیری دوست محمدخان

روزی دوست محمدخان هوس شکار میکند، چند بارهم بشکار بامراقب خود که یکنفر گروهبان شهربانی بودرفته بودولی این بارعادی نبود، دو نفر از گماشتگانش اثاثیهٔ لازم را برمیدارند و شش قبضه تفنگ زیر تشک اتومبیل مخفی می کنند. روز ۱۹ آبان ۱۳۰۸خ بسمت حضرت عبدالعظیم میروند. پلیس مأمور دروازه جلو آنها را میگیرد محمدعلی گروهبان شهربانی مراقب او میگوید من همراه هستم بشکار میرو یم. بعد از جاده امین‌آباد میگذرند و جلو قهوه‌خانه می ایستند و پیاده بقصد شکار میروند. در نزدیکی تپه های فیروز آباد شکرمحمد گماشتهٔ دوست محمدخان طبق دستور ارباب خود از پشت سر سه تیر بمحمدعلی شلیک میکند که بلافاصله مأمور شهربانی بقتل میرسد و نعش او را در نهر عمیقی مخفی می نمایند. سپس برمیگردند و با خیال راحت سوار اتومبیل شده بسمت ورامین فرار مینمایند. در ورامین اتومبیل را گذاشته پیاده رشته کوههای سمنان را پیش گرفته میروند.

ادیب السلطنه سرداری رئیس پلیس با ده نفر پلیس مأمور دستگیری او میشود. این عده مدتها با لباس مبدل در دهات و سیاه کوه ورامین سرگردان بودند تا بالاخره دوست محمدخان را که در کنار کویر سیاه کوه مخفی بود و قصد داشته خود را بسمنان و از آنجا به بلوچستان برساند پیدا کرده دستگیر می‌نمایند، آنها را بتهران آورده زندانی و سپس تحویل دادگاه نظامی میدهند. در دادگاه محکوم باعدام و تیرباران میشود.

میگویند علت فرار دوست محمدخان این بود که قبلاً باو تأمین داده شده بود که در سرایل و خانوادهٔ خود زندگی کند ولی بعداً نظامیها زیر قول و قرار خود زده او را دستگیر و بتهران می فرستند. وقتی بتهران می رسد مشاهده میکند که تحت نظر و تقریباً الی الابد اگر کشته نشود محبوس است. بنابراین نقشه فرار می کشد و قرار بود چند نفر شتر جمازه از بلوچستان برای او بفرستند که اگر دسترسی به شترها پیدا کرده بود بسرعت خود را ببلوچستان می رسانید و دستگیری او مشکل و موجب تلفات سنگینی میگردید.

دوست محمدخان کی بود[1]

«دوست محمدخان (در بلوچستان او را امیر و یا سردار خطاب میکردند) پسر علی محمدخان پسر بهرامخان بلوچ از طایفهٔ باران زائی[2] است. دوست محمدخان پس از فوت بهرام‌خان عموزاده خود (۱۲۹۹خ.) که در بلوچستان تسلط و عنوانی داشت جای او را گرفت و پس از رام کردن سرداران و رؤسای بلوچستان تسلط کامل پیداکرده و دم از استقلال می زد و از دولت مرکزی چندان اطاعتی نمیکرد و با دول همسایه بی ارتباط نبود. مؤلف کتاب نظری بمشرق در صفحهٔ ۳۹۸ در این باره چنین می نویسد: «... ولی امان‌الله خان از ابتدا سرحد افغانستان شروع به بدگوئی بر علیه حکومت ایران

۱— از کتاب شرح حال رجال ایران.

۲— باران‌زائی بزرگترین طایفهٔ بلوچ ایران است که بشعب متعدد تقسیم شده و در سراوان بلوچستان مرکزی سکونت دارند.

نموده و اقداماتی نیز در نظر گرفت که از آنجمله در قندهار فرستندگان (فرستادگان) دوست محمدخان بلوچ را پذیرفت و او را بمساعدت افغان امیدوار و تحریکاتی بر علیه حکومت ایران نمود که همین عملیات موجب تسریع اقدامات نظامی دولت ایران و شکست و دستگیر نمودن دوست محمدخان شد.» دولت وقت تصمیم گرفت که در صورت عدم اطاعت او را بکلی قلع‌وقمع نماید در اواسط سال ۱۳۰۷خ. عده‌ای نظامی بفرماندهی سرلشکر امان‌الله میرزا جهانبانی فرمانده لشکر شرق به بلوچستان فرستاده شد سرانجام پس از تسخیر قلاع سراوان و فهرج (ایرانشهر) و بمپور مرکز حکمرانی دوست محمدخان، نامبرده در بهمن ۱۳۰۷ تسلیم شد و به تهران اعزام گردید. دولت در تهران حقوق و خانه برای سکونت وی تعیین نمود و مدت نه‌ماه در تهران اقامت داشت و تا حدودی بوی آزادی داده شده بود... یکی از وزرای کابینهٔ مخبرالسلطنه هدایت برای نگارنده نقل میکرد که ما حضور شاه بودیم پیشخدمت اطلاع داد که دوست محمدخان حاضر است میخواهد شرفیاب شود و شمشیری حمایل دارد با شمشیر یا بدون شمشیر شرفیاب شود شاه فرمود مانعی ندارد با شمشیر بیاید وقتیکه وارد شد با کلاه پهلوی بود شاه باو فرمود دوست محمدخان این کلاه چطور است؟ دوست محمدخان جواب داد. «هر عیب که سلطان بپسندد هنر است». لکن بعد بدون فکر و داشتن نقشهٔ درست بخیال فرار افتاد ابتداء یکی از همراهان بلوچ خود را وادار کرد که رانندگی بیاموزد پس از یاد گرفتن باتفاق او و مأمور شهربانی و نوکرانش با اتومبیل سواری خود بعنوان شکار در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۰۸خ بطرف ورامین حرکت کرد در ورامین سر پاسبان محمد علیخان را می کشند و بعد با اتومبیل از بیراهه فرار می کنند. اتومبیل در بین راه خراب میشود و فراریان ناگزیر میشوند که به لباس چوپانی درآمده بدون بلد راه پیاده از راه کویر بسمت بلوچستان راه‌پیمائی کنند آخرالأمر بواسطهٔ گرسنگی، تشنگی و خستگی زیاد در اراضی کویر در حدود سمنان در دیماه

همین سال دستگیر شده به تهران اعزام میگردند پس از ورود بتهران او را حضور شاه بردند شاه از وی پرسید که این چه کاری بود که کردی فقط در جواب گفت: تقدیر چنین بود چون مأمور دولت را کشته بود در دادرسی ارتش محکوم باعدام شد و در تاریخ ۲۶ دی ۱۳۰۸خ حکم دربارهٔ وی اجرا گردید.»

قانون جلوگیری از استعمال تریاک

ادارهٔ کل صحیه لایحهٔ قانونی در ۱۳۰۸خ بمجلس پیشنهاد نمود که تصویب شد راجع بجلوگیری از استعمال تریاک و شیره که بتصویب هم رسیده بود ولی عملاً دولت اداره‌ای تأسیس کرده بود بنام انحصار تریاک که شیرهٔ تریاک را میخرید و آنرا بصورت لوله درمی‌آورد و باندرول میکرد و در اختیار همه قرار میداد و هیچ گونه تأثیر قانون در منع آن نداشت و در تمام دکانها تریاک آزادانه بفروش میرسید و نیز در قهوه‌خانه استعمال آن (کشیدن) آزاد بود.

متعاقب قانون فوق الذکر قانون دیگری بتصویب رسید راجع بجلوگیری از استعمال کوکائین و مشتقات شاهدانه و حشیش که در این لایحه دولت مکلف شده بود که ورود و خروج و خرید و فروش و تهیه و ساختن و نگاهداری برگ کوکائین و مشتقات آن و بنگ و حشیش را که در طب استعمال میشود تحت نظارت و کنترل خود قرار دهد و ساختن و معاملات آنها را بکلی در کشور ممنوع سازد. ولی از اجرای این قانون و جلوگیری از استعمال شیره، تریاک، بنگ و حشیش کمترین اثری ظاهر نگردید و مرتباً مردم را معتاد مینمود.

علت تصویب قانون منع استعمال تریاک این بود که در جامعهٔ ملل در این باره بحث زیادی شده بود و کمیسیونی بریاست دلانو امریکائی بایران فرستادند و اوراپرتی بجامعه ملل تسلیم نموده بود. فروغی که در اروپا بود بنمایندگی اول بجامعه ملل معرفی شد که از منافع ایران دفاع نماید و علاء

و مکرماک که از باقی ماندگان میسیون دکتر میلیسپو بود نیز مأمور شدند، حضرات با مدلول راپرت دلانو موافقت نمودند ولی اظهار داشتند که زراعت تریاک یکی از منابع مهم اقتصادی کشور است و تبدیل آن بزراعت دیگر فرصت میخواهد و آزادی کامل تعرفهٔ گمرکی و مهلت که غالباً فراموشی می آورد چنانکه آورد.

مخبرالسلطنه هدایت دراین باره چنین نوشته است:

«جامعهٔ ملل بصورت ملی و در معنی دولتی است و وسیلهٔ پیشرفت مقاصد ذی نفوذ روز بروز از عظم آن کاسته شد مثل مجلس صلح لاهه.

«اکشتراند» رئیس شعبهٔ مخدرات جامعه که در اواخر سنهٔ ۱۳۱۰ بتهران آمد منافع تریاک و اشکال تدارک نازل منزله‌ای برای آن را تصدیق کرد، قرار شد بتدریج این زراعت بزراعت دیگر تبدیل شود وازصدورقاچاق جلوگیری، چه صدور دوهزار صندوق بقاچاق از برای نام ایران خوب نیست. دولت بجای آنکه در اکثر صدور حدّ بگذارد مقداراقل صدور را با متصدیان ۵۵۰۰ صندوق قرار داد کرده است و بر هر صندوق صد لیره مالیات بسته که در صورت صحت عمل سالی ۵۵۰ هزار لیره درآمد میتواند داشته باشد.

کار صحیح آن است که ژاپن کرده است در سفارت خود در چین مأمور مخصوصی دارد که مراقب معاملات تریاک است و مانع صدور به ژاپون».

ناگفته نباید گذاشت که رضاشاه خود معتاد به تریاک بود و این اعتیاد بتریاک را «ژان کونتر» امریکائی در کتاب خود چنین نوشته است: «شاه هیچگونه تفریح خاصی ندارد ... شراب های فرانسه را خیلی دوست دارد و تریاک هم کمی می کشد...»

فوت سلطان احمد شاه

اسفند ماه ۱۳۰۸

سلطان احمد شاه قاجار در اسفند ماه ۱۳۰۸ خورشیدی در بیمارستان

نویی نزدیک پاریس به بیماری کلیه که سالها مبتلا بود درگذشت. دربارهٔ سلطان احمد شاه نگارنده در کتاب «مختصری از زندگانی خصوصی سلطان احمد شاه» ودورهٔ تاریخ بیست ساله مطالب بسیاری نوشته است اکنون هم مختصری از شرح احوال وی را از جلد اول «شرح حال رجال ایران» ذیلاً نقل مینماید:

«احمدشاه پسر دوم محمدعلیشاه در سال ۱۳۱٤ق. در تبریز متولد و در سال ۱۳۲۷ق. در ۱۲ سالگی بجای پدر مخلوع خود بشاهی برگزیده شد و چون هنوز بسن بلوغ نرسیده بود پنج سال در تحت قیمومیت دو نائب السلطنه عضدالملک قاجار (مدت یکسال و اندی از ۲۸ جمادی الثانیه ۱۳۲۷ تا ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ق) و ابوالقاسم خان ناصرالملک قره گوزلو (مدت چهار سال) باقی ماند و در سال ۱۳۳۲ق. (هشت روز پیش از آغاز جنگ جهانی اول ۱۹۱٤م) خود زمام سلطنت را در دست گرفت و پس از دوازده سال پادشاهی او را در سال ۱۳٤٤ق (۹ آبان ۱۳۰٤ خ.) از سلطنت خلع گردانیدند[1]. در کابینهٔ دوم وثوق الدوله (حسن وثوق) ۱۲۹۸خ برابر ۱۹۱۹ میلادی که معروف به کابینهٔ قرارداد است (کابینهٔ قرارداد عبارت ازاین بود که ایران را به تحت الحمایگی انگلستان درآورد) احمدشاه را برای اولین بار ۱۳۳۸ق، (۱۲۹۸خ.) (احمدشاه سه بار بار و پا رفت درسال ۱۳۳۸ق ۱۲۹۸خ. و ۱۳٤۰ق— ۱۳۰۰خ و ۱۳۰۲خ.) بار و پا فرستادند و فیروز میرزا نصرت الدوله نیز وزیر خارجه بود با گرفتن شصت هزار لیره[2] اعتبار از محل درآمد نفت جنوب بهمراه او فرستاده شد و نظر این بود که شاه در لندن موافقت خود را با قرارداد اظهار و آن را تأیید و تنفیذ نماید[3]. با هر قدر اصرار و ابرام نصرت الدوله

۱— ماجرای خلع احمدشاه در این دوره تاریخ (جلد دوم و سوم) بطور مشروح نوشته شده که بطور طبیعی و قانونی خلع نشده است.

۲— در این موقع مظنهٔ لیره بیست و پنج قران و دهشاهی بوده و شصت هزار لیره برابر با یک میلیون و پانصد و سی هزار ریال این مبلغ را نصرة الدوله گرفت و در ارو پا خرج کرد.

۳— چگونگی مخالفت احمد شاه در کتاب زندگانی سلطان احمد شاه مفصلاً بیان نموده ام.



احمدشاه وولیعهدش محمدحسن میرزا

و تأکیدات زیاد ابوالقاسم خان ناصرالملک که شاه در اظهارات خود در مجلس رسمی با قرارداد موافقت کند و بعد آن را امضاء نماید احمدشاه زیر بار نرفت و بعد هم آن را امضاء نکرد و در مقابل اصرار دولت انگلیس مبنی بر تأیید آن عهدنامه شوم استقامت ورزید و در مهمانی رسمی شهرداری لندن در سر میز شام در جواب نطق شهردار لندن و بیانات لرد کرزن وزیر امور خارجهٔ انگلستان از هرگونه اشاره بآن موضوع خودداری کرد حتی معروف است که ناصرالملک بوی گوشزد نمود که اگر با قرارداد موافقت نکنید و آن را امضاء نفرمائید ممکن است که بضرر خودتان تمام بشود معذلک با وجود شنیدن گفته ناصرالملک از امضاء چنین قرارداد ننگینی با انگلستان بکلی خودداری نمود و سرانجام همانطور که ناصرالملک پیش‌بینی نموده بود این عدم موافقت بضرر وی تمام شد و سرانجام در جلسهٔ شنبهٔ ۹ آبان ۱۳۰٤خ. برابر با ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳٤٤ق. مجلس دورهٔ پنجم با وضع عجیب و غریبی که بر خلاف قانون اساسی بود از سلطنت خلع گردید[1] و رضاخان سردار سپه نخست وزیر وقت و فرمانده کل قوا بجای او بسلطنت رسید. احمدشاه مردی منظم— مرتب— دقیق— قانونی و وطن‌خواه بود و اگر با سایر شاهان ایران در مقام مقایسه برآئیم و اعمال هر یک را تحلیل و تجزیه کنیم میتوان گفت که احمد شاه از پادشاهان خوب ایران بوده است. در صفحه ۳٤ کتاب «ایران در جنگ بزرگ» شرحی راجع بزندگانی خصوصی و اخلاق شخصی احمد شاه دیده شد و چون شرح مزبور مطابق واقع بود از این جهت عیناً در اینجا نقل

۱— عده‌ای از مبرزین و معاریف وکلاء با موضوع خلع احمدشاه جداً مخالفت کردند امّا اظهاراتشان بجائی نرسید و کار انجام یافت (شب همان روز پس از مهر و موم کردن در تمام اطاقهای دربار و کاخ گلستان محمدحسن میرزاولیعهد را با یک وضع فلاکت‌بار و اهانت‌آمیزی از کاخ گلستان خارج کرده بمعیت امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسب— سرتیپ مرتضی‌خان یزدان‌پناه و یکی دو افسر دیگر و عده‌ای نظامی مسلح و مجهز بسرحد عراق برده شد و از ایران بکلی اخراج گردید. محمد حسن میرزا در سال ۱۲۷۹ خورشیدی متولد و در دیماه ۱۳۲۱ خورشیدی در ٤۲ سالگی بمرگ ناگهانی در لندن درگذشت و جنازه‌اش را بکربلا برده در حرم امام حسین(ع) بخاک سپرده شد.

میشود: «از زندگانی خصوصی و اخلاق شخصی احمدشاه تا آنجا که اطلاع دارم جوانی مهربان و مؤدب بود و قلبی رؤوف داشت آهسته صحبت میکرد نظر باستعداد فربهی در خوردن امساک مینمود به اغذیهٔ ایرانی بیش از خوراکهای فرنگی رغبت داشت مشروب الکلی دوست نمیداشت به تشریفات درباری عقیده نداشت درویش مسلک و دموکرات منش بود به تعالیم اسلامی ایمان داشت امّا نماز نمی‌خواند و روزه نمیگرفت، شکار و بازی بیلیارد و تنیس را دوست میداشت بموسیقی کلاسیک عشق فراوان نشان میداد، ترسو و محتاط و تودار و محیل و سر نگهدار بود بالفطره ممسک و در فکر گردآوردن زر و سیم بود از ماهی سی هزار تومان بودجهٔ درباری قدری کنار میگذاشت و از راه بازی بورس و خرید و فروش طلا ثروت قابل ملاحظه‌ای اندوخت نسبت بخویشان مخصوصاً به پدر و مادر علاقهٔ زیاد داشت و از انحرافات محمدعلیشاه مبری بود. سجع مُهر احمد شاه الحمدلله الغنی المجید ۱۳۲۷:

چون که ایزد خواست رونق باز یابد ملک ودین　　نام سلطان احمد قاجار شد نقش نگین

و مهر دیگر بعد از الملک للّه و عبارت السلطان احمد شاه قاجار سنهٔ ۱۳۳۲ باین بیت موشح بود:

خواست ایزد تا شود آباد ملک از عدل وداد　　خاتم شاهی بسلطان احمد قاجار داد

سنهٔ ۱۳۳۲ و با خلع او بسلطنت صدو پنجاه سالهٔ قاجار بکلی خاتمه داده شد. احمد شاه پس از خلع از سلطنت در پاریس بسر می برد در تاریخ ۲۶رمضان ۱۳۴۸ق (۱۳۰۸خ) بورم کلیه درگذشت و نعش او را به عراق برده و در کربلا در مقبرهٔ پدر و جدش در حرم حضرت امام حسین(ع) بخاک سپردند.»

مخبرالسلطنهٔ هدایت هم در خاطرات و خطرات در صفحهٔ ۴۳۲ چاپ اول در بارهٔ احمدشاه چنین نوشته است:

«احمد شاه معصوم بود، بقول خودش برای سلطنت ساخته نشده بود و

دوره‌ای بود پر مصیبت همسایگان مستمر اشکالها می تراشیدند اجرای قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ مجال فکر به رجال دولت نمی داد.»

اتمام پل اهواز بر روی کارون

ساختمان پل کارون برای عبور راه‌آهن در تاریخ دهم اسفند ۱۳۰۷ توسط سندیکای راه‌آهن شروع شد و در تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۰۸ خورشیدی خاتمه یافت. مجموع مصالح فولادی ۱۹۴ تن بکار رفته و دارای ۵۱ چشمه می‌باشد. طول این پل ۱۰۵۸ متر و ۲۵ سانتیمتر و عرض آن ۵ متر و ۸۸ سانتیمتر است. پل کارون بزرگترین پلی است که تاکنون ساخته شده.

حمل آثار نفیس ایران به لندن

بعنوان افتتاح نمایشگاه آثار نفیس و تاریخی ایران کلیهٔ اشیاء تاریخی ایران که از موزهٔ سلطنتی و موزهٔ حضرت رضا(ع) و مساجد و مشاهد متبرکه[1] جمع‌آوری و فرستاده شده بود. در میان این اشیاء جواهرات سلطنتی وقالی های نفیس، ظروف نقرهٔ قدیم، برودری دوزیهای قرون وسطی دیده میشد. معلوم نیست مخارج بیمه و حمل و نقل این محمولات چه مبلغ و منظور از این نمایشگاه چه بوده است و گفته شد که این اشیاء روز ۶ آبانماه ۱۳۰۹ صحیح و سالم وارد لندن شده و در نمایشگاه بمعرض تماشا گذارده شد و گفته میشد که صحیحاً بایران عودت داده شده است ولی هیچ کس جرئت نداشت سؤال نماید که در موقع حمل و عودت دادن آن چه کنترولی در کار بوده است که کم و کسری نداشته است.

الغاء جواز عبور و مرور در شهرستانها

از بدو بنیان حکومت دیکتاتوری برای مسافرت از شهری بشهر دیگر مشکلاتی بوجود آورده که بسیار اسباب زحمت شده بود و وسیله‌ای برای سوءاستفادهٔ مأمورین بود، زیرا برای مسافرت از هر شهر بشهر دیگر باید جواز

۱ــ منجمله آنچه از دستبرد روسهای تزاری از مقبرهٔ شیخ صفی الدین در اردبیل مصون مانده بود.

عبور از شهربانی محل تحصیل نموده در دست داشت مثلاً اگر مسافری میخواست از قم به کرمان مسافرت نماید باید بشهربانی قم مراجعه و شناسنامهٔ خود را ارائه داده مقصد از مسافرت را اظهار نماید پس از صدور جواز هنگام خروج از قم باید در دروازهٔ قم آنرا ارائه دهد، هنگام ورود بشهر اصفهان ارائه دهد، هنگام خروج از اصفهان ارائه دهد هنگام ورود و خروج از یزد ارائه دهد همچنین در بقیهٔ شهرهای سر راه ارائه دهد تا بشهر کرمان برسد. بدیهی است که این ترتیب بازرسی چه مشکلات و سوء استفاده‌هائی در برداشت.

در تاریخ ۱۲ آبانماه ۱۳۰۹ ادارهٔ نظمیه جواز مسافرت را فقط در شهرستانها موقوف کرد ولی برای مسافرت از تهران بشهرستانها باز جواز عبور لازم بود و این عمل بیهوده و خلاف تا مهرماه ۱۳۲۰ جریان داشت. علت الغاء جواز در شهرستانها هم این بودکه درمجالس پنجم و ششم به این عمل لغو اعتراض شده بود. ولی خروج از تهران همچنان مستلزم جواز بود تا شهربانی آگهی زیر را بشماره ۳۲۲۹ مورخ ۳ مهرماه ۱۳۲۰ صادر نمود.

آگهی از طرف ادارهٔ کل شهربانی.

«برای رفاه حال عامه از امروز گرفتن پروانهٔ مسافرت از طرف ادارهٔ کل شهربانی ملغی شده است. و مردم می‌توانند بدون پروانه در داخلهٔ کشور مسافرت نمایند. پاسهای جاده‌های اطراف شهر نیز که برای بازرسی پروانهٔ مسافرین تأسیس شده بود از امروز برچیده شد.

کفیل ادارهٔ کل شهربانی»

اولین بودجهٔ تفصیلی کل کشور

اولین لایحهٔ بودجهٔ تفصیلی مملکت که قبل از سال جدید تنظیم و بتصویب رسید بودجه سال ۱۳۰۹ بود که دخل و خرج مملکت قبلاً معین شد و بهمان قرار عمل شد. یعنی در اسفند ۱۳۰۸ بودجهٔ تفصیلی سال ۱۳۰۹ بمجلس داده شد که طبق آن باستثنای عواید نفت که همه ساله بحساب ذخیرهٔ مملکتی منظور میشد مبلغ کل عایدات کشور ۳۵ میلیون و سیصد هزار

تومان بود که مخارج مملکتی هم طبق آن موازنه داده شده بود و حتی کمتر هم خرج میشد.

مناسبات ایران و عراق

بین ایران و عراق نه تنها روابط حسنه‌ای وجود نداشت بلکه بطوری تیره بود که در سال ۱۳۰۶ در مجلس شورایملی قانونی در منع مسافرت ایرانیها بعراق بتصویب رسیده بود. با آنکه بقول مخبرالسلطنه: «البته منع عامه از زیارت خالی از اشکال نبود» برای آنکه ایجاد رابطه و حسن تفاهم قانون مزبور را ندیده گرفته و بقول هدایت: «زیر سبیلی منع فراموش گشت» و برای ایجاد این روابط کوشش‌هائی بعمل آمد تا در سال ۱۳۰۸ مدبرالدوله سمیعی نمایندهٔ فوق‌العادهٔ ایران بعراق رفت و در تعقیب یک سلسله مذاکرات توفیق‌السویدی رئیس‌الوزرای عراق به سمیعی رسماً نوشت که برای عقد همه گونه قرارداد حاضر میباشد و در پی آن مقاولات‌و عهدنامه‌هائی بسته شد و دوستی ایران شروع گردید و سفرای دو کشور در پایتخت‌های یکدیگر مأموریت یافتند.

مسافرت ملِک فیصل

بر اثر ایجاد روابط حسنه دولت ایران از ملک فیصل رسماً دعوت نمود که بایران مسافرت نماید. پادشاه عراق از این دعوت حسن استقبال نمود و روز سوم اردیبهشت ۱۳۱۱ ملک فیصل وارد تهران شد و در قصر ابیض از او پذیرائی گرمی بعمل آمد. همراهان ملک فیصل عبارت بودند از نوری‌پاشا رئیس‌الوزراء و آجودان مخصوص و مدیر مطبوعات.

شناسائی دولت عراق

در یازدهم اوت ۱۹۲۹ نمایندهٔ فوق‌العاده ایران عنایت‌الله خان سمیعی بعراق مسافرت رسمی نمود و ضمن نامه‌ای بوزارت خارجهٔ عراق شناسائی دولت عراق را بوسیلهٔ دولت ایران اعلام نمود و درخواست ایجاد روابط دیپلماتیک کرد.

وزارت خارجهٔ عراق همان روز یازدهم اوت طی نامهٔ شماره ۱۳۳۶۰ متقابلاً از روابط حسن استقبال نمود و بدین طریق روابط سیاسی برقرار گردید تا بعداً ضمن مبادلهٔ سفرا قراردادهای لازمه تنظیم و بامضاء برسد.

متن این دو نامه (نامهٔ نمایندهٔ فوق‌العادهٔ ایران و وزیر خارجهٔ عراق) در کتاب «مجموعهٔ معاهدات و قراردادها و مقاوله نامه‌های منعقده بین دولت ایران و دول خارجه[1]» در زیر عنوان: «نامه‌های ردوبدل شده وزیر عالیرتبهٔ ایران و وزیر امور خارجهٔ عراق» وزارت خارجهٔ ایران بفرانسه نقل شده است ولی مانند سایر قراردادها و پروتکل‌ها که متن آنها به دو زبان نوشته شد، فقط بزبان فرانسه میباشد و ترجمهٔ فارسی آن را نقل ننموده است ولی مفهوم نامه‌های متبادله اینست که از ۱۱ اوت روابط سیاسی برقرار گردیده تا بعداً سفرای دو کشور مبادله و قرارداد لازمه را تنظیم کنند و بامضاء برسانند.

فوت مشکوک ملک‌فیصل پادشاه عراق

در نیمهٔ شهریور ۱۳۱۲ ملک فیصل اولین پادشاه عراق که برای معالجه بکشور سویس رفته بود در آنجا بطور مرموزی وفات نمود. گفته میشد که فوت وی بواسطهٔ تصادف اتومبیلش با تیر برق بوده است ولی در همان موقع گفته شد که تصادف اتومبیل ساختگی بوده است.

ملک فیصل پادشاه عراق فرزند شریف حسین، شریف مکّه و از بزرگترین خانواده‌های عرب می‌باشد که ۱۲ سال در عراق سلطنت کرد. دولت انگلیس پس از خاتمهٔ جنگ جهانی اول که عراق را اشغال نظامی کرده و متصرف شده بود میخواست سر پرسی کاکس کمیسر آن دولت را بسمت امارت عراق منصوب نماید ولی این تصمیم موجب قیام معروف و مهم عراق گردید زیرا آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی و جمعی از مراجع منجمله حاج سید مصطفی کاشانی (پدر آیت‌الله کاشانی) حکم جهاد دادند و

1—Recueil des Traités, Conventions et Accords Conclus enter le Gouvernement Imperial de Perse et les Puissances Etrangeres.

جنگهائی خونین درگرفت و موضوع امارت سر پرسی کاکس بهم خورد و بواسطهٔ محبوبیت و مقام خاصی که ملک‌فیصل در عراق داشت انگلیسها با سلطنت وی موافقت نمودند.

پس از درگذشت ملک فیصل امیر غازی فرزند ۲۱ سالهٔ وی بسلطنت رسید، وی که ولیعهد عراق بود در انگلستان در مدرسه«هارو» تحصیل می‌نمود و بعد مدت چهار سال در مدرسهٔ افسری بغداد بتحصیل فنون نظامی پرداخته بود و با رتبهٔ ستوان دومی از آن مدرسه بیرون آمد و در قصر سلطنتی عراق در دفتر مخصوص کار میکرد.

هیئت نمایندگی عراق در تهران

روز ۱۳ مرداد ۱۳۱٤ هیئت نمایندگی عراق بر یاست نوری سعید پاشا وزیر خارجهٔ عراق و محمدزکی بیک وزیر عدلیه و نصرت‌بیک فارسی معاون وزارت خارجهٔ عراق با هواپیما بتهران آمدند و در کاخ صاحبقرانیه اقامت نموده و پذیرائی شدند.

باید متذکرشد که نوری سعید یکی از عوامل مؤثر انگلیسها در عراق بوده و چندین مرتبه رئیس‌الوزراء عراق شد. در آخرین مرتبه که رئیس‌الوزراء بوده مصادف با کودتای عبدالکریم قاسم گردید و بوضع فجیعی بقتل رسید و رژیم سلطنتی عراق به جمهوری تبدیل گشت.

علت مسافرت هیئت نمایندگی عراق به تهران این بود که عراق دربارهٔ اختلافات سرحدی بجامعهٔ ملل شکایت نموده بود و بنا شده بود که طرفین اختلافات خود را مستقیماً حل و تسویه نمایند. باین جهت هیئت نمایندگی مزبور مدت ۲۰ روز در تهران توقف نمود و به افتخار آنها ضیافت‌هائی ترتیب داده شد و مسافرتی هم به مازندران کردند. در این مدت پس از یک سلسله مذاکره و مطالعه در روز حرکت از تهران این اعلامیهٔ مشترک منتشر گردید:

«در مدت توقف هیئت نمایندگان محترم عراق در تهران مذاکرات بین هیئت نمایندگان مزبور و دولت شاهنشاهی با روح مودت و صمیمیت جریان یافته و قسمت عمدهٔ سوءتفاهمات سابق بر طرف و اینک موافقت کامل بین طرفین ظاهر و مشهود میباشد، چون بملاحظهٔ لزوم حضور نمایندگان دولتین در جلسهٔ عمومی آیندهٔ جامعهٔ ملل امکان نیافت مذاکرات در طهران خاتمه یابد بنابراین مذاکرات بتعویق افتاده و طرفین تصمیم نمودند که آنرا در ژنو با همان روح صمیمیت و ودادی که تا بحال بین آنها حکمفرما بوده و با امیدواری کامل بتحصیل نتیجهٔ قطعی سریع تعقیب نمایند.

وزیر خارجهٔ ایران ــ باقر کاظمی وزیر خارجهٔ عراق نوری السعید.

باید متذکر شد که نتیجهٔ رفع اختلافات بضرر ایران تمام شد یعنی شط العرب به عراق واگذار شد و با این کیفیت مقدمات انعقاد پیمان سعدآباد فراهم گردید.

طرح قضیهٔ ایران و عراق در جامعهٔ ملل

روز پنجم مهرماه ۱۳۱٤ این تلگراف از طرف مخبر روزنامهٔ اطلاعات در روزنامهٔ مزبور انتشار یافت.

«امروز درشورای جامعه‌ملل متحد قضیهٔ اختلاف ایران و عراق مطرح گردید. مخبر شوری متن مراسله‌ای را که وزیر امور خارجهٔ ایران و وزیر امور خارجهٔ عراق با ونوشته وجریان امر وحصول موافقت را اطلاع داده بودند قرائت نمود و بعد رئیس شوری از دولتین ایران و عراق تشکر کرد. سپس مستر ایدن نمایندهٔ انگلستان اظهار خوشوقتی از موافقت طرفین کرد و اظهار امیدواری نمود که در انعقاد عهدنامه و قراردادهای لازم نیز موافقت حاصل نمایند. شوری راپرت مخبر را تصویب کرد.»

اطلاعات در یک ربع قرن دربارهٔ روابط ایران و عراق چنین می نویسد:

«روابط ایران و عراق

در سال ۱۳۰۸ بین ایران و عراق باب دوستی افتتاح گردید و مدبرالدوله سمیعی نمایندهٔ فوق‌العادهٔ ایران بعراق رفت و پس از یک سلسله مذاکرات توفیق السویدی رئیس الوزراء عراق به سمیعی نوشت که برای عقد همه گونه قرارداد حاضر میباشد و در پی آن مقاولات و عهدنامه های لازم بسته شد و دوستی ایران و عراق شروع گردید.»

افتتاح دورهٔ هشتم مجلس شورای ملی

روز ۲۴ آذر ۱۳۰۹ برابر با ۲۳ رجب ۱۳۴۹ و برابر با ۱۵ دسامبر ۱۹۳۰ مجلس دورهٔ هشتم افتتاح گردید و روز ۲۵ دیماه ۱۳۰۹ رسمیت آن اعلام شد و کابینهٔ قبلی با همان ترکیب به مجلس معرفی گردید.

از وقایع مهم این دوره می‌توان پیشنهاد لغو امتیاز دارسی را به وسیلهٔ وزیردارائی (تقی‌زاده) وقت نام برد. از قوانین مهم این دوره واگذاری انحصار تجارت خارجی مملکت به دولت بوده است و اجازهٔ مبادلهٔ قرارداد راجع به انحلال ادارهٔ تلگراف هند و اروپ در ایران و تصمیم قانونی راجع به تأیید تصمیم دولت در موضوع الغای امتیاز دارسی می‌باشد. که در بارهٔ هر کدام از این وقایع جداگانه بطور تفصیل در آتیه بحث خواهیم کرد.

تلگرافخانهٔ هند و اروپ بایران واگذار گردید

در اواخر سال ۱۳۰۹ انگلیس‌ها خط تلگرافی که انگلستان را از طریق ایران به هندوستان متصل می کرد آن قسمتی را که در خاک این کشور بود بایران واگذار نمودند. در بارهٔ این واگذاری بهتر است نخست خبری را که در این‌باره اطلاعات در یک ربع قرن منتشر نموده ذکر نمود سپس علت آنرا توضیح داد.

«تلگرافخانه انگلیسها تحویل ایران شد:

لابد می‌دانید که انگلیسها سابقاً در ایران برای خودشان تلگرافخانه‌ای داشتند که مستقل بود و در جریان سیاست ایران هم دخالت و

تأثیر زیاد داشت. یعنی هر تلگرافی را که تلگرافخانهٔ دولتی قبول نمیکرد تلگرافخانهٔ انگلیسها که هند و اروپ نام داشت می‌پذیرفت.

در جریان حوادث مشروطیت و قتالها و اختلافات داخلی و در بسیاری از وقایع مهم دیگر مملکت این تلگرافخانه نقش مؤثری داشته و همیشه هم روش او تابع سیاست و مصلحت انگلیسها بوده است. رضاشاه... این بساط را که با شئون و حیثیت کشور سازگار نبود در هم پیچید و دستگاههای تلگراف و سیمهای تلگرافخانه با ترتیب خاصی بدولت ایران واگذار شد... این کار اگر چه بدون تظاهر و هیاهو انجام شد ولی حقیقت اینکه ارزش و تأثیر زیادی داشته و کاری بود که بایستی خیلی زودتر از آن انجام گرفته بود.»

شکی نیست که برچیده شدن نفوذ و بساط انگلیسها در ایران یکی از آمال و آرزوهای ملت ایران بوده است، ولی بطور یکه در مجلدات قبلی و این جلد از نقش انگلیسها در روی کار آوردن رضاخان و کودتا و تغییر سلطنت مطالبی گفته شده و میدانیم که او با تعهداتی که به ژنرال آیرن ساید سپرده بود نمی‌توانست علیه انگلیسها و منافع سیاسی و اقتصادی آنها قدمی بردارد و هر اقدامی که بصورت ظاهر علیه انگلیسها انجام میشد مصلحتی در نظر بوده است و با توافق قبلی آنها صورت میگرفته است.

باید متوجه بود که خط تلگرافی هند و اروپ موقعی برای انگلیسها ارزش داشت که هنوز تلگراف بی‌سیم اختراع نشده بود و نمیتوانستند از هند به لندن مستقیماً ارتباط بگیرند ناگزیر میبایستی بوسیلهٔ تلگراف الفبای مرس ارتباط برقرار نمایند و می‌باید از لندن سیم تلگراف تا هندوستان کشیده شود و این خط تلگرافی میبایستی از بسیاری از کشورها عبور نماید تا به هند برسد. بعلاوه انگلیس‌ها با کشیدن این خط در کشورها دفاتر و شعباتی دائر نموده بودند که هم در مواقع ضروری که خط احتیاج به مرمت داشت استفاده میکردند و هم این دفاتر در این کشورها شعبه‌ای از مؤسسات انگلیسی

بود که اخباری بدست می‌آورد و هم در سیاست آنجا مداخله مینمود و در حقیقت شعبه‌ای از دستگاه جاسوسی انگلیس‌ها بود.

بعلاوه با قبول تلگراف از مردم عایداتی هم داشت، و چون در آن موقع وضع مخابرات تلگراف دولتی در ایران کاملاً منظم نبود و تلگرافخانه‌های شهرستانها در پاره‌ای از مواقع از قبول بعضی تلگرافها خودداری می‌نمودند، مخصوصاً در موقع انقلاب مشروطیت، مردم به تلگرافخانهٔ هند و اروپ که دارای مصونیت سیاسی هم بود مراجعه و تلگرافهای خود را مخابره می‌نمودند.

ولی پس از آنکه تلگراف بی‌سیم اختراع و معمول گردید دیگر این دستگاه مخابراتی آن اهمیت سابق خود را از دست داده بود مخصوصاً که دولت ایران دارای تلگراف بی‌سیم شده بود وضع تلگرافخانه‌های دولتی هم در شهرستانها منظم‌تر شده بود در این صورت به تلگرافخانه‌های هند و اروپ مراجعه‌ای نمی‌شد و عایداتی نداشت بعلاوه مخارج تعمیر خط تلگرافی و حقوق رئیس و کارمندان و مأمورین تعمیر بین راه‌ها بعهدهٔ انگلیس‌ها بود. از جهت سیاسی هم با ایجاد حکومت «تمرکز قدرت» دیگر برای انگلیسها فاقد ارزش بود بنابر آنچه گفته شد این خط تلگرافی انگلیس‌ها در ایران با همهٔ وسایل از قبیل تیرهای فلزی دفاتر و ساختمان و غیره یکجا بدولت ایران واگذار و بابت قیمت آن وجهی هم دریافت گردید.

ارتباط تلگراف بی‌سیم با امواج کوتاه

قبلاً ارتباط تلگرافی ایران با سایر ممالک بوسیلهٔ خط تلگرافی هند و اروپ برقرار بود تا سال ۱۳۰٤ که تلگراف بی‌سیم در تهران دایر گردید ولی دارای امواج بلند بود و فقط با کشورهای روسیه و ترکیه میتوانست ارتباط تلگرافی داشته باشد بنابر این برای آنکه بتواند با سایر کشورها ارتباط تلگرافی برقرار نماید ناچار بود دستگاه تلگراف بی‌سیم با امواج کوتاه تهیه نماید باین جهت روز یکشنبه ٤ آبانماه ۱۳۰۹ تلگراف بی‌سیم با امواج کوتاه که از

فرانسه خر یداری شده بود نصب گردید و ایران را مستقیماً با تمام ممالک دنیا مر بوط ساخت و مراسم افتتاح هم بوسیلهٔ وز یر پست و تلگراف (صوراسرافیل) بعمل آمد.

قانون بودجه یکساله ۱۳۱۰ مملکتی

مصوب ۲/۷ اسفندماه ۱۳۰۹ شمسی

مادهٔ واحده— مجلس شورایملی بودجه سال ۱۳۱۰ مملکتی را که از حیث عایدات (باستثنای عواید نفت جنوب از بابت ۱۹۳۰ میلادی که در ۱۳۱۰ وصـول و بحساب ذخیرهٔ مملکتی منظور میشود) بمبلغ ۳۲۱/۷۵۹/۳۹۹ قران و ۸۵۹۰۰۰ پهلوی و از حیث مخارج بمبلغ ۳۲۱/۷۵۳/٦۷۸ قران و ۸۵۸/٦٦۳ پهلوی بالغ میشود بشرح صورت منضمه تصو یب و بوزارت مالیه اجازه میدهد که مخارج مملکتی اعم از حقوق و مصارف را در حدود اعتبارات مصو به مطابق بودجه های پیشنهادی که تا آخر اسفند ۱۳۰۹ باید بمجلس داده شود. باستثنای بودجهٔ ثبت اسناد و املاک که تا آخر خرداد ۱۳۱۰ داده خواهد شد با رعایت قوانین مر بوطه باقساط ماهیانه بپردازد تا اینکه بودجه های مذکور بتصو یب کمیسیون بودجه برسد و پس از آن مصارف مملکتی مطابق تصو یبات کمیسیون بودجه بعمل خواهد آمد.

کنگرهٔ عمومی مسلمین

اطلاعات در یکر بع قرن در ز یر عنوان بالا چنین نوشته است:

«در سال ۱۳۱۰ شمسی یک کنگرهٔ عالی اسلامی در فلسطین منعقد شد که در ممالک مسلمان نشین مخصوصاً ممالک عر بی سر و صدای ز یادی بر پا کرد. از اغلب ملل اسلامی شرق و غرب دنیا نمایندگانی در این کنگره شرکت کردند که عموماً دارای شخصیت برجسته و ممتاز بودند.

دولت ایران و دولت ترکیه بطور رسمی در این کنگره شرکت نکردند ولی سیدضیاءالدین طباطبائی که از طرف مفتی اعظم فلسطین (رئیس و تشکیل دهنده کنگره) بطور رسمی دعوت شده بود در آن کنگره حضور یافت.

اعضای دیگر این کنفرانس عالی همگی از رجال عالی مقام روحانی و سیاسی و اجتماعی بودند که از جملهٔ آنها میتوان اقبال لاهوری شاعر شهیر پاکستان، شکری قوتلی رئیس جمهور اسبق سوریه، شوکت علی قائد شهیر مسلمانان هند، عزام پاشا دبیرکل اتحادیهٔ عرب، سید محمد رشید شاگرد وفادار سید جمال‌الدین اسدآبادی، حاجی‌حسن نظیر پیشوای مسلمانان یوگوسلاوی، محمدعلی حرمانی نمایندهٔ مسلمانان مقیم امریکای جنوبی، عبدالقهار نمایندهٔ مسلمین جاوه (اندونزی فعلی) را نام برد.

مفتی اعظم بریاست و سید ضیاءالدین بسمت یکی از نواب رئیس انتخاب شد (کنگره ٤ نفر نایب رئیس داشت).

کاشف‌الغطاء مجتهد عالیمقام شیعه که از نجف اشرف برای شرکت در کنگره به فلسطین رفته بود هنگام تشکیل کنگره نماز جماعت بجای آورد که همه برایشان اقتدا نمودند.

انتخاب آقای کاشف‌الغطاء علاوه از مقام فضل و فضیلت مخصوصاً برای این بود که نخستین قدم عملی در راه وحدت پیروان مذاهب اسلامی برداشته شود. چون اکثریت نزدیک باتفاق اعضای کنگره از پیروان مذاهب تسنن بودند و آن شب پشت سر یک مجتهد شیعه نماز جماعت میخواندند.»

قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت

در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت بتصویب مجلس رسید که با دست‌آویز باین قانون بسیاری گرفتار و افرادی بیگناه در دادگاههای نظامی محکوم و معدوم شدند.

متن این قانون عجیب و کش‌دار بقرار ذیل میباشد:

«مادهٔ اول— مرتکبین هر یک از جرمهای ذیل به حبس مجرد از ۳ تا ده سال محکوم خواهند شد:

۱— هرکس در ایران به هر اسم و یا بهر عنوان دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی تشکیل دهد و یا اداره نماید که مرام یا رویهٔ آن ضدیت با

سلطنت مشروطهٔ ایران و یا رو یه و یا مرام آن اشتراکی است، و یا عضو دسته یا جمعیت یا شعبهٔ جمعیتی شود که با یکی از مرام یا رو یه های مزبور، در ایران تشکیل شده باشد.

۲— هر ایرانی که عضو دسته یا جمعیت یا شعبهٔ جمعیتی باشد که مرام یا رو یهٔ آن ضدیت با سلطنت مشروطهٔ ایران با مرام یا رو یهٔ آن اشتراکی است اگر چه آن دسته یا جمعیت یا شعبه در خارج ایران تشکیل شده باشد.

مادهٔ دوم: هر کس به نحوی از انحا برای جدا کردن قسمتی از ایران یا برای لطمه وارد آوردن به تمامیت یا استقلال آن اقدام نماید، به حبس مؤبّد (ابد) با اعمال شاقه محکوم خواهد شد.

مادهٔ سوم: هر کس خواه با مشارکت خارجی، خواه مستقلاً بر ضد مملکت ایران مسلحاً قیام نماید محکوم به اعدام می شود.

مادهٔ چهارم: هر کس عضو دسته یا جمعیتی باشد که برای ارتکاب یکی از جرائم مذکور در موارد قبل تشکیل شده و قبل از تعقیب از طرف مأمورین دولتی قصد جرم و اسامی اشخاصی را که داخل آن دسته و جمعیت بوده اند برای دولت یا مأمورین دولتی افشاء نماید از مجازات معاف خواهد بود.

تبصره— مقصود از دسته و جمعیت مذکور در این قانون، عدهٔ از دو نفر ببالاست.

مادهٔ پنجم: هر کس برای یکی از جرمها و یا مجرمین مذکوره در مواد ۱و ۲و ۳ در ایران به نحوی از انحا تبلیغ نماید و هر ایرانی که علیه سلطنت مشروطه ایران یا برله یکی از جرمها و یا مجرمین مذکور در موارد فوق به نحوی از انحا در خارج از ایران تبلیغ کند محکوم به یکسال تا سه سال حبس تأدیبی خواهد شد.

مادهٔ ششم: اشخاصی که جرمهای مذکوره در مواد ۲ و ۳» را در خارج از ایران مرتکب شوند و ایرانیان مذکور در قسمت اخیر مادهٔ ۵، پس از

ورود به خاک ایران تعقیب و مجازات خواهند شد.

مادهٔ هفتم: مادهٔ ۶۰ و مادهٔ ۷۱ قانون مجازات عمومی فسخ و این قانون از اوّل تیرماه ۱۳۱۰ بموقع اجرا گذارده میشود.»

ختم غائله سیمیتقو

اسمعیل آقا سیمیتقو که چندین بار تأمین گرفته و از مجازات اعمال



اسماعیل آقا سمیتقو

خود معاف شده بود مجدداً در صدد اقدامات سابقهٔ خود برآمد تا بالاخره روز ۲۷ تیرماه ۱۳۱۰ از طرف فرمانده لشکر شمال غرب با مقدمات اطمینان بخشی بساخلوی اشنو یه دستور خلع سلاح سیمتقو داده میشود، ولی نامبرده از تسلیم اسلحه امتناع مینماید. قوای نظامی که از اطراف اشنو یه را محاصره کرده بودند راه فرار را بر او و اعوانش مسدود نموده پس از مختصر زد و خوردی سیمیتقو و کسانش مقتول و غائله ختم میشود.

اسمعیل آقا در دورهٔ قدرت خود مرتکب اعمالی شده بود که از شنیدن آن مو بر اندام انسان های حساس راست میشد ز یرا در کشتار ژاندارم ها و مردم بیگناه بسیار قسی القلب بوده و باعث ناراحتی و ناامنی منطقه شده بود.

نیمتاج خانم سلماسی بر اثر حساسیت و تأثری که از این کشتارها داشته غزلی سروده که در ز یر نقل میشود.

ایرانیان که فرّ کیان آرزو کنند — باید نخست کاوهٔ خود جستجو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر — تا حل مشکلات به نیروی او کنند
شد پاره پردهٔ عجم از غیرت شما — اینک بیاورید که زنها رفو کنند
ایوان پی شکسته مرمت نمی شود — صدبار اگر بظاهر آن رنگ و رو کنند
نسوان رشت زلف پر یشان کشیده صف — تشر یح عیبهای شما مو بمو کنند
دوشیزگان شهر ارومی گشاده رو — در یوزگی به برزن و بازار و کو کنند[1]
بس خواهران بخطهٔ سلماس خونجگر — خون برادران همه سرخاب رو کنند
نوحی دگر بباید و طوفان وی زنو — تا لکه های ننگ شما شستشو کنند
آزادگی بدستهٔ شمشیر بسته است — مردان همیشه تکیهٔ خود را بدو کنند
قانون خلقت است که باید شود ذلیل — هر ملتی به راحتی و عیش خو کنند
در آندلس نماز جماعت شود بپای — روز یکه قادسیه بخونها وضو کنند

در بارهٔ اسمعیل آقا و جنگ هائی که دولت با آنها کرده در مجلدات قبلی مفصل بحث شده است. اکنون هم که غائله او ختم میشود شرحی که بامداد در کتاب شرح حال رجال ایران نوشته در ز یر نقل میشود:

۱ــ اشاره به فتنهٔ جلوها در ارومیه و سلماس و بلشو یکها در گیلان است.

«اسمعیل آقا معروف به سیمیتقو[1] پسر محمد آقا و برادر کوچک جعفر آقای کرد از طایفهٔ شکاک که پس از کشته شدن جعفر آقا بخدعه در تبریز[2] ایل شکاک بر دولت یاغی شد و اسمعیل آقا رئیس طائفهٔ مزبور سالها زحمات و خسارات جانی و مالی فراوان به مملکت وارد آورد. در مدت یاغی گری خود با دولت همسایه (روس و انگلیس و ترک و آلمان) ارتباط نزدیک داشت و آنها هر یک بنوبهٔ خود او را تقویت می کردند.

م.ق هدایت که برای بار دوم مدت ۹ ماه حکومت آذربایجان را (در سال ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ هـ.ق.) داشته و اسمعیل آقا هم در آنموقع در حال یاغی گری و خودسری بوده است راجع به کمک ترک ها (عثمانی ها) باو در صفحهٔ ٤١٥ کتاب خاطرات و خطرات خود چنین می نویسد: «در سال ۱۳۳۶ هـ.ق. اسمعیل آقا خیال دستبردی بارومی داشت دولت ظفرالدوله را با عده‌ای قزاق برای دفع او فرستاده عدهٔ مزبور در جنگ از او شکست خوردند. ترکها (عثمانیها) چهار توپ مسلسل و دو توپ صحرائی و هفتصد نفر عسکر و صاحب‌منصب تحصیل کرده در آلمان باختیار او گذارده بودند توپهای او دورتر از توپهای ما میزد.

۱– کردها اسامی اشخاصی را مرخم میکنند مثلاً بجای اسمعیل آقا «سیمیتقو» و بجای نعمت‌الله «نمو» و بجای ذوالفقار «ذلفو» میگویند.

۲–درسال۱۳۲۳ه.ق. که نظام‌السلطنه حسین قلیخان‌مافی والی آذربایجان ومظفرالدین‌شاه‌سفرسوم خود را داشت بیهوده در اروپا میگذرانید و محمد علی میرزا ولیعهد در تهران بعنوان نایب السلطنه بوده رؤسای ایل شکاک بعلت ضعف دولت و نبودن رجال کافی و کاردان و درست در رأس کار مانند همیشه یاغی بودند و بهیچوجه از اوامر دولت متبوع خود اطاعت نداشتند، نظام السلطنه برای تأمین دادن بآنان قرآن مهر کرده و نزد آنها فرستاد و جعفر آقا بعنوان گروگان و مهمان به تبریز آمد و پس از چندی بخدعه در مجلس مهمانی نظام‌السلطنه، کشته شد و هفت نفر از کارمندان حکومتی‌بدست کسان جعفر آقا هلاک شدند (م.ق. هدایت در صفحهٔ ۲٦٦ کتاب خاطرات و خطرات در این باب می نویسد.... «گفتند نظام‌السلطنه در اطاق مجاور داده بود چالی کنده بودند که در موقع حمله بجعفر آقا برای حفظ جان‌خود درآن‌پنهان‌شود کسان‌جعفرآقا۷نفرازاجزای‌حکومت‌رامی کشند وفرارمیکنندسالها است، که اسمعیل آقا و برادرش در سرحد اسباب دردسر است و زحمات بدولت وارد آورده است.»

بعد دولت سرهنگ ملک‌زاده را با عده‌ای ژاندارم بجلو فرستاده این عده پس از محاصره شدن همگی با فرمانده خود (ملک‌زاده) تسلیم شدند و سیمیتقو پس از خلع ژاندارم‌ها همه را کشت و فرمانده را رها کرد که بعداً دولت بوی ترفیع درجه بدهد. در این باب شایعات زیادی در افواه بود که اسمعیل آقا و ملک‌زاده بوسیلهٔ بیگانگان تبانی صورت گرفته بوده است که بدون زد و خوردی خود و افرادش تسلیم گردیدند. پس از این افتضاح بلکه افتضاحات قوام‌السلطنه که بجای مشیرالدوله در سال (۱۳۰۱خ) نخست‌وزیر شد دستور داد که سامخان امیر ارشد حاج علی‌لو با سوارانش بطرف رضائیه فرستاده شود او هم رفت در تسوج جنگ درگرفت و کشته شد در این کابینه رضاخان سردار سپه وزیر جنگ بود برای خلع سلاح ایلات اقدام شد و مقدم بر همه دفع شر اسمعیل آقا بود نظامیان بفرماندهی سپهبد امان‌الله میرزای جهانبانی موفق شدند[1] که چهریق را در بیستم مرداد (۱۳۰۱خ) از تصرف سیمیتقو درآورند و خودش بخاک ترکیه فرار کرد. در سال ۱۳۰۷ خورشیدی از دولت تأمین خواسته بایران برگشت لکن در سی‌ام تیرماه ۱۳۰۹ خورشیدی کشته شد.

کارناوال یا کاروان شادی

بمناسبت تولد رضاشاه که میگفتند روز ۲٤ اسفند بوده است سرلشگر آیرم رئیس شهربانی دستور داده بود که علاوه بر جشن و چراغانی که اصناف مجبور بودند در آن شرکت نمایند مقدمات کارناوال هم فراهم گردد و اصناف مجبور بودند در این کار شرکت نمایند و حتی از طبقات مختلف پول‌هائی گرفته شد و کمیسیونها تشکیل گردید تا بجمع‌آوری وجوه پرداخته مقدمات امر را فراهم نمایند. مبالغ هنگفتی از مردم جبراً گرفته شد و سوءاستفاده‌های فراوان کردند.

۱ــ شرح جنگهای جهانبانی در جلد دوم تاریخ بیست ساله (مقدمات تغییر سلطنت) مفصلاً ذکر شده است.

کارناوال در روز ۲٤ اسفند ۱۳۱۱ از کارگاه خارج شهر وارد شد و این کار که جنبهٔ تصنعی زیاد داشت در خیابانها بگردش پرداخت و در پیشاپیش هیکل چارلی چاپلین درست شده بود که مسخرگی میکرد، بعد از آن یکدسته با ماسک باشکال مختلف در عرابه‌ها ساز میزدند و می رقصیدند، ساز و رقص های قفقازی، سرنا و دهل، ارکستر ایرانی، عده‌ای از فواحش برقص و پایکوبی، ارکستر اروپائی— و بعد عرابه‌های مختلف بصورت کشتی و بناهای تاریخی با اسب و اتومبیل حرکت میکردند، بارگاه سلاطین، نمونه‌های لباس و زندگی قدیم خلاصه بسیار مفصل بود و شاید منظور از این نمایش‌ها سرگرم کردن مردم بود که توجهی بمذاکرات نفت و تمدید مدّت آن ننمایند.

پایان دورهٔ هشتم مجلس

آخرین جلسهٔ دورهٔ هشتم روز ۲٤ دیماه ۱۳۱۱ برای تشریفات و خداحافظی انعقاد یافت. در این موقع اکثریت تام نمایندگان دورهٔ نهم مجلس هم در موعد معین انتخاب شده بودند، و مجلس بعد آمادهٔ افتتاح بود و در همین جلسه تاریخ گشایش دورهٔ نهم در روز ۲۵ اسفند معین شده بود.

آنگاه رئیس مجلس (دادگر) بمناسبت پایان دوره مطالبی متملقانه ابراز و پس از وی فهیمی و اورنگ در همین زمینه مطالبی بیان کردند، آنگاه مخبرالسلطنه چنین گفت: «من چشم و دست را موضوع عرض خود قرار میدهم. البته چشم از دست تشکر ندارد و دست هم از چشم تشکّر ندارد ولی این هر دو با موافقت و همراهی یکدیگر با هم باید کار کنند و هردو باید از روح تشکر داشته باشند. روح انسانی باید فرمانده هر دوی اینها باشد، اگر نباشد هم چشم بی‌مصرف است و هم دست و آن روح امروز در مملکت ما البته وجود اعلیحضرت پهلوی است. ما در قسمت خودمان که مستخدمین دولت هستیم بقصور معترفیم که ما نتوانسته‌ایم آن جوری که اعلیحضرت توجه در کارها دارند و میل دارند مقاصد ملی و مملکتی پیشرفت کند هر چه

دو یدیم نتوانستیم برسیم و نرسیدیم البته مجلس شورایملی که بمنزلهٔ چشم بود همکاری کامل کرده‌اند و ما تشکر دار یم... الی آخر.»

افتتاح دورهٔ نهم

بطور یکه گفته شد روز ۲۵ اسفند مجلس دورهٔ نهم افتتاح یافت در سمت راست جایگاه خطابه از علما فقط امام جمعهٔ خوئی، امام جمعه تهران، میرسید محمد بهبهانی، ظهیرالاسلام، حاج محمد امین خوئی حاج شیخ اسحق رشتی حضور یافته بودند بقیهٔ علماء که دعوت شده بودند از حضور خودداری کرده بودند و این عدم حضور و خالی بودن جا که در ادوار سابق مملو از علماء بود قابل توجه بود.

در سمت چپ جایگاه رئیس الوزراءها و رؤسای مجلس از جمله وثوق‌الدوله، فرمانفرما— تدین، قوام‌السلطنه، ممتازالدوله، احتشام السلطنه حضور یافته از مشیرالدوله— مؤتمن الملک دعوت شده بود ولی ایشان دعوت را اجابت نکرده بودند و نطق افتتاحیهٔ شاه قرائت شد.

سپس مجلس تعطیل و بانتخاب شعب پرداخت. و پس از تصو یب اعتبارنامه‌ها مجلس در جلسهٔ ۲۹ فروردین ۱۳۱۲ که رسمیت یافته بود هیئت دولت که طبق قانون مستعفی‌شده‌بود بدون‌اخذ رأی تمایل رئیس دولت مأمور تشکیل کابینه گردیده اعضاء دولت خود را بدین شرح در این جلسه معرفی نمود: «حاج مخبرالسلطنه هدایت رئیس الوزراء گفت این بار هم افتخار تشکیل به بنده محول شده آقایان وزراء را حضور مجلس معرفی میکنم:

فروغی وز یر خارجه— تقی‌زاده وز یر مالیه— منصور وز یر طرق— داور وز یر عدلیه— اسعد وز یر جنگ— بهرامی وز یر پست و تلگراف و تلفن— زر ین کفش کفیل وزارت داخله— فرخ رئیس صناعت و فلاحت— یاسائی رئیس کلّ تجارت و چون یحیی خان قراگوزلو کسالت دارد فعلاً رهنما را بمعاونت معرفی میکنم و ناظم الدوله دیبا را بمعاونت خود معرفی مینمایم.»

فوت مستوفی الممالک[1]

«روز ٦ شهریور ۱۳۱۱خ مستوفی در منزل سردار فاخر حکمت نمایندهٔ آنروز مجلس دعوت داشت.

مستوفی چند روزی بود در منزل ییلاقی صاحب اختیار «اختیاریه» زندگی میکرد، روز یکشنبه صبح در منزل اظهار کسالت نموده و گفته بود با اینکه کسالت دارم چون شایق برفتن منزل سردار فاخر و دوستان هستم میروم ولی حالم خوب نیست...

یکساعت بظهر در امامزاده قاسم منزل سردار فاخر حاضر میشود، در آنجا صاحب اختیار، دکتر مهدی ملک زاده و سردار عشایر قشقائی حاضر بوده‌اند. پس از اندک توقف مستوفی اظهار کسالت از درد دل دائمی خود می نماید گفته میشود قرص های «اتر» خیلی مؤثر است می فرستند و پنج دانه قرص می خرند، یکی را میخورد احساس بشاشت در قیافهٔ آنمرحوم ظاهر میشود، همه خوشحال و مشغول صحبت بوده‌اند و بیشتر مذاکرات در اطراف مرض سکته بوده است در همین هنگام دکتر ملک‌زاده و صاحب اختیار که مقابل ایشان نشسته بودند می بینند مستوفی از روی صندلی که نشسته بطرف زمین متمایل شده تصور میکنند چیزی از دستشان افتاده میخواهند از زمین بردارند ولی می بینند این قوس نزول زیادتر شد و نزدیک است بیفتد. یکمرتبه متوجه شده ایشان را روی زمین میخوابانند و مرض سکته را در ایشان ظاهر می بینند.

بلافاصله برای گرفتن خون اقدام میشود و چون وسائل نبوده دکتر ملک‌زاده بوسیلهٔ تیغ ژیلت زیر گوش را چند خراش میدهد بادکش میگذارند ولی هیچ خون نمی آید از زیر گوش دیگر چند قطره خون می گیرند.

نبض جریان ضعیفی پیدا میکند همه خوشوقت میشوند ناگهان

۱ــ نقل از کتاب «اطلاعات دریکربع قرن» ·

مستوفی تنفس عمیقی نموده زندگی را بدرود میگوید در همین موقع براثر اطلاعی که داده شده بود دکتر امیراعلم— دکتر حکیم‌الدوله— دکتر یونس افروخته بر بالین مستوفی حاضر میشوند ولی معالجات نتیجه بخش نبود ».

مستوفی الممالک

از کتاب «شرح حال رجال ایران»

«میرزا حسن آشتیانی مستوفی‌الممالک سوم پسر میرزا یوسف مستوفی الممالک در سال ۱۲۹۲ ه .ق در ٦ یا ۷ سالگی پدرش او را با لقب مستوفی الممالکی بجای خود بسمت رئیس دفتر استیفاء (وزیر دارائی) تعیین نمود. در این هنگام سمت و عنوان میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر اعظم داخله و مالیه بود. میرزا هدایت یا آقا هدایت (پدر دکتر مصدق) شخص معمر که قریب بده سال رئیس دفتر استیفا (وزیر دارائی) بود پس از میرزا یوسف (پسر عمو و برادر زن) خود را مستحق لقب مستوفی الممالکی و امور مربوط بآن میدانست، هنگامیکه میرزا یوسف مستوفی الممالک پسر خرد سال خود میرزا حسن را با تصویب شاه باین سمت تعیین نمود از این پیش آمد سخت رنجیده خاطر گشته استعفاء کرد. میرزا یوسف که زیاد دل خوشی از وی نداشت بواسطهٔ متانت و مناعت جبلی با او در مدت ده سال که ریاست دفتر استیفاء را داشت و وزیر دفتر بود مماشات میکرد، استعفای او را از خدا خواست و بجایش حاج میرزا نصرالله گرگانی را که یکی از مستوفی های درجه اول دفتر استیفا بود برگزید. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانهٔ خود (٦صفر ۱۲۹۹ ه .ق) می نویسد:

«پسر مستوفی الممالک موسوم به میرزا حسن که طفل هشت ساله است محض التفات به مستوفی الممالک و بی لطفی به وزیر دفتر که راضی از او نیست خطاب مستوفی الممالک دادند مقرر شد جبهٔ شمسه‌ای جهت او دوخته شود و هر روز بدفتر (وزارت دارائی) برود و بمستوفی الممالک (میرزا

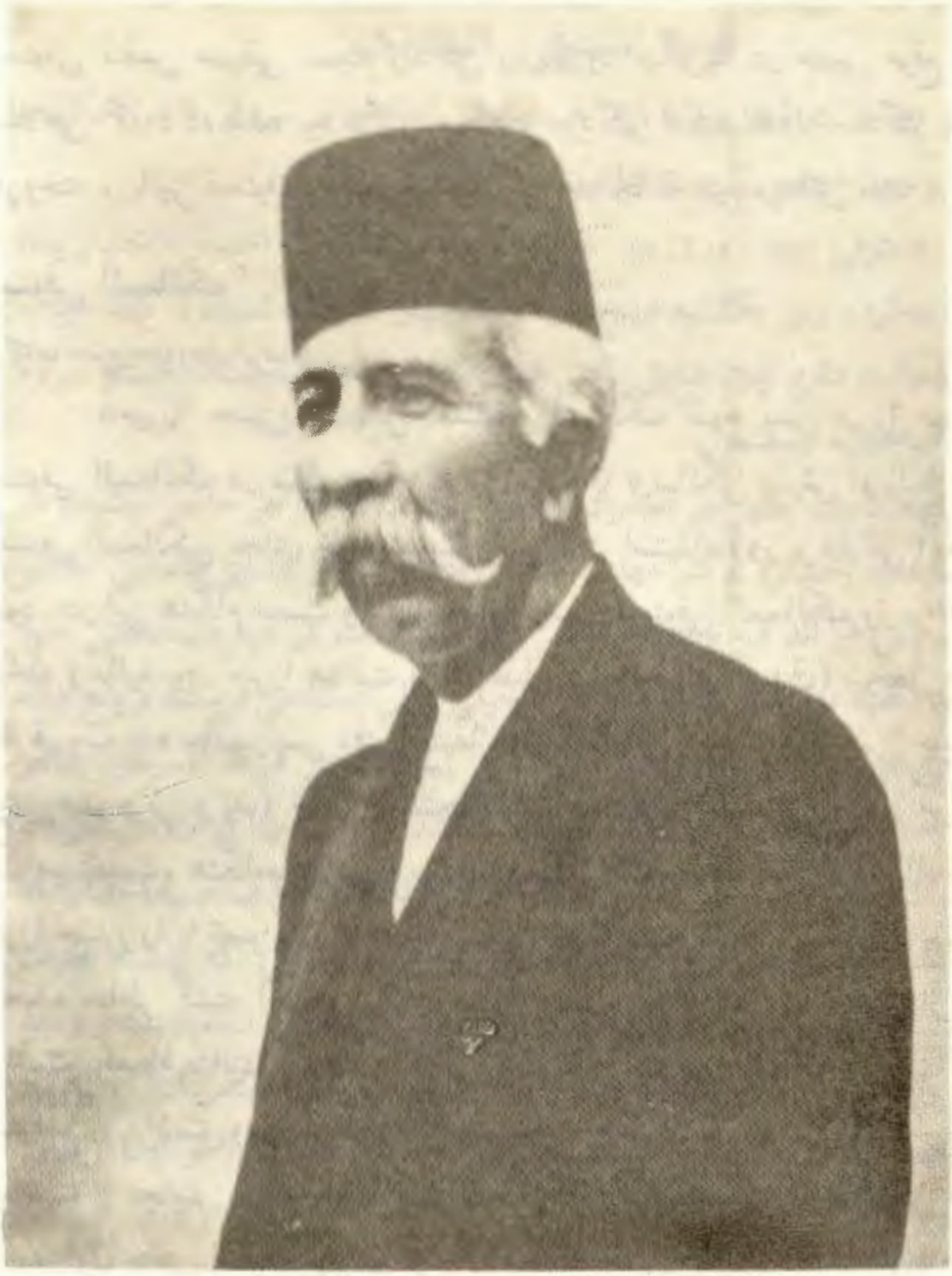

میرزاحسن آشتیانی مستوفی الممالک

یوسف) همان آقا خطاب شود من گمان دارم خطاب صدر اعظمی باو (میرزا یوسف) بدهند.»

و نیز می نویسد: «۹ ربیع الاول ۱۲۹۹ ه .ق.: امروز منزل نایب السلطنه کامران میرزا (پسر ناصرالدین شاه) خلعت پوشان میرزا حسن پسر

هفت سالهٔ مستوفی الممالک است که بمنصب مستوفی الممالکی نائل شده با جبهٔ دور مفتول و شمسهٔ مرصع بعد از ظهر هر سه پسرهای شاه و شاهزاده ها و مستوفیها و غیره مستوفی الممالک جدید را بحضور آوردند.

در سال ۱۳۰۳ ه .ق. که پدرش در گذشت کارها و مشاغلی که داشت بر حسب امر شاه به پسر خرد سالش به نیابت میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر که مدت شش سال از کار کناره کرده بود واگذار شد. با اینکه سمت نیابت مستوفی الممالک خرد سال بر خلاف میل وزیر دفتر و برای وی سخت ناگوار بود، ولی چون شاه امر کرده بود اطاعت نموده و هروقت که میرزاحسن مستوفی الممالک که سنش در حدود ۱۱ سال بود بدفتر استیفا (وزارت دارائی) میرفت وزیر دفتر مانند لله‌ای او را جلو انداخته و خود در عقبش براه می افتاد. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانهٔ خود در این باب چنین می نویسد: «یکشنبه ۹ رجب ۱۳۰۳ ه .ق. پسر صدراعظم مستوفی چون طفل است میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر پسر عموی پدرش که با صدر اعظم عداوت کلی داشت اتابک(لله) او شد.» ناصرالدینشاه هم همان احترام میرزا یوسف را نسبت بمیرزا حسن منظور میداشت. چندی میان مستوفی الممالک و میرزا هدایت وزیر دفتر نائب و پیشکار او نقار و کدورت تولید شد و علتش این بود که مستوفی الممالک میخواست مهرش را در نزد خودش نگهدارد و از خود استقلال داشته باشد لکن میرزا هدایت چون او را هنوز جوان و بی تجربه میدانست راضی باین کار نبود مستوفی الممالک چون چنین دید کم کم در دفتر استیفا حاضر نمی شد و اوقات خود را بیشتر بشکار می گذرانید تا اینکه در سال ۱۳۱۸ ه . ق. در سلطنت مظفرالدین شاه در ۲۶ سالگی بارو پا رفت و مدت هفت سال بیشترش در پاریس اقامت داشت. هدایت (مخبرالسلطنه) در صفحهٔ ۵۰۲ کتاب خاطرات و خطرات تالیف خود راجع بچند سال اقامت میرزا حسن مستوفی الممالک در پاریس می نویسد:

«در اواسط سن سالی چند در پاریس بسر می بردند شنیدم هر روز ده

دوازده نفر از ایرانیها که در پاریس بودند بر سرسفرهٔ آقا حاضر میشدند که بدولت هنگفت میرزا یوسف در این مسافرت شکست افتاد» و بعد میگوید: «آقا به تهران تشریف آوردند و همیشه مورد توسل دولت و ملت بودند مکرر رئیس الوزراء شدند از درستی و وطن‌پرستی ایشان استفاده میشد و در معنی شاخص ملت محسوب میشدند وقتی پهلوی بصاحب اختیار (غلامحسین غفاری) گفته بود برفیقت بگو این اندازه بملت تکیه مکن ملتی در کار نیست حقیقت جای تأسف است که همین‌طور است مختصر بگویم میرزا حسن مستوفی رحمت‌الله علیه مردی بود رئوف، مهربان، در دوستی ثابت و از دشمنی روگردان، بدی میدید خوبی میکرد، مناعت داشت تکبر نداشت گفتند کم اراده است اراده و ثبات رأیی که او در جنگ بین‌المللی اول در مقابل سفارتین (روس و انگلیس) بظهور رساند در قوهٔ هیچ یک از رجال قوم نبود.» مستوفی الممالک در اوایل مشروطیت (۱۳۲۵ ه . ق.) پس از هفت سال اقامت در اروپا باتفاق میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان اتابک اعظم بایران بازگشت و در کابینه‌ای که اتابک تشکیل داد مستوفی وزیر جنگ شد. در دورهٔ مشروطیت بیش از ۱۵ بار وزیر و ۱۱ بار نخست‌وزیر شد در انتخابات مجلس شورایملی همیشه از تهران انتخاب میشد در دورهٔ هفتم نیز به نمایندگی انتخاب گردید و چون از این دوره (۱۳۰۷ خ) ببعد اصول انتخابات تغییر کرد و سیستم خاصی بخود گرفت که در تمام دورهٔ سلطنت پهلوی جریان داشت باین معنی که تمام وکلاء را طبق صورت تنظیمی که شهربانی در آن دخالت تام داشت و شاه آن را تصویب می‌نمود انتخاب میشدند و به مجلس تشریف می‌آوردند بنابر این طرز انتخاب شدن، مستوفی الممالک نمایندگی مجلس را نپذیرفت[1] و بعدها دیگر انتخاب نگردید و در ششم شهریور ۱۳۱۱خ (۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۵۱ ه .ق) در حدود

۱— مؤتمن الملک— و مشیرالدوله هم در دورهٔ هفتم در لیست دولتی انتخاب شدند ولی نپذیرفتند و هر چه اصرار کردند قبول نکردند.

۶۰ سالگی در گذشت و در مقبرهٔ خانوادگی در ونک (شمیران) بخاک سپرده شد. در اطراف مرگ مرحوم مستوفی که در یک مهمانی که ناگهان سکته کرد و در گذشت خیلی حرفها زده شد و چون در آن دوره عملیات خیلی سرّی انجام می‌یافت کسی از قضیه سر در نیاورد و حقیقت امر معلوم نگردید. (خاتمهٔ قسمت نقل شده از کتاب شرح حال رجال ایران)

مخبرالسلطنه در کتاب خاطرات و خطرات در بارهٔ درگذشت مستوفی که در زمان ریاست وزرائی او بود چنین نوشته است:

«در امامزاده قاسم مهمان سردار فاخر بودند بدون مقدمه از صندلی افتادند و داعیهٔ حق را لبیک اجابت گفتند جنازه را به اختیاریه که محل توقفشان بود آوردند و از اختیاریه بمشایعت خاص و عام به ونک ملک خودشان بردند و در جوار پدر بزرگوارش بخاک سپردند رحمت‌الله علیه. از اختیاریه تا ونک مشایعین مسلمان بودیم در ونک دستجات ارامنه (ساکن ونک) با علم پیش آمدند و جلو افتادند.»

مرگ مستوفی مشکوک بود زیرا بطوریکه خود مخبر السلطنه هدایت در صفحهٔ ۳۸۳ خاطرات و خطرات در زیر عنوان: غوغای قشقائی چنین نوشته است:

«در سال ۱۳۰۷ ایلات جنوب قشقایی و بختیاری— ایلات خمسه و لار و شیراز را محاصره و طالب رژیم جمهوری و مستوفی را نامزد این مقام کرده بودند.» معلوم است که پهلوی باطناً و قلباً با چه نظری بمستوفی می‌نگریسته. بعلاوه در پاره‌ای از جنایاتی که میخواست مرتکب شود مستوفی تنها سدّ راه او بوده است چنانکه در حیات مستوفی بسیاری از کسانی که مورد کینه و بغض پهلوی بودند از مجازات‌های شدید مانند اعدام و غیره مصون بودند ولی پس از درگذشت مستوفی این سد شکسته شد و نصرت الدوله— تیمورتاش— سردار اسعد— سردار عشایر و دیگران با فجیع‌ترین وضعی در زندانها مقتول گردیدند.

معلوم نیست بچه جهت و مناسبت خاصی پهلوی که از هیچ یک از رجال و نخست وزیران ملاحظه نمی‌نموده و احترامی قائل نبوده بمستوفی الممالک احترام میگذاشته و از او پروا داشته و آقا خطاب میکرده است؟

میگویند پس از سوء قصد بجان مدرس هم که در زمان ریاست وزرائی مستوفی اتفاق افتاده، مستوفی موضوع را در هئیت دولت مطرح نموده و به این عمل شنیع و ناجوانمردانه اعتراض کرده و تصمیم به استعفا داشته، ولی شاه با او مذاکره نموده و مانع استعفا گردیده است حال در این مذاکرات چه مطالبی رد و بدل شده و طرز استدلال و یا صحبت و نصایح مستوفی چه بوده معلوم نیست ولی قدر مسلم اینست که تا مستوفی حیات داشته دیگر مرتکب این قبیل اعمال نشده است ولی بمحض درگذشت مستوفی دست بهمه قسم اعمال فجیع زده است که این خود معمائی است؟ کما اینکه همان روز که مستوفی درگذشت صولت الدوله قشقائی نمایندهٔ مجلس و پسرش ناصرخان قشقائی که در تشییع جنازه شرکت نموده به محض خاتمهٔ مراسم در همان ونک توقیف میشوند و این خود نکتهٔ ابهامی است که روز درگذشت مستوفی قبلاً تعیین شده و گرفتاری سردار عشایر هم بلافاصله بمرحلهٔ اجرا در آمده است!

اولین سلب مصونیت دورهٔ پهلوی

روز هشتم شهریور ۱۳۱۱خ منصورالملک وزیر کشور نطق مشروحی در خصوص وقایع فارس در مجلس شورایملی ایراد نموده گفت: «آقایان نمایندگان میدانند دولت چه زحماتی برای اعادهٔ امنیت و اجرای اصلاحات در مملکت کشیده و خود سری و حکومتهای شخصی و ملوک الطوایفی را از میان برداشته است ولی هنوز آثار آن گاهی ظاهر میشود و بعضی اشخاص با اینکه نسبت بتعویض املاک آنها اقدام شده که مجبور نباشند در محیط سابق بمانند و داخل قضایایی شوند ولی متأسفانه معلوم میشود باز خیالاتی در سر می‌پرورانند، در این قضایا و ارتباط محرمانهٔ آنها مدارک و اسناد قطعی دولت

در دست دارد که بموقع بعرض مجلس میرساند.»

اکنون قرعه بنام دو نفر از نمایندگان مجلس سردار عشایر قشقائی و فرزند ایشان ناصرخان قشقائی اصابت نموده که ناچار باید سلب مصونیت از آنها بشود و لایحهٔ زیر تقدیم شد و بتصویب رسید.

«مجلس شورایملی اجازه میدهد که آقایان اسمعیل خان قشقائی و ناصرخان قشقائی را دولت مورد تعقیب جزائی قرار داده و پس از تکمیل اکتشاف و چگونگی مطلب مراتب را باستحضار مجلس شورایملی برساند».

نمایندگان قشقائی قبل از سلب مصونیت زندانی شده بودند و مدتها بدون محاکمه در زندان بسر بردند و بالاخره سردار عشایر معدوم و ناصرخان هم پس از سالها زندان آزاد ولی تحت نظر بود تا شهریور ۱۳۲۰ که ناگهان بشیراز حرکت و در ایل خود وارد گردید.

اطلاعات در یکربع قرن می نویسد:

«نکتهٔ قابل ذکر اینست مادام که مستوفی الممالک حیات داشت شاه نسبت بسلب مصونیت و زندانی کردن سردار عشایر و فرزند ایشان ناصرخان قشقائی اقدامی نمی‌نمود زیرا مستوفی دوستی دیرینی با سردار عشایر داشت و نزد شاه از او وساطت کرده بود و شاه بواسطهٔ احترامی که بمستوفی الممالک میگذاشت در محظور قرار گرفته و نسبت باین امر اقدام تندی روا نمیداشت لیکن بمحض فوت مستوفی نقشهٔ خود را در سلب مصونیت نمایندگان قشقائی و دستگیری آنها عملی ساخت.[1]»

مهدی بامداد در کتاب «شرح حال رجال ایران» در باره علت توقیف صولت الدوله شرح جالبی نوشته که در زیر نقل میگردد:

«اسمعیل قشقائی صولت الدوله— سردار عشایر رئیس ایل قشقائی. (ایل قشقائی یکی از بزرگترین و بهترین ایلات ایران است که در ادوار

۱— اگر پهلوی در حیات مستوفی این قبیل اعمال شنیع را انجام نمیداده علت دیگری دارد که ذکر خواهد شد.

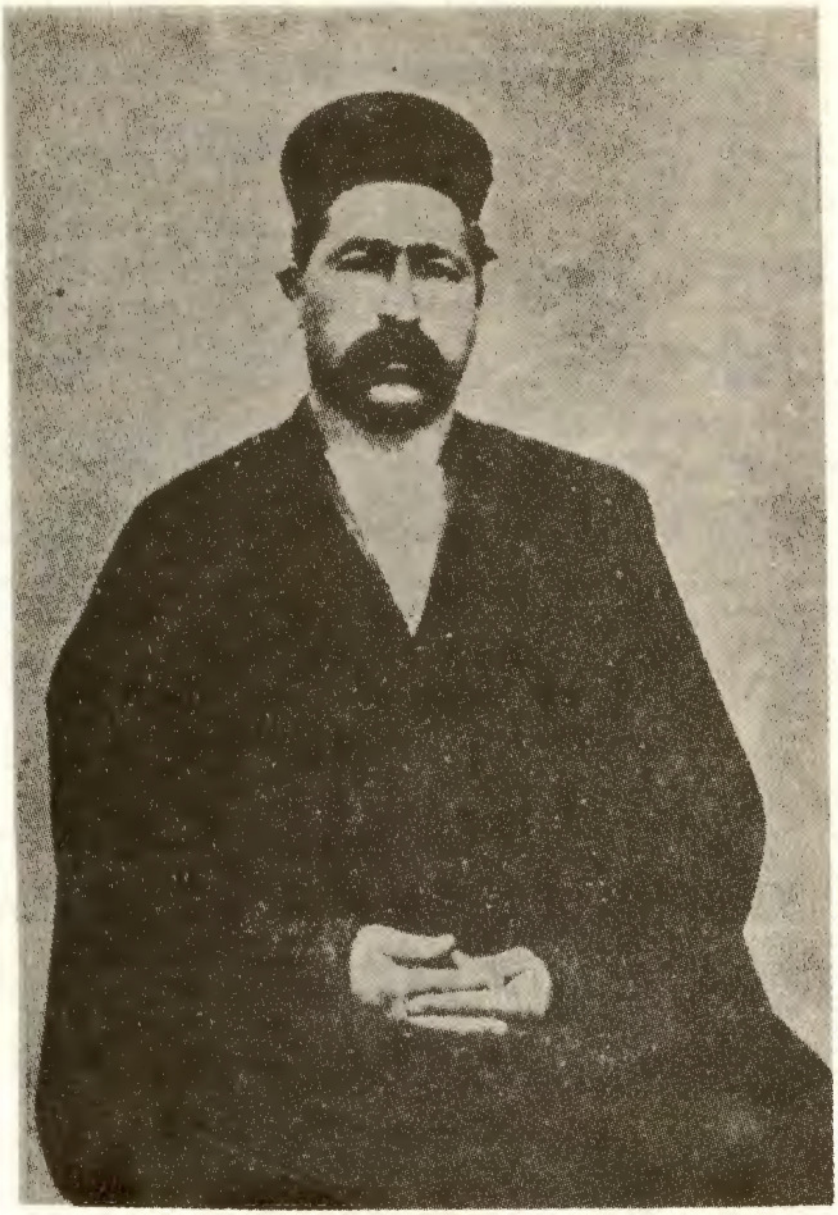

اسماعیل خان قشقائی صولت الدوله

مختلف بواسطهٔ وطن‌خواهی و مبارزه با اجانب همیشه سپر بلا بوده و صدمات زیادی را دیده و بخود هموار کرده است) فرزند داراب‌خان در سال ۱۲۵۲خ متولد و در اواخر سال ۱۳۱۱خ در زندان قصر درگذشت. صولت‌الدوله در ایام جنگ بین‌الملل اول و پیش از آن و بلکه میتوان گفت از ابتدای امر صفای زیادی با انگلیس‌ها نداشت و از آنان چندان خوشش نمی‌آمد و باین جهت در رمضان ۱۳۳۶ق. (خرداد ۱۲۹۷خ برابر با ۱۹۱۸م.) به انگلیس‌ها اعلان جنگ داد و نظرش از این کار این بود که پلیس جنوب را که انگلیس‌ها

خودسرانه در جنوب ایران زیر نظر و تعلیمات افسران انگلیسی تشکیل داده بودند بکلی از میان بردارد[1] تا اینکه بیگانگان هیچگونه نفوذی در ایران نداشته باشند با آنان جنگ کرد لکن بمقصود و مراد خود نائل نشد و علتش هم این بود که حکومت وقت (کابینهٔ وثوق الدوله) که دست نشاندهٔ بیگانه بود علاوه بر اینکه با او همراهی نداشت بر ضد او نیز بود و حتی او را هم محض رضای خاطر انگلیس ها از ریاست ایل قشقائی برکنار نمود و ایل را علیه او شوراند و برادرش سردار احتشام را که متمایل به انگلیس ها بود بر یاست ایل قشقائی معین و منصوب کرد. صولت الدوله با اینکه با سرسختی و دلیرانه جنگید لکن بجهاتیکه گفته شد شکست خورد و تلفات و خسارات زیادی را متحمل شد و بعد بواسطهٔ کوشش خودش و تمایل شدید ایل قشقائی بوی دوباره در همین سال رئیس ایل شد و برادرش از ترس گرفتار شدن از فیروز آباد فرار کرد و نتیجهٔ دشمنی و جنگش با انگلیس ها این شد که سرانجام از هستی ساقط گردید و در زندان قصر جان سپرد که گفته اند:

ثبت است کرده های تو در نزد انگلیس در هر کدام روز که خواهد ادا کند!

در دورهٔ هشتم خودش از جهرم و پسرش ناصرخان از طرف ایل قشقائی نمایندهٔ مجلس بودند. پس از فوت حسن مستوفی الممالک در تاریخ ۶ شهر یور ۱۳۱۱خ. در یک مهمانی که خود سردار عشایر هم در آن مهمانی حضور داشت پس از غسل دادن و کفن کردن مستوفی هنگامیکه مشایعین از

۱ــ تا آنجا که در جریان سیاست روز وارد بودم ناصر خان و خسروخان قشقائی هم نه تنها با انگلیس ها روی خوشی نشان نمیدادند بلکه محرمانه همواره علیه سیاست انگلیسها عمل و اقدام میکردند. چنانکه خسرو قشقائی در جریان ملی کردن نفت در کمیسیون نفت محرمانه کمکهای مؤثر بملی کردن نموده و نیز با کابینهٔ هژیر هم که او را عامل انگلیسها میدانست مخالف بوده و با آیت الله کاشانی که علیه کابینهٔ هژیر اقدام می نمود ارتباط نزدیک داشت و در پیش برد هدف ایشان هرچه مقدورش بود عمل میکرد. همچنین ناصرخان که در آنموقع سناتور بود در هنگام خلع ید نگارنده را مکرر تشویق و ترغیب مینمود. تا عمل خلع زودتر خاتمه یابد تا دست انگلیسها از منابع نفتی ایران کوتاه گردد. در جلد سوم کتاب سیاه اشاره ای به کمک های این دو برادر شده است.

در باغ مقبره خارج میشدند که بخانه های خود بروند صولت الدوله و ناصرخان پسر بزرگش که هر دو نمایندهٔ مجلس بودند و باصطلاح مصونیت قانونی داشتند بر خلاف نص صریح اصل دوازده قانون اساسی دستگیر و در زندان قصر زندانی شدند و دو روز بعد یعنی ۸ شهر یور ۱۳۱۱خ بموجب لایحه ای که علی منصور وزیر کشور وقت تهیه و تنظیم نموده و به مجلس داد بدون هیچ گفتگوئی باتفاق اراء بتصویب رسید و از هر دو نفر که در زندان بسر می بردند سلب مصونیت شد.

از ابتداء دوره های مجلس شورایملی تا این تاریخ این اولین سلب مصونیتی بود که از نمایندهٔ مجلس بعمل آمد. یکبار دیگر هم در نظر بود که صولت الدوله زندانی و سرانجام تلف شود چون مستوفی الممالک زنده بود و از او حمایت میکرد شاه هم بواسطهٔ شخصیت مستوفی که خیلی باو احترام میگذاشت او را بخشید تا اینکه همان روز که مستوفی درگذشت پدر و پسر که نمایندهٔ مجلس بودند دستیگر شدند معروف است که سردار عشایر در سر جنازهٔ مستوفی بیش از دیگران گریه میکرد. یکی از حضار او را تسلی میداد که گریه نکن بس است. صولت الدوله میگفت که بیشتر بحال خودم گریه میکنم که وضع من بعد از این چه خواهد شد و اتفاقاً هم خوب پیش بینی کرده بود. اسمعیل خان قشقائی و ناصرخان پسرش مدتی در زندان بسر می بردند تا اینکه سردار عشایر در اواخر سال ۱۳۱۱ خورشیدی در زندان قصر در ۵۹ سالگی درگذشت. و چندی بعد هم ناصرخان آزاد گردید و تا شهر یور ۱۳۲۰خ. سخت زیر نظر بود در این تاریخ یعنی پس از استعفای رضا شاه پهلوی از سلطنت و تغییر اوضاع بدون اجازه به فارس رفت و در میان ایل قشقائی قرار گرفت— صولت الدوله در دوره های ۵ و ۸ از جهرم نمایندهٔ مجلس بوده است».

علت گرفتاری و سلب مصونیت و زندانی شدن و بالاخره نابودی اسمعیل خان قشقائی (صولت الدوله) را باید در مخالفت و مبارزهٔ ایل قشقائی

با انگلیسها جستجو کرد. بهترین سند در این باره مطلبی است که سِر دنیس رایت در کتاب خود بنام «انگلیسها در میان ایرانیها» نوشته است.

نامبرده در کتاب خود چنین نوشته است[۱]:

«در تمام مدت تابستان سال ۱۹۱۸م اوضاع فارس برای انگلیسها بحرانی و پر مخاطره بود (بویژه هنگامیکه در حدود شش هزار نفر از قشقائی ها و متحدانشان گروه عمدهٔ نفرات ذخیرهٔ سایکس را که موقتاً در شیراز مستقر بود، در محاصره گرفتند) سایکس پیش از آنکه از طرف آن گروه مورد حمله قرار گیرد دست به تهاجم زد، ولی با این حال تنها در ماه اکتبر همان سال بود که پس از چندین برخورد شدید بین دو طرف وی توانست قشقائی ها را که در فن جنگ چریکی زبردست بودند، شکست دهد. هر دو طرف تلفات سنگینی دادند... بدنبال شکست قشقائیها و متحدانشان نیروی انگلیسی مستقر در بوشهر و شیراز توانستند راه کاروانرو بوشهر به شیراز را بگشایند...»

مخبرالسلطنه هدایت در خاطرات و خطرات در زیر عنوان «غوغای قشقائی» چنین می نویسد:

«با اینکه خلع اسلحه شده است، ایلات بی سلاح نیستند با همهٔ اهتمامات نه خیال شرارت از سر ایلات بیرون رفته نه هوای استفاده از دل نظامیان. اینان پیچیدگی میکنند آنان طغیان، علی خان برادر صولت الدوله علم فساد برپا کرده بهارلو و ایلات خمسه شریک معرکه شده اند. در لار هم زادخان سر نافرمانی برداشته شیراز را محاصره کرده اند، شیبانی (سرتیپ حبیب الله) و صولت الدوله که هم رئیس ایل قشقائی است هم نمایندهٔ مجلس، مأمور فارس شدند. تدبیر شیبانی این شد که با طیاره اعلان عفو

۱ــ سردینس رایت سالهای دراز بالاترین مناصب دیپلماتیک را عهده‌دار بوده و به اسناد متعدد سیاسی و تاریخی دسترسی داشته یعنی پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که روابط سیاسی ایران و بریتانیا از نو برقرار گشت با سمت کاردار به تهران آمده وی بعداً چند سالی سفیر کبیر بریتانیا در اتیوپی بود سپس ۱۹۶۳ (این بار با رتبهٔ سفیر کبیر) به تهران بازگشت و هشت سال در این سمت باقی بوده است، و کتابی نسبتاً مفصل بنام انگلیسها در میان ایرانیان نوشته که اخیراً لطف‌علی جنجی ترجمه کرده است.

عمومی در اطراف پرتاب کند.

در این اثنا بختیاری هم در اطراف اصفهان جنجالی کرده و مجالی بدست آورده آوازهٔ در انداخته‌اند که ایران جمهوری است و **مستوفی‌الممالک رئیس جمهور.** سردار اسعد مأمور اصفهان شد. اول شب بود نگران برای خداحافظی آمد کنار پوش که محل تشکیل هیئت است مرا ملاقات کرد. سخت متوحش بود. گفتم اندیشه بخود راه ندهید خطری نیست. تیمورتاش آمد اشاره‌ای کرد کناری رفتیم گفت خبری رسیده است که تسمه از پشت من کشیده. گفتم عاقبت خیر است ابداً وحشت نداشته باشید. روز دیگر به سعدآباد رفتیم تیمورتاش گفت شاه سخت نگران است ملاقاتی بکن. بعمارت سنگی رفتیم در ایوان غربی نشسته بودند پیدا بود که خالی از ملالی نیستند متفرقه صحبت کردم، عرض کردم اعلیحضرت نباید از قضایای فارس و اصفهان نگران باشند تا اول ربیع الاول آرامش برقرار خواهد شد، بی تأثیر نبود لیکن بنظر تعجب در من نگریستند، اتفاق روز اول مرداد هم فارس هم اصفهان آرام گرفته بود شاه بهیئت تشریف آوردند درحالی که دست آریا در دستشان بود فرمودند این در قضایای فارس خدمت کرده است یک درجه بر رتبهٔ او افزوده شود مطابق قانون جاری مجال نداشت بمجلس پیشنهاد شد و یک رتبه در بارهٔ او بتصویب رسید از رتبهٔ ۷ به ۸ ارتقاء یافت.

صارم‌الدوله پسر ظل‌السلطان را که حاکم فارس بود مغضوباً با طیاره بتهران آوردند در ضمن از شاه شنیدم که فرمودند نمی کشمش و این در موقعی بود که مزد دست وثوق‌الدوله و صارم‌الدوله و نصرت‌الدوله در بستن قرار داد ۱۹۱۹ استرداد میشد.»

جنگ تامرادی و علت آن

«لهراسب بویراحمدی قهرمان جنگ معروف تنگ تامرادی است. وی مردی رشید و بلند بالا و قوی هیکل و تیرانداز ماهری بود. و در این جنگ تلفات سنگینی بقوای دولتی وارد گردید که سرلشگر حبیب‌الله خان شیبانی

شکست سختی خورده است.

لهراسب از طایفهٔ باطولی از توابع بویراحمدی گرمسیری است. زمانیکه فرماندهی پادگان بهبهان با سرهنگ حسین آقاخان خزاعی بود معمول شده بود که مقداری هیزم بطور سورسات غیر مجانی برای مصرف پادگان حمل شود. از طرف طایفه محمولات حمل شده علاوه بر چند مکاری لهراسب را که چون رشید و با فهم و شعورتر از سایرین بود بسر پرستی آنها می فرستند هنگام تحویل گرفتن محمولات بجای اینکه وجه هیزم را بپردازند به بهانهٔ اینکه وزن بار کم است او را در سر بازخانه کتک می زنند. لهراسب که بی گناه بوده بسیار ناراحت گردیده تصمیم خود را میگیرد و میگویند قسم یاد میکند که بجای هر چماق که باو زده‌اند یکنفر سرباز یا نوکر دولت را خواهم کشت.

از بهبهان پس از کتک خوردن خارج شده و چار پایان را بتوسط یک دو نفر از همراهان باز می فرستد و خودش با چهار نفر دیگر چماقهای بزرگی را بدوش گذارده از طریق تنگ کتاب که جاده معروف و محل معدن مومیائی است رهسپار شده و بدو نفر امنیهٔ مسلح برخورد میکند، بضرب چماق دو نفر امنیه مزبور را کشته و دو قبضهٔ تفنگ بدست می آورد و شبانه اطراف پست امنیهٔ تنگ کتاب را محاصره کرده و آنان را مستأصل و همه را خلع سلاح و مقتول میکند. موقع مراجعت دارای چند قبضه تفنگ بوده و علناً شروع بیاغی گری می کند. تمرد او باندازه‌ای طول و اهمیت پیدا کرد که دولت مجبوراً برای سرکوبی تمام ایل بویراحمدی قشونْ اعزام کرد.

جنگ تامرادی یکی از جنگهای مهیب تاریخ دوران پهلوی است. روز یکه سرلشکر شیبانی با گرفتن قلهٔ کوه مشرف. و مسلط به تنگ مزبور برضاشاه تلگراف میکند که قشون ما بجائی رسیده که پای قشون نادر هم بآنجا نرسیده بوده است؟! فردای آنروز مغرورانه دستور میدهد نیرو عقب نشسته و مواضع بدست آورده خود را تخلیه کنند.

نخیلی ها خواستند از عمل اشتباه مزبور جلوگیری کنند نتوانستند و حتی ناصرخان قشقائی که آنروز به طرفداری دولت با عده‌ای از ایلات ممسنی بمقابله با بویراحمدی ها آمده بود اصرار ورزید ولی شیبانی جواب او را با لبخند تحقیرانه رد کرد.

فردای آنروز نفرات بویراحمدی بسرکردگی لهراسب ارتفاعات را گرفته و آب را بروی قوای دولتی بستند و مثل برگ خزان از سربازان ریختند. بطوریکه برای بدست آوردن یک مشک آب از چشمهٔ نزدیک ده پانزده نفر کشته شد و یک هنگ بفرماندهی زندیه حمله کرد و تمام نفرات خود را از دست داد و موفق بگرفتن آنجا که در دست بویراحمدیها بود نشد. یکی از سرگردها که حضور داشت میگفت سرلشکر شیبانی جلو چادر ایستاده با دوربین مواضع دور را میدید در اطراف او گلوله دشمن گرد و خاک میکرد.

ستوان یکمی آمد دست بالا کرده خواست گزارش بدهد در حینی که میگفت: حضرت اجل... گلوله‌ای آمد از پهلوی او خورد قلبش را داغون کرد. همانجا افتاد امّا شیبانی از جای خود تکان نخورد بلکه نشست سر مقتول را بر زانوی خود گذاشته در حالیکه افسر مزبور جان میداد سرلشکر با قطرات اشک افسر مقتول را بدرقه کرد.

در این موقع ناصرخان قشقائی آمد دست بر شانهٔ سرلشکر نهاده گفت: حضرت اجل استدعا دارم تشریف بیاورید درون چادر شما را می‌زنند. شیبانی خنده‌ای کرد گفت پاگون‌های من بمن اجازه نمیدهند که بدرون چادر بروم بلکه شرافت سربازی امر میکند که یکقدم هم جلوتر بگذارم و یکقدم جلوتر رفت، آنروز خیلی سرباز کشته شد.

سرلشکر با وجود سوءظنی که بقشقائی ها و لرهای ممسنی که بکمک او آمده بودند داشت ناچار شد که اجازه بدهد افراد مزبور دو ساعت تیراندازی کنند و بمحض اینکه تیراندازی ایلات شروع شد در مدت یکساعت

۷۵نفر زده شد و بویراحمدیها فهمیدند که دیگر سربازان وظیفه تیراندازی نمی کنند. این بود که همان لهراسب داد زده فرمان داد: آهای بویر احمدیها خود را حفاظت کنید این تیرها مال ایلات است. و چند ناسزا هم بآنها گفت.

بالاخره در همان جنگ لهراسب بوسیلهٔ یکی از نوکرهایش از عقب سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد.»

اقتباس از نوشتهٔ نصرت الله فتحی

درگذشت امیرمؤید سواد کوهی

در جلد دوم گفته شد که مادر رضاخان هنگامیکه از مازندران بتهران می‌آمده مدتی در خانهٔ امیرمؤید بسر می برده و امیرمؤید باو محبت کرده است. با اینهمه سردارسپه با او خوب نبود بر اصل سیاست «حکومت تمرکز قدرت» و از بین بردن متنفذین و سران عشایر و ایلات دو پسر او را تیرباران نمود و نیز گفته شد که یکی از علل طغیان لاهاک بواسطهٔ قرابتی بود که با امیرمؤید داشت و بخونخواهی دو پسر امیرمؤید بوده است.

در کتاب شرح حال رجال ایران در بارهٔ امیرمؤید چنین نوشته است:

«اسمعیل خان امیرمؤید سوادکوهی (رئیس ایل باوند) متولد ۱۲۳۳ خورشیدی پسر ابراهیم خان شعاع الملک و برادر لطف الله خان شعاع الملک از تحصیل کرده های دارالفنون تهران بود، سابقاً در زمان ناصرالدین شاه اغلب در تهران جزء عملهٔ خلوت و شکاز بود و همیشه ریاست ایل سوادکوه و سوارهای آن محل را داشت در دورهٔ مظفرالدینشاه بواسطهٔ دسائس درباری از تهران مهاجرت و اغلب در محل خود اقامت اختیار نمود. در موقعیکه محمد علیشاه در سال ۱۳۲۹ هـ.ق. از راه مازندران بخیال تصرف تهران می آمد میگویند اسمعیل خان هم با او همراهی کرد ولی ضدیت اسمعیل‌خان در مازندران بر خلاف قشون روس قولی است که جملگی برآنند و چون نفوذ کاملی در صفحهٔ مازندران داشت برای این مقصود خیلی قابل استفاده بود.



امیر مؤید سوادکوهی

در دورهٔ سوم مجلس شورایملی درسال ۱۳۳۳ ه .ق. از طرف ساری وکیل گردید و در محرم ۱۳۳٤ هـ.ق. که قشون روس از طریق قزوین بتهران رهسپار بود و اغلب ملیون از تهران بطرف قم مهاجرت کردند او هم بهمراه شیخ ابراهیم زنجانی برای ضدیت با قشون روس بطرف مازندران حرکت کرد و مشغول اقدامات شد. در زمان نخست وزیری حسن وثوق (وثوق الدوله) در سال

۱۳۳۶ق. برابر با ۱۲۹۷خ او را با فرزندانش بتهران آوردند و مدتی در تهران زیر نظر بود و بعد بمازندران رفت و در زمان نخست وزیری و وزارت جنگی رضاخان سردارسپه دوباره او را تحت‌الحفظ بتهران آوردند و به کرمانشاه تبعیدش کردند و دو فرزندش نیز کشته شدند. (دو پسر امیرمؤید بنام عباس‌خان سهم‌الممالک و اسدالله خان هژبرالسلطان در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در گرگان دستگیر و در دهکدهٔ کلاک بین گرگان و بهشهر در همین سال تیرباران شدند.) امیرمؤید پس از بازگشت از آلمان در سال ۱۳۱۱خ در تهران بناخوشی سرطان در ۷۸ سالگی درگذشت.»

ماشین امضا

چگونگی امور در کابینهٔ هدایت

در دوران رضاشاه امور مملکتی و کارها طبق قانون اساسی جریان پیدا نمی کرد و در هیئت دولت که مسئولیت مشترک داشتند عمل نمیشده یعنی مطرح نمی گشته است. زیرا وزراء هریک در امور جاری کار وزارتخانهٔ خود را با شاه در میان میگذاشته و یا دستور می گرفته و همین که مورد موافقت شاه قرار میگرفته، ظاهراً برای تصویب و اطلاع در هیئت دولت مطرح میشده و همین که وزیر مربوطه میگفته بعرض رساندم تصویب فرمودند کافی بود و دیگر هیچیک از وزیران حق ایراد و اشکال و اعتراضی نداشته بایستی کورکورانه و بدون چون و چرا امضاء نمایند و در حقیقت ماشین امضاء بوده‌اند و اگر در این میان معاملاتی با خارجی ها میشده و حق‌العمل یا حق و حسابی داشته بجیب شاه می‌رفته است. این موضوع را مخبرالسلطنه هدایت رئیس الوزراء وقت در کتاب خاطرات و خطرات چنین تشریح و مجسم نموده است:

«کارخانه قندسازی

فروغی در وزارت فواید عامه فاتح را به اروپا فرستاد که در اطراف کارخانجات افزارسازی مطالعه بعمل بیاورد و با رسم تجارت امروزه ضرورتی

نداشت و سبب تأخیر شد و شرحی از دفتر مخصوص بمن نوشته شد که علت تأخیر خرید کارخانه چیست؟ شما که در امر قند عقیده اظهار کرده بودید و من پیشنهادی بعرض رسانده بودم. باری بهر جهت جوابی دادم وزراء مستقیماً با شاه مذاکره میکنند فقط راپرتی به هیئت می‌آورند که بعرض رساندم تصویب فرمودند. من پس از رفتن فاتح از مسافرت و قصد او مطلع شدم و از دادن توضیحات خودداری دارم، توجه شاهانه از تجار تشویقی کرده کارخانهٔ کهریزک را دایر کردند.

با ترتیبی که در فرنگ هست سفارش کارخانه مأمور مخصوص نمیخواهد، نمیدانم چه منظور بوده، بصیری لازم است که بداند چه سفارش بدهد. ریسمان ریسی را مرحوم صنیع‌الدوله بسفارش کتبی خواست. در افتتاح کارخانهٔ کرج از طرف وزارتخانه خطابه‌ای تدارک شده بود و در مقدمه شرح مبسوطی در تمجید از پیشرفتها. شاه متغیر شدند که تظاهر می کنید و خطابه خوانده نشد و این خود تظاهری فوق تظاهر است نمایندهٔ اشکودا در تهران با من داخل مذاکره شد و بتوسط او کارخانهٔ کرج خریداری شد بدون آنکه مأموری مخصوص بارو پا برود. پس از اتمام قرارداد پیغام کرد. علی‌الرسم کارخانه صدسه حق‌العمل میدهد گفتم از قیمت کسر کن. بشاه عرض کردم و نمیدانم آن صدسه به کجا رسید[1] چون تمرکزی در کار نیست...»

هدایت در جای دیگر چنین نوشته است:

«چراغ برق تهران

در تابستان ۱۳۱۰ تیمورتاش باتفاق داور و حسین‌خان و یارآشنای من در قلهک با نمایندهٔ کمپانی بلژیکی نشستند و قرارداد برای خرید چراغ برق تهران تنظیم کردند، سر شبی تیمورتاش قرار داد را آورد به هیئت که نخوانده

۱ــ مسلماً پهلوی که مو را از ماست می کشیده کی جز خودش قدرت داشته آن صدی‌سه را در یافت نماید؟

پاراف شود که بعرض رسیده تصویب فرمودند (فرمول رایج) مسئله قدری بی‌رویه بنظر آمد بداور گفتم من که نمیدانم در این قرارداد چه نوشته شده است، شما میدانید باید اول شما پاراف کنید بعد من به اعتماد بشما پاراف خواهم کرد و چنین کردیم، پس از توقیف تیمورتاش کمپانی آمد که وسایل فراهم شده است. فروغی وزیر خارجه امتیاز نامه را آورد که امضاء شود خوانده شد چند فصل آنرا من نپسندیدم سلب اختیار دولت در امور کمپانی و صدی بیست از اجرای کار بلژیکی باشند که مجال برای ایرانی بر یاستی نمی‌ماند. قیمت برق به اختیار کمپانی و حکومت در اختلافات با خودش گفتم من امضاء نمی کنم وبو استعفا کنم. داور شیراز بود و شاه مازندران هر دو آمدند به داور امساک خودم را در موقع پاراف یادآور شدم. داور عنوان استعفای مرا شنیده بود گفت در امری که رئیس استعفاء بدهد وزراء چگونه امضاء خواهند کرد و فروغی گفت بعرض رسانده‌ام فرمودند خودم می آیم به هیئت. میگویم چه باید کرد. دیدم فروغی لابد بنفع کمپانی صحبت کرده است و من در هیئت باید محاجه کنم، صبح چهارشنبه شرفیاب شدم فرمودند چیست؟ عرض کردم شرفیاب شدم شاید فرمایشی باشد. با قدری تشدد فرمودند من عرضی ندارم. گفتم من عرض دارم. فرمودند چیست؟ گفتم امتیازی که برای برق تهران تدارک شده است چند فصل مضر دارد، وزراء خواستند امضاء شود گفته‌ام اگر این قرارداد را باید امضاء کرد من پای شاه را می‌بوسم و مرخص می‌شوم، فرمودند می آیم در هیئت میگویم چه باید کرد. خوب شد مرا مسبوق کردی، به هیئت تشریف آوردند فرمودند این مسئله کار بلدیه است به آنجا رجوع کنید به بلدیه رجوع شد و سر نگرفت».

هدایت چند صفحه بعد در مورد راه آهن چنین نوشته است:

«معما !

به تشویق دکتر میلیسپو رئیس مالیه یولند امر یکائی استخدام شد، طرح اول راه‌آهن را ریخت نظر شاه دیگر شد. ساختمان راه به شرکت فیلیپ

هلنسبان، یولیوس برگر و سیمنس کمپانی های آلمانی راجع گشت. شمال را خودشان برداشتند و بملاحظات تجارتی یولن آمریکائی را در کار شریک کرده جنوب را باو واگذاردند و امانی مشغول کار شدند. سیل غیر محتملی صدمهٔ کلی وارد آورد. امریکائی ها از کار خارج شدند در صورتیکه ساختمان آلمانی ها در نهایت خوبی بود قسمتهای دیگر مکرر محتاج تعمیر شده است و کار آلمانی از هر جهت رجحان دارد، چندی کار بدست مهندسین داخله ادامه یافت تعهد آلمانها سر رسید حتی از ژاپن مهندس خواسته شد، در شمال بکمک مهندسین کامپساکس باتفاق یکی از کارگزاران ترک با فروغی آشنا بود بتهران آمد. این شرکت دانمارکی در ترکیه عملیات رضایت‌بخشی کرده است بسعی فروغی ساختمان راه‌آهن باین شرکت واگذار شد در وزارت منصور.

شرکت شش میلیون لیره بالمقاطعه برای اداره و تدارک افزار کار خواست‌سوای‌مخارج ساختمان، شرکتی آلمانی ۵ میلیون پیشنهاد کرد، من در هیئت مذاکره کردم وزارت راه یک میلیون کاست در ثانی آلمانی ها چهارمیلیون و نیم پیشنهاد دادند بشاه عرض کردم منصورالملک حاضر بود گفت در پنج میلیون قرارداد با کامپساکس امضاء شده‌است شاه که اعتنا بامضای فلک ندارد فرمود خالا که امضاء کرده‌ای باشد. در صورتیکه ساختمان آلمانیها در نهایت خوبی بود و قسمتهای دیگر مکرر محتاج تعمیر شده است و کار آلمانی ها از هر جهت رجحان دارد من تعجب کردم شاه که جزئیات را در اقتصاد ملاحظه دارد چطور نیم میلیون لیره اغماض می فرمایند و حال آنکه قرارداد مقطوعاً بتصویب هیئت نرسیده بود از اول ۱۳۱۲ ساختمان بعهدهٔ کامپساکس قرار گرفت وعملیات بمناقصه انجام میشد، مصالح راه خریداری از داخله یا خارجه.»

سالها پس از خانه نشینی مخبرالسلطنه یکی از دوستانش (نوری) از مشارالیه می پرسد: بفرمائید حضرتعالی چند سال نخست وزیر بودید؟

مخبرالسلطنه در پاسخ میگوید: بفرمائید چند سال ماشین امضاء رضاشاه بودم!

قتل عبدالحسین دیبا

چو محرم شدی ایمن از خود مباش
که محرم به یک نقطه مجرم شود

سید عبدالحسین خان دیبا نمایندهٔ مجلس و رئیس محاسبات وزارت دربار واز محارم رضاشاه و با عبدالحسین تیمورتاش بسیار نزدیک و دوست بود. قبل از آنکه تیمورتاش از خدمت برکنار گردد عبدالحسین دیبا را از کار برکنار و پس از چندی او را توقیف سپس تقاضای سلب مصونیت او از مجلس دورهٔ هشتم گردید که بلافاصله تصویب شد.

دیبا متهم بود که امیر منصور پسر سپهداز اعظم رابامر غیر واقع که نمایندگی رشت در دورهٔ نهم باشد امیدوار نموده و مبلغ دو هزار تومان باین عنوان از او اخذ و کلاه‌برداری کرده است و دلیل محکمه قطعهٔ کارت مربوط بدیبا بود حاکی از اعتراف او بدریافت وجه و شهادت فتح‌الله اکبر و ملاقاتهای مختلف حاج مشار سعدیه با امیر منصور و دیبا و تسلیم وجه به دیبا در اطاق خواب او. پس از تشکیل جلسهٔ محاکمه و مدافعات وکلای طرفین دعوا: که عبارت بودند از همراز، سلطانی، ارسلان خلعت بری و دفاع مشار سعدیه، محکمه دیبا را به ده ماه حبس تأدیبی محکوم ساخت. خود دیبا در دفاعش گفته بود:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت مشرب مدام ما

من چیزهائی میدانم که نمی‌توانم بر زبان آورم. حتی میتوانسته بگوید که قبل از آنکه از من سلب مصونیت نمایند مرا توقیف کرده‌اند، در حالیکه موقع طرح لایحهٔ سلب مصونیت حق دفاع داشته‌ام تا مجلس رأی بدهد، بقدری تحت فشار و شکنجه بود که این چند کلام راهم در دفاعش نگفته است.

دیبا کی بوده است؟

در کتاب شرح حال رجال ایران در جلد پنجم در بارهٔ دیبا چنین نوشته است:

«سید عبدالحسین خان دیبا وکیل الملک پسر فضل الله خان وکیل الملک وزیر خلوت و برادر کهتر حشمت الدوله والا تبار، در ایران و پاریس تحضیلاتی نموده و به تناوب دارای این مشاغل بود: پیشخدمت شاه— رئیس محاسبات سرکنسولی ایران در تفلیس— رئیس محاسبات خزانه— کنسول ایران در باطوم— رئیس محاسبات دربار و ضمناً بچند زبان بیگانه آشنا بود و زنی داشته بنام بلبل[1] نامبرده در سال ۱۳۰۶ قمری در تبریز متولد و در سال ۱۳۱۷ در حال تبعید در ٥٤ سالگی در ملایر کشته شد و در همانجا مدفون گردید.»

استخراج از پروندهٔ محاکمهٔ قتلهٔ دیبا

دیبا— عبدالحسین وکیل الملک طبق تلگراف شمارهٔ ۳۲۸۱ مورخ ۱۳۱٦/۲/۱ بملایر اعزام میشود و شب ۲٦ خرداد ۱۳۱۷ کشته میشود.

جهانسوزی در روز ۱۳۱۷/۱/۲۳ طی شمارهٔ ۱۲۵ بشهربانی کل چنین نوشته است: عبدالحسین دیبا که سابقاً مبتلا بمرض کلیه و تحت معالجه بوده بعلاوه یکی دو روز است بمرض قلبی مبتلا و تحت معالجه است.

و در نامهٔ دیگر می‌نویسد:

پیرو ۱۲۷ عبدالحسین دیبا ساعت سه صبح فوت و طبق مقررات دفن گردید ۱۳۱۷/۳/۲٦».

هدایت در خاطرات و خطرات می‌نویسد:

«... دیبا دستی در قمار داشته است، از مجلل ۲۵ هزارتومان

۱— این نام را تیمورتاش وزیر دربار برایش گذاشته بوده است.

می برده مجلل در این موقع سکته کرد، شاه امر فرمودند آن برد را بورثه رد کرد».

در همین صفحه می نویسد:

گفته شد خزانه دست خورده است. دیبا مظنون بود.

شرح قتل وکیل الدوله دیبا

اول اردیبهشت ۱۳۱٦ عبدالحسین دیبا را که مدتی بود مدت حبس آن مرحوم بپایان رسیده و باید آزاد شود از زندان مرکز بزندان ملایر منتقل کردند. در تاریخ اول اردیبهشت ۱۳۱٦ سر پاس مختاری نامه صادر و دستور اکید می دهد که این زندانی (دیبا) با هیچکس نباید ملاقات و مراوده و مکاتبه نماید و نیز بحمام هم نباید برود، حتی مأمورین محل او را نشناسند و ندانند کیست و هر که هر سؤالی بکند در جواب او انکار و نفی کامل گفته شود و اگر کسی تسامح یا غفلت نماید مسئول خواهد بود و سخت مجازات خواهد شد. بنابراین دیبا را در زندان ملایر بنام (حاجی آقا) معروف کرده مانع مراودهٔ او شده بودند. پس از مدتی گزارشی از شهربانی ملایر رسید که این شخص با نهایت سختی و ذلت زندگانی میکند و با روزی پانزده شاهی نمی تواند زیست نماید. یک قرآن خطی و یک انگشتر دارد اجازه میخواهد که آنها را بفروشد و بمصرف خود برساند. مضمون گزارش بشاه داده میشود. شاه میگوید مگر آنجا مهمانخانه است که میخواهد خوش بگذراند باید آنقدر بماند تا بمیرد.

در بیستم فروردین ۱۳۱۷ محمد کاظم جهانسوزی (در بچگی خادم مرحوم رئیس التجار و در حین گرفتاری رئیس شهربانی قم بود) از کاشمر بملایر منتقل و بریاست شهربانی آن شهر منصوب شد، در تاریخ ۱٤ اردیبهشت ۱۳۱۷ بر حسب تلگراف رمز بعنوان مرخصی بتهران احضار و در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۷ با دستور مخصوص و تعلیم مخفی از شخص سر پاس

مختاری بملایر مراجعت و در شب ۲۶ خرداد ۱۳۱۷ بقتل آن مرحوم مظلوم مبادرت نمود.

اینک جریان قتل

ولی‌الله شادمان پاسبان محل که شاهد فاجعه بود چنین شهادت میدهد. همچنین تلویحاتی که از اقرار متهمین بدست آمده جریان قتل را بطوریکه شاهد نقل کرده تأیید نموده‌اند اینک شرح واقعه:

ساعت یازده و نیم شب مزبور یاور جهانسوزی و فدوی و فروتن و چوبین و نظمی در حالیکه همه لباس شخصی پوشیده و گیوه بپا کرده بودند وارد محل شهربانی شده و به ولی‌الله گفتند: اگر کسی عارض شود او را راه مده و بگو فردا صبح بیا. سه نفر از آنها وارد زندان شده و گفتند حاج آقا را بیاورید. ولی‌الله می‌گوید: من خیلی کنجکاوی کردم که بر اسرار آنها واقف شوم. مرحوم دیبا را با حال بـــد و در صورتیکه دست‌بند بدست او و پابند بپایش زده بودند وارد اطاق شهربانی کرده بر صندلی قرار داده، فروتن پشت میز نشسته در صورت ظاهر شروع بباز پرسی نمود.

در همان اثنا «فدوی» از اطاق خارج و بگوشهٔ حیاط شهربانی رفته دستمالی با خود آورد و پشت سر پنهان نمود که من آنرا خوب میدیدم بمجرد ورود باطاق صدای اوخ از حلقوم دیبا خارج شد و صدای افتادن او بگوشم رسید. من برای اینکه خوب مطلع شوم تفنگ را به در تکیه داده از پنجره مشرف بدرون اطاق شدم و خوب تماشا کردم دیدم دیبا را بر زمین انداخته یاور جهانسوزی پای خود را بر گردن او نهاده و فدوی روی سینهٔ او ایستاده کمی خم شده دست بگلوی دیبا برده بود، هادی نظمی هم شانه آنمرحوم را سخت گرفته و فروتن هم روی پای او نشسته بود چوبین هم سرش را نگاه داشته بود. با این حال و با این عده مدت بیست دقیقه طول کشید تا از عمل خفه کردن و قتل فارغ شدند، تقریباً یکساعت و نیم بعد از نصف شب عمل قتل بانجام رسید.

همان ساعت یک نفر پاسبان بمنزل سید جعفر غسال فرستادند او را با تابوت حاضر کردند. سه ساعت بعد از نصف شب سید جعفر غسال بشهربانی حاضر شد.

اظهارسیدجعفرغسال

سید جعفر میگوید: بمن گفتند این مرده را ببر بشوی. من گفتم شب نمی‌شود، بماند تا صبح. یاور جهانسوزی گفت فضولی مکن پدرت را درمی‌آورم. آنگاه من حاضر شده و چهار نفر پاسبان مرحوم دیبا را از کیسه کشیده (گویا اول بنا بود با کیسه بدون تشریفات دفنش کنند) در تابوت نهاده حمل نمودند، بغسالخانه رسیدیم جهانسوزی و فدوی و فروتن هم با ما تا غسالخانه آمدند من عمل شستشو را انجام دادم و آفتاب نزدیک بود طلوع کند که بدفن مبادرت نمودند سید جعفر در پاسخ باز پرس که از او پرسیده بود آیا علامات و آثاری در بدن او بود پاسخ داد فقط روی او سیاه بوده ولی بدنش مثل بلور سفید بود.

پس ازمرگ

روز بعد از واقعه شایع شده بود که یک اتومبیل از مرکز آمده و دیبا را بزندان کرمانشاهان منتقل نمود ولی در دفتر زندان چنین وارد کرده بودند که براثر حملهٔقلبی دیبا سکته کرد.چون‌خبر حملهٔقلبی و انتقال بکرمانشاهان میان پاسبانان تولید شک و تردید کرد یاور جهانسوزی همه را احضار و پس از صف کشیدن نطق کرد و گفت: ما تمام مأمورین شهربانی مأمور سیاسی هستیم سیاست هم مشتمل بر اسرار است که باید آن اسرار را شنید و اطاعت کرد و فراموش نمود بنابر این اگر یک کلمه از اسرار شهربانی گفته شود گوینده را اعدام میکنم، چند روز بعد طبق نامه که سر پاس مختاری نوشته بود مبلغ سه هزار ریال (سیصد تومان) وجه از اعتبار مخفی فرستاده مابین قاتلین تقسیم شد.

اعزام ولیعهد بسویس

با آنکه رضاشاه دلبستگی شدیدی به محمد رضا پهلوی ولیعهد داشت معهذا قبول کرد که فرزند خود را برای تحصیل بارو پا اعزام دارد. این تصمیم روز ۱۵ شهریور ۱۳۱۰ بمرحلهٔ اجرا گذارده شد. در ساعت ٤ بعد از ظهر آنروز کشتی جنگی دولت شوروی که آن دولت مخصوص این مسافرت فرستاده بود در میان تشریفات نظامی که از طرف گارد احترام و گارد احترام شوروی که از مسکو اعزام شده بود ساحل بندر انزلی را ترک گفت و عازم باکو شد، رضا شاه تا وقتی کشتی جنگی «پولیان» از نظر ناپدید شد ساحل دریا را ترک نکرد.

تیمورتاش وزیر دربار، دکتر مؤدب الدوله نفیسی که از اطباء معروف تهران بود به همراهی عزیمت نمودند.

دولت شوروی بمناسبت عبور ولیعهد ایران اعلام نمود که کلیهٔ محبوسین ایرانی را که بموجب حکم محاکم شوروی زندانی هستند آزاد خواهد کرد.

اعزام چهارمین دستهٔ محصلین

در اواخر شهریور ماه ۱۳۱۰ نیز چهارمین دستهٔ محصلین برای فرا گرفتن دورهٔ عالی در علوم مختلفه، مورد احتیاج کشور که در حدود صد نفر بودند عازم اروپا گردیدند.

تیرگی روابط ایران با آلمان

درسال ۱۳۱۰خ یکی از مجله های آلمان که صاحب امتیاز آن یکنفر آلمانی بنام «لئومانیاس» و بزبان فارسی منتشر میشد دربارهٔ رژیم پلیسی و حکومت دیکتاتوری ایران مقالاتی و در یکی از شماره های آن کاریکاتوری داشت که نسبت به پهلوی بسیار موهن بوده است.

بهتر است قبلاً نوشتهٔ مخبرالسلطنه هدایت را که در این موقع رئیس الوزراء بود نقل نموده سپس به بقیهٔ ماجرا پرداخته شود:

هدایت در صفحهٔ ۳۹۰ و ۳۹۱ خاطرات و خطرات چنین نوشته است:

«در روزنامهٔ مصور مونیخ شرحی با نقش و نگار در عنوان قیصر بی نام و نشان منتشر شد نگارنده لئومانیاس و مضمون آنکه پهلوی را تبار معروفی نیست در ریاست قراولان سفارت آلمان از «گراف کواک» ضربتی خورده است...

از وزارت خارجه به سفیر آلمان که تازه وارد شده است اخطار میشود و از عقبات آن اظهار نگرانی.

دراطراف مسئله قلمفرسائی خالی از حقیقت هم چنانکه شیوهٔ مغرض است شده بود، از سفارت برلن بر حسب وظیفه نسخه‌ای بتهران فرستاده شد، خاطر پهلوی را بی اندازهٔ آزرده کرد تغییر متخصصین آلمانی را از قورخانه جواب گفت و از وزارت خارجه آلمان تقاضای جبران شد.

در آلمان به اخبار روزنامجات درجهٔ دوم و سوم اعتنائی نیست، سوابق تاریخی هم در دست است. افسری رنجیده شرحی در مذمت فردر یک کبیر نگاشته مقابل دریچه دفتر را بدیوار نصب کرد. فردر یک دید مردم ازدحام کرده میخواندند، گماشته‌ای را فرستاد خبر بیاورد، رفت و برگشت و جرأت نمیکند مضامین ورقه را بگوید. فردر یک میگوید هر چه هست بگو. میگوید: میفرماید برو ورقه را بکن زیرتر نصب کن که خلق در خواندنش زحمت نداشته باشند.

دولت آلمان را قانون در این موارد دست بسته است. دولت ایران اعضاء سفارت خودش را از برلن احضار کرد و امور را بدولت ایتالیا باز گذارد. دولت آلمان هم سفارت خودش را از تهران خواست ببرد که روابط یکطرفی نمیشود، دولت ایران با این تهدید فقط فرزین (سفیر) و مستشار سفارت را احضار کرد عنوان سفارت محفوظ ماند و مداخلهٔ ایتالیا موقوف شد و این مذاکرات سبب تعویق شرفیابی سفیر آلمان و پیرت فن بلوشه که ۲۷ روز

معوق ماند گردید.

مقارن این احوال روزنامهٔ پیکار در برلن هم از اوضاع بد می نوشت و مزید بر علت شد. علوی مدیر روزنامه را از برلن تبعید کردند، فرخی هم که شوری در سر دارد جای او را گرفت و نهضت را منتشر کرد. تیمورتاش که از سفر مشایعت ولیعهد مراجعت کرده بود بسفارت آلمان گوشزد کرد که احتمال بستن درب مدرسهٔ آلمانی میرود و طلاب ایرانی از برلن بجای دیگر انتقال خواهند یافت، آلمان کانون ترویج کمونیستی شده است، فرخی مرد ناراحتی است.

در این اثنا کابینهٔ برلن تغییری کرد که رعایت دموکراسی خشک نمی کرد. فرخی را از آلمان عذر خواستند به ایران آمد و مورد مزاحمتی نشد، سفیر آلمان گفت اگر فرخی مستحق عفو است، روزنامه‌نگار آلمانی مستحق‌تر است.

در نتیجهٔ مذاکرات، دولت آلمان روی حواشی خالی از حقیقت مقاله، روزنامهٔ مصور مونیخ را شش ماه از انتشار ممنوع میکند.

سفیر آلمان پس از ۲۷ روز معطلی بار می یابد، شاه قدری از تغییرات در ایران صحبت میکند. سفیر هم از وسعت خیابانها و عمارت جدید تمجید میکند. در ضمن شاه میفرمایند من دوستی آلمان را محترم میشمارم باید نگذارد در آن اخلال پیدا شود. سفیر هم به توجه مخصوص هیندنبورک به ایران اشاره میکند. رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت.

منجمله شاه از سابقهٔ سفیر در ایران می پرسد. میگوید در کرمانشاه نماینده بودم. میفرمایند اوقات ناهمواری بود، آن اوقات ایران ضعیف بود (حالا قوی است). سفیر میگوید شهر بطوری تغییر کرده است که من نشناختم از شولن‌بورگ سفیر اسبق تمجید می فرمایند.

تأسیس مدرسهٔ آلمانی در سنهٔ ۱۹۰۶ شد، مدرسه اهمیت کلی دارد و باب نفوذ علمی است. در این مواقع برای رعایت قانون روابط دو دولت را

نمیشود بر هم زد. پس از جنگ بین‌الملل مدرسهٔ آلمانی بمدرسهٔ حرفه و صنعت مبدل شده و از انفع مدارس بود بر یاست دکتر اشترونگ. مدارس دیگر مؤسسات بیگانه در باطن قصد تخریب دیانت ما را داشتند که بر دیانت خودشان مزیات دارد.»

امّا باقی ماجرای حملات جراید آلمان بایران:

پس از آنکه فرخی یزدی از ایران فرار کرد و بروسیه شوروی رفت، مدتی هم درآن کشور بسر برد بالاخره بآلمان رفت. و در آنجا باز هم دست از مخالفت خود با دیکتاتور برنداشت و بمقالاتی چند در مجلهٔ پیکار نوشت. روزنامهٔ پیکار کار یکاتوری بچاپ رسانید که شکل اژدهائی زمین‌خوار را نشان میداد و منظورش این بود که پهلوی اژدهائی است زمین‌خوار و املاک مردم را می‌بلعد. سفیر ایران محمدعلی فرزین(معروف‌به محمدعلی کلوپ) به دادگاه علیه نویسندهٔ مقاله شکایت میکند و مدعی میشود که مقالات مجله منافی با شئون کشور ایران‌بوده و کشور ایران کشوری است کاملاً آزاد و قانونی و روی اصول دموکراسی اداره میشود.

فرخی در این محکمه به نام یکی از شهود مدارکی ارائه داد و بیاناتی کرد که محکمه رأی به برائت مدیر مجله (علوی) داد ولی دولت آلمان روی فشار و درخواست ایران علوی مدیر مجلهٔ پیکار را از آلمان خارج نمود و پلیس آلمان به فرخی اخطار نمود که از خاک آلمان خارج شود. در همین موقع تیمورتاش وارد برلن میشود و به فرخی تأمین میدهد که بایران مراجعت نماید و بدون دغدغهٔ خاطر زندگی کند. فرخی فریب این وعدهٔ اطمینان‌بخش را خورده در سال ۱۳۱۱ بایران مراجعت مینماید.

قانون اوزان و مقیاس ها

«اطلاعات در یک ربع قرن» در این مورد چنین نوشته است:

«وزن در تمام مملکت یکسان نبود، هر ایالت و هر گوشهٔ کشور وزن مخصوص بخود داشت که «من» نامیده میشد امّا «من» در هر نقطه وزن

علیحده‌ای داشت و بنام‌های مختلف نامیده میشد «من تبریز» «من شاه» «من تفنگی» و غیره همینطور بود مقیاس طول و مقیاس سطح و سایر مقیاس‌ها که در بیشتر ایالات و ولایات مختلف و درهم و برهم بود.

اول آبانماه ۱۳۱۱ قانون توحید اوزان و مقیاس‌ها بصحهٔ شاه رسید و دستور اجرای آن صادر گردید. بر طبق این قانون واحد وزن کیلوگرم— واحد طول متر— واحد سطح متر مربع واحد حجم متر مکعب و اضعاف و اجزاء مقیاسهای مزبور مطابق اصول متری معین شد و دولت مکلف گردید وزنه‌های کیلوگرم سفارش دهد و با علامت مشخص دولتی که همه جا یکسان باشد در دسترس عامه بگذارد.»

اولین کارخانهٔ سیمان در ایران

ساختمان راه‌آهن و سایر مؤسساتی که باید ایجاد شود احتیاج به سیمان داشتند که تا این موقع اگر ضرورت داشت از خارج وارد میکردند. برای آنکه احتیاجات سیمان در داخله تأمین گردد در شهر یور ۱۳۱۱ اقدام به تأسیس کارخانهٔ سیمان نمودند و روز جمعه ۸ دیماه ۱۳۱۲ کارخانه افتتاح گردید. این کارخانه که قسمتی از ماشین‌آلات آن از دانمارک و قسمت دیگر از سوئد خریداری شده بود در شهر ری نزدیک چشمه‌علی نصب گردید. ساختمان بنای آن را آلمانی‌ها عهده‌دار بودند. محصول اولیهٔ کارخانه روزانه یکصد تن بود با اضافه کردن کوره‌های دیگر محصول آن زیادتر شد.

تیمورتاش مغضوب میشود

روز دوم مرداد ۱۳۱۱خ عبدالحسین خان تیمورتاش بعنوان رفع خستگی و کسالت بساحل دریای شمال رفت، و بندر چمخانه را برای استراحت و آب‌تنی انتخاب نمود و نزدیک دو هفته در آن جا ماند. این مسافرت موجب شایعات زیادی بین مردم گردید و گفته میشد که نظر شاه از تیمورتاش برگشته و مقدمهٔ کناره گیری وزیر دربار است. این شایعه در آنموقع صدق نکرد ولی چندی نگذشت که تحقق یافت.

در این مسافرت همراهان تیمورتاش عبارت بودند از: فتح‌الله نوری اسفندیاری— وکیل‌الملک دیبا رئیس محاسبات دربار و محمد خسروانی.

تیمورتاش از خدمت برکنار شد

روز شنبه سوم دیماه ۱۳۱۱ خبر زیر در روزنامه‌ها منتشر گردید.

«آقای تیمورتاش وزیر دربار پهلوی از خدمت معاف گردیدند.»

این خبر مانند بمبی در تهران صدا کرد همه متعجب شدند و دانستند که تیمورتاش آن وزیر درباری که قدرت مافوق شاه را از خود نشان میداد اکنون نه تنها از کار برکنار شده بلکه مورد تعقیب نیز واقع خواهد شد. در روزنامه‌ها جزاین دوسطر خبربرکناری هیچگونه تعبیر و تفسیری وجود نداشت زیرا کسی اجازه و حق اظهار نظر در این مورد را نداشت. بعداً معلوم شد عصر روز جمعه دوم دیماه شاه بعمارت دربار آمده و دستور داده که دربار را منحل و آن قسمت را که دفتر کار تیمورتاش بوده برچیده و اثاثیهٔ اطاق او را جمع‌آوری نمایند و گفته است اصلاً وزیر دربار نمیخواهم و دیگر تیمورتاش وزیر دربار نیست.

در تعقیب این اقدام به شهربانی دستور داده شد که تیمورتاش در خانهٔ خودش واقع در بیرون دروازهٔ باغشاه تحت نظر قرار گیرد و هیچ کس حق مراودهٔ با او را ندارد.

از این تاریخ تا روزیکه محاکمه شد هیچکس جرئت نکرد با او ملاقات کند. در صورتیکه روزی که در مسافرت آخری از اروپا بایران بازگشت مینمود عدهٔ بسیار زیادی از نمایندگان و وزرا و رجال تا قزوین باستقبال او شتافته بودند.

توقیف تیمورتاش

آنچنان گرم است بازار مکافات عمل
چشم اگر بینا بود، هر روز، روز محشر است
صائب

تیمورتاش چندی تحت نظر بود تا اینکه روز ۲۹ بهمن ۱۳۱۱ طبق

قرار صادره تحت تعقیب جزائی قرار گرفت و از طرف دادستان دیوان عالی جزای عمال دولت ادعانامه تنظیم و قرار توقیف صادر گردید و بزندان شهربانی منتقل شد.

روز ۲۵ اسفند ۱۳۱۱خ. شعبهٔ اول دیوان جزا بر یاست لطفی تشکیل شد و محکمه قرار سری بودن محاکمه را صادر نمود و محاکمه آغاز شد و شروع برسیدگی نمود. وکلای مدافع تیمورتاش عبارت بودند از سید هاشم وکیل و احمد مقبل و دو نفر مترجم برای ترجمهٔ اوراق.

جلسه از صبح تا ده بعد از ظهر ادامه یافت وبعنوان تنفس تعطیل شد و روز بعد که جمعه بود باز تشکیل جلسه داد و در نتیجه تیمورتاش از حیث ارتشاء به سه سال حبس مجرد که مستلزم محرومیت از تمام حقوق اجتماعی و استرداد مال حاصله از ارتشاء و پرداخت سی وهشت هزار و پانصد تومان و هزار و هفتصد و دوازده لیرهٔ انگلیسی بود محکوم گردید.

میگویند هنگامیکه تیمورتاش را بوسیلهٔ مأمورین شهربانی به دیوان جزا می آوردند جمعی بتصور اینکه حضور در محکمه آزاد خواهد بود یعنی محاکمه علنی خواهد بود در راهروها و پله‌ها گرد آمده بودند تا در موقع دادرسی حضور داشته باشند. یکی از میان جمعیت همین که چشمش به تیمورتاش افتاد فریاد برآورد: «آقای عبدالحسین خان تیمورتاش!

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند!

تیمورتاش در وسط پله‌ها ناگهان زانوهایش سست شد و روی پله‌ها نشست. پس از دو سه دقیقه بلند شد و بطرف محکمه رفت.

رد اعتبارنامه تیمورتاش

چون تیمورتاش در ضمن انجام خدمت در وزارت دربار سمت نمایندگی مجلس را نیز از شهرستان نیشابور دارا بود و در دورهٔ نهم مجلس هم بهمین سمت انتخاب شده‌بود و چون این انتخاب مصادف با تعقیب او شده و

محکومیت حاصل کرده بود لذا در موقع رسیدگی باعتبار نامه‌ها شعبهٔ سوم مجلس چنین گزارش داده بود:

مجلس شورایملی— دوسیهٔ انتخابات نیشابور تحت مداقه درآمد و قبل از رسیدگی بجریان امورانتخابیه صلاحیت مومی الیه موردبحث واقع گردید— چون تیمورتاش در نتیجهٔ حکم صادره از دیوان جزای عمال دولت محکوم بحبس مجرد و محروم از تمام حقوق اجتماعی شده و چنین شخصی صلاحیت نمایندگی مجلس شورایملی را ندارد شعبهٔ سوم باتفاق آراء اعتبارنامهٔ محکوم مزبور را رد نموده و خبر آن را بمجلس تقدیم میدارد.»

این اولین دفعه بود که نام تیمورتاش در مجلس بدون القاب و عنوان ذکر میشد چه رسد که نسبت باو چنین تصمیمی گرفته شود.

در باره شرح حال و برکناری و قتل تیمورتاش مطالب زیادی نوشته شده است، از جمله در کتاب «اطلاعات در یک ربع قرن»، مخبرالسلطنهٔ هدایت در کتاب «خاطرات و خطرات»، عباس اسکندری در کتاب «آرزو»، مهدی بامداد در جلد دوم «شرح حال رجال ایران» و در کتاب «نفت و نطق مکی» در بارهٔ قرارداد سه‌ستارهٔ نفت جنوب که تیمورتاش در آن دخیل بوده است. برای نوشتن این قسمت از همهٔ آنها استفاده شده است ولی بامداد شرحی مختصر ولی جامع نوشته که در زیر نقل میگردد:

«عبدالحسین خان (معززالملک— سردار معظم خراسانی— تیمورتاش) متولد سال ۱۲۵۸ خورشیدی پسر حاج کریمداد خان نردینی بجنوردی معززالملک امیرمنظم (متوفی ۱۳۲۷ق.) پسر محمدحسن خان بوده است. تیمورتاش پس از تحصیلات فارسی در ایران برای تکمیل تحصیلات بارو پارفته وتحصیلات خودرا در رشتهٔ نظام در پطرزبورگ (لنینگراد) نمود و پس از بازگشت بایران (۱۳۲۵ق.) در دفتر وزارت خارجه بسمت مترجم روسی استخدام شد و بعد در دورهٔ دوم مجلس شورایملی (۱۳۲۷ق.) با اینکه سنش بحد نصاب قانونی نرسیده بود از خراسان وکیل مجلس شورایملی

گردید. و بعد از تعطیل مجلس در ۱۳۳۰ قمری در ایالت شاهزاده نیرالدوله بر یاست نظام خراسان (رئیس قشون) منصوب و در دورهٔ سوم (۱۳۳۳ق.) نیز از خراسان بوکالت رسیده و بعد هم چندین بار دیگر نمایندهٔ مجلس شد و در سالهائی که وزیر دربار بود همیشه از نیشابور بسمت نمایندگی مجلس انتخاب میگردید. در سال ۱۲۹۷خ حاکم گیلان و در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در کابینه سوم مشیرالدوله (حسن پیرنیا) وزیر دادگستری و در سال ۱۳۰۲خ حاکم کرمان شد. در کابینهٔ سوم و چهارم سردارسپه (۱۳۰۳—۱۳۰٤) وزیر فوائد عامه بود و پس از جلوس رضاشاه پهلوی بسلطنت از سال ۱۳۰٤ لغایت آذرماه ۱۳۱۱خ. وزیر دربار پهلوی یعنی همه کاره و در حقیقت شخص دوم مملکت بعد از پهلوی بود. م.ق. هدایت (مخبرالسلطنه) که در آن ایام وزیر و نخست‌وزیر بود در صفحهٔ ٤۷۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود می‌نویسد: «تیمورتاش وزیر دربار است و رافع بین شاه و هیأت و نافذ در هر کار طرف اعتماد شاه است و از سیاست آگاه روزی در هیأت فرمودند (شاه) قول تیمور قول من است».

تا وقتیکه پشتیبان وی دولت فخیمهٔ انگلستان بود همه کاره و شخص دوم مملکت محسوب میگردید بلکه وزیر درباری بود که قدرت زیادی از خود نشان میداد تا اینکه از دولت انگلستان برای هر جهتی دست کشید و با دولت شوروی سر و سرّی پیدا کرد (مانند امین‌السلطان پس از قضیه رژی و سعدالدوله در دورهٔ مشروطیت) و سرانجام رسید بمجازاتی که هرگز بآن گمان نمی‌برد. تیمور تاش مردی بود با هوش— با سواد— با اطلاع از سیاست— فوق‌العاده عیاش و دائم‌الخمر. در زمان وزارت دربارش برای نزدیکی باو اکثر رجال مملکت برای استفاده و پیشرفت کار خویش در تفریحات و عیاشی وی همه‌گونه وسائل فراهم آورده و مساعدت‌های لازم بعمل می‌آوردند در سال ۱۳۱۱ (سوم دی) از وزارت دربار معزول و بعد توقیف و محاکمه گردید و با وضع بسایر فجیعی در زندان قصر کشته شد تیمورتاش را

دو بار محاکمه کردند به این شرح:

۱— تیمورتاش نزدیک بدوماه (از سوم دی تا ۲۹ بهمن ۱۳۱۱خ.) در خانهٔ خود زیر نظر شهربانی بسر می‌برد در تاریخ ۲۹ بهمن چون کیفرخواست از طرف دادستان دیوان کیفر تنظیم و قرار توقیف وی صادر شد و در شهربانی زندانی گردید در ۲۵ اسفند جلسه دادرسی تشکیل یافت. دادگاه قرار سری بودن دادرسی را اعلام و شروع برسیدگی نمود، در دادگاه فقط وکلای مدافع تیمورتاش و دو نفر مترجم روسی برای ترجمهٔ اوراق[1] حاضر بودند دادگاه پس از رسیدگی دو روزه (شنبه و جمعه) شب و روز متوالیاً او را از حیث ارتشاء به سه سال حبس مجرد که مستلزم محرومیت از تمام حقوق اجتماعی و استرداد مال حاصل از ارتشاء و پرداخت ۳۸۵۹۲ تومان و ۱۷۱۲ لیرهٔ انگلیسی بود محکوم کرد.

۲— سه ماه بعد دوباره در سوم تیر ۱۳۱۲خ. ادعانامهٔ دیگری از طرف دادستان دیوان کیفر راجع بگرفتن رشوه از حاج میرزا حبیب‌الله امین التجار اصفهانی برای مداخله و اعمال نفوذ در امر واگذاری انحصار صدور تریاک تمام ایران برای مدت سه سال بوی تنظیم شد بالاخره پس از تشکیل جلسه و سؤال و جواب زیاد که دو روز طول کشید این بار هم تیمورتاش محکوم شد به پنج سال حبس مجرد و پرداخت نه هزار لیره و دویست هزار ریال بخزانهٔ دولت بطوریکه در شرح فیروز میرزا نصرت‌الدوله و محاکمه او گفته شد او با نهایت شهامت و شجاعت تا آخرین لحظه از خود دفاع کرد و لکن تیمورتاش در ضمن دادرسی بهیچوجه شهامتی از خود نشان نداد بلکه

۱— منظور اوراقی است که تیمورتاش پس از گفتگوی راجع به نفت با انگلستان درراه بازگشت گم کرده است. قضیه از این قرار بوده که تیمورتاش در راه بازگشت از راه روسیه به مسکو سری می‌زند و گویا درباب نفت هم مذاکراتی می‌کند. هنگام حرکت از مسکو رندان در قطار کیف او را می‌ربایند. بعضی‌ها ربودن کیف را به فتح‌الله پاکروان که در آن موقع سفیر کبیر ایران در مسکو بوده نسبت می‌دهند، ولی حقیقت آنست که ربایندگان مأمورانی بوده‌اند که مرتباً در تعقیب و مراقب حرکات و اعمال او بودند.

چندین بار گریست و هنگامی هم که در زندان بود می گریست. سه ماه و اندی که از دادرسی دوم تیمورتاش گذشت در هشتم مهرماه ۱۳۱۲خ. کاراخان قائم مقام کمیسر امور خارجه (معاون وزارت خارجه) شوروی بایران آمد و دولت تشریفات مفصلی برای پذیرائی از وی بعمل آورد و چند جلسه مذاکرات بین او و نخست وزیر و وزیر امور خارجه با حضور سفیر شوروی راجع بامور تجارتی— اقتصادی و امور سرحدی صورت گرفت. ظاهراً قضیه برای حسن تفاهم و ارتباط حسنه بین دو همسایهٔ هم جوار و امور مربوطه و مذکوره در بالا بود لکن باطن امر و علت آمدن کاراخان به ایران فقط برای آزادی و رهائی تیمورتاش از بند بود و حتی این موضوع یعنی بخشایش و عفو تیمورتاش را هنگام ملاقات با شاه عنوان کرد، لکن چون شاه قبلاً موضوع مورد بحث را کاملاً درک کرده بود موقعی که کاراخان موضوع تیمورتاش را پیش کشید و از شاه عفو و بخشایش او را خواهش کرد شاه جواب داد از قرار معلوم حال مزاجی تیمور چندان خوب نیست و شاید مرده باشد در صورتیکه زنده باشد بسیار خوب فکری در این باب میکنم.

اتفاقاً موقعی که این بیانات مبادله میشد تیمورتاش قبلا فوت کرده بود (نهم مهر) بعد خود کاراخان برای تماشای زندان قصر رفت و نظرش از رفتن بقصر این بود که تیمورتاش را ملاقات کند. وقتیکه از او جویا شد و جای او را پرسید زندانبانها بوی گفتند: «چند روز است که در گذشته است.» مدّت توقف کاراخان در تهران فقط ۵ روز بود و بعد از ۱۳ مهر از راه مازندران بمسکو بازگشت.

م.ق. هدایت (مخبرالسلطنه) که در زمان وزارت دربار و توقیف و محاکمه و زندانی و فوت تیمورتاش نخست وزیر بوده در صفحهٔ ۶—۵۰۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود از روی اطلاع دربارهٔ تیمورتاش منصفانه قضاوت کرده که اینک اهم مطالب آن در این جا یادآوری میشود: «بطور یکه قبلاً اشاره شد چندی است شاه به تیمور خوب نگاه نمی کند

روزی در افسردگی در هیأت (دولت) این ابیات را برخواند و از فردوسی میدانست[۱].

یکی ابلهی شب چراغی بجست — که باوی بُدی عقد پروین درست
فزونتر ز ماه و ز خورشید بود — سزاوار بازوی جمشید بود
خری داشت آن ابله کور دل — بجانش بدی جان خر متصل
چنین شب چراغی که ناید بدست — شنیدم که بر گردن خر ببست
من آن شب چراغ سحرگاهیم — که روشن کن از ماه تا ماهیم
ولکن مرا بخت ابله شعار — ببسته است بر گردن روزگار

گفتند که در غرور یا از حواس دور از او تراوش کرده باشد.

که رستم یلی بود در سیستان — منش کرده‌ام رستم داستان

لکن مطلب این نیست بسعی تیمورتاش در ۱۳۱۰ انحصار تجارت تریاک به امین‌التجار اصفهانی داده شد و گفته میشد که خر کریم را نعل کرده است. در ۱۳۱۱ کمپانی نفت خبر داد که سهم دولت از نفت در سال ۱۳۱۰ دو یست هزار لیره شده است در صورتیکه هفتصد هشتصد هزار تا یک میلیون بود تیمورتاش به لندن رفت که در ضمن کارها با رئیس نفت صحبت کند، نتیجه بدست نیامد (و مانند سابق بخوبی از وی پذیرائی نشد) در مراجعت چند روزی در مسکو معطل شد معروف شد کیف کاغذ او مفقود شده است اسمی هم از پاکروان برده شد. پس از مراجعت تیمور کدمن[۲] رئیس کل نفت (در کارهای ایران)به تهران آمد، در هر موقع که به تهران

۱— در مقدمهٔ فردوسی چاپ امیر بهادر، ادیب‌الممالک من‌الغرائب این اشعار را بنام فردوسی نگاشته اما در شاهنامه نیست و بکلام فردوسی نمی‌ماند. در تذکرهٔ نصرآبادی باسم ملازمانی یزدی ضبط است که دیوان خواجه را مصدر قرار داده است نزد شاه‌عباس برد که خواجه را جواب گفته‌ام فرمودند جواب خدا را چه میدهی؟

۲— Codman

می آمد تیمور از او مهمانی میکند.

شاه دوسیهٔ نفت را خواسته است ظاهراً چند روز هم گذشته است. شب ششم آذر تیمور دوسیه را به هیأت آورد شاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند: دوسیهٔ نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است زمستان است بخاری می سوزد دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری و فرمودند نمی روید تا امتیاز نفت را لغو کنید— تشریف بردند. نشستیم و امتیاز را لغو کردیم وزیر خارجه (فروغی) به کدمن مدیر مقیم اخطار کرد از سفارت اعتراض آمد تیمور جوابی لایق نوشت که وزیر (مختار) آلمان تمجید کرد.

چند روز بعد تیمورتاش توقیف شد از لندن خبر رسید که در تایمز یا روزنامهٔ دیگر نوشته بودند کیف کاغذ تیمور بدست آمد و کشف شد که بست و بندی با شوروی داشته است. راست یا دروغ معلوم نشد[1] و من از شاه چیزی نشنیدم. مطالب رایج در این دوره محرمانه است تاچه رسد به مطلبی که یکسرش در لندن یکسرش در مسکو. سوءظن همه قسم شد آنچه مقرون به صحّت بود تیمورتاش قصدش از صحبت های در مسکو ترساندن انگلیس بوده است در کار نفت.

تفسیرات دیگر کردند کار تیمور به محاکمه کشید. صحبت از مبالغ گزاف می رفت در این اثنا کاراخان به تهران آمد تسویهٔ بعضی امور معوقه بهانه بود و توسط از تیمورتاش نشانه مزید بر سوءظن شد. در هوش، فراست، پشتکار، مجلس آرائی، چاره جوئی، نکته سنجی تیمورتاش، انگشت ایراد نمیتوان گذاشت. بی پروائی، بآبزنی، هوسرانی هم بافراط داشت. خشونتش بیش از ملاطفت بود و اواخر بی غروری نمی نمود. دچار بعضی عادات هم بود که گاه آنهمه معلومات را در پرده می افکند.

چه بحث بر سر کسی در حالیکه نداند چه میگوید و چه میکند. در

۱— ژرژ آقابگف در کتاب گپئو در ایران در این موضوع مطالبی نوشته است که صحت آن را اثبات می نماید.

گیلان اتومبیل برمیگردد جمعی بیگناه بدار آویخته میشوند. انماالخمر والمیسر رجس من عمل الشیطان[1] وای بآنکه تریاک هم ضمیمه بشود. سالمان پتروسکی سفیر روس گوید: تیمورتاش فعال و سیاسی است تا زن و ورق چه بروز او بیاورد. سفیر آلمان بر آن است که تیمورتاش مجلس آراست و حوزه گرم کن و در سیاست چاره‌جو.

بهرحال تا تیمورتاش بود چرخ دولت و مجلس بآرامی می‌چرخید در تمام دوره‌ها از خراسان وکیل میشد و از برای وزارت دربار این دوره ساخته شده بود شاید شاه از بازیگران در دورهٔ تغییرات اساسی نگران است و از بعضی روگردان، خوش نداشت کسی زیاد رشد کند حتی اگر حکّام قبول عامه می‌یافتند بولایات سرکشی میکردند. اوضاع را مطالعه فرموده و مدعی را بتهران می‌آوردند.

در کار تیمورتاش چون نصرت‌الدوله حاجت به رجوع بمجلس نبود وزیر دربار خارج از حوزهٔ کارمندان رسمی است. برای محاکمه وزراء تصویب مجلس لازم است.

در این دوره از وکلائی چند سلب مصونیت شد، جواد امامی، اسمعیل عراقی، اعتصام‌زاده و رضا رفیع کسی اسم شاه برزبان می‌آورد یقه‌اش را می‌چسبیدند که منظورت چه بود و گاهی هر محمل که میخواستند بآن می‌بستند و راه دخلی برای مأمورین بود.

شده بر بدی دست دیوان دراز　　زنیکی نبودی سخن جز براز

کار بجائی کشیده که شاه طالب ایمان بخودش است و کلمهٔ خدا شاه میهن شاهد مدعا.

بالجمله تیمورتاش در محکمه باخذ ۱۷۱۱ لیره از حاج امین و باز

۱ــ قسمتی از آیهٔ ۹۰، سورة المائدة(۵) تمام آیه چنین است: یٰا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنُوا اِنَّمَا الخَمْرُ وَالمَیْسِر وَالاَنْصَابُ وَالاَزْلاٰمُ رِجْسٌ مِن عَمَلِ الشَّیْطٰانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون.



عبدالحسین تیمورتاش، سردار معظم

۲۰۰ هزار ریال محکوم شد سه سال حبس و محرومیت از حقوق اجتماعی (تناسب نداشت). روزی شاه به محبس می‌روند مختصر وسائل آسایش و نظافت که برای او مهیا بود امر میکنند بیرون بر یزند، باری آفتاب حیات او بهر وسیله روز نهم مهر ۱۳۱۲ خاموش شد. کسان او را خبر کردند جنازه را بدون هر تشریفاتی بامامزاده عبدالله برده بخاک سپردند.

جهانا چه بی مهر و بدخو جهانی که با کس نسازی و بر کس نپائی»

«محاکمهٔ تیمورتاش و امین التجار اصفهانی»

تیمورتاش طبق ادعانامهٔ مدعی العموم متهم باخذ رشوه از حاج میرزا حبیب‌الله امین نمایندهٔ اصفهان در مجلس گردید و بهمین جهت در تاریخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۱۲ داور لایحهٔ سلب مصونیت امین‌التجار را تقدیم نمود که بتصویب رسید و ایشان نیز زندانی گردید و در تاریخ ۲۹ خرداد ادعانامهٔ مدعی العموم دیوان جزای عمال دولت دائر بر مجرمیت تیمورتاش و حاج امین صادر گردید.

این ادعانامه از این قرار شروع میشود: «در تاریخ ۷ آبان ۱۳۰۹ آقای امین‌التجار موفق باخذ امتیاز انحصار صدور تریاک تمام مملکت ایران برای مدّت سه سال شده و نظر باینکه حصول این موفقیت در اثر مداخله و مساعدت آقای تیمورتاش بوده و تمام مقدمات کار با مداخلهٔ او انجام شده از بدو واگذاری امتیاز بین این دو نفر معهود گردیده که در ازاء این مساعدت و برای کمک در حفظ امتیاز و اجرای آن مبلغی حاج امین به تیمورتاش بدهد و قطع مسلم این است که حاج امین مبلغ ۹ هزار لیره انگلیسی در خرداد و تیر ۳۱۰ و مبلغ ۲۰۰ هزار ریال در خرداد و اردیبهشت ۳۱۱ به تیمورتاش پرداخته است. آقایان حاج امین و تیمورتاش پرداخت و اخذ مبلغ مذکور را معترف بوده نهایت آنکه آقای تیمورتاش ادعا نموده وجه مزبور را بعنوان قرض گرفته و حاج امین هم در اولین مرحلهٔ تحقیقی وانمود کرده‌است که پرداخت وجه مزبور بعنوان رشوه نبوده و برای ایفای تعهدی بوده که در نزد آقای تیمورتاش راجع بفروش اسعار نموده است... الی آخر.

محاکمهٔ علنی

سه ساعت بظهر روز سوم تیر ۱۳۱۲ اولین جلسهٔ محاکمهٔ علنی تیمورتاش و امین‌التجار اصفهانی در یکی از سالن‌های دیوان جزای عمال دولت بریاست لطفی و عضویت عقیلی و یکانی تشکیل گردید— تماشاچی حاضر میشد ولی خیلی کم و نمایندگان مطبوعات عموماً شرکت داشتند.

مقبل بوکالت از تیمورتاش و سیدهاشم وکیل، دکتر آقایان و گرکانی بوکالت از امین التجار حضور یافتند قبلاً متن ادعانامهٔ مدعی العموم در محضر محکمه قرائت گردید و بعد تحقیقات شروع شد.

تیمورتاش با آن قدرت و عظمت، دومین شخص مملکت، اینک برابر میز لطفی جواب میدهد اسمم عبدالحسین، پدرم حاج کریم دادخان، نام فامیلم تیمورتاش ۵۰ سال دارم، شغلی ندارم، محل تولدم خراسان، محل اقامتم محبس.

رئیس محکمه پرسید طبق ادعانامهٔ مدعی العموم شما متهم هستید باینکه مبلغ ۹ هزار لیرهٔ انگلیسی و دو یست هزار ریال از حاج امین بعنوان رشوه در مقابل مساعدتی که راجع بامتیاز انحصار تریاک نمودید گرفته اید باین دلائل (دلائل شرح داده شده) حالا چه میگوئید خود را مقصر میدانید یا نه؟

تیمورتاش— خیر— این چه پولی است گرفته اید؟ تیمورتاش قرض کردم. پس— مذاکره هم قبلاً کرده بودید که بعنوان قرض است؟ ج— بلی. س— چرا اظهارات شما با حاج امین مغایرت دارد. ج— از من نباید بپرسید از ایشان سؤال کنید.

در پایان سؤالات خود لطفی پرسید دفتر روزنامه را ملاحظه کرده اید که به چه عنوان نوشته شده؟ ج— نخیر (دفتر روزنامهٔ شرکت انحصار تریاک به تیمورتاش ارائه داده شد) او گفت من بی خبرم من از او قرض گرفته ام و با دوستی و روابطی که با من داشتند این مساعدت را که برای حواله کردن بپاریس احتیاج داشتم بمن کردند و همان حواله که بامضاء بنده وصول شده بهترین سند برای حاج امین میباشد و ادعانامهٔ مدعی العموم بهیچوجه وارد نیست.

حاج امین التجار نیز در همین زمینه جواب هائی داد و سپس محاکمه شروع گردید و هریک از متهمین و وکلای مدافع آنها روز شنبه و یکشنبه

صبح و عصر و شب چندین ساعت بدفاع پرداختند و ساعت ۸ بعدازظهر چهارم تیرماه محکمه با حضور فروهر نمایندهٔ مدعی العموم و متهمین و وکلای مدافع تشکیل یافت و رأی محکمه اعلام گردید.

رأی محکمه بدین شرح است:

«بر محکمه ثابت و محرز شده است که تیمورتاش مبلغ ۹ هزار لیره انگلیسی و دو یست هزار ریال بعنوان رشوه از حاج حبیب الله امین در مقابل مساعدتی که با مشارالیه راجع بعقد امتیاز انحصار صدور تریاک در وزارت مالیه نموده، گرفته وعملش مادهٔ اول مجازات ارتشاء مصوب دوم تیر ۳۰۷ و قسمت دهم از مادهٔ واحدهٔ قانون متمم قانون دیوان جزای عمال دولتی میباشد تیمورتاش محکوم است به ۵ سال حبس مجرد و تأدیهٔ ۹ هزار لیره و دو یست هزار ریال بخزانهٔ دولت.

رأی محکمه در بارهٔ حاج امین:

بر محکمه ثابت و محقق شده است که حاج امین راشی میباشد و عملش مشمول مادهٔ ۱۴۲ قانون مجازات عمومی و محکوم است بشش ماه حبس تأدیبی و اما راجع باتهام بارتکاب کلاه برداری از شرکاء تجارتی و انحصار صدور تریاک و خیانت در امانت نظر باینکه مستندات مدعی العموم دلیل نبوده و در تمام محتویات دوسیه دلیل دیگری بدست نیامده که ثابت کند امین التجار مرتکب کلاه برداری و خیانت در امانت شده است لذا تبرئه مشارالیه از اتهام کلاه برداری و خیانت در امانت بشرح ادعانامه اعلام میگردد. بتاریخ یکشنبه چهارم تیر ۱۳۱۲ ساعت ۸ بعد از ظهر.

لطفی ـ یکانی ـ عقیلی

در تمام جریان محاکمه تیمورتاش نتوانسته است نگرانی و اضطراب درونی خود را مخفی دارد، بطور یکه چند بار گریسته و از قضات استمداد طلبیده است.

علی دشتی در کتاب پنجاه و پنج در زیر عنوان «تیمورتاش» چنین

نوشته است:

ظهور و سقوط تیمورتاش تقریباً نامترقب و بشکل یک امر ناگهانی روی داد. در مدت کوتاه میان خلع احمد شاه و رای مجلس مؤسسان بر انتصاب رضاشاه بسلطنت آرزومندان وزارت دربار کم نبودند. دبیر اعظم بهرامی با تقرب و همکاری مداوم پنج ساله و محرمیّت کامل با سردار سپه وزیر جنگ و نخست‌وزیر آنرا قبائی آراسته بر اندام خود تصور میکرد. چراغعلیخان امیر اکرم با قرابت نزدیک تصور میکرد این طوق زرین بگردن وی می افتد. بسیاری تصور میکردند محمود جم بدین مقام خواهد رسید. امثال سرلشکرخدایارخان و عدل‌الملک کم نبودند که چنین سودائی در سر می‌پختند. امّا برای همه یک نوع تازگی و غیر مترقب بود که فرمان بنام تیمور تاش صادر شد.

تیمورتاش در دورهٔ پنجم مجلس ارتباط زیادی با نخست‌وزیر وقت داشت و در تغییر سلطنت گرچه نقش اول را داور بازی میکرد او شرکت و جدیت زیادی در ماجرا داشت.

برای خود من نیز انتصاب تیمورتاش بوزارت دربار غیر مترقب بود و حتی من داور را برای این کار نزدیک‌تر و موجه‌تر فرض میکردم.

در پائیز ۱۳۱۱ یک روز در روزنامه‌های صبح خبری ساده و بدون شرح و توجیه بدین مضمون خوانده شد:

«آقای تیمورتاش از وزارت دربار معاف شد.»

مردی که در مدت پنج سال با نهایت اقتدار کار میکرد و حتی نخست‌وزیر وقت چون حاج مخبرالسلطنه ازوی دستور میگرفت زیرا مظهر قدرت و ارادهٔ شاه بود، بدین سادگی از مسند قدرت کنار گذارده شد.

برای کسانیکه در متن واقعیات زندگی میکردند و کمابیش از جریانها اطلاع داشتند این قضیه غیر مترقب نبود. تیمورتاش از مدتی بدینطرف مورد لطف و عنایت شاه نبود. این مطلب بر اشخاصی چون مرحوم

داور، سردار اسعد و بسیاری از نزدیکان بدستگاه مستور نبود و بنابر این امر غیر منتظره‌ای بشمار نمیرفت، معذلک برای عامه این خبر غیر منتظره بشمار می رفت.

تیمورتاش در دو سه سال اول نقش خود را ایفا میکرد و نفوذ او روز بروز فزونی میگرفت. در هیئت وزراء شرکت میکرد. هیئت دولت گفته‌ها و عقاید و یرا متن ارادهٔ شاه میدانستند، حتی در مجلس نیز این عمل صورت میگرفت. بنام فراکسیون اکثریت جائی تهیه کرده و هر هفته اکثریت قاطع وکلا در آنجا حاضر میشدند. راجع به لوایح دولت و قوانینی که میبایستی از مجلس بگذرد بحث میشد، بطور یکه دیگر در مجلس قضیه کج و کوله نشده و لوایح بدون خدشه و نظر شاه به تصویب رسد. در انجام تمام امور دولتی (جز امور مربوط بوزارت جنگ و قضایای انتظامی) تیمورتاش پهلوان میدان بود و داور و نصرت‌الدوله (قبل از سقوط و برکناری) و عدل الملک دنبال وی بودند تیمورتاش در ظرف این دو سه ساله باد وکالت را از دماغ وکلائی که هنوز امر بر آنها مشتبه بود و خیال میکردند میتوانند صاحب رأی و نظری در سیاست باشند بیرون کرد...

این روش، او را شخص دوم مملکت ساخته بود و من حدس میزدم همین معنی، ناخوشایند طبع تفوق‌جوی شاه بود، شاه‌الله و راهنما نمی خواست...»

عباس اسکندری در کتاب آرزو در محکمهٔ خیالی در بارهٔ تیمورتاش چنین نوشته است:

مقدمات سقوط تیمورتاش فراهم میشود

دو رئیس شهربانی بفاصلهٔ کم عوض شدند[1] این دو نفر از آن قماش که ارباب میخواست نبودند و نمیتوانستند اوامر را چنانکه باید و شاید بموقع اجرا گذارند. بهمین نظر جرائم آنها از حیث مأموریت شهربانی عادی و قصور اداری بشمار میآید.

۱ــ سرتیپ صادق کوپال ــ سرتیپ زاهدی.

دقیقه‌ای ماشین مهیب ارتجاع از کار نایستاد و رئیس دولت وقت هم بانظاره بآن و بیانات تملق‌آمیز هر چه سلطان بپسندد هنر است هر روز بقسمی موجب میشد که کار مردم را بسازند.

دیری نگذشت چهارمین رئیس نظمیه محمد حسین آیرم رشته کار را بدست گرفت از قدیم هم مورد توجه و اطمینان شاه بود و چون دوستی و خصوصیت با وزیر دربار داشت نگرانی داور و تیمورتاش مرتفع شد و خیال کردند نسبت بآنها نظری نیست و شایعه‌ای که چند ماه قبل شنیده بودند شهرت دروغ بوده یا لااقل چنین نمودند و در همه جا هم گفتند که مفسدین میخواستند بین آقا و نوکران صدیق را بهم بزنند.

وزیر مالیه جدیدی که در این دولت وارد شد[1] سابقاً از آزادیخواهان و مدتها از ایران دور و مردم نسبت باو خوشبین بودند. در موقع تغییر سلطنت هم در مجلس پنجم وکیل بوده و در مجلس شورایملی مخالفت صریح با تغییر سلطنت کرده‌بود و بعدها جلب نظر او را نموده بایالت خراسان منصوب گردید و کمی بعد هم بسمت وزارت مختار بلندن عزیمت نمود. در این ایام داخل حکومت و عضو هیئت دولت گردید.

چیزی نگذشت که غوغائی در تهران برپا و گرد و غبار وطن‌پرستی همه جا را گرفت امتیاز نفت دارسی[2] که در زمان مظفرالدین شاه داده شده بود از طرف دولت مزبور لغو گردید.

۱— سید حسن تقی‌زاده.

۲— دارسی سالها در هند هلند و استرالیا اقامت داشته و تمول زیادی پیدا کرده بود و بنابر پیشنهاد یکی از دوستان خود موسوم به کتابچی خان که سابقاً در ایران بود باین خیال افتاد و بعد از عقد قرارداد مدتها در جنوب ایران مهندسین او بکاوش و تجسس نفت مشغول شدند و سرمایه خود را در سر حفر چاهها و امتحانات تقریباً از دست داد و بنفت دسترسی پیدا نشد. از روی ناامیدی تلگرافاً بمهندسین خود دستور داد که از کار دست بکشند ولی از طرف سرمهندسین هیئت باین امر تلگرافی ترتیب اثر داده نشد و متمرداً کاوش خود را دنبال نمود. یک هفته بعد از آن تلگراف اولین فواره نفت پرش نمود و اسهام از بین رفته را رونقی شایان داد و بعدها دولت انگلیس اسهام دارسی و قسمتی از شرکاء را بمیزان پنجاه و یک ←

اختلاف با کمپانی نفت بالا گرفت وزیر عدلیه داور بجامعهٔ ملل رفت و دعاوی ایران را عنوان نمود بالاخره قرارداد مزبور بشکل جدیدی بمدت شصت سال تجدید گردید!

مطابق اسنادی که در دست است در این معامله اشخاصی بنفع خود استفاده کرده و حتی در روزنامهٔ «ایلوسترد لندن نیوز» مورخ سی ام اوت ۱۹۴۱ بنمره ۵۳۴۱ صریحاً نوشته گردید که سه میلیون لیرهٔ انگلیسی برای تجدید امتیاز نفت جنوب و تمدید آن مجدداً بمدت شصت سال داده شد.

از افراد آن دولت راجع بدریافت این سه میلیون لیره استعلام میکند که اگر حقیقت نداشت چرا چنین مطلبی را تکذیب ننمودید؟ در صورت صحت چرا گرفتید؟ و با آن پول چه کردید؟

و اگر بحساب مملکت اینوجه منظور گردیده در چه ستون و دفتری وارد شده است؟ مدعی العموم بینهایت خشنود میشود که متهمین از خود دفاع کرده و اثبات نمایند که این مبلغ بحساب خزانهٔ دولت محسوب شده است و در این قسمت سند برائت بآنها داده شود.

عامّه باید بدانند که حتی یک روز و دقیقه در تمام مدت طولانی این حکومت‌ها یافت نمیشود که بتوان بنظر آورد این افراد برای خاطر جامعه و مملکت قدمی برداشته باشند.

این وزیر مالیه با اینکه بمنویات «دو پایه حکومت مثلث» کمک میکرد معذلک از آن قماش نبود و خار راه آنها بشمار میرفت او را از کار بکنار

→

درصد از کل سهام خریداری کرد و اکنون حاکم بر شرکت نفت ایران و انگلیس دولت انگلستان است.
در جنگ بین‌الملل گذشته للویدژورژ رئیس‌الوزراء و حکومت ائتلاف انگلستان در طی نطقی که در پارلمان نمود موفقیت متفقین را در جنگ بین‌الملل مدیون نفت جنوب ایران دانست و امروز نفت اول مادهٔ حیاتی ملل عالم بشمار میرود و جنگ‌های خونین بر سر وصال باین چشمه‌های حیاتی است.
امتیاز نفت جنوب در زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار و در صدارت میرزا علی اصغر خان اتابک— امین‌السلطان و وزارت خارجه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله برای مدت شصت سال داده شده بود.

زدند داور وزیر مالیه شد و بعدها این وزیر مستعفی بسفارت پاریس تعیین و از آنجا هم با ورقهٔ معافی از خدمت تا آخر حکومت مطلق العنانی بیکار ماند و بعد از شهریور ماه ۱۳۲۰ بوزارت مختار ایران در لندن منصوب شد.

سوابق این شخص موجب شد که مدعی العموم از محکمه عالی تقاضا کند نسبت باو رویه ملایمتری اتخاذ شود زیرا بجز این دو مرحله و مقاله‌ای که قبل از داخل شدن بکارهای دولتی برله عامل کودتا در جرائد تهران نوشت و در مطلع آن از قول بیندری استناد نموده بود چیز دیگری مشهود نگردیده است.

«وزارت مالیه داور فصل جدیدی در تاریخ اقتصادی این مملکت باز نمود، ورشکستگی کنونی این مملکت نتیجه انحصارهای تجارتی اعم از صادر و وارد بود و مدعی العموم بعد از شرح احوال تیمورتاش بتفصیل بتوضیح آن خواهد پرداخت».

در همان موقع که موضوع نفت در میان بود صیاد سخت کمان نیز مشغول شکستن بال و پر بقایای حکومت مثلث شد بوسیلهٔ رئیس نظمیه آیرم دوسیهٔ را دستور تنظیم داد که بر طبق آن وزیر دربار متهم بود از شرکت‌های انحصاری که تشکیل شده و از انحصار اسعار خارجی مبالغ هنگفتی استفاده کرده است.

پس از آنکه رئیس نظمیه مقدمات امر را رو براه نمود وزیر دربار و نوکر مستقیم او وکیل‌الملک دیبا که رئیس محاسبات دربار بود با فاصله‌های کمی از کار خارج و خانه نشین شدند از دفتر مخصوص بوزیر دربار نوشته شد که:

«شما از تاریخ امروز حسب‌الامر از خدمت معاف هستید.»

البته مقدماتی هم قبلاً فراهم شده بود یعنی دو ماه قبل وزیر دربار احساس نسیم ناموافقی نموده و اختلافاتی موجب استعفای وزیر دربار گشته بود و بعداً از و استمالت شد و باسم ناخوشی برای دو هفته تیمورتاش بگیلان

رفت برای آنکه مبادا از سر حد ایران خارج شود امر صریحی بهیئت دولت شد که کلیهٔ امور را هر روز باطلاع او رسانیده و ازو در کارها مشورت کنند فریب مؤثر واقع شده و شکار بپای خود دوباره بدام آمد.

این درخت خیلی ریشه کرده و یکباره کندنش اشکال داشت، گذشته از آن تیمورتاش وکیل مجلس هم بود برای آنکه مبادا سر و صدائی راه بیندازد شاه وزیر جنگ سردار اسعد را باحوال‌پرسی او فرستاد و گفت مقتضیات ایجاب کرد که چنین شود ولی در منزل هم مقام تو محفوظ و عنوان سابق را مجدداً خواهی داشت و این پیش‌آمد موقتی است.

داور از ین قضیه چنان واهمه کرد که توسط وزیر جنگ که سوگلی شاه بود پیغام داد «اگر ذات مبارک بنده را لازم ندارد استعفا کنم».

جواب داده شد موضوع تیمورتاش هم بنابر مصلحت و موقتی است خاطر آسوده دارد.

داور درتوقیف نصرت‌الدوله همین‌پیام را توسط وزیرجنگ داده و عین این جواب را شنیده بود، ضمناً داور از اینکه میدان بلامنازع و زمامدار واقعی است خشنود بود و در کلیهٔ امور از ین تاریخ ببعد ازو مشورت میشد و در همین اوان بود که با خیال راحت برای کار نفت بارو پا مسافرت کرد و مخصوصاً میل داشت کار رفیق چندین ساله در غیاب او ساخته و حکمش داده شود که بر شهرت رفیق بازی او لطمهٔ وارد نیاورد و واقع نفس‌الامر اگر در تهران هم می‌بود نمیتوانست قدمی برای او بردارد وانگهی اگر بود و می‌توانست چرا برمیداشت؟!

آقائی و ریاست بتنهائی بیشتر لذت دارد و همین خیال ریاست موجب شد بعدازآنکه‌از دسترس قدرت صیاد بیدادگر دور شد با آنکه بچشم خود دیده بود یگان‌یگان رفقایش بکمند افتاده و روی خلاصی ندیده‌اند دوباره بپای خود مراجعت کرد آری! «حرص چون دهان بگشود عقل را ببندد چشم!!»

در این موقع که داور بجامعهٔ ملل میرفت و شاید برای آنکه با سرجان سیمون وزیر خارجه انگلیس سروکله خواهد زد زیاد بر خود می بالید و خشنود بود که زمام مملکت از دست شرکاء دیروز و رقباء واقعی خارج شده و او تنها بر سمند آرزو سوار میشود تیمورتاش در کنج باغ مسکونی خود چون ببری که در دامی افتاده باشد فریاد میکشید، قدم میزد آخرین تلاش خود را مینمود، در عین ناامیدی باز هم امیدوار بود که شاید مواعید و پیغامات روزانه توسط سردار اسعد و دیگران درست باشد بهمین نظر خود را بی اعتنا نشان داده وزرای کابینه را می پذیرفت از وکلاء پذیرائی می کرد تا روزی که دور مجلس بنهایت رسید.

همانروز آیرم و مأمورین تأمینات بمنزل او وارد شده اثاثیهٔ او را توقیف و کاغذهای او را ضبط نموده و خودش را بمحبس قصر انتقال دادند، بعدها اشیاء نفیس او هم جزو اثاثیهٔ سعدآباد شد.

قبل از آنکه جزئیات محاکمه ساختگی تیمورتاش را شرح دهیم مدعی العموم لازم میداند که تاریخچه زندگانی تیمورتاش وداورو نصرت الدوله را باطلاع محکمه عالی برساند تا آقایان قضات کاملاً بعوامل آن بررسی نمایند.

تیمورتاش که بود؟

تیمورتاش وزیر دربار موسوم به عبدالحسین خان پسر کریم دادخان بجنوردی و پدر او از مستخدمین سرداران بجنورد و خان‌زاده بود. در طفولیت برای تحصیل به روسیه فرستاده شد، تحصیلاتش متوسط و هوش سرشاری داشت که کسری معلومات او را جبران میکرد، مثل همه خراسانی ها دارای ذوق ادبی بود، خوب می نوشت و انشای مطلب مینمود، در ترجمه هم دستی داشت، در غالب مجلات از قبیل دانشکده که بمدیریت ملک الشعراء بهار و جمعی نویسندگان دیگر منتشر میشد مقالاتی از خود بیادگار گذاشته و

ترجمه هائی نموده است. شاید همین چند تکه ترجمه بهتر ین یاد گار او بشمار رود.

ز یرا زند گانی پر هیاهوی او هر چند با موفقیت قر ین بود جز لکه های سیاهی که دور و نزدیک بآن با چشم نفرت مینگرند چیز دیگری ندارد.

ورود او بایران مصادف با دورهٔ دوم مجلس است و بعدها موفق شد که وکیل مجلس و ملقب به معززالملک بشود.

از همان روزهای اول آزادیخواهان ازو پرهیز میکردند ولی با کمک میرزا محمد صادق طباطبائی لیدر اعتدال که در آن موقع اکثر یت مجلس را اداره میکرد و هیئت مؤتلفه تشکیل داده بود موفق شد که از شر مخالفین رهائی یابد.

طباطبائی ازو حمایت کرد و رفقای خود را قانع نمود که بر او راه را نبندند بعدها بواسطه بستگی با والی خراسان (نیرالدوله) بر یاست قشون خراسان منصوب و ملقب به سردار معزز گردید.

القاب در آن زمان اهمیت داشت، سردار معزز بجنوردی خان بجنورد تلگرافی بسلطان احمد شاه مخابره کرد که مفهوم آن چنین بود: «حالا که لقب پدران من بپسر بچه یکی از خدمتگزاران من داده میشود از لقب استعفا می کنم.» برای ترضیه خاطر سردار بجنورد دستخط صادر شد که باو لقب سردار معظم داده شده است.

این تلگراف بعد از پانزده سال برای سردار بجنورد بقیمت جان تمام شد و در وزارت در بار تیمورتاش، در مشهد او را بدار آو یختند!!

بعدها سردار معظم از مشهد بطهران آمده و بواسطه عیاشی ز یاد دست تنگ و ناراحت گذران مینمود.

حوادثی که در اثر جنگ بین الملل در ایران بروز کرده بود جمعی از آزادیخواهان را بمخالفت با حکومت مرکزی وادارنموده از آنجمله میرزا کوچک خان که از مجاهدین مشروطیت ایران است در جنگل گیلان قد بر

افراشت، چندی بعد سردار معظم از طرف دولت مرکزی بحکومت گیلان منصوب گردید و در آنجا مرتکب کارهای ناشایستی شد که حکومت تهران نتوانست او را در گیلان نگاهدارد منفصل و بمرکز احضار شد.

چنانچه دوسیه تحقیقات نشان میدهد یکی از اعضای آنوقت حکومت گیلان[1] اظهار داشته است سردار معظم بواسطهٔ شرب زیاد همیشه حال غیر طبیعی داشت، روزی مرا خواست و گفت دستور داده‌ام که چند نفر از ین اشخاص را بدار بزنند (و با دست بصورتی که روی میزش نهاده بود اشاره کرد) شما مراقبت در تسریع انجام امر بنمائید با کمال تعجب گفتم چگونه ممکن است اشخاص را بیگناه و بدون محاکمه دار زد، اسامی آنها چیست؟ و چه کاره هستند؟ فوراً مداد قرمزی برداشت و در کنار اسامی چند نفر علامت گذاشت.

او نمی‌فهمید چه میکند و نمیدانست این چند علامت کوچک که در کنار کاغذی میگذارد بنای خانواده‌هائیرا منهدم مینماید.

او قصد و غرض و دشمنی با کسی نداشت، میخواست در این روز چند نفر بدار آویخته شوند،هرکس بود برای او فرقی نداشت!!!

با اینکه اطرافیان او استنکاف نمودند و التماس کردند که این اشخاص‌را ببخشد و لااقل بخواهد و آنها را ببیند شایدجوانی یا پیری آنها در او تأثیر کند نپذیرفت صاحب‌منصب قزاق را خواست و مستقیماً باو امر داد آنها را بدار بیاویزند،اطرافیها گیج و بیهوش چند دقیقه‌نگذشته بود که صاحبمنصب مزبور باز گشت و خبر آورد در موقع آویختن آنها طناب یکی پاره شده و از چوبه دار افتاده است و چون مرسوم این بود که در چنین موقع مقصر را معاف مینمودند کسب تکلیف مینمود. ولی حاکم گیلان بعد از تغیر

۱— میر علیخان ظهیر همایون از مأمورین قدیم وزارت خارجه در این تاریخ معاون حکومت گیلان بود و بعد از این‌اعتراض از شغل خود استعفا کرد.

و فحاشی ز یاد که چرا امر او تاکنون اجرا نشده دستور داد که دوباره این بیچاره را آو یزان کنند.

این جوانی بود که از ده بشهر آمده و با پدر خود اشیائی میخواست برای مهمانی و جشن عروسی خود بخرد پدر و پسر هر دو گرفتار دست بیدادگری شدند، آسمان هم بیش از پاره شدن طناب کمکی بتازه داماد نکرد...

این چند نفر کشته شدند، امروز از جسد آنها هم اثری در ز یر خاک مرطوب گیلان نیست ولی مظلومیت همیشه بزرگ و مورد تعظیم جامعه است.

مدعی العموم در همین موقعیکه برای قتل محرمانه و خلاف قانون تیمورتاش اقامه دعوی بر جلادان او میکند باحترام مقتولین گیلان سر خم نموده و یقین دارد که مرور زمان نمیتواند بر جنایات بشری پرده‌پوشی کند.

سردار معظم بعد از انفصال از حکومت گیلان در تهران با کمال راحتی بخوشگذرانی خود ادامه میداد، یکی از دوستان صمیمی او سید ضیاءالدین مدیر روزنامه‌رعد بود در روز دوم کودتا سردار معظم از طرف دوست صمیمی خود توقیف و زندانی شد بعد از رفتن سید ضیاءالدین مجلس چهارم باز شد و سردار معظم که وکیل خراسان بود بکرسی نمایندگی نشست و چون در مجلس سردار معظم دیگری هم بود موسوم بسردار معظم خراسانی گردید. نصرت‌الدوله بازوی او را گرفت و او هم با کمال امتنان دست او را پذیرفت و کدورت گذشته را فراموش کرد «نصرت‌الدوله عضو حکومتی بود که او را از حکومت منفصل کرد.»

سردار معظم بعد از چند ماه در کابینهٔ مشیرالدوله وز یر عدلیه شد و پس از استعفای کابینه در حکومت قوام‌السلطنه بایالت کرمان منصوب گردید.

تا افتتاح مجلس پنجم در کرمان والی و در موقع غوغای جمهوری تهران نبود، بعد از آنکه رئیس‌الوزراء در اثر قضیه جمهوری دوم حمل ۱۳۰۳

معزول گردید و مجدداً بوسائلی رأی اعتماد باو داده شد. مشارالیه از کرمان بسمت مرکز رهسپار گشت و با سمت نمایندگی نیشابور بمجلس آمد و بمعیت نصرت‌الدوله وکیل کرمانشاه سعی وافر نمودند که برئیس الوزراء نزدیک شوند.

وسائل موفقیت سردار معظم خراسانی بدلائل ذیل بیش از رفیق دیگرش بود:

۱— نصرت‌الدوله بستگی با خانوادهٔ سلطنت داشت.

۲— در روزهای قبل از کودتا داعیهٔ زمامداری ایران را داشت و بهمین نظر از اروپا با عجله بایران آمد که خود را زودتر بتهران برساند ولی روزگار با او مساعدت نکرد، راه بین همدان و تهران بواسطهٔ برف زیاد مسدود شد با اینکه دو هزار عمله در راه گذاشت تا سدی که طبیعت برای او بنا نهاده درهم شکند موفق نشد و چند روز دیر رسید و یکسره بمحبس قصر قاجار رفت و شاید اگر او بجای سید ضیاءالدین زمام را بدست میگرفت این تغییرات پیش نمی‌آمد[1].

۳— نصرت‌الدوله دشمن زیاد داشت، وزیر خارجه بود که قرارداد ۱۹۱۹ را بسته و اشخاص زیادی را در وزارت عدلیه خود حبس و نابود کرده بود.

٤— خود سلطان احمدشاه هم ازو رنجیده خاطر بود.

ولی سردار معظم این اشکالات را نداشت. صحبت‌های او بیشتر جالب بود و طوری نشان میداد که از روی عقیده و ایمان میگوید، بسیار

۱— در این مورد نویسنده دچار اشتباه شده است. زیرا نصرت‌الدوله چند روز قبل از سوم حوت که کودتا صورت گرفت وارد تهران شده و با سفیر انگلیس «نرمان» ملاقات نموده، بعلاوه عدهٔ دیگری از رجال با او ملاقات کرده‌اند و خبر این ملاقاتها در جراید همان ایام درج گردیده است. علت اینکه چرا او موفق بکودتا نشده و در رأس کودتاچیان قرار نگرفته در جلد اول تاریخ بیست ساله «کودتای ۱۲۹۹» ذکر گردیده است.

جسور بود و چون در مدرسه نظام روسیه تحصیل کرده بود با رئیس الوزراء که خود نظامی بود جوشش بیشتری داشت، این بود که در سه ماه اول موفق شد برئیس الوزراء بفهماند که وجود لازم و خدمتگزار صدیقی است و میشود گفت همین روز بود که بنای گورستان بزرگی که هزاران نفر در آن دفن شدند و خود او هم یکی از آن مقتولین بود نهاده شد.

قتل عشقی مدیر روزنامهٔ قرن بیستم و پناهنده شدن چند نفر از مدیران

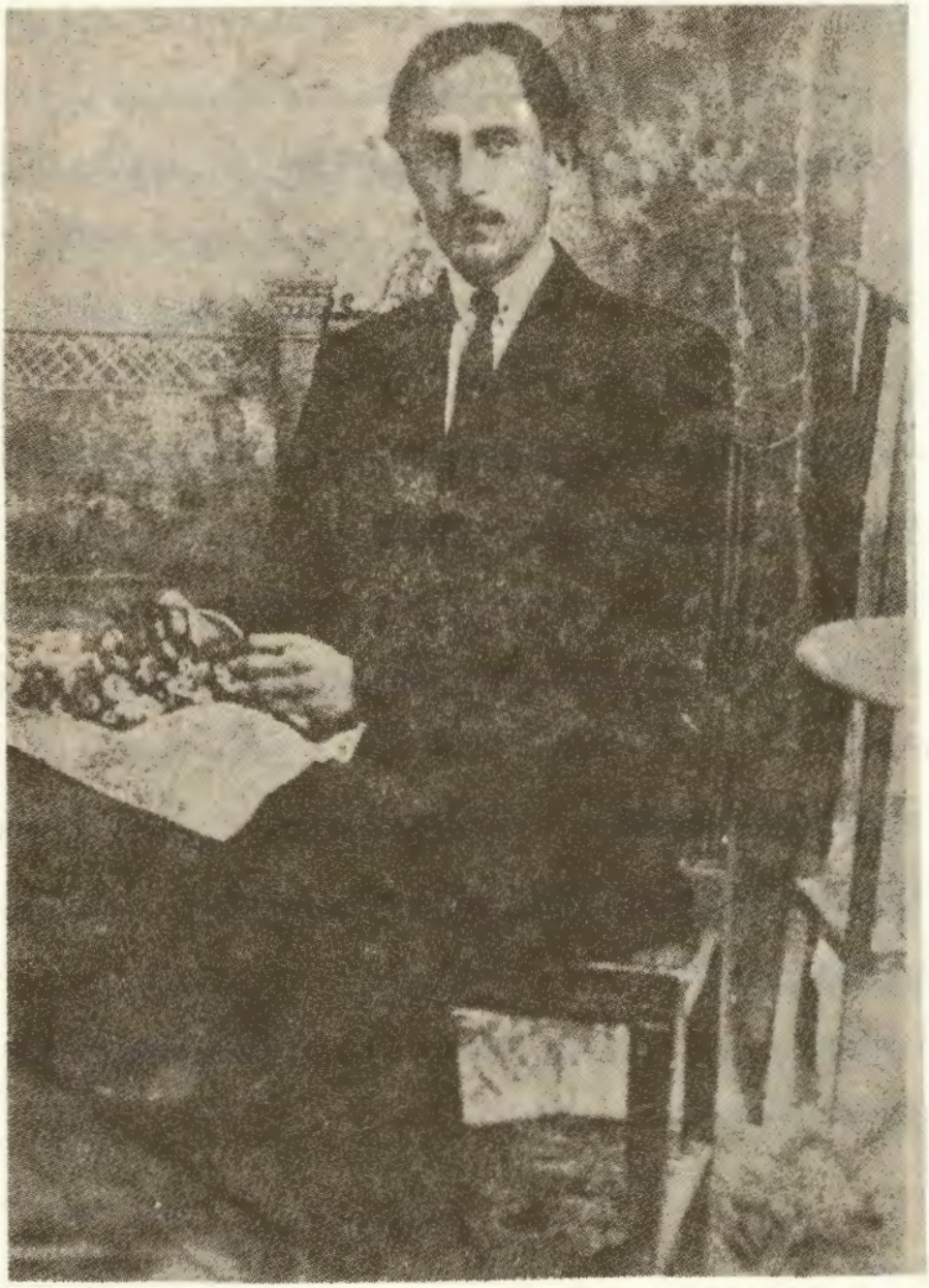

میرزادهٔ عشقی، شاعر وطن پرست، از نخستین قربانیان دیکتاتوری رضاشاه

جرائد[1] در مجلس شوری موجب شد که اقلیت آنروز مجلس استیضاحی از دولت نمود.

مردم در روز استیضاح بنابر پیشنهاد مدرس به رئیس دولت مرده باد گفتند، رئیس الوزراء متغیر شد و از رئیس مجلس خواست که وکیل اهانت کننده را مجازات کند.

رئیس مجلس تحقیقاتی بعمل آورد و شهادت خواست فقط سردار معظم اظهار کرد که مدرس محرک و بانی مرده‌بادهائی بود که مردم بسردار سپه میگفتند.

فردای آنروز که استیضاح شد سردار معظم بوزارت فوائد عامه منصوب و کابینه ترمیم گردید.

از ین تار یخ ببعد دیگر از کار بکنار نرفت و تا روز بیست و پنجم آذر سیصد و چهار بسمت مز بور در هیئت دولت باقی بود.

شاگرد ارسطو[2] که در فهم و شعور بر همهٔ آنها مز یت داشت حس تقرّب سردار معظم را در نزد ار باب آینده درک نموده بکلی در مقابل او تسلیم و در هیئت دولت در صف مخالفین مشارالملک وز یر خارجه قرار گرفت.

مدعی العموم بخوبی مستحضر است که در آخر ین روزهای حکومت قاجار یه برای بستن دکاکین و کلیهٔ اقدامات دیگر که به نهم آبان منتهی شد سردار معظم رل بزرگی بازی کرد و مخصوصاً روز هفتم آبان با آن قسمت از هیئت دولت که در ادارهٔ خود داشت در سالار یه که اقامتگاه نصرت الدوله و آنروزها بسمت وزارت عدلیه داخل هیئت دولت شده بود تا پاسی از شب مشغول انجام تغییر سلطنت و در آن دو روز مرکز ارکان حزب حکومت آینده در همین محل بود و عوامل مؤثر عبارت بودند از: شاگرد ارسطو، نصرت الدوله،

۱— عباس اسکندری مدیر روزنامهٔ سیاست ارگان اقلیت، رسا مدیر روزنامهٔ قانون و کوهی مدیر نسیم صبا، رحیم زاده صفوی مدیر روزنامهٔ آسیای وسطی و چند نفر دیگر از مدیران جراید مخالف.

۲— محمد علی فروغی.

سردار اسعد وزیر پست و تلگراف و در سالاریه تصمیم گرفتند که در ایام حکومت موقتی شاگرد ارسطو کفیل ریاست وزراء بشود زیرا میترسیدند مشارالملک که وزارت خارجه را داشت بر آنها فائق آید.

این حسن ادارهٔ سردار معظم موجب آمد که بعد از حکومت موقتی وزارت در بار سهم او شد، اسم خود را هم عوض کرد و تیمورتاش گردید.

این شخص دیگر شباهتی بآن سردار معظم خراسانی نداشت که تا ظهر نمیتوانست از رختخواب برخیزد بلکه جوان و زرنگ هر روز قبل از هر کس بدربار میآمد و بعد از همه تا ساعت هفت و هشت شب میرفت و در تمام مهمانیها حضور بهم میرساند تا صبح هم اگر بیدار می‌ماند روز دیگر با نشاط‌تر از روز پیش بود.

در مقابل پشت کار و حسن محاوره و قیافه مقتدر همهٔ متصدیان امور را باحترام از خود مجبور نمود.

داور بجانشینی او وزیر فوائد عامه و بعدها هم وزیر عدلیه گردید و باتفاق نصرت‌الدوله حکومت مثلث را تشکیل داد.

هیئت وزراء بدون حضور تیمورتاش تشکیل نمیشد، هر کس هر چه میگفت تا او موافقت نمیکرد انجام نمیگردید غرور او را بسمت پرتگاه روانه کرد.

نمایندگان خارجه را روزهای یکشنبه در منزل می‌پذیرفت، رئیس‌الوزراء نبود ولی صدر اعظم‌های قدیم قدرت او را نداشتند، رئیس دولت باو تعظیم می کرد و او با بی‌اعتنائی اجازهٔ جلوس میداد.

وکلاء باستثنای چند نفر همگی یک فراکسیون تشکیل داده و رئیس فراکسیون وزیر دربار بود.

حزب ایران‌نو را تشکیل داد، لیدر حزب شد، تمام متملقین به سند صحیح ثابت کردند روزی که طاق آسمان گذاشته شد سعادت ایران را بوجود این حزب و ریاست وزیر دربار قرعه زده بودند، روزهای خوشی بود!!

آری! همه میخندیدند، هر کس سعی میکرد که بطرز نوینی تملق بگوید و تقرب بجوید.

وزیر معارف تدین قدری جسارت بمقام بلند وزیر دربار کرد، فردا او را از درب ورود بعمارت هیئت دولت پیشخدمت ممانعت کرد.

این آخرین مقاومتی است که در مقابل او بظهور رسید.

حزب ایران‌نو در موقع انتخابات تهران لیست جعلی نمایندگان را منتشر کرد.

بعضی از آزادی طلبان مشیرالدوله را وادار کردند بر خلاف بی اعتنائی او بدربار و اصول سیاه مطلق العنانی وزیر دربار را یادآور شود که اگر او مقامی پیدا کرده است در سایه حکومت مشروطه بوده و بلکه طوری بشود که انتخابات تهران را دولت مداخله نکند.

مشیرالدوله با وزیر دربار ملاقات رسمی بعمل آورد. با تمام احتراماتی که ظاهراً به فقید مزبور نمود تصریح کرد که انتخابات را آزاد نخواهد گذاشت.

در موقعیکه مشیرالدوله دربار را ترک نمود بوزیر دربار گفت که «شما مملکت را بقهقرا سیر میدهید، نه تنها به ملت و آزادی لطمه می‌زنید بلکه بخودتان و ارباب خود هم خیانت مینکنید».

این بیان ندای حقیقت بود.

بودن اقلیت در مجلس؛ وجود مدرس، ملک‌الشعراء و وکلای مخالف دیگر ایجاب میکرد که حکومت مثلث باقی بماند تا بتواند در مقابل حملات اقلیت در مجلس دفاع نماید.

این قدم خبط دومی بود که تیمورتاش مرتکب گردید. در مسافرت بارو پا که بطور رسمی سفر کرد اشتباه خود را تکمیل نمود.

در اروپا از و تجلیل زیادی شد، در انگلستان به افتخار وزیر دربار ایران گاردن پارتی داده شد، در فرانسه رئیس جمهور باو شام شاهانه داد و

نشان بزرگ لژیون دونور که فقط به سلاطین و رؤسای ممالک داده میشود باو اهدا کرد.

در سایر ممالک اروپا در جماهیر شوروی و ایتالیا و بعداً در ترکیه باو احترام شایانی شد، اگر سابقاً قدری خود را گم کرده و هوائی در سرش افتاده بود بکلی از ین تاریخ هوش خود را از دست داد.

وقتی که بایران مراجعت کرد نیمه خدائی بود که با ارباب خود در باطن جدال مینمود.

قدرت او را از ین نکته میتوان درک نمود که روزی برای تعیین رئیس الوزراء در حضور جمعی با ارباب خود صحبت میکرد شاه باو گفت هر کسی را غیر از خودت میخواهی رئیس الوزراء بشود انتخاب کن و بعد با کمی تأمل گفت چون بتو خیلی احتیاج دارم باید همیشه نزد من باشی و... صحبت خود را تمام نکرد.

اگر تیمورتاش را غرور نگرفته بود از این صحبت باید پند میگرفت و در مسافرت دوم باروپا بایران برنمیگشت اما عدالت الهی جز این میخواست و او سوءظن ارباب را بچیزی نگرفت و اهمیت نداد.

عجب آنست که دستور او همیشه این بود که اشخاص بزرگ را نباید بجرم سیاسی محبوس نمود زیرا در این موقع پشتیبان‌های خارجی و داخلی برای آنها کمک مؤثری خواهد بود. هر کس را میخواهید از میان بردارید او را آلوده بدزدی کنید و در منجلاب رذالت و پستی بینداز ید و لجن بصورت او بمالید.

این پند پدرانه را نسبت بخود او اجرا کردند...

در شهر منتشر بود که امورات کشوری انجامش با تیمورتاش و لشکری با شاه میباشد و این شهرت بواسطهٔ مخالفت رئیس نظمیه با او از یکطرف و از جهت دیگر برای آن بود که هیچ امری بدون نظر او نمیگذشت و هیچ مأموری بدون موافقت او انتخاب نمیشد.

قضایای خارجی عموماً در زمان وزارت در بار او با میل و موافقت او حل میگشت وزیر خارجه تمام مطالب را باطلاع او میرسانید، بعد از آن بشاه آنچه باید مستحضر شود میگفتند و غالباً خود او آنها را با وی در میان میگذاشت.

یک زمانی اوضاع خارجی با همسایه شمالی تیره شد و وزیر دربار مقتضی دانست در مجلس هم نمایشاتی داده شود، وزیر خارجه فرزین در توضیحی که پشت کرسی خطابه داد با بیانی بظاهر متملقانه ولی با کمال حضور فکر و فهم و شعوری که در او معروف است و همه میدانند چنین گفت:

«بنده بآقایان نمایندگان اطمینان کامل میدهم که این مطالب... حقیقت ندارد و مخصوصاً آقایان استحضار دارند که کلیه امورات خارجی تحت نظر مستقیم حضرت اشرف آقای وزیر دربار است و الخ...»

در این خطابه تملقی به وزیر دربار بود و میدانست چقدر او خشنود میشود که وزیر خارجه خود را مانند منشی پستی تسلیم و بی اراده در برابر او وانمود کند و همچنین در مقابل مجلس و دیگران خود را غیر مسئول معرفی کرد.

برای پستی طبایع متصدیان امور و منتهای قدرت تیمورتاش میشود هزاران نمونه و مثال شاهد آورد.

روز ختم چراغعلی خان معروف به امیراکرم[1] را کسانیکه در مسجد سپهسالار دیده‌اند و یاد دارند میدانند که مدعی العموم مبالغه نمی کند.

در ایوان مسجد، وزراء و نمایندگان مجلس نشسته در برابر ایوان تا درب ورودی مسجد تمام صاحب‌منصبان ارشد در دو طرف صف بسته و منتظر ورود وزیر دربار هستند. در ورود تیمورتاش تمام آنها مثل مجسمه در حال احترام ایستادند و او با کمال بی اعتنائی با حرکت دست از میان آنها عبور کرد و بایوان رفت، قبل از ورود بایوان قدری مکث کرد پیرمرد

۱ــ پسر عموی رضاشاه.

کلیشه‌ساز[1] رئیس دولت و شاگرد ارسطو هردو در جلو ایوان بصحن حیاط آمده استقبال نمودند، تمام حاضرین نمایندگان مجلس و جامعهٔ مردم آنروزی که دور آن بساط و قدرت چرخ میزدند قریب پنج دقیقه سر پا ایستادند.

او بیخود بچپ و راست نگاه میکرد، همه میدانستند که از ین ایستادن نظری جز توهین بمردم ندارد. بعداً رفت در کنار ایوان نشست و با دست با کمال بی‌اعتنائی باین دو وجود نامسعود اشاره کرد و اجازهٔ جلوس داد.

این جریانات حکایت از انحطاط اخلاقی یک ملتی مینمود که بزرگترین نماینده و مظهر آنروزی او چنین شخصی بود. از بدکاریهای نهانی که در تمام مراحل همراه زندگانی او بود صحبتی نمیکنیم. بیان از ذکر آن همه بدی و تاریکی شرم دارد، بدبخت مردمی که سرنوشت آنها بدست چنین اشخاصی سپرده شده بود.

تیمورتاش روزهای آخر سقوط خود را حس کرده با رئیس نظمیه آیرم بیشتر گرم میگرفت، هر شب در جلسات مهمانی و قمار مبالغی باو برسم دستخوش و در واقع رشوه برای رفع خطر می‌داد و او هم ظاهراً تسلیم و ارادتمند و در باطن مشغول تکمیل نقشهٔ خود و برانداختن تیمورتاش بود. مدعی‌العموم در جریان امر و برای اثبات گناهکاری این بدبختان که امروز به جرم معاصی خود مأخوذ و در مقابل محکمه قرار دارند محبور بود به شرح حال تیمورتاش بپردازد، هر چند او و شرکای او دیگر از دسترس قانون دور می‌باشند اما جزو متهمین و مورد تعقیب مدعی‌العموم بوده‌اند و مدعی‌العموم ناگزیر است نسبت به عملیات هر یک از شرکای ثلاثه بطور خلاصه توضیح بدهد.

اکنون برمی گردیم به سقوط و محاکمه و حبس تیمورتاش و اقدامات

۱ــ مخبرالسلطنه.

خلاف قانون مأمورین نظمیه و بالاخره قتل او که به بدترین وضعی صورت گرفته است.

محاکمهٔ تیمورتاش

پس از رسمی شدن جلسه مدعی العموم رشتهٔ سخن را بدست گرفته و گفت: آقایان قضات، با کمال روشنی مستحضر هستند که در پس نقاب تزویر و چشمهای نمناک پیرمرد کلیشه ساز چه روح خبیثی پنهان است؟ و شاگرد ارسطو که سر بزیر افکنده و خود را پشیمان نشان میدهد از استادان نمایشگاه حیله‌بازی دنیا است!!

این دو نفر شریک جرم ستمکار نیستند. این اشخاص مجرم اصلی بشمار میروند، اگر این علاقه‌مندان در مقابل تجاوزکاریها مقاومت مینمودند مسلم بود که مشروطیت تعطیل نمیشد و کسی نمیتوانست بحقوق مردم ایران پشت پا زند و آن بیدادگر پنجه‌های مسموم خود را با کشتن روح و قلب یکمشت مردم بی‌آزار مشغول نمیکرد.

بر مدعی العموم ثابت و روشن گردیده‌است که تیمورتاش در محبس قصر بدواً مسموم و بعد برای تشفی قلب و تسریع مرگ او و یرا خفه نمودند.

دوسیهٔ امر کاملاً روشن و اقاریر متهمین جای شبهه باقی نمیگذارد. از همان روز یکه او را بمحبس قصر فرستادند اموال شخصی و نفیس او که باندازهٔ شخص خودش گناهکار(!) بود ضبط و به سعد آباد انتقال داده شد، حکم غیابی اعدام او صادر گردیده بود ولی این دلیل نمیشد که نصایح حکیمانه(؟) تیمورتاش را دربارهٔ خود او بکار نبندند.

وزیر دربار میگفت مردم را بجرم سیاسی تعقیب نکنید زیرا در حال و آینده آنها طرفدار پیدا میکنند ولی اگر کسی بنام دزدی تعقیب شد از میان میرود و هیچکس هم رغبت بمساعدت و یاد آوری از او نخواهد نمود.

دوسیه‌ای را که در نظمیه آیرم ساخت و دیوان جزا(!) هم او را مدرک عمل قرار داد و بر روی آن تیمورتاش دو بار محاکمه و دو حکم برای

او صادر گردید بقدری کوچک و بی مایه است که همانروزها بر ساختگی بودن آن شهادت میدادند.

مدعی العموم نمیگوید که تیمورتاش رشوه‌خوار نبوده یا عملی را که باو نسبت میدادند مرتکب نشده و سوءاستفاده نکرده بوده، بلکه بالعکس برای خدمتگزاری بارباب خود و میل بزندگانی مجلل و آقائی کارهای بدتر و گناهان بزرگتری را هر روز بنابر وظیفه بدوش میگرفت و بآن عملیات زشت هم افتخار مینمود.

ولی بر مدعی العموم ثابت و مسلم است که این دوسیه و جریان او یکی از هزاران تقلباتی است که در زمان حکومت کلیشه‌ساز واقع شده است، آیا این شخص میتواند ادعا کند او یا وزیر عدلیه و یا عمال دیوان جزا و مدعی العموم آن محکمه مستحضر نبودند که بیت‌المال مملکت چگونه بی حساب تفریط میشد و نمیدانستند در همان وقتیکه تیمورتاش بجرم استفاده از تفاوت خرید و فروش مبلغ مختصری لیره دستگیر و مورد بازجوئی بود از تجدید قرارداد نفت جنوب چه استفاده‌هائی میشد و چه پولهائی اخذ میگردید؟!

میدانستند و خوب هم میدانستند. باین جهت است که مدعی العموم محاکمهٔ تیمورتاش را ساختگی می نامند...

تیمورتاش باید محکوم میشد و در بار اول چون مدت حبس او کم تعیین شده و هنوز برای طرفداران او امید باستخلاص او بود لازم دانستند که دوسیهٔ دیگری بسازند و موضوع استفاده یکصدهزار تومان از تجارت تریاک را پیش آوردند و امین‌التجار اصفهانی را که وکیل مجلس بود توقیف کردند و در محاکمهٔ مجدد پنج سال بر حبس او افزوده شد، و در نتیجهٔ این حکم امید طرفداران داخلی و خارجی تیمورتاش بدل بیأس گردید. هشت سال حبس یک عمر سیاسی بشمار میرود.

در محاکمهٔ اولی تیمورتاش هنوز دارای قدرت و محل ملاحظه بود

از ین جهت لازم دانستند محکمه را سرّی تشکیل دهند.

ولی دربار دوم زندان او را رام نموده و تحقیقات(!) آن غرور و گردنکشی را از او گرفته بود.

در مقابل تمام زجرهائی که باو دادند و شکنجه هائی که نمودند باو امید داده شد اگر در محکمه ای که تشکیل میشود و علنی خواهد بود او رعایت ادب را نگاهدارد ممکن است مورد عفو شده و باملاک خود بخراسان تبعید شود.

با اینکه مطمئن بود جان سالم بدر نخواهد برد در محکمه شاهنامه ای هم برای ارباب خود خواند و خداوندگارش نامید و چیزهائی گفت که در روزهای وزارت در بارش هم باکراه بر زبان می آورد.

کسانیکه حاضر بودند حتی رئیس محکمه هم به ضعف و سستی او را تحقیر کردند ولی مدعی العموم میداند که تیمورتاش میدانست مقتول خواهد شد و آنچه میگفت تملق برای رهائی از مرگ نبود بلکه دو جهت بارز و منطقی داشت.

اول آنکه چون جزئیات جریان محکمه باطلاع خداوندگار(!) خواهد رسید او میخواست بگوید و بفهماند که چنان در هم شکسته و خرد شده است که مورد بیم و هراس نیست بلکه ستمگر غالب بخیال لذت بردن از حبس و بدبختی او بتمدید حیاتش علاقه مند شود و شاید در این فواصل آسمان هم باو کمکی نماید.

او هم در روزهای محبس و بدبختی مثل همه کس بخدا ایمان پیدا کرده بود.

دوم آنکه شکنجه های محبس قصر پشت او را میلرزاند، در آن نیمه های شب صدای او را جز محبوسین که بان ناله آشنا هستند و نمیتوانستند بداد او برسند دیگری نمی شنید.

او خوب تجربه کرده بود و سرهنگ زندانبان هم گاهی باو از راه

محبت نمکی میچشانید.

در بارهای اول فر یاد کرده و فحش داده بود، تهدید بقتل و دار زدن هم میکرد. ولی دیوارهای محبس ضخیم است و اجازه نمیدهد که صدای تاز یانه را کسی بشنود و آن فحاشی ها هم فقط بر تعداد ضر بات آن میافزود.

بالاخره این جسم سرکش و مغرور طوری ملایم شده بود که سرهنگ زندانبان آقای مطلق‌العنان او گشته و پاسبان هم سرکار جان و برادر شفیق مهر بان نامیده میشد، معذلک زندانبان که نمی‌توانست با این لفاظی ها از رو یه خود دست بردارد هر چند روز یکمرتبه ناگهان باو شبیخون میزدند گاهی دستبند و زمانی تاز یانه خوراک او بود.

هردو هفته یکبار مستنطق ادارهٔ سیاسی سروکله‌اش در محبس پیدا میشد وقتی تیمورتاش بوسیلهٔ پاسبان که سینهٔ خود را جلو داده و با لبخند شیطانی خود خبر ورود مأمور ادارهٔ سیاسی را میداد اگر کسانی که تیمورتاش را می شناختند از آنجا گذر نموده و چشمشان باو میافتاد این اضطراب و طپش قلب و نگرانی او را در ملاقات مأمور ادارهٔ سیاسی میدیدند میفهمیدند که مستنطق(!) معنیش چیست و چه بلائی این مأمور ادارهٔ سیاسی بسر این بیچاره میآورد که او تنها آرزو یش آن بود در آن اطاق کثیف هیچوقت باز نشود و شاید آنروز او را فراموش کنند؟!

بنابر دلائل مذکوره کسانی را که اظهار داشته‌اند تیمورتاش خیال میکرد او را مستخلص خواهند نمود، در اشتباه بوده‌اند.

بت پرستان هند از چوب مخصوصی معبود خود را میتراشند و گاه بیگاه ساخته خود را مورد عبادت و ستایش قرار میدهند، گفته‌اند که این چوب دارای مادهٔ مسمومی است که از تماس طولانی با آن و تنفس در جوار چوب مرض زدگی طاری میشود.

تیمورتاش بتی ساخت که از آن بوی مرگ منتشر میشد و با تمام

احتیاط و تجربه‌ای که داشت به نتیجهٔ عمل خود رسید و نتوانست راه فراری بدست آورد.

برای تعیین روز جلسه قبلا متهم را احضار کرده بودند.

آنروز را کسانی که حضور داشتند خوب بیاد میآورند بقدری این شخص بدبخت و گیج شده بود که از رئیس محکمه لطفی سیگار خواست و او هم این خلاف مقرر را ندیده گرفت و قوطی سیگار را مؤدبانه باو تقدیم نمود، این شخص که آنقدر محترم بود و آن اندازه مردم باو تقرب میجستند برای یک سیگار بقدری شاد گردید که قطعاً از اخذ نشان بزرگ لژیون دونور خشنود نشده بود.

در حضور لطفی که صاحب آنروز او بود و از رفقای شبانه خیلی بهتر و اگر خشن هم بود شخصاً نظر بدی باو نداشت گریه کرد و گفت:

«من میدانم به بسیاری مردم بد کردم و از همهٔ آنها طلب بخشایش میکنم و امیدوارم که آنها مثل من بد و کوتاه نظر نباشند و مرا عفو کنند.

من امروز میفهمم بخشایش چه لذتی دارد و کسی که بتواند بر یک بدبختی منت گذاشته و او را بحل نماید چقدر سعادتمند است!!

این کلمات او با اشک چشم مخلوط از دهانش بیرون میریخت.

خاتمهٔ محاکمه و قتل تیمورتاش

از رئیس محکمه خواهش کرد حکم را آن اندازه شدید نکنید که بچه‌های من گرسنه و دربدر شوند بلکه بتوانند زنده مانده و با خوبی خود بدیهای مرا تلافی کنند.

بعداً چشمهای خود را بروی حاضرین دوخت و گفت: «من میدانم که بزودی خواهم مرد، میل دارم کسانی که از من صدمه دیده‌اند مرا ببخشند، آنوقت مثل اینکه از گفتهٔ خود پشیمان شده باشد گفت چون مبتلا بمرض قلبی هستم گمان نمیکنم که دیر زمانی زنده بمانم.»

آنقدر پشیمانی و بدبختی در چهرهٔ این مرد نمایان بود که اگر این

همه گناهان قابل بخشایش بود مسلماً این شخص بخشیده میشد.

این اصلاح عبارتی برای او نتیجه نداد و آنشب و دو شب بعد مأمورین تحقیقات(!) لذتی از زجر و شکنجه او بردند تا بعد از ین زندانی بداند که اسرار زندان را نباید از پشت آن دیوارها بخارج انتقال داد.

روز محاکمه بسیار عاقل شده بود، بنابر دستور با وکیلش میگفت و میخندید و در ایوان دیوان جزا دستها را در جیب نموده و قدم میزد مثل اینکه بمجلس جشنی آمده است.

از مذاکره که با مأمور ادارهٔ سیاسی در همان ایوان نمود اتخاذ سند مینماید که بیچاره از ترس تجدید تازیانه او را بشهادت گرفت که چقدر معقول و شاگرد حرف شنوی بوده است، شاید درس چندی قبل را شب دوشین هم تکرار نموده بودند.

حکم دیوان جزا صادر شد و این آخرین دفعه‌ای بود که محبوس از در زندان با چشم باز خارج شد.

از ین تاریخ ببعد رفتار داخلی محبس نسبت باو سخت‌تر شد و گاهی بقدری شدید بود که در او کبر و غرور گذشته را بیدار میکرد.

دیگر مرگ برای او بی اهمیت شده بود، هر چند روز یکبار او را بحبس مجرد تاریک میبردند و برمیگرداندند تا اینکه کاراخان معاون کمیسار یای خارجه شوروی بتهران ورود نمود، مشارالیه اظهار داشته بود که محبس ها را قصد بازدید دارد خیال قتل تیمورتاش که هر شب در دماغ خود سر بی باز پرس بود بصورت عمل درآمد، روز یکه باید کاراخان بزندان قصر برود شب قبل آن تیمورتاش را بآن زندان مجرد محکومین بی بازگشت بردند و در غذای او سم مهلکی داخل کردند.

از تغییر طعم غذا و شاید از رفتار زندانیان تیمورتاش ملتفت شده بود که امر غیر عادی در پیش است، از خوردن بقیهٔ آن خودداری کرد ولی این عمل زجر او را افزون نموده از شهربانی بزندان تلفون میشد که خبر مرگ او را

زودتر بدهند. رئیس زندان با حال اضطراب در حیات محبس قدم میزند، تأخیر در مردن محبوس شاید اضافه حقوق و انعام او را از میان ببرد هر دقیقه از زندانبان سؤال میکند و او هم جواب میدهد هنوز نمرده است، بالاخره فحاشی رئیس نظمیه و حسن طینت زندانبانان(!) موجب گشت که مأمور ین مرگ باطاق آن بدبختی که با عزرائیل دست بگریبان بود وارد شده و با او درآو یختند.

او از خود دفاع ممکنه را نمود و دست یکی از قاتلین را بدندان گرفت اما نتیجه نداد، صدای فر یاد او بقدری بلند و مؤثر بود که تمام اهل زندان را متوجه نمود و بیشتر توجه آنها این بود که در غیر ساعت عادی او را میکشتند و هنوز شب نیامده و تار یکی پرده بر روی جنایات نمیکشید.

بعداً نعش او را از خانه آدم کشی با وضع موهونی کشان کشان آورده باطاق معمولی او بردند و در کف اطاق برروی زمین نهادند.

در همین ساعت رفقای قدیم او که جزو هیئت دولت بودند با رئیس دولت خود را حاضر مینمودند تا در کافهٔ شهرداری حضور بهمرسانده از کاراخان که بشام دعوت شده بود پذیرائی کنند.

در سر شام جزو هزار قسم صحبتی که میشد رئیس نظمیه خبر فوت تیمورتاش را که مبتلا بمرض قلبی بوده است با لحنی عادی بگوش یکی دو نفر از حاضر ین رساند. دوست صمیمی او با کمال بی اعتنائی سیگار خود را روشن نموده و گفت واقعاً خیلی سخت جانی کرد و این تنها نوحه ای بود که برای تیمور عز یز خود نمود!

شاید این همکار قدیمی میدانست که روز او هم نزدیک و سرنوشت او نیز چنین خواهد بود و اندوه و سرشک را برای خود ذخیره کرد.

طبق محتو یات دوسیه جر یان مقدمهٔ قتل را چنین میداند که شخصاً آیرم در این امر میل مخصوص داشته است و از بیاناتی که رئیس ادارهٔ شور وی

وزارت خارجه آن زمان[1] اظهار داشته این مطلب بخوبی ثابت و آشکار است و مدعی العموم بیانات مشارالیه را با اطلاع هیئت حاکمه میرساند کاراخان در روزهای آخر نخست وزیری کلیشه‌ساز بنا شد بطهران بیاید و برنامهٔ توقف او را شاگرد ارسطو که وزیر خارجه بود تهیه و تصویب نموده بود، آیرم بتوسط من خواهش کرد که بازدید محبس قصر را در برنامه بگنجانم تا ببیند محبس ایران آنطوری که جراید شوروی نوشته‌اند نیست. به آیرم اظهار کردم که زندان را معمولاً بوزراء نشان نمیدهند و مأمورین عدلیه بازدید محبس‌ها را مینمایند، وزیر خارجه هم با من موافقت کرده این پیشنهاد را نپذیرفت. در این موقع کلیشه‌ساز منفصل و خانه‌نشین شد و شاگرد ارسطو بحکم وراثت جانشین او گردید. کاراخان بطهران آمد، آیرم هر روز اصرار داشت که مشارالیه محبس قصر را بازدید نماید، روز سوم که بنا بود کاراخان قصر سعدآباد را تماشا نماید آیرم نزد من آمده بطور جدی گفت خواهش دارم در موقع عبور از جلو محبس طوری راجع بزندان با کاراخان صحبت کنی که خودش اظهار میل کند و محبس را ببیند. در موقع عبور اتفاقاً من با منشی او استروف در یک اتومبیل بودم، راجع بطرز بنای زندان و اینکه آخرین سیستم میباشد صحبت شد. همان روز در سفارت افغانستان کاراخان بچای دعوت داشت.

آیرم نزد من آمده پرسید چه کردید؟ گفتم با خود کاراخان صحبت نکردم ولی با منشی او حرف زدم. اصرار او بیشتر باعث بود که من از گفتن این حرف طفره بزنم زیرا نمیدانستم چه میخواهد، خیلی عصبانی و درهم شد آنگاه مستقیماً نزد کاراخان رفت چیزی نگذشت که پیشخدمت آمده و گفت آقای کاراخان از شما تقاضا دارند تشریف بیاورید.

وقتی بنزد کاراخان رسیدم دیدم مشارالیه عصبانی است و آیرم هم که همیشه رنگ پریده داشت بکلی بی‌رنگ و مهتابی شده است. مشارالیه بمن

۱ــ حمید سیاح ــ مدتی هم سفیر کبیر در مسکو بوده است.

گفت آقای مهماندار من کی از شما تقاضای بازدید محبس را نموده‌ام؟ در جواب اظهار داشتم هیچوقت.

آنگاه از رئیس نظمیه سؤال کرد پس شما چه میگفتید، آیرم بکلی از حال طبیعی خارج شده و چون غریقی دست و پا میکرد، کاراخان برای رعایت خاطر او چنین گفت کلیهٔ محبس در هر مملکت جنبهٔ منفی دارد ایکاش که طوری میشد نه ما و نه شما محبس نمیداشتیم ولی چون شما خیلی مایل هستید من حاضرم محبس را بازدید کنم مشروط بر آنکه آنقسمتی که زندان تیمورتاش هست عبور ننمائیم زیرا مشارالیه چندین بار بشوروی مسافرت نموده و مهمان ما بوده است و من در چنین حالی او را نمیخواهم ببینم، از این بیان حال آیرم بجا آمده و بسیار خشنود گردید، فردای آنروز باتفاق‌شاگرد ارسطو که آنروزها رئیس الوزراء شده بود و وزرای دیگر بمحبس قصر رفتیم و همه جا را بازدید نمودیم و گوشه‌ای باقی نماند که ندیده باشیم از تیمورتاش اثری نبود.

شب را هم منزل سردار اسعد مهمانی بود، رئیس نظمیه مدت طولانی غیبت کرد و بازگشت.

در آنشب مذاکره‌ای نگردید، فردای آنروز مرگ تیمورتاش اعلام شد.

چرا رئیس نظمیه اصرار داشت کاراخان محبس قصر را دیدن کند معمائی بود که بعد از قتل تیمورتاش واضح گردید و این پیشنهاد مسلماً ارتباط با قتل او داشت، بعدها هم من در یکی دو محل این حکایت را عنوان کردم بوسیله تلفون مرا تهدید کردند که از ین توضیحات خودداری کنم و از کار هم خارج و بمأموریت بیروت فرستاده شدم.

مدعی‌العموم از این بیانات مأمور مزبور اتخاذ سند میکند که قتل مزبور با تمهید مقدمه انجام یافته است.

فقط بین دو تحقیقات تفاوتی که هست در تاریخ مرگ تیمورتاش

میباشد و در تحقیقات اولیه قبل از رفتن کاراخان بمحبس او را مقتول میبینم.

و لازم است این نکته نگفته نماند وقتی روز بعد تشریفات ظاهری را در محبس بعمل میآوردند دکتر قزل ایاغ طبیب[1] سابق عدلیه در زندان حضور بهمرساند. عمله عزرائیل از ین قضیه غضبناک شدند و او بروی خود نیاورد. در همان موقع دیده است که نیمه راست بدن تیمورتاش خال های درشت سیاه داشته و معلوم بود که سمی داخل خون شده و در گلوی او هم جای دستها و انگشتان باقی بوده است، ولی چون این اعلام در حکم امضای قتل خودش بود در حضور نمایندگان شهربانی در جواب دکتر زندان میگوید «پیداست فشار قلبی زیاد بوده و حال تشنج موجب شده که مریض با زحمت و خفگی جان بسپارد» و دکتر محبس بمعاون عزرائیل متغیرانه میگوید اتفاقاً هیچ قسم زحمتی هم نداشته است... بعد اضافه میکند زندانبان چنانچه میگوید شامش را خورد و راحت خوابید و چند روز بود اظهار کسالت میکرد ولی دیشب میگفت خیلی حالم بهتر است، صبح که در را باز نمودند دیدند بروی زمین افتاده و پس از معاینه معلوم شد مرده است این روزها میخواستند عفوش کنند و قرار بود بخراسان هم برود.

فردای آنروز در یک اتومبیل سیمی از خانه آدم کشی که نام محبس را ملوث نموده بود جنازهٔ تیمورتاش بگورستان فرستاده میشد، ایران دختر او که آن اندازه عزیز و گرامی بود از قتل پدر آگاه شده و فریاد او صحرای مجاور زندان را میدان سوگواری نموده بود با دشنامهای مأمورین و جلادان عصر طلائی(!) و لگد از درب زندان با دست خالی بشهر برگرداندند.

آدم کشها بهمین هم اکتفا نکردند، شهربانی غدغن نمود که برای قبر مرده دیواره و سنگ نگذارند، ختم برای مرده ممنوع شد، بزودی زن و بچه بدبخت را محبوساً بخراسان فرستادند و تا زمانیکه بساط مطلق العنانی بود تبعید

۱ــ دکتر حسینقلی خان قزل ایاغ در آن تاریخ نماینده مجلس بود.

و قافله سه روزگار بدست چند نفر امنیه سپرده شد!!...

از تمام این عملیات دولتهای وقت و وزارت عدلیه و مدعی العمومی ها خبر داشتند.

دولت خبر داشت که او را کشتند. اعضای هیئت دولت همه مستحضر بودند که هر شب چند نفر را شهربانی به نیابت عزرائیل بجرم تمول، آزادیخواهی و هزارعنوان دیگری که در عرف حکومت مطلق‌العنانی آنروز مجازاتش مرگ بود میکشد.

اما این اشخاص، این قابیل‌های اجتماع برای چند روز زندگانی و عزت و جلال ظاهری همه این جنایات را شاهد و ناظر و شریک بودند و امروز مدعی العموم بآنها میگوید: کِشتهٔ خود را درو کنید.

تیمورتاش چون نام و نشانی داشت این جنایت مخفی نماند ولی مدعی العموم از آن جنایات نهائی سؤال میکند.

از مرگ هزاران اشخاص که سکوت شما موجب قتل آنها شد مؤاخذه و باز پرسی مینماید.

درست گوش کنید و چشم‌های خود را بهم بگذارید جز اشباح مردگان و ستمدیدگان چیزی نمی‌بینید و غیر از نالهٔ بی گناهان که در زیر دست آن ببرهای آدمخوار بشما که برای پول و فقط پول زندگانی آنها و خانواده آنها را بباد دادید چیزی نمیشنوید؟

آری(!) یک چیز دیگر هم می‌شنوید.

آنها بشما نفرین میکنند...

و همگی در آخرین ساعتی که شعله زندگی آنها خاموش میشود آرزوی روز دادرسی و مجازات شما را مینمایند.

اینک روز دادرسی

در این موقع که شرح محاکمه و قتل تیمورتاش را بوجه خلاصه ولی کامل مدعی العموم شرح میدهد لازم میداند که توضیحاتی هم نسبت

بتشکیلات آن زمان باطلاع محکمه عالی برساند.

جریانات اوضاع سیاسی و تعطیل مشروطیت و تعدی بحقوق عادی و سیاسی مردم در این ایام بحد کمال بود.

حکومت مثلث از روز تشکیل تا زمان از هم پاشیده شدن مسئولیت تمام بدبختیها را بر عهده دارد و در عین حال وزراء و رؤسای دولت و رؤسای شهربانی نمیتوانند آنرا بهانه قرار داده از زیر بار مسئولیتی که بر عهده آنها طبق قوانین مملکتی بوده است شانه خالی نمایند.

این اشخاص را (با دست اشاره بمتهمین نمود) مدعی العموم مجرم اصلی تشخیص داده است.

تشکیل شرکتهای داخلی فقط بقصد استفاده‌های شخصی انجام گرفت. ایجاد کمیسیون اسعار ظاهراً برای کمک بمردم و باطناً بمنظور انباشتن کیسه اشخاص معدودی بود و نظائر اینکارها از شماره بیرون است.

البته اشخاصی هم در جریان آن امور بنفع مملکت قدم برداشتند و حتی اوقات خود را رایگان و بلاعوض وقف خدمتگزاری نموده‌اند و زمانیکه دیدند نمیتوانند از عملیات خلاف دیگران جلوگیری کنند خود را بکنار کشیدند و نگذاشتند دستهای پاک آنها بنایادی آلوده برخورد نماید، مستوفی الممالک از ین زمره است.

هیئت نظارت بانک ملی مشتمل بر پنج نفر و در تحت ریاست بهاءالملک بود، این شخص هیچ قسم امریه‌ای را نمی‌پذیرفت و تحمیل از کسی قبول نمیکرد، اغتشاشات امور بانکی در زمان لیندنبلات[1] و مداخلات وزیر دربار در امور بانک این شخص پاکدامن را وادار نمود که از کار و زحمتی که مجاناً عهده‌دار بود کناره گیری نماید...

در ضمن تحقیقات چنانچه در دوسیه امر مندرج است متهمین برای

۱ــ لیندنبلات متخصص و رئیس بانک تبعهٔ آلمان بود که استخدام نموده بودند و قبل از توقیف تیمورتاش تحت تعقیب درآمد و محکوم بحبس گردید.

ارتکاب این جنایات اجبار و خوف را بهانه نموده‌اند.

مدعی العموم میگوید این دفاع خلاف واقع و برای طفره از مجازات است و در جواب میگوید چرا بهاءالملک را اجبار ننمودند؟ و چگونه مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک مقاومت کردند؟

این حقیقت روشن را نمیشود انکار نمود.

اگر مردمانی بودند و در مقابل خودسری مقاومت میکردند ممکن نبود شانزده سال با مردم بدبخت ایران رفتاری نمود که در حبشه و زنگبار هم آن اصول متروک و ملغی شده بود.

از اینها گذشته مگر جان شماها عزیزتر از آنهمه آزادی طلب بود که در راه حریت فکر در محبس بدست عمال شماها جان سپردند و یگان یگان نام آنها در دوسیه موجود و از نظر هیئت حاکمه خواهد گذشت.

تیمورتاش و دختر آسوری[1]

آقابیگ‌اف نویسنده کتاب «اداره کل جاسوسی و ضد جاسوسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» یکی از جاسوسان زبردستی است که تاکنون پس از انقلاب اکتبر در روسیهٔ شوروی دیده شده، این مرد ترک نژاد در مدت خدمت خود با وجود اینکه علی‌الظاهر بعنوان مشاور و کاردار به ممالک بیگانه اعزام میگردیده، ولی سازمان جاسوسی شوروی را در آن کشورها اداره میکرده است، آقا بیگ‌اف مدتی در افغانستان و زمانی در ایران سازمان جاسوسی شوروی را میچرخانده و پس از مدتی بر اثر فعالیت و پشتکار بمعاونت «گ.پ.او» روسیه منصوب میشود لیکن دیری نمی‌پاید که به عاقبت خود بیمناک شده بارو پا فرار اختیار می کند و در خارج از کشور روسیه بانتشار کتاب فوق مبادرت می ورزد ولی بزودی بدست جاسوسان شوروی ترور شده بدرود زندگی می گوید.

هرچند «کتاب ادارهٔ کل جاسوسی و ضدجاسوسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» پس از انتشار بر اثر فشار دولت شوروی در کلیهٔ کشورهای بیگانه‌جمع‌آوری میشود ولی هنوز هستند کسانی که این کتاب گرانبها را از دست نداده و از آن استفاده

۱ــ ترجمهٔ باقر باقری، نقل از مجلهٔ خواندنیها شماره اول سال نهم مورخ اول آبانماه ۱۳۲۷.

می کنند. نگارنده یک نسخه از این کتاب را با زحمات زیاد بدست آورده و ترجمه قسمتهائی را که مربوط به ایران است از نظر خوانندگان میگذراند.

کتاب ادارهٔ کل جاسوسی و ضد جاسوسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پرده از اسرار مخفیانه و عملیات جاسوسی شوروی در کشورهای آسیا و اروپا برمیدارد و حقایق گرانبهائی را برای مردم جهان روشن میکند. یک قسمت از این کتاب مربوط به زمانیست که آقا بیگ‌اف سازمان جاسوسی شوروی را در ایران اداره میکرده و شخصاً به جاسوسان شوروی دستور می داده است.

در این قسمت عده‌ای از رجال آن زمان که برای روسیهٔ شوروی جاسوسی می کرده‌اند ذکر گردیده که‌در اینجا فصل‌مربوط بخدمات تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه فقید از نظر خوانندگان عزیز میگذرد.

***

(کتاب آقابیگ‌اف، نخست به زبان فرانسه در ۱۹۳۰ در پاریس بچاپ رسیده است، بعداً در ۱۹۳۱ از فرانسه به انگلیسی برگردانده شده، در نسخهٔ انگلیسی که توسط دکتر حسین ابوترابیان به فارسی ترجمه شده مطالبی که در اینجا نقل می شود، در ترجمهٔ فوق‌الذکر ملاحظه نمی شود، گویا این مطالب در نسخهٔ فرانسه بوده که مترجم (باقر باقری) آنرا به فارسی برگردانده است.

و اما اینکه تیمورتاش را جزو جاسوسان شوروی معرفی نموده شاید مبالغه‌آمیز باشد و او تنها روابط حسنه‌ای با شوروها داشته است. به‌هرحال این قسمت را با قید احتیاط و تردید باید تلقی نمود و برای آنکه در شرح احوال تیمورتاش کوتاهی نشده باشد روایت فوق نیز در این کتاب آورده شده است ولی قدر مسلم این است که روابط تیمورتاش با انگلیسها بهم خورده بود و در مورد حل مسئلهٔ نفت وی در مقابل درخواستهای انگلیسها سخت ایستادگی می نموده است و بهمین علت هم در موقع تجدید قرارداد ۱۹۳۳ وی را کنار گذاشته بودند و مداخله‌ای نداشته است.)

عبدالحسین تیمورتاش وزیردربار رضاشاه شاهنشاه ایران کسی است که بعد از شاه مقتدرترین مردان این کشور میباشد. تحصیلات او در روسیه بوده و در قسمت نظام بدرجهٔ افسری نائل میشود، تیمورتاش مایل است از این موقعیت که دارد پا فراتر بگذارد یعنی می‌خواهد اساس سلطنت را در ایران برچیده و خود را بمقامی برساند که دیگر مافوق نداشته باشد، او میخواهد برای نیل باین مقام برای دولت متبوع من «اتحاد جماهیر شوروی

سوسیالیستی» خدمت بکند و هر کجا که منافع ما اقتضاء کرد و دستوری باو داده شد از انجام هرگونه خدمتی مضایقه ننماید.

تیمورتاش مرد مقتدر یست و در ایران هیچکس از حیث اقتدار بپای او نمیرسد مشارالیه در شاه ایران خیلی نفوذ دارد و میتواند در مواقع لزوم نظر پادشاه ایران را بکلی تغییر دهد و منافع روسیه شوروی را تأمین کند.

روابط من و تیمورتاش باندازه‌ای حسنه است که بدون نظر من عملی را انجام نمیدهد و هر چه باو میگویم و دستور میدهم بدون چون و چرا و با یک شجاعت زایدالوصفی صورت می دهد. من تاکنون خدمتگزاری صدیق و بی باکتر از این شخص ندیده‌ام و معتقدم او تنها کسی است در ایران که میتواند کلیهٔ نظریات سیاسی و اقتصادی شوروی را تأمین کند.

من تاکنون در موارد مختلفی تیمورتاش را امتحان کرده و نسبت بصداقت او در خدمتگزاری بدولت متبوع خود اطمینان حاصل نمودم. روزی سفیر کبیر شوروی از شاه ایران ملاقات نمود و در طی این ملاقات از شاه خواست که بهیئت بازرگانی که از ایران بمسکو اعزام گردیده بودند تا بین ایران و شوروی پیمان تجاری منعقد سازند توصیه‌ای شود که زیاد سخت گیری نکرده و در کارها اشکالتراشی نکنند و زودتر پیمان را امضاء کرده کارها را فیصله بخشد.

رضاشاه در جواب سفیر کبیر ما قول هرگونه مساعدت و کمکی داده با خوشروئی از وی پذیرائی میکند ولی چون ما اطمینان نداشتیم و با وجود اینکه هنوز رضاشاه روابط خود را با ما تیره نکرده و سعی مینمود خود را دوستدار ما معرفی کند معذلک می ترسیدیم دروغ گفته باشد، برای اطمینان خاطر روزی سفیر کبیر شوروی جریان ملاقات و مذاکره با شاه ایران را برای من تعریف کرد. و درخواست نمود که از تیمورتاش بخواهم نتیجهٔ اقدامات رضاشاه را راجع بتوصیه بهیئت بازرگانی باطلاع من برساند و چنانچه تلگرافی مخابره شده متن آنرا بمن بدهد.

روزی موضوع را با تیمورتاش در میان گذاشته و از او خواستم که اگر فی الواقع خدمتگزار ماست متن تلگراف توصیه‌آمیز رضاشاه یا دولت ایران را باینجانب بدهد، تیمورتاش درخواست مرا پذیرفت و دو روز بعد یک نسخه از تلگراف مزبور را بمن داد و منهم عیناً بسفیر کبیر شوروی در تهران رد کردم.

بموجب این تلگراف نسبت بایجاد سهولت در انعقاد پیمان بازرگانی و مذاکرات اقتصادی توصیه شده بود.

من روزی فهمیدم که تیمورتاش یکی از خدمتگزاران صدیق شوروی در ایرانست که متن همان تلگراف توصیه‌آمیز از مسکو (وزارت خارجه) بسفارت کبرای شوروی در ایران مخابره گردید و مفاد آن کاملاً مطابق تلگرافی بود که تیمورتاش بمن داد و بوسیلهٔ سفیر کبیر شوروی برای وزارت امور خارجه فرستاده شد.

تیمورتاش مرد خودخواه و خودپسندی بود و با وجود اینکه بر اثر توجه رضاشاه باین قدرت رسیده بود معذلک برای اینکه خود را مافوق شاه ایران جلوه دهد در مجالس و محافل غالباً از هوش و درایت خویش صحبت میکرد و شاه ایران را مرد عامی معرفی میکرد.

شاه ایران که در آنموقع سیاست مسالمت‌آمیز و روابط حسنه‌ای با شوروی داشت تصور نمیکرد تیمورتاش با نزدیکی بما در صدد واژگون کردن تاج و تخت اوست و بهمین جهت برای اینکه بیشتر خود را بما نزدیک کند پس از چند ملاقات و مذاکره با او در باره توسعهٔ روابط اقتصادی و بازرگانی بین دو کشور و پیشنهاد اینکه تیمورتاش برای تقویت این رابطه بهتر از هر شخصی است که بنمایندگی شاه ایران بمسکو برود رضاشاه موافقت کرد تیمورتاش برای مذاکرهٔ خصوصی در بارهٔ انعقاد پیمان بازرگانی بمسکو برود.

تیمورتاش در عین خودپسندی مرد شهوترانی بوده و همیشه عده‌ای از زنان رجال کشور را در اختیار داشت و باندازه‌ای در مقابل وجاهت بانوان بی اراده بود که بر اثر مشاهدهٔ یک زن وجیه بزانو درمیآمد و ایادی خود را برای

رضای خاطر و جلب رضایت مشارالیها اعزام میداشت.

در میان دوستان زن تیمورتاش دو دختر آسوری که از حیث وجاهت زبانزد عام و خاص بودند جلب توجه میکرد و بطور یکه شایع بود وزیر دربار ایران باین دو تن آسوری خیلی علاقمند بود تیمورتاش در سفر مسکو یکی از این دختران آسوری را همراه خود برد و در شوروی او را بنام منشی مخصوص خویش معرفی نمود.

ولی من (آقابیگ‌اف) از جریان قضیه کاملاً آگاهی داشته و میدانستم او رفیقهٔ تیمورتاش است.

این منشی مخصوص یا رفیقهٔ وزیر دربار ایران در تیمورتاش بی اندازه نفوذ داشت و در ایران درخواست‌های رجال را اجابت میکرد و تقاضاهای مردم را در نزد تیمورتاش برمی‌آورد.

در مسکو هم جزو مشاورین سیاسی تیمورتاش بود.

مذاکرات تیمورتاش با مقامات مسکو بطور خیلی محرمانه و نیمه‌های شب در یکی از باغهای اطراف پایتخت شوروی انجام میگرفت و در یکی از این ملاقاتها مذاکرهٔ نمایندهٔ ایران و شوروی ٤ ساعت بطول کشید و در این مدت به تیمورتاش وعدهٔ هر گونه مساعدتی داده شد و مشارالیه هم قول داد که بهرترتیبی هست با نقشه‌های خود رضاشاه را موافق سازد.

پس از پایان مذاکرات بازرگانی تیمورتاش باتفاق همان آسوری بایران بازگشت.

ولی در بین مسکو و باکو در قطار راه‌آهن چند برگ از اوراق گرانبهای تیمورتاش مفقود گردید که بی اندازه موجب تعجب مقامات رسمی دولت شد و عجب این بود که در بندر پهلوی هنگامی که تیمورتاش قصد پیاده شدن از کشتی را داشت جامه‌دان کوچک خود را که حاوی کلیهٔ اسناد سیاسی محرمانهٔ شخص او و مقامات مسکو و جریان کامل مذاکرات بازرگانی بود نیافت، و هر چه ما کوشش کردیم نتوانستیم علت مفقود شدن

این جامه‌دان و سارق را پیدا کنیم.

ولی بطور یکه بعداً تیمورتاش اظهار کرد:

فهمیدم که آن جامه‌دان به وسیلهٔ جاسوسان انتلیجنت سرو یس انگلیس (دختر آسوری) سرقت شده و از روی تمام نامه‌ها عکس‌برداری گردید و عکس آنها در اختیار رضاشاه گذاشته شده است.

رضاشاه هم عین عکس‌ها را به تیمورتاش ارائه داده و جاسوسی او را بخودش ثابت کرده است.

براثر این حادثه تیمورتاش باتهام اخذ رشوه از امین‌التجار اصفهانی بزندان افتاد و روابط باطنی رضاشاه با مسکو تیره شد ولی در ظاهر خود را دوستدار ما میخواند و هرگز اعتراف نمیکرد که وزیر دربار خود را بجرم جاسوسی بزندان انداخته است.

وضع تیمورتاش در زندان رضایت بخش نبود و هر وقت ما از او ملاقات میکردیم از آیندهٔ خود اظهار نگرانی میکرد و درخواست مینمود که از پیش او بنزد شاه شفاعت کنیم و وسیلهٔ استخلاص او را فراهم آوریم و چون سفیر کبیر شوروی چندین بار در این مورد از رضاشاه تقاضای آزادی تیمورتاش را کرده بود ناگزیر جریان را بمسکو اطلاع داده و از کاخ کرملین کاراخان معاون کمیساریای خارجهٔ شوروی در ظاهر بعنوان مذاکره دربارهٔ روابط سیاسی و بازرگانی دو کشور و در باطن برای وساطت از تیمورتاش بایران اعزام گردید.

در موقع ورود کاراخان استقبال شایانی از مشارالیه بعمل آمد و در مدت اقامت وی ضیافت مجللی از طرف سرلشکر آیرم رئیس کل شهربانی داده شد ولی بالاخره نظر او تأمین نگردید باین معنی که بمحض ورود کاراخان، شهربانی بزندگی تیمورتاش خاتمه داد و موقعی که کاراخان برای ملاقات وزیر سابق دربار بزندان رفت جزء آمار متوفیات فوت تیمورتاش را برئیس شهربانی گزارش دادند و هنگامی که کاراخان بسلول مخصوص

تیمورتاش رفت از او اثری ندید.

بطوری که شایع بود تیمورتاش را در همان موقع ورود کاراخان نکشته بودند و روزی که کاراخان از زندان بازدید میکرد او در قید حیات بوده و برای اینکه امر بکاراخان مشتبه شود او را بیکی از گوشه های دور افتادهٔ زندان برده و در پشت چوب و تخته و اشیاء اسقاط زندان جای داده و پس از اینکه بر مقامات ایرانی مسلم شده که کاراخان برای وساطت از تیمورتاش بایران آمده مشارالیه را میکشند.

ژرژ آقابیگ پس از سفری که در اوایل ۱۹۲۷ به آذربایجان نمود مدتی درآن استان توقف کرده سپس بعنوان کاردار و آتاشهٔ سفارت شوروی بجای گازار منصوب شد و در آنموقع دربارهٔ مشاهدات خود در فصل دهم کتابش چنین مینویسد:

وقتی از تبریز بتهران آمدم و بامور جاسوسی شوروی در ایران دقیق شدم دیدم کپ‌ئو در تهران دارای جاسوسان بسیار است که هیچیک از نقاط ایران از اینجهت بپای تهران نمیرسد.

من در مدت کمی نتوانستم کلیهٔ جاسوسان شوروی تهران را از حیث روانشناسی شخصیت اجتماعی و نفوذ بشناسم و بفهمم آیا چه اندازه میتوانند برای دولت من مؤثر باشند.

جاسوس نمرهٔ یک ما شخصی بود بنام دکتر عبدالله‌خان که اصلاً کرد بود و از دورهٔ روسیهٔ تزاری برای ما فعالیت میکرد و در آنموقع هم مورد توجه مقامات روسیه بود او مرد خوش مشربی بود و زود با اشخاص نرد رفاقت می‌باخت و دوست میشد و بهمین جهت با عدهٔ زیادی در تهران معاشرت داشت و کارش این بود که هر روز دور میگشت و با عده‌ای از رجال کشور ملاقات میکرد و آنچه را که شنیده بود برای ما میگفت از او بیش از این کار ساخته نمیشد و از همین راه هم کمک قابل توجهی به ما کرد.

یکی دیگر از جاسوسان ما در طهران اربلیانی خبرنگار خبرگزاری

تاس بود که با وجود ارمنی بودن بی اندازه صداقت در کارش بخرج میداد و همه روزه از آنچه که جاسوسان ما بدست می آوردند عکس میگرفت و بما تحویل میداد، او در ین کار باندازه‌ای مهارت داشت که کسی بهیچ وجه از عمل او سر در نمیآورد، حتی همکارانش.

تیمورتاش دارای منسوبینی بود که یکی از آنها در وزارت فوائد عامه و دو نفر دیگر در وزارت دارائی مشغول خدمت بودند.

این سه نفر برادر و هر سه از جاسوسان مورد اعتماد ما بودند. آن برادری که در وزارت فوائد عامه اشتغال داشت یکی از رؤسای آن وزارتخانه بود و در لیست جاسوسان ما بجاسوس نمرهٔ ٤ معرفی شده بود و دو برادر دیگر که در وزارت مالیه بودند جاسوسان شمارهٔ ۸ و ۹ ما را تشکیل میدادند.

وظیفهٔ این سه برادر این بود که اسناد مهم را با خود بیرون آورده و بدست اربلیانی جاسوس شماره ۳ می سپردند و او از آن اسناد عکس برمیداشت و بایشان مسترد میکرد.

غالب اسناد مربوط بنفت جنوب و راه‌آهن بوسیلهٔ همین سه برادر بدست ما افتاد و از مضمون آن اطلاع حاصل کردیم.»

*

پس از شهریور ۱۳۲۰ «ایران خانم دختر تیمورتاش» روزنامه‌ای بنام رستاخیز ایران در تهران منتشر نمود و از تیمورتاش یادداشتهائی که بزبان فرانسه نوشته بود منتشر کرد که از لابلای سطور آن مطالبی مفهوم میشود که بسیار قابل توجه است و خلاصه‌ای از آن یادداشتها در زیر نقل میگردد. توضیح آنکه این یادداشتها مربوط باوانی است که تیمورتاش در منزلش تحت نظر بوده است.

«... از قرار یکه میگویند میخواهند از محاکمه کردن من صرف نظر کنند محاکمه‌ای که گویا مبتنی بر این اصل است که من از بانک ملی مقداری لیره به ٦۰ ریال خریداری کرده‌ام درصورتیکه نرخ رسمی دولتی ۹۰

ریال بوده. من مفهوم حقیقی محاکمات را در میهن خود بخوبی دانسته و میدانم که بیگناه‌ترین و پاکدامن‌ترین ایرانیان را ممکنست هر قاضی و مدعی‌العمومی بمحض اینکه کمترین فرمانی صادر شد فوراً بسخت‌ترین و شدیدترین مجازاتها محکوم سازد— محکومیت در ایران ناشی از مغضوب شدن و تمام عواقب وخیم آن میباشد! از قبیل زندان— فراموشخانه و دخمه‌های تاریک و غیره— اگر کسی پاکدامن باشد و بیگناه بدین محاکمات جلب گردد بدبختانه هیچ وسیله‌ای برای اثبات پاکدامنی خود در دست نخواهد داشت.

من خوب میدانم که هیچوقت اسعار خارجی از بانک ملّی نه بنرخ روز و نه بقیمتی گرانتر یا ارزانتر از آن نخریده‌ام اگر میتوانستم در برابر یک محکمه بیطرف حضور پیدا کنم، نه تنها کذب این مدعا را ثابت کرده بلکه کلیک تقی زاده ونواب ودست مرموزی که سرنخ آنها رادردست دارد بدنیا نشان داده و مفتضح می‌ساختم.

ولی در اینجا اصولاً چنین اندیشه‌ای خطا بوده و اگر بگویم که میخواهم در مقابل محکمهٔ بی‌طرفی حضور یابم هیچکس بحرف من ترتیب اثری نخواهد داد. چون خوب میدانم که حکم افنایم صادر شده.

...من با داور وزیرعدلیه سوابق دوستی و صمیمیت زیادی دارم و نه تنها حق حیات بگردن او داشته و بشهادت خودش سالیان متوالی او را از طوفانهای سهمگین خشم و غضب شاه که ممکن بود بکلی ریشهٔ هستیش را از جا بر کند نجات دادم، بلکه بدوستی یا روابط ما هم که ناشی از حسن تفاهمی است که بین طرفین موجود بوده لطمه وارد نخواهد آمد— من شخصاً بداور معتقد بوده و کمتر کسی را بثبات رأی، قضاوت صحیح و فکر عمیق او در ایران دیده‌ام.

بداور خیلی علاقمندم و آرزو میکنم که هیچوقت گرفتار روزگار کنونی من نشود.

ولی در این امیدواری خود فوق‌العاده مشکوکم زیرا ما می‌پنداشتیم که میتوانیم بایران مستقلی خدمت کنیم— ولی بدبختانه از ما زرنگترها نقشهٔ خود را پیش از وقت طرح کرده و کسانی را که مخالف منافع دانسته‌اند نشانه کرده‌اند— از طرفی هم داور چه میتواند بکند تا روز یکه گرفتار سرنوشت شوم من گردد ناگزیراست که کج دارومر یزرفتار کند تا شاید دامن‌تر نکرده از این گیرودار نجات یابد.

من تردید دارم که داور بین وظیفهٔ دوستی و وظیفهٔ وزیر عدلیه یعنی آلتی که باید کورکورانه فرود آید کدام یک را انتخاب خواهد کرد.

به ندای وجدان که میگوید «تو بهتر از هر کس میدانی او پاکدامن است نباید در دسیسه و خدعه‌ای که برعلیه او شروع کرده‌اند شرکت جوئی» گوش فرامیدارد یا بحب جاه‌طلبی خود که بدو نهیب می‌زند از ژرفی این شوریده در یا بهراسد— اگر شق دوم را انتخاب کند خیلی طبیعی بنظر خواهد آمد زیرا هیچ مرد سیاسی مایل نیست نقشه‌های ناتمام خود را تمام نکرده از نیمه راه باز گردد— زیرا بعدها آنانکه نتیجه را ندیده‌اند میتوانند آن را هزاران هزار قسم سوء تعبیر کنند.

گاه‌گاه آرزو میکنم که قبل از ورود داور بدین بلاتکلیفی خاتمه داده شود و حکم محکومیت من بامضاء دیگری باشد، تصور هم نمیکنم این آرزوی من برآورده نشود زیرا داور مرد باهوش زرنگی است و قطعاً راه حلی پیدا خواهد کرد که قبل از اختتام محاکمات بایران نیاید...

امّا مسئلهٔ بانک ملی طور دیگری است— بدبختانه در مملکت عزیز ما همین که صحبت بر سر مسائل مادی می کشد— بیشتر بمحکومیت طرف رأی میدهند تا پاکدامنی او زیرا اکثر مردم نمی‌توانند باور کنند که من در مدت زمامداری خود چند پارچه از املاک موروثی خود را فروخته‌ام که در خور حیثیت خویش در داخله و خارجه زندگی کنم. آنها نمی‌توانند تصور کنند که برای فرزندانم کمتر از نیمی از دارائی پدر بزرگشان را باقی میگذارم

البته آنهائی که مرا از نزدیک می‌شناختند می‌دانند که من هرگز بمسائل مادی اهمیت نداده و اگر میخواستم حالا باید میلیونر می‌بودم. ولی بدبختانه اکثریت مردم تابع ظواهر امرند و قطعاً تاکنون در برابر خارجی و داخلی مأمورین و جواسیس شهربانی مرا یک دزد راهزنی معرفی کرده‌اند— ولو آفتابه دزد باشد— و در صورتیکه نخواهند مرا محاکمه کنند قطعاً در اذهان عامه چنین شایع خواهند ساخت که در اثر التماس و درخواست دوستانم مشمول عفو شاهانه قرار گرفته نخواسته‌اند در برابر خارجیان کسی را که چندین سال متوالی تمام زمام امور کشور را در دست داشته رسوا سازند.

در صورتیکه علت اصلی، فقدان اسناد لازمه بوده و می‌ترسند که اگر چنین محکمهٔ جعلی تشکیل شود دیگران در سایه روشن آن به بسیاری از حقایق که صفحه‌ای از تاریخ ما را تشکیل میدهد پی برده بصحت و درستی احکام دادگستری بیدادگر ما متوجه شوند بفهمند که عدلیه ما را چون از دور مشاهده کنند مضحک و خنده‌آور و بکار یکاتوری از دادگاه‌های دنیا شباهت داشته— چون از نزدیک بنگرند شقاوت کار و مملو از خیانت است— آن فرماندهی که بر رأس این امور نشسته نمیداند که بدترین انتقامها شدیدترین عذابها زندان نیست بلکه بهترین طرز فناء یک شخص شرافتمند اینست که او را بیگناه محکوم ساخته شرافت و حیثیتش را بازیچه اغراض و نیات سوء قرار داده و وسیلهٔ دفاع را از او سلب کنند.

خدای من! جز صبر کردن چه میتوانم بکنم! وسیلهٔ دفاع در دست نیست باید آنقدر صبر نمود و سکوت کرد— تا در زیر بار ناتوانی خرد و متلاشی شد که شاید... شاید... بیست سال دیگر در این سرزمین امیل زولائی پیدا شود و شرح حال این در یفوس را بنویسد... فقط آنوقت است که پرده از روی حقایق برداشته خواهد شد. تیمورتاش.»

یادداشت دیگر

«امشب اسعد (مقصود سردار اسعد وزیر جنگ است) مستقیماً از

شکار به نزد اعلیحضرت رفته و از آنجا بدیدن من آمد.

من خوب میدانم چرا شاه بوسیلهٔ اسعد درصدد استمالت و دلجوئی از من برآمد، یک شخص مظنون که حتی از هوائی که استنشاق میکند هراسناک است از نفوذ من می‌ترسد و کلیک تقی‌زاده— نواب— آیرم وقت بیشتری برای نشر اکاذیب و ساختن پرونده‌های جعلی لازم دارند.

شاه تصور میکند که گرفتاری من در خارجه عکس العملی پیدا خواهد کرد، در داخله زمینهٔ انقلابی را آماده خواهد ساخت. انقلاب؟ خیر او خوب میداند آنها خوب میدانند که چه قسم کار را بنفع خود خاتمه دهند. آنها خوب میدانند چطور باید آراء و عقیدهٔ عمومی مردم را خراب کرد و حس تشخیص و تمیز آنها را از بین برد، ولی او خیال میکند. زیرا میدان خیال باز و وسیع است. میترسد که مبادا بقایای حزب «ایران‌نو» که برای ترس از یک امروزی از بین برده شده و منحل گردیده هستهٔ مرکزی داشته باشد که بکمک و استعانت من برخیزد.

بیچاره اسعد با چه اطمینانی میگفت که من مأمورم بشما عرض کنم که اعلیحضرت مایلند شما بسمت مشاور مخصوص ایشان باقیمانده یا اگر میل دارید بیکی از پستهای سفارت کبرای خارج منصوب گردیده یا به ریاست مجلس نامزد گردید. چون آخوندها با وزارت دربار شما مخالفند ناگزیر شما را معزول کردم.

آیا واقعاً اسعد نمیداند! اگر میداند چرا با اینهمه شاخ و برگ فرامین شاه را میگوید. من که خوب میدانم اینهمه ترس و وحشت و نگرانی از چیست! اینها بیهوده می‌ترسند زیرا **هیچ چیز به بی‌ثباتی عقیدهٔ عامهٔ مردم نیست** من قول میدهم که یکی از اینهمه دوست و دشمن فردا حتی نام مرا بر زبان نیاورد.

اسعد حق دارد باین سادگی پیشنهاد مرا که اجازه دهند بروم بر سر املاکم زندگی کنم بپذیرد.

شاید اسعد هم بعدها بفهمد که ما همه محکوم به نیستی و فنا هستیم ما باید برو یم چنانکه من خودم خیلی دیر فهمیدم. اولین باری که این مسئله را احساس نمودم شبی بود که با شاه راجع به فیروز صحبت کرده میخواستم بهر قیمتی شده حکم آزادی او را بگیرم از دو جملهٔ کوچکی که بین ما ردوبدل شد بیک دنیا حقیقت پی بردم:

— من دیگر بفیروز احتیاجی ندارم! ما دیگر احتیاجی باو ندار یم باید برود.

— قربان بهتر این است این فرمایش را نکنید، ز یرا ما تنها منظورمان خدمت بشخص اعلیحضرت نبوده بلکه قبل از شما منافع و مصالح ایران را در نظر دار یم اگر میخواستیم جلب نظر اعلیحضرت را بکنیم قطعاً کاری میکردیم که همیشه بما محتاج باشید و ما نیز سالیان درازی برقرار بمانیم. تذکر این قبیل مسائل باعث دلسردی کسانی است که مشغول خدمت گزاری میباشند.

نه تیمور تو مقصود مرا درست نفهمیدی شاید در اثر نشئهٔ کنیاک نتوانستم مطلب را چنانکه مایلم بپرورانم.

اسعد هم شاید روزی از خلال این گفتگوها بموقعیت وخیم خود و سایر رفقا پی برد.

اصولاً پس از آنچه که در شب پیش بین ما گذشت دیگر احتیاجی باین قبیل پیغامها نیست. چرا با این قبیل پیشنهادات بچگانه میخواهند مرا فر یب دهند همان قسم که تابستان گذشته از چمخاله تلگراف زدم‌تذکره دهند که برای معالجه بارو پا روم مخالفت کردند امروز هم با رفتن من بخراسان ممانعت خواهد شد ز یرا **حکم افناء من در یک محکمهٔ دور دستی صادر شده در تهران باید مجری شود.**

پر یشب هنگامیکه در اطاق دفتر خود نشسته و مشغول کار بودم ناگهان دستی بروی شانه‌ام خورد، چون سر برگرداندم شاه را دیدم که با قیافهٔ

بشاش و خندانی سرش را نزدیک سرم ساخته و بطوری مرا محکم گرفته که حتی قادر نیستم جلو یش برخاسته رسم ادب بجای آورم.

— حتماً از این برخورد بی‌سابقهٔ من که پس از هشت ماه امشب نزدت آمده‌ام تعجب میکنی.

بحدی در عرض این هشت نه ماه اخیر وضعیت ما مبهم و درهم بود که واقعاً خودم نمی‌توانستم معنای این طرز برخورد امشب را بفهمم آنگاه دستش را بگردنم حلقه کرده و گفت: تیمور من امشب آمده‌ام بتو بگو یم که درجهٔ احساسات و علاقهٔ شدید من نسبت بتو بیش از حد تصور است اگر روزی مجبور شو یم از یکدیگر جدا شو یم آنروز بزرگتر ین لطمات بمن و سلطنتم وارد خواهد آمد. تیمورجان قول بده که هیچوقت از کار کناره نکرده و از ناملایمی که بر تو تحمیل شود از میدان در نخواهی رُفت. هرگز نمیتوانم تصور این را بکنم که روزی ما دو تا از هم جدا خواهیم شد.

در این موقع چیزی دیدم که هرگز باور نمیکردم چند قطره اشک از چشمانش سراز یر شد. آیا باید آنرا به اشک کروکودیل تعبیر کنم؟ (یک مثل فرانسوی است که منظور اشک معنوی میباشد) ولی رفتار امشب اعلیحضرت بکلی با هشت ماه پیش متباین است— چون تمام این مدت سعی داشتند که بمن ثابت کنند دیگر وجودم زائد است باید از کار کناره کنم. وقتی کر یم آقاخان بر یاست محاسبات دربار منصوب گردید. وقتی در مسافرت اخیر خود، اکثر اوقات جامه‌دانهایم را دست خورده می یافتم وقتی در هیئت وزرا گفتم که انعقاد پیمان برخلاف مصالح است[1]. اعلیحضرت رو بیکی از وزراء کرده فرمودید خیر! من مایلم هر چه زودتر این کار تمام شود، بوزراء غیر مسئول مربوط نیست. آنروزی که آیرم بر یاست شهربانی منصوب گردید. آنروزی که دستور دادید تلگراف رمز در دو نسخه باشد یکی برای شما و دیگری برای من ولی طوری باشد که من نفهمم.

۱— منظور قرارداد نفت است.

آنروزی که پس از الغاء کاپیتولاسیون در سال ۱۳۰۶ سرجان کدمن بایران آمد و بشما تبریک گفت که من بر صدر امور نشسته و زمام مملکت را در دست دارم آنروز و خیلی روزهای دیگر احساس نمودم که سرانجام مورد خشم و غضب قرار خواهم گرفت.

فوراً شرارهٔ خشم و غضبی از چشمانش جهیده قد راست کرده گفت: خیر! خیر! اینها دلایل بیخودی است من از تو رنجیده بودم زیرا بمن گفتند که خیال داری مرا بکشی و ولیعهد را از سلطنت محروم سازی.

— من چشم‌داشتی بتاج و تخت سلطنت ندارم والا از همان راه عملی که اعلیحضرت داخل شدید داخل میشدم[1]— خیر مگر کشتن شما خیلی مشکل است؟ اگر میخواستم کار به پنج دقیقه ختم میشد— ملاحظه بفرمائید این هفت تیر منست— و همیشه هم پر است اگر بخواهم هم الان کار تمام است.

ولی خیر شما هم خوب می‌دانید که من آدم کش نیستم— دشمنان من از خوب راهی مرا مورد حمله قرار داده بودند، ما مجبور بودیم شما را در مسائل ارتش و پولی آزاد گذاریم ولی اگر بنا باشد، بمنافع مملکتی خیانت کنم این قسمت را دیگر حاضر نیستم— ما آرزو میکردیم که میتوانیم مملکت خود را از خطر مرگ و نیستی نجات دهیم— ولی بدبختانه حریفان از ما قویتر و نقشه‌های عملی خود را از خیلی پیش طرح کرده بودند. مجدداً همان خندهٔ مرموز بر روی لبانش نقش بسته گفت چرا اوقاتت تلخ میشود بمن گفتند من باور نکردم— اگر این فکر را میکردم هرگز امشب نزد تو نمی‌آمدم تیمورجان دستت را بده بمن که میخواهم بار دیگر عهد دیرین را تجدید کنم. همیشه بخاطر داشته باش که من نسبت بتو بدی نکرده و نخواهم کرد تو نیز نسبت بمن و خانواده‌ام هرگز بد نکن— نزدیک شده مرا بوسیده و بسرعت تمام از در خارج شد شاید باین عجله رفت که تماشاگر این صحنه، پی بر

۱— یعنی با انگلیسها می‌ساختم.

وضعیات باز یگر ز بردست آن نبرد. ۱۸ دسامبر ۱۹۳۲».

تجدید نظر و تمدید قرارداد دارسی
یا قرارداد ۱۹۳۳

بزرگترین خیانتی که در دوران حکومت دیکتاتوری پهلوی بایران شده است انعقاد قرارداد امتیازی جدید بنام قرارداد ۱۹۳۳ میباشد.

برای انعقاد چنین قرارداد ننگینی زمینه‌سازیهای زیاد و ایجاد صحنه‌های تراژیک و کمیک بسیار شد که نخستین صحنهٔ آن قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ بوده و وقتی آنرا نتوانستند عملی سازند روح آن قرارداد را در قالب کودتای ۱۲۹۹ ریخته با سلسلهٔ مقدماتی ایجاد حکومت «تمرکز قدرت» نمودند. نخستین پردهٔ این نمایش خلع احمدشاه و انقراض سلسلهٔ قاجاریه بود.

چنانکه مدیر کل وزارت امور خارجهٔ انگلستان گفته بود:

ما با این سلسله که در طول صدو پنجاه سال همواره ما را در یک متری جنگ با روسها قرارداده بود دیگر نمیتوانیم کار کنیم[1].

در حقیقت و واقع امر میتوان نتیجه گرفت که احمد شاه قربانی مطامع استعماری انگلستان گردیده است زیرا انگلیسها بخوبی درک کرده بودند که احمد شاه نه زیر بار قرارداد رفته و نه زیر بار خط آهن شمال و جنوب که سوق‌الجیشی است میرود و نه با تمدید قرارداد نفت جنوب موافقت خواهد کرد، پس باید کنار برود و شخصی که بتواند منافع آنها را تأمین کند روی کار بیاید.

رضاخان تعهد نموده که از پشت به انگلیسها خنجر نزند!

تمام منظور و مقصود انگلیسها از تقویت رضاخان و روی کار آوردن

۱— رجوع شود به کتاب مختصری از زندگانی سیاسی و خصوصی احمدشاه در موقع ملاقات نصرت‌السلطنه و آقاخان محلاتی.

او این بود که منافع اقتصادی و سیاسی آنها از هر جهت تأمین شود و فرد بی سواد و متهوری که بی چون و چرا گوش بفرمان آنها باشد روی کار آورند و روح قرارداد ۱۹۱۹ را در کالبد جدیدی که صورت ظاهر آنهم زیاد زننده نباشد بدمند و در حقیقت کشوری که ظاهر مستقل و در باطن مستعمرهٔ انگلستان باشد بوجود آورند و از شر زمامداران محافظه کاری که بهیچوجه زیر بار تحمیل منافع اقتصادی وسیاسی وسوق الجیشی آنها نمی رفته اند خلاص شوند. بعلاوه در مقابل روسیهٔ شوروی که دائماً موجبات تهدید منافع آنها را در این قطعهٔ جهان که در حقیقت دروازهٔ بزرگترین مستعمرهٔ آنها یعنی هندوستان است فراهم می آورده سدّی از دیکتاتوری بوجود آورند.

در این مورد سردنیس رایت انگلیسی که مدتی هم در ایران سمت کاردار و سفیر کبیری داشته به لسان سیاسی شرح داده است، که باید با دقت به نوشتهٔ او توجه نمود:

دنیس رایت در کتاب خود چنین نوشته است:

«... آیرن ساید در دوم نوامبر ۱۹۲۰ به اردوگاه قزاقان رفت و اعلام داشت که بهیچوجه قصد ندارد بجای افسران معزول روسی، افسران انگلیسی را به کار گمارد. وی در بارهٔ افسران ایرانی آنان پرس و جو و تحقیقی بعمل آورد و آن شب در دفتر یادداشت خود چنین نوشت: «رضاخان فرمانده اتر یاد تبریز بی شک یکی از بهترین افسران اینهاست. اسمایث توصیه میکند که رضاخان عملاً رئیس این دسته باشد و تحت ریاست فرمانده سیاسی که از تهران تعیین شده بود عمل کند.» در تاریخ ۱٤ ژانویه که آیرن ساید دیگر بار به دیدار قزاقان رفت در دفتر یادداشت خود چنین نوشت:

«به دیدار قزاقان ایرانی رفته آنان را از نظر گذراندم. اسمایث سروسامانی به وضعشان داده است. مواجب اینها مرتباً پرداخت شده است و اکنون این افراد لباس و مسکن دارند.

فرمانده کنونی قزاقان، موجود حقیر و بی بو و بی خاصیتی است و

روح و روان واقعی این گروه سرهنگ رضاخان است، یعنی همان مردی که قبلاً بسیار با او علاقه‌مند شده بودم. اسمایث میگوید مردی نیکوست و من به اسمایث گفته‌ام که به همایون[1] مرخصی بدهد تا به سرکشی به املاک خود برود.»

آیرن ساید با مرخصی دادن بسردار همایون رضاخان را عملاً در موقع فرماندهی قرارداد...

آیرن ساید به این نتیجه رسید که بی خطرترین کار آنست که نیروی بریتانیا اکنون که هنوز بر اوضاع مسلط هستند فرماندهی برای قزاقان تعیین کنند. نتیجه گیری او بی شک متأثر از اعتمادش به رضاخان و نیز متأثر از پیشرفت سریعی بود که قزاقان تحت رهبری رضاخان در جهت کسب کارایی و کفایت حاصل می کردند...

آیرن ساید در تاریخ ۱۴ ژانویهٔ ۱۹۲۱ در دفتر یادداشت خود چنین نوشت: «شخصاً عقیده دارم که پیش از آنکه از اینجا بروم باید بتوانم این افراد را بحال خود رها کنم... در واقع یک دیکتاتور نظامی گرفتاریهای ما را برطرف خواهد کرد و ما را قادر خواهد ساخت که بی هیچ دردسری این کشور را ترک گوئیم.»

آیرن ساید بار دیگر در تاریخ ۳۱ ژانویه همراه اسمایث با رضاخان ملاقات کرد، ولی چیزی در بارهٔ صحبت خود و اسمایث با رضاخان یادداشت نکرده فقط نوشت: «رضاخان مایل است کاری انجام دهد و از اینکه مشغول هیچ کاری نیست آزرده خاطر است.».

ملاقات بعدی که در واقع ملاقات نهایی بود در تاریخ ۱۲ فوریه صورت پذیرفت و آیرن‌ساید در آن باره در دفتر یادداشت خود چنین نوشت:

۱ــ منظور سردار همایون رئیس دیویزیون قزاق که پس از برکناری استار سلسکی روسی روی کار آمده بود.

«من با رضاخان مصاحبه کرده‌ام و سرکردگی قزاقان ایرانی را بطور قطعی به او سپرده‌ام. او مردی واقعی و رک‌ترین مردی است که تاکنون دیده‌ام. به او گفته‌ام که قصد دارم به تدریج او را از قید تسلط خود رها سازم و باید با سرهنگ اسمایث ترتیبی بدهد که پس از رفتن ستون منجیل، با شورشیان رشت مقابله‌نماید. درحضور اسمایث صحبتی طولانی(!؟) با رضا انجام دادم. در این فکر بودم که آیا لازم است تضمین کتبی بگیرم یا نه، ولی سرانجام به این نتیجه رسیدم که تضمین کتبی فایده‌ای نخواهد داشت زیرا اگر رضا بخواهد زیر قول خود بزند چنین خواهد کرد، و صرفاً خواهد گفت قولهائی که داده است تحت فشار از او گرفته شده است و او ملزم به رعایت آنها نیست. هنگامیکه موافقت کردم که رضا را بحال خود رها سازم برایش روشن ساختم: **هنگامیکه از هم جدا میشویم نباید بکوشد مرا از پشت سر هدف قرار دهد. اگر چنین کند این کار بنابودیش منجر خواهد شد و به سود هیچکس نخواهد بود مگر حزب انقلابی.**»

دو روز بعد آیرنساید بطور غیر منتظره به بغداد فرا خوانده شد تا سمت جدیدی را بعهده گیرد. وی پیش از عزیمت از ایران با اتومبیل به تهران رفت و با شاه ملاقات کرد تا او را وداع گوید. وی کوشید شاه را ترغیب کند که از استعداد رضاخان استفادهٔ بیشتری بعمل آورد ولی موفق نشد سپس در تاریخ ۱۸ فوریه ایران را برای ابد ترک گفت...

در همان شب رضاخان سربازانش را برای حرکت بسوی تهران بحالت آماده‌باش درآورد. درروز ۲۰ فوریه وی وسربازانش به مهرآباد واقع در حومهٔ تهران رسیدند. سه نماینده از جانب شاه و دو تن از اعضای سفارت بریتانیا در تهران که از طرف وزیر مختار فرستاده شده بودند کوشیدند او را از ورود به تهران منصرف سازند ولی رضاخان فسخ عزم نکرده و به آن نمایندگان گفت که از ضعف حکومت بستوه آمده است و مصمم است حکومتی نیرومند پدید آورد که بتواند آمادهٔ مقابله با پیشروی بلشویکها باشد،

و چنین نظر داد که پس از خروج انگلیسها پیشروی بلشویکها به دنبال خواهد آمد. در عین حال، وی نسبت بشاه اظهار وفاداری کرد..

رضاخان و قزاقانش اندک زمانی پس از نیمه شب ۲۱ فوریه به تهران وارد شدند و با چندان مقاومتی روبرو نگشتند و کودتا بدون خونریزی انجام گشت... بامداد همان روز وزیر مختار بریتانیا با شاه ملاقات کرد و ظاهراً (؟!)بی آنکه از لندن دستوری داشته‌باشد من باب راهنمائی به شاه گفت که تنها راهی که برایش باقی مانده است آن است که با سرکردگان کودتا رابطه برقرار سازد وخواسته های آنها را بپذیرد.

چهار روز بعد، شاه بیانیه‌ای صادر کرد و طی آن موافقت کامل خود را با نظریات قشون اعلام داشت و سید ضیاءالدین طباطبائی را به ریاست وزراء منصوب کرد. ریاست رضاخان بر نیروهای مسلح کشور تأیید گشت و به او عنوان سردار سپه داده شد.

آیرنساید که اکنون در بغداد بود پس از شنیدن خبر کودتا در ۲۳ فوریه در دفتر یادداشت خود چنین نوشت: «رضاخان در تهران کودتا کرده است ولی به قولی که بمن داد وفادار مانده...

تصور میکنم که همه مردم چنین می اندیشند که من کودتا را طرح و رهبری کردم. گمان میکنم که اگر در معنای سخن دقیق شویم واقعاً من این کار را کرده‌ام[1].»

از اسمایث نیز گفته‌ای خطاب به یکی از دوستانش چنین ثبت شده است: «کودتای قزاقان در تهران را او سازمان داده بود... و سفارت بریتانیا در تهران از این امر مطلع بود» مرجع دیگری گفته‌ای از اسمایث را چنین نقل میکند: «از من درخواست شد که راهنمایی نظامی انجام دهم و از آنجا که آموزشگر نظامی بودم میبایستی چنین میکردم.»

۱ــ مأخوذ از یادداشتهای فیلدمارشال لرد آیرنساید.

مأموریت رضاخان

«رضاخان مأموریت خود را بخوبی انجام میدهد و با ایجاد صحنه های ساختگی ابتدا قرارداد دارسی را لغو مینماید و سپس مطابق با ۱۹۳۳ میلادی بدستیاری تقی زاده و چند نفر دیگر قرارداد جدید را (که مشهور به قرارداد ۱۹۳۳ شد) منعقد مینماید و با این عمل خود بزرگترین خدمت را باستعمار مینماید و بزرگترین لطمه را به منافع ایران وارد میسازد، زیرا مطابق قرارداد دارسی امتیاز در سال ۱۹٦۱ پایان می یافت و مطابق قسمت آخر فصل چهاردهم امتیازنامهٔ دارسی بعد از انقضای مدت اعتبار «تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکت بجهت استخراج و انتفاع معادن متعلق به دولت علیه خواهد بود و شرکت حق هیچگونه غرامت از این بابت نخواهد داشت.»

همانطور که ملاحظه میشود مطابق قرارداد دارسی پس از انقضای مدّت قرارداد (سال ۱۹٦۱) کلیهٔ تأسیسات شرکت که میلیونها دلار قیمت داشت بایران تعلق میگرفت ولی رضاخان با انعقاد قرارداد جدید مانع تحقق چنین امری شد علاوه بر این رضاخان با افزودن ۳۲ سال بمدت قرارداد صدها میلیارد دلار بایران ضرر زد و بدین ترتیب روی خاندان قاجاریه را سفید کرد[1].»

الغای امتیاز دارسی وقرارداد ۱۹۳۳

گفته شد یکی از علل انقراض سلسله قاجاریه و عزل سلطان احمد شاه این بود که وی سیاست موازنهٔ منفی را دستور کار خود قرار داده بود و بهیچ وجه حاضر نبود از این مشی سیاسی دست بردارد و متمایل بسیاست یکطرفی گردد. حتی در موقع انعقاد قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ که وثوق الدوله عاقد آن بود با آنکه در آنموقع وثوق الدوله مصدر اجرای سیاست یکطرفی بود و

۱ــ نقل از کتاب چهرهٔ حقیقی مصدق‌السلطنه نوشته دکتر حسن آیت صفحهٔ ۱٤٤.

روسیه دوچار انقلابات داخلی بود و در حقیقت نمی‌توانست در ایران و سیاست ایران رلی داشته باشد، معهذا احمد شاه با تمام تهدیداتی که شد تسلیم سیاست یکطرفی یعنی متمایل به انگلستان نشد و با کمال رشادت در مقابل قراردادی که مالیه و ارتش ایران را در بست زیر نظر انگلیسها قرار میداد نرفت و بمخالفت با آن برخاست.

امّا انگلیسها از آتیه روسیهٔ شوروی نگران بودند لذا بوسیلهٔ ژنرال ماژور دنسترویل بقفقاز حمله‌ور شدند و پس از آنکه ژنرال نامبرده شکست خورد و بایران عقب نشست و از ایران خارج شد و ژنرال آیرن ساید فرماندهی ارتش انگلیس را در ایران بعهده گرفت و تا قزوین عقب نشینی کرده بود و از طرفی از حمایت سلطان احمد شاه هم مأیوس بودند زیرا نمی‌توانستند او را تحت نفوذ و سیطرهٔ خود قرار دهند بفکر ایجاد «حکومت تمرکز قدرت» افتادند تا با عزل سلطان احمد شاه، دیکتاتوری دست نشانده خود روی کار بیاورند و مطامع و منافع سیاسی و اقتصادی خود را تأمین کنند و بعلاوه سدّی آهنین در مقابل دولت جوان شوروی ایجادنمایند تا اگر روزی سیاست آنها ایجاب کرد از شمال ایران به روسیه حمله‌ور گردیده مانع از به وجود آمدن کشوری شوند که هندوستان را معرض تهدید قرار دهد. خلاصه میخواستند ایران سدّی باشد در مقابل هندوستان.

احمد شاه در هیچ باب تسلیم نظر و خواست انگلیسیها نمی‌شد. با ایجاد راه آهن شمال به جنوب مخالف بود، با قرارداد هم روی خوشی نشان نمی‌داد در سایر مسائل هم روی موافق با سیاست انگلستان نشان نمی‌داد.

پس از جنگ بین‌الملل اول اهمیت نفت روزبروز در دنیا بیشتر می‌شد زیرا دنیا بطرف صنایع ماشینی جدید و فاریکاسیون پیش می‌رفت و انگلیسها احساس می‌کردند که در پیمان دارسی باید تجدید نظر شود و مشکلات آن برطرف و بر مدت آن افزوده شود.

پس از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ملاحظه شد که حتی با دخالتهای علنی

وثوق‌الدوله در انتخابات، همان نمایندگان فرمایشی هم قبل از افتتاح مجلس اعلام کردند که مخالف قرارداد هستند.

پس، برای انگلستان هیچ چاره‌ای نماند جز آنکه وضعی پیش بیاورند که احمد شاه عزل شود و با تشکیل «حکومت تمرکز قدرت» متنفذین همه منکوب و نابود شوند و فضائی بوجود آید که حافظ منافع اقتصادی و سیاسی انگلستان باشد.

حکومت «تمرکز قدرت» و دیکتاتوری پهلوی تثبیت شد و نفس کشی دیگر باقی نماند. مجلس شورایملی یکدست و یک صدا هرچه به آنها دستور بدهند تصویب خواهند کرد زیرا دیگر از نمایندگان ملّی کسی در آن دیده نمیشود، مدرس در زندان است، مؤتمن الملک و مشیرالدوله و مستوفی دیگر قبول وکالت نکردند. انگلیسها که غرض و منظورشان از روی کار آوردن پهلوی تأمین منافع سیاسی و اقتصادی بود بمقصود رسیده بودند در صدد برآمدند که نخست قرارداد دارسی را که حدود سی و یکسال از مدت آن گذشته و ۲۹ سال دیگر باقی بود برای مدت سی سال دیگر که تصور میکردند تا آنموقع مخازن نفتی ایران تمام خواهد شد تمدید نمایند. ولی در صدد ایجاد نقشه‌ای بودند که چگونه و با چه مقدمه‌ای که ظاهرش زننده نباشد آنرا بمرحلهٔ اجرا در آورند. لاجرم شروع به عملیات و نیرنگی که به خیمه شب‌بازی و یا سیاه بازی و جنگ زرگری شبیه‌تر بود دست زدند. و از همان اولین روزی که شروع بمذاکره نمودند تمدید مدت را پیش کشیدند. اینکه تقی‌زاده در مجلس پانزدهم گفته که صحبت تمدید مدت در آخرین ساعت مذاکره بمیان کشیده شد صحیح نمی‌باشد، زیرا از تقی‌زاده نامه‌ای در دست است که هنگامیکه سفیر کبیر ایران در لندن بود به تیمورتاش وزیر دربار وقت که در آنموقع کارهای مهم مملکتی به اراده و زیر نظر مستقیم او بود نوشته و می‌رساند که یکی از اهمّ مسائلی که موردتوجه و خواست انگلیسها بود و منظور از تجدید قرارداد هم تمدید مدت قرارداد مزبور می‌باشد عیناً در

زیر نقل میگردد:

نامهٔ تقی زاده به وزیر دربار

۱۹ آذرماه ۱۳۰۸

دوست محترم و معظم، پس از تقدیم سلام خالصانه و تجدید مراتب ارادت صمیمی با آنکه قدری تردید داشتم در اینکه مطلبی را که در ذیل می‌خواهم عرض کنم بطور رسمی یعنی به وزارت جلیلهٔ دربار پهلوی عرض



سید حسن تقی زاده

کنم یا بطور خصوصی و غیر رسمی به خود حضرتعالی ولی پس از تأمل به جهاتی مصمم شدم که شق دوم را اختیار کنم.

مخصوصاً در باب مذاکرات راجع به امتیاز نفت و تمدید آن و شرایط آن و حسابهای نفت و دلایل طرفین و منظور هرکدام از آنها یک کلمه هم اطلاع بدست مخلص نرسید جز آنچه بطور تصادف از کسی حرفی شنیده می شد یا از تلگرافاتی که آقای میرزا عیسی خان فیض مجبوراً برای رمز کردن به سفارت می فرستد و جواب آنها با رمز می آید و از قرائن مندرجات آنها چیزی بطور حدس و قیاس استنباط می شد حتی صورت پروژه قرارداد را که در نظر بوده برای تمدید امتیاز منعقد شود تا امروز ندیدم و البته تصدیق خواهند فرمود که مقتضی هم نبوده که خود مخلص پیش آقای فیض رفته در باب چیزی که خود دولت در آن باب به این جانب اطلاع نداده و بکسی که او را واسطه کار قرار داده‌اند هم حکم نفرموده‌اند مرا از سابقه امر و جریان کاملاً مستحضر بدارد.

ضمناً باید عرض کنم که «مالین تک» ارتباطی با گلبانگیان دارد گویا آنها او را به دولت ایران معرفی کرده‌اند و در این اواخر «گلبانگیان» یعنی پسر گلبانگیان پاریس که در لندن آتاشهٔ افتخاری[1] مالی سفارت می داند مکرر پیش اینجانب آمده و در تأیید منظورات کمپانی نفت «انگلیس و ایران» در مسئلهٔ تمدید امتیاز حرف زده یک روز هم «مالین تک» در پیشرفت منظور کمپانی با همان شرایط که می خواستند علاقه‌مند بنظر آمد و می‌خواست بمن ثابت کند که پیشنهاد کمپانی عایداتی بیشتر از عایدات حالیه دارد و چنان بطور سادگی این مطلب را بیان می کرد مثل آن که کمپانی با همان امتیاز سابق بدون هیچ تقاضای جدیدی می‌خواهد به ما بیشتر منفعت بدهد و ما قبول نمی کنیم و تناسب اضافه منافع را با آنچه

۱ــ گلبانگیان از عوامل انگلستان بوده است.

کمپانی در عوض می خواهد منظور نمی داشت، در صورتیکه حالا واضح شده که بواسطهٔ مساعی مشترک از طرف تمام علاقه‌مندان در نفت که در موقوف داشتن رقابت در فروش نفت در تمام دنیا و تحدید محصول بعمل می آید هرکس که منابع نفت بمدت درازتری در دست داشته باشد و بتواند کمتر در بیاورد و گرانتر بفروشد گوی سبقت را ربوده است، لهذا کمپانی نفت جنوب علاقه‌مندی زیادی به تمدید مدت دارد و قیمت موافقت ما در این نسبت به منظور او هم باید بالطبع تابع قانون طبیعی اقتصادی عرضه و تقاضا باشد و حق داریم به قیمت ارزانی از دست ندهیم زیرا که ماهم می دانیم زمان برای ما کار می کند و هرچه اجل امتیاز نزدیکتر شود و قدرت و استحکام و قوام داخلی مملکت و دولت تزاید گیرد منظور ما بهتر حاصل میشود. زیاده‌عرضی ندارد جز تکرار مراتب ارادت صمیمی.

حسن تقی زادهٔ

نامهٔ تیمورتاش به فیض

جناب مستطاب آقای فیض کمیسر محترم

... در روی اساس مسائل ذیل از مدتی به این طرف مذاکراتی در بین کمپانی نفت جنوب و ما شروع شده بود که در مسافرت اخیر سرجان کدمن به قالب پروژه‌ای که منضم است:

۱ــ الغای امتیاز دارسی و تصویب امتیاز جدیدی مبنی بر این اصل که حق مالکیت نفت می بایست متعلق به خود ایرانی باشد و امتیاز به خارجی طوری تنظیم شود که مدت آن طولانی نبوده و اعتبار دائمی نداشته باشد.

۲ــ شرکت دولت ایران در نفت جنوب و کلیهٔ مؤسسات آن برای ربع سهام او که باید مجاناً به دولت ایران واگذار شود.

۳ــ محدود کردن منطقهٔ امتیاز بطوری که در نتیجه صدهزار میل

۱ــ میرزا عیسی خان فیض کمیسر ایران در بارهٔ نفت در لندن بوده است.

مربع بیشتر تحت امتیاز نباشد.[1]

٤— اخذ دو شیلینگ از هر تن نفت خام که کمپانی استخراج کند.

۵— الغای انحصار لولهٔ نفت در جنوب.

سرجان کدمن در تهران مواجه با مشکلاتی شد که حل آنها باید در لندن بعمل آید.

اولاً مشارالیه حاضر بود که خمس اسهام موجودهٔ عادی کمپانی را مجاناً به ما بدهد ولی من قبول نکردم و تقاضائی را که در مادهٔ ۲ پروژهٔ منضمه ملاحظه خواهند فرمود کردم.

ثانیاً، اظهار نظر کردم که چون دولت انگلیس اکثریت اسهام کمپانی را دارد اگر حق رأی بتمام اسهام ایران داده شود اکثریت از بین نخواهد رفت سرجان کدمن اظهارکرد که قبول کردن حق رأی که در سطر دوم صفحهٔ اول مادهٔ ۲ مذکور است برای او غیر ممکن است. این جانب به او پیشنهاد کردم که مطابق قانون انگلیس اموری را که بر عهدهٔ مجمع عمومی صاحبان سهام مقرر است در لندن معین کرده و چنان که داشتن دو مدیر را برحسب مادهٔ ۲ تأمین و رئوس مسائل را که مجمع عمومی عهده دار است با مواد دیگر تأمین کردند آن وقت دادن حق رأی به اسهام ایران قابل مطالعه خواهد بود.

ثالثاً در باب مادهٔ ١٤ هم ایشان اشکالاتی داشتند و تقاضا می کردند که کمپانی فقط حق فسخ داشته باشد و این جانب قبول نکردم چنانچه از دوسیه های ارسالی ملتفت خواهید شد در باب دعاوی گذشته توافق حاصل شد که پانصد هزار لیره بدهند و همچنین در باب معافیت از مالیاتها از مراسله ای که مجدداً به سرجان کدمن و مراسله ای به وزیر مختار انگلیس نوشته مطلب را ملتفت خواهید شد و ماده ۱۰ تحت ملاحظه مانده است.

۱— در امتیاز دارسی حدود ٤۰۰ هزار میل مربع بوده است.

قصد این جانب این است که از مطلب مسبوق باشید و اولاً نظر یات خودتان را اطلاع دهید و ثانیاً نظر دولت را در همه جا تأیید بنمائید.

امضاء تیمورتاش

***

این نامه برای اولین مرتبه توسط نگارنده در مجلس دورهٔ ۱۵ هنگام بحث در قرارداد الحاقی افشا شد و قبل از آن هیچکس از آن اطلاعی نداشت. علت افشای آنهم این بود که گلشائیان حملا تی به قرارداد سه ستاره کرده که پای تیمور تاش را هم بمیان کشیده بود. و منوچهر تیمورتاش برای دفاع از پدرش متن نامهٔ پدرش را در اختیار نگارنده گذارده بود که ضمن بحث و رد قرارداد الحاقی آنرا مطرح نمودم.

مذاکرات بین دولت ایران و شرکت نفت از سال ۱۳۰۸ شمسی و شاید قبل از آن در جر یان بوده ولی هیچکس اطلاعی نداشت یعنی مخفی و محرمانه نگاهداری میشد. تا اینکه ناگهان و بدون سابقهٔ قبلی روزنامهٔ اطلاعات در روز هفتم تیرماه ۱۳۱۱ در مقاله‌اش چنین نوشته بود:

«شرکت نفت جنوب»

«در عصری که دنیا بمقررات و عهدنامه های رسمی پشت پا می زند قراردادهائی را که تمام نمایندگان دول امضاء و مهر نموده‌اند ز یر پا گذارده و اعتنا نمی کنند آیا عجب نیست نسبت به یک امتیازنامهٔ خشک که بدون حزم و احتیاط و در یک ایّام تار یک و ظلمانی مملکت تحت تأثیرات خارجی و بنفع اجانب داده شده است اینقدر دلبستگی و علاقه‌مندی داشته باشیم.

در ماه صفر ۱۳۱۹ هجری یعنی درست ۳۲ سال قبل امتیازی بدارسی برای استخراج نفت جنوب بمدت شصت سال داده شد که سستی و بی بنیانی مقررات امتیازنامه از موادی که تنظیم و در آن موقع تسلیم دارسی شده است بخوبی واضح و روشن میگردد.

امروز اگر هیئتی برای قضاوت در متن این امتیازنامه بنشینند مواد و مقررات آن را از نظر عدل و انصاف و بدون طرفداری از حقوق ملی ما و منافع شرکت مورد توجه قرار دهند تصدیق خواهند کرد که تمام این مواد به ضرر مملکت تنظیم گردیده و تعجب خواهند کرد چگونه دولت و ملت ایران پس از بیداری و خاتمهٔ آن دورهٔ ظلمانی حاضر شده‌اند مواد و مقررات آن را محترم شمرده بمدلول آن عمل نمایند.

امتیازی که کاملاً یک طرفه بوده، امتیازی که هیچ رسمیتی به آن نمی‌توان داد زیرا قوهٔ مقننهٔ مملکت آن را تصویب و امضاء ننموده است... برای‌چه ما تا بحال خود را ملزم‌باجرای آن‌دانسته و کمپانی‌را در هرگونه عملیات خود آزاد گذاشته‌ایم. کدام یک از مواد قرارداد دارسی را میتوان نشان بدهید که به منفعت ایران تنظیم یافته و منافع ملی ما در آن ملحوظ گردیده است...»

این بود قسمتهائی از سر مقالهٔ روزنامهٔ اطلاعات که در لابلای آن بوئی از الغاء امتیاز بمشام میرسد.

باید متوجه بود در آن دورهٔ اختناق دیکتاتوری که زنجیر سانسور بر دست و پای مطبوعات محکم بسته بوده و حق اظهار نظر در این قبیل مسائل را نداشته‌اند آیا ممکن‌است بدون دستور و امر مقامات‌رسمی روزنامهٔ اطلاعات بدون مقدمه و سابقهٔ قبلی بتواند چنین اظهار نظر و مقاله‌ای را درج نماید؟ و نیز باید متذکر شد که نویسندهٔ سرمقاله که آنقدر از مضار قرارداد دارسی بحث نموده آنهم در عصری که نفت اهمیت و موقعیت زمان ۱۹۳۳ را نداشته میدانسته که در قرارداد مزبور مواد و موانعی وجود داشته که جلو تخلفات شرکت را می گرفته و شرکت نفت برای آنکه دستش باز شود در قرارداد ۱۹۳۳ آن موانع و مشکلات را از پیش پای خود برداشته است؟!.

بعلاوه مدت سی سال هم برمدت امتیازدارسی افزوده است. در بارهٔ برتری های قرارداد دارسی بر قرارداد ۱۹۳۳ وقرارداد الحاقی دردورهٔ

پانزدهم هنگام بحث در قرار داد الحاقی مطالبی گفته‌ام و نیز در موقع ملی کردن صنایع نفت در دورهٔ ۱۶ مجلس شورایملی مطالب بسیاری گفته شده که در کتاب «نفت و نطق مکی» و جلد اول و دوم «کتاب سیاه» نقل گردیده است که اگر بخواهیم وارد بحث آن بشویم مطلب بدرازا خواهد کشید و از حوصلهٔ این جلد خارج است لذا بدانجا محول مینمایم. همچنین مرحوم ابوالفضل لسانی وکیل پایهٔ یک دادگستری و سناتور دورهٔ دوم مجلس سنا مسئلهٔ لغو امتیاز دارسی را در کتاب «طلای سیاه یا بلای ایران» مشروحاً بیان نموده و اگر پژوهشگری همه جزئیات یادداشتها و نامه‌های متبادله و شرح مذاکرات در شورای جامعهٔ ملل را بخواهد مطالعه کند باید به آن کتاب مراجعه نماید.

در اینجا فقط قسمتهائی از آن کتاب ذیلاً نقل می شود:

طرح مسئله نفت در مجلس شورایملی

در جلسه ۹۷ دورهٔ هشتم مجلس شورای ملی مورخه بیست و هشتم تیرماه ۱۳۱۱ روحی نمایندهٔ کرمان سؤالی از وزیر خارجه در بارهٔ حق الامتیاز سال ۱۹۳۱ از شرکت نفت نموده و تصریح میکند:

«گرچه موضوع کمی عایدات دولت ایران در سال ۱۹۳۱ از شرکت نفت جنبهٔ مالی دارد و باید از آقای وزیر دارائی سؤال کرده باشم ولی چون سیاست شرکت نفت در تحت قیود سیاست انگلستان قرار دارد باین ملاحظه از آقای وزیر خارجه سؤال نمودم و چون دولت ایران صیانت کننده حقوق ملت ایران است این وضع غیر قابل تحمل است و بایدتجدید نظر درآن بعمل آید. آیا دولت اقداماتی در این خصوص کرده است یا نه؟»

وزیر خارجه در جواب چنین گفته است:

«البته آقایان میدانند که این امتیاز در سی سال قبل که ایران سر و صورتی نداشت داده شده و البته یکی از موضوعاتی که طرف توجه کامل واقع

شده همین موضوع است. و وقتی که سرجان کدمن بایران آمده و بنده افتخار ریاست دولت را داشتم در این باب مذاکره کردیم که اولیاء شرکت باید بایران عایدات کافی و وافی بدهند و مخصوصاً سال گذشته که آقای تیمور تاش بارو پا رفته مذاکراتی نموده امیدواری حاصل کردند.»

در روز سه شنبه مورخهٔ چهارم مرداد ۱۳۱۱ (در جلسهٔ ۹۸ مجلس شورای ملی) دشتی ضمن سؤال از وزیر دارائی میگوید:

«آقایان اطلاع دارند که شرکت نفت سهمیهٔ ما را بچه میزان مسخره آمیز تنزل داده که از یک میلیون و سیصد هزارلیره به ۳۶۰ هزارلیره رسیده است. از قراری که شنیده‌ام دولت از گرفتن حق الامتیاز استنکاف نموده است و بنظر بنده اگر از این چند صد هزار لیره صرف‌نظر کنیم آسمان بزمین نمی‌آید و ضمناً باید گفت اوضاع امروز دنیا طوری است که بهتر می‌شود احقاق حق نمود و امروز دیگر روزی نیست که ما با اتکاء سندی که از روی جهالت صادر شده از حقوق حقهٔ خود محروم گردیم...»

وزیر امورخارجه در پاسخ دشتی چنین گفت:

«این موضوع از طرف دولت تعقیب شده و کاملاً مورد توجه است که این امر در اثر غفلت گذشتگان است. آقایان میدانند که روابط ما با کمپانی بر یک سندیست معروف به امتیاز نامهٔ دارسی و در سی و دو سال قبل تحریر شده طرز حساب حق‌الامتیاز هم رضایت بخش نیست و هیچ ضمانتی نسبت بمنافع ایران متضمن نیست— طرز حساب فعلی که شرکت معمول میدارد مبنی برقراری است که ازمیتاژ اسمیت گذارده و دولت ایران این قرار را تصویب ننموده از دو یا سه سال قبل مذاکراتی شده و بهیچ نتیجه‌ای نرسیده البته دولت از گرفتن این مبلغ که بنام حق الامتیاز به او عرضه میشود امتناع نموده و سعی خواهد کرد منافع ملت را محفوظ دارد— بدیهی است هرگاه مذاکرات با کمپانی به نتیجهٔ مطلوبه نرسد دولت ناچار برای حل اشکالات بطریق دیگری برای احقاق حق خود توسل می‌جوید.»

پس از جلسهٔ مورخهٔ چهارم مرداد تا چندی موضوع امتیاز دارسی و حق الامتیاز مسکوت ماند تا در تاریخ بیست و هشتم آبان ۱۳۱۱ مطابق نوامبر ۱۹۳۲ روزنامهٔ اطلاعات تحت عنوان الغاء امتیازنامه دارسی مینویسد:

«هفته گذشته روزنامه شریفه ایران تحت عنوان «سوقات شاهانه» موضوع را مورد بحث قرار داده و بنام افکار عمومی از اعلیحضرت همایونی تمنی کرده بود که نسبت به الغاء امتیازنامه دارسی اقدام فرمایند...»

روزنامهٔ اطلاعات در این مقاله شرحی مبتنی بر تعدیات شرکت نفت در منطقهٔ خوزستان و اینکه این امتیاز تناسبی با اوضاع امروز مملکت ندارد چنین مینگارد:

«صرف نظر از این موضوع که امتیازنامهٔ دارسی رسمیت قانونی ندارد اساساً امتیازنامه بقدری خارج از عدالت و حقگزاری تنظیم شده که در مدت بیست و هفت سال مشروطیت ایران هیچ قوهٔ مقننه‌ای حاضر برسمیت دادن و قبول امتیازنامهٔ مزبور نگردیده است...»

در صد و شانزدهمین جلسهٔ مورخهٔ پنجشنبه سوم آذرماه ۱۳۱۱ مطابق بیست و چهارم نوامبر ۱۹۳۲ بازدشتی در مجلس شورایملی از وزیر دارائی سؤال کرده و میگوید:

«سؤالی که در دو ماه قبل از آقای وزیر مالیه راجع بسهمیهٔ دولت ایران از نفت جنوب نموده‌ام هنوز بجائی نرسیده و در آنموقع تذکر دادم که دولت باید یکقدری شهامت و شجاعت فکری داشته باشد و باین وضعیت خاتمه دهد. امروز که دولتها معاهدهٔ ورسای را لغو میکنند دولت ما نبایستی نسبت بیک امتیازنامهٔ پوسیده که تمام یکطرفی است سهل انگاری کند و من می دانم که این مسئله هنوز حل نشده و دولت اقدام جدی بعمل نیاورده است و چرا دولت در الغاء امتیاز دارسی مسامحه میکند.»

روزنامهٔ اطلاعات عصر روز شنبه مورخه ۵ آذرماه ۱۳۱۱ مقاله‌ای تحت عنوان مقاله وارده منتشر میکند که نویسنده در آن مقاله مینویسد که:

بقلب من الهام شده است عنقریب امتیازنامه دارسی لغو میشود.

عصر روز یکشنبه شش آذر نامهٔ وزارت دارائی بمضمون زیر بعنوان شرکت نفت انگلیس و ایران مبنی بر الغای امتیازنامه دارسی در روزنامهٔ اطلاعات منتشر میگردد:

نامه وزارت دارائی بعنوان «جکسن» مدیر شرکت نفت

«شرکت نفت انگلیس و ایران— آقای جکسن مدیر مقیم— ۳۶۴۸۶— ۱۳۱۱/۹/۶.

دولت ایران مکرر باطلاع کمپانی نفت انگلیس و ایران رسانیده است که امتیاز دارسی مورخهٔ ۱۹۰۱ مسیحی مصالح و منافع مملکت ایران را تأمین نمی‌نماید و لازم میدانست هرچه زودتر پایهٔ روابط دولت شاهنشاهی و کمپانی بر اساس تازه‌ای که مستلزم تأمین منافع واقعی مملکت ایران باشد گذارده شود. معایب و نواقص امتیازنامه دارسی و عدم توافق آن با منافع ایران بطوری که مکرّر خاطرنشان شده جای هیچ تردید نیست و البته دولت ایران حقاً و منطقاً نمیتواند خود را ملزم بمقررات امتیازنامه‌ای که قبل از استقرار رژیم مشروطیت داده شد با طرزی که اینگونه امتیازات در آن زمانها تحصیل و اعطاء شده بداند. معذلک بامید اینکه کمپانی اقتضای زمان و موقعیت امروز مملکت ایران را در نظر گرفته و منافع آنرا مطابق مقتضیات تأمین نماید دولت ایران از اعمال حق خود در الغاء امتیاز دارسی تا بحال خودداری نموده متأسفانه در مقابل صبوری دولت شاهنشاهی از طرف کمپانی نفت نه تنها اقدام عملی در تأمین منافع مملکت ایران بعمل نیامده بلکه هرچه بر توسعه و بسط کمپانی نفت انگلیس و ایران افزوده شده منافع ایران بیشتر دچار تضییع گردید. بنابراین دولت ایران از نیل به نتیجه‌ای که در نظر داشت یعنی از رسیدن بمقصود از طریق مذاکره با کمپانی مأیوس شد و ناچار راه تأمین بحقوق خود را منحصر بالغاء امتیاز دارسی دیده و **این وزارتخانه بر حسب تصمیم دولت شاهنشاهی اعلام مینماید که از این تاریخ امتیازنامه دارسی را ملغی کرده وبلا**

اثر میداند.

در همانحال نظر باینکه دولت ایران قصدی جز تأمین منافع مملکت ندارد اگر کمپانی نفت انگلیس و ایران برخلاف گذشته حاضر شود منافع مملکت را مطابق نظر دولت ایران بروفق عدالت و انصاف تأمین نموده وثایق لازمه را برای تأمین منافع مذکوره بدهد دولت ایران از اعطای امتیاز جدیدی بآن کمپانی اصولاً امتناع نخواهد داشت.»

پس از انتشارنامهٔ وزارت دارائی در جراید وقت، جشنها و چراغانی های متعددی در مرکز و ولایات منعقد گردید و تلگرافهای زیاد از شهرستانها به دولت مخابره شد و مردم اینکشور که از نتیجهٔ نهائی الغاء امتیاز با خبر نبودند و نمیدانستند که در امتیاز مجدد چگونه سی سال بر مدت امتیاز افزوده خواهد شد از نظر علاقه بحفظ منافع مملکت و معادن این سرزمین که ذخایر نسلهای گذشته برای نسل فعلی و نسلهای آینده بود بهمدیگر تبریک میگفتند.

صدو هیجدهمین جلسهٔ مجلس شورایملی در تاریخ دهم آذر ماه ۱۳۱۱ منحصر بمذاکرات مبنی بر تأیید عمل دولت در الغاء امتیاز نفت و تحسین و تقدیر عمل دولت بود و بالاخره پیشنهادی مبنی بر تأیید عمل دولت تنظیم و مقرر شد که نسبت به پیشنهاد که در ضمن اعلام اعتماد بدولت باشد رأی گرفته شود و حضار مجلس که ۸۸ نفر بودند باتفاق آراء مادهٔ واحده را تصویب و بالنتیجه بدولت رأی اعتماد دادند.

آژانس برلن در همان تاریخ خبر ذیل را در دنیا منتشر کرد:

«در کنفرانس بین المللی نفت که در پاریس تشکیل گردید موضوع الغاء امتیاز معروف بدارسی که شرکت نفت محدود ایران و انگلیس در ۱۹۰۱ برای مدت ۶۰ سال تحصیل نموده بود مطرح گردید— ایران مدعی است که در نتیجهٔ تنزل قیمت نفت عایدات حاصله از امتیاز مزبور باندازه‌ای تنزل نموده که ایران بهیچوجه علاقه نمیتواند بآن داشته باشد ولی دولت ایران

حاضر است در تحت شرایط دیگری قرارداد جدیدی منعقد نماید.»

در تاریخ بیستم نوامبر خبرگزاری رویتر خبر ذیل را منتشر کرد.

«دولت ایران رسماً امتیازنامهٔ دارسی را لغو نمود ولی ضمناً بمداقه در مواد امتیاز نامهٔ جدیدی نیز اظهار تمایل شده است و اضافه میکند که امتیاز فوق برای مدت ۶۰ سال اعطاء شده بود.»

کمپانی نفت انگلیس و ایران در تاریخ ۱۲ آذر ماه ۱۳۱۱ نسبت بنامه شمارهٔ ۳۶۴۸۶ــ ۱۳۱۱/۹/۶ وزارت دارائی پاسخی به مضمون زیر میدهد.

پاسخ کمپانی نفت بوزارت دارائی

«حضرت مستطاب اجل آقای وزیر مالیه ــ تهران.

متن مراسلهٔ حضرت مستطاب عالی تحت نمرهٔ ۳۶۴۸۶ مورخهٔ ۶ آذر ماه را تلگرافاً بمدیران شرکت نفت انگلیس و ایران در لندن مخابره کردم و اینک باینجانب دستور داده شد که محترماً باستحضار خاطر عالی برسانم که شرکت نفت انگلیس و ایران تصدیق نمیکند که مندرجات امتیازنامه دارسی منافع دولت شاهنشاهی ایران را تأمین نمینماید و نیز تصدیق نمیکند که با فرض بودن آن دولت شاهنشاهی حق داشته باشد امتیاز را لغو نماید.

خاطر محترم حضرت مستطاب عالی را ضمناً متذکر میدارد که اعتبار امتیاز دارسی را حکومتهای متوالی ایران چه بعد و چه قبل از استقرار رژیم مشروطیت نه تنها از طریق قبول حق السهم مقرره در آن در طی سنوات متعدده برسمیت شناخته بلکه از طرق متعدد دیگر هم شناخته‌اند.

بر حضرت مستطاب عالی معلوم است که شرکت نفت انگلیس و ایران نمیتواند حق ادعائی دولت را نسبت بالغای امتیاز تصدیق نماید و چنین ادعائی قانوناً و انصافاً مبنی بر اساسی نیست.

باینجانب دستور داده شده است که خاطر محترم حضرت مستطاب عالی را متذکر دارد که باستظهار وفای بعهد دولت شاهنشاهی و باطمینان

حقوقی که بموجب امتیاز بشرکت نفت انگلیس و ایران اعطاء شده شرکت میلیونها لیره در ایران خرج کرده است. منافعی را که از صرف این وجوه عاید دولت شاهنشاهی شده نمیتوان غمض عین نمود خواه شرایط امتیاز برای دولت شاهنشاهی ایران عادلانه باشد و خواه نباشد و نیز در هر مذاکره‌ای بین دولت ایران و شرکت که مبنی براساس انصاف و عدالت باشد چنین منافعی را نمیتوان از نظر دور داشت.

شرکت نفت انگلیس و ایران نسبت باظهار مندرجه در مرقومهٔ شریفه که شرکت اقتضای زمان و موقعیت امروز دولت شاهنشاهی ایران را در نظر نگرفته قویاً اعتراض مینماید شرکت خود را همواره بوسیلهٔ مذاکرات ساعی برای استقبال نظریات و احتیاجات دولت شاهنشاهی نشان داده و آنچه تاکنون موافقتی حاصل نشده عدم موفقیت بلاشک مربوط بفقدان سعی و حسن نیت از طرف شرکت نبوده است.

شرکت نفت انگلیس و ایران باید خاطر نشان نماید که انتشار اعلامیه دولت شاهنشاهی ایران در جراید تأثیرات بس زیان‌آوری در امور شرکت خواهد داشت و مدیران شرکت امیدوارند که پس از مطالعهٔ بیشتری دولت شاهنشاهی فوراً اعلامیه مذکور را مسترد خواهند فرمود. از طرف شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران جاکسن. مدیر مقیم.»

وزارت دارائی پس از دریافت نامه نامبرده بالا نامه‌ای مجدداً بشمارهٔ ۳۷۰۵۶ بکمپانی نفت مبنی بر رد اعتراضات آنها و بقاء بر تصمیم دولت ایران بمضمون زیر میدهد:

پاسخ وزیر دارائی بکمپانی نفت انگلیس و ایران

شرکت نفت انگلیس و ایران— آقای ژاکسن— مدیر مقیم.

در جواب مراسلهٔ جنابعالی مورخهٔ ۸ آذرماه جاری لازم میداند اظهار نماید که دولت ایران اظهارات و دلائل مندرجه در مراسلهٔ مزبور را تصدیق نداشته و با دلائل کافی خود را در الغاء امتیازنامهٔ دارسی ذیحق میداند و در

تصمیم قطعی خود که بواسطهٔ مراسلهٔ نمرهٔ ۳٦٤۸٦ مورخهٔ ٦ آذر این وزارتخانه بجنابعالی اشعار گردیده باقی است. وزارت مالیه.»

***

الغاء امتیاز از طرف دولت ایران موجب عکس العمل شدید در محافل سیاسی و مالی انگلستان گردید. ز یرا انتشار این خبر در دنیای آن روز بنحوی که انگلیسها مدعی شدند موجب تنزل شدید سهام شرکت نفت انگلیس و ایران شد.

رو یتر در همان ایام چنین خبر داد:

«رو یتر، لندن عمل دولت ایران نسبت بالغاء امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران موضوع سؤالات عدیدهٔ پارلمانی واقع شده.

آنتونی ایدن معاون وزارت امورخارجه در جواب سؤالات مز بور اظهار داشت که دولت بر یتانیا از تمام اوضاع و احوال مر بوط باین امر استحضار کامل داشته و بعلاوه آ گاه است که این امتیاز در سال ۱۹۰۱ بمدت ٦۰ سال اعطاء شده و هیچ گونه قیدی راجع بالغاء آن در امتیازنامه وجود ندارد.»

پس از وصول نامهٔ ثانوی دولت ایران بکمپانی نفت انگلیس و ایران وز یر مختار بر یتانیا در ایران یادداشتی بدولت فرستاد. متن یادداشت در دسترس نو یسنده قرار نداشت ولی از دنباله نطق «انتونی ایدن» معاون وزارت امور خارجهٔ انگلیس در پارلمان لحن یادداشت معلوم میشود. ایدن دنبالهٔ نطقی که در مجلس مبعوثان نمود که قسمتی از آن فوقاً نقل گردید در بارهٔ یادداشت چنین گفت:

«... در تار یخ ۲ دسامبر وز یر مختار بر یتانیا در تهران برطبق دستوری که باو داده شده بود یادداشت شدید اللحنی بدولت ایران نوشته و در ضمن آن نظر یه بسیار شدیدی را که دولت بر یتانیا در این مورد اتخاذ نموده خاطر نشان ساخته است و بعلاوه متذکر شده که در عین انتظار دولت بر یتانیا نسبت بحل قضیه بطور دوستانه دولت مز بور در وقت ضرورت از توسل بکلیهٔ

اقدامات مشروح جهت حمایت منافع حقه و غیر قابل اعتراض خود تردید نخواهد داشت. در عین حال بدولت ایران اطلاع داده شده که دولت بریتانیا هیچگونه خسارت نسبت به منافع کمپانی نفت یا مداخله مؤسسات یا عملیات آن را در ایران تحمل نخواهد کرد.»

دولت ایران نسبت به یادداشت نامبرده پاسخی مبنی بر رد اعتراضات دولت انگلستان داده که چون در دسترس نیست از درج متن آن معذوریم ولی در هرحال دولت انگلستان به پاسخ دولت ایران مبنی بر رد اعتراضات قانع نشده دومین یادداشت خود را بوسیلهٔ سفارت انگلیس در ایران در تاریخ هشتم دسامبر مطابق ۱۷ آذر ماه ۱۳۱۱ در تهران به وزیر خارجه تقدیم کرده که متن یادداشت در جراید آنروز بطبع رسیده و اینک عیناً از نظر خوانندگان محترم میگذرد.

دومین یادداشت دولت انگلیس توسط سفارت انگلیس در تهران

«جناب مستطاب اشرف آقای میرزا محمد علیخان فروغی وزیر امور خارجه.

آقای وزیر— دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در مملکت متحده انگلیس مراسلهٔ جناب اشرف مورخهٔ ۱۲ آذر (۳ دسامبر) را که در جواب مراسلهٔ دوستدار مورخهٔ ۲ دسامبر (۱۱ آذر ۱۳۱۱) مرقوم فرموده بوده‌اند و راجع بود بالغاء امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران از طرف دولت ایران مورد مطالعه قرار داده‌اند اینک محترماً خاطر جناب اشرف را مستحضر میدارد که دولت اعلیحضرت انگلستان نمیتواند اعتبار یک الغاء یک جانبه را که از امتیاز مزبور بعمل آمده است تصدیق نماید.

یک چنین الغائی یک اقدامی است که دارای جنبه توقیفی است و یک نقض صریحی است از قانون بین‌المللی که برعلیه یک کمپانی انگلیس بعمل آمده و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خود را مجبور می بیند که این موضوع را برای اعمال حق خود در حفظ مصالح اتباع خویش مورد اقدام قرار دهد. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از اولین وهله چنانچه دوستدار

در ضمن مراسلهٔ خود مورخه ۲ دسامبر (۱۱ آذر ۱۳۱۱) خاطر نشان نمودند و بطور یکه در طی بیانات وزارت امورخارجه انگلستان در تاریخ ۵ دسامبر (۱٤ آذر ۱۳۱۱) در مجلس مبعوثان انگلیس مجدداً اظهار گردیده مایل بوده که یک قرارداد دوستانه فیمابین دولت ایران و کمپانی نفت انگلیس و ایران داده شود لکن دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نمیتواند مراسله ۱۲ آذر ماه ۱۳۱۱ (سوم دسامبر) دولت ایران را طوری محسوب دارد که زمینه رضایت بخشی برای یک چنین قراری در آن پیشنهاد شده باشد چنانچه دوستدار در تاریخ دوم دسامبر (۱۱ آذر ۱۳۱۱) توضیح داده‌ام دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اقدام دولت ایران را در الغاء امتیاز یک نقض غیر قابل قبولی از مقررات سند مزبور محسوب مینماید و بنابراین استرداد اعلامیه را که در تاریخ شش آذر ۱۳۱۱ (۲۷ نوامبر) به کمپانی ابلاغ شده است تقاضا نموده‌اند. نظر باینکه دولت ایران در طی جواب خود بهیچوجه دلیلی اظهار نمیدارند که بیک نحوی مجوز اقدام آنها بوده باشد دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بایستی تقاضای خود را تکرار نماید.

۱ــ چنانچه دولت ایران حاضر نباشد اعلامیه خود را دائر بالغاء امتیاز در ظرف مدت یک هفته از تاریخ این مراسله یعنی تا روز پنجشنبه ۱۵ دسامبر (۱٤ آذرماه ۱۳۱۱) مسترد دارد دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان چاره‌ای نخواهد داشت جز اینکه موضوع مشاجره بین خود و دولت ایران در باب مشروع بودن اقدام دولت ایران پیش آمده با قید فوریت بدیوان داوری بین‌المللی لاهه مراجعه کنند. در موقع اقدام باین امر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از محکمهٔ مزبور تقاضا خواهند نمود که برطبق مادهٔ ٤۱ اساسنامه اقدامات موقتی را که برای حفظ حقوق خود باید اتخاذ نماید تعیین کند.

علاوه بر این دستورالعمل دارم اشعار نمایم که دولت دوستدار رو یه مذکوره در جملهٔ ۳ مراسلهٔ جناب اشرف را دائر باینکه دولت ایران نمیتواند خود را مسئول هرگونه خسارتی که به شرکت وارد میشود بدانند نمی‌پذیرد

لیکن خاطر جناب اشرف را مؤکداً مستحضر میسازم که دولت اعلیحضرت پاد شاه انگلستان دولت ایران را مستقیماً مسئول خساراتی که نسبت به منافع کمپانی وارد آید و همچنین مداخله ایکه در امور مؤسسات و عملیات تجارتی آنها در ایران بشود و یا قصور در دادن حمایت کافی به کمپانی میدانند و در صورت حدوث هرگونه خسارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خود را محق خواهند دانست که هرگونه اقداماتی را که وضعیت برای حفظ کمپانی ایجاب نماید بعمل آورند موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تجدید مینمایم.»

***

پس از وصول دومین یادداشت دولت انگلیس بدولت ایران جواب مشروح و مفصلی مشتمل بر ذکر دلایل مبنی بر محق بودن دولت ایران بالغاء امتیاز دارسی از طرف وزارتخارجه بوسیلهٔ وز یر مختار دولت بر یتانیا در ایران بدولت انگلیس داده شد که از نظر نشان دادن صحنه های این خیمه شب بازی مندرجات یادداشت نامبرده عیناً نقل میگردد.

بتار یخ یکشنبه ۱۹ آذر (۱۰ دسامبر). آقای وز یر مختار.

در جواب مراسلهٔ آن جناب مورخهٔ ۱۷ آذر (۸ دسامبر) بنمرهٔ ٦۰٤ که در جواب مراسلهٔ دوستدار مرقوم رفته است محترماً زحمت افزا میشود:

۱— جملهٔ اول مراسلهٔ شر یفه منتهی میشود باینکه اولیاء دولت ایران دلیلی که مجوز اقدام ایشان برای الغاء امتیازنامهٔ دارسی باشد نیاورده اند و بنابراین دولت پادشاهی انگلستان باید تقاضای خود را در استرداد الغاء مز بور تکرار نماید. در جواب جملهٔ مز بور زحمت میدهم که دولت ایران دلایل عدم رضایت خود را از رفتار کمپانی نفت مکرر خاطر نشان نموده و تصور نمیکرد که تکرار مکرر محل احتیاج باشد و دولت ایران در صورتی که موفق نشود با کمپانی قرارداد رضایت بخش جدیدی منعقد نماید برای اثبات حقانیت خود و فسخ امتیازنامهٔ دارسی مراجعه بمحکمه شود دلایل خود را مشروحاً بیان

خواهد نمود و جای تأسف است که بیمیلی اولیاء دولت شاهنشاهی بوارد شدن بمباحثه و مناقشه نظر بحسن نیتی که در اینکار داشته‌اند «و این فقره موجب شد که دوستدار در مراسلهٔ خود بشرح و بسط علل اقدام دولت در الغاء امتیازنامهٔ دارسی نپرداختم» در نظر اولیاء دولت انگلستان چنین جلوه گر شده است که دولت ایران مجوزی بر صحت اقدام خود ندارد. حالیه نیز برای اینکه دولت پادشاهی انگلستان تصور نکند دولت شاهنشاهی ایران استنکافی از ذکر دلایل الغاء امتیاز دارد دوستدار بذکر اجمالی از آن میپردازد.

علاوه بر اینکه امتیازنامهٔ دارسی فی حد ذاته موافق مصالح دولت ایران ترتیب داده نشده و حقوق حقهٔ مملکت در موقع اعطاء آن پایمال گردیده این امتیازنامه در زمانی تحصیل شده است که بدبختانه در موقع اعطای اینگونه امتیاز ملاحظهٔ صرفه و مصلحت نمیشده و گیرندگان امتیاز از بی اطلاعی مصادر امور آن زمان سوءاستفاده‌مینمودند بعلاوه در تحصیل امتیازات در آنزمان همه نوع وسایل تهدید و تضییق اعمال میشد بطور یکه در نتیجه تهدیدات و ضییقات مزبور اعطاء کننده امتیاز آزادی نداشت که از دادن اینگونه امتیاز خود داری کند.

خود آنجناب و دولت پادشاهی انگلستان تصدیق خواهند نمود که دنیای امروزه اعتباری برای قراردادها و امتیازات که باین نحو تحصیل شده باشد قائل نشده و آنها را الزام آور نمیشمارد. قطع نظر از معایب فوق رفتار و عملیات کمپانی نفت با دولت ایران بر همان امتیازنامهٔ غیر مرضیه نیز منطبق نبوده و کمپانی همواره از رعایت حقوق دولت ایران برطبق همان امتیازنامه و غیر معتبر هم قصور کرده و موجبات تضییق حقوق دولت ایران را فراهم نموده است. مثلاً مطابق امتیازنامهٔ دارسی کمپانی بایستی از تمام عواید خود و کمپانی های فرعی بدون استثناء صدی شانزده بدولت ایران تأدیه مینمود نتیجهٔ منطقی این تعهد کمپانی این است که دولت ایران باید حق نظارت در مصارفی که قبل از رسیدن بعایدات خالص از عواید کمپانی کسر میشود و

همچنین حق اعمال نظر در لزوم و عدم لزوم مخارج مزبوره را داشته باشد والاعواید مملکت ایران همواره در معرض خطر کسر و نقصان واقع میگردد. متأسفانه کمپانی نفت که در اسراف و تبذیر مشهور بوده است هیچوقت راضی نشده است که دولت ایران حق نظارت در مصارف کمپانی را قبل از تأدیهٔ حق الامتیاز داشته باشد. حاجت بذکر نیست که اغلب مخارج بیموردی که از طرف کمپانی بعمل میآید، تأثیر کامل در حق الامتیاز داشته و عواید مذکور را بطور مضحکی تقلیل میداد بعلاوه کمپانی هیچوقت تا بحال حسابهای جزء اسناد مثبتهٔ مخارج خود و تمام کمپانیهای فرعی خود را بدولت ایران یا نمایندهٔ او ارائه نداده است تا دولت ایران اطمینان حاصل کند که بعواید حقیقی خود میرسد.

همچنین کمپانی تا بحال برخلاف نص امتیازنامه از دادن سهم دولت ایران از عواید تمام کمپانیهای فرعی خود استنکاف نموده و حتی برای بعضی از کمپانیهای مذکور کمکهای مالی مهمی را از عواید خود قائل شده و بخرج منظور نموده است و باینطریق از عواید دولت ایران بطور مؤثری کاسته شده است و بالنتیجه کمپانی مخالفت خود را با مقررات امتیازنامه ثابت و بر دولت ایران خسارت مهم وارد نموده است.

اگر دوستدار بخواهم موارد عدیدهٔ عدم صمیمیت کمپانی را در معاملات با دولت ایران ذکر نمایم خیلی مفصل خواهد شد و اگر آن جناب باستناد راپورت هائی که از طرف متخصصین انگلیسی منتشر شده است مراجعه بفرمائید ذهن آن جناب در بارهٔ رفتار کمپانی در موارد مختلفه که لطمه بمنافع ایران وارد مینموده است روشن خواهد شد. یکی از شواهد عدم مراعات امتیازنامهٔ دارسی از طرف کمپانی نفت جنوب این است که با وجود اینکه در مدت جنگ بین المللی قیمت نفت و مواد نفتی احتیاج بآن دائماً در تزاید بود و نفت ایران در بحریهٔ مؤتلفین عامل مؤثری شمرده میشد و بالنتیجه فروش نفت ایران بقسمت دنیای بی نفت مستلزم منافع هنگفتی برای کمپانی بود

معذلک کمپانی برخلاف نص امتیازنامه از تأدیهٔ حق دولت ایران خودداری نموده و عملاً امتیازنامهٔ مزبور را بی اعتبار ساخت و اگرچه دولت ایران مکرر در صدد استیفای حق خود و تصفیه محاسبات گذشته برآمده متأسفانه اقدامات دولت منجر بنتیجه ای که مورد تصدیق دولت ایران باشد نگردید.

همچنین البته برآنجناب پوشیده نیست که مطابق امتیازنامهٔ دارسی کمپانی باستثنای موارد معینه معافیت گمرکی دارای هیچگونه معافیتی از مالیاتهای دولتی نبوده و برهمان حال محکوم قوانین داخلی ایران میباشد و با وجود اینکه از سنهٔ ۱۳۰۹ مالیات بر عایدات در ایران برقرار گردیده و با اینکه کمپانی مکلف باطاعت از قوانین مملکت میباشد معذلک تا بحال از تأدیهٔ مالیات خودداری نموده و بی اعتنائی خود را نسبت بقوانین مملکت ظاهر ساخته است.

یقیناً آن جناب محتاج نخواهند بود که دوستدار توسعه و بسط امروزهٔ کمپانی را تذکر بدهم و دارائی آنرا تشریح نمایم. این نکته مسلم است که تمام دارائی مزبور از منابع ثروتی ایران تأسیس شده است، با وجود این اگر عایدات دولت ایرانرا از بابت نفت با عواید کمپانی مقایسه نمائیم معین خواهد گردید تا چه اندازه مملکت ایران از این معامله مغبون گردیده است و بچه نحو غیر عادلانه عواید مملکت شاهنشاهی بر معرض تفریط واقع شده و چگونه با ثروت حاصله از ایران کمپانی نفت فعلاً در تمام نقاط دیگر عالم مشغول کار شده و از این حیث نیز آتیه نفت ایران را تهدید مینماید. با وجودی که کمپانی از منابع نفت ایران استفادهٔ کلی میکند و دولت ایران حقاً متوقع بود که نفتی را که برای حوائج صنعتی و حمل و نقل لازم دارد بقیمت مناسبی تحصیل نماید معهذا نفت و مواد مستخرجه از آن در این مملکت حتی در نقاط محل استخراج از طرف کمپانی بقیمت هائی بفروش میرسد که از قیمت سایر ممالک گرانتر است و باین واسطه حوائج صنعتی ایران دچار عسرت میباشد.

اگر بخواهم نمونهٔ دیگری از بی اعتنائی کمپانی نفت نسبت بمنافع ایران ذکر نمایم این است که با وجود اینکه مطابق امتیازنامهٔ دارسی کمپانی حق استخراج نفت را در تمام ایران باستثنای ۵ ایالت دارا بود و موجودّ بودن نفت هم در تمام ایران محل شبهه نیست وجود داشتن حق مزبور کمپانی را ملزم باستفاده از آن مینمود معذلک کمپانی در عوض اینکه تمام فعالیت خود را در ایران تمرکز داده و بواسطهٔ تکثیر بهره‌برداری خود بدولت ایران نیز منافع بیشتری عاید دارد از یک‌طرف بهره‌برداری خود را در ایران محدود کرده و از طرف دیگر در خارج ایران همواره بردایرهٔ عملیات خود می افزاید.

با تمام تخلفات مذکوره فوق معذلک دولت ایران مکرر در صدد برآمد که روابط خود را با کمپانی در روی اساس محکم و برازنده گذارده و بتمام این اختلافات خاتمه دهد ولی متأسفانه تمام مجاهدات دولت ایران بنتیجهٔ‌عملی منجر نگردید.حتی در تابستان گذشته دولت ایران ابراز میل نمود که کمپانی نمایندهٔ خود را بطهران بفرستد تا اینکه در اینجا قرار قاطعی داده شود ولی کمپانی بعذر بحران عمومی از فرستادن نمایندهٔ اختیار دار خود استنکاف ورزید. پس با این نوع رفتاری که کمپانی با دولت ایران نموده از یکطرف از اداء حقوق دولت سر پیچی کرده و از طرف دیگر برای اصلاح اساس امتیازنامه حسن نیتی بروز نداده است اولیاء دولت پادشاهی انگلستان چگونه اقدام دولت ایران را بی مجوز شمرده و خود را در وارد نمودن تضییقات بدولت ایران ذیحق میداند.

۲— نظر بمراتب فوق چنانچه دوستدار در مراسلهٔ سابق خود اشاره کرده بوده‌ام دولت ایران خود را در الغاء امتیازنامهٔ دارسی ذیحق دانسته و موردی برای استرداد الغاء آن نمیبیند. این نکته را نیز دوستدار خاطر نشان مینماید که دولت شاهنشاهی ایران همواره تعهدات بین المللی خود را محترم شمرده و دائماً ساعی بوده است که عملیات خود را مبنی بر حقانیت و عدالت نماید ولی در همان حال بهیچوجه نمیتواند مشاهده کند که حقوق مسلمهٔ

دولت ایران مورد احترام و مراعات واقع نشده و منافع مملکت در معرض تفریط واقع گردد و چون امیدوار است در عصر حاضر در دنیا برای حرف حساب و حق مرجعی موجود میباشد لهذا از عرضه داشتن مشکلات خود و تجاوزاتیکه بحقوق مملکت ایران میشود بمحاکم بین‌المللی ذیصلاحیت استنکافی نداشته و همیشه حاضر بوده است در اینمورد هم که آن جناب بنام دولت متبوعهٔ خود و باعتبار مادهٔ ۳۶ اساسنامه دیوان داوری دائمی مراجعه بمحکمهٔ مزبور را خاطر نشان میفرمائید وظیفهٔ خود میدانم که توجه آن جناب را باین نکته جلب کنم که اگر مقررات مادهٔ مزبور رسیدگی باینگونه امور را در ضمن دیوان داوری مشخص کرده بود البته دولت ایران از قبول مراجعه بمحکمهٔ مزبور تأمل نمیکرد ولی چنین بنظر میرسد در اختلافی که بین دولت ایران و کمپانی حاصل شده است محکمهٔ دائمی داوری صلاحیت رسیدگی نداشته باشد زیرا که مادهٔ ۳۶ اساسنامه مزبور در مواردی که باید بدیوان مزبور مراجعه شود صلاحیت محکمه را بنحوی تشخیص داده است که تطبیق براینمورد نمیکند.

۳— در جملهٔ سوم مراسلهٔ شریفهٔ آن جناب تکرار میفرمائید که دولت ایران را مسئول خسارات وارده بکمپانی میدانید. اولیاء دولت ایران ملتفت نمیشوند که در صورتی که از یکطرف هیچ نوع شرکتی در عملیات کمپانی ندارند و از طرف دیگر هیچ نوع مزاحمت و مداخله در کارهای کمپانی نکرده و نمیکنند چگونه مسئولیتی بردولت ایران وارد خواهد بود پس بملاحظات فوق است که دوستدار نیز مکرراً زحمت افزا میشود که اگر خسارتی بکمپانی وارد آید مسئول آن خود کمپانی میباشد.

٤— اما اینکه در مراسلات آن جناب همواره بلزوم انعقاد قرارداد دوستانه با کمپانی اشاره میشود میخواهم جلب توجه آن جناب را باین نکته بنمایم که دولت ایران هیچوقت استنکاف از انعقاد قرارداد جدیدی که منافع طرفین را منصفانه تأمین نماید نداشته و حالیه نیز ندارد و این حسن نیت خود

را عملاً ثابت نموده است و علت اینکه دولت ایران بعد از الغاء امتیازنامه دارسی در صدد مداخله در مؤسسات کمپانی برنیامده و بتصور رسیدن بنتیجهٔ مطلوبه فعلاً نیز در این تصمیم خود باقی است این است که دولت ایران امیدوار بوده است که در عوض دخول در بحثهای اصولی و مشاجرات حقوقی کمپانی بدون فوت وقت نمایندهٔ مختار خود را بطهران اعزام خواهد نمود تا بلا تأخیر داخل مذاکره با دولت ایران شده و قراری که منافع حقهٔ ایران را تأمین نماید منعقد سازد ولی متأسفانه دولت پادشاهی انگلستان گو یا در عمل مایل نیست که دولت ایران با کمپانی توافق نظر حاصل نماید ز یرا تهدید و تخو یفی که نسبت بدولت ایران از طرف دولت انگلستان بعمل میآید و تقاضاهای غیر قابل قبولی که میشود عملاً مانع از آن میشود که دولت ایران و کمپانی بتوانند قدمی برای رسیدن بتوافق نظر بردارند و با وجود اینکه تا بحال در مذاکرات دولت ایران و کمپانی سفارت انگلیس مداخله نداشته است حالیه سفارت حائل بین طرفین گردیده و رو یه‌ای را اتخاذ نموده است که بالنتیجه هر نوع امیدواری در موفقیت بانعقاد قرارداد جدیدی با کمپانی سلب میشود و تأسف اولیاء امور ایران این است که دولت انگلستان با اینکه یقیناً از غبن و تضررات دولت ایران بیخبر نیستند بجای اینکه کمپانی را نصیحت و تشو یق کنند که از حسن نیت دولت ایران استفاده کرده در اصلاح وضعیت خود عجله نماید بر عکس بواسطه تضییق بر دولت ایران کمپانی را تشو یق بمقاومت مینمایند.

اولیای دولت ایران این رو یه دولت انگلستان را با روح حقگزاری و مسالمت خواهی که باید در میان دولت دوست و اعضاء جامعه ملل حکمفرما باشد منافی دانسته خود را ذیحق میداند که تهدیدات و تضییقات را که متوجه دولت ایران شده است باطلاع شورای جامعه ملل برساند موقع را برای تجدید احترامات فائقه مغتنم میشمارم.»

یادداشتهای پی در پی دولت انگلیس بدولت ایران و تهدید باینکه

هرگونه خسارتی بکمپانی وارد شود دولت انگلستان دولت ایران را مسئول میداند و مخصوصاً در دومین یادداشت مورخه هشتم دسامبر اعلام باینکه:

«چنانچه دولت ایران حاضر نباشد اعلامیه خود را دایر بالغاء امتیاز در ظرف مدت یکهفته از تاریخ این مراسله یعنی تا روز پنجشنبه ۱۵ دسامبر (۲٤ آذر ۱۳۱۱) مسترد دارد دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان چاره‌ای نخواهد داشت جز اینکه موضوع مشاجره بین خود و دولت ایران در باب مشروع بودن اقدام دولت ایران با قید فوریت بدیوان داوری بین‌المللی لاهه مراجعه کند.»

موجب شد که در ممالک راقیهٔ دنیا دسته بندی شدیدی له و علیه طرفین ایجاد گردد.

مطبوعات انگلستان عده‌ای که جیره‌خواران نفت بوده‌اند در مقام اعتراض شدید بعمل دولت برآمده وجداً طرفداری از کمپانی نفت ایران و انگلیس و نظریه آنتونی ایدن معاون وزارتخارجهٔ دولت انگلیس مینمودند و در عین حال پاره‌ای از مطبوعات در انگلستان وجود داشت که از نظر عدم اتکاء باحزاب سیاسی بیطرفانه اخبار را منتشر میکردند. از جمله روزنامهٔ تایمز لندن در شمارهٔ سوم دسامبر اخبار راجع بچراغانی و نمایشات و ابراز شادمانی در تهران و ولایات را درج و ابراز نفرت و انزجار عمومی را از کمپانی دارسی منتشر نمود.

امتیاز دارسی لغو شد

عصر روز عید مبعث سال ۱۳۵۱ هجری برابر با یکشنبهٔ ششم آذرماه ۱۳۱۱ شمسی ناگهان روزنامه‌ها بطور فوق‌العاده و رنگی خبر الغای قرارداد دارسی را منتشر کردند و در تهران مژدهٔ لغو قرارداد را دادند، و مردم بی‌خبر از همه‌جا را به‌برگذاری جشن و چراغانی مفصل مجبور نمودند. بدیهی است در بادی امر همه از این خبر شادمان میشدند ولی از این که در پس پرده الغای قرارداد دارسی قراردادی ننگین‌تر و زیان‌آورتر منعقد خواهد گردید که مردم باید چراغ بردارند عقب قرارداد دارسی بگردند، جا داشت که عزاداری کنند.

مجلس لغوامتیازدارسی را تأیید کرد

روز دهم آذر ماه ۱۳۱۱ تمام وقت جلسهٔ مجلس اختصاص بموضوع لغو امتیاز دارسی یافت.

نخست تقی‌زاده وزیر مالیه بمجلس اطلاع داد که دولت قرارداد دارسی را ملغی نمود. سپس محتشم السلطنه اسفندیاری و فهیمی و دشتی نطقهای مسرت آمیزی ایراد نمودند و از پشتیبانی ملت از این تصمیم داد سخن دادند! بالاخره رئیس مجلس (حسن دادگر عدل الملک) گفت که عدهٔ زیادی از نمایندگان برای ابراز احساسات تقاضای نطق کرده‌اند حق هم دارند ولی بنظر من بهترین طرز ابراز احساسات تأیید رسمی مجلس است و خوشبختانه آقای رهنما نمایندهٔ محترم برای عملی شدن این منظور طرحی تهیه کرده‌اند که قرائت میشود.

«مجلس شورایملی موافقت خود را با تصمیم اخیر دولت راجع بالغای امتیازنامهٔ دارسی ابراز و اقدام دولت را در این موضوع تأیید و تحسین مینماید».

این طرح باتفاق آرا، تصویب گردید.

مصطفی فاتح که آخرین سمت وی معاون کل شرکت نفت انگلیس و ایران بود و در دوران ملی کردن نفت از کار برکنار گردیده است[1] دربارهٔ مقاومت تیمورتاش در برابر شرکت نفت در صفحهٔ ۲۸۵ کتاب خود بنام «پنجاه سال نفت ایران» چنین نوشته است:

«... مذاکرات بین دولت و شرکت از سال ۱۹۲۷ ببعد تحت نظر تیمور تاش انجام می گرفت و از روی انصاف باید گفت که تیمورتاش در تمام مدّت مذاکرات کوشش فراوان داشت که اختلافات با شرکت بطرز خوبی رفع شده و منافع ایران ببهترین وجهی تأمین گردد. متأسفانه در آخر کار رئیس مملکت باو ظنین شده و تصور کرد که تعویق در امر نفت تا

۱ــ چگونگی این برکناری در کتاب سیاه جلد سوم «خلع ید» ذکر گردیده است.

اندازه‌ای مربوط باو میباشد و فوری پس از لغو امتیاز دارسی او را از کار برکنار کرد، در صورتیکه سوءظن به تیمور موردی نداشت. در غالب مذاکراتی که در تهران بین وزیر دربار و مدیر شرکت صورت میگرفت من حاضر و ناظر بودم[1] که تیمور تاش نه تنها با جدیت در صدد استیفای حق ایران بود بلکه عجله هم در این کار میکرد و هیچ گاه قصد تعویق در کار نداشت.»

این مطلب مصطفی فاتح از تنظیم پروژهٔ «سه ستاره» صحیح بنظر میرسد، زیرا هنگام مخالفت نگارنده با قرارداد الحاقی در مجلس ۱۵ که وزیر دارائی گلشائیان نامی از پروژهٔ سه ستاره می برد و تصور میکند که قرارداد مزبور را در اختیار ندارم و میخواهد سفسطه نماید، در پاسخ وی مادهٔ ۱٤ پروژه که تیمور تاش تهیه کرده بود و در اختیارم بود (به موجب آن ماده در سال ۱۹٦۱ حق فسخ با طرفین است) قرائت نمودم و به وزیر دارائی اعتراض نمودم که ماده‌ای که بضرر ایران است قرائت کردید ولی آن قسمت که حق فسخ در سال ۱۹٦۱ با طرفین است قرائت نکردید (در کتاب «نفت و نطق مکّی» عیناً صورت مذاکرات نقل گردیده است).

آنچه من که مخبر کمیسیون نفت بودم و پرونده‌ها در اختیارم بود استنباط کردم تیمور تاش با تمدید مدت مخالف بوده است و شاید بهمین علت هم از کار برکنار و بقتل گاه فرستاده شده است. زیرا در مقابل انگلیسها سرسختی می کرده است. و اینکه منوچهر تیمور تاش که در دورهٔ ۱٦ نمایندهٔ مجلس بوده در جلسهٔ رسمی اظهار میکند که قرارداد ۱۹۳۳ با خون پدرم نوشته شده درست بنظر میرسد.

عقیدهٔ تیمورتاش را که فیصله دادن کار نفت زیر نظر مستقیم او بود در بارهٔ تجدید نظر در امتیازنامهٔ دارسی از نامه‌ای که به فیض کمیسر ایران در لندن نوشته میتوان استنباط نمود.

۱ــ سمت مترجمی هم داشته است.

تقی زاده وزیر دارائی وقت که قرارداد ۱۹۳۳ را امضاء نمود، در دورهٔ پانزدهم در جلسهٔ ۱۳۸ مورخ هفتم بهمن ماه ۱۳۲۷ در مورد اینکه هیچکس موافق با تمدید مدت نبوده و همه مسلوب الاختیار بوده و فقط ارادهٔ رضا شاه بود که سی سال بر مدت امتیاز اضافه شد مطالب مفصلی بیان نموده که در کتاب «نفت و نطق مکی» عیناً نقل گردیده و در اینجا فقط قسمتی از آن نطق در زیر نقل میگردد:

«... یک روز بغتتاً مصمم شد امتیاز را فسخ کند و حکم برای اینکار داد و واضح است که هم حکم او همیشه بدون تخلف و استثناء در یک ساعت اجرا می شد و هم در این مورد بالخصوص که بسیار و به اعلی درجه خاطرش متغیر بود احدی را یارای چون و چرا و نصیحت به او نبود. پس این کار اجرا شد. اگرچه اتخاذ این طریق به این نحو بعقیدهٔ وزراء و رجال خیرخواه ایران در آن زمان صحیح نبود و چنانکه بعدها از نتیجهٔ کار دیده شد یکی از اشتباهات بزرگ آنمرحوم در مدت سلطنت وی بود. منظورم این نیست که امتیاز دارسی بایستی بهمان حال باقی بماند ولی ترتیب الغای آن بطور ناگهانی و بی مطالعه باعث زحماتی شد که این امتیاز نامهٔ جدید با مواد نامطلوب آن محصول آن است...

... مذاکرات در تهران با مأموریت ٤ نفر برای این کار یعنی مرحوم فروغی، مرحوم داور و آقای علاء و این جانب جریان یافت، پس از چند هفته مذاکره، توافقی در شرایط حاصل شد. لکن این نتیجه حاصل شد که اگر قدری گذشت از طرفین می شد طرح جدید به مراتب از امتیاز دارسی بهتر می شد، لکن وقتی که حضرات از توافق با مأمورین ایرانی واسطهٔ مذاکرات مأیوس شدند عزم عودت کردند و به شاه هم گفتند. در این وقت بود که وی ظاهراً از عاقبت کار اندیشناک شد و عزم بر میانه گرفتن شخصاً و سعی در کنار آمدن با حضرات کرد...

... و شد آنچه شد، یعنی که ما چند نفر مسلوب الاختیار به آن

راضی نبودیم و بی اندازه و فوق هر تصوری ملول شدیم. و از همه بیشتر شخص من و پس از من (محض یاد خیر باید بگویم) مرحوم داور متأثر و متألم و ملول شدیم. لکن هیچ چاره نبود و البته حاجت به آن نیست که عرض کنم که چرا چاره نبود زیرا زمان نزدیک است و اغلب آقایان شاهد وقایع و وضع آن عهد بودند و حقیقت مسئله عیان است و حاجت به بیان ندارد و می دانند که برای کسی در این مملکت اختیاری نبود و هیچ مقاومتی در برابر ارادهٔ حاکم مطلق آن عهد نه مقدور بوده و نه مفید.

... بنده در این کار اصلاً و ابداً هیچگونه دخالتی نداشته‌ام و جز آنکه امضای من پای ورقه است (خندهٔ شدید نمایندگان و مخبرین جراید) و آن امضا چه مال من بود و چه من امتناع می کردم و مال کسی دیگر بود (لابد حتماً یکی فوراً امضاء میکرد) هیچ نوع تغییری را در آنچه واقع شد و بهرحال می شد موجب نمی شد و امتناع یکی از امضاء اگر اصلاً امتناعی ممکن بود، در اصل موضوع یعنی انجام آن امر هیچ تأثیری ولو بقدر خردلی نداشت (محمد حسین قشقائی— در این صورت قرارداد قانونی نیست) (خسرو قشقائی— صحیح است.)

... من شخصاً هیچوقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بود تقصیر آلت فعل نبود بلکه تقصیر فاعل بود که بدبختانه اشتباهی کردو نتوانست برگردد...»

فاتح در کتاب پنجاه سال نفت ایران در موضوع مذاکرات راجع بقرارداد ۱۹۳۳ چنین می نویسد:

هنگامی که قرار شد هیئتی از طرف شرکت نفت برای مذاکره به تهران بیاید دولت چهار نفر متخصص خارجی را استخدام نمود که پروژه هائی برای رفع اختلافات گذشته و قرارداد جدید تنظیم نمایند. یکی از این

متخصصین کلاپ[1] امر یکائی بود که زمین شناس مجربی محسوب میشد و سابق هم چندی در خدمت دولت ایران بود. دیگری یکنفر حقوق دان سوئیسی بود که در تنظیم قراردادها و امتیازات خبرو یت داشت. سوم یکنفر حقوق دان انگلیسی بود موسوم به اینچبالد[2] و چهارم حسابدار متخصصی بود که از مؤسسه مک لینتاک[3] دعوت شده بود و این همان مؤسسه‌ای است که در سابق هم از طرف دولت ایران مأمور یت بازرسی حسابهای شرکت را عهده‌دار بود. این چهار نفر مطالعات مفصلی کرده و پیشنهادهائی تهیه کرده و تقدیم نمایندگان دولت کردند تا در مذاکرات با نمایندگان شرکت بکار آید.

نمایندگان دولت در مذاکرات عبارت بودند از فروغی وز یر خارجه و داور وز یر دادگستری و تقی‌زاده وز یر دارائی و حسین علاء رئیس بانک ملّی.

هیئتی هم که از طرف شرکت بتهران آمده بودند عبارت بودند از لرد کدمن رئیس هیئت مدیرهٔ شرکت نفت— مستر فر یزر[4] معاون او و جاکس[5] عضو هیئت مدیره و مدیر مقیم شرکت در تهران و چند نفر از اعضای عالیرتبهٔ شرکت و یکنفر هم مستشار حقوق.

پس از چند جلسه مذاکره بین نمایندگان طرفین و رسیدگی به پیشنهادهای نمایندگان دولت ایران پیشنهادی بشرح ز یر تسلیم نمایندگان شرکت نمودند:

حق‌الامتیاز شش شیلینگ در هر تن— مشمول بودن شرکت بپرداخت مالیات بردرآمد ایران. تضمین حداقل درآمد سالیانه برای دولت بمبلغ ۱۲۰۰۰۰۰ لیره— افزایش کارکنان ایرانی بطور یکه بتدر یج ایرانیان جای

۱— Mr. Clapp

۲— Mr. Inchbald

۳— Mac Lintock

۴— William Fraser در سال ۱۹۳۹ لقب سِر گرفت و Sir William Fraser شد و پس از غائله نفت و انعقاد قرارداد با کنسرسیوم لقب لردی گرفت و حالا Lord Strathalomond خوانده می شود.

۵— Mr. T. L. Jacks

کارکنان خارجی را بگیرند. توسعه فروش فرآورده‌های نفتی در سراسر ایران بقیمت ارزان—محدود کردن حوزهٔ امتیاز—لغو حق انحصار لوله بخلیج فارس—پرداخت مبلغ عادلانه‌ای بابت حسابهای گذشته.

نمایندگان شرکت پیشنهادهای فوق را قابل قبول ندانسته و اطلاع دادند که اگر دولت ایران در باب آنها پافشاری کند مذاکرات قطع خواهد شد. نمایندگان دولت هم کوشش بسیار داشتند که پیشنهادهایشان مبنای مذاکرات قرارگیرد. این نکته را نیز باید گفت که در تمام مذاکرات بین نمایندگان طرفین حتی یکبار هم راجع به تمدید امتیاز صحبتی نشد.

همینکه نمایندگان شرکت پافشاری دولت ایران را در قبول پیشنهادهای خود ملاحظه کردند مراتب را به لندن تلگراف کرده و از لندن بآنها اطلاع داده شد که پیشنهادهای دولت را نمیتوان قبول کرد لذا مراتب بنمایندگان دولت اطلاع داده شد و مذاکرات متوقف گردید. عصر روزی که مذاکرات به بن‌بست رسید کدمن مرا خواست و اظهار داشت که چون مذاکرات قطع شده و امیدی به پیشرفت آن نیست قصد عزیمت از ایران را دارد و تقاضا کرده پروانهٔ خروج از تهران برای او و همراهانش تحصیل شود.

من باو توصیه کردم در عوض مراجعه بادارهٔ شهربانی برای تحصیل پروانه بهتر است که او تصمیم خود را به فروغی اطلاع داده و از او تقاضا نماید که دستور صدور پروانهٔ خروج را بدهد. همین کار شد و با تلفن از فروغی چنین تقاضائی شد. فروغی درجواب گفت که اقدام مقتضی نموده و پس از یکساعت جواب خواهد داد. ساعتی بعد فروغی تلفون کرد و به لرد کدمن اطلاع داد که صبح روز بعد شاه بار داده و لرد کدمن را خواهد پذیرفت.

صبح روز بعد کدمن باتفاق دکتر یانگ[1] طبیب خود که زبان فارسی

۱— Dr. M. Y. Young قریب ۱۷ سال رئیس بهداری شرکت در ایران بود.

را خوب میدانست بدربار رفتند و در مراجعت کدمن شرح ملاقات را چنین وصف کرده.

«شاه با نهایت مهربانی ما را پذیرفت و مثل اینکه هیچ اطلاعی از جریان مذاکرات ندارد دربارهٔ پیشرفت مذاکرات استفسار کرد. من باو گفتم که پیشنهادهای نمایندگان دولت باندازه‌ای سنگین است که شرکت نمی‌تواند آنها را بپذیرد و لذا مذاکرات قطع شده است. شاه بی‌نهایت اظهار تعجب کرده و گفت که‌خود او بین‌طرفین واسطه‌شده و توافقی ایجاد خواهد کرد و دستور داد که عصر همان روز جلسه‌ای با حضور او تشکیل شود تا کار فیصله یابد» عصر آنروز لرد کدمن و مسترفریزر و دکتر یانگ بدربار رفته و پس از مراجعت لرد کدمن با مسرت زایدالوصفی شرح مذاکرات آن جلسه را چنین بیان کرد.

«فروغی و تقی‌زاده در جلسه حضور داشتند و شاه پرسید اختلاف بر سر چیست؟ پس از آنکه پیشنهادهای طرفین گفته شد وسط را گرفته و دستور داد که حق‌الامتیاز را به چهار شیلینگ در هر تن قطع نمایند. بعد من فوائد پیشنهاد بیست درصد از عواید را شرح دادم و تقاضای تمدید امتیاز را کردم.

شاه ناراحت شد و نمی‌خواست آن را قبول کند ولی من باو گفتم که بدون تمدید کار بانجام نخواهد رسید و بالاخره او قبول کرد.»

در سوزاندن پروندهٔ نفت تعمدی بوده است؟

بطور یکه مخبرالسلطنه نخست‌وزیر وقت درکتاب خاطرات و خطرات نوشته، رضا شاه شبی در هیئت دولت باتغیّر و تشدد پروندهٔ نفت را خواست و آنرا گرفته در بخاری افکند و سوزانده شد.

در این پرونده اسنادی وجود داشت که تخلفات کمپانی را به اثبات میرسانید و هرگاه در موقع طرح موضوع در شورای جامعهٔ ملل هیئت نمایندگی ایران نامه‌های متبادله بین دولت و کمپانی را ارائه میداد سند محکومیت کمپانی بود ولی با سوزاندن و از بین بردن اسناد هیئت نمایندگی ایران

کوچکترین سندی که دال بر تخلفات کمپانی باشد نداشت. یعنی هیئت نمایندگی ایران را با دست خالی به جامعهٔ ملل روانه کرده بودند!

آیا سوزاندن پرونده هم جزو طرح تمدید و تجدید امتیاز نفت بوده است؟! وانگلیس ها که در پی افکندن کاخ استبداد و ایجاد «حکومت تمرکز قدرت» مبتکر بوده اند پیش بینی چنین دقایقی را می نمودند که بایستی شخص غیر مسئول (مطابق قانون اساسی) آنقدر قدرت داشته باشد که اسناد مهم دولتی را که علیه شرکت نفت بکار میرفته از بین ببرد و حق ملت و مملکتی را تضییع نماید. مخبرالسلطنه که در آنموقع نخست وزیر بود در خاطرات و خطرات دربارهٔ سوزاندن پرونده نفت چنین نوشته است:

«شاه دوسیهٔ نفت را خواسته است ظاهراً چند روز هم گذشته شب ششم آذر تیمورتاش دوسیه را به هیئت آورد شاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند دوسیهٔ نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است. زمستان است بخاری می سوزد، دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری و فرمودند نمی روید تا امتیاز را لغو کنید. تشریف بردند نشستیم وامتیاز را لغو کردیم.»

فاتح در کتاب پنجاه سال نفت ایران در این مورد می نویسد:

«مطلبی را که هدایت راجع بسوزاندن پروندهٔ نفت نوشته است کاملاً صحیح است و چون در پروندهٔ مزبور همه نامه های متبادله بین وزیر دربار و شرکت بود موقعی که نمایندگان دولت خواستند از آن استفاده کرده و بعضی از نامه های شرکت را برای تأیید اظهارات خود در شورای جامعهٔ ملل ارائه دهند ملاحظه کردند که اسناد مهمی را از دست داده اند.»

رضاخان در دورهٔ ریاست وزرائی از تمدید قرارداد صحبت بمیان می آورد

حاج میرزا یحیی دولت آبادی نمایندهٔ دورهٔ پنجم مجلس شورایملی در کتاب خود می نویسد: «سردار سپه از روی روحیات نظامی حرفها را صریح و باصطلاح عوام پوست کنده میزند. چنانکه در یکی از جلسه های مشاورهٔ خصوصی که در خانهٔ دکتر محمدخان مصدق السلطنه منعقد بود از وطن پرستی

صحبت بمیان آمد او گفت مثلاً مرا انگلیسیان سر کار آوردند امّا وقتی آمدم بوطنم خدمت کردم.»

و در مورد تمدید مدت قرارداد دارسی حاج میرزا دولت آبادی در صفحهٔ ۳۴۳ جلد چهارم چنین می نویسد:

«انگلیسیان چند مطلب از دولت ایران میخواهند از جمله تمدید مدت اعتبار نفت جنوب معروف به امتیاز دارسی است...»

و در همان جلسهٔ مشورتی[1] سردار سپه مطرح مینمایند.

«دراین جلسه که موضوع تمدید امتیاز نفت جنوب مطرح میشود از طرف اکثریت زعمای قوم و کسانیکه صاحب نظر و مورد توجه مردم مطلقاً اظهار موافقتی نمیشود باین معنی که در بارهٔ نفت و آتیهٔ آن هیچ یک از آنها بروی خود نیاورده و آنرا نشنیده انگاشته مطالب دیگری مطرح میشود ولی ضمناً در این کمیسیون مشورتی می فهمند که غرض از روی کار آوردن سردار سپه تأمین منافع آنان است که اهم آنها تمدید مدت امتیاز است.»

سردار سپه و انگلیسیها هم متوجه میشوند تا زمینه سازی و محیط سیاسی و پارلمانی برای آنها مساعد نشود نمیتوان موضوع تمدید امتیاز را مطرح نمود.

یکی ازعلل عدم قبولی وکالت مجلس دورهٔ هفتم مشیرالدوله ومؤتمن الملک و مستوفی هم همین بوده که آنها باید در مجلسی شرکت نمایند که منافع انگلستان تأمین شود ومسئله نفت اهم آنها خواهد بود واصولاً دیگردر چنان مجلسی که هرچه دولت وقت بخواهد باید انجام داد از قبول نمایندگی خودداری و خانه نشینی را اختیار نمودند.

۱ــ جلسهٔ مشورتی سردارسپه که گویا بیش ازدوسه جلسه بیشترتشکیل نشده عبارت بوده از: مستوفی الممالک ــ مشیرالدوله ــ مصدق السلطنه ــ میرزا حسین خان علا ــ فروغی ــ دولت آبادی ــ مخبرالسلطنه هدایت.

انعکاس تمدید قرارداد در کشور

اخبار مربوط بمذاکرات نفت و تمدید مدت سی سال بر امتیاز نامچه دارسی در کشور منعکس میگردید. مطلعین می گفتند که اگر رضا شاه تسلیم کمپانی نشده بود و پافشاری میکرد جامعهٔ اتفاق ملل در اخذ تصمیم علیه ایران تأمل می کرد و راضی نمی شد که کار بجدال و کشمکش بکشد و عواقب وخیم و خطرناکی در برداشته باشد.

پس از امضاء و تصویب امتیاز نامهٔ جدید تمام آن سروصداها که دربارهٔ نفت بلند شده بود یکباره خوابید، و مانند آب سردی بود که بر سر احساسات ملّت ایران ریخته شد، هیچکس رسماً جرئت اظهار عقیده در این باره نکرد و صدو بیست و چند نفر نماینده در مجلس کلمه ای در مدح و یا ذم برزبان جاری نکردند و در مطبوعات مرکز هم یک سطر مطلب در این خصوص نوشته نشد، فقط بذکر گزارش امر اکتفا کردند و پس از آن شور و غوغا که بنام جنگ نفت در دنیا منعکس شده بود این سکوت اجباری کاملاً نشان داد که ملت ایران از تجدید قرارداد ناراضی است منتهی اوضاع و احوال عمومی زمان یعنی حکومت پلیسی و دیکتاتوری اجازه نمیدهد که ملت ایران ابراز احساسات مخالفت آمیز و اعتراض نماید.

مهدی بامداد در جلد اول کتاب « شرح حال رجال ایران» ضمن شرح حال حسن مشار (مشارالملک) دربارهٔ قرارداد ۱۹۳۳ شرکت نفت در صفحهٔ ٤۳۷ چنین نوشته است:

«... و بعد مشارالملک در همین سال ۱۳۰۹وزیر دارائی شد و چون تجدید قرارداد نفت از موضوعات قطعی و حتمی و قبلاً دربارهٔ آن قول و قرار داده شده و در نظر بودکه قرارداد نفت جنوب (دارسی) مطابق میل انگلستان تجدیدشود و مقدمات آن بمرور داشت فراهم می شد و بایستی که قرارداد مزبور بدست شخصی که باصطلاح شهرت و وجهه داشته باشد انجام پذیرد ابتدا باطناً در نظر بود که مثلاً بتوسط مستوفی الممالک، مشیرالدوله و

مؤتمن الملک اینکار صورت عمل بخود بگیرد امّا آنها حتی الامکان زیر چنین بار ننگینی نمی‌رفتند و مشکل بود که قرارداد را با آن طرز عجیب و غریب و افتضاح‌آور بتصویب مجلس برسانند. از این جهت پس از یأس از آنان قرعهٔ فال بنام سید حسن تقی زاده که از ایالت خراسان ازسال ۱۳۰۸ وزیر مختار ایران در لندن بود زده شد و برای انجام این کار احضار و آماده گردید. پس از ورود در فروردین ۱۳۰۹ خ. ابتدا در کابینهٔ دوم مخبرالسلطنه بسمت وزیر طرق و شوارع (وزیر راه) و یکماه بعد در اردیبهشت بسمت وزیر دارائی بجای مشارالملک معرفی شد. قرارداد نفت در تاریخ ۹ آذر ۱۳۱۱ خ لغو گردید لکن پس از یکرشته دعواهای زرگری و ظاهرسازیهای خنک بنابرلایحهٔ تنظیمی و تهیه شده در ۲۷ ماده از طرف تقی زاده وزیر دارائی که تمام بسود بیگانه و بزیان ایران بود در ۷ خرداد ۱۳۱۲ بدون یک کلمه مخالفت یا اظهار نظر باتفاق آراء از طرف نمایندگان مجلس شورایملی! بمدت ۶۰ سال!! بتصویب رسید.»

در کتاب طلای سیاه تألیف ابوالفضل لسانی در بارهٔ لغو امتیاز دارسی چنین نوشته است[1]:

جریان لغو امتیاز دارسی و منظور اساسی از این عمل

«همانطور که یک مستأجر از عین مستاجره فایده برد تلاش میکند که مدت اجاره را تمدید کند کمپانی هم از آنوقت که بنفت ایران امیدوار شد مقصودی جز این نداشت و چون در عراق هم همین کمپانی که بنام «شرکت نفت خانقین» است مدت امتیاز را ۳۵ سال تمدید نمود در

۱ــ دربارهٔ قرارداد دارسی و قرارداد ۱۹۳۳ در موقع طرح قرارداد الحاقی در مجلس پانزدهم مطالب مفصلی گفته‌ام که در کتاب «نفت و نطق مکی» نقل گردیده و نیز در دورهٔ شانزدهم در موارد مختلف چه در موقع استیضاح از کابینهٔ رزم‌آرا و چه بوسیله نطق‌های قبل از دستور و همچنین در کمیسیون مخصوص نفت بحث‌های مفصلی شده که در دورهٔ کتاب سیاه نقل گردیده است بنابراین ذکر آنهمه مطالب دراینجا دیگر ضروری نیست و بدانجا محول مینمایم ولی چون مرحوم ابوالفضل لسانی در کتاب طلای سیاه مفصلاً بحث نموده و این مطالب از لحاظ حقوقی و ایراد واشکالاتی که در قرارداد ۱۹۳۳ از جهاتی جالب است بدین لحاظ از کتاب طلای سیاه مطالبی نقل میگردد.



حسین علاء



علی اکبر داور

ایران هم باید طرحی بکار برد که این موفقیت را تحصیل کند بدیهی است که تا وقتی بدولت عایداتی میداد دولت حرفی نمیزد ولی سال ۱۹۳۱ که ربع عایدات سال ۱۹۳۰ را هم نداد و فقط ۳۰۷۰۰۰ لیره پرداخت صدای دولت درآمد و دولت که از کمپانی راضی نبود برای تخلفات او از قرارداد چه بایست میکرد؟

بر طبق امتیازنامه میبایست «حکم» خود را تعیین کند اگر کمپانی از تعیین «حکم» خود امتناع می نمود آنوقت قرارداد را الغاء کند ولی دولت قبل از اینکه «حکم» تعیین کند و کمپانی از مقررات امتیاز نامه راجع بحکمیت تخلف نماید قرارداد را الغاء و تجدید امتیاز را باو پیشنهاد کرد.!!

کمپانی اعتراض نمود و تقاضا کرد دولت از رو یه خود صرف نظر کند، اگر دولت موافقت میکرد نتیجه این بود که قرارداد ابقاء شود و کار بحکمیت خاتمه‌یابد و اگر مقصود کمپانی این‌بود چرا در جامعهٔ‌ملل اظهاری نکرد؟!.

پس باید قبول نمود که اعتراض کمپانی جدّی نبود و دولت هر اقدامی که می‌نمود بر طبق نظر یات او میکرد— از نظر «مصالح مملکت» دولت با کمپانی رفتار ننمود و نسبت بالغای امتیاز و تجدید امتیازنامه اصرار میکرد، دولت انگلیس هم مجبور شد از کمپانی حمایت کند و بدولت ایران مهلت دهد که اگر تا یک هفته مراسله‌ای که به کمپانی نوشته بود مسترد نکند موضوع را در «دیوان داوری بین‌المللی لاهه» مطرح کند و چون باستناد ماده ۳۶ اساسنامه دیوان مزبور، «صلاحیت محکمه شامل تمام مسائلی است که طرفین به آن رجوع میکنند...» و دولت ایران که مراجعه نکرده بود دیوان مزبور مرجع نمیشد لذا دولت انگلیس باستناد ماده ۱۵ اساسنامه جامعه ملل که هر وقت اختلافی بین اعضاء جامعه روی دهد و بحدی برسد که بقطع روابط منجر شود شورا باید دخالت نماید بشورا مراجعه کرد.

طرح قضیه نفت در شورای جامعه ملل

در ۱۸ دسامبر ۱۹۳۲ رئیس شورای جامعه ملل تلگرافی بدولتین نمود و آنها را باحتراز از هر عملی که موجب تشدید اختلاف شود دعوت کرد.

دولت ایران دعوت شورای جامعه ملل را قبول کرد و مرحوم داور وزیر عدلیه و آقای حسین علاء رئیس بانک ملی ایران را بجامعه ملل اعزام و دولت انگلیس هم آقای «سورسایمون» وزیر خارجه را بنمایندگی خود معرفی کرد.

شورای جامعه پس از استماع اظهارات نمایندگان دولتین مذاکرات را بوقت دیگر محول نمود تا آقای «بنش» وزیر خارجه چکسلواکی بتواند مطالعات کافی‌تر کند و گزارش خود را بشورا تقدیم نماید.

آقای «بنش» هم صلاح اینطور دانست که طرفین با مواد ذیل موافقت

کنند و پس از موافقت بتصویب شورا رسید:

۱— طرفین موافقت نمودند که موضوع را تا جلسه مه ۱۹۳۳ در شورا مسکوت بگذارند و در صورت لزوم در تمدید موافقت نمایند.

۲— طرفین موافقت نمودند که کمپانی فوراً با دولت ایران داخل مذاکره شود و این موافقت خللی بادله و براهین آنها نمیرساند.

۳— طرفین موافقت نمودند که بادله و براهینی که بشورا کتباً داده و شفاهاً اظهار نموده‌اند خللی نمیرسد و چنانچه مذاکرات راجع بامتیاز جدید بلانتیجه ماند مطلب دوباره در شورا طرح شود و هر یک از طرفین آزاد است که از نظریات خود دفاع کند.

٤— یقین است بر طبق قولهائی که در ۱۹ دسامبر ۱۹۳۲ برئیس شورای جامعه داده شده تا مدتی که مذاکرات در جریان است و نیز تا خاتمه عمل کارها و عملیات کمپانی در ایران مثل قبل از ۲۷ دسامبر ۱۹۳۲ در جریان خواهد بود.

و بین طرفین محرز شد که نه تنها راجع بامور گذشته بلکه راجع بامتیاز جدیدشان باید مذاکرات لازمه بعمل آید.

خلاصه اینکه دولت ایران و کمپانی هر دو خوشوقت و غالب از شورای جامعه ملل خارج شدند!

کمپانی خوشوقت بود که میتواند ۲۲ سال دیگر مدت امتیاز را تمدید کند دولت ایران هم خوشوقت بود که بطرف فایق شده و امتیاز را الغاء نموده است.

نتیجه مذاکرات در تهران یا امتیازنامه جدید

مذاکرات در طهران بین دولت و رئیس کمپانی نفت شروع و در هفتم خرداد ۱۳۱۲ (۲۹ آوریل ۱۹۳۳) امتیازنامه جدید امضا شد.

دولت ایران نتیجه را بدبیرخانه جامعه ملل اطلاع داد و شورا از تلگراف وزیر خارجه ایران اتخاذ سند کرد.

از نظر منافع و مضار برای امتیازنامه جدید باید دو دوره قائل شد:

دوره اول که از تاریخ امضای آن شروع و تا انقضای مدت قرارداد دارسی خاتمه مییابد.

در این مدت دولت ناچار بود که خوب یابد آن را اجرا کند چنانچه در این مدت شرایط امتیازنامهٔ جدید بحال مملکت مفیدتر است امضا کننده خدمتی بسزا نموده است.

در دوره دوم که از انقضای مدت امتیاز نامه دارسی شروع و در ۱۹۹۳ ختم میشود دولت تعهدی نداشت که کمپانی حقی داشته باشد در اینصورت نباید گفت که کمپانی بدولت چیزی داده بلکه از ضرری که به ملّت رسانیده باید جامعه را آگاه کرد.

دوره اول ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ تا ۲۱ مه ۱۹۶۱

امتیازنامه جدید دارای ۲۷ ماده است که مواد مهم آن مربوط است بحق الامتیاز و مالیات و عوارض دولتی و غیره که هر یک را جداگانه عرض مینمایم.

۱ــ حق الامتیاز ــ قرارداد دارسی سهمیه دولت ایران را صدی ۱۶ از کل عایدات خالص شرکت های اصلی و تابعه قرار داده در صورتیکه قرارداد جدید آنرا تغییر داده و مادهٔ ۱۰ آن از اینقرار است:

«مبالغی که برحسب این قرارداد از طرف کمپانی باید بدولت تأدیه شود (علاوه بر مبالغی که در موارد دیگر پیش بینی شده) بشرح ذیل تعیین میگردد:

«الف» حق الامتیاز سالیانه که از اول ژانویه ۱۹۳۳ شروع میشود و بمبلغ چهار شلینگ برای هر تُن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران بفروش برسد و یا از ایران صادر شود.

«ب» پرداخت مبلغی معادل ۲۰ درصد آنچه اضافه بر ۶۷۱۲۵۰ لیره بصاحبان سهام عادی کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود توزیع میگردد...

الی آخر».

بر طبق این ماده حق‌الامتیاز دولت از دو ممر پرداخته میشود از هر تن نفتی که از مملکت خارج شود و یا در خود مملکت بمصرف برسد ٤ شلینگ و از منافع خالص که باید بین صاحبان سهام تقسیم شود اول ٦٧١٢٥٠ لیره برای صاحبان سهام عادی موضوع میکنند پس از آن صدی ۲۰ آنرا برای حق‌الامتیاز بحساب دولت ایران میگذارند.

جزء ج— ماده ۱۰ برای عایدات سالیانه دولت حداقلی قائل شده که از این قرار است.

«مجموع مبالغی که برای هر سال مسیحی بر حسب جزء‌های الف و ب از طرف کمپانی بدولت ایران تأدیه میشود نباید هرگز از ۷۵۰ هزار لیره کمتر باشد» که بعقیده من این حداقل برای ما مفید نیست و باید دانست که دولت از صدی ١٦ عایدات خالص بیشتر استفاده می‌نمود یا از ٤ شلینگ برای هر یک تن نفت— چون قبل از قرارداد جدید کمپانی حاضر بود برای هر یک تن نفتی که بخارج حمل یا در داخل مملکت مصرف میشود ۵ شلینگ بدهد بشرط اینکه برای حق‌الانحصار حداقلی تعهد نکند.

بنابراین اخذ ٤ شلینگ از هر تن و تعیین ۷۵۰ هزارلیره بعنوان حداقل در صلاح مملکت نبوده است و بطور یکه عرض شد از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ بحد متوسط در هر سال ۸۷۵ هزار لیره بدولت رسیده که از حداقل کمپانی ۱۲۵ هزار لیره بیشتر است و با تردیدی هم که در این حد متوسط هست بهتر این بود که یا حد متوسط عایدات ۱۱ ساله را مأخذ قرار دهند و یا از حداقل صرف نظر کنند و بجای ٤شلینگ از هر یک تن‌نفت ۵شلینگ برای حق دولت تعیین نمایند.

تعیین حداقل بیشتر از این نظر است که دولت در محاسبات کمپانی تفتیش نکند و برای هر سال مبلغی سر بسته بگیرد و پی کار خود برود و هروقت هم که اختلافی بین کمپانی و دولت روی داده است بدون اینکه در

حساب وارد شوند و سر از کار کمپانی درآورند مبلغی مقطوعاً پرداخته است کمااینکه از بابت محاسبات ۵ ساله تا ۱۹۲۰ یک میلیون ریال و از بابت حق‌الامتیاز ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ نیز بهمین طریق عمل کرده است— ماده ۲۳ امتیازنامه جدید از اینقرار تنظیم شده:

«از برای تصفیه کلی تمام دعاوی گذشته دولت از هر قبیل تا تاریخ اجرای این قرارداد (باستثنای آنچه مربوط به مالیات‌های ایران است) کمپانی بشرح ذیل اقدام میکند:

«الف» بفاصله ۳۰ روز از تاریخ مذکور مبلغ یک میلیون لیره استرلینگ خواهد پرداخت.

«ب» مبالغ لازم التأدیه بدولت را بابت عمل کرد سنوات ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ بر مبنای مذکور در ماده ۱۰ این قرارداد نه مطابق اساس امتیاز دارسی پس از وضع ۲۰۰ هزار لیره استرلینگ که برسم مساعده در ظرف سنه ۱۹۳۲ بابت حق الامتیاز پرداخته و ۱۱۳۴۰۲ لیره و ۳ شلینگ و ده پنس که باختیار دولت قبلاً ودیعه گذارده‌شده تصفیه و تأدیه خواهد کرد.

و اینکه در (جزء ب فوق‌الذکر) کمپانی از اساس امتیاز نامه دارسی امتناع نموده و اساس ماده ۱۰ امتیاز نامه جدید را قبول میکند اقوی دلیل است که اساس امتیاز نامه دارسی برای دولت نافعتر است.

۲— مالیات وعوارض نفت

موقعی که بدارسی امتیاز داده شد در ایران غیر از گمرک و مالیات ارضی مالیات دیگری نبود، امتیازنامه کمپانی را از گمرک صادرات و واردات معاف نمود.

قانون ۱۲ فروردین ۱۳۰۹ که تصویب شد بر طبق ماده ۲ آن دولت از عوائد خالص کمپانی که از عملیات یا محصولات بدست آمده در ایران تحصیل میکند مالیات صدی ٤ مطالبه نمود.

کمپانی امتناع میکرد تا اینکه ماده ۱۱ قرارداد جدید هرگونه مالیات

و عوارضی که کمپانی باید بدهد بطریق ذیل قطع نمود.

کمپانی برای مدت ۳۰ سال اول عملیات خود در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی که دولت و ادارات محلی فعلاً برقرار و یا در آتیه وضع شود معاف خواهد بود در عوض مبالغ ذیل را بدولت تأدیه خواهد نمود:

(الف) در مدت ۱۵ سال اول این قرارداد بتاریخ ۲۸ فوریه هر سال و برای اولین مرتبه در ۲۸ فوریه ۹/۱۹۳٤ پنس بابت هرتن از ٦ میلیون تن نفتی که بابت سنه گذشته مسیحی مشمول حق‌الامتیاز مذکور در جزو (۱ الف) از ماده ۱۰ میگردد و ٦ پنس بابت هر تن نفت اضافه بررقم ٦ ملیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

(ب) کمپانی تأمین میکند مبالغی را که بر طبق جزء‌های فوق‌الذکر تأدیه مینماید هیچوقت از مبلغ ۲۲۵ هزار لیره استرلینگ کمتر نباشد».

(ج) در مدت ۱۵ سال بعد یک شلینگ بابت هر تن از ٦ میلیون تن نفتی که بابت سنه گذشته مسیحی مشمول حق‌الامتیاز مذکور در جزو (الف) از ماده ۱۰ میگردد و ۹ پنس بابت هر تن نفت اضافه بر رقم ٦ ملیون مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

(د) کمپانی تضمین میکند مبالغی را که برطبق جزء (ج) ماقبل تأدیه مینماید هیچوقت از ۳۰۰ هزار لیره استرلینگ کمتر نباشد.

***

بنابرآنچه مذکور شد برای مدت ۳۰ سال اول کمپانی حداقلی برای هر نوع مالیاتی تعهد نموده و آن مبلغ ۲٦۲۵۰۰ لیره است و برای سی سال دویم قسمت آخر ماده ۱۱ اینطور میگوید:

(قبل از سنه ۱۹٦۳ راجع بمیزان مبالغی که کمپانی در ازای معافیت کامل عملیات خود در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی بنفع دولت و یا ادارات محلی در مدت ۳۰ سال دوم که منتهی بسنه ۱۹۹۳ میشود باید بپردازد طرفین توافق نظری حاصل خواهند نمود.)

نتیجه اینکه تا سال ۱۹۶۳ کمپانی از هر قانونی که وضع شود خصوصاً از صدی ۸۰ قانون جدید مالیات بردرآمد معاف است و از آن ببعد هم کمپانی برای خود و این مردم فکری خواهد کرد.

۳— جلوگیری از گرانفروشی

ماده ۱۹ امتیازنامه جدید مقرراتی وضع نموده که از اینقرار است:

«دراول ژوئن هرسال کمپانی معدل قیمت های (فوب) رومانی، را راجع به بنزین و نفت لامپ و مازوت و معدل قیمت های (فوب) خلیج مکزیک راجع بهر یک از مواد مذکور نسبت بمدت ۱۲ ماه گذشته از تاریخ ۳۰ آوریل معین خواهد کرد، نازلترین معدلهای مذکور امتیاز و (اساس قیمتها) برای سالی که از اول ژوئن شروع میگردد قرار داده میشود قیمتهای اساسی بمنزله قیمت در تصفیه خانه تلقی میگردد».

برطبق قسمت آخر مادهٔ ۱۹ کمپانی بقیمتهای فوق مخارج حقیقی حمل و نقل و توزیع و فروش و همچنین مالیات و عوارض موضوعه محصولات مزبور را اضافه میکند و بدولت برای احتیاجات خود ولی نه برای فروش بدیگران با تخفیف صدی ۲۵ و بسایر مصرف کنندگان با تخفیف صدی ۱۰ میفروشد— باید دانست که احتیاجات دولت بر دوقسم است برای امور یکه دولت به سمت نماینده قوای عمومی تصدی میکند Acte d'autorité مثلاً مصرف نفت دربحریه وبرای کارهائیکه دولت ازنظر اقتصادی مباشرت مینماید Acte de gestior مثلاً راه آهن وچراغ برق وغیره هاچنانچه قسمت اخیر مشمول تخفیف صدی ۲۵ نباشد گذشت کمپانی بسیار کم است و تخفیف صدی ۱۰ بسایر مصرف کنندگان هم با رقابت نفت شوروی موثر نیست—وقتی که نفت قفقاز در جنوب ایران از شمال ارزانتر فروخته شود کمپانی نفت چطور میتواند که قیمت ها را بالا برد، ای کاش همان ملاحظه ای که کمپانی از دولت انگلیس میکند از دولت ایران که نفت مال اوست میکرد بنا باظهارات جناب مستر چرچیل وزیر دریاداری انگلیس:

«صرفه‌جوئی بحریه انگلیس تا ۱۹۲۵ بواسطه تخفیفی که کمپانی بآن دولت داده ۷ ملیون و ۵۰۰ هزار لیره بوده» که بضرر دولت ایران و شرکاء تمام شده است.

٤ - حکمیت ماده ۲۲ امتیازنامه جدید برای تشکیل محکمه و جریان محاکمه آئین‌نامه مفصلی تنظیم نموده که نواقص قرارداد دارسی را رفع نموده است ولی ماده ۲٦ راجع بصلاحیت محکمه روشن نیست و چون ۵۰ سال دیگر بانقضای مدت امتیاز مانده است هرگاه آقای تقی‌زاده که امتیازنامه را امضاء نموده‌اند و اطلاعات و سوابق زیادی در امور نفتی دارد نظریات خود را از تنظیم ماده مزبور اظهار کنند ظن قوی آن است که بپاس حقوق ایشان کمپانی موافقت کند و در موقع استفاده ایجاد اختلاف نشود و مادهٔ ۳٦ از اینقرار است:

«قبل از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ این امتیاز نمیتواند خاتمه پیدا کند مگر در صورتیکه کمپانی مطابق ماده ۲۵ آنرا ترک کند و یا آنکه محکمه بر اثر ارتکاب تخلفی از طرف کمپانی نسبت به اجرای مقررات این قرارداد ابطال آنرا اعلام بدارد.»

'تخلف بمعنای مذکور در فوق منحصر بموارد ذیل است:

الف— هرگاه مبلغی که برحسب رأی محکمه حکمیت باید بدولت پرداخته شود تا یکماه بعد از تاریخ صدور رأی تأدیه نگردد.

ب— هرگاه تصمیم بر انحلال اختیاری و یا اجباری کمپانی گرفته شود.

در مورد تخلفاتی که نسبت بمقررات این قرارداد از هر یک از طرفین ناشی شود محکمه حکمیت درجه مسئولیتها و اثرات مترقبه برآن را تعیین خواهند نمود.

دوره‌دوم ۱۹٦۱—۱۹۳۳

۱—برطبق امتیازنامه دارسی سال ۱۹٦۱ که قرارداد منقضی میشود کلیه

اموال شرکت متعلق بدولت ایران است— در امتیازنامه جدید هم مقررات ماده ۲۰ از اینقرار است:

الف— در مدت ده سال آخر امتیاز و یا در فاصله ۲ سال پس از اطلاع قبلی که راجع بترک امتیاز مطابق ماده ۲۵ داده میشود کمپانی جز بشرکتهای تابع خود حق فروش یا انتقال یک یا چندین قسمت از اموال غیر منقول خود را که در ایران موجود است ندارد.

در مدتهای مذکور نیز کمپانی حق انتقال و خارج کردن هیچ قسمتی از اموال منقول خود را ندارد مگر اینکه اشیاء مزبور از حیّز انتفاع افتاده باشد.

ب— در تمام مدت قبل از ۱۰ سال آخر امتیاز هیچ قطعه‌ای از اراضی را که کمپانی مجاناً از دولت تحصیل کرده است نمیتواند انتقال دهد و همچنین هیچیک از اموال منقول خود را نیز باستثنای آنچه غیر مفید و یا اینکه دیگر مورد احتیاج عملیات کمپانی در ایران نیست نمیتواند خارج نماید.

۲— در موقع ختم امتیاز خواه این ختم بواسطه انقضای عادی مدت و یا بهر نحو دیگری پیش آمد کرده باشد تمام دارائی کمپانی در ایران بطور سالم و قابل استفاده بدون هیچ مخارج و قیدی متعلق بدولت ایران میگردد.

۳— جمله تمام دارائی مشتمل است بر تمام اراضی و ابنیه و کارخانه‌ها و ساختمانها و چاهها و سدهای در یائی و راهها و لوله‌های حمل نفت و پلها و رشته نقب‌های فاضل آب و وسایل توزیع آب و ماشین‌ها و مؤسسات و تجهیزات از آن جمله آلات و ادوات از هر قبیل و تمام وسائط نقلیه (مثلاً از قبیل اتوبوس و گاری و آئرو پلان) و تمام اجناس انبار شده و سایر اشیائیکه کمپانی در ایران برای اجرای این امتیاز از آن استفاده مینماید.

باید دانست که این ماده و نظیر آن که در تمام امتیازنامه‌ها هست از چه نظر تنظیم شد و همانطور که ملک خرابی را مالک بثمن بخس اجاره میدهد که در مدت اجاره مستأجر با سرمایه خود قنات آنرا آباد کند و سکنائی که لازم‌است در آن بسازد، رعیت بیاورد و آنرا قابل کشت و زرع کند و در

مدت اجاره از آن استفاده نماید و در انقضاء آنرا بمالک، آباد تحویل دهد و از آن ببعد تمام عایدات ملک یعنی مال الاجاره سابق و نفعی که مستأجر از آن میبرد متعلق بمالک شود و مستأجر برود و جای دیگر برای خود تهیه کار کند.

همانطورهم امتیازاتی که دولتها می‌دهند، صاحبان امتیاز تمام حسابهای خود را میکنند و دانسته و فهمیده سرمایه خود را بکار میبرند و بجای اینکه اگر سرمایه را بیک بانکی بدهند و بیش از صدی ٤ از آن استفاده نکنند تا صدی ۲۰ هم که از سال ۱۹۲۹ کمپانی نفت ایران و انگلیس بهره داد از آن استفاده میکند و در آخر مدت هم برای نفع سرشاری که برده‌اند از امتیاز دهنده تشکر میکنند و مورد امتیاز را با تمام لوازم و اسباب کار باو تحویل میدهند. و برای خود فکر کار دیگری میکنند.

نتیجه تمدید امتیاز نفت جنوب

اگر امتیاز دارسی تمدید نشده بود در سال ۱۹٦۱ دولت نه تنها بصدی ۱٦ عایدات حق داشت بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود.

فرض کنیم که عایدات دولت در مدت ۳۲ سال که تمدید شده هیچوقت از ۷۵۰ هزار لیره که کمپانی برای حداقل معین نموده بیشتر نشود و باز فرض کنیم که شرایط امتیازنامه جدید با شرایط امتیازنامه دارسی از حیث منافع دولت مساوی باشد یعنی ۷۵۰ هزار لیره حداقلی که در امتیازنامه جدید معین شده با صدی ۱٦ عایدات امتیازنامه دارسی برابری کند بنابراین صدی ۸٤ از عایدات که در ۱۹٦۱ حق دولت میشود برطبق قرارداد جدید کمپانی آنرا تا ۳۲سال دیگر میبرد.

۱۲٦ ملیون لیره انگلیسی از قرار ۱۲۸ ریال ۱٦/۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰ ریال میشد و تاریخ عالم نشان نمیدهد که یکی از افراد مملکت بوطن خود در یک معامله ۱٦ بلیون و ۱۲۸میلیون‌ر یال ضرر زده باشد

و شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی

کند!!.

از تمدید مدت نه تنها دولت از این مبلغ محیر العقول محروم شد بلکه ۲۰ هزار سهمی که از اسهام شرکت دارد بعد از سال ۱۹۶۱ بلا تکلیف و معلوم نیست که دولت انگلیس که قدرت خود را برای تمدید مدت بکار برده حاضر شود که از ۱۹۶۱ ببعد باز صاحبان اسهام صدی ۸٤ از منافع شرکت را ببرند.

و از همه مضحکتر این است که ماده ۱۰ متمم بودجه سال ۱۳۱۲ در ٤ خرداد از مجلس اینطور گذشته است.

«الف—مبلغ ۳۵هزار لیره از محل ذخیره مملکتی بوزارت مالیه اعتبار داده میشود تا مصارفی را که مربوط بموضوع تأمین حقوق ایران در نفت جنوب بعمل آمده است از قبیل اعزام هیئتی بژنو برای مدافعه حقوق مذکور و استشاره از متخصصین و کلیه مخارج دیگر از هر قبیل پرداخته و بخرج منظور دارد.»

پیشنهاد «بنش» مخبر جامعهٔ ملل

«من با کمال دقت بیانات نمایندگان انگلیس و ایران را استماع نمودم. بیانات ایشان محققاً حاوی یک رشته افکار و کیفیاتی است که یقیناً شورا بذهن خواهد سپرد که از نزدیک آنها را مورد مطالعه قرار بدهد. من بعنوان مخبر احتیاج دارم که نظریات مزبور را جزء بجزء مورد مطالعه قرارداده و بعد با طرفین ذیعلاقه داخل گفتگو بشوم تا اینکه در یکی از جلسات آتیهٔ شورا بتوانم راجع بموضوع مسائل وطریقه‌ای که میتوان برای حل قضیه بکار برد راپورت جامعی تقدیم دارم.

بنابراین بشورا پیشنهاد میکنم تا جلسهٔ آینده مباحثه قضیه حاضر را به عقب بیندازند پیشنهاد دکتر بنش درتأخیر انداختن مذاکرات مورد قبول جامعهٔ ملل قرار گرفته و در جلسهٔ بعد گزارش و پیشنهادی تقدیم شورا نمود که ذیلاً درج میگردد: «من بیانات نمایندهٔ مفخم انگلیس و نمایندهٔ مفخم دولت شاهنشاهی ایران را که در شورای جامعهٔ ملل ایراد نمودند مطالعهٔ عمیق نموده و

آنها را با اسنادی که در دست ما بود تطبیق کردم، نظر اسناد و نوشتجات کتبی و بیانات شفاهی که طرفین اقرار نموده‌اند در موضوع ما نحن فیه شورا بطور کافی در جریان کیفیات و نظریات میباشد. پس من لازم نمیدانم که در باب کلیهٔ کیفیات و وقایع و نظریاتی که هر یک از طرفین بیان و تشریح نموده‌اند توضیحات مفصلی بدهم.

همانطور که شورا مسبوق میباشد دولت ایران معتقد است تا موقعیکه کنترات صاحب امتیاز بمراجع قانونی و قضائی که برحسب قانون مملکتی ایران در دسترس او هست مراجعه نموده دولت انگلیس حق ندارد و هیچگاه حق نداشته است که قضیه فعلی را موضوع یک دعوای دیپلماتیک قرار بدهد و بعقیدهٔ دولت ایران اجرای ماده ۱۵ اساسنامهٔ جامعهٔ ملل بکلی خارج از موضوع است.

دولت انگلیس در ضمن اینکه کاملاً اصل کلی را که دولت ایران بآن متکی شده قبول دارد اظهار میدارد که این اصل مورد پیدا نکرده و دولت ایران نمی‌تواند آنرا در قضیه کنونی مورد استفاده قرار بدهد. گذشته از مسئله مقدماتی موضوع شامل مسائل قضائی بسیار مشخص است. من لازم نمیدانم با وضعیات فعلی عجالتاً مسائل مزبور را معین بسازم زیرا از ابتدای اولین مطالعه این موضوع در شورا من بیک سلسله مذاکرات و تعاطی افکار با طرفین ذیعلاقه شروع نمودم تا بلکه بیک قرار موقتی برسم و من خورسندم که باستحضار شورا برسانم که بیک نتیجه رسیده‌ام که امیدوارم این نتیجه ما را به تصفیهٔ قطعی اختلافات هدایت نماید این قرار به نتایج ذیل منتهی شده است.

۱— طرفین موافقت دارند که از هرگونه تعقیب قضیه در شورا تا دورهٔ اجلاسیهٔ ماه مه ۱۹۳۳ خودداری نمایند و مختارند که احیاناً و با توافق نظر هر دو بر مدت مهلت مزبور بیفزایند.

۲— طرفین موافق هستند که شرکت فوراً با دولت ایران داخل مذاکره شود و البتــه کلیهٔ نقاط نظر قضائی هر یک بجای خود محفوظ است.

۳— طرفین موافقند که نقطهٔ نظر قضائی هر یک از آنها چه بوسیلهٔ یادداشتها و چه بوسیلهٔ بیانات شفاهی ایشان در پیشگاه شورا تشریح گردیده محفوظ بماند چنانچه مذاکرات در باب امتیازنامه جدید به‌نتیجه نرسد قضیه دوباره در شورا طرح خواهد شد و در آنجا هر یک از طرفین برای دفاع از نظریه خود آزاد میباشند.

٤—برحسب اطمینان دولت ایران که بموجب تلگراف مورخه ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۲ خود برئیس شورا داده است موافقت حاصل است که در مدت فاصلهٔ جریان مذاکرات و تا تصفیه و تنظیم قطعی مسئله کارها و عملیات شرکت در ایران مانند تاریخ قبل از ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ کماکان ادامه یابند.

در صورتیکه همکاران من با من موافق باشند اجازه میخواهم بشورا پیشنهاد کنم که راپورت حاضر را تصویب و قطعنامه ذیل را بپذیرند:

«شورا پس از آگاهی باختلاف حاصله بین دولت پادشاهی انگلیس و دولت شاهنشاهی ایران اولاً از نظر اینکه هر یک از طرفین ذیعلاقه در پیشگاه آن عرضه داشتند اتخاذ سند نموده و حق مطالعهٔ آنها را برای خویش محفوظ میدارد. ثانیاً عقل و خرد طرفین اختلاف را که از لحاظ اقداماتیکه ممکن بود موجب وخامت وضعیت بشود احتراز نمودند تقدیر مینماید. ثالثاً راپورت حاضر و همچنین نتایج قرار موقتی را که مذاکرات مخبو با طرفین بدان منتهی شده تصویب مینماید.»

در جلسهٔ صبح جمعه سوم فوریه ۱۹۳۳ دکتر نبش اعلام داشت که نمایندگان طرفین پس از مطالعه بیانات و تشریفاتی که در پیشگاه شورا بعمل آمده پس از تعاطی افکار با یکدیگر با نظر مشارالیه برای انعقاد قرار ذیل موافقت نمودند.

«طرفین تا دوره اجلاسیه ماه مه ۱۹۳۳ هرگونه تعقیب قضیه را در شورای جامعهٔ ملل بعقب می اندازند و اختیار دارند مدت مزبور را ادامه دهند. شرکت فوراً با دولت ایران داخل مذاکره میشود و کلیه نقاط قضائی طرفین

محفوظ است. اگر مذاکرات جهت انعقاد امتیازنامه جدید بدست نیاید دوباره قضیه به شورای جامعه ملل مراجعه خواهد شد. در مدت مذاکره و تا تنظیم قطعی قضیه عملیات شرکت در ایران بمانند تاریخ قبل ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ تعقیب خواهد شد.»

بالنتیجه مخبر (دکتر بنش) بشورا پیشنهاد مینماید که مراتب عقل و خرد طرفین اختلاف را که از اتخاذ هرگونه اقداماتیکه ممکن بود موجب وخامت وضعیت بشود احتراز نمودند تقدیر نموده و مقررات قرارداد موقتی را تصویب کند.

داور اظهار داشت که دولت ایران بایشان اطلاع داده است که فورمول پیشنهادی دکتر بنش را می‌پذیرد و تشکرات خود را از مساعی که مشارالیه ابراز نمود اظهار میدارد.

ایدن نمایندهٔ دولت انگلیس اعلام داشت دولت متبوعهٔ او قرارداد پروژه قطعنامه را می‌پذیرد و او نیز تشکرات خود را بمخبر ابراز میدارد و اضافه نمود که دولت انگلیس همیشه مایل بوده است که بین شرکت و دولت ایران قرار حلی داده شود با این شرط که مذاکرات بر پایهٔ حسابی بعمل آید دولت انگلیس امید کامل به نتیجهٔ مذاکرات مزبور دارد. بعلاوه منافع دولت ایران و شرکت شبیه هم است دولت انگلیس اعتماد دارد که قرارداد جدید بنفع هر دو طرف خواهد بود بالاخره امیدوار بود که مذاکرات قبل از دورهٔ اجلاسیه شورا در ماه مه خاتمه یافته و شورا خواهد توانست ختم اختلاف را ثبت نماید.

دراین موقع ماس‌سیکلی نماینده فرانسه از توافق‌نظر حاصل شده اظهار خورسندی نموده گفت گرچه بلاشک قرار موقتی است ولی امیدوار است که بیک قرار قطعی منتهی شود و از مراتب لیاقت مخبر که در آشتی و صلح دادن طرفین ابراز داشته قدردانی نمود.

روز شنبه چهارم فوریه از طرف داور و آقای علا نمایندگان ایران در ژنو دعوتی بصرف نهار از چند نفر از رجال و اعضاء برجستهٔ شورا بعمل آمد.

این مهمانی در هتل بور یواژ محل اقامت نمایندگان بعمل آمد. مدعوین عبارت بودند از: دکتر بنش وزیر خارجه چکسلواکی و رئیس شورای جامعهٔ ملل، وزیر مختار چک مقیم پاریس— آنتونی ایدن معاون وزارت خارجه دولت بریتانیا که بسمت نمایندگی دولت مزبور در ژنو حضور یافته بود و نیز سرهنگ ریاضی نماینده ایران در کنفرانس تحدید سلاح و جمال‌زاده عضو ادارهٔ بین المللی مشاغل (کار). در خاتمهٔ ضیافت، میهمانان از میزبانان خود با قیافه بشاشی خداحافظی نمودند. عصر روز دوشنبه ششم فوریه نمایندگان ایران عازم پاریس گردیده و پس از چند روز توقف در پاریس عازم ایران گردیدند.

مقایسهٔ امتیازنامه دارسی با امتیازجدید

امتیاز نامچه نفت و موم طبیعی معدنی دارسی

«مابین دولت اعلیحضرت شاهنشاهی از یک طرف و ویلیام ناکس دارسی را نتیجه شهر لندن نمرهٔ ۴۲ گرس ونر (منبعد در تمام امتیازنامه بجای اسامی و محل توقف و غیره منحصراً صاحب امتیاز قید خواهد شد) از طرف دیگر موافق این امتیاز نامه تفاصیل ذیل مقرر شده است:

فصل اول— دولت اعلیحضرت شاهنشاهی ایران بموجب این امتیاز نامه اجازه مخصوصه بجهت تفتیش و تفحص و پیدا کردن و استخراج و بسط دادن و حاضر کردن برای تجارت و نقل و فروش محصولات ذیل که عبارت از گاز طبیعی و نفت و قیر و موم طبیعی باشد در تمام وسعت ممالک ایران در مدت شصت سال از تاریخ امروز اعطا می نماید.

فصل دوم— صاحب این امتیاز دارای حق الانحصار کشیدن لوله های لازمه از سر چشمه های نفت و قیر و غیره تا خلیج فارس و کذلک شعبات لازمه لوله های فوق بجهت توزیع و تقسیم نفت بجاهای دیگر خواهد بود و کذلک حق بنای چاههای نفت و حوضها و محل تلمبه و مواقع جمع و تقسیم و تأسیس کارخانه و غیره از هرچه که لازم باشد خواهد داشت.

فصل سوم— دولت علیه ایران اراضی بایره خود را در جائیکه مهندس

صاحب امتیاز بجهت بناء و تأسیس کارهائیکه در فوق مذکور است لازم بداند مجاناً بصاحب امتیاز واگذار خواهند کرد و اگر آن اراضی دایره باشند صاحب امتیاز باید آنها را از دولت بقیمتی عادله خریداری نماید و دولت علیه بصاحب امتیاز نیز حق میدهد که اراضی و املاک لازمه را بجهت اجرای این امتیاز از صاحبان ملک برضایت آنها ابتیاع نماید و معلوم است که این ابتیاع موافق شرایطی خواهد بود که مابین صاحب امتیاز و مالکین ملک مقرر خواهد شد ولی صاحبان املاک مجاز نخواهند بود که از قیمت عادلانهٔ اراضی واقعه در حول و حوش تجاوز نمایند.

جاهای مقدسه و جمیع متعلقات آنها در دایره‌ای که دویست ذرع شعاع آن باشد مجری و مستثنی میشود.

فصل چهارم—چون معادن شوشتر و قصرشیرین و دالکی بندر بوشهر که بالفعل دایر و مبلغ دو هزار تومان جمع دیوانی دارند و متعلق بدیوان همایون اعلی میباشند شرط شد که آنها را نیز دولت بموجب فصل اول بصاحب امتیاز واگذار نماید مشروط براینکه علاوه برصدی شانزده مذکوره در فصل دهم که باید بدولت برسد صاحب امتیاز همه ساله دوهزار تومان جمع حالیه معادن مذکوره را نیز بدولت کار سازی دارد.

فصل پنجم— طرح ریزی و نقشه کارگذاشتن لوله ها بتوسط مهندسین صاحب امتیاز و یا خود او خواهد بود.

فصل ششم—قطع نظر از آنچه در فوق ذکر شد این امتیاز شامل ولایات آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان و استرآباد نخواهد بود ولی بشرط اینکه دولت علیه بهیچکس اجازه ندهد که لوله های نفت بطرف رودخانه و سواحل جنوبی ایران تأسیس نمایند.

فصل هفتم—تمام اراضی که بصاحب امتیاز واگذار شده و همچنین اراضی که صاحب امتیاز بموجب فصل سیم استملاک خواهد کرد و همچنین تمام محصولات آنها که بخارجه حمل شود از هر نوع مالیات و عوارضی در

مدت این امتیازنامه معاف خواهد بود و تمام اسباب و آلات لازمه برای تفتیش و استخراج معادن و بسط آنها وکذالک بجهت تأسیس لوله‌ها در وقت دخول بایران بهیچوجه من‌الوجوه حقوق گمرک را نخواهد پرداخت.

فصل هشتم— صاحب امتیاز مکلف است که بدون تعلل و تأخیر بخرج خود یک یا چند نفر را از اهل خبره بایران بجهت تفتیش صفحاتی که صاحب امتیاز احتمال وجود معادن مزبوره را در آنها می‌برد بفرستد و در صورتیکه راپورتهای آن اشخاص خبره بعقیدهٔ صاحب امتیاز کافی باشد صاحب امتیاز مکلف است که بدون تأخیر و بخرج خود اجزای علمی لازمه با اسباب وآلات استخراج بجهت تعمیق و کندن چاهها و امتحانات لازمه بفرستد.

فصل نهم— دولت علیه ایران بصاحب امتیاز اجازه میدهد که یک یا چند شرکت بجهت انتفاع از آن امتیاز تأسیس نماید. اسامی و نظامنامه آن شرکتها بتوسط صاحب امتیاز معین خواهد شد مشروط بر اینکه در ایجاد هر شرکتی صاحب امتیازآن ایجاد را رسماً بتوسط کمیسر بدولت اطلاع بدهد و نظامنامه آن شرکت را با تعیین محلی که شرکت مزبور باید در آنجا کار کند بدولت اظهار دارد و تمام حقوق صاحب امتیاز را خواهند داشت ولی از طرف دیگر آنها باید تمام تعهدات و مسئولیت صاحب امتیاز را نیز در عهدهٔ خود گیرند.

فصل دهم— بین صاحب امتیاز از یکطرف و شرکتی که تشکیل کند از طرف دیگر قرارداد خواهد شد که یکماه بعد از تاریخ تأسیس رسمی شرکت اول صاحب امتیاز مکلف است مبلغ بیست هزار لیرهٔ انگلیسی نقداً و بیست هزار لیرهٔ دیگر اسهام پرداخته شده به دولت علیه بدهد علاوه بر آن شرکت و تمام شرکت‌هائی که تأسیس خواهد شد مکلف خواهند بود که از منافع خالص سالیانهٔ خود صدی شانزده بدولت علیه سال بسال کار سازی نمایند.

فصل یازدهم— دولت علیه مختار است که یکنفر کمیسر معین نماید که آن کمیسر طرف شور صاحب امتیاز و مدیران شرکتها خواهد بود و محض خبر این تأسیس هرگونه اطلاعات مفید داشته باشد به آنها داده همه نوع راهنمائی به آنها خواهد کرد و محض حفظ حقوق دولت متفقاً با صاحب امتیاز هرگونه تفتیشی که مفید بداند بعمل خواهد آورد. حقوق و مشاغل کمیسر دولتی صریحاً در نظامنامه شرکتی که تشکیل شده معین خواهد گردید صاحب امتیاز همه ساله ابتدا از تاریخ تشکیل شرکت اول مبلغ هزارلیره انگلیسی بکمیسر دولتی حق خواهد داد.

فصل دوازدهم—عمله و فعله که در تأسیسات فوق کار میکنند باید رعیت شاهنشاهی باشند باستثنای اجزای علمی از قبیل مدیر و مهندس و عمال و مباشرین.

فصل سیزدهم—درتمام جاهایی که مدلل شود که اهالی محلیه حالا از نفت آنها متمتّع میشدند شرکت باید به‌آنها مجانی همین‌مقدار نفت را که اهالی سابقاً جمع می کردند حالا هم بدهد این مقدار باظهار خود آنها و بتصدیق حکومت محلیه معین خواهد شد.

فصل چهاردهم— دولت علیه متعهد میشود که اقدامات لازمه در حفظ امنیت و اجرای مقصد این امتیاز و اسباب والات و ادوات مذکوره در فوق بعمل آورد وکذالک نماینده‌ها و اجزای علمی و وکلای شرکت را در تحت حمایت مخصوصه خود گیرند و چون دولت علیه این تکالیف خود را اداء کرد صاحب امتیاز و شرکتهای تشکیل شده دیگر بهیچ اسم و رسم حق مطالبه خسارت از دولت علیه ندارند.

بعد از انقضای مدت معینه این امتیاز تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکت بجهت استخراج و انتفاع معادن متعلق بدولت علیه خواهد بود. شرکت حق هیچگونه غرامت از این بابت نخواهد داشت.

فصل شانزدهم— اگر در مدت دو سال از تاریخ این امتیازنامه

صاحب امتیاز نتواند شرکت اولیه مذکوره در فصل هشتم را تأسیس نماید این امتیاز از درجهٔ اعتبار بکلی ساقط است.

فصل هفدهم— در صورتیکه مابین طرفین متعاهدین منازعه و اختلافی در تأویل و ترجمه این امتیاز نامه و کذلک در باب حقوق و مسئولیت طرفین مشاجره‌ای اتفاق افتد حل مشکل و مسئله در تهران به دو حَکَم رجوع خواهد شد و آن دو حکم بتوسط طرفین معین خواهد شد و نیز آن دو حَکَم قبل از مبادرت بمرافعه حَکَم ثالث را معین خواهند کرد حُکم آن دو حَکَم و یا در صورتیکه حکمین مزبورین متفق نشوند حُکم حَکَم ثالث قطعی خواهد بود.

فصل هیجدهم— این امتیاز نامه در دو نسخه فرانسه نوشته شده و بهمان مضمون بفارسی ترجمه شده است. اگر اختلافی در مضمون این امتیازنامه مابین دو زبان حاصل شود متن فرانسه اولویت دارد و به آن متن باید رجوع کرد. ملاحظه شد صحیح است فی شهر اودئیل در صاحبقرانیه ۱۳۱۹.

امتیازنامچه موم و نفت طبیعی معدنی است که بشرف امضای مقدس سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی رسیده است. علی اصغر
(محل مهر اتابک اعظم)

این امتیازنامچه موم و نفت طبیعی معدنی است که بشرف امضای مقدس سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنافداه رسیده است در وزارت امورخارجه دولت ایران ثبت شد در نمره ۸۲۹ فی شهر صفرالمظفر اودئیل ۱۳۱۹ محل امضاء و مهر مشیرالدوله.

این امتیازنامه که در دو نسخه بفرانسه نوشته شده و مبادله گردیده است هر دو نسخه به دستخط مبارک شاهنشاهی ارواحنافداه موشح و بدستخط و مهر حضرت اشرف اتابک اعظم و خط و مهر جناب مشیرالدوله وزیر امور خارجه مزیّن شده‌اند فی ۹ شهر صفر المظفر اودئیل ۱۳۱۹.

محل مهر نظام‌الدین وزیر معادن.

این قرارداد بحدّی عجیب و باورنکردنی بود که حتی لرد کرزن که

مدتی نایب‌السلطنه انگلیس در هندوستان و بعداً وزیر خارجه و از سیاستمداران مشهور انگلستان و یکی از پایه‌گذاران سیاست استعماری آن کشور بوده است از انعقاد آن اظهار شگفتی کرده و در این مورد چنین نوشته است:

«واگذاری کلیهٔ منابع صنعتی یک مملکت بدست خارجی حقیقتاً عجیب و غریب بنظر می‌آید و حرارت انگلیسی دوستی در تهران در هیچ تاریخی به این درجه بالا نرفته بود.»

قرارداد مجدد بچه کیفیت تنظیم گردید و مواد قرارداد چیست؟

پس از مراجعت نمایندگان دولت ایران و ورود مأمورین نفت جنوب و مذاکرات مفصل در تاریخ هفتم خردادماه ۱۳۱۲ امتیازنامهٔ جدید امضاء شد و دولت ایران نتیجه‌را به دبیرخانهٔ جامعهٔ‌ملل اطلاع داده و اینک متن قرارداد جدید ذیلاً ذکر میشود:

مقدمه

بقصد برقرار کردن امتیاز جدیدی بجای امتیازی که در تاریخ ۱۹۰۹ به ویلیام دارسی داده شده بود. این امتیاز را دولت ایران اعطاء و کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود آنرا قبول مینماید.

روابط طرفین مذکور در فوق در آتیه بر طبق این قرارداد خواهد بود.

تعریفات— بعضی اصطلاحات مستعمله در این قرارداد. قطع نظر از هر معنی دیگری که ممکن است در حال یا در آتیه در موارد دیگر داشته باشد در این قرارداد مطابق تعریفات ذیل معنی خواهد شد.

دولت— یعنی دولت شاهنشاهی ایران.

کمپانی— یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران محدود و تمام شرکتهای تابعهٔ آن.

شرکت نفت انگلیس و ایران— یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران محدود یا هر شخص حقوقی دیگری که با تصویب دولت ایران مطابق مادهٔ

۲۶ این امتیاز به او منتقل شود.

شرکت تابعه— یعنی هر شرکتی که در آن کمپانی حق تعیین بیش از نصف مدیران را مستقیماً یا غیرمستقیم داشته باشد و یا آنکه کمپانی در آن شرکت بطور مستقیم یا غیرمستقیم مالک یک مقداری سهام باشد که بیش از پنجاه درصد حق رأی در مجمع عمومی شرکت مزبور را برای کمپانی تضمین نماید.

نفت— یعنی روغن نفت خام و گازهای طبیعی و قیرها (اسفالتها) و مومهای طبیعی و تمام مشتقات دیگری که یا از مواد مذکوره حاصل میشود و یا بوسیلهٔ اختلاط و امتزاج این مواد بمواد دیگری بدست می آید.

عملیات کمپانی در ایران— یعنی تمام عملیات صنعتی و تجاری و فنی که کمپانی منحصراً برای اجرای این امتیاز انجام میدهد.

مادهٔ اول— دولت بر طبق مقررات این امتیاز مانع‌الغیر تفحص و استخراج نفت را در حدود حوزهٔ امتیاز بکمپانی اعطاء میکند و همچنین حق انحصاری تصفیه و هر نوع عملی را در نفتی که خود تحصیل کرده و تهیهٔ آن برای تجارت خواهد داشت و همچنین دولت در تمام وسعت خاک ایران به کمپانی حق غیر انحصاری حمل و نقل و تصفیه و هر نوع عملی در آن و تهیه آن برای تجارت و همچنین فروش آن در ایران و صادر کردن آنرا اعطاء مینماید.

مادهٔ دوم— الف— حدود حوزهٔ امتیاز تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ عبارت خواهد بود از حوزه‌ای که واقع است در جنوب خط بنفشی که در روی نقشه که طرفین امضاء کرده و منضم بقرارداد است، رسم شده است.

ب— کمپانی باید منتها تا ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ در حوزهٔ مذکور در فوق یک یا چندین قطعه زمین را بهر شکل و وسعتی و در هر نقطه که مقتضی میداند انتخاب نماید.

مجموع سطح یک یا چند قطعه که انتخاب شده باشد نباید از یکصد

هزار میل مربع انگلیسی (۱۰۰۰۰۰ میل مربع) تجاوز نماید. هر میل ساده مطابق است با یک هزار و ششصد و نه متر.

کمپانی در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ یا قبل از آن یک قطعه یا قطعاتی را که بطریق فوق انتخاب کرده کتباً بدولت اطلاع خواهد داد.

به هر اطلاعنامه نقشه‌ها و اطلاعات لازمه برای تشخیص و تحدید قطعه یا قطعات منتخبه از طرف کمپانی ضمیمه خواهد شد.

ج— بعد از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ دیگر حق تفحص و استخراج نفت را جز در قطعه یا قطعاتیکه مطابق بند (ب) فوق انتخاب کرده است نخواهد داشت و حوزهٔ امتیاز بعد از این تاریخ عبارت خواهد بود از قطعه یا قطعاتی که بدین طریق انتخاب گردیده و از انتخاب آنها نیز به ترتیب مذکور در فوق بدولت اطلاع داده شده باشد.

مادهٔ سوم— کمپانی حق غیر انحصاری ساختن و داشتن لوله‌های حمل نفت را خواهد داشت.

کمپانی در تعیین محل سیر لوله‌های نفت خود و بکار انداختن آنها مختار است.

مادهٔ چهارم—الف—هرزمین بایر متعلق به دولت که کمپانی برای عملیات خود در ایران لازم بداند و از برای مقاصد عمومی مورد احتیاج دولت نباشد مجاناً بکمپانی واگذار خواهد شد. طریقهٔ تحصیل اراضی مذکور بترتیب ذیل خواهد بود. هروقت قطعه‌ای از اراضی مذکوره مورد احتیاج کمپانی واقع میشود. باید کمپانی یک یا چندین نقشه که در روی آن زمین مورد احتیاج با رنگ آمیزی مشخص گردیده باشد به وزارت مالیه ارسال بدارد.

دولت در صورتی که اعتراضی نداشته باشد متعهد میشود که در ظرف سه ماه از تاریخ وصول تقاضای کمپانی موافقت خود را اظهار بدارد.

ب— اراضی دائر متعلق به دولت را که کمپانی احتیاج پیدا میکند. بطریقی که در جزء قبل مذکور است از دولت تقاضا خواهد کرد و دولت در

ظرف سه ماه موافقت خود را در مقابل تقاضای کمپانی دایر به فروش آن اراضی اشعار خواهد داشت در صورتی که دولت اعتراض و احتیاجی به اراضی مزبور نداشته باشد.

قیمت این اراضی را کمپانی تأدیه خواهد کرد— قیمت مزبور باید عادلانه باشد و از قیمت متعارفی اراضی که از همان نوع بوده و همان مصرف را داشته و در همان حوزه واقع شده باشد نباید تجاوز نماید.

ج— در صورتیکه دولت در مقابل تقاضای پیش‌بینی شده در جزوهای (الف و ب) مذکور در فوق جوابی ندهد پس از انقضای دو ماه از تاریخ وصول تقاضاهای مزبور کمپانی تذکرنامهٔ جدیدی به دولت خواهد فرستاد چنانچه به تذکرنامهٔ مزبور نیز در ظرف یک ماه از تاریخ وصول جوابی داده نشود سکوت دولت بمنزلهٔ تصویب تلقی خواهد گردید.

د— اراضی را که متعلق به دولت نیست و برای کمپانی لازم باشد با توافق با صاحبان اراضی مزبور و یا توسط دولت کمپانی تحصیل خواهد کرد. در صورت عدم حصول موافقت در قیمت، دولت بصاحبان اراضی مزبور اجازه نخواهد داد که بیش از نرخ متعارفی اراضی متشابه مجاور مطالبه نمایند. برای تقویم اراضی مذکور منظوری که کمپانی از مصرف آنها دارد مأخذ قرار داده نمیشود.

هـ— اماکن مقدسه و ابنیهٔ تاریخی و محلهائی که جنبهٔ تاریخی دارد و همچنین توابع آنها تا دویست متر مسافت از مقررات مذکوره مستثنی هستند.

و— کمپانی حق غیر انحصاری خواهد داشت که فقط در حوزهٔ امتیازی، نه جای دیگر و از هر زمین بایر متعلق بدولت برای مصرف عملیات خود از هر نوع خاک و شن و آهک و سنگ گچ و سنگ مصالح ساختمانی دیگر مجاناً استفاده نماید.

مسلم است که اگر استفاده از مواد مذکوره موجب ضرر شخص ثالثی

باشد، باید کمپانی جبران خسارت ذوی الحقوق را بنماید.

مادهٔ پنجمــ عملیات کمپانی در ایران بطریق ذیل محدود میشود:

۱ــ ساختمان هر خط آهن و هر بندر جدیدی موکول بحصول موافقت قبلی بین دولت و کمپانی خواهد بود.

۲ــ اگر کمپانی توسعهٔ ارتباط تلفونی و تلگرافی وتلگراف بی سیم و هواپیمائی فعلی خود را در نظر داشته باشد قبل از تحصیل اجازهٔ دولتی در این خصوص اقدامی نمیتواند بکند.

اگر دولت برای دفاع ملی یا در موقع پیش آمدهای فوق العادهٔ دیگری احتیاج بوسائط نقلیه و وسائل ارتباطیهٔ کمپانی پیدا کند تعهد مینماید حتی الامکان کمتر موجب تضییق عملیات کمپانی بشود و نیز خساراتی را که از این حیث متوجه کمپانی میگردد بطور حقانیت جبران نماید.

مادهٔ ششمــ الف ــ کمپانی مجاز است که بدون تحصیل جواز مخصوصی آنچه را که منحصراً برای مصرف اعضاء و مستخدمین خود لازم دارد وارد نموده و حقوق گمرکی و مالیاتهای معمولهٔ حین ورود را بپردازد.

کمپانی تدابیر لازمه را اتخاذ خواهد نمود که اجناس وارده باشخاصی غیر مستخدمین خودش فروخته یا واگذار نگردد.

ب ــ کمپانی بدون تحصیل جواز مخصوصی حق خواهد داشت که لوازم و مصالح و آلات طبی و جراحی و ادویه ای را که برای مریضخانه ها و مطبهای خود در ایران لازم دارد وارد نماید و اشیاء و اجناس مذکوره در موقع ورود از تأدیه حقوق گمرکی و هرنوع مالیات و عوارض به دولت و ادارات محلی معاف خواهند بود.

ج ــ بدون تحصیل هیچ گونه جوازی و بدون پرداخت هیچ نوع حقوق گمرکی و مالیات و عوارض به دولت ایران و ادارات محلی کمپانی حق خواهد داشت آنچه را که منحصراً برای عملیات خود در ایران لازم دارد وارد نماید.

د— صادرات نفتی از پرداخت حقوق گمرکی و هرنوع مالیات و عوارض به دولت و ادارات محلّی معاف خواهد بود.

مادهٔ هفتم— الف— کمپانی و مستخدمینش از حمایت قانون دولت بهره‌مند خواهند بود.

ب— دولت در حدود قوانین و مقررات مملکتی همه نوع تسهیلات ممکنه را برای عملیات کمپانی مبذول خواهد داشت.

ج— هرگاه دولت در حوزهٔ امتیاز باشخاص دیگری امتیازاتی برای بکار انداختن سایر معادن اعطاء کند باید وادار نماید که احتیاطات لازمه را بعمل آورند که عملیات آنها بمؤسسات و عملیات کمپانی خسارتی وارد نسازد.

د— کمپانی مکلف است منطقه‌ای را که برای ساختن خانه و دکاکین و سایر بناهای دیگر خطرناک است تعیین کند تا دولت بتواند اهالی را مسبوق و از سکونت در آن محل منع نماید.

مادهٔ هشتم— کمپانی ملزم نخواهد شد که هیچ قسمتی از وجوه خود و مخصوصاً عواید حاصله از فروش صادرات خود را به پول ایرانی تبدیل نماید.

مادهٔ نهم— کمپانی فوراً تدارکات خود را خواهد دید که بوسیلهٔ یک کمپانی فرعی استخراج نفت ایالت کرمانشاه را شروع و در محل تصفیه نماید.

مادهٔ دهم— ۱— مبالغی که برحسب این قرارداد از طرف کمپانی باید به دولت تأدیه شود (علاوه بر مبالغی که در موارد دیگر پیش‌بینی شده) بشرح ذیل تعیین میگردد:

الف— حق‌الامتیاز سالانه که از اول ژانویه ۱۹۳۳ شروع میشود به مبلغ چهار شلینگ برای هر تن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران به فروش برسد و یا از ایران صادر شود.

ب— پرداخت مبلغی معادل با بیست درصد (۲۰٪) آنچه اضافه بر

۶۷۱۲۵۰ لیره بصاحبان سهام عادی کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود توزیع میگردد خواه این توزیع بعنوان سهم منافع یکی از سنوات بوده یا از وجوه ذخیرهٔ همان کمپانی که اضافه بر ذخائری که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ بموجب دفاتر خود موجود داشته باشد.

ج— مجموع مبالغی که برای هرسال مسیحی برحسب جزءهای (الف) و (ب) از طرف کمپانی به دولت ایران تأدیه میشود نباید هرگز از هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ (۷۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ) کمتر باشد.

۲— تأدیه وجوه مذکور در این ماده از طرف کمپانی بطریق ذیل بعمل خواهد آمد:

الف— ۳۱ مارس و ۳۰ ژوئن و ۳۰ سپتامبر و ۳۱ دسامبر هرسال هردفعه مبلغ یکصد و هشتاد و هفتهزار و پانصد لیره استرلینگ (تأدیه مربوط به ۳۱ مارس ۱۹۳۳ فوراً پس از تصویب این قرارداد بعمل خواهد آمد).

ب— در تاریخ بیست و هشتم فوریه ۱۹۳٤ و منبعد در همین تاریخ در هر سال حق‌الامتیاز مربوط بسال قبل بابت هرتن نفت برحسب جزء (الف) پس از وضع مبلغ هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ (۷۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ) که مطابق جزء (۱ الف) قبلاً تأدیه گردیده است.

ج— مبالغ لازم التأدیه به دولت برحسب جزء (۱—ب) این ماده در موقع تقسیم منافع بسهام عادی پرداخته خواهد شد.

۳— در موقع انقضای این امتیاز و همچنین در صورت ترک آن از طرف کمپانی مطابق ماده (۲۵) کمپانی مبلغی مساوی بیست درصد (۲۰٪) از بابت های ذیل را به دولت ایران تأدیه خواهد کرد:

الف— از تفاضل بین مبالغ کل ذخائری که کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود در تاریخ انقضاء و یا ترک امتیاز موجود خواهد داشت و مبالغ ذخائری که کمپانی مذکور در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ موجود داشته است.

ب— از تفاضل بین مبالغ موجودی که از طرف کمپانی نفت

انگلیس و ایران محدود در تاریخ انقضاء یا ترک امتیاز بحساب منقول میشود و موجودی‌هائی که در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ از طرف کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود در تاریخ انقضاء یا ترک امتیاز بحساب منقول میشود و موجودیهائی که در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ از طرف کمپانی مزبور بحساب منقول گردیده است.

پرداخت وجوه لازم‌التأدیه به دولت برحسب این جزء یک ماه بعد از تاریخ تشکیل مجمع عمومی کمپانی که پس از انقضاء یا ترک امتیاز تشکیل میشود انجام خواهد گرفت.

٤ــ دولت حق خواهد داشت که محاسبات مربوط بجزء (۱ــالف) را که منتهی تا ۲۸ فوریه هرسال گذشته فرستاده میشود تفتیش و رسیدگی نماید.

۵ــ برای جلوگیری از امکان توجه ضرر به دولت در موقع ترقی و تنزل قیمت پول انگلیس طرفین بشرح ذیل توافق حاصل نمودند:

الف ــ هرگاه موقعی قیمت طلا در لندن از شش لیرهٔ استرلینگ (٦ لیرهٔ استرلینگ) در مقابل یک اونس تروی تجاوز نماید برای هر پنس که علاوه بر شش لیرهٔ استرلینگ در مقابل یک اونس تروی در روز پرداخت قیمت طلا ترقی نماید بر کلیهٔ مبالغ لازم‌التأدیه به دولت از طرف کمپانی بموجب این قرارداد (باستثنای مبالغی که برحسب جزءهای «۱.ب» و «۳الف وب» این ماده و جزء «۱ــالف» از مادهٔ ۲۳ باید به دولت برسد) بمیزان یکهزار و چهارصد و چهلم $\frac{۱}{۱٤٤۰}$ مبالغ مزبوره افزوده خواهد گردید.

ب ــ هرگاه موقعی دولت تصور کرد باینکه دیگر طلا مبنای عمومی قیمت‌ها نیست و طریق تأدیه‌های مذکور در فوق تضمینی را که منظور طرفین است برای دولت فراهم نمی‌نماید، طرفین موافقت مینمایند که وضعیت تضمین مزبور را تغییر دهند و در صورت عدم حصول موافقت قضیه مطابق مادهٔ ۲۲ بحکمیت ارجاع خواهد شد و شرایطی را که باید جانشین تضمین مذکور

گردد معین و تاریخ اجرای آنرا نیز معلوم خواهد نمود.

٦ــ هرگاه در پرداخت مبالغ لازم‌التأدیه به دولت مطابق تاریخهای مقرر در این قرارداد اتفاقاً از ناحیهٔ کمپانی تأخیر بعمل آید. برای مدت تأخیر از قرار پنج درصد در سال فرع وجوه مزبوره را کمپانی خواهد پرداخت.

مادهٔ یازدهمــ کمپانی برای مدت سی سال اول عملیات خود را در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی که بنفع دولت و ادارات محلی فعلاً برقرار و یا در آتیه وضع میشود معاف خواهد بود و در عوض مبالغ ذیل را به دولت تأدیه خواهد نمود:

الف ــ در مدت پانزده سال اول این قرارداد بتاریخ ۲۸ فوریه هرسال و برای اولین مرتبه در ۲۸ فوریه ۱۹۳٤ نه پنس بابت هرتن از شش میلیون تن (٦٬۰۰۰٬۰۰۰ تن) نفتی که بابت سنهٔ گذشته مسیحی مشمول حق‌الامتیاز مذکور در جزء (۱.الف) از ماده (۱۰) میگردد و شش پنس بابت هرتن نفت اضافه بر رقم شش میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

ب ــ کمپانی تأمین میکند مبالغی را که بر طبق جزءهای فوق‌الذکر تأدیه مینماید هیچوقت از مبلغ دویست و بیست و پنج هزار لیره استرلینگ (۲۲۵۰۰۰ لیره استرلینگ) کمتر نباشد.

ج ــ در مدت پانزده سال بعد یک شلینگ بابت هرتن از شش میلیون تن (٦۰۰۰۰۰۰) نفتی که بابت سنهٔ گذشتهٔ مسیحی مشمول حق‌الامتیاز مذکور در جزء (الف) از ماده (۱۰) میگردد و ۹ پنس بابت هرتن اضافه بر رقم شش میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

د ــ کمپانی تضمین میکند مبالغی را که بر طبق جزء (ج) ماقبل تأدیه مینماید هیچوقت از سیصد هزار لیره استرلینگ (۳۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ) کمتر نباشد.

هـ ــ قبل از سنه ۱۹٦۳ راجع بمیزان مبالغی که کمپانی در ازای معافیت کامل عملیات خود در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی بنفع دولت و

یا ادارات محلی در مدت سی سال دوم که منتهی بسنهٔ ۱۹۹۳ میشود باید بپردازد طرفین توافق نظر حاصل خواهند نمود.

مادهٔ دوازدهم— الف— کمپانی راجع به عملیاتی که مطابق این قرارداد در ایران مینماید جمیع وسایل معمول و مناسب را برای تأمین صرفه‌جوئی واستفادهٔ کامل ازعملیات خود وبرای حفظ مخازن تحت الارضی نفت و برای استفاده از امتیاز خود بطرز یکه مطابق آخرین ترقیات علمی باشد بکار خواهد برد.

ب— هرگاه در حوزهٔ امتیاز غیر از نفت سایر مواد معدنی و بیشه‌ها و جنگلها متعلق به دولت موجود باشد کمپانی نمیتواند آنها را به کار انداخته و استفاده نماید و یا مانع عملیات و استفادهٔ دیگران بشود (مشروط بر اینکه مقررات جزء (ج) از ماده (۷) رعایت شود).

ولی در صورتیکه مواد معدنی بیشه و جنگلهای مذکور برای تجسس و استخراج نفت لازم باشد کمپانی حق استفاده از آنها را خواهد داشت.

ج— کلیهٔ حفر یاتی که منجر به کشف نفت نگشته و آب و یا مواد قیمتی دیگر در آن پیدا میشود باید برای دولت حفظ شود و فوراً کمپانی دولت را از کشفیات مزبور مطلع سازد و دولت هرچه زودتر ممکن باشد به کمپانی تمایل خود را نسبت به تصرف حفر یات مزبور اعلام خواهد داشت و در صورت تصرف آنها دولت مراقبت خواهد کرد که مانع عملیات کمپانی نشود.

مادهٔ سیزدهم— کمپانی تعهد مینماید که بخرج خود و در یک مدت مناسبی هر موقعی که نمایندهٔ دولت تقاضا میکند سوادهای صحیح از تمام طرح‌ها و نقشه‌ها و رسم‌ها و سایر مدارک و اسناد راجع به وضعیت سطح الارضی و طبقات الارضی و حفر چاهها مربوط به حوزهٔ امتیاز که موجود دارد به وزارت مالیه بدهد.

بعلاوه در تمام مدت امتیاز کمپانی تمام اطلاعات مهم علمی و فنی را که از نتیجهٔ عملیات خود در ایران بدست آورده به دولت ارسال خواهد

داشت.

تمام اسناد و مدارک مزبوره را دولت بعنوان محرمانه تلقی خواهد نمود.

مادهٔ چهاردهم— الف— دولت بمیل خود در هر موقع مناسبی حق خواهد داشت امر به تفتیش عملیات فنی کمپانی در ایران نموده و برای اجرای این مقصود از اهل خبره و متخصصین فنی مأمورین بگمارد.

ب— کمپانی تمام مدارک و اسناد مربوط به اطلاعات علمی و فنی و تمام مؤسسات و وسائل و آلات اندازه گرفتن استخراج نفت را در دسترس مأمورین خبره و متخصصین دولت خواهد گذارد و بعلاوه مأمورین مزبور در تمام ادارات کمپانی و در تمام خاک ایران حق تحصیل هرگونه اطلاعی را خواهند داشت.

مادهٔ پانزدهم— دولت حق تعیین یکنفر نماینده را خواهد داشت و نمایندهٔ مزبور (مأمور دولت شاهنشاهی) نامیده شده و اختیارات ذیل را خواهد داشت:

۱— اطلاعاتی را که در حدود حق صاحبان سهام کمپانی است از کمپانی تحصیل نماید.

۲— در تمام جلسات هیئت مدیره و کمیته های آن و در تمام جلسات مجمع عمومی که برای مذاکره در مسائل روابط دولت و کمپانی تشکیل شده باشد حضور بهمرسانند.

۳— کمیته را که کمپانی بقصد توزیع اعتبار مذکور در مادهٔ ۱۶ و برای نظارت در تحصیل ایرانیان در لندن تشکیل میدهد، بعنوان رسمی و با حق رأی قاطع ریاست نماید.

٤— تقاضا نماید که جلسات مخصوص هیئت مدیره هروقت که لازم بداند برای مذاکره در مسائلی که دولت پیشنهاد مینماید تشکیل گردد. جلسات مزبوره در مدت پانزده روز بعد از وصول تقاضای کتبی به منشی

کمپانی تشکیل خواهد شد.

کمپانی بابت حقوق و سایر مخارج نماینده مزبور سالانه دو هزار لیره استرلینگ به دولت خواهد پرداخت.

دولت کتباً کمپانی را از تعیین نماینده مزبور و یا جانشین او مطلع خواهد ساخت.

مادهٔ شانزدهم— ۱— طرفین تصدیق دارند و قبول مینمایند که اصلی که مدار اجرای این قرارداد میباشد آنست که در منافع طرفین حفظ حد اعلای منتج بودن و صرفه‌جوئی در اداره و عملیات کمپانی در ایران ضرورت عالی دارد.

۲— مسلم است که کمپانی صنعتگران و مستخدمین فنی و تجاری خود را باندازه‌ای که اشخاص ذیصلاحیت و با تجربه در ایران یافت شود از اتباع ایران انتخاب خواهد کرد و این نیز مسلم است که مستخدمین غیرفنی کمپانی منحصراً از اتباع ایران خواهند بود.

۳— طرفین موافقت مینمایند در اینکه طرح عمومی مطالعه و تهیه نمایند که برطبق آن هرسال و مرتباً مستخدمین غیر ایرانی را تقلیل داده و بجای آنها بطور تصاعدی در کوتاهترین مدت ممکن از اتباع ایرانی بگمارند.

٤— کمپانی سالانه مبلغ ده هزار لیره استرلینگ برای اینکه اتباع ایران در انگلستان علوم و فنون مربوط بصناعت نفت را فرا گیرند تخصیص خواهد داد. اعتبار مذکور بوسیلهٔ یک کمیته که مطابق ماده ۱۵ تشکیل میشود بمصرف خواهد رسید.

مادهٔ هفدهم— کمپانی تشکیلات و مخارج تأسیسات و تفتیش و اداره وسائل صحی و صحت عمومی را مطابق جدیدترین طریقه حفظ الصحه معمولی در ایران در تمام اراضی و ابنیه و مساکن اعضاء و عملجات خود که در حوزه امتیازیه کار میکنند بعهده میگیرد.

مادهٔ هیجدهم— هروقت کمپانی اسهام جدیدی برای عامه اشاعه

میدهد، باید دفاتر ثبت تقاضای اشتراک آنرا در همان موقع که در سایر نقاط شروع میشود در تهران نیز برقرار نماید.

مادهٔ نوزدهم— کمپانی برای احتیاجات داخلی ایران و از آنجمله احتیاجات دولت بنزین و نفت و لامپ و مازوت که از نفت ایران حاصل میشود براساس ذیل خواهد فروخت:

الف— در اول ژوئن هرسال کمپانی معدل قیمتهای (فوب) رومانی را راجع به بنزین و نفت و لامپ و مازوت و معدل قیمتهای (فوب) خلیج مکزیک را راجع بهر یک از مواد مذکوره نسبت بمدت دوازده ماه گذشته تا تاریخ ۳۰ آوریل معین خواهد کرد. نازلترین معدلهای مذکور اختیار و «اساس قیمتها» برای سالی که،از اول ژوئن شروع میگردد قرار داده میشود.

قیمتهای اساسی بمنزلهٔ قیمت در تصفیه خانه تلقی میگردد.

ب— کمپانی بنزین و نفت و لامپ و مازوت را بترتیب ذیل خواهد فروخت:

۱— به دولت برای احتیاجات اختصاصی خودش ولی نه فروش به دیگران. مطابق «قیمتهای اساسی» مذکور در جزء (الف) فوق با تخفیف بیست و پنج درصد.

۲— به سایر مصرف کنندگان مطابق همان «قیمتهای اساسی» با تخفیف ده درصد.

ج— کمپانی حق دارد که بقیمتهای اساسی مذکور در جزء (الف) مخارج حقیقی حمل و نقل و توزیع و فروش و همچنین مالیات و عوارض موضوعه بر محصولات مزبور را بیفزاید.

د— دولت صادر کردن محصولات نفتی را که مطابق مقررات فوق کمپانی فروخته است قدغن خواهد کرد.

مادهٔ بیستم— ۱— (الف) در مدت ده سال آخر امتیاز و یا در فاصله دو سال پس از اطلاع قبلی که راجع بترک امتیاز مطابق ماده ۲۵ داده میشود

کمپانی جز به شرکتهای تابع خود حق فروش یا انتقال یک یا چندین قسمت از اموال غیرمنقول خود را که در ایران موجود است ندارد. در مدتهای مذکور نیز کمپانی حق انتقال و خارج کردن هیچ قسمتی از اموال منقول خود را ندارد مگر آنکه اشیاء مزبوره از حیز انتفاع افتاده باشند.

ب— در تمام مدت قبل از ده سال آخر امتیاز هیچ قطعه از اراضی را که کمپانی مجاناً از دولت تحصیل کرده است نمیتواند انتقال دهد و همچنین هیچیک از اموال منقول خود را نیز باستثناء آنچه غیرمفید و یا اینکه دیگر مورد احتیاج عملیات کمپانی در ایران نیست نمیتواند خارج نماید.

۲— در موقع ختم امتیاز خواه این ختم بواسطه انقضای عادی مدت یا بهر نحو دیگری پیش آمد کرده باشد تمام دارائی کمپانی در ایران بطور سالم و قابل استفاده بدون هیچ مخارج و قیدی متعلق به دولت ایران میگردد.

۳— جمله (تمام دارائی) مشتمل است بر تمام اراضی و ابنیه و کارخانه ها و ساختمانها و چاهها و سدهای در یائی و راهها و لوله های حمل نفت و پلها و رشته نفتهای فاضل آب و وسایل توزیع آب و ماشینها و مؤسسات و تجهیزات (از آنجمله آلات و ادوات) از هر قبیل و تمام وسائط نقلیه (مثلاً از قبیل اتومبیل و گاری و ایرو پلان) و تمام اجناس انبار شده و سایر اشیائیکه کمپانی در ایران برای اجرای این امتیاز از آن استفاده می نماید.

مادهٔ بیست و یکم— طرفین متعاهدین اعلام میدارند که اجرای این قرارداد مبنی بر اصول متقابل حسن نیت و صداقت و تفسیر معقول و متناسب این قرارداد باشد.

کمپانی صریحاً تعهد مینماید که در هر وقت و در هر موقع حقوق و امتیازات و منافع دولت را در نظر داشته و اقدام بهیچ عملی و یا خودداری از عملی که موجب زیان دولت باشد ننماید.

این امتیاز را دولت لغو نخواهد کرد و مفاد مقررات آن در آتیه بوسیله هیچ قانون عمومی و خصوصی و یا هیچیک از دستورات و نظامات اداری و یا

عملیات مقامات اجرائیه قابل تغییر نخواهد بود.

مادهٔ بیست و دومـ الفـ هر قبیل از اختلافات حاصله بین طرفین مخصوصاً اختلافات ناشی از تعبیر مدلول این امتیاز نامه و حقوق و مسئولیتهای مقرره در آن و همچنین هر اختلاف نظر در مواردیکه بموجب این امتیازنامه محتاج بتوافق نظر طرفین است بطریق حکمیت قطع و فصل خواهد شد.

بـ طرفی که تقاضای حکمیت میکند باید تقاضای خود را بطرف دیگر کتباً ابلاغ کند.

طرفین هر یک، یک حَکَم معین نموده و حکمین قبل از شروع بحکمیت یک حَکَم ثالثی انتخاب خواهند کرد. هرگاه حکمین نتوانند در ظرف دو ماه نسبت بتعیین حَکَم ثالث توافق نظر حاصل نمایند، حَکَم مزبور را بتقاضای یکی از طرفین رئیس دیوان داوری دائمی بین‌المللی تعیین خواهد نمود. چنانچه رئیس دیوان دائمی بین‌المللی از حیث ملیت و تابعیت مطابق جزء (ج) حائز شرایط لازمه برای تعیین حکم ثالث نباشد حکم ثالث بوسیله نایب رئیس دیوان مزبور معین خواهد شد.

جـ حَکَم ثالث باید از ملت ایران یا انگلیس نباشد و بعلاوه ارتباط نزدیک نیز نه با ایران و نه با انگلیس از حیث تعلق بیکی از مستملکات یا ممالک تحت‌الحمایه و یا مستعمرات و ممالک تحت قیمومت و ممالکی که بوسیله یکی از مملکتین مذکور در فوق اداره و یا اشغال شده و یا مثل اینکه در خدمت یکی از ممالک مزبوره بوده و یا میباشد نداشته باشد.

دـ اگر یکی از طرفین شصت روز بعد از وصول تقاضای حکمیت طرف مقابل حکم خود را معین نکرد و یا تعیین آنرا بطرف دیگر ابلاغ ننماید طرف مزبور حق خواهد داشت که از رئیس دیوان داوری دائمی بین‌المللی (یا از نایب رئیس در موردیکه مطابق قسمت اخیر جزء (ب) پیش‌بینی گردیده) تقاضا نماید که یک حکم منفرد ذیصلاحیت مطابق مقررات مذکور در فوق تعیین کند و در اینصورت اختلاف موجود بوسیله حکم منفرد مزبور قطع

و فصل خواهد گردید.

هـ— اصول محاکمات در حکمیت مطابق همان اصولی خواهد بود که در موقع حکمیت در دیوان داوری دائمی بین‌المللی مأمور آنجا است و محل حکمیت را برحسب مورد حکم ثالث یا حکم منفرد مذکور در جزء (د) معین خواهد کرد.

و— حُکم حکمیت مستند بر اصول قضائی مذکور در ماده ۳۸ اساسنامهٔ دیوان داوری دائمی بین‌المللی بوده و قابل تجدید نظر نخواهد بود.

ز— مخارج حکمیت بنحو یکه در رأی حکمیت تعیین میشود تأدیه خواهد گردید.

مادهٔ بیست و سوم— ۱— از برای تصویب کلی تمام دعاوی گذشته دولت ایران از هر قبیل تا تاریخ اجرای این قرارداد (باستثنای آنچه مربوط به مالیاتهای ایران است) کمپانی بشرح ذیل اقدام می کند.

الف— بفاصله سی روز از تاریخ مذکور مبلغ یک ملیون لیره استرلینگ (۱۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ) خواهد پرداخت و بعلاوه:

ب— مبالغ لازم التأدیه بدولت را بابت عملکرد سنوات ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ برمبنای مذکور در ماده ۱۰ این قرارداد نه مطابق اساس امتیاز دارسی پس از وضع دویست هزار لیره استرلینگ (۲۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ) که برسم مساعده در ظرف سنهٔ ۱۹۳۲ بابت حق‌الامتیاز پرداخته و یکصد و سیزده هزار و چهارصد و سه لیره و سه شلینگ و ده پنس (۱۰— ۳— ۱۱۳۴۰۳ لیره) که باختیار دولت قبلاً بودیعه گذاشته شده تصفیه و تأدیه خواهد کرد.

۲— در همان مدت مذکور در فوق در مقابل دعاوی دولت بابت مالیات گذشته از تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۰ الی ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ کمپانی مبلغی برحسب مبنای مذکور در جزء (الف) از بند (۱) ماده ۱۱ محاسبه و بدون رعایت تضمین مذکور و جزء (ب) از بند مزبور بدولت تأدیه خواهد نمود.

مادهٔ بیست و چهارمـ هرگاه بمناسبت الغای امتیاز «دارسی» نسبت به قراردادهای اجاره که قبل از اول دسامبر ۱۹۳۲ تا اندازه‌ای که امتیاز مزبور اجازه میداده است منعقد گردیده اختلافاتی بین کمپانی و افراد تولید گردد اختلافات مزبوره مطابق قواعد تفسیر به ذیل فیصله خواهد یافت.

الف ـ اگر قرارداد برحسب مدلول خود در آخر امتیاز «دارسی» باید خاتمه بیابد تا تاریخ ۲۸ مه ۱۹۶۱ با وجود الغاء امتیاز مزبور باعتبار خود باقی خواهد ماند.

ب ـ هرگاه در قرارداد پیش‌بینی شده باشد که علاوه بر اعتبار آن در مدت امتیاز «دارسی» در صورت تجدید امتیاز قرارداد مزبور نیز تجدید میشود اعتبار آن تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ باقی خواهد ماند.

مادهٔ بیست و پنجمـ در آخر هر سال مسیحی کمپانی حق خواهد داشت که این امتیاز را ترک نماید مشروط بر اینکه دو سال قبل از آن دولت را از نیت خود کتباً مطلع ساخته باشد.

در خاتمهٔ مدت فوق‌الذکر کلیهٔ دارائی کمپانی در ایران (بطوری که در قسمت مادهٔ ۲۰ تصریح شده) مجاناً بدون هیچ قیدی بطور سالم و قابل استفاده ملک دولت خواهد شد و کمپانی در آتیه از هرگونه تعهدی بری خواهد بود.

چنانچه نسبت بتعهدات طرفین مربوط بقبل از انقضای مدت مذکور در فوق اختلافاتی حاصل شود بطریق حکمیت مذکور در ماده ۲۲ قطع و فصل خواهد شد.

مادهٔ بیست و ششمـ این امتیاز برای مدتی که ابتدای آن از تاریخ اجراء و انتهای آن در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ خواهد بود به کمپانی اعطاء میگردد. قبل از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ این امتیاز نمی‌تواند خاتمه پیدا کند مگر در صورتیکه کمپانی مطابق ماده ۲۵ آنرا ترک کند و یا آنکه محکمه حکمیت براثر ارتکاب تخلفی از طرف کمپانی نسبت باجرای مقررات این

قرارداد ابطال آن را اعلام بدارد.

تخلف بمعنی مذکور در فوق منحصر بمواد ذیل است:

الف— هرگاه مبلغی که برحسب رأی محکمه حکمیت باید به دولت پرداخته شود تا یکماه بعد از تاریخ صدور رأی تأدیه نگردد.

ب— هرگاه تصمیم بر انحلال اختیاری و یا اجباری کمپانی گرفته شود.

در مورد سایر تخلفاتی که نسبت بمقررات این قرارداد از هر یک از طرفین ناشی شود محکمه حکمیت درجه مسئولیت‌ها و اثرات مترتبه بر آن را تعیین خواهد نمود.

هر نوع انتقال امتیاز مشروط بتصویب دولت خواهد بود.

ماده بیست و هفتم— این قرارداد پس از تصویب مجلس و توشیح آن از طرف اعلیحضرت همایونی قابل اجراء میگردد.

در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ این قرارداد در تهران منعقد گردید.

این امتیاز که مشتمل بر بیست و هفت ماده است در جلسه هفتم خرداد ماه یکهزار و سیصد و دوازده شمسی بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

رئیس مجلس شورایملی— دادگر

قرارداد جدید بتصویب مجلس رسید

روز ۲٤ اردیبهشت ۱۳۱۲ قرارداد جدید نفت شامل ۲۷ ماده از طرف وزیر دارائی (سید حسن تقی‌زاده) بمجلس تقدیم گردید و بکمیسیونهای مربوطه ارجاع شد. سه کمیسیون خارجه، بودجه و اقتصاد در یک جلسهٔ مشترک باین موضوع رسیدگی نمودند. در این جلسه کمیسیون فروغی وزیر خارجه،داور وزیرعدلیه و تقی زاده وزیردارائی مشارکت داشتند و پس از چند جلسه بحث گزارش آن بمجلس تقدیم گردید و در یک جلسه هم در مجلس باکثریت ۱۰۵ رای از ۱۱۳ نفر عدهٔ حاضر در مجلس بتصویب رسید.

اعتراضاتی که بر قرارداد و عمل شرکت نفت وارد است

اشکالاتی که بنظر نویسنده[1] بر قرارداد جدید وارد است و مخصوصاً با کیفیت عمل دولت بصورت عجیب فعلی در آمده با رعایت اختصار از نظر خوانندگان محترم میگذرد.

۱ــ معافیت از عوارض گمرکی قسمتی از واردات کمپانی

چنانچه در بند ۲۵ اعتراضنامه دولت که به جامعه ملل تقدیم گردید و بعداً مرحوم داور در بیانات خود روی آن بحث نمود مشاهده کردیم معلوم شد که کمپانی باستناد قرارداد قدیم دارسی ازتاریخ ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۲ مقدار ۱۹/۹۹۸/۵۰۹ لیره و ۱٦ شیلینگ عوارض مسلم گمرکی خود را نپرداخت در صورتیکه تا آن تاریخ کمپانی فقط ۱۱ میلیون لیره بابت حق‌الامتیاز بدولت ایران داده و دولت در اعتراضنامه خود صریحاً نوشت که اگر بجای تدوین این مطالبات و حق‌السهم دولت ایران منافع خود را به رایگان تقدیم صاحب امتیاز مینمود و فقط حقوق و عوارض مالی از او دریافت میکرد بمراتب بهتر و بصرفه ایران نزدیکتر بود زیرا از طرفی ۸ میلیون لیره اضافه بر ۱۱ میلیون لیره دریافت می کرد و از طرف دیگر خداوندان نفت این همه حماسه‌سرائی نمی نمودند که در اثر بکار انداختن سرمایه‌های انگلیسی منافع زیاد بکشور ایران رسیده و عده‌ای بکار گماشته شدند و قسمتی از کشور ایران معمور و آباد شده است.

چگونه کمپانی نفت جنوب سالی بیست میلیون لیره بخزانه دولت و ملت ایران فقط بابت عوارض گمرکی ضرر میرساند

در حینی که ما می بینیم کلیه مبلغی را که کمپانی نفت جنوب در ظرف مدت ۳۱ سال بدولت ایران داده ۸ میلیون لیره کمتر از عوارض گمرکی یعنی حقوق مسلمه دولت ایران بوده بشرح مندرجات کتاب موسوم به «بحران دنیا» تألیف مستر چرچیل ٤۰ میلیون لیره تا سال ۱۹۲٦ عاید دولت انگلستان گردیده و باز بنا باظهارات چرچیل تا سال ۱۹۲۵ مقدار ۷/۵۰۰/۰۰۰ لیره

۱ــ نویسنده مرحوم ابوالفضل لسانی وکیل پایه یکم دادگستری و سناتور دورهٔ دوم سنا.

تخفیف از طرف کمپانی نفت جنوب ببحر یه انگلستان داده شده که وقتی این مبلغ را بر ٤٠ میلیون اضافه نمائیم می بینیم تنها دولت انگلستان بنا بتصدیق رجل سیاسی و وزیر بحر یه وقت علاوه از مالیات بر عایدات و استفاده های سیاسی و ارزی در حدود ٥٠ میلیون لیره استفاده نموده. در صورتی که تا آن سال دولت ایران فقط ١١ میلیون گرفته و چندین میلیون لیره تنها از حقوق گمرکی که میبایستی کمپانی بدهد ضرر کرد.

البته مراتبی که فوقاً اشاره گردید مربوط بمضار امتیاز قدیم است شاید خوانندگان محترم تصور فرمایند که در امتیاز جدید این عیب اساسی مرتفع شده و دولت ایران در امتیاز جدید توانست مواد و مقرراتی وضع نماید که حقوق حقه ملت محفوظ گردد بسیار متأسفم که به هموطنان عزیز اعلام دارم که درقرارادجدیدنیزاین نکات ملحوظ نگردیده واگردقیقاً مبلغی را که کمپانی از عوارض گمرکی بعنوان معافیت باستناد بند (ب) و (ج) ماده ٦ قرارداد جدید نمیپردازد بحساب بیاوریم رقم عجیبی را تشکیل میدهد که بهیچوجه متناسب با نفع ناچیزی که بعنوان حق الامتیاز میدهند نخواهد بود.

جای بسیار تأسف است که افراد تحصیل کرده این کشور نیز عادت بمطالعه و دقت و حساب ندارند و اگر چنین رو یه ای در کشور معمول بود رجال کشور و نمایندگان عادت میداشتند که در موضوعی که مربوط بسرنوشت نسلهای آینده است مختصر زحمتی بخود داده و مطالعه دقیقی بنمایند شاید قسمت مهم از بدبختیها از بین میرفت.

اینک برای اینکه مطلب بخوبی روشن شود ما بدواً ماده ٦ امتیازنامه جدید را عیناً نقل مینمائیم:

«ماده ششم— الف— کمپانی مجاز است که بدون تحصیل جواز مخصوصی آنچه را که منحصراً برای مصرف اعضاء و مستخدمین خود لازم دارد وارد نموده و حقوق گمرکی و مالیاتهای معموله حین ورود را بپردازد. کمپانی تدابیر لازمه را اتخاذ خواهد نمود که اجناس وارده باشخاص غیر

مستخدمین خودش فروخته و یا واگذار نگردد.

ب— کمپانی بدون تحصیل جواز مخصوصی حق خواهد داشت که لوازم و مصالح و آلات طبی و جراحی و ادو یه‌ای را که برای مر یضخانه‌ها و مطبهای خود در ایران لازم دارد وارد نماید و اشیاء اجناس مذکوره در موقع ورود از تأدیه حقوق گمرکی و هرنوع مالیات و عوارض بدولت و ادارات محلی معاف خواهد بود.

ج— بدون تحصیل هیچگونه جوازی و بدون پرداخت هیچ نوع حقوق گمرکی و مالیات و عوارض بدولت و ادارات محلی کمپانی حق خواهد داشت آنچه را که منحصراً برای عملیات خود در ایران لازم دارد وارد نماید.

د— صادرات نفتی از پرداخت حقوق گمرکی و هر نوع مالیات و عوارض بدولت و ادارات محلی معاف خواهد بود.»

حالا باید دید راستی شرکت نفت طبق بند (ب) از ماده ٦ فقط لوازم و مصالح و آلات طبی و جراحی و ادو یه برای مر یضخانه‌های خود وارد کرده و یا اینکه طبق بند (ج) از ماده ٦ چیزهائی را که منحصراً برای عملیات خود لازم داشته وارد نموده و عنوان معافیت گمرکی را منحصر بموارد مذکور در بند (ب) و (ج) نموده است یا خیر؟

جواب این سؤال را سالنامه‌های گمرکی که از طرف اداره کل گمرک همه ساله منتشر میشود میدهد.

در جدول ۱۷ سالنامه گمرکی سال ۱۳۲۵ از صفحه ۳۳۳ تا ۳٤٤ صورت اقلام و اشیائی را که کمپانی نفت وارد کشور نموده و باستناد بند (ب) و (ج) مـــاده٦ از تأدیه عوارض گمرکی آن خودداری کرده است قید گردیده و همچنین در جدول ۱۷ سالنامه گمرکی سال ۱۳۲٦ از صفحه ٤۰۵ تا صفحه ٤۲۳ اشیاء وارد شده در آن سال که کمپانی عوارض گمرکی آن را نپرداخته تعیین شده است.

هرکس مختصر مراجعه بجدولهای نامبرده بنماید حقاً متأثر میشود که

چگونه کمپانی نفت جنوب باتکاء و استظهار دولت انگلستان از هیچگونه زورگوئی و تضییع حق ملت ایران خودداری نمیکند.

از ماده ٦ امتیازنامه که فوقاً درج گردیده و واردات کمپانی بسه قسمت طبقه‌بندی شده:

الف— مایحتاج اعضاء کمپانی.

ب— لوازم طبی و ادو یه.

ج— آنچه را که منحصراً برای عملیات استخراج لازم و ضروری است. در هر سه مورد قید شده است که تهیه جواز مخصوص برای کمپانی لازم نیست ولی در عین حال نسبت ببند (الف) که ورود مایحتاج اعضای کمپانی باشد قید گردیده که باید کمپانی عوارض گمرکی را بپردازد ولی نسبت به دو مورد دیگر که مایحتاج طبی و مایحتاج فنی کمپانی نفت باشد تصر یح شده است که عوارض گمرکی داده نشود. ولی آیا راستی کمپانی از بند (ب) و (ج) ماده ٦ فقط نسبت بلوازم طبی و فنی استفاده نموده و مینماید یا خیر؟

جدولهای سالنامه‌های گمرکی نشان میدهد که کمپانی نفت کلیه مایحتاج و لوازم زندگی و حتی اشیاء لوکس و تجملی را وارد کرده و عوارض گمرکی نپرداخته است. مثلاً در صفحه ۳۳٦ سالنامه سال ۱۳۲۵ نوت‌های موسیقی و در صفحه٤۲۳ سالنامه ۲٦ آلات موسیقی و توپ تنیس دیده میشود. آیا توپ تنیس و نوت موسیقی و پیانو و و یلن جزء لوازم طبی است یا برای عملیات فنی مورد احتیاج کمپانی بوده است.

در سالنامه‌های نامبرده دیده میشود قلم‌های درشتی از اقسام مختلف پارچه‌های پشمی و کرکی و نخی و انواع کفش و کلاه و اقسام پیژامه‌ها و عینک‌ها و انواع یخچالهای برقی و ساعتهای مختلف گران‌قیمت و نوشت‌افزار از هر حیث و لوازم چاپ اعم از ماشین و حروف و غیره و اقسام مختلف کاغذ و کتاب و اطلس مورد بخشودگی قرار گرفته است.

با این جریان می بینیم تا امروز دولت انگلستان در لباس کمپانی نفت رو یه دیرینه خود را در تضییع حقوق ملل کوچک تعقیب میکند ولی آیا تاکنون دولت ایران و وزارت دارئی و اداره پر عرض و طول امتیازات در خواب بوده و حتی برای یکدفعه نخواسته و یا نتوانسته است یک مراجعه اجمالی هم بماده ٦ امتیازنامه و جدولهای ۱۷ سالنامه گمرکی بنماید تا ببیند کمپانی با ما چگونه رفتار نموده و اداره گمرک تا چه اندازه غفلت و مسامحه و یا قصور در انجام وظیفه کرده است و اگر بنا میبود که کمپانی کلیه مایحتاج شخصی و حتی اشیاء تجملی فرزندان کارمندان انگلیسی نفت را جزء مایحتاج فنی کمپانی و لوازم طبی تلقی میکرد و مدعی بخشودگی از عوارض گمرکی میشد پس ذکر قسمت اول ماده ٦ ضرورتی نداشت و دقت در ماده نامبرده و مراجعه بجدولهای ۱۷ نشان میدهد که متجاوز از نصف اشیائیکه همه ساله کمپانی نفت باستناد بند (ب) و (ج) ماده ٦ وارد کرده و عوارض گمرکی را نمی پردازد و مشمول هیچیک از دو بند (ب) و (ج) نبوده و صرفاً کمپانی از مسامحه و وظیفه ناشناسی مأمورین گمرک و خواب آلود بودن دولتها و عدم آشنائی مجلس و مردم میلیونها لیره بمردم این کشور ضرر میزند. همین تخلف برخلاف منطوق ماده ۲۱ امتیاز نامهٔ جدید میباشد زیرا در قسمت اخیر امتیازنامه که دولت ایران ملزم بعدم الغاء امتیازنامه مزبور شده در همان ماده نامبرده قید شده است:

«کمپانی صریحاً تعهد مینماید که در هر وقت و در هر موقع حقوق و امتیازات و منافع دولت را در نظر داشته و اقدام بهیچ عملی که موجب زیان دولت باشد ننماید.»

مفهوم مخالف عبارات نامبرده و ذیل ماده ۲۱ آنستکه اگر کمپانی بتعهد خود عمل ننمود و منافع دولت را در نظر نداشت و اقدام بعملی کرد که موجب زیان دولت شد دولت ایران نیز محقّ در الغاء قرارداد خواهد بود.

قبل ازاینکه ما وارد درتعیین مقداراشیاءواجناسی که کمپانی

در سالهای اخیر بایران وارد کرده و عوارض گمرکی آنرا نپرداخته است بشو یم لازم میدانیم خوانندگان محترم را مطلع ساز یم که عوارض گمرکی و صدی ۱۶ مقرر روی وزن و طبق ارزش تعیین شده از طرف دارندهٔ جنس و فاکتور کارخانه گرفته میشود.

در سال ۱۳۲۵ مجموع واردات غیر دولتی و غیر بخشودگی های سیاسی و کمپانی نفت ۴۲۵،۸۱۴،۹۵۲ کیلوگرم بوده است که از طرف تجار وارد کننده و طبق فاکتورها ٤/۱۱٤/۸٤۳/۵۹٤ ر یال ارز یابی شده و عوارض گمرکی و صدی شانزده طبق قیمت نامبرده اخذ گردیده است. حالا باید دید که کمپانی نفت جنوب در همانسال چه مقدار جنس وارد کرده و چه مقدار ارز یابی نموده است.

طبق جدول ۱۷ سالنامهٔ گمرکی سال ۱۳۲۵ کمپانی نفت در سال نامبرده ۵۵۷/۱۸۲/۰٤٤ کیلوگرم جنس وارد کرده که پس از وضع ۳۳۲/۵٤۹/۷۲۲ کیلوگرم واردات که عبارت است از ماسه و شن و ر یگ و قلوه سنگ و آهک کلوخه یا نرم که از عراق و کو یت و بر یتانیا وارد کرده اند باقی میماند ۲۲٤/۶۳۲/۳۲۲ کیلوگرم که وزن بقیه اشیاء وارد شده از طرف کمپانی فقط ۲۱ تن با کلیه اجناس وارده از طرف تجار کشور اختلاف دارد که فوقاً نوشتیم ارزش دو یست و چهل و پنج هزار تن اجناس وارد شده از طرف تجار ٤/۱۱٤/٤۸۳/۵۹٤ ر یال تعیین گردیده و طبق همان قیمت صدی ۱۶ در یافت شده است ولی ارزش ۲۲٤ هزار تن و کسری مهمتر ین و قیمتی تر ین مال التجاره کمپانی نفت بضمیمه ۲۳۲ تن ماسه و ر یگ و قلوه سنگ فقط ۱/۰۸۲/۰۷۵/۲۰۶ ر یال تعیین گردیده است تا گفته شود مجموع مال التجاره ای که ما باستناد بند ب و ج ماده ٦ وارد کرده ایم دارای ارزش مهمی نبوده ولی ما برای اینکه مطلب بخوبی روشن شده و مسلم گردد همان اجناسی را که تجار ایرانی وارد کرده و قیمت آن تقر یباً دو یا سه برابر بهای اجناس واردهٔ کمپانی تعیین شده و کمپانی نسبت باجناس خود نصف یا ثلث

قیمت گذارده فقط دو قلم از واردات کمپانی و واردات تجار را از حیث وزن و بهای تعیین شده ذکر میکنیم.

لوازم سیم‌کشی برق مشمول تعرفهٔ ۱۹۴۰ گمرک میشود. کمپانی نفت در سال ۱۳۲۵ (۵۳/۷۸۶) کیلوگرم لوازم برق وارد کرده و بهای آنرا ۱/۷۶۲/۸۶۶ ریال تعیین کرده است. در صورتیکه همین اشیاء که مشمول تعرفه ۱۹۴۰ میباشد از طرف تجار ایرانی وارد شده و فقط ۲۷۱۸۵ کیلوگرم به ۱/۸۰۳/۷۵۶ ریال تعیین گردیده از مقایسه وزن و بهای هر یک از اجناس وارد شده از طرف کمپانی و تجار بخوبی معلوم میگردد که کمپانی همان میزان جنسی را که تجار ایرانی وارد نموده و قیمت تعیین کرده و عوارض پرداخته‌اند وارد می نموده و به کمتر از یک ثلث بها تعیین کرده است.

ماشین زایا «ژنتراتر یس» موتور و کنتور و ترانسفورماتور و دینام مشمول تعرفه ۱۸۹۱ گمرک میباشد تجار ایرانی در سال ۱۳۲۵ سیصد و چهارده تن از اجناس نامبرده وارد کرده و بهای آنرا در حدود ۱۱ میلیون و نیم ریال تعیین نموده‌اند در صورتیکه کمپانی نفت در همان سال معادل ۲۱۰ تن از همین جنس را وارد کرده و بهای آنرا فقط در حدود پنج میلیون ریال تعیین کرده است. مقایسه اجمالی از ارقام بهاء و اوزان هر یک از دو جنس وارد شده از طرف تجار ایرانی و کمپانی نفت واضح میسازد که کمپانی در عین اینکه برخلاف حق و منطوق صریح ماده ٦ امتیازنامه خود را مشمول بخشودگی میدانسته معذلک برای اینکه چنین روزی را پیش‌بینی میکرده که باو گفته میشود قسمت مهم از واردات شما مشمول بند (ب) و (ج) نیست و باید عوارض گمرکی اجناسیکه مشمول بخشودگی نیست بپردازید در حدود یک ثلث قیمت گذاری نموده است.

مطلب دیگری که در اینمورد اهمیت کامل دارد آنستکه مأمورین گمرک دولت ایران و وزارت دارائی که تا این حد ناتوان هستند که نمیتوانند صریحاً بگویند صورتهای باسمه‌ای و روبان سر و توپ تنیس و نوت موسیقی

و انواع اشیاء تجملی نه جز لوازم طبی است و نه مایحتاج فنی تا مشمول بند (ب) و (ج) باشد و نسبت باین اشیاء علاوه از تحصیل اجازه باید عوارض گمرکی بپرداز ید چگونه میتوان اعتماد داشت که اجناس وارد شده از طرف کمپانی حقیقتاً همین مقدار بوده است که بگمرک صورت داده شده و گمرک در سالنامه خود ذکر کرده و یا حقیقتاً ۳۳۲ هزار تن ماسه و شن و قلوه‌سنگ و آهک از عراق و کویت و بریتانیا وارد کرده‌اند. مأمورین گمرکی که برای وارد کردن یک جلد کتاب علمی و یا صادر کردن یک نمونه صادراتی هزاران گونه اشکال میتراشند و به تعرفه‌ها و مقررات و سوابق عملی استناد میکنند تاکنون نتوانسته و یا نخواسته‌اند بمأمورین کمپانی نفت بگویند که لوازم الکتریک که مشمول تعرفه ۱۹۴۰ میباشد چگونه قیمت تعیین شده از طرف شما کمتر از ثلث از قیمتهای خریداری شده از طرف تجار ایرانی است چه صلاحیت دارند که نسبت به یک موضوع مهم و رقم درشتی که بعداً تعیین میشود قضاوت کرده و جلو تجاوز و تعدی کمپانی نفت را گرفته و حقوق حقه ملت ایران را حفظ کنند.

در هر حال ببینیم که حقوق گمرکی و قانونی همین مقدار مال‌التجاره‌ای را که کمپانی نفت جنوب وارد کرده و همین بهائیکه برای آن تعیین نموده چه مبلغ میشود.

طبق حساب دقیق با تطبیق تعرفه‌های مختلف حقوق گمرکی اشیائی را که کمپانی درسال ۱۳۲۵ باستناد ماده ۶ وارد نموده است ۴۳۳/۳۲۱/۳۸۸/۳۵ ریال میشود و عوارض مابه‌التفاوت قیمت تعیین شده از طرف کمپانی با قیمت تجار نیز معادل مبلغ ۳۴۶/۲۶۴/۰۶۶ ریال میشود که جمع این دو قلم ۷۷۹/۵۸۵/۴۵۴ ریال و سی و پنج دینار میگردد که با تبدیل به لیره تقریباً معادل شش میلیون خواهد شد در صورتیکه مجموع عوائدیکه از کمپانی نفت بدولت ایران تحت اقلام مختلف در سال نامبرده داده شده است تفاوت زیادی با مبلغ نامبرده نداشته و حال آنکه دولت ایران تنها بابت

عوارض گمرکی ورودی مستحق مطالبه شش میلیون لیره از کمپانی نفت خواهد بود تا حسابهای دیگر و عوارض صدوری و مابه‌التفاوت بهای ارز حاصله و غیره تعیین شود. اما سال ۱۳۲۶.

درسال نامبرده واردات تجار ایرانی ۲۶۲/۴۰۲/۴۳۹ کیلو مال‌التجاره بوده که بمبلغ ٤/۷۰۵/۵۳٦/۲۳٦ ریال ارز یابی شده و در همان سال وزن واردات کمپانی نفت جنوب ۳۷۷/٦٦۹/۰۲٦ کیلوگرم تعیین گردیده که بهای آن ۱/۱۲۷/۲٤۰/۱۷۷ ریال ارز یابی شده که پس از وضع تقریباً ۲٤۰ هزار تن ماسه و شن و ریگ که از عراق و کویت وارد کرده‌اند در حدود ۱٤۰ هزار تن مال‌التجاره از قیمتی‌ترین اشیاء وارد کرده‌اند که حقوق گمرکی و عوارض دیگر آن طبق بهاء تعیین شده از طرف خود کمپانی ٤۷۹/۲٦۷/۱۲۰ ریال میشود و با احتساب مبلغ مابه‌التفاوت بهاء تعیین شده از طرف کمپانی با تجار ایرانی ۳٦۰/۹٤۰/۸۵٦ ریال اضافه می گردد که مجموع دو قلم نامبرده ۸٤۰/۲۰۷/۹۷٦ ریال و تقریباً متجاوز از ٦ میلیون لیره میگردد که در سال مزبور در عین اینکه بابت کلیه عوایدیکه کمپانی بما داده است ۷ میلیون لیره بیشتر نبوده و تنها از بابت عوارض گمرک اجناس وارداتی متجاوز از ٦ میلیون لیره بدولت ایران نداده و معادل مبلغ نامبرده خسارت و ضرر بخزانه دولت رسانده است.

بنحوی که قبلاً در باب بیمورد بودن عمل کمپانی در تعمیم بند (ب) و (ج) از ماده ٦ باجناس و اشیاء وارد شده ذکر گردید اینک نیز با روشن شدن حساب عوارض گمرکی اضافه میشود که کمپانی نفت جنوب بهیچ‌نحو قسمت اول ماده ۲۱ امتیازنامه را رعایت نمینماید که در آن تصریح شده است:

«طرفین متعاهدین اعلام میدارند که اجراء این قرارداد مبنی بر اصول متقابل و حسن نیت و صداقت و تفسیر معقول و متناسب این قرارداد باشد.»

در کجای دنیا و با کدام فرهنگ جز فرهنگ مخصوص خداوندان

نفت جنوب رجال سیاسی انگلستان عمل کمپانی نفت جنوب را که تنها حقوق و عوارض گمرکی اجناس وارداتی او تقریباً مساوی با واردات کل کشور باشد و معادل مبلغ تأدیه شده بعنوان حق‌الامتیاز و عوارض گردد— آنوقت بگویند قرارداد با حسن‌نیت و صداقت طرفین اجراء میگردد.

حسن نیت و صداقت مأمورین دولت ایران نسبت بکمپانی نفت جنوب روشن و واضح است که بکمپانی اجازه میدهند مال‌التجاره‌ای معادل مجموع واردات کشور وارد کرده و مشمول بند (ب) و (ج) دانسته و عوارض گمرکی در یافت ندارند ولی آیا کمپانی نفت جنوب و مأمورین دولت ایران نسبت بدولت و ملت هم حسن‌نیت و صداقتی که رکن اساسی قرار داد است بخرج میدهند؟ آیا معادل ٤/٤٨٧/٣٥١ ریال رومیزی و روتختخوابی و معادل ٨٢٥/٠٤٦ ریال بابت پیژامه و لباس شب و غیره از عراق و هند و بریتانیا بعنوان لوازم طبی و مایحتاج فنی وارد کردن و ندادن عوارض گمرکی همان حسن نیتی است که طرفین در قرارداد تعهد نمودند که در مدت امتیاز بخرج دهند؟!

۲— معافیت از عوارض گمرکی نفتهای صادره

بند (د) از ماده ٦ قرارداد جدید صادرات نفتی از طرف کمپانی از پرداخت حقوق گمرکی و هر نوع مالیات و عوارض بدولت و ادارات محلی باستثناء عوارض ناچیزیکه در ماده ۱۰ بعنوان مالیات تعیین گردیده معاف شده است.

عبارت بند (د) بسیار مختصر است تنظیم کنندگان عبارت و دولتی که آنرا امضاء کرده و مجلسی که این قرارداد را تصویب نموده هیچکدام نتوانسته‌اند کوچکترین حسابی در این باب بنمایند تا بدانند از نوشتن یک فراز مختصر چه ضرر هنگفت و غیرقابل جبرانی بمردم این کشور میزنند.

طبق اظهارنامه‌های شرکت نفت باداره کل گمرک (در صورتیکه اظهارنامه‌ها صحیح باشد) فقط در سال ۱۳۲۵ کمپانی نفت ۱۷/۹۲۷/۹۲۲

تن و در سال ۱۳۲٦ مطابق اظهارنامه‌ها ۱۷/۹۱۳/۱٦۱ تن نفت از کشور صادر نموده که نفتهای صادراتی از حیث نوع مشمول ۱۵ فقره تعرفه‌های مختلف اداره کل گمرک میباشد و با در نظر گرفتن اختلاف تعرفه‌ها از حیث نوع صادرات از نفت تصفیه نشده یا نفت سیاه و یا روغنهای ماشین و مازوت و غیره تنها عوارض گمرکی صدوری ۱۷ میلیون و کسری تن نفت صادراتی کمپانی نفت جنوب در سال ۱۳۲۵ مبلغ ۱/۷۱۵/۳۵۰/۰۲۸ ریال و عوارض صدوری نفت و مشتقات آن در سال ۱۳۲٦ معادل مبلغ ۱/۷۳٦/٦۵۵/٤۷۳ ریال میشود که نسبت بهر یک از این دو سال بایستی مبلغ عوارض گمرکی ورودی را نیز اضافه کرد و با اضافه نمودن مبلغ ۷۷۹/۵۸۵/٤۵٤ ریال عوارض ورودی گمرک سال ۲۵ به ۱/۷۱۵/۳۵۰/۰۲۸ ریال عوارض صدوری نفت در سال ۲۵ جمعاً ۲/٤۹٤/۹۳۵/٤۸۲ ریال میشود که با تبدیل به لیره معادل ۱۹ میلیون و یکصد و نود و یکهزار و هشتصد و یازده لیره میگردد.

و با اضافه نمودن مبلغ ۸٤۰/۲۰۷/۹۷٦ ریال بعوارض ورودی گمرک در سال ۱۳۲٦ بمبلغ ۱/۷۳٦/٦۵۵/٤۷۳ ریال صدوری نفت در سال ۱۳۲٦ جمعاً مبلغ ۲/۵۷٦/۸٦۳/٤٤۹ ریال میشود که با تبدیل به لیره معادل نوزده میلیون و هشتصد و بیست و دو هزار و بیست و شش لیره میگردد و بالنتیجه در هر یک از سالهای ۲۵ و ۲٦ کمپانی نفت جنوب استفاده‌ای که تنها از معافیت عوارض گمرکی نموده است در حدود سالی ۲۰ میلیون لیره میگردد و حال آنکه ملت ایران سال ۱۳۲٦ حداکثر هفت میلیون لیره بابت کلیه حقوق خود در یافت داشته که نسبت به این در یافتی‌ها هم در موقع خود بحث خواهد شد.

۳ــ ارزهای حاصله از فروش مواد نفتی

طبق قوانین مملکتی کلیه اجناسی که از کشور صادر میشود ارزهای حاصله را صادرکنندگان بایستی به بهائی که بانک ملی تعیین میکند بدولت

بفروشند.

طبق اظهارنامه های کمپانی نفت جنوب (بر فرض صحت) صادرات نفتی سال ۱۳۲۵ در حدود هشت میلیارد و نیم ریال بفروش رسیده که با تبدیل مبلغ نامبرده به لیره و احتساب بهائیکه اجناس خریداری شده در خارج از ایران باز در سال مزبور متجاوز از ٦٥ میلیون و نهصد و شصت و دو هزار و ششصد و چهل و هفت لیره برای کمپانی باقی مانده و در سال ۱۳۲٦ نیز طبق اظهار خود کمپانی نفت صادرات نفتی در حدود ۱۰ میلیارد ریال در خارج از ایران بفروش رفته که باز پس از احتساب بهای اجناسی که خریداری نموده‌اند در حدود ۸۰ میلیون لیره برای کمپانی نفت باقیمانده است.

آیا کمپانی نفت ٦٥ میلیون لیره سال ۱۳۲۵ و ۸۰ میلیون لیره سال ۱۳۲٦ را ببانک ملی ایران فروخته است؟ و اگر کمپانی مزبور مانند افراد عادی در سال ۱۳۲٦ بیست میلیون لیره بابت عوارض گمرک ورودی و صدوری می پرداخت و ۸۰ میلیون لیره ارز حاصله از فروش اجناس تحصیل شده از ایران ببانک میفروخت دولت ایران دارای بیست میلیون لیره و بانک ملی دارای صد میلیون لیره ارز میشد. آیا با داشتن چنین مبلغ مهمی ارز خارجی بازهم پول ما در وضع فعلی باقی میماند. آیا ما باز برای تهیه و خرید ماشین آلات و هواپیما و غیره جهت اجراء برنامه هفت ساله محتاج باستقراض از دول اجنبی میشدیم؟

اخیراً در یکی از جراید مرکز شرحی دیدم که کمپانی نفت در سال ۱۳۲٦ معادل ۱۱ میلیون لیره ببانک فروخته است صرف نظر از صحت و سقم این خبر آیا یازده میلیون لیره با ۸۰ میلیون لیره قابل مقایسه است؟

در اینموقع که دولت مشغول مذاکره با نمایندگان نفت جنوب میباشد و عده‌ای را از کشور فرانسه بعنوان مستشار حقوقی و فنی دعوت کرده‌اند آیا در ابوابی که تاکنون بحث شده و بعداً نیز بحث میشود و هر یک در خور توجه و

مطالعه دقیق و مستلزم قهری الغاء قرارداد میباشد توجهی نموده و تصمیمی گرفته اند یا خیر؟ و آیا با وضع فعلی کشور و احتیاج شدید بارز در الغاء ماده ۸ قرارداد که ضرر جبران ناپذیری بملت ایران میزند بحث و مذاکره‌ای شده است یا خیر؟

٤ــ کمیسر نفت یا نمایندهٔ تام الاختیار دولت ایران

در ماده ۱۵ امتیازنامه حق تعیین یکنفر نماینده تام الاختیار بدولت ایران داده شده است که در تمام جلسات هیئت مدیره و کمیته های آن و تمام جلسات مجمع عمومی که برای مذاکره در مسائل روابط دولت با کمپانی تشکیل میشود حضور یافته و بعلاوه بنماینده نامبرده اختیار داده شده است که هرگونه اطلاعی که در حدود حقوق صاحبان سهام کمپانی از کمپانی بخواهد و هروقت لازم بداند که جلسات هیئت مدیره تشکیل شود تقاضا نماید برای مذاکره در مسائلی که دولت ایران پیشنهاد مینماید هیئت مدیره تشکیل گردد پس از وصول تقاضای نماینده بکمپانی در ظرف ۱۵ روز بایستی جلسهٔ هیئت مدیره تشکیل گردد.

وقتی بمفاد و روح ماده نامبرده توجه گردد بخوبی معلوم میشود که دولت ایران در موقع تنظیم ماده نامبرده چنین نظر داشت که نماینده دولت ایران از هر حیث در امور مربوطه بکمپانی نفت مداخله نموده و اطلاعات لازم را کسب نماید و پیشنهادات مفید را بدهد و علاوه از حضور در مجامع عمومی صاحبان سهام و هیئت های مدیره در کلیه کمیته های مربوطه نیز شرکت کند و بالنتیجه منافع دولت ایران را حفظ نماید. حالا ببینیم آیا نمایندگانی که دولت ایران بعنوان کمیسر نفت معرفی میکند وظیفه مقرر در ماده ۱۵ را انجام میدهند.

متأسفانه نحوهٔ عمل و سوابقی که در دست است نشان میدهد که کمیسرهای نفت بهیچ نحو وظایف خود را انجام نداده و پست نامبرده و همچنین پست معاونت کمیسر نفت یک پست تشریفاتی محض گردیده که

دولت بوسیله انتصاب کمیسر و معاون او دو نفر از ناراضیها را راضی کرده و مأمورین نامبرده با گرفتن سالی دو هزار لیره از کمپانی نفت طبق قسمت اخیر ماده۱۵ با تهیه تیتر و عنوان مهم در لندن زندگی کرده و هیچوقت در آن فکر نیستند وظیفه نمایندگی ملت و دولت ایران را انجام دهند.

دکتر میلیسپو در سفراول خود راجع به کمیسر نفت ایران در لندن چنین اظهار عقیده مینماید:

«کمیسر نفت ایران علامت قابلیت خود را نشان نمیدهد و برای حفظ مقام خود در تحت تأثیر مقامات مربوط قرار میگیرد.»

ممکن است گفته شود که عملیات دکتر میلیسپو در سفراول و مخصوصاً سفر دوم نشان داده است که مشارالیه تنها یک مستشار مالی دولت ایران نبوده و بلکه مجری سیاست دولت امریکا و تمایلات پادشاهان نفت امریکا بوده است و نمیتوان اظهار نظر او را بر عدم قابلیت کمیسرهای نفت و تحت تأثیر قرارگرفتن مقامات مربوطه حجت دانست— اینک برای اینکه بهتر و بیشتر روشن شود که کمیسرهای نفت تا چه اندازه ناتوان بوده و میباشند قسمتی از نطق سرجان کدمن را که در بیست و دومین جلسه عمومی شرکت نفت ایران و انگلیس در تاریخ سه‌شنبه ۱۶ ژوئن ۱۹۳۱ درباره کمیسر ایران نموده عیناً نقل میکنیم:

«میل دارم در اینموقع راجع بغیبت جناب مستطاب اجل آقای میرزا عیسی خان فیض کمیسر دولت شاهنشاهی ایران از این جلسه ذکری بنمایم. چند سال بوده است که مرتباً در این جلسات سالیانه ایشان ما را بچند کلمه بیانات و نظریات خود راجع بعملیات شرکت مستفیض میفرمودند بنا بود که ایشان امروز در این جلسه تشریف بیاورند ولی چون پس از ۸ سال دوری از مملکت خود خیال دارند که مسافرتی بایران بنمایند دیروز مانند همه ما که در موقع مسافرت بشرق دچار آن میشویم تلقیح کرده و متأسفانه در نتیجه اینکار امروز کسالت پیدا کرده و با نهایت تأسف از حضور در این جلسه

معذورند.»

دقت مختصر در جملات فوق‌الذکر دو نکته را بخوبی واضح میسازد:

الف— اینکه آقای کمیسر دولت شاهنشاهی ایران در جلسات مجمع‌عمومی بنا به بیان سرجان کدمن بچند کلمه بیانات اعضاء مجمع را مستفیض میفرمودند.

ب— با اعلان شرکت نفت به تشکیل جلسه مجمع‌عمومی در تاریخ ۱۶ ژوئن جناب آقای فیض بقدری بحضور در مجمع بی علاقه بوده که تلقیح را برای مدت یک روز بتأخیر نینداخته و بالنتیجه در اثر کسالت ادعائی در مجمع عمومی حضور نیافته است.

نحوه عمل مشارالیه میزان علاقمندی کمیسر نفت را بانجام وظایف محوله روشن میسازد و یا حداقل نشان میدهد که آقای فیض برای حضور خود در مجمع‌عمومی بنحو یکه سرجان کدمن هم گفته بود ارزش و تأثیری قائل نبوده در صورتیکه ماده ۱۵ قرارداد وظایف سنگینی را بعهده کمیسر نفت محول میدارد و صریحاً میتوان گفت که بعد از تمدید قرارداد هم تا امروز هیچوقت کمیسرهای نفت وظیفه خود را انجام نداده‌اند و اداره امتیازات و معادن هم مانند کمیسر نفت اداره تشریفاتی بیش نبوده والا لازم بود نسبت به تخلفاتیکه کمپانی از سال ۱۹۳۲ تاکنون‌نسبت باجرای مواد همین قرارداد شوم مجدد نموده مورد مسئولیت قرار گیرد تا امروز که اساس قضیه مورد مذاکره واقع‌شده پرونده‌های کافی و کامل موجودبوده و در دسترس مشاورین قرارداده میشد.

نکته دیگر یکه بیشتر ایجاد تأسف میکند آنستکه هیئت مستشاری وزیر دارائی فعلی را رئیس سابق و اسبق اداره امتیازات و کمیسر نفت و معاون او تشکیل میدهند و البته چنانچه آقایان علاقه و تخصصی در امور نفت میداشتند کار ما بوضع فعلی نمیرسید.

۵ــ کیفیت رسیدگی بمحاسبات شرکت

طبق مندرجات امتیازنامه ثانوی دولت ایران حق رسیدگی و کنترل در محاسبات کمپانی دارد تا بتواند حقوق ملت ایران را حفظ کند.

آیا از این حق استفاده میشود؟ البته هر فرد ایرانی انتظار دارد که یکی از لایقترین و علاقمندترین افراد ایرانی از طرف دولت ایران انتخاب گردیده و بمحاسبات شرکت نفت رسیدگی کند ولی بسیار متأسفم که بخوانندگان محترم عرض کنم تا این اواخر که نگارنده اطلاع داشتم محاسب دولت ایران در شرکت نفت یکنفر انگلیسی بنام «رابرتس» بوده.

این انگلیسی جنتلمن بنام محاسب دولت ایران حقوق گزاف از دولت ایران میگیرد و سالی ٦ الی ٨ ماه در لندن زندگی می کند.

در سال ۱۹۲۵ که یکی از دوستان من ناصر فیلی معاون آقای رابرتس را در آبادان ملاقات کرد و از کیفیت کنترل محاسبات و نحوه عمل سؤال نمود آقای فیلی چنین جوابداد: وقتیکه شما می بینید محاسبات دولت ایران و رسیدگی کننده بحساب کمپانی نفت انگلیس و ایران یکنفر انگلیسی است چه انتظاری برای صحت ارقام و یا دقت در کنترل و حساب دارید.

در سال ۱۹۲۰ مأمور مذاکره از طرف دولت ایران با کمپانی نفت ارمیتاژ اسمیت مستشار معرفی شده از دولت انگلیس میشود. و مأمور رسیدگی بحساب و روشن کردن تخلفات کمپانی (مکلین تاک) تبعه انگلیس میگردد. بعد از تجدید امتیاز مأمور رسیدگی بمحاسبات کمپانی (رابرتس) میشود و در اینموقع که مذاکره اساسی درباره نفت شروع شده، مستشاران دولت کمیسر نفت و معاون او قرار میگیرند. باین نحوه عمل چه باید گفت نمیدانم!!

در این ایام که موضوع نفت نقل محافل سیاسی و اقتصادی کشور است گفته میشود که ممکن است میزان عواید دولت ایران بیشتر گردد مثلاً صدی بیست از منافع خالص که در امتیازنامه اخیر قید شده بصدی چهل یا

بیشتر تبدیل گردد. گذشته از اشکالات اساسی دیگر که در باب محاسبات کمپانی نفت موجود است و بعداً هر یک در جای خود تذکر داده خواهد شد اصولاً وقتیکه کمیسر نفت با جلب‌نظر کمپانی انتخاب گردد و او هم کوچکترین وظیفه را انجام ندهد و محاسب دولت ایران یکنفر انگلیسی باشد بحسابیکه از طرف کمپانی برای تعیین عواید دولت ایران داده میشود و یا به کنترلی که از طرف محاسب بعمل می‌آید چه اعتمادی میتوان‌داشت با این کیفیت هر قدر هم بخواهند میتوانند صورت ظاهر حق‌الامتیاز و عواید دولت را بالا ببرند اما عمل و نتیجه چه خواهد شد؟

نتیجه و عمل همانست که ملت ایران بچشم خود می بیند طلای سیاه مانند سیل از کشور او خارج و بانگلستان سراز یر گردیده و این ملت بدبخت در اثر داشتن همین ثروت سرشار در بدترین وضع سیاسی و اقتصادی بسر میبرد.

٦ــ منافع خالص کمپانی

طبق بند (ب) از ماده ۱۰ قرارداد جدید کمپانی مکلف است که پس از وضع ٦۷۱/۲۵۰ لیره بیست درصد از منافعی را که بصاحبان سهام عادی کمپانی نفت توزیع می‌نماید به دولت ایران بپردازد. و در بند (ج) همان ماده قید شده است که مجموع مبالغی که کمپانی برای هر سال بموجب جزء الف (حق‌الامتیاز سالیانه) و جزء (ب) (بیست درصد از منافع) باید بدولت ایران بپردازد نباید کمتر از ۷۵۰/۰۰۰ لیره استرلینگ باشد.

صرفنظر از اعتراضات و ایرادات موجهی که جناب آقای دکتر مصدق در نطق خود نسبت به حداقل تعیین شده نمودند که عیناً قسمت مزبور از نطق معزی‌الیه درج گردید اصولاً چنین بنظر میرسد که دولت امضاء کننده این قرارداد قادر نبوده و یا نمیخواست قوه ممیزه خود را بکار انداخته و بگزارش ارمیتاژ اسمیت مراجعه نموده ببینند که یکنفر مستشار انگلیسی صریحاً اعلام میدارد که کمپانی حاضر است برای استخراج هر یک تن پنج شلینگ

کارسازی دارد و با این وصف دولت وقت فقط به دلخوشی تعیین حداقل که پیشرفت صنعت نفت و کثرت میزان استخراج بخوبی نشان میداد که حداقل تعیین شده ناچیز و بیمقدار است با سهولت و آسانی پنج شلینگ را بچهار شلینگ تبدیل کرده و با در نظر گرفتن حداقل استخراج سنوات اخیر که در حدود ۲۲ میلیون شلینگ مابه‌التفاوت در ۵ شلینگ به چهار شلینگ که مساوی پانصد و پنجاه هزار لیره است ضرر عمدی به ملت ایران زده‌اند.

نکته مهم دیگری که مأمورین دولت در موقع تنظیم قرارداد از آن غفلت نموده‌اند آنستکه در بند (ب) ماده ۱۰ صدی بیست از سودی که بصاحبان سهام عادی پس از وضع ٦۷۱۲۵۰ لیره داده میشود متعلق حق ایران شناخته شده و دولت وقت نخواست یا نتوانست متوجه این نکته شود که مقیاس منافع کمپانی آن نیست که بصاحبان سهام داده میشود. زیرا قرارداد نامبرده تقریباً ۱٤ سال پس از جنگ بین‌المللی اول تنظیم و امضاء شده و رجال کشور قطعاً متوجه شده‌اند که در زمان جنگ اصل مالکیت از هر حیث در کشور انگلیس منتفی می شود طبق قانون خاص زمان جنگ دارائی منقول و غیرمنقول اشخاص در اختیار دولت قرار میگیرد و از همین نظر بود که در زمان جنگ اخیر هم مالیات بر عایدات به ۸۰ درصد ترقی کرده است و نسبت به ۲۰ درصد نیز دولت باندازه اعاشه روزانه صاحبان سهام بآنها داده و بقیه را بعنوان وام ملی در اختیار خود میگرفت و بنابراین سهمی را که کمپانی نفت جنوب و سایر شرکتها بصاحبان سهام عادی میدادند بسیار ناچیز و غیرقابل ذکر بود و متأسفانه دولت با توجه به این نکات معذلک به جای اینکه مقیاس ۲۰ درصد را مطلق منافع کمپانی قرار دهد مقیاس را میزان قابل تأدیه بصاحبان سهام عادی قرار داده.

نتیجهٔ این امر چه شد

از نتیجه این امر در زمان جنگ و مالیات ۸۰ درصد اطلاع دقیقی ندارم ولی بیلان سال ۱۹٤۷ را که در دست است ذیلاً نقل میکنم:

۱— حقوق دولت ایران برای سال ۱۹٤۷ براساس ۱۸/۳۲۸/٦۹۲ تن جمع صادرات فروش شرکت نفت بترتیب زیر محاسبه شده است.

اصل حق الامتیاز از قرار هر تن ٤ شلینگ	۳/٦٦۵/۷۳۸—۸—۰ لیره
تفاوت بهاء طلا نسبت بمبلغ فوق	۱/۵۹٦/۱۲۳—۱۱—۰لیره
اصل مالیات از قرار هر تن ۹ پنس	
برای شش میلیون تن اول و شش پنس برای بقیه	۳۰۸/۲۱۷—٦—۰لیره
تفاوت بهای طلا نسبت بمبلغ فوق	۲۳۲/۱۷۱—۱٤—۰لیره
حصهٔ دولت از سود توزیع شده بصاحبان سهام	۱/۰۷٤/۰۰۰لیره
جمع	۷۱۰/۱۲۵/۰۱۹—۱۱لیره

تفاوت بهای طلا بطور یکه در متن ذکر شده مورد اختلاف بین دولت و شرکت میباشد.

۲— این مبلغ طبق حساب سود و زیان شرکت برای سال ۱۹٤۷ بترتیب زیر محاسبه شده است:

سود قابل توزیع	۱۸/۵٦٤/۸۵۷لیره
مالیات دولت انگلستان	۱۵/۲٦٦/٦٦۵لیره
حقوق دولت ایران	۷/۱۰۱/۲۵۱لیره
جمع	٤۰/۹۳۲/۷۷۳لیره

با ملاحظه شرح فوق معلوم شد که کمپانی نفت در سال هزار و نهصد و چهل و هفت ۱۸/۵٦٤/۸۵۷ لیره سود قابل توزیع داشته و ۱۵/۲٦٦/٦٦۵ لیره بابت مالیات پرداخته که جمع دوقلم مزبور با ۱/۰۷٤/۰۰۰ لیره که بعنوان سود به دولت ایران داده شده ۳٤/۸۸۵/۵۱۲ لیره میشود که پس از وضع ٦۷۱/۲۵۰ لیره مقرر در بند (ب) از ماده ده ۳٤/۲۱٤/۲٦۲ لیره باقی میماند که ۲۰ درصد مبلغ مزبور (برفرض اینکه منافع خالص کمپانی فقط مبلغ نامبرده باشد) در حدود ٦ میلیون و چهل هزار لیره میگردد در صورتیکه کمپانی نفت جنوب بابت عوائد مقرر در بند (ب) در سال نامبرده در حدود

یک میلیون لیره پرداخته است و مابه‌التفاوت آن که تقریباً پنج میلیون لیره بوده نپرداخته و این مبلغ ضرر فاحشی است که بخزانه دولت رسیده است.

نویسنده یقین دارد که کمپانی نفت دفاع میکند که بند (ب) ناظر بر تأدیه ۲۰ درصد بمیزانی که بصاحبان سهام عادی داده میشود میباشد و قهری است منافعی که بصاحبان سهام عادی داده میشود پس از وضع مالیات به دولت انگلستان است. ولی جان کلام در اینجاست که شرکتی که در ایران تشکیل میشود باید از هر حیث تابع مقررات این کشور باشد و مالیات و عوارض قانونی کشور را بپردازد نه اینکه باستناد فسمت اخیر ماده ۱۰ از تأدیه مالیات قانونی به دولت ایران امتناع ورزیده بلکه مالیات بردرآمد را به دولت انگلستان پرداخته و تأسف‌آورتر آنکه سود ویژه دولت ایران پس از وضع مالیات بدولت انگلستان تعیین و تأدیه گردد و نتیجه باینجا منتهی نشود که شرکت تشکیل شده در ایران برای استخراج معادن این کشور مالیات خود را بدولت انگلستان بپردازد و خلاصه دولت ایران نیز از سود حاصله از شرکت با حساب دقیقی که فوقاً بطور روشن و واضح بیان گردید پنج میلیون لیره مالیات بر عایدات بدولت انگلستان بدهد.

بنده نمیتوانم هیچ گونه منطق و استدلالی ولو ظاهری و سطحی هم باشد برای خداوندان نفت و ساکنین سواحل رود تایمز پیدا کنم— جز همان حکایت معروف نویسنده مشهور فرانسوی (لافونتن) و داستان گرگ و بره و غلبه و استیلا و زورگوئی قوی بر ضعیف.

در هر حال تبدیل ۵ شلینگ از هر تن نفت استخراجی به ٤ شلینگ در سالهای اخیر منتهی به پانصد و پنجاه هزار لیره خسارت و سوء تفسیر کمپانی از بند (ب) ماده ۱۰— فقط در سال ۱۹٤۷ منجر به پنج میلیون ضرر بخزانه کشور گردید. **مسئول این خسارات جبران‌ناپذیر کیست نمیدانم!!**

آیا مأمورین مذاکره درباره نفت و مستشاران آقای گلشائیان وزیر دارائی نماینده تام‌الاختیار دولت وارد در این مباحث شده و بپاس وظیفه‌ایکه

در برابر ملت ایران و نسلهای آینده کشور دارند مصالح عمومی را بر منافع و حفظ موقعیت های شخصی ترجیح داده معایب و مضار قرارداد مخصوصاً سوءتفسیر و اعمال بی رو یه کمپانی را روشن کرده و بفکر چاره اساسی که بحال این ملت ستمدیده مفید باشد خواهند بود یا خیر؟

۷– چگونه ۵۲ درصد دارائی شرکت را از دست دادیم؟

در امتیاز مجددی که در سال ۱۳۱۲ بکمپانی نفت داده شده تنظیم کنندگان مواد امتیازنامه بهیچ نحو مندرجات قسمت اخیر فصل ۱٤ امتیازنامه دارسی را در نظر نگرفته اند تا اینکه امتیازنامه بکیفیتی تنظیم گردید که بنظر خوانندگان رسیده و مثل آن است که کمپانی یا شرکتی ابتداء بساکن امتیازی درخواست نموده و دولت نیز آن امتیاز را طبق مواد معینه به آن شرکت واگذار کرده و چنانچه قسمت اخیر ماده ۱٤ قرارداد دارسی مورد توجه دولت وقت و وز یردارائی وقت قرار میگرفت هرگز امتیازنامه اخیر که نکته اساسی در آن فراموش شده تنظیم نمیشد.

قسمت اخیر فصل ۱٤ امتیازنامه جهت اطلاع خوانندگان مجدداً درج می گردد.

«بعد از انقضاء مدت معینه این امتیاز تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکت بجهت استخراج و انتفاع معادن متعلق بدولت علیه خواهد بود. شرکت حق هیچگونه غرامت از این بابت نخواهد داشت.»

برای اینکه مطلبی که فعلاً لازم است تذکر داده شود بیشتر روشن گردد ناچار از دادن توضیحی می باشیم تا خوانندگان بهتر حقیقت امر و مضار قرارداد جدید را درک فرمایند.

اخیراً در تهران معمول شده است که صاحبان اراضی و یا متولیان موقوفات اراضی و یا ملک موقوفه را به شخص یا شرکتی برای حداکثر مدت ده سال واگذار میکنند که طرف قرارداد طبق نقشه ایکه بامضای طرفین میرسد بنا و ساختمان مهمی ایجاد نموده و تا مدت ده سال از آن بنا استفاده کرده و

بعد از انقضاء مدت مزبور بنای ساخته شده طبق قرارداد را کلاً بصاحب ملک واگذار نمایند و صاحب زمین علاوه از تملک و تصاحب ابنیه ساخته شده برای تمام مدت قرارداد نیز از سازنده بنا مال الاجاره در یافت می کند و البته مال الاجاره‌ای را که صاحب ملک در یافت می کند متناسب با بنای ساخته شده نیست ولی صاحب ملک بامید تملک بنای ایجاد شده در ملک او بنفع کم قناعت نموده تا در آخر مدت تمام بنا را تصرف و تملک کرده و حداکثر بهره‌برداری را بنماید و سازنده بنا نیز در این معامله سود سرشاری میبرد زیرا هزینه‌ایکه برای ساختمان بنا می کند در مدت ده سال استهلاک نموده و هر سال به نسبت یک دهم از هزینه‌ایکه برای ساختمان نموده بدست آورده و بالنتیجه در آخر مدت ده سال کلیه هزینه ساختمان استهلاک شده و مال الاجاره ناچیز مالک را نیز پرداخته و از سودیکه ممکن بود بانکها برای سرمایه او بدهند بمراتب بیشتر استفاده کرده است.

با توجه بجریان معروض و معاملات روزانه برای هرکس که مختصر دقتی کند روشن می شود که واگذار کننده اراضی در هرسال به نسبت مدت قرارداد مالک قسمتی از ابنیه و ساختمان می گردد و با مرور زمان بتدریج مالکیت صاحب زمین بیشتر شده و علقه مالکیت سازنده بنا کمتر می گردد.

با توضیح نامبرده توجه باین نکته ضروری است که مدت امتیاز دارسی ٦۰ سال بوده و در سال ۱۹٦۱ مدت امتیاز مزبور منقضی می گردید و بالنتیجه درسال ۱۹٦۱ کلیه اسباب و ادوات وابنیه موجوده و ماشین آلات وغیره متعلق به ایران میشده و با در نظر گرفتن اصل اساسی ذکر شده در بالا که از هیچ حیث قابل خدشه نیست در سال ۱۹۳۲ که ۳۱ سال از مدت امتیازنامه دارسی منقضی شده بود سی و یک شصتم یا تقریباً معادل پنجاه و دوصدم از کلیه ادوات و اسباب و ابنیه و سایر لوازم کمپانی نفت متعلق به دولت ایران بوده و در آن تاریخ کمپانی فقط مالک چهل و هشت درصد از لوازم و ماشین آلات و اموال منقول و غیر منقول بوده است که در انقضاء مدت ۲۹

سال دیگر یعنی ۱۹٦۱ آن ٤۸ درصد نیز متعلق بدولت ایران میشد و بنابراین تنظیم کنندگان قرارداد می بایستی متوجه باشند که در سال ۱۹۳۲ دولت ایران علاوه ازمالکیت کلیه معادن و بنادر و مجاری و غیره مالک پنجاه و دو درصد تمام اموال منقول و غیرمنقول متعلق بکمپانی نفت بوده و چنانچه استیفاء حقوق ملت ایران منظور نظر میبود حتمی و ضروری بود که علاوه از تعیین حقوق مربوط بحق‌الامتیاز و مالیات و عوارض و غیره ۵۲ درصد کلیه دارائی شرکت نفت ارزیابی میشد و در صورتیکه کمپانی مایل بتمدید میبود یا بهاء واقعی تمام ۵۲ درصد را نقداً بدولت ایران میپرداخت و یا اینکه در قرارداد تصریح میشد در انقضاء سال ۱۹٦۱ کلیه دارائی منقول و غیر منقول متعلق بدولت ایران است و کمپانی نفت از تاریخ انقضاء قرارداد دارسی از جهت اینکه هیچگونه مالکیتی در دارائی منقول و غیرمنقول موجوده تا آن تاریخ ندارد.

از تاریخ نامبرده رابطه مالی کمپانی با دولت ایران مثل رابطه یک مستأجر نسبت به موجر درباره بنا و ساختمانی است که از هر حیث خاتمه یافته و بایستی مستأجر مال‌الاجاره کامل مالک را بپردازد که در آنصورت طبق معمول هیچوقت برای مستأجر سودی بیش از ده درصد منظور نمیگردد و البته بعد از سال ۱۹٦۱ چنانچه هزینه اساسی لازم میبود یعنی ایجاد ساختمانهای جدید یا ورود ماشین‌آلات مهم آن هزینه بعهده دولت ایران بود و در هرحال رابطه امتیازدهنده و امتیازگیرنده بکیفیت مقرر در مواد امتیازنامه که سود حاصله امتیازدهنده ناچیز ومنافع امتیازگیرنده سرشار است در انقضاء سال ۱۹٦۱ بکلی منقطع میشد.

نکته‌ای که اینک بعرض رسید یک موضوع غامض و پیچیده‌ای نیست. یک مسئله ساده و یک امر روشنی است که همه روزه در تمام دنیا بین افراد ساری و جاری است و دولت وقت در موقع تنظیم قرارداد از توجه باین نکته مهم غفلت کرده و صریحاً میتوان گفت با تمدید امتیاز و عدم

تعرض به نکته ۵۲ درصد کلیه دارائی شرکت نفت را که در آن تاریخ متعلق بملت ایران بوده و ملت ایران بامید تملک آن در مدت سی و یک سال منقضی شده تا آن تاریخ بیش از مبلغ ناچیزی نگرفته برایگان از دست داده است.

جناب آقای دکتر مصدق در نطق مشروحی که در دوره چهاردهم در باب تجدید امتیاز نموده‌اند و ما قسمتی از آن را قبلاً درج کردیم حساب خسارت منافع حاصله از تاریخ ۱۹٦۱ تا ۱۹۹۱ را فرموده و جمع این خسارت را بر فرض اینکه درآمد نفت جنوب بمیزان حداقل در نظر گرفته شود ۱۲۸ میلیون لیره انگلیسی از قرار هر لیره ۱۲۸ ریال ۱٦/۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰ ریال تعیین فرموده‌اند و البته چنانچه متوجه مالکیت دولت ایران در ۵۲ درصد کلیه دارائی شرکت میشدند و بهاء آنرا نیز تعیین میکردند آنوقت معلوم میشد که خسارت و ضرر حاصله از تمدید چه مبلغ سرسام‌آوری را تشکیل میدهد.

اینک که مذاکرات مجدد در جریان است و متخصصین حقوقی از فرانسه دعوت شده‌اند ضروری و لازم است که نماینده تام‌الاختیار دولت نسبت به این نکته اساسی نیز مستشاران دعوت شده را در جریان گذارده و با جلب نظر آنان و روشن کردن زیانهای حاصله از تمدید در آینده حق ملت گرسنه و پریشان ایران از این حیث نیز حفظ شده و نگذارند بیش از این خداوندان نفت حقوق مسلمه ملّت ایران را به بهانه‌های مختلف غصب نموده و این ملت در اثر فقر اقتصادی در بدترین وضع بهداشتی و فرهنگی زندگی کند.

۸– سود توزیع شده بصاحبان سهام

شرکت نفت ایران و انگلیس در بیلانهائیکه سالیانه بمجمع عمومی میدهد مبلغی بعنوان سود قابل توزیع تعیین می کند مثلاً در سال ۱۹٤۷ که ما بیلان آنرا قبلاً منتشر نموده‌ایم سود قابل توزیع ۱۸/۵٦٤/۸۵۷ لیره تعیین گردیده و اعتراضاتیکه بر نحوه عمل یعنی دادن سهم دولت ایران از سود قابل

توزیع نه از کل درآمد کمپانی وارد بود اجمالاً ذکر نمودیم و حالا باید دید آیا راستی سود حقیقی قابل توزیع کمپانی در سال ۱۹٤۷ همین مبلغ بوده یا خیر و برفرض محال که سود واقعی صاحبان سهام بیش از مبلغ ۱۸ میلیون لیره نبوده آیا طبق بند (ب) از ماده ۱۰ امتیازنامه ۲۰درصد از سود قابل توزیع بملت ایران داده شده است یا خیر؟

ما در فصول آینده روشن می کنیم که قسمتی از هزینه‌هائی را که کمپانی نفت در ستون خرج وارد میکند غیرمرتبط بعمل بهره‌برداری نفت میباشد و بخرج گذاشتن آن هزینه‌ها در کمپانی نفت تضییع حق ملت و دولت ایران بمیزان ۲۰ درصد از سود حاصله است ولی فعلاً دو نکته بیشتر را نمیخواهیم تذکر دهیم یکی اینکه در هر حال سود قابل توزیع مبلغ تعیین شده در بیلان نیست و دوم اینکه ۲۰درصد همین مبلغ تعیین شده را نیز بدولت ایران نمی پردازند.

اما در باب اینکه سود قابل توزیع شرکت نفت بیش از مبلغ تعیین شده در بیلان ۱۹٤۷ بوده چند سطر از مجله «فرتون» که بحث دقیقی نسبت به درآمد شرکتهای نفت در سالهای اخیر نموده مینگاریم. مجله نامبرده مینویسد:

«در ظرف ۲ سال گذشته مؤسسات نفت در دنیا مواجه با عایدات گزافی شده است که در دوره معاصر بیسابقه میباشد و در سال ۱۹٤۷ با وجود اینکه در مدت نیمه اول سال هنوز محصول شرکتها تحت کنترل و تأثیر اداره تثبیت قیمتهای آمریکا بود صنعت نفت در مقایسه تمام ادوار گذشته یک اضافه درآمد خالصی معادل ۱۰۰۰ میلیون دلار نشان داد.

(این رقم مجموع کل منافع خالص پس از وضع مالیات است)... و در سال ۱۹٤۷ برعواید نامبرده ٦۰۰ میلیون دلار اضافه شده و در سال ۱۹٤۸ درآمدها با کمک ۲۳ درصد ازدیاد قیمت نفت خام در حال صعود بآسمان میباشد.

در ربع اول سال سهام شرکت «آتلانتیک رفانیک» در حدود ۲۰۰ درصد نسبت بهمین مدت در سال گذشته ترقی کرده بود... انتظار میرود در سال جاری درآمد کل در حدود ۷۵ درصد اضافه شده و در واقع با رقمی که بیش از دو هزار میلیون دلار است سر به کهکشان بزند.

صنعت نفت بیش از هر زمانی در تاریخ وجودش رو به ازدیاد و افزایش است و در این ایام بطور متوسط در حدود روزی شش میلیون بار یل یعنی یک میلیون بار یل حداکثر تهیه نفت در زمان جنگ و دو برابر تهیه نفت در قبل از جنگ استخراج میگردد مع الوصف این جریان عظیم نفت بزحمت احتیاجات دنیا را تأمین میکند... بازار خرید و فروش سهام نفت با آن خاصیت غریزه‌ای که دارد همه را متوجه این نکته می کند که صنعت نفت در ابتدای این قرن نسبتاً محدود بوده و حال با ۲۰ هزار میلیون دلار دومین صنعت امریکا از حیث سرمایه شده است بطور یکه در مقابل عظمتش ممکن است صنعت کاملی از قبیل هواپیمائی بکلی از نظر محو گردد. یک سلسله تحولات بزرگ اساسی در جریان میباشد. هیجان و آشفتگی بیش از این بوده و تعبیرات و تحولات نیز تازه‌تر از آنستکه کسانیکه در خارج از این صنعت هستند بدانند که اصل این واقعه چیست. و حقیقت امر این است که این صناعت از حیث توسعه درآمد و تدابیر فنی بطرف سطح تازه و بالا تری میرود عده قلیلی هستند که خیلی با احتیاط صحبت از یک سطح جدید میکنند ولی تحولات صنعت نفت بعد از جنگ بقدری سریع و تغییرات آن بحدی از پایه و اساس بوده که آنرا میتوان یک تغییر اساسی در اقتصاد نفت دانست.»

***

شرحی که عیناً ازمجله «فرتون» نقل گردیده که درآمدشرکتهای نفت را ذکر کرده است روشن میکند که بعد از جنگ سود ویژه شرکتهای نفت چه ارقام درشتی را تشکیل میدهد و با ازدیاد روزافزون نفت استخراج شده و ترقی قیمت و کثرت بازار معلوم است که سود واقعی کمپانی نفت ایران و انگلیس

نیز بمراتب بیشتر از بیلانی است که بمجمع عمومی میدهند مخصوصاً وقتی این نکته را در نظر بگیریم که مزد کارگر در کشورهای مختلف امر یکا چندین برابر مزد کارگر در ایران است و بعلاوه هیچ کشور امتیاز دهنده‌ای این اندازه بی در و دروازه نیست که هر مقدار جنس و مال‌التجاره که شرکت نفت بخواهد وارد یک بازار مهم مشرق بنماید و بعنوان لوازم فنی بهره‌برداری عوارض گمرکی و سایر حقوق دولت را نپرداخته و بنام داشتن امتیاز نفت یک کشوری را میدان تاخت‌وتاز اقتصادی خود قرار دهد و بالاخره منظور اصلی خداوندان نفت که (کارگر ارزان باشد) در این کشور بیش از هرجا بدست آید آن وقت معلوم میشود که درآمد شرکت نفت جنوب به نسبت سرمایه‌ای که بکار انداخته چندین برابر درآمد از سود ویژه و ناویژه شرکتهای نفت امریکاست و بهیچ‌نحو بیلانی که برای تعیین سود قابل توزیع و بالنتیجه تعیین سودی که طبق بند (ب) ازماده ۱۰ باید بدولت ایران کارسازی شود قابل اعتماد نیست.

چنانچه فوقاً تذکر دادیم برفرض محال بصحت ارقام بیلان و تحقق باین که سود قابل توزیع بصاحبان سهام در سال ۱۹۴۷ بالغ بر ۱۸/۵۶۴/۸۵۷ لیره بوده میبایستی طبق بند نامبرده پس ازوضع ۶۷۱/۲۵۰ لیره نسبت به بقیه ۲۰درصد به دولت ایران کارسازی شود که ۲۰درصد ۱۸/۵۶۴/۸۵۷ لیره پس ازوضع ۶۷۱/۲۵۰ لیره ۳/۵۷۸/۷۲۱ لیره می گردد در صورتی که طبق خلاصه بیلانی که در جزوه سخنرانی انتشار یافته از طرف آقای دکتر حسین پیرنیا رئیس اداره امتیازات و معادن نفت منتشر گردیده در سال ۱۹۴۷ ازبابت بند(ب)ماده ۱۰بعنوان ۲۰درصدسودتوزیع شده بصاحبان سهام فقط ۱/۰۷۴/۰۰۰ لیره به دولت ایران داده شده ومابه التفاوت مبلغ تأدیه شده به دولت ایران بابت ۲۰درصدسودتوزیع شده بصاحبان سهام با ۲۰ درصد حقیقی همین ۱۸ میلیون تعیین شده ۲/۵۰۴/۷۲۱ لیره می باشد و نمی دانم اداره امتیازات که بیلان نامبرده از طرف رئیس آن اداره منتشر

گردیده چگونه باین حساب ساده توجه نکرده است. آیا بند (ب) از ماده ۱۰ را که با تفسیر و تعبیر کمپانی صددرصد بضرر دولت ایران است نخوانده و یا اینکه یک عمل ساده تفریق ۶۷۱/۲۵۰ لیره از ۱۸/۵۶۴/۸۵۷ لیره و تقسیم باقیمانده به ۵ که ۲۰ درصد باشد نتوانسته است انجام دهد و یا نخواسته است بوظیفه خود عمل کرده تا بالنتیجه خسارت حاصله دولت ایران طبق همین بیلان ۲/۵۰۴/۷۱۱ لیره گردد. و البته انتظار میرود که دراین موقع بدواً به تمام بیلانهای سنوات گذشته یعنی از سال ۱۹۳۲ تا امروز رسیدگی دقیق شده و آنچه را که حقوق حقه دولت ایران بوده از کمپانی در یافت و در آتیه مراقبت شود که ذخایر تحت الارضی این ملت پریشان باین سهولت و رایگان به جیب سرمایه‌داران انگلیسی نرفته و ملت ایران بیش از این در فقر و مسکنت زندگی نکند.

۹ــ وجود تعداد زیادی از کارمندان خارجی برخلاف مادهٔ ۱۶ قرارداد است

برای اینکه خوانندگان بخوبی باین اعتراض توجه نمایند اینک قسمتی از مادهٔ ۱۶ قرارداد عیناً درج میگردد[1]:

مادهٔ شانزدهم ــ طرفین قرارداد تصدیق دارند و قبول مینمایند که اصلی که مدار اجراء این قرارداد میباشد آنست که در منافع طرفین حفظ حد اعلای منتج بودن و صرفه‌جوئی در اداره و عملیات کمپانی در ایران ضرورت دارد.

بند ۲ از مادهٔ ۱۶ــ مسلم است که کمپانی صنعتگران و مستخدمین

۱ــ ۸ فقره از اعتراضات که قبلاً بنظر خوانندگان رسید در موقعی تنظیم و در روزنامه انتشار یافت که هنوز کمیسیون مخصوص مربوط به نفت تشکیل نشده بود و پروفسور ژیدل و همراهانش بایران نیامده بودند و بدین جهت ضمن بیان آن اعتراضات هیچگونه اشاره بجلب توجه کمیسیون مخصوص و مشاورین دعوت شده نگردید ولی در موقع تدوین اعتراض نهم، کمیسیون مخصوص تشکیل شد و از این تاریخ است که در موقع ذکر اعتراضات تذکر لازم و مفید به کمیسیون و وزارت دارائی و مشاورین دولت ضمن ذکر اعتراض داده شده است.

فنی و تجاری خود را باندازه‌ای که اشخاص ذیصلاحیت و با تجربه در ایران یافت شود از اتباع ایران انتخاب خواهد کرد و این نیز مسلم است که مستخدمین غیرفنی کمپانی منحصراً از اتباع ایران خواهد بود.»

حالا باید دید این شرایط تا چه اندازه اجراء شده و میشود.

طبق مندرجات صفحه ۵ جزوه‌ای را که شرکت نفت تحت عنوان «شرحی درباره اقداماتیکه شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران در مورد امور اجتماعی و رفاه کارکنان خود در ایران معمول داشته است» در اواخر سال ۱۹٤٦ تعداد کارکنان شرکت بالغ بر ٦۵ هزار نفر بودند ولی اینک طبق اطلاعات اجمالی که در دست است عدهٔ کارگران شرکت در نقاط مختلف خوزستان از آبادان و هفت گل— مسجد سلیمان— آغاجاری— پازنان— لالی— بندر معشور— گچ ساران— دارخوین— کوت عبدالله در حدود هشتاد هزار نفر میباشند و عدهٔ کارمندان شرکت نفت اعم از اداری و فنی و پزشکی و غیره در حدود هشت هزار نفر هستند که از هشت هزار نفر کارمند در حدود نصف آن ایرانی و نصف دیگر انگلیسی و هندی[1] می‌باشند که البته کارمندان هندی خیلی کمتر از کارمندان انگلیسی هستند و ازاین عدهٔ چهارهزار نفر ایرانی هم هیچ‌یک دارای مشاغل حساس نمی‌باشند...»

فاتح در کتاب پنجاه سال نفت ایران موقعیت ایران قبل از الغای امتیاز دارسی می‌نویسد:

«... قبل از الغای امتیاز دارسی دولت ایران موقعیت فوق‌العاده مستحکمی درقبال شرکت داشت که متأسفانه زمامدار وقت آنرا کاملاً درک نکرده بود و اگر بآن پی برده بود میتوانست بدون ایجاد جنجال و هیاهو استفیای حق ایران را بنماید. موقعیت و دلایل مشروع و مستدل آن برای احقاق حق خود در آنموقع بشرح زیر بود.

۱— و پاکستانی.

۱— خسارت وارده بدولت ایران در نتیجهٔ فروش نفت ارزان از طرف شرکت بدولت انگلیس یکی از ادعاهای مشروح و دنیا پسندی بود که در هر جائی طرح میشد بمحکومیت شرکت و پرداخت خسارت منتهی میگردید.

۲— در امتیازنامهٔ دارسی حق‌الامتیاز از روی مبنای شانزده درصد از درآمد خالص بدون هیچ قید و شرطی بایستی وصول گردد و بعبارت دیگر دولت ایران در عواید شرکت سهیم بود و بالطبع حق داشت که مانع حساب‌سازی و هزینه‌های غیرمشروع شود. دولت میتوانست سهیم بودن در منافع را وسیله قرار داده و در اقلام خرج شرکت نظارت کامل برقرار کند و مدعی شود که کلیهٔ درآمد بدون هیچ کم و کسری بابت ذخیره یا پرداخت سود قروض و یا عناوین دیگر (به نسبت شانزده درصد متعلق بایران و هشتاد و چهار درصد متعلق بشرکت) بین طرفین تقسیم گردد. دامنهٔ اعمال نظر در اینکار بحدی وسیع بود که ممکن بود مشکلات بسیاری را برای شرکت فراهم نماید و شرکت را وادار باین کند که تقاضای مشروع دولت را بسهولت بپذیرد.

۳— امتیازنامهٔ دارسی شرکت نفت را از پرداخت مالیات بردرآمد و مالیات‌های مشابه آن بهیچ‌وجه معاف نکرده بود زیرا مادهٔ هفت آن امتیاز فقط اراضی را که شرکت استملاک کرده و محصولاتی را که بخارج صادر میکرد و اثاثیه‌ای را که برای عملیات خود بایران وارد می‌نمود از پرداخت مالیات معاف کرده بود. بنابراین دولت میتوانست بسهولت مالیات بردرآمد متناسبی از شرکت علاوه بر حق‌الامتیاز وصول نماید و جای هیچگونه اعتراض قانونی برای شرکت موجود نبود.

٤— دولت میتوانست بوسیله وضع قوانین مخصوصی که متناقض با امتیاز دارسی نباشد هرسال عواید هنگفت دیگری از شرکت بدست آورد و برای تأیید این نکته شرح زیر را از نطق لرد کدمن که در مجمع سالیانهٔ شرکت پس از عقد قرارداد ۱۹۳۳ ایراد کرده است شاهد می‌آوریم:

«ما بفوریت احتیاج داشتیم که در مورد مالیات بر درآمد ایران و سایر قوانین مربوط به پول و ارز و گمرک و عوارض داخلی و تعادل بازرگانی وضع ثابتی برقرار نمائیم و نسبت بهر یک از آنها حدود و مشخصاتی تنظیم نمائیم زیرا تمام قوانین مزبور موجب تهدید بوده و اختلافاتی را بوجود می آورد».

از بیان فوق بخوبی واضح است که اولیای شرکت کاملاً بمخاطراتی که در پیش داشتند توجه داشته و از عقد قرارداد ۱۹۳۳ که همهٔ آنها را مرتفع میکرد چه اندازه خرسند بودند.

۵ــ دولت میتوانست اجرای کامل تعهدات شرکت را در بارهٔ افزایش مستخدمین ایرانی تقاضا کرده و بوسیلهٔ وضع قوانین مخصوصه بیمه کارگران و کارمندانــ افزایش حقوق آنهاــ ایجاد مسکن و خانه و وسایل آسایش آنها را تأمین نماید بدون اینکه قوانین مزبور معارض با مواد امتیازنامه باشد.

از طرفی بی اطلاعی توأم با غرور و از طرف دیگر وحشت از استیفای حق بوسیلهٔ طریق مشروع که همان حکمیت باشد موجب شد تصمیمی گرفته شود که بالمآل بضرر کشور تمام گشت راه عاقلانه این بود که دولت در آنوقت بفوریت شرکت را دعوت بحکمیت کند و دعاوی مشروع خود را با نظر متخصصین و خبرگان تنظیم نموده و طرح نماید. هیچ تردیدی نیست که اگر این کار شده بود دولت فائق شده و شرکت تسلیم نظریات دولت میگشت و اگر دولت انگلیس میخواست بحمایت شرکت اقدام نماید دولت ایران قادر بود که بجامعهٔ ملل رجوع نموده و از این کار جلوگیری نماید.

نویسنده بخوبی ناظر بود که شرکت چه اندازه از ارجاع بحکمیت وحشت داشت و چه توفیق مهمی چنین عملی برای دولت ایران میتوانست داشته باشد و از روی کمال اطمینان میتوانم بگویم که اگر چنین کاری شده بود کامیابی ایران و استیفای حق آن بطور قطع تأمین گشته بود.»

مسئله‌ای که بیش از همه جلب توجه می کند و نکتهٔ ابهام و یا معما

است، اینست که مقارن انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ چند واقعه بموازات و مقارن هم روی داده است که نمی توان تمام آنها را اتفاقی تصور کرد بلکه طبق نقشهٔ قبلی بوده است. مثلاً در حین الغاء امتیاز دارسی تیمورتاش از کار برکنار و بمحاکمه کشیده میشود و جریان محاکمه بطوری با سروصدا جریان می یابد که تمام مسائل سیاسی روز را تحت الشعاع قرار داده و سپس با آن وضع عجیب مقتول میگردد. یا ناگهان میرزا حسنخان مستوفی الممالک در روز ششم شهریور ۱۳۱۱ دچار سکتهٔ قلبی میگردد و فوت می کند. و همان روز از دو نفر از نمایندگان مجلس (صولت الدوله قشقائی و ناصرخان فرزندش که هر دو نمایندهٔ مجلس بوده اند و در جنگ جهانی اول علیه انگلیسها و با قوای آنها در فارس جنگیده بودند) اول دستگیر بعد سلب مصونیت میشوند و روانهٔ زندان قصر میگردند و بعداً خود صولت الدوله در آنجا بطرز مرموزی مقتول میشود. تا قبلاً گربه را پای حجله کشته باشند و دیگر در مجلس فرمایش هم کسی جرئت نکند کمترین مخالفتی با قرارداد تحمیلی جدید بنماید.

همچنین روزنامهٔ اطلاعات که وابسته به هیئت حاکمه بود به بهانهٔ مقاله ای انتقادی از عقد بعضی قراردادها که بستگی با حق قضاوت قنسولات داشت روز اول تیرماه ۱۳۱۱ برای مدت یکهفته توقیف میشود، تا جراید دیگر که حتی تحت سانسور شهربانی هم بودند گوشی دستشان باشد که اگر کمترین اشاره یا ابهامی نسبت به مسائل روزبنمایند بتوقیف آنها منتهی خواهد گردید.

و برای سرگرم نمودن مردم کارناوال با آنهمه سروصدا و نمایشات در شهر براه می افتد، تا سر مردم را به تماشای کارناوال گرم نموده به لهو و لعب مشغول کرده بفکر مسائل مهم مملکتی نباشند و در هر محفل و مکانی صحبت از کارناوال و زشتی و زیبائی آن بمیان آورند.

***

طرح قرارداد ۱۹۳۳ در مجلس دورهٔ پانزدهم
و اسراری که فاش میشود

مباحثی در مسئله مضار قرارداد ۱۹۳۳ برحسب مدارک و اسنادی که در دست بود قبلاً ذکر شد و تا حدودی که ممکن بود نقل گردید. مجلس دورهٔ پانزدهم نیز با مذاکره و مباحثهٔ در باب نفت شروع میشود (حتی دو سه نوبت هم دولت تحت استیضاح قرار میگیرد) و با مذاکره و جنجال و کشمکش در باب نفت خاتمه می یابد.

مخصوصاً در آخرین روزهای عمر مجلس پانزدهم که دولت ساعد لایحه‌ای بعنوان و نام قرارداد الحاقی تقدیم مجلس میکند تا قرارداد متزلزل و غیرنافذ ۱۹۳۳ را تثبیت و تأیید نماید، مدت یکهفته تمام وقت جلسات که غالباً همه روزه صبح و شب ادامه داشت و یکی از پرجنجال‌ترین ادوار مختلف مجلس بشمار می آید صرف طرح این مسئله میشود.

نگارنده بعنوان مخالف با قرارداد الحاقی متجاوز از شش جلسهٔ طولانی صحبت میکند که قسمتی از آن مربوط به قرارداد ۱۹۳۳ بوده است که ضمن طرح آن باعث درگیری بین تقی زاده و گلشائیان وزیر دارائی و اقلیت که ناطق آن من بودم میشود و غوغائی بر پا میگردد که براثر آن اسرار و اسنادی که تا آنموقع مکتوم بوده برملا می شود. ضمن این درگیریها براثر فشاری که از خارج به مجلسیان وارد می آمد می خواستند مانع صحبت من شوند که با مقاومت سرسختانهٔ اقلیت که تا پای جان ایستاده بودند. موفق نمیشوند (چگونگی این ماجراها و تمام وقایع در کتاب: «نفت و نطق مکّی» بدون کم و زیاد نقل گردیده است).

بهرحال در این جلسات آنچه حائز کمال اهمیت است این است که: آنچه نهان بوده هویدا شده و پرده‌ها بالا رفته و گفتنی‌ها گفته شده است. اینک قسمتی از آن مذاکرات رسمی ذیلاً ذکر میگردد تا مسئلهٔ تمدید قرارداد و تجدید قرارداد ۱۹۳۳ و چگونگی تحمیل آن بر ملت ایران و تاریخ

کشور روشن گردد.

باید یادآور شد که در جلسهٔ روز شنبه اول مرداد. مشروحاً مطالبی گفته بودم که دنبالهٔ آن به جلسه روز یکشنبه موکول گردیده بود. در جلسهٔ یکشنبه ۲ مرداد پس از مدتی صحبت وارد بحث در قرارداد ۱۹۳۳ شده چنین اظهار داشتم:

نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس جلسه ۱۹۶

رئیس— جلسهٔ فوق‌العاده‌ای باید باشد فعلاً عده برای رأی کافی نیست بعداً رأی می گیر یم آقای مکی بفرمائید.

بیانات مکی در موضوع نفت

... موضوع دیگری که بنده راجع به لایحهٔ نفت دارم و در حقیقت اخطار نظامنامه‌ای است، مادهٔ ۵۷ آئین‌نامهٔ داخلی مجلس است که برای درج در تار یخ ایران برای نشان دادن فشاری که بر مجلس بوده است راجع به نفت قرائت می کنم: کمیسیون خارجه— وظایف کمیسیون خارجه عبارت است از رسیدگی به لوایح و طرحهای قانونی مربوط به عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌ها و قراردادها با ممالک خارجه و امتیازات خارجی و استخدام اتباع خارجه و گذرنامه‌ها و فلان. برخلاف نص صر یح آئین‌نامهٔ داخلی مجلس، خبر کمیسیون دارائی نه به کمیسیون بودجه و نه به کمیسیون خارجه رفته است و این برخلاف آئین‌نامهٔ داخلی مجلس است و این شتابزدگی فقط یک علتی دارد یا قطعاً همانطوری که دولت انگلستان راجع بهمین قضیه بهمین دولت فعلی بطوری که بنده اطلاع دارم نت داده است و بواسطهٔ سیاست استتار ما امروز از این نت دولت انگلستان اطلاع ندار یم، یک همچو نتی هم داده‌اند که باید از مجلس بگذرد نمی دانم و قطعاً اگر نت نیست دولت باید تکذیب کند من اطلاع دارم که نت داده دولت انگستان...[1]

۱— منظور از نقل مختصری از صورت جلسات مجلس این بوده که معلوم شود برای تصو یب قرارداد الحاقی ←

نخست‌وزیر: دروغ است، دروغ است، تکذیب می کنم، دروغ است.

دکتر بقائی: عملتان نشان می دهد.

مکی— بنده صبح از آقای وزیر دارائی شنیدم.

دکتر بقائی— بنده اخطار دارم.

مکی— اجازه بفرمائید آقای دکتر بنده حرفم را تمام کنم.

رئیس— صحبتتان را بکنید[۲].

مکّی— تشریح وضعیت شرکت نفت در مدت قرارداد دارسی رفته رفته مرا بیش از آنچه که انتظار می رفت از ادامهٔ جریان وقایع بازداشت و اکنون به جریان الغاء امتیاز دارسی و علل و عوامل آن و نتایجی که برآن مترتب گردیده است مبادرت می نمایم:

تجدید امتیاز

مدارک و اسنادی موجود است که نشان می دهد که شرکت نفت از سال ۱۹۱۶ ببعد براثر سفارش یکی از مشاورین خود مایل به تمدید امتیاز دارسی بوده و در این زمینه سعی وافی بکار می برده است.

نقشهٔ تسلط بر نفتهای خاورمیانه، که تمدید امتیاز دارسی فقط اجرای قسمتی از آن بوده است، همواره مورد نظر دولت انگلستان بوده و برای رسیدن به این هدف از هیچگونه مجاهدت و کوشش مداوم خودداری نکرده است و در اثر همین مساعی بوده که شرکت نفت انگلیس و ایران بوسیلهٔ شرکتهای تابعهٔ خود نفت عراق و نفت خانقین و چون از نفت خانقین صحبت می کنم

→

که در حقیقت در تأیید قرارداد ۱۹۳۳ میباشد از طرف دولت و دربار و انگلیسها چه فشاری وارد میآمده که قرارداد الحاقی بتصویب برسد تا پایه های سست قرارداد ۱۹۳۳ را محکم نموده باشند و اگر به کتاب نفت و نطق مکی مراجعه شود این فشارها منعکس گردیده است.

۲— چون مطالب مربوط به تمدید قرارداد ۱۹۳۳ نبود حذف گردید. برای اطلاع به کتاب «نفت و نطق مکی» ص ۲۷۲ مراجعه شود.

حالا در آتیه می رسیم که نفت خانقین پس از بستن پیمان سعدآباد اراضی ایران است که واگذار شده به عراق (حائری‌زاده— صحیح است در دورهٔ پهلوی این قسمت از ایران رفت) به این موضوع هم می رسیم که نفت خانقین چیست و چطور از ایران مجزا شده (دکتر بقائی— این مادهٔ ۲۰۷ هم بکلی ملغی شده است) که نفت خانقین را بدست آورده بود موفق شد که مدت اولی را در سال ۱۹۲۵ برای مدت ۷۵ سال و دو یمی را، که مثل قرارداد دارسی ۶۰ ساله بود، در سال ۱۹۲۶ برای مدت ۲۵ سال تمدید نماید و بنابراین تمدید مدت امتیاز نفت ایران باقی مانده بود تا شرکت نفت انگلیس و ایران بتواند استفادهٔ کامل از این منابع ذیقیمت را تا حوالی سال ۲۰۰۰ میلادی برای خود بطور انحصار تأمین نماید.

وجود این هدف، یعنی میل به تمدید مدت امتیازنامه دارسی، یکی از علل اساسی اشکال‌تراشیهای شرکت‌نفت در پرداخت‌حقوق حقهٔ ایران و حق‌الامتیاز تعهدی، به بهانه و تفسیرهای ناروای متن قرارداد دارسی، بوده است و چنانچه ضمن این بررسیها خواهیم دید و قبلاً گفته‌ام شرکت مثلاً به بهانهٔ اینکه لولهٔ نفت توسط افراد قبایل بریده شده است، و با وجود آنکه ترمیم آن امر فوق‌العاده آسان و سهلی بوده و حداکثر ۲۰۰۰۰ لیره خرج داشته است، در بیلان ۱۹۱۶ خود معادل یکصد و شصت هزار لیره، بعنوان تخمین خسارت وارده، به حساب ایران گذارده و در سال ۱۹۱۷ مبلغ بالا را به ۴۰۲،۸۸۷ لیره افزایش داده و شروع به استهلاک این وجه از محل حق‌الامتیاز متعلقهٔ به ایران نموده و تا سال ۱۹۲۰....

رئیس— آقای مکی، یکقدری شما تأمل کنید، آقای دکتر بقائی می گویند یک اخطاری راجع به مادهٔ ۴۳ دارند مقدم است، بفرمائید.

خلاصهٔ اخطار دکتر بقائی اینست که طبق آئین‌نامه، قرارداد الحاقی بایستی به کمیسیونهای مربوط برود و نرفته است.

مدتی بین رئیس مجلس و دکتر بقائی مطالبی رد و بدل می شود و

بالاخره رئیس مجلس موضوع را عوض کرده و دربارهٔ مدت نطق که باید محدود به نیم ساعت شود بحث می کند و می گوید:

رئیس— الآن راجع بهمین قرارداد نظر مجلس را با اینکه به بنده احاله شده است می گیرم، مادهٔ ۲۲۰ می گوید: در مواردی که در مفاد این آئین‌نامه اختلافی حاصل شود حل اختلاف با هیئت رئیسه است و در حین انعقاد جلسه نظر رئیس قاطع خواهد بود الآن که اکثریت حاصل شد با اینکه حق به من داده شده است چون مدت نطق ایشان چقدر است من از مجلس رأی خواهم گرفت، من عقیده‌ام این است که ایشان نیم ساعت بیشتر حق ندارند.

دکتر بقائی— اینکه مصرح است.

مکی— مگر اینکه مرا با گلوله از اینجا پائین ببرند.

رئیس— خیر، وقتی که مجلس رأی داد شما را پائین می برند.

مکی— نظامنامه را که نمی شود هر ساعت به نفع هر چیزی تغییر داد.

دکتر بقائی— مگر بخواهید آئین‌نامه را تغییر دهید.

رئیس— بفرمائید.

مکی— با وجود تذکرات و فشار دولت ایران، هیچگونه وجهی از بابت حق الامتیاز به دولت ایران نپرداخته است. بطور خلاصه کلیهٔ اشکال‌تراشیها و بهانه‌جوئیهای بالا، و بسیاری از اقدامات ناروای دیگر شرکت نفت، که بهیچوجه با منطق و عدالت نیز وفق نمی داده است مسلماً برای خسته کردن ایران، در اثر فشار اقتصادی و به منظور قبولاندن نظریهٔ تمدید امتیازنامه به هر نحوی که میسر گردد بوده است.

ضمناً مسئولین شرکت و کارمندان عالی رتبهٔ دولت انگلستان از هیچگونه پر و پاگاندی برای ظالمانه نشان دادن امتیازنامهٔ دارسی خودداری ننموده‌اند. من بعنوان مثال مراتب زیر را که در اوت ۱۹۲۸ توسط سرجان

سیمن وزیر دارائی انگلستان نوشته شده‌است از نظر نمایندگان محترم می گذرانم:

طبق اطلاعات حاصله مذاکرات با ایران هنوز به نتیجه نرسیده است و آیا لازم است من از اشتراک منافع ایران و انگلیس در شرکت نفت بحث کنم، آیا لازم است بگویم که قرارداد دارسی در مواقعی که سلاطین قاجار نمی فهمیدند چه می کنند بسته شده است، از هر فامیل بپرسید پاسخ متفق‌الیه این خواهد بود که بایستی در این قرارداد تجدیدنظر بعمل آید.

مذاکرات بین دولت ایران و شرکت نفت نیز بعداً ادامه داشته و در تمام این مذاکرات نمایندگی شرکت نفت با سرجان کدمن رئیس کل شرکت نفت انگلیس و ایران بوده ولی به نتیجه‌ای نرسیده و ظاهر مطلب این است که حدود انتظارات و توقعات شرکت نفت به اندازه‌ای بوده است که توافقی میسر نشده و دولت ایران چاره‌ای جز فسخ قرارداد دارسی به امید تغییر آن و احقاق حق خود با بستن قرار عادلانه‌تری نداشته است.

دولت ایران ضمن الغای امتیاز دارسی اظهار داشته، و بدان وسیله خود را اخلاقاً متعهد می سازد، که هرگاه شرکت برخلاف رویهٔ سابق خود عمل نموده و منافع ایران را مورد نظر قرار دهد، دولت ایران حاضر خواهد بود براساسی که برای طرفین قابل قبول باشد، امتیاز جدیدی به شرکت اعطاء نماید.

البته شرکت لغو امتیاز را قانونی نشناخته و دولت انگلیس هم به پشتیبانی شرکت برخاسته و یادادشت تهدیدآمیزی برای ایران می فرستد و استرداد الغاء امتیاز را رسماً خواستار می شود و ضمناً متذکر می گردد که در صورت اقتضا از کلیهٔ وسایل قانونی برای حمایت منافع قطعی و محرز شرکت نفت استفاده خواهد نمود و ضمناً **کشتی زره‌پوش چهل هزارتنی نلسن را با توپهای ۱۵ اینچی به خلیج فارس اعزام داشت.**

با وجود دریافت این یادداشت سخت، دولت ایران در تصمیم خود پافشاری نموده و حاضر به استرداد تصمیم خود، که متکی بر حق و عدالت بوده است، نمی شود.

دولت انگلستان مجدداً یادداشت جدیدی به دولت ایران تقدیم داشته و متذکر می گردد که اگر الغاء امتیاز پس گرفته نشود موضوع را به محاکم بین المللی لاهه برای رسیدگی مراجعه خواهد نمود.

دولت ایران در پاسخ یادداشت بالا، ضمن رد صلاحیت محکمهٔ لاهه متذکر می گردد که در صورت ادامهٔ رویهٔ غیردوستانه از طرف انگلستان، به جامعهٔ ملل شکایت خواهد نمود.

دولت انگلستان به محض اطلاع از این تصمیم دولت ایران، که انگلستان را در مسند مقصر قرار می داد، پیش دستی نموده و با عجلهٔ حاصی، بوسیلهٔ نمایندهٔ خود، شکایتی به جامعهٔ ملل تقدیم می دارد. رئیس جامعهٔ ملل، به محض دریافت شکایت دولت انگلستان، تلگرافی به طرفین ارسال و توصیه و سفارش می نماید که در انتظار تعیین تکلیف از طرف جامعهٔ ملل، از هرگونه عملی که ممکن است جنبهٔ دشمنی داشته باشد احتراز جویند.

جای توجه است که برخلاف کلیهٔ اصول بین المللی دولت انگلستان با بهانه تراشیهای مختلفی خود را مجاز به مداخله در امر فوق، که فقط مربوط به روابط دولت ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران، و بنابراین امری صد درصد داخلی بوده است، دانسته و فشارهای غیرقانونی و ظالمانه به دولت ایران وارد آورده است و بعلت همین دخالت بی رویه اشکالات بیشتری در حل اختلافات پیش آمد کرده است.

دولت ایران که با وجود لغو امتیاز، برای ابراز حسن نیت، هیچگونه اقدامی برای جلوگیری از عملیات شرکت ننموده بود، پس از شکایت دولت انگلستان به جامعهٔ ملل و به منظور تأیید داخلی بودن امر، وزیر دارائی وقت داور و علاء رئیس بانک ملی را بعنوان نماینده معین کرده و گزارشات خود را

با توضیحات لازم به جامعهٔ ملل تقدیم می دارد.

جامعهٔ ملل برای رسیدگی به اختلافات طرفین دکتر بنش را انتخاب و تهیهٔ گزارش را به او محول می نماید.

مهمترین موضوع اختلاف دو نکته بوده است:

۱. آیا حکومت ایران حق الغاء امتیاز را داشته است یا نه؟

۲. برای قضاوت امر و تعیین حق کدام محکمه صلاحیت لازم را دارا می باشد؟

نسبت به موضوع اول، چنانچه می دانیم و قبلاً هم توضیح شد، شرکت مرتکب تخلفات پی در پی نسبت به مفاد امتیازنامه شده، و در همهٔ موارد، با خودداری از تعیین حکم خویش، که طبق امتیازنامه موظف بدان بوده، عملاً راه هرگونه اقدام نسبت به احقاق حق ایران را، از مجرای پیش‌بینی شده ضمن قرارداد، مسدود نموده بود و بنابراین، طبق اصل عمومی حقوقی، دولت ایران حق داشته امتیاز را لغو نماید، و بدین وسیله، که تنها طریقه بود که باقی مانده و دولت ایران می توانسته است با توسل به آن احقاق حق نماید، توسل جوید.

دولت انگلستان البته تمام جریانات بالا و طرز رفتار شرکت و انحرافات پی در پی او را از مقررات امتیازنامه، و بخصوص خودداری از تعیین حکم را، که منتهی به تجمع شکایتهای ایران و لاینحل ماندن مشکلات شده بود، ندیده انگاشته، و تنها راه برای لغو قرارداد را اقدام از راه مراجع قضائی می دانست و از طرفی نسبت به موضوع ۱ و ۲، چون مدعی بود که لغو امتیاز از طرف دولت ایران، که منتهی به رأی اعتماد دولت وقت شده بود، صورت قانونی به خود گرفته و بنابراین دیگر محاکم ایرانی صلاحیت رسیدگی به موضوع را از دست داده‌اند، الزاماً، برای حل اختلاف، تنها مرجع صلاحیتدار مرجع بین‌المللی، یعنی محاکم بین‌المللی لاهه، می باشد.

البته بطلان این استدلال بر هرکس واضح و روشن است زیرا

در یافت رأی اعتماد دولت ایران از مجلس شورای ملی، پس از لغو امتیاز دارسی، بهیچوجه به عمل دولت ایران جنبهٔ قانونی نداده و فقط تقویت مجلس از دولت، به منظور تأیید لزوم احقاق حق ایران، و انصراف شرکت از تشبث به وسایل غیر مجاز، برای معلق نگاهداشتن دعاوی حقهٔ دولت ایران بوده است مخصوصاً اینکه دولت ایران، ضمن لغو امتیاز، اضافه نموده بود که در صورتی که شرکت حاضر باشد به دعاوی حقهٔ ایران توجه نماید دولت ایران حاضر است، با رفع نقائص امتیاز موجوده، حق شرکت نفت دایر به استفاده از امتیاز خود را مجدداً به رسمیت بشناسد. بعلاوه چگونه ممکن است به طرز عملی، که دولت ایران ضمن لغو امتیازنامه بدان متشبث شده است، نام قانون گذاشت و حال آنکه مراحل لازم‌الاجراء برای این که عمل یا دستوری صورت قانونی به خود گیرد این است که موضوعی از طرف دولت بصورت لایحهٔ قانونی به مجلس پیشنهاد شده و مجلس پس از شور و بحث در آن، طبق موازین و مقررات معین، آن را تصویب نموده و سپس مواد تصویبی به صحهٔ ملوکانه رسیده و در مجلهٔ رسمی منتشر شده باشد.

هیچیک از این مراحل قانونی، ضمن لغو امتیاز، وجود خارجی پیدا نکرده است تا بتوان عمل دولت ایران را قانونی تلقی نموده و به اتکاء آن عدم صلاحیت مراجع قضائی ایران را برای رسیدگی به این موضوع، که امری داخلی است، به اثبات رسانید.

به هر تقدیر آنچه مسلم است این است که این تشبث دولت ایران، در صورت رسیدگی به نفس امر از طرف مراجع بین‌المللی، منتهی به محکومیت دولت انگلستان می گردید و تنها به همین دلیل و علت بود، که برای حفظ پرستیژ دولت انگلستان، حفظ پرستیژی که خود دلیل جانبداری دکتر بنش از طرف دعواست، حل قضیه توسط نامبرده براساس طرز عملی که به تصویب جامعهٔ ملل رسیده و به نفع طرف بوده است عملی شده و بدین‌وسیله به دولت انگلستان فرصت کافی داده است تا با اعمال هرگونه فشار و تشبث مخفی،

به حل قضیه از مجرای پیشنهادی توفیق حاصل کرده و رسیدگی به قضیه توسط جامعهٔ ملل را، که مسلماً به مخکومیت دولت انگلستان منجر می شد، معوق و معلق بگذارد.

تنفس و تشکیل مجدد مجلس

رئیســ آقای مکی تأمل کنید بیست دقیقه تنفس داده می شود.

مکیــ عده که کافی است، بنده هم خسته نشده‌ام.

رئیســ این اختیارش با من است می خواهید یک مادهٔ دیگری هم برای این کار بگذرانیم.

(در ساعت ده و ربع مجلس بعنوان تنفس ختم و پنجاه و پنج دقیقه قبل از ظهر مجدداً به ریاست آقای رضا حکمت تشکیل شد.)

صورت مشروح مذاکرات جلسهٔ ۱۹۷ دوشنبه سوم مرداد ۱۳۲۸

مجلس ساعت ۹ و چهل و پنج دقیقه صبح به ریاست آقای امیرحسین ایلخان (نایب رئیس) تشکیل گردید.

نایب رئیســ آقای مکی در صورت مجلس ایرادی دارید؟

مکیــ بنده هم ایراد به صورت مجلس دارم و هم استیضاحی از دولت راجع به نفت.

نایب رئیســ استیضاح خوانده می شود، توضیحش زیادی است.

مکیــ بقیهٔ عرایضم راجع بصورت جلسه است. یکی راجع به تشکیل جلسهٔ امروز است به موجب مادهٔ ۱۳۸ که می گوید: جلسات فقط در مورد بودجه آنهم به استثنای روزهای جمعه و دوشنبه تشکیل می شود در صورتی که مجلس رأی بدهد می تواند روز دوشنبه تشکیل شود. دیروز مجلس شورای ملی رأی نداده است در مجلهٔ رسمی هم چاپ نشده است بنابراین جلسهٔ امروز برخلاف قانون تشکیل شده مثل تمام کارهائی که برخلاف قانون می شود.

نایب رئیســ در جلسهٔ خصوصی راجع به جلسهٔ امروز صحبت شد و

قرار شد و آقایان هم موافقت کردند که امروز جلسه تشکیل شود.

مکی— باید در جلسهٔ رسمی اعلام شود و موافقت شود.

نایب رئیس— دیگر نسبت بصورت مجلس اعتراضی نیست؟ (اظهاری نشد) آقای تقی زاده و آقای آزاد و آقای امیرتیمور اجازه خواسته اند.

مکی— باید طبق آئین‌نامه استیضاح را بخوانید.

ادامهٔ مذاکرات نفت

نایب رئیس— آقای وزیر دارائی.

وزیر دارائی— اما توضیحات راجع به نفت اولاد خیلی خوش‌وقت هستم که مجالی دادند آقایان که ما می‌خواهیم عملیاتی که این دولت و دولت های گذشته در اجرای قانون مهرماه ۱۳۲٦ انجام داده است به عرض و اطلاع آقایان برسانم، ضمناً هم عرض می کنم آقایان مخالفین بدانند که وطن‌پرستی مختص به چهار نفر نیست (دکتر بقائی— چهار نفر نیست ملت ایران است) و بدانید اشخاصی که یک عمر خودشان و خانواده‌شان و استخوانهای پدرانشان در این مملکت زندگی کرده‌اند و هستند اینها هیچوقت نمی آیند یک وجب خاک مملکتشان را به کسی بدهند (صحیح است) و یک روز گفتم و امروز هم تکرار می کنم که ایرانی خائن وجود ندارد و افتخار می کنم در مملکت اشخاصی اگر بد باشند اکثریت با اشخاص خوب و وطن‌پرست است (صحیح است) و بیجهت و بیگناه هم جا دارد که تهمت به اشخاص نزنند و همیشه با مدارک و دلیل حرف بزنند و احساسات را وارد کار نکنند (مکی— من بدون مدرک حرفی نمی زنم) (آزاد— مملکت ما را کی به این روز انداخته است نه آب است نه نان است نه امنیت است، اینها را شما کرده‌اید) ممکن است در تشخیص اشتباه شده باشد یک عملی که من امروز خدمت به مملکت می دانم آقایان خدمت ندانند ولی بایستی زحمتی که برای یک عملی کشیده شده است قضاوت کنید و قضاوت عادلانه بکنید این مملکت به این روز افتاده است روی اصل عوامفریبی بنده این را صریح

می گویم در این مملکت اشخاصی که کار نکرده‌اند و پشت منقل نشسته‌اند اینها مملکت را به این روز کشیده‌اند، اینها اگر مرد هستند بیایند و کار کنند. چرا وقتی که ریاست دولت به آنها پیشنهاد می شود قبول نمی کنند؟ چرا وقتی وزیر خارجه می شوند می آیند اینجا اختیار می گیرند بعد از ۵ روز اینجا غش می کنند.

مکی— توهین نکنید.

وزیر دارائی— ... اینها می خواهند کنار بنشینند و منفی بافی کنند، اینها می خواهند مملکت را به خاک سیاه بنشانند. در دنیا اشخاصی توانسته‌اند مملکتشان را بجائی برسانند که کار کرده‌اند، آقا کار کردن، قبول مسئولیت کردن این هنر است در دنیا من افتخار می کنم که کار می کنم و قبول مسئولیت هم می کنم در مقابل دنیا و وجدانم پاک هست و در هر محکمه‌ای هم حاضر هستم محاکمه بشوم و جواب بدهم ولی اشخاصی که از صبح تا غروب پای منقل وافور می نشینند اینها می خواهند...

مکی— رئیس مجلس مؤسسانتان بود.

دکتر بقائی— قانون اساسی را آنها تغییر دادند آن روز ما این حرفها را زدیم برای اینکه این صبحتها پیش نیاید.

مکی— رئیس مجلس مؤسسان شما بود (زنگ رئیس).

دکتر بقائی— نشستند قانون اساسی را تغییر دادند معلوم بود برای امروز قانون اساسی را تغییر دادند.

نایب رئیس— صحبت اشخاص غیر را نکنید.

وزیر دارائی— ... در مهرماه ۱۳۲۶ قانونی از مجلس شورای ملی گذشت به این عبارت: دولت مکلف است در کلیهٔ مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن مورد تضییع واقع شده است بخصوص راجع به نفت جنوب به منظور استیفای حقوق کامل ملی ایران مذاکرات و اقدامات لازمه را بعمل آورده مجلس شورای ملی را از

نتیجه آن مطلع سازد. آقایانی که در این مجلس تشریف دارند بخاطر دارند گذشتن این قانون و این تبصره روزی بود که قرارداد نفتی که در زمان فترت بسته شده بود مجلس شورای ملی رد کرد ضمناً متوجه شد که قراردادهائی که سابقاً راجع به منابع زیرزمینی و غیره بسته شده است ممکن است که منافع کامل ملت ایران تأمین نشده باشد مثل قرارداد شیلات، مثل قرارداد نفت جنوب، برای اینکه دولت را مکلف بکند چه دولت حاضر و چه دولتهای بعد دولت را مکلف بکند که استیفای کامل حقوق ملت ایران را بکند این قانون گذشت. از فردای این قانون دولت وقت که دولت آقای قوام بود با کمپانی نفت جنوب وارد مذاکره شد و نماینده از لندن خواست برای این موضوع که مذاکره بکند دولت آقای قوام ساقط شد دولت جناب آقای حکیمی روی کار آمد (دکتر بقائی— بفرمائید چه مذاکراتی کرد) مذاکرات را شروع کردند ولی در زمان کابینهٔ آقای حکیمی فقط در قسمتی که...(دکتر معظمی— مذاکراتشان کتبی بوده یا شفاهی؟) نه قربان مذاکرات شفاهی بوده است فقط گفته‌اند که مطابق این قانون ما با شما می خواهیم مذاکره کنیم راجع به استیفای حقوق ملت ایران بعد از ایشان در کابینهٔ آقای حکیمی نمایندهٔ شرکت از لندن آمد و مذاکره کردند فقط نسبت به مادهٔ ۱٦، مادهٔ ۱٦ امتیازنامه‌ای که همهٔ آقایان البته خوانده‌اند و مسبوق هستند ماده‌ایست که در آنجا مکلف می کند کمپانی را که وسائلی فراهم کند که عده کارمندان خارجی سال بسال کم بشود و بجایش کارمندان فنی استخدام بشود در زمان کابینهٔ آقای حکیمی منحصراً نسبت به مادهٔ ۱٦ مذاکره شد، اقدام شد اقدامی هم که راجع به این کار شد عبارت بود از فرستادن هیئتی مرکب از آقای دکتر شادمان و آقای بهنیا معاون وزارت دارائی و چند نفر دیگر به جنوب و آبادان برای مطالعه در این قضیه که ببینند چه وسیله‌ای می شود برانگیخت که مادهٔ ۱٦ آنطوری که روح قانون است اجرا بشود ضمناً برای اینکه آقایان مسبوق بشوند این مادهٔ ۱٦ عبارتش بسیار خوب نوشته شده است و

هیچ جای نگرانی نیست و متخصصینی هم که دیده‌اند گفته‌اند بسیار خوب است البته وقتی که این قانون گذشت بعد از این قانون چون در قسمت سوم مادهٔ ۱۶ می گوید که طرفین موافقت می نمایند که یک طرح عمومی تهیه نمایند که برطبق آن هرسال مرتباً مستخدمین غیر ایرانی را تقلیل داده و بجای اینها از کارمندان ایرانی بگمارند در ۱۳۱۵ طرحی در وزارت دارائی بوسیله نماینده کمپانی امضاء شد که این طرح برای مدت هشت سال بود و در آنجا نسبت مستخدمین خارجی به ایرانی ۱۸ درصد بود که بایستی در ظرف هشت سال به صدی ده برسد، بعد از اینکه این ۸ سال تمام شد مصادف شد با موقعی که قوانین متفقین در ایران بودند و جنگ بود، بلافاصله بعد از سال ۱۳۲۳ دستگاه اداره وزارت دارائی وارد مذاکره شد که چون این طرح تمام شده باید طرح جدیدی نوشته بشود که این طرح جدید اولاً عنوان پورسانتاژ نداشته باشد، برای اینکه در این قانون عنوان پورسانتاژ ندارد صحبت این است که باید عده کارمندان خارجی بطور تصاعدی تقلیل پیدا کند و بجای آنها کارمندان ایرانی بگمارند، از آن تاریخ تا زمانی که قانون ۲۶ گذشت مذاکرات وزارت دارائی و کمپانی نفت در جریان بوده طرحی هم آنها داده بودند، پروژه‌ای هم دولت داده بود، یعنی وزارت دارائی داده بود ولی توافقی نشده بود. در زمان کابینهٔ آقای حکیمی این مادهٔ ۱۶ اول مورد نظر بود و روی این طرحی تهیه شده بود عده‌ای به جنوب رفته‌اند مذاکراتی شده ولی مذاکرات به نتیجه‌ای نرسید، کابینهٔ آقای حکیمی ساقط شد، بعد کابینهٔ آقای هژیر بر سر کار آمد در کابینهٔ آقای هژیر از مطالعاتی که از ۱۳۲۶ ببعد تهیه شده بود تحت ۲۵ ماده تنظیم شده به نمایندهٔ کمپانی که به تهران آمده بود داده شد ده جلسه هم نمایندهٔ کمپانی با وزیر دارائی وقت با آقای وارسته بعد هم که ایشان استعفا داده بودند با آقای دکتر شادمان که وزیر اقتصاد ملی بودند و از طرف آقای نخست‌وزیر نمایندگی داشتند مذاکراتی در ده جلسه بعمل آمد توضیحات مفصلی نسبت به این ۲۵ ماده از طرف دولت به

نماینده کمپانی داده شد نماینده کمپانی گفت من به لندن برمی گردم و سه ماه مهلت می خواهم که با هیئت مدیره‌مان مذاکره بکنم بعد از آن بیایم به دولت پیشنهادات متقابل را تقدیم کنم. (دکتر بقائی— ۲۵ ماده را بفرمائید) اما آن ۲۵ ماده‌ای که در زمان کابینهٔ آقای هژیر تهیه شده بود و به آقایان داده شده است برای آقایان می خوانم به مناسبت شروع مذاکرات مقدماتی با نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس برای اجرای بند (ه) از قانون مصوب ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ مواردی را که دولت ایران عجالةً مشمول مقررات بند مزبور دیده است به قرار ذیل توضیح می نماید:

۱. تفاوت بهای طلا به موجب قسمت ((V)) از مادهٔ دهم امتیازنامهٔ ۱۳۱۲— قطع نظر از توافقهائی که در خلال احوال حاصل شده است آن مقدار لیره‌ای که بوسیلهٔ آن شرط تضمین طلا برای دولت تأمین شود به دولت پرداخت نگردیده است.

۲. مالیات دولت انگلستان— حصهٔ دولت ایران از منافع سالیانهٔ شرکت نمی بایستی مشمول مقررات مالیات بردرآمد دولت انگلستان می شد و آنچه به این ترتیب از حصهٔ دولت کسر شده بایستی جبران شود. لطمه‌ای که به این ترتیب به حقوق ایران وارد آمده است در ارقام صورت ضمیمه پیداست. صورت مالیات بردرآمدی که از ۱۹۳۲ تا ۱۹٤۷ به دولت انگلستان بابت مالیات بردرآمد داده استت و آن عبارتست از سال ۱۹۳۳ سیصد و پنج هزار لیره، ۱۹۳٤ بهمین تناسب ۵۱۱ هزار لیره، ٤۰۸ هزار لیره، ۹۱۰ هزار لیره، یک میلیون و ششصد و پنجاه و یک هزار لیره، یک میلیون و یکصد و هفتاد و پنج هزار لیره، یک میلیون و نهصد و پنجاه و پنج هزار لیره، دو میلیون و نهصد و هفتاد و پنج هزار لیره، دو میلیون و نهصد و بیست هزار لیره، چهار میلیون و نهصد و هفده هزار لیره، هفت میلیون و ششصد و شصت و دو هزار لیره، ده میلیون و ششصد و سی و شش هزار لیره، ده میلیون و ششصد و هشتاد و یک هزار لیره، ده میلیون و دو یست و هفتاد و نه هزار لیره، ۱۵ میلیون و ۲٦٦ هزار

لیره که سال ۱۹٤۲ باشد.

دکتر بقائیــ استدعا می کنم این ۲۵ ماده و صورت الحاقی را مرحمت کنید چاپ شود.

وزیر دارائیــ ما هیچ چیز مخفی ندار یم برای اینکه ثابت بشود که نه دولت آقای قوام، نه دولت آقای ساعد، نه دولت آقای هژیر خیانت به این مملکت نکرده است تمام نه تنها تمام اینها را می دهیم چاپ بکنند تمام مذاکراتی که صورت مجلس دارد و کتابی دارد همه را می دهیم چاپ بکنند، برای اینکه ثابت بشود ما هیچ فروگذار از استیفای حقوق ملت ایران نکرده ایم و هرگز هم فکر نمی کنیم که برای خاطر چند روز مقام و چند روز در سر کار بودن خیانت به این مملکت بکنیم (احسنت، احسنت).

۳. محدودیت سود سهام شرکت. محدودیت میزان سود سهام شرکت به استناد دستور دولت انگلستان در مورد حصهٔ دولت ایران از منافع شرکت نمی بایستی نافذ باشد.

٤. قرارداد فروش با بحریهٔ انگلیس و شرکتهای امریکائی. به موجب مادهٔ ۲۱ امتیازنامهٔ ۱۳۱۲ شرکت بایستی هروقت و در هر موقع حقوق و امتیازات و منافع دولت را در نظر داشته و اقدام به هیچ عملی یا خودداری از عملی که موجب زیان دولت باشد ننماید و حال آنکه در مورد قراردادهای فروش که شرکت با بحریه و هواپیمائی انگلستان و شرکتهای امریکائی منعقد نموده است از این لحاظ که معامله به نرخ عادلهٔ روز انجام نگرفته حق دولت به نسبت حصه اش از منافع شرکت تضییع شده است.

۵. مواد نفتی که در عملیات شرکت مصرف می شود.

حقوق ایران از بابت مواد نفتی که در عملیات شرکت مصرف شده پرداخته نشده است.

٦. بازرسی مالی و اطلاعات مالی.

نظارت در اجرای بند(۱) از مادهٔ ۱٦ و ۲۱ امتیازنامهٔ ۱۳۱۲ و سهم

دولت در سود توزیع شده و ذخایر شرکت (ذخیره عمومی و ذخیرهٔ افت و استهلاک) ایجاب می‌نمود که دولت ایران بتواند به دفاتر و محاسبات شرکت رسیدگی کند و از معاملات و تصمیماتی که در حقوق ایران مؤثر است قبلاً اطلاع حاصل نماید.

۷. صادرات نفت خام.

مادهٔ ۲۱ امتیازنامهٔ ۱۳۱۲ و اختیارات قانونی دولت ایران ایجاب می‌نمود که تصفیهٔ مواد نفتی کلاً در داخلهٔ ایران بعمل آید.

۸. تأسیسات خارج از ایران.

حق دولت در خاتمهٔ امتیاز نسبت به تأسیساتی که در خارج از ایران با وجوه شرکت ایجاد شده است.

۹. قیمت مواد نفتی.

تعیین تکلیف قیمت فروش کلیهٔ مواد نفتی در داخلهٔ مملکت ایران از لحاظ آنکه آنچه در این باب در امتیازنامهٔ ۱۳۱۲ نوشته شده بود عملاً از بین رفته است. (دکتر بقائی— راجع به مادهٔ قبل چه فرمودید؟) حق ما راجع به تأسیسات خارجی ایران.

۱۰. تأسیسات پخش نفت.توسعه کافی تأسیسات پخش نفت اعم از نقاطی که فعلاً تأسیساتی در آنجا وجود دارد و یا اینکه هیچگونه تأسیساتی ندارد.

۱۱. تقلیل مستخدمین خارجی و بهبود وضع کارمندان و کارگران ایرانی تعیین تکلیف طرحی که در این باب در آبان ماه ۱۳۲۶ به استناد مواد ۱۶ و ۱۷ امتیازنامهٔ ۱۳۱۲ به شرکت تسلیم شده است.

۱۲. جلوگیری از تلف شدن گاز. جلوگیری از اتلاف گاز بوسیلهٔ مصرف در عملیات شرکت و لوله کشی به شهرها برای مصرف اهالی و یا نگهداری آن در چاهها به استناد مواد ۱۲ و ۲۱ امتیازنامهٔ ۱۳۱۲.

۱۳. مقاطعه کاران خارجی. پرداخت مالیات بردرآمد مقاطعه کاران

خارجی طبق قوانین کشور.

۱٤. بیمه. بیمه مؤسسات شرکت نفت در ایران نزد شرکت بیمه ایران.

۱۵. مدت امتیاز. در موقع اصلاح امتیاز دارسی دو مطلب بیش از سایر مطالب مورد توجه طرفین بوده است، از طرف دولت ایران حق الامتیاز و از طرف شرکت مدت امتیاز در موقعی که هنوز دارسی مجری بوده یا کمتر از ٤ میلیون تن صادرات و فروش سالیانه در حدود یک میلیون و نیم لیره طلا حق الامتیاز به دولت می رسید و به این حساب به موجب مقررات امتیاز دارسی با قریب ۱۸ میلیون تن صادرات و فروش سالیانه که اخیراً استحصال شرکت است متجاوز از ٦ میلیون و نیم پوند طلا حق الامتیاز دولت می شود و حال آنکه عمل شرکت به استناد امتیازنامهٔ ۱۳۱۲ طوری بوده است که با ۱۸ میلیون تن صادرات و فروش حق الامتیاز دولت حتی از ٦ میلیون و نیم پوند طلا هم خیلی کمتر است و به این وصف است متجاوز از ٦ میلیون و نیم پوند طلا هم خیلی کمتر است و به این وصف معلوم نیست در موقع فسخ امتیاز دارسی در قبال تمدید مدت امتیازنامهٔ سابق از امتیازنامهٔ ۱۳۱۲ به دولت ایران چه عاید شده است، این مطلب مورد نهایت علاقه دولت ایران و بیش از هرچیز مورد توجه مردم مملکت است نکتهٔ دیگری که در موقع این مقایسه باید طرف توجه قرار گیرد این است که به موجب امتیاز دارسی در خاتمهٔ امتیاز کلیه دارائی و مؤسسات شرکت در هرجای دنیا که بود به ایران تعلق می گرفت و حال آنکه در امتیاز ۱۳۱۲ این قید نسبت به دارائی شرکت در ایران شده است اهمیت این مطلب بیشتر با این توجه جلوه می کند که مدت امتیاز دارسی در سال ۱۹٦۲ خاتمه می یافت و حال آنکه در امتیازنامهٔ سال ۱۳۱۲ نوشته شده است که از آن ببعد ٦۰ سال معتبر خواهد بود و پیداست که وضع ذخایر نفتی مملکت ایران با مقایسه مدتهای مذکور در دو امتیاز سابق الذکر چه تفاوت فاحشی را متضمن است.

۱٦. معنای حق‌الامتیاز. مبلغ چهار شیلینگ در هر تن در سال ۱۹۳۳ معادل یک هشتم قیمت نفت خام ایران بوده است و حال آنکه فعلاً با صرف طلای آن (برطبق محاسبهٔ شرکت) کمتر از یک شانزدهم شده است و به این ترتیب مجموع حق‌الامتیاز دولت ایران به نسبت قیمت کل نفت استخراج شده در ایران در سال ۱۹۳۳ در حدود ۳۳ درصد بوده و در سال ۱۹٤۷ فقط در حدود ۹ درصد. خیلی متأسفم که آقای آزاد و آقای مکی تشریف ندارند (مکی— بنده اینجا هستم) (دکتر بقائی— تشریف دارند). یادداشت بفرمائید آن چیزهائی را که اطلاع ندارید. اقلاً اطلاع حاصل کنید. (مکی— جناب عالی نگذاشتید بنده تمام مطالبم را عرض کنم). بعد بفرمائید اگر حق‌الامتیاز دولت ایران طبق امتیازات کشور ونزوئلا در یافت می گردید از بابت سال ۱۹٤۷ بجای ۷ میلیون لیره بالغ بر ۲۲ میلیون لیره می شد یعنی متجاوز از ۳ برابر شرکت نفت عراق می تواند تا ٦ شیلینگ طلا حق‌الامتیاز در یافت داردو این مبلغ نیز با در نظر گرفتن قیمت عادله بیش از ۳ برابر حق‌الامتیازی است که تاکنون به دولت ایران پرداخته شده است برطبق امتیازجدید درکویت نیزحق‌الامتیازدر یافتی از۳برابرحق‌الامتیاز که تاکنون به دولت ایران پرداخته شده است متجاوز است. ضمناً از کل حق‌الامتیازی که ونزوئلا و کویت و بصره در یافت می دارند مقداری هم نفت خام است که عیناً می توانند آن را تحویل بگیرند و بنابراین هرگاه این ارقام منشأ محاسبه باشد مأخذ حق‌الامتیاز متداول فعلی در دنیا در حدود یک لیره در هر تن استخراج شده می شود. از ارقام فوق و مخصوصاً با مداقه در مندرجات قسمت «۱۷» این یادداشت بخوبی آشکار است که برای حق‌الامتیاز ایران بهیچوجه مبنای عادلانه و منصفانه ای در کار نیست.

۱۷. معافیتها. کم و کیف معافیتهای مالیاتی و گمرکی مورد محاسبهٔ دقیق و تعیین تکلیف قطعی باید قرار گیرد به این معنی که مالیات بردرآمد شرکت برطبق قانون مالیات بردرآمد ایران برای سال ۱۹٤۷ بالغ بر ۱۲

میلیون لیره می گردد و از طرف دیگر برطبق مقررات مملکتی در هر یک از سنوات ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ حقوق و عوارض گمرکی اجناس و اشیائی که شرکت به ایران وارد کرده و یا از ایران صادر کرده است در حدود ۱۷ میلیون لیره است، توضیحاً علاوه می نماید که شرکت در سال ۱۹۳۳ از بابت مالیات بردرآمد مبلغ ۲۷۴۴۱۲ لیره به دولت ایران و ۳۰۵۴۱۸ لیره به دولت انگلستان پرداخته است و حال آنکه در سال ۱۹۴۷ مالیات دولت ایران ۷۶۵۴۰۵ لیره و مالیات انگلستان ۱۵۲۶۶۶۶۵ لیره بوده است.

۱۸. سهام شرکت. تبدیل حصهٔ ایران از ذخایر شرکت به سهم شرکت نظیر معامله‌ای که با صاحبان شرکت می شود.

۱۹. اسعار. استفاده از یک قسمت از اسعار حاصله از فروش مواد نفتی در دنیا.

۲۰. فروش نفت برای صدور. تعیین ترتیبی که به موجب آن شرکت مواد نفتی را برای صدور در اختیار دولت یا اتباع ایران خواهد گذاشت.

۲۱. نفت شاه. اتخاذ تدابیر عملی برای تأمین منافع و حقوق ایران در نفت شاه به مناسبت مجاورت با نفت‌خانه.

۲۲. شرکتهای وابسته. تعیین مقرراتی که شرکتهای غیر تابعه بایستی مشمول آن باشند.

۲۳. تغییرات اساسنامه. ضرورت جلب موافقت دولت ایران نسبت به تغییراتی که در اساسنامهٔ سال ۱۹۳۳ بعمل آمده است.

۲۴. ذخایر شرکت. روشن نمودن وضع ذخایر و طرز تشکیل آنها و تعیین حقوق دولت بطور دقیق.

۲۵. خطوط هواپیمائی و تلفنی و تلگرافی و غیره. کم و کیف و حدود و قیود استفادهٔ شرکت از خطوط هواپیمائی و تلفنی و تلگرافی و بندرسازی و غیره باید مورد دقت قرار گیرد.

این ۲۵ ماده‌ای بود که در زمان کابینهٔ آقای هژیر که نمایندهٔ شرکت

به تهران آمده بود داده شده و در ظرف ده جلسه مذاکره‌ای که شده است توضیحات مفصل در اطراف هرکدام از آنها به نمایندهٔ شرکت داده شده است همینطور که برای آقایان عرض می کنم نمایندهٔ شرکت سه ماه از دولت وقت خواست که برود با هیئت مدیره مذاکره بکند و بعد به ایران برگردد. مذاکرات مجدداً شروع شد بعد از سه ماه که کابینهٔ آقای هژیر رفته بود و بجایش کابینه به آقای ساعد واگذار شده بود اطلاع به ما دادند که نمایندهٔ شرکت حاضر است که به تهران بیاید، برای مذاکره به تهران آمد برای اینکه در این مذاکراتی که می شود تنها دولت دخیل نباشد و اشخاصی که امروز در خانه‌شان نشسته‌اند و تنقید می کنند (مکی—و یک لکه‌سیاه در زندگیشان ندارند) و نمی خواهند حاضر بشوند که خدتی به این مملکت بکنند بنده این مراسله را می خوانم تا آقایان بدانند تاریخ ۱۳۲۸/۱۱/۹ مراسلهٔ به شماره ۷۲۷۹ از طرف وزارت دارائی به آقای نخست‌وزیر.

جناب آقای نخست‌وزیر— در تاریخ ۲۷/۱۰/۶ ذیل شمارهٔ ۶۷۹۶ راجع به مذاکرات رئیس شرکت نفت در تهران با این جانب در باب تعیین نمایندگان دولت ایران برای تجدید مذاکرات نسبت به امور مربوطه به شرکت نفت شرحی عرض و ضمناً پیشنهاد نموده بودم که دولت یک هیئت سه نفری از افرادی که به شرح زیر معرفی نموده بودم معین کنند، جناب آقای تقی‌زاده، جناب آقای دکتر مصدق، جناب آقای هژیر، جناب آقای نجم، جناب آقای دکتر متین دفتری، جناب آقای بهاءالملک و آقایان ابتهاج و نصرالله جهانگیر معین فرمایند که تحت نظر وزیر دارائی وقت یا تحت نظر هر یک از آقایان که مصلحت می دانند مشغول مذاکره با شرکت نفت باشند ولی تاکنون نظر هیئت دولت راجع به نمایندگان مزبور ابلاغ نگردیده است و با اینکه در مذاکرات حضوری اظهارنظر فرموده‌اند که این جانب سمت نمایندگی از طرف دولت را دارم تا حال نیز در باب انتخاب این جانب به سمت مزبور مراتب را کتباً ابلاغ نفرموده‌اند چون نمایندهٔ شرکت بزودی به

تهران عازم خواهد شد متمنی است امر و مقرر فرمائید چنانچه این جانب بایستی سمت نمایندگی را داشته باشم امر عالی را کتباً ابلاغ و اسامی آقایانی را که با این جانب برای مذاکره شرکت خواهند داشت تعیین نمایند. این را می دانید برای چه نوشتم برای اینکه آن روز می دانستم که هیچ کدام از این آقایان قبول نمی کنند، می دانستم که هیچیک از آقایان برای کار مسئولیتدار در این مملکت زیر بار نمی روند برای اینکه یک گوشه ای بنشینند و تنقید کنند برای اینکه روزگار و میدان کار، مرد کار می خواهد متأسفانه این مملکت فاقد مرد کار است من صریحاً عرض می کنم تمام آن اشخاصی که منفی باف هستند آنهائی هستند که در خانه شان نشسته اند و تنقید کرده اند این پیشنهاد رسمی است از طرف آقای نخست وزیر به فرد فرد آقایان مذاکره شد التماس شد که آقایان این کار مملکت است کار من نیست این یک کار مهمی است این کار بستگی به آتیه مملکت دارد، مربوط به بچه های شما است، بیائید انصاف داشته باشید و حاضر شوید بخودتان زحمت بدهید بجای اینکه آب خنک بخورید بجای اینکه می نشینید مقاله می نویسید در موقعش بیائید زحمت بکشید این دوسیه ها را بخوانید تمام آقایان گفتند ما چکار داریم.

تقی زادهـ کي کرد و کی کرد اصلاً یک کلمه نشنیدم (خندهٔ نمایندگان).

مکیـ (خطاب به آقای وزیر دارائی) دروغگو معلوم می شود همه اش را دروغ می گوئید. (زنگ ممتد نایب رئیس).

دکتر بقائی و مکیـ آقا این تکذیب تقی زاده، چرا دروغ می گوئید؟

بعضی از نمایندگانـ دروغ است.

مکیـ تمامش دروغ است.

دهقانـ بیربط می گویند اگر راست می گویند چرا یک کلمه

اینجا راجع به نفت نگفتند (زنگ ممتد نایب‌رئیس).

دکتر بقائی— این اولش دروغ است (زنگ نایب رئیس) آخر دارند دروغ می گویند آقای تقی‌زاده تکذیب می کنند. بقیه آقایان هم که نیستند مدرک نشان بدهید که قبول نکردند ایشان که تکذیب می کنند.

یمین اسفندیاری— ایشان که نگفتند من صحبت کردم می گویند آقای ساعد صحبت کردند.

وزیر دارائی— ... بنده با نهایت ارادتی که به شخص جناب آقای تقی‌زاده تا امروز دارم و خواهم داشت بسیار متأسفم که ایشان با اینکه نامهٔ رسمی آقای نخست‌وزیر به ایشان نوشته‌اند با اینکه در تمام مذاکرات ما وارد بوده‌اند. این خط آقای تقی‌زاده است اگر شرافت دارند بیایند اینجا قسم بخورند که من ننوشته‌ام (دهقان— اینها رجال ما هستند که ۴۰ سال ما را اغفال کردند) (زنگ نایب‌رئیس) اولین مراسله‌ای که راجع به نفت نوشتم اولین مذاکره‌ای که راجع به نفت کردم در منزل آقای تقی‌زاده بود این کاغذ آقای تقی‌زاده است (همهمهٔ نمایندگان) (دکتر معظمی— کاغذ آقای تقی‌زاده را بخوانید) عرض کنم که اولین مذاکره‌ای که با مستر گس شد، مستر گس گفت من آمده‌ام به ایران برای تعدیل نسبت به بعضی موارد. من بهش گفتم آقا ما تعدیلات نمی‌خواهیم ما مطابق قانون مهر ۱۳۲۶ وظیفه‌دار در تجدیدنظر هستیم، منظور ما تجدیدنظر در قرارداد است او گفت ما همچو حرفهائی نداریم تجدیدنظر صحبتش نیست تجدیدنظری اگر هست در امتیازنامه مربوط به مذاکرات ما نیست پس من برمی گردم به لندن گفتم برو ید-بنده یک یادداشتی در منزل جناب آقای تقی‌زاده تهیه کردم و برایشان خواندم، ایشان اصلاح کردند خط خود ایشان اینجاست ایشان بیایند اینجا بگویند خط من نیست آن وقت بنده تمام این مطالب را قبول دارم همانطوری که دیروز مذاکره کردیم در مقابل یادداشتهائی که دولت در مذاکرات سابق به آقایان داد انتظار داشتیم که جواب کتبی و نظر نهائی شرکت به ما گفته

می‌شد ولی چون نظریات کتبی داده نشد و بعلاوه همانطور که در قسمت چهار یادداشت سابق دولت اشاره شده بود با فرض اتخاذ ترتیبات مذکور در قسمت ۳ یادداشت و استیفای کامل حقوق مندرجه در امتیازنامهٔ فعلی باز هم در اوضاع فعلی حقوقی که بدین ترتیب عاید دولت خواهد شد عادلانه و منصفانه نبوده و چه از لحاظ رفع اشکالات مندرج در قسمت یک یادداشت سابق و چه از لحاظ اجرای اصول عدالت و انصاف بایستی نسبت به طرز تعیین این حقوق تغییر اساسی بعمل آید و چنانکه آقایان بخوبی اطلاع دارند از تاریخ عقد امتیازنامهٔ جدید تحولاتی در ایران و دنیا پیش آمده است آقای تقی‌زاده واو را زدند با خط مبارکشان، گفتند که واو غلط است در دنیا بکنید. (تقی‌زاده— از ما کی دعوت کردید؟) این را گفتم که منافعی که حقاً و انصافاً که باید به دولت ایران از امتیاز برسد فعلاً نمی‌رسد و حتی همانچه هم که در سال ۱۹۳۳ یعنی موقع عقد قرارداد امتیاز عاید ما می‌شد اینک عاید نمی‌شود (در سال ۱۹۳۳ لیست عایدات به سود ناویژه ۳۸٪ و حالا ۱۷٪ است) و با در نظر گرفتن منافعی که سایر کشورها از دادن این قبیل امتیازها برده و می‌برند و باتوجه به اینکه مقررات امتیازهای سایر ممالک پیشرفته و بهتر از امتیازنامهٔ نفت جنوب است مع‌الوصف در سالهای اخیر در امتیازنامه‌های مزبور تجدیدنظرهائی شده یا در شرف تجدیدنظر می‌باشد و با ذکر این نکته که خود اولیاء شرکت نفت با نهایت حسن‌نیتی که دارند باید اذغان کنند اینجا هم آقای تقی‌زاده فرمودند که این کلمه حسن‌نیت را شما اینجا ننویسید چرا شما تصدیق می‌کنید که آنها حسن نیت دارند. اگر این را هم تکذیب بکنند من حرفی ندارم که با موجباتی که پیش آمده از قبیل مالیات بردرآمد دولت انگلستان، محدود کردن سود سهام، قراردادهائی که به زیان دولت ایران بوده است، آنچه باید به دولت ایران طبق این امتیازنامه می‌رسید در ظرف این چند سال اخیر نرسیده و مکرر در مذاکرات سابق اشاره به تعدیلاتی نسبت به آینده نموده‌اند و نیز با توجهی که اولیاء شرکت دارند

که ملت ایران و مجلس شورای ملی بهیچوجه از مقررات امتیازنامه با پیش‌آمدهائی که شده رضایت کامل نداشته و آن را کافی برای استیفای حق کامل ملت ایران نمی‌دانند و دولت را مکلف نموده‌اند که نسبت به استیفای حقوق ایران حد اعلای کوشش را بنماید بنابراین و به جهاتی که فوقاً ذکر شد و استدلالاتی که در یادداشتهای گذشته بعمل آمد و توضیحاتی که در مذاکرات گذشته از طرف نمایندگان دولت داده شد به نظر ما مسلم گردیده که برای استیفای حقوق کامل ملت ایران و برای اینکه عوایدی که حقاً و انصافاً باید به ما برسد لااقل کمتر از سایر کشورها نباشد اینجا ما نوشته بودیم کمتر از سایر کشورهای همجوار، باز جناب آقای تقی‌زاده فرمودند چرا کشورهای همجوار می گذارید با خط مبارک خودشان زدند و نوشتند سایر کشورهای دیگر (بعضی از نمایندگان— اینکه خوب است) بلی بسیار خوب است بنده هم فوق‌العاده استفاده کردم ایراد در این بود که ایشان فرمودند من روحم اطلاع ندارد، (دکتر بقائی حضرت عالی فرمودید دعوت کردند) لازم است که در بعضی از مواد امتیازنامه تجدیدنظر شود و وقتی اطمینان به حسن‌نیت اولیاء شرکت نفت داریم باز اینجا را تذکر دادند که حسن نیت را برداریم یقین داریم این پیشنهاد ما مورد قبول واقع خواهد گردید اگر موافق باشند نسبت به این موادی که مورد نظر است بعد مجلس شورای ملی نظریات خود را بدهد موادی که آنجا باید تجدیدنظر شود عبارت است از ۱۰— ۱۱— ۱۵— ۱۶— ۱۸— ۱۹— ۲۱— ۲۶ بعد از اینکه این یادداشت را ما دادیم این بحث که اینجا شروع شد بحث این بود که عرض کردم ما روز اولی که خواستیم وارد مذاکره بشویم می خواستیم این مسئولیت را، این بار بزرگ را بر گردن خودمان تنها نگذاریم گفتیم آقا یک دستگاهی است که باید این کار را بکند، منفعت مملکت است، کار بزرگ است بهتر آنکه اشخاصی که توی این مملکت مقام پیدا کرده‌اند، وزیر شده‌اند، رئیس‌الوزراء شده‌اند، شخصیت پیدا کرده‌اند از بودجهٔ این مملکت ارتزاق کرده‌اند و می کنند اینها

هم شریک باشند دلشان باید بسوزد و شاید به ما کمک کنند، راهنمائی کنند تا بعد وقتی که تمام شد ننشینند در خارج کوراغلی بخوانند که چنان بکنید و چنان نکنید، خوب است که خودشان وارد شوند (دکتر بقائی— شما رسماً ازشان دعوت کردید؟) آقای نخست‌وزیر با فرد فردشان مذاکره کردند مراسله‌ای که از آقای نخست‌وزیر داریم این است عرض کردم بعد از آنکه با همهٔ اینها صحبت کردم تنها کسی که حاضر شد با ما همکاری کند جناب آقای عدل وزیر مشاور، دکتر شادمان هم که در مذاکرات سابق شرکت داشت دعوت کردیم آن هم استعفا داد و دکتر پیرنیا که رئیس اداری خودمان است. آقای امامی هم که کمیسر نفت است در لندن بوده آقای جهانگیر که چندین سال رئیس شرکت نفت بودند و در زمانی که قرارداد ۱۹۳۳ بسته شد وارد کار بودند وقتی این جریان را بنده دیدم مأیوس شدم از اینکه دیگران بیایند خودشان را به زحمت بیندازند و صبح تا غروب یا پرونده بخوانند یا وارد مباحثه بشوند در خانه خودشان نشسته‌اند بعد هم در موقع خودش تنقید خودشان را می کنند، مجبور شدیم که تمام سوابقی که بوده با تمام نظریاتی که متخصصین دولت در ۱۹۳۳ داده بودند تمام نظریاتی که متخصصین دولت برای امتیاز نفت ایران و آمریکا داده بودند تمام اینها را خواندیم، خوانده شد یک قدری اطلاع پیدا کردیم این را باید بطور معترضه عرض کنم اینکه گفته شد امتیاز ۱۹۳۳ تا جلسهٔ آخر صحبت تمدیدش نبود این دروغ است. این دروغ است که نمایندگان شرکت گفتند روز آخر یا تمدید یا قطع می کنیم مذاکرات را (دکتر بقائی— این را آقای تقی‌زاده پشت تریبون فرمودند) در ۱۹۲۸ سفر دومی که مرحوم تیمورتاش به پاریس رفته بودند با سرجان کدمن یک قراردادی را پاراف می کنند به اسم قرارداد سه ستاره بعنوان قرارداد سه ستاره یکی از شرایط آن قرارداد سی سال اضافه شدن بر مدت امتیاز است یعنی مذاکراتی که تا آخر دفعه می گویند تمام شده است دفعه آخر آمدند رفتند پیش اعلیحضرت فقید گفتند که یا بیا امضاء کن...

(بعضی از نمایندگان— قرارداد سه ستاره؟) بلی پاراف کرده است سرجان کدمن قرارداد سه ستاره تیمورتاش در سال ۱۳۱۱ از هیئت وزراء تصویب‌نامه‌ای صادر شد. همان قرارداد را قبول کرده‌اند منتها بعد تردیدی درش شد. قرار بوده است که اینها مقداری پیش‌قسط به ما بدهند وضع خزانه در آن موقع بقدری بد بوده است که کاغذی از وزارت دارائی وقت می نویسند به مرحوم تیمورتاش اینها هم در روسیه است که می‌نویسند من خجالت می کشم اینقدر که از بانک شاهی قرض کردیم (بعضی از نمایندگان— وزیر دارائی وقت کی بوده است؟) جناب آقای تقی‌زاده یک‌شاهی پول نداریم شما تلگرافی به سرجان کدمن بکنید و خواهش کنید که صدهزار لیره به اعتبار قرارداد جدید به ما بدهد تا ما بتوانیم کار مملکت را راه بیندازیم اگر این صحبتها نمی‌شد اینها را بنده عرض نمی کردم و در گور می بردم (دکتر بقائی— خیلی خوب شد تاریخ باید روشن بشود از خودتان دفاع کنید) تا گفته نشود به رضاشاه فشار آوردند گفتند این مذاکرات قراداد ۱۹۳۳ از ۱۹۲۸ شروع شده است (دکتر بقائی— اینها را بخوانید این قرارداد را بخوانید) (دهقان— بگذارید در یک سکوتی این حقایق گفته شود) یعنی نگویند که تصویبنامه‌ای صادر نشده هیچ یقهٔ بنده را نگرفتند بیا این کار را بکن. (دهقان— بگذارید این حقایق گفته شود تا ملت ایران خادم و خائن را بشناسد) سه سال دولتهای وقت وزرای وقت نشستند و صحبت کردند، به اعتبار قرارداد مرهوم قرض خواستند، برای اینکه چرخ مملکت را بچرخانند آن وقت بیایند اینجا تمام تقصیر را بگردن رضاشاه که مرده است بیندازند و بگویند ما همه‌مان درستیم؟! (احسنت) در هر صورت این یادداشتها به اینها داده شد (دکتر بقائی— آن سه ستاره خدمتتان هست؟) (خندهٔ نمایندگان) یک کامیون در وزارت دارائی دوسیه هست یکی دوتا و یک روز و دو روز نمی‌شود که خیال کنیم یک قراردادی را یک روزه دو روزه نوشتند و گفتند امضاء کنید، در هر صورت هرچه بود هرچه شد قرارداد یا خوب یا بد امروز ما

واردش نمی شو یم یک قراردادی در ۱۹۳۳ بسته شد و یک شرایطی هم نوشته شده اول دفعه ای که ما به اینها گفتیم آقا این قرارداد را می خواهیم تجدیدنظر کنیم برای اینکه ببینیم دوستانه حاضر هستند نسبت به این قرارداد تجدیدنظر کنیم؟ (مکی— آن قرارداد سه ستاره چه شد؟) آن قرارداد سه ستاره حالا مطرح نیست صحبت اقدامات دولت فعلی است (یکی از نمایندگان— وجه تسمیه قرارداد سه ستاره چیست؟) آن قراردادی که پاراف شده بود اینها جزء پرونده هائی بود که در کارهای مربوط به تیمورتاش بود، روزی که ایشان فوت شد اینها همه صورت مجلس شد و تحو یل وزارت دارائی گردید و اینکه وجه تسمیه این سه ستاره چیست چون ایشان در وقتی که امضاء کردند سه ستاره رو یش کشیده بودند این معروف شد به قرارداد سه ستاره وقتی که این یادداشت به اینها داده شد آقایان گفتند که ما حاضر نیستیم تجدیدنظر کنیم قراردادی است دار یم و حاضر نیستیم تجدید کنیم این قرارداد که الآن هست و این حرف را بزنند مجلس هم که به ما گفته است این قرارداد کان لم یکن است و برو ید یک قرارداد تازه ای ببندید گفته اند در حدود این قرارداد صحبت کنید ما ببینیم روی این قرارداد چه موادی می توانیم پیدا کنیم که از این مواد استفاده کنیم و آنها را تحت فشار بگذار یم دیدیم چند ماده است که در اینجامی شود استفاده کرد یادداشتهائی که در زمان کابینهٔ آقای هژ یر تهیه شده بود همین یادداشتها را مطالعه کردیم بعد هم نظر متخصصین را خواستیم و بهشان گفتیم شما نسبت به این قرارداد تخلف کردید چون تنها راهی که ممکن بود که اینها را در فشار بگذار یم از نقطهٔ نظر این قرارداد گفتیم که شما تخلف کردید و میزان تخلف را باید محکمه تعیین کند خود این قرارداد دو تا ماده دارد که حالا خوب است من برای آقایان بخوانم یک ماده اش این است که این امتیاز برحسب هیچ قانون عمومی و خصوصی یا هیچیک از دستورات اداری یا تصمیمات مقامات اجرائی قابل لغو نخواهد بود یک ماده اش هم این مادهٔ ۲۶ است که می گو ید: این امتیاز مگر در صورتی که کمپانی مطابق

مادهٔ ۲۰ آن را ترک کند.

بعد هم در اینجا تصریح کرده است مذکور در فوق منحصر به این قرارداد است خوب یکی اینکه اولاً هرگاه مبلغی که برحسب رأی محکمه باید به دولت پرداخته شود تا یک ماه بعد از صدور رأی پرداخت شود دوم اینکه هرگاه تصمیم بر انحلال اختیاری یا اجباری کمپانی قرار گرفت پس ما افتادیم در مقابل این محظور یک مردی می گوید که من امتیازنامه دارم و حاضر برای تجدیدش نیستم ما گفتیم تخلف کردی گفت ثابت کنید در محکمه من هم جواب می دهم ما مجبور شدیم از این مرحله وارد شویم گفتیم این قضیه را می گذاریم دست آخر شاید در مواد باهم موافقت کردیم چرا برویم به حکمیت گفتند بسیار خوب حاضر هستیم مذاکراتی بکنیم آمدند پیشنهاداتی دادند پیشنهاد خود دولت از مادهٔ ۱۰ و ۱۱ پیشنهاد خود دولت باشد ما چون تجربه داشتیم نسبت به این امتیاز که روی این مقررات امتیاز چه قسمت از منافع ما ممکن است تأمین بشود ناچار آمدیم با نظر متخصصین یک فرمولی پیدا کردیم که تمام راه عدم استیفای حقوق دولت بسته شده باشد اولاً بجای اینکه مثل قرارداد دارسی.از عواید به ما بدهند که یک عایدات منظم سه ماه به سه ماه باشد چون یکی از مواد امتیاز دارسی این بود آقای مکی ما باید صحبت می کردیم بیلان شرکت ۱٦/۵٪ بایستی به ما بدهند دیگر ماه به ماه سه ماه به سه ماه به ما چیزی نمی دادند محسنات این قرارداد فعلی مقرراتی داریم که از روی تن‌شماری یک مقداری بگیریم (مکی— راجع بهمین عرض دارم) دیشب ما روی این بحث کردیم آخر سال امتیازنامهٔ بیلان شرکت که بسته شد صدی بیست از عایدات بگیریم ما آمدیم گفتیم که این فورمول را از این جهت از دست ندهیم که یک چیزی بگیریم اما این بیست درصدی که نوشته‌اند که ۲۰ درصد از سود قابل تقسیم به صاحبان سهام آن وقت نتیجه این می‌شود که این رزروها و مالیاتها همش منحل می‌شود و دیگر چیزی برایمان نمی‌ماند پس اگر ما این بیست درصد را

فورمولی برایش پیدا کنیم که دیگر مالیات بردرآمد این رزروها ازش کم نشود بهتر است، سوم اینکه ما فهمیدیم که ما نفت داریم در مملکت اختیار نفت باید در یک قسمت در دست ما باشد بعد گفتیم بهترین فورمولی که می شود برای اینکار پیدا کرد فورمولی است که در ونزوئلا معمول است ولی ۵۰ درصد از این راه به ما می دهند ۶/۵ شیلینگ طلا چون عنوان طلا دارد پایه اش ۱۲۰ شیلینگ نیست پایه اش ۸۳ شیلینگ است نتیجه می شود ۱۳ شیلینگ تفاوت بعد هم بجای اینکه بیست درصد سود قابل تقسیم به ما بدهند سود ناو یژه به ما می دهند، سود ناو یژه آقایانی که در کار بیلان وارد هستند می دانند سود ناو یژه یعنی قبل از برداشت مالیات بردرآمد از آن به ما بدهند بعد هم گفتیم یک ششم نفت خام به قیمتی که به بحریهٔ انگلیس یا دیگران می فروشند به ما بدهند که ما اگر بخواهیم یک وقتی بفروشیم داشته باشیم و در داخله بفروشیم و مصرف کنیم مجموع اینها کمتر از ۵۰ درصد عایدات ما نشود اگر هم کمتر شد به ما بقیه اش را بدهند این فرمول هم زیاد من درآوردی نبوده است با نظر متخصصین وقت و مشاورین اقتصادی بوده است که با آنها مشورت کردیم و حساب کردیم که اگر ما این کار را بتوانیم بکنیم این حد اعلای درآمدی است که امروز در همه جای دنیا ممکن است گرفته شود از یک شرکت ضمناً هم گفتیم بهشان با مادهٔ ۱۰ و ۱۱ تکلیفش روشن شود چون این شاه ماده است ما وارد سایر مواد نمی شویم اینها رفتند و آمدند و مذاکرات زیادی کردند بالاخره پیشنهاد کردند که این فرمول دولت چون مغایر وضع فعلی امتیازنامه است ما قبول نمی کنیم چون این امتیازنامه را ما فرمول آن را حاضر نیستیم عوض کنیم تفاوت چیست گفتند تفاوت این است که ما بجای ٤ شیلینگ روی هرتن شیلینگ بدهند نتیجتاً این را هم ما گفتیم روی استخراج ببینند نه روی فروش برای اینکه تفاوت استخراج و فروش همیشه چند میلیون تن است که آن مقدارش را در کارخانجات مصرف می کردند مالیات نمی دادند تن شماری نمی دادند و گفتند که ما قبول

می کنیم که ٤ شیلینگ را ٦ شیلینگ گفتیم و این قسمت مالیاتی که هست که از ٦ میلیون به بالا را ۹ پنس بدهیم آن را گفتیم ٦ شیلینگ یعنی ۳ پنس اضافه کنیم که خلاصهٔ مجموع عایدات ما روی وضع فعلی امتیازنامه با تفاوت قیمت طلا الآن ده شیلینگ و نیم پنس بعد که ما گفتیم این غیرقابل قبول است و نمی توانیم قبول کنیم پیشنهاد تازه‌ای آوردند که بیست درصد رزرو عمومی که در امتیازنامه حق شما است ما بجای اینکه آخر امتیازنامه به شما بدهیم سال بسال به شما می دهیم تفاوت هم این است که اختیار رزرو عمومی دست کمپانی است ممکن است حالا که سی میلیون لیره است سال دیگر سی میلیون لیره را در جای دیگر خرج کند شما اگر می خواهید این کار را بکنیم حاضر یم سال به سال به شما بدهیم البته این آخر ین پیشنهاد آنها بود ما هم به آنها تهدید کردیم که قبول ندار یم مذاکرات ما قطع شد و در نتیجه آنها رفتند وقتی که مذاکرات ما به اینجا رسید بهشان پیغام دادیم که اگر نظر شما نسبت به این استیفا این است ما نظرش را اصلاً قبول ندار یم بالاخره رئیس شرکت خودش به تهران آمد مذاکرات تجدید شد آمدند گفتند سال ٤۷ و ٤۸ که درآمد ز یاد شده است یک سال استثنائی بوده است برای اینکه قیمت نفت در سال ۱۹٤٦ دو لیره و چند شیلینگ بوده ولی در ٤۷ یک دفعه رفته ۳/۷۵ لیره و در ۱۹٤۸ به ۵ لیره و چون این یکسال استثنائی بوده است به این مناسبت این وضع برای بعد قابل قبول نیست پیشنهاد کردند که با این طر یق که ما می گوئیم در ۱۹٤۷ بجای ۷ میلیون لیره به شما ۱۲میلیون و خرده‌ای لیره به شما داده می شود و در سال ۱۹٤۸ بجای ۷ میلیون لیره ۱۸ میلیون و هفتصد و پنجاه هزار لیره (دکتر معظمی— اینها کتبی بوده یا شفاهی) تمام کتبی بوده بنده نمی دانم که خبط کرده‌ام یا درست این عمل را کرده‌ام چون در مملکت ما همه چیز تکذیب می شود لایحه را به مجلس می دهید کمیسیون دارائی مجلس تصو یب می کند بعد در روزنامه می‌نو یسند که چنین لایحه‌ای مجلس نیامده، تمام مذاکراتی که کردیم تمام

کتبی بوده است و آنچه آنها امضاء کردند آن را امضاء کردم همه امضاء کردیم و به مسئولیت همه است، خوشبختانه بنده این مذاکرات را کتبی کردم که اگر یک کسی یک روزی بیاید می بیند که من یک کلمه حرف از اینها قبول نکردم مگر اینکه یادداشت از ایشان بگیرم، یک کلمه حرف تصمیم نگرفتم مگر اینکه نظر مشاورین نفت را بپرسیم با مشاورین عالی مقام مشورت کنم و با نظر آنها جواب بدهم در هر صورت اینها رفتند و آمدند و رئیس شرکت گفت که ما حاضریم که برای ۲۰ درصد رزرو سهم شما علاوه بر آن ۱۰/۵ شیلینگ که بابت حق‌الامتیاز می گیرید ۲/۵ میلیون لیره برای سال ۱۹۴۹ کنیم آقای نخست‌وزیر بهشان جواب دادند که این پیشنهادات شما را ما اصلاً نمی توانیم قبول کنیم نه من قبول می کنم نه وزیر دارائی قبول می کند نه دولت نه مجلس و ایشان هم با نهایت تعرض از ایران خارج شدند بالاخره مذاکرات تمام شد گزارش از طرف وزارت دارائی بنده و همکاران خود به دولت دادیم که آقا مذاکرات تمام شد و دیگر جای مذاکره‌ای هم نیست برای اینکه جای توافق هم نیست به عقیدهٔ ما، عقیدهٔ ما که در ایران هستیم عقیده‌مان این است که برویم به حکمیت برای اینکه راه دیگر ندارد ضمناً پروفسور ژیدل در تهران بود گفتیم که ما می خواهیم ببینیم از دو طرفش حساب است هردو طرف را باید حساب کنیم مذاکره ما بنتیجه نرسید و در ضمن حکمیت و حکم هم ما را محکوم کرد آن وقت آقای آزاد تشریف می آورند اینجا می گویند این هم خیانت بود چرا رفت به حکمیت مگر می شود با دولت انگلیس طرف بشوید، مگر می شود با کمپانی طرف بشوید، این حق ما چهارصد میلیون لیره است، باید گلشائیان را آتش زد برای اینکه میلیونها لیره به این مملکت ضرر زده‌اســـت، برای اینکه از گل روی مستر گس خوشش نیامد یا وقتی که با او صحبت کرد اوقاتش تلخ شد، برای اینکه اشخاصی که در گوشه‌ای نشسته‌اند و تنقید می کنند همینطور هستند. پروفسور ژیدل که پروفسوری عالی‌مقام حقوق بین‌المللی و همه آقایان

می‌دانند که یک است در دنیا که نسبت به پروژه‌های ما اظهارنظر کرد خودکمپانی گفت چون پروفسور ژیدل گفته است من نمی‌توانم قبول نکنم برای اینکه این یک مرد عالی‌مقامی است که حرفش حجت است ما گفتیم که آقای پروفسور ژیدل شما این گزارش را بخوانید مطالبات ما را ببینید که ما می‌توانیم به حکمیت مراجعه بکنیم یا نمی‌توانیم و روی این ۲۵ ماده کدامش قابل طرح است در مرحله حکمیت، آقای پروفسور ژیدل وقت صرف کردند و یک کتابی نوشتند راجع به این قضیه که به عقیدهٔ بنده یک تزی است که اشخاصی که وارد در کار حقوق هستند می‌توانند استفاده زیاد ببرند و من هم که این را می‌خوانم از هر صفحهٔ آن لذت می‌برم ایشان از نظر اینکه دولت می‌خواهد برود در یک محکمهٔ حکمیتی بنشیند و بیان دعوا بکند تمام این تز دولت را نوشته که اینجور می‌شود اگر خواستند بروند دفاع کنند ولی گفتند متأسفانه از این ۲۵ ماده که شما اعتراض کردید فقط ۸ فقره آن قابل اعتراض است نرو ید خودتان را زحمت بدهید گفتیم خوب شما حکم ما آقای پروفسور را انتخاب کردیم گفتیم شما حکم دولت شما برو ید در محکمهٔ حکمیت رأی بدهید اینجاست که بنده باید به آقایان عرض کنم که خیلی متأسفم در جلسهٔ سری که بنده دعوت کردم بنده این مطالب را گفتم حالا آقایان اصرار دار ید که من علنی بگو یم علنی می‌گو یم (عده‌ای از نمایندگان نفرمائید) (فرامرزی— مصلحت را در نظر بگیر ید و حرف بزنید) برای اینکه مردم بدانند که اگر من تقاضای جلسهٔ سری کردم برای این نبود که پرده‌پوشی کرده باشم موضوع این نبود که خواسته باشم مخفی باشد یک نظر یاتی از دهان متخصصین از دهان علمای عالی‌مقام درآمده است حالا آقایان اصرار دارند که من در جلسهٔ علنی بگو یم (نخیر نفرمائید) در هر صورت جلسه‌ای در وزارت خارجه تشکیل شد آقایان مسبوق هستند در آنجا مذاکره شد ما از مجموع بیاناتی که شد چه در مذاکرات وزارت خارجه، چه در جاهای دیگر به این برخوردیم که مصلحت مملکت در تمام کردن این کار با

خود آقایان است به این جهت ما ناچار شدیم باز باب مذاکرات را مفتوح کنیم پیشنهادات تازه بدهیم و خواهش کنیم که دو مرتبه مذاکرات تجدید شود نمایندهٔ شرکت دو مرتبه آمد و مذاکرات شد و در نتیجهٔ این مذاکره به اینجا رسیدیم که بجای ۲/۵ میلیون لیره که برای ۲۰ درصد رزرو عمومی و بیست درصد سود سهام در سال ۱۹۴۹ منحصراً برای ما تعیین می کردند حاضر شدند تا آخر امتیازنامه چهارمیلیون لیره حداقل پرداخت کنند ضمناً دولت ایران وجهی که می گیرد مشمول مالیات بردرآمد دولت انگلستان بشود اینها مذاکره کردند و گفتند در این قضیه هم ما حاضر هستیم این عمل را بکنیم اولاً راجع به آن تن‌شماری مشمول آن مالیات بردرآمد نیست برای اینکه آقایان مسبوق باشند و یکی از آقایان هم صحبت کردند این ۵۱ میلیون لیره بعد از پرداخت آن ۷ میلیون، هشت میلیون لیره است که بعد از تن‌شماری به ما می دهند یعنی عایدات نفت که می گویند ۵۰ میلیون لیره عایدات نفت است در حقیقت شصت میلیون لیره است آن ۹ میلیون لیره پولی است که از بابت تن‌شماری به ما می دهند وقتی که پرداخت کردند آن وقت بیلان می دهند گفتند ما در آن رقم تن‌شماری که مالیات بردرآمد دولت انگلیس راجع به رزرو عمومی که شما می گوئید رزروی که مطابق این امتیازنامه می گوئید شما حق دارید ما مجبور بودیم که یک فورمولی پیدا کنیم همان فورمولی که به نظر آقای آزاد خیلی مشکل می آید خیلی فهمش آسان است، اگر یک دفعه مراجعه کنند گفتم چون مالیات بردرآمد انگلستان در تغییر است الآن ۹ شیلینگ است نرخ فوق مالیات بردرآمد زمان جنگ بوده ممکن است پائین بیاید این فورمول را که ما پیدا کردیم که روزی یک لیره مالیات بردرآمد دولت انگلیس می گیرد این را بر مبلغ رزروی که می خواهیم بگذاریم علاوه کنیم و بیست درصد به ما می دهند یعنی اگر یک میلیون لیره اینها می بایستی به رزرو بگذارند سهمی که به ما می دهند حقاً مطابق این امتیازنامه باید دویست هزار لیره باشد، فرض کنیم که مالیات بردرآمد انگلیس ده شیلینگ

باشد این ده شیلینگ را هم روی این می کشند می شود دو برابر مثل اینکه دو میلیون لیره بوده است و بجای اینکه به ما دو یست هزار لیره بدهند چهارصد هزار لیره می دهند پس نتیجه آن قسمت رزرو که به ما پرداخت می شود مشمول مالیات بردرآمد دولت انگلیس نیست بعد بحث در این شد که این پیشنهادی که داده‌اند آیا نسبت به سایر مواد هم صحبت می شود چند ماده در اینجا بود که مورد نظر دولت بود عرض کردم یکی مادهٔ ۱۵ بود که طرحی که ما به آنها نوشته بودیم صر یحاً قید کردیم که باید نمایندهٔ دولت حق حضور در تمام جلسات هیئت مدیره شرکت داشته باشند و ضمناً هم در آنجا تصر یح کرده بودیم که شخصاً یا بوسیلهٔ متخصصین حق بازرسی کلیهٔ دفاتر محاسبات کمپانی را دارا باشد یکی مادهٔ ۱۸ بود که تقاضا کرده بودیم هروقت بخواهند سهامی منتشر بکنند بایستی که برای اتباع ایران تا میزان نصف سهام در تهران هم منتشر کنند و حق تقدم قائل شوند یکی هم راجع به مادهٔ ۱۹ بود که قیمت نفت و بنز ین در داخله مملکت که ما گفتیم مطابق قیمت تمام شدهٔ آبادان قیمت معین بشود یا به قیمتی که به دستگاههای دیگر می فروشند مثل بحر یهٔ انگلیس. یکی هم راجع به مادهٔ ۲۶ بود که ما تقاضا کردیم هر ۱۵ سال یک مرتبه تجدید نظر شود. عرض کردم نسبت به این مواد چون مخالف با امتیازنامهٔ فعلی است گفتند ما حاضر برای مذاکره نیستیم حاضر برای قبول هم نیستیم، ولی نسبت به مادهٔ ۱۶ که بایستی یک طرحی تهیه بشود گفتند ما حاضر یم که مذاکره کنیم ، موافقت کنیم البته دولت تاکنون نسبت به مادهٔ ۱۶ و طرح آن موافقت نکرده و تا سه ماه هم حق برای خودمان قائل شدیم که اگر نتوانستیم موافقت بکنیم به حکمیت رجوع کنیم، راجع به مادهٔ ۱۹ که خواستیم وارد مذاکره شو یم گفتند مطالبات ما را نسبت بگذشته اول روشن بکنید. مطالبات گذشته که اینها می گو یند چیست؟ در سال گذشته که دولت آقای ساعد خواست از قیمت توتون و سیگار و قند و شکر و نفت و بنز ین پائین بیاورد ما شرحی نوشتیم به کمپانی که از قیمت نفت و بنز ین

اینقدر پائین بیاورید نمایندهٔ کمپانی به ما مراجعه کرد که آقا این برخلاف اقدامات گذشته است که دولت باید یک پولی به ما دستی بدهد قیمت را کم کنیم چیست؟ بعد متوجه شدیم که مطابق امتیازنامهٔ فعلی مادهٔ ۱۹ می گوید که برای قیمت گذاری در داخلهٔ مملکت یک قیمت اساسی در نظر گرفته شود آن قیمت اساسی عبارت است از قیمت خلیج مکزیک یا خلیج رومانی بعد مخارج مملکت بهش علاوه می شود از این قیمتی که حاصل می شود ۲۵ درصد تخفیف برای دولت و ده درصد تخفیف برای مردم و تا آخر سال ۱۳۲۵ همه ساله اینجا در خرداد ۲۵ آمدند به دولت گفتند که قیمت خلیج رومانی از قیمت بازار مارشه موندیال خارج شده و چون قیمت خلیج مکزیک هم بالا رفته ما باید قیمتش را بالا ببریم این را هم باید بگویم که قیمت خلیج مکزیک در آنجا تعیین نمی شود بازار دنیا تعیین می کند و در بروشورهای چاپی تعیین می شود و این یک موضوعی است که مورد اطمینان همه است یعنی وقتی که می گویند خلیج مکزیک یعنی چه، یعنی از بروشور که نگاه بکنید معلوم می شود، وزارت دارائی نگاه کرد دید که از سال ۱۳۲۵ تا خرداد ۱۳۲۷، ٤٥ میلیون تومان اینها ضرر بهشان خورده و بایستی اگر قیمت را گران نکردند از جیبشان بدهند (دکتر بقائی— آنها مؤثر در تعیین قیمت خلیج مکزیک نیستند؟) اگر شما اینقدر اینها را در دنیا قوی می دانید چه عرض کنم (دکتر بقائی— سؤال می کنم) چه عرض کنم قیمت خلیج مکزیک یک قیمتی است که مارش موندیال است و مربوط به اینها نیست و مربوط به کمپانیهائی است که رقیب اینها هستند وقتی به حساب رسیدگی کردیم در وزارت دارائی بالاخره راه‌حلی پیدا کردند این بود که یک قانونی به مجلس بیاورند برای قیمت نفت و بنزین که بالاخره چون یک تا کسی در زمان آقای قوام‌السلطنه داده شده بود یک قسمتی از آن را گفتند برقرار بکنید چون گفتند که خلاف قانون است برقرار نکنید ولی یک مقداری بابت طلب به کمپانی داده شود ۲۰ میلیون تومان، ۲۵ میلیون تومان هم کمپانی صرفنظر بکند (وزیر

کشور— کی موافقت کرد؟) در کابینهٔ آقای حکیمی جناب آقای نجم‌الملک لایحه‌اش را به مجلس آوردند آقایان ممکن است توجه بفرمایند لایحه در کمیسیون دارائی چاپ شده و طبع و توزیع شده و حتی یک روز آقای امیر نصرت اسکندری به بنده فرمودند چه نظری دارید بنده تلفن کردم که تصویب نفرمائید چون اگر تصویب شود (عباس مسعودی— مورد مطالبه بوده ولی پرداخت نشده) مورد مطالبه بوده است (دکتر بقائی— این را که آقای نجم‌الملک تکذیب کردند که چنین لایحه‌ای به مجلس داده باشد) امسال وقتی مذاکرات مادهٔ ۱۹ را کردند صورت حساب پارسال و امسال را آوردند و مبلغ پارسال که هشت میلیون و نهصد هزار تومان است که این ٤۵ میلیون تومان اگر علاوه کنیم می‌شود ۵٤ میلیون تومان ولی این را ضمناً برای آقایان گفته باشم که این امتیازنامه فعلی حق می‌دهد به کمپانی که این مطالبه را بکند و اگر راجع به این قرارداد موافقت نشود باز هم عرض می کنم که برای کمپانی مطابق این امتیاز حقی هست برای اینکه مطابق همین مادهٔ امتیاز که‌می گوئیم اگر یک شیلینگ را ندادید ما حقی داریم مراجعه به حکمیت بکنیم او هم می گوید شما می‌بایستی مراجعه می کردید به قیمت خلیج مکزیک و آن وقت قیمت را در داخله به اضافهٔ مخارج داخلی معین می کردید چون دولت مرا مجبور کرده است که قیمت را بالا نبریم دولت باید این پول را بدهد و دولت ضامن است و باید عرض کنم که این مطالبه‌ای که کرده است بحق بوده است و مادامی که اینها صرفنظر نکرده‌اند باز همین لایحه‌ای یک حسنی که داشته از ۲۵ میلیون تومان حداقل صرفنظر کرده در هرصورت امسال که صحبت شد گفتند که آقا ما حاضریم یک طوری قیمت را معین بکنیم که از قیمت فعلی بالا نرود گفتیم ما قبول می کنیم به یک شرط، شرطش این است که این ۵٤ میلیون تومانی که شما مطالبه می کنید و بحق هم مطالبه‌می کنید این را ول کنید و صرفنظر کنید بروید پی کارتان گفتند بسیار خوب و حاضر شدند این است مادهٔ ۱۹ و در قرارداد هم هست

اولاً در اینجا نوشته‌اند که با توافق طرفین ولی ما اینطور توافق کردیم که بجای اینکه قیمت خلیج مکز یک را بگیرند ۲۵ درصد تخفیف از خلیج مکز یک بگیرند و ده درصد تخفیف که برای مردم قائل می شوند ۲۵ درصد قائل شوند که در نتیجه قیمت بالا نرود و ضمناً هم این ٥٤ میلیون تومانی که از ما مطالبه داشتند به موجب مراسلهٔ رسمی که به مانوشتند صرفنظر کردند پس ما مادهٔ ۱۹ را به این طرز در قرارداد نوشتیم، باقی ماند مادهٔ ۱٦، عرض کردم که هنوز راجع به مادهٔ ۱٦ ما موافقت نکردیم و تا سه ماده دیگر قرار گذاشتیم که تکلیف ما بعد از سه ماه روشن شود اگر موافقت کردیم فبها والا برود به حکمیت این مقدمهٔ مذاکرات دولت بوده است از زمان این کابینه تاکنون و از گذشته از زمان کابینهٔ آقای قوام تا امروز حالا ما هستیم در مقابل این عملی که یک قدری از جنبهٔ تئوری خارج بشویم و به جنبهٔ حقیقت برویم یک امتیازنامه در سال ۱۹۳۳ بسته شده است من که امتیاز دارسی و این امتیاز را مطالعه کرده‌ام باید صریحاً عرض کنم که این امتیاز بجز آن قسمت ۳۰ سال تمدیدش هزار درجه بهتر از امتیاز دارسی بوده (حائری‌زاده— خیلی از موادش بدتر است) تمام مواردی را که آقایان تذکر می دادید بنده یادداشت کرده‌ام همین مادهٔ ۱٦ که به این صورت نوشته شده‌می دانند در امتیاز دارسی چه بوده امتیاز دارسی این است عمله و فعله که در تأسیسات فوق کار می کنند باید رعیت اعلیحضرت شاهنشاه باشند به استثناء اجزای علمی از قبیل مدیر و مهندس و مباشر مطابق این امتیازنامه فقط عمله و فعله باید ایرانی باشد باقی هرکسی هست باید فرنگی باشد در صورتی که این امتیازنامه مادهٔ ۱٦ آن صراحت دارد که باید علاوه براین که عمله و فعله‌اش ایرانی باشد تصریح دارد صنعتگران و مهندسین فنی و تجاری خود را باید از افراد ذیصلاحیت و با تجربه که در ایران یافت می شود انتخاب کند برای این کار کمپانی سالی چند میلیون لیره خرج می کند مدرسه دایر می کند اشخاص را به خارج می فرستد و در اینجا به دانشگاه کمک می کند برای اینکه الآن متخصصینی

که در نفت هستند همان متخصصین عالی مقامی هستند که در اینجا هستند، من تصدیق می کنم که کمپانی نفت این عمل را بد کرده اینجا هم صریح می گویم مادهٔ ۱٦ را خوب اجرا نکرده‌اند ما هم نسبت بهمادهٔ ۱٦ اعتراض داریم (صحیح است، احسنت) در اعتراض خودمان هم باقی هستیم این حق دولت تنها نیست حق مردم این مملکت است، حق مهندس ایرانی است، حق جوانهای ایران است ما این را ازش نخواهیم گذشت ولی باید این را عرض کنم، این مادهٔ ۱٦ با آن طرزی که نوشته شده اگر اجرا شود آن نظری است که همه ملت دارند و دولت دارد و همه مردم دارند منتها باید خوب اجرا شود عرض کنم راجع به آن شانزده درصدی که از عایدات داریم با اینکه حق نظارت به دفاتر کمپانی داریم خیلی متأسفم که از تاریخ امتیاز دارسی تا تاریخ لغوش یک رسیدگی بوسیلهٔ آرمیتاژ اسمیت که آن هم خودش انگلیسی بود کرد و نظری داد هیچوقت، هیچ زمانی اجازه ندادند که ما دفاتر آنها را رسیدگی کنیم و چیزی دربیاوریم.

حائری‌زادهــ حق داشتیم ولی نکردیم.

نایب‌رئیســ آقای گلشائیان فرمایش آقا خیلی زیاد است؟

وزیر دارائیــ چند دقیقه دیگر باقی است، عرض کنم که حالا هستیم در مقابل یک رئالیته، یک حقیقتی، اقداماتی که دولت کرده بود از باء بسم‌اللّه تا تاء تمة برای آقایان گفتم و حاضر هم هستم هر قسمتش را هر موقع روز آقایان در وزارت دارائی تشریف بیاورند تمام را در اختیارشان بگذارم زیرا هیچ چیز محرمانه و پوشیده‌ای ما نداریم هیچ مذاکرهٔ شفاهی هم که اتخاذ سند کسی بتواند بکند نداریم، تمام مذاکراتی که می کردیم در صورت‌مجلسهائی نوشته می شد یک مترجم ما بود و یک مترجم آنها و تمام این صحبتها؟ ما هستیم در مقابل یک قانون موجود با آن جریاناتی که عرض کردم، دولت یک وظیفه‌ای داشت که وظیفه‌اش را مطابق قانون مهرماه ۱۳۲٦ انجام داد، به نظر آقایان ممکن است در نحوهٔ قضاوت و تشخیص فرق

بکند ولی قدر مسلم بدانید که نه من و نه این دولت و نه هیچکس در کشور ایران حاضر نیست که به مملکت خودش برای اینکه چهار روزی سر کار باشد خیانت بکند ولی صریحاً گفتم آن کوششی که ممکن بود به نهایت کوشش که ممکن بود چه من و چه همکاران من و چه دولت کرده است این نتیجه‌ایست که به مجلس شورای ملی آمده است، دولت هم در مقابل این عملی که کرده است یک کار تمام شده‌ای می‌داند یعنی وظیفهٔ خودش را انجام داده است حالا اگر مجلس این عمل دولت را می‌پسندد البته خیلی ممنونیم البته انتظار هم داریم. حالا ممکن است چند نفری از من بدشان بیاید یا از هیکل من خوششان نیاید (دکتر بقائی— اینطور نیست صحبت هیکل در میان نیست صحبت منافع است) ولی البته دولت انتظار دارد که وقتی که یک زحماتی کشیده است اقلاً مورد نظر از نقطهٔ نظر انصاف و عدالت قرار گیرد حالا اگر واقعاً مجلس شورای ملی معتقد است که دولت عمل بدی کرده است هیچ مانعی ندارد، یک قراردادی است آورده است به مجلس با نهایت مردانگی و شهامت بجای اینکه وقت را تلف کنید بلند شوید بالاتفاق بگوئید این برخلاف مصالح ایران است و دولت هم بعد از این کار ساقط می‌شود و محاکمه می‌شود و در غیر این صورت بنده عرض دیگری ندارم (احسنت).

نایب‌رئیس— آقای تقی‌زاده تقاضا کرده‌اند که راجع به این موضوع صحبت کنند.

مکی— فردا صبح بفرمائید صحبت کنند.

نایب‌رئیس— بفرمایند آقای تقی‌زاده.

تقی‌زاده— در اینکه آقای وزیر دارائی شخصاً بسیار زحمت در این کار کشیده‌اند و رعایت آنچه را که ممکن بود و به اعلی درجهٔ امکان مبذول داشته‌اند در این بابت هیچ گونه ایرادی به ایشان نیست و توضیحاتی هم که دادند مفید بود ولی بهتر این بود که اگر از جادهٔ حقیقت خارج نمی‌شدند

دیگر همهٔ ما ممنون می شدیم، ولی می خواهم عرض بکنم بنده هم عادت ندارم که چیزی خلاف حقیقت بگویم ولو به ضرر خودم هم باشد، آنچه که بنده شنیدم و فهمیدم این بود که ایشان بیان می کردند که جماعتی را که چند نفری را هم اسم بردند که بنده مسبوق نبودم که از اینها تقاضا شده بود که بیاید در هیئت شرکت کنند آیا تقاضا شده یا نه اطلاعی ندارم گفتند تقاضا شد قبول نکردند عوامفریبی کردند، خودداری کردند پشت سر می روند می گویند، وقتی کار مهم و پرمسئولیتی پیش می آید خودشان را عقب می کشند، شاید نظرشان طعنه و حمله به اشخاص معینی بود ولی بنده جزو آنها نبودم از بنده هم تقاضایی نشده که جزو هیئتی شوم که مدافعه کنم و مذاکره کنم. اول امر در هشت ماه یا نه ماه یا ده ماه یادم نیست، وقتی نمایندهٔ کمپانی به اینجا آمد آقای هژیر به من یک کاغذی نوشت و گفت من خیال می کنم که بهترین راه اینست که شما در این کار اقدام بکنید و نمایندهٔ تام الاختیار دولت بشوید و من حاضرم همه جور و هرنوع و شکلی که شما مایل باشید شرکت نمائید.

خیلی مؤدبانه و معقولانه بود و مفصل، بنده جواب عرض کردم که بخصوص خودم هر مشورتی که از من بشود مضایقه نمی کنم و هرچه به نظرم می رسد بدون ملاحظه و بدون عوامفریبی خواهم گفت و در تمام عمرم خیالم این نبود که مردم را بفریبم ولی من عضو مجلس هستم بدون اجازهٔ مجلس نمی توانم در کار دولت مداخله کنم و دولت مرا نماینده بکند ایشان هم قانع شدند ولی بعد خبری نشد وقتی که ایشان، آقای وزیر مالیه گفتند که بعضی اشخاص را دعوت کردیم ناز کردند، عقب کشیدند، فلان کردند، اسم من جزو آنها بود من گفتم چه وقت از من دعوت شده، چه تاریخی، به چه وسیله ای و چه تقاضائی دعوت شده ام آن وقت اینجا یک کاغذهائی را خواندند که ایشان به کمپانی نوشته اند و مشورت کردند درست است یک بار مشورت نکردند چند بار مشورت کردند چون بنده گفته بودم که هر مطلبی را

که از من بخواهیدمن در اختیار شما هستم هر مشکلی برسد حقیقت را می گو یم، ایشان کاغذی نوشته بودند که قرائت کردند اما اینکه من به خط خودم نوشتم و گفتم این کلمه‌اش اینطور باشد بهتر است و این را دلیل دانستند که از من تقاضا کرده‌اند که بروم جزو آن هیئت بشوم من از روز اول شنیده بودم که این هیئت عبارت است از آقای جهانگیر و آقای پیرنیا و آقای امامی و خودشان و آقای عدل، بنده غیر از این تا امروز چیزی نشنیدم اما این مطلبی را که عرض کردم صحیحش همین است که عرض می کنم یک کلمه پس و پیش ندارد از این بابت هم شاید نظرشان به یک شخص معینی بوده است و شاید هم به آنها کاغذ نوشته‌اند و تقاضا کرده‌اند من نمی دانم، اما در قسمتی که فرمودند امتیاز و مدتش من آنچه که در مجلس گفتم همانطوری است که در لوح محفوظ خدا ضبط کرده است یک کلمه بیشتر ندارم و بتمام مقدسات عالم قسم می خورم که من حقیقت را در مجلس گفتم و اگر ایشان از حدود ادب خارج شده‌اند که سزاوار و شایسته نبود من از حدود ادب خارج نمی شوم و با ایشان آن معامله را نمی کنم گفتند که از امروز معلوم نشد موضوع مدت امتیاز از قبل صحبت شده بود، من خودم در وزارتمالیه بودم آمدیم صحبت و مذاکره بر روی این امتیازنامه شد نهایت جد و جهد کردیم و در موادش یک ماه تمام صحبت کردیم صحبت تمدید در میان نبود آخرش ما بحداقل موافقت نکردیم ما گفتیم یک میلیون و ربع میلیون لیره حداقل را خواستیم آنها گفتند. هفتصد و پنجاه هزار لیره بیشتر حاضر نشدند. بعد آن شخص که رئیس بود چون توافقی نشد رفت پیش اعلیحضرت شاه مرحوم و اجازهٔ مرخصی خواست که فردا حرکت کند، گفت برای چه؟ خودشان به من فرمودند که من گفتم برای چه می روی؟ آنها گفتند که ما با وزرای شما سازش نمی کنیم، خود اعلیحضرت روز بروز در قضیه بودند از جر یان قضیه با اطلاع بودند اما اینطور مصلحت دیدند گفتند اینها چه می گو یند و اختلافشان بر سر چیست من که مسبوق نیستم یک جلسه در حضور من مذاکره کنید تا

ببینم اختلاف سر چیست وقتی که حضور ایشان رفتند و جلسه منعقد شد آنها هم یک مترجم انگلیسی که فارسی می دانست آورده بودند در آنجا وقتی جلسه منعقد شد صحبت مدت به میان آمده بود و یک بار وقتی موضوع مدت را گفتند شاه مرحوم نهایت تحاشی را کرد و اینطور فرمودند که این ابداً نمی شود می خواهید سی سال که ما به گذشتگان لعنت کردیم ۵۰ سال هم آیندگان به ما لعنت کنند این همین عبارتی بودآن شخصی که فارسی می دانست ترجمه کرد و آن رئیس نیست انگلیسی باز گفت اگر قبول نمی کنید پس مرا مرخص کنید. آن مجلس نیمه تمام ماند و بعد هم نظر این شد که بروند به جامعهٔ ملل امتیازنامه را اول لغو کردند و پاره کردند بدون اینکه اول به مشاور ین حقوق مراجعه کند آن وقت آنها رفتند به حکمیت لاهه و دولت پیش افتاد و گفت که ما از دست شما شکایت دار یم رفتند به جامعهٔ ملل صحبت کردند ایران که پیش نبرد ولی اشخاصی میانه افتادند گفتند یک عمل دیگری برای دولت ایران بکنیم نمی خواهم به کسی دیگر بنو یسم به شرایط دلخواه خودشان به شما می نو یسم به همان مدت امتیاز دارسی آن وقت می آمدند اینجا وقتی که توافق نمی شد بعد می رفتند به جامعه ملل و جامعه ملل دوباره رسیدگی می کرد و حکم می داد ممکن بود به ضرر ایران باشد این ملاحظهٔ شاه مرحوم را مانع می شد که دوباره اگرچه برحسب ظاهر وقتی گفتند می رو یم به جامعهٔ ملل به آقای علاء و آقای داور گفت که شما هم چمدانهایتان را ببندید بعد گفتند بهتر این است که دوباره مذاکره را شروع کنید گفتند آمدند روی مدت هی اصرار کردند حتی بعد از مدت یک چیز دیگر گفتند، گفتند ما دو یست و سیصد هزار میل قبول ندار یم نصف تمام ایران شد آن هم قبول شد که از نصف تمام ایران چند هزار میل مربع انتخاب بکنند در پنج سال پس من خیلی افسوس دارم و هیچوقت نمی خواهم مواجه بشود که از طرف یک وز یری کلمهٔ دروغ گفته بشود آنچه که من گفتم خدا را شاهد می گیرم و بتمام مقدسات عالم قسم می خورم و یکی از آن اشخاص دیده است که آقای

علاء است اگر از آقای علاء بپرسید عین حقیقت را ایشان می گویندو یک قراردادی که قبلاً درست شده و دو سال مذاکره‌اش طول کشید مرحوم تیمورتاش مأمورش بود اصلاح قرارداد دارسی بود که به یک فرمولی اصلاح بکنند که آن امتیاز را بهم نزنند و آخرین وهله شاه مرحوم به تنگ آمد گفتند اصلاً این اصلاح را نمی خواهم برداشت انداخت توی بخاری و گفت فسخش بکنید همین امشب فسخش بکنید روز عید غدیر بود فردای آن روز بروید وزارت مالیه کلیدش را باز کنید و فسخش کردند اینکه بعضی اشخاص می گویند تبانی، همچو چیزی ابداً نبوده رئیس کمپانی نفت در یک جائی برای چای دعوت داشت یک کسی از بیرون آمد و گفت روزنامه‌ای فریاد می کند فسخ قرارداد، گفت بگیر بیاور، آوردند دید نوشته است فسخ قرارداد. این فسخ شد و سه چهارماه ادامه داشت در اصلاح قرارداد دارسی مدت کم نبوده است، در هر حال طول کشید چندین سال پیش از آن گاه بگاهی شنیده بودیم و اینکه گفته می شود سال ۱۹۳۳ نیست و چندین سال پیش از آن است اینکه من عرض کردم عین حقیقت بود و تمام آنچه را که ایشان بیان کردند بایستی اصلاح کنم و تصریح کنم که آنچه که ایشان فرمودند کلیه‌اش درست بود جز مسئلهٔ مدت دروغ بود چون در روزهای آخر بمیان آمد، ولی این قضیه دعوت که از ما دعوت کرده‌اند اگر دعوت می کردند و مجلس اجازه می داد با کمال علاقه می رفتم، بنده هیچوقت شانه از زیر بار مسئولیت از اول تا آخر عمرم خالی نکرده‌ام و امروز صبح خیال می کردم که آخرین حرف خودم را در مجلس می زنم و ایشان مرا مجبور کردند که بیایم این حرفها را بزنم و اگر باز مطالبی گفته شد ناچار بجواب خواهم بود.

صورت مشروح مذاکرات جلسهٔ ۱۹۸، عصر دوشنبه سوم مرداد ۱۳۲۸

مجلس ساعت نه و بیست دقیقه بعد از ظهر به ریاست آقای امیر حسین ایلخان ظفر بختیار (نایب رئیس) تشکیل شد.

نایب رئیس— آقای وزیر دارائی.

وزیردارائی بنده پنج دقیقه بیشتر وقت نمی گیرم، خیلی متأسفم که در جلسهٔ امروز صبح به مناسبت تهمتی که به بنده زده شد که من دروغ می گویم عصبانی شدم و با ارادتی که به جناب آقای تقی زاده داشتم از بیست و پنج شش سال قبل و همیشه در مجلس ادبی که صبح در منزل داشتند به اصطلاح معروف در محضر شان نشسته بودم این ارادتی که من داشته ام و حالا هم هست (اردلان: احسنت) برای اینکه ایشان را من یک مرد با تقوی می دانم از همه جهت، اگر یک فراموشی برایشان پیدا شده است خیال می کنم که فراموشی است ولی برای اینکه تصور این کاری که بنده کردم همهٔ اینها دروغ بوده، بنده اینجا دوتا نامه به آقایان نشان می دهم چون وعده داده بودم نشان بدهم، این را می خواستم عرض کنم چون بنده به حافظهٔ خودم خیلی اطمینان دارم اگر یک چیزی ده سال پیش دیده باشم وقتی که می گویم مطمئن باشید هست، اولاً اینکه فرمودند این مینوت نامهٔ رسمی نخست وزیر است که نوشته اند به ایشان: دوست عزیزم چنانکه اطلاع دارید نمایندگان شرکت نفت در اوایل هفته آینده به تهران خواهند آمد و از طرف دولت هیئتی تحت نظر جناب آقای وزیر دارائی مرکب از آقای دکتر شادمان وزیر سابق اقتصاد ملی و آقای نصرالله جهانگیر معاون بانک ملی ایران برای مذاکره با نمایندگان مزبور انتخاب شده اند. چون جناب عالی اظهار داشته اید که من غیر رسم حاضر برای هرگونه مشورت و کمک می باشید خواهشندم در صورتی که مایل به کمک به هیئت فوق باشید اعلام فرمائید تا به جناب آقای وزیر دارائی مراتب ابلاغ شود که با جناب عالی ملاقات نموده و در مواردی که محتاج به کسب نظر جناب عالی است از نظریات شما استفاده نمایند ۱۷۳۹۱ تاریخ ۲۷/۱۱/۱۱ نخست وزیر. مراتب برای استحضار جناب آقای وزیر دارائی ارسال می شود. بعد هم نامه ای از آقای دکتر صدر رئیس دفتر آقای نخست وزیر است: جناب آقای گلشائیان وزیر دارائی جناب آقای نخست وزیر فرمودند چون راجع به شرکت جناب آقای

تقی زاده در هیئت مأمور مذاکره با نمایندگان شرکت نفت صحبت شده جناب عالی شخصاً به اطلاع ایشان برسانید که چنین هیئت تشکیل شده و اگر ایشان قبول بفرمایند که سمت مشاور در این هیئت داشته باشند موجب امتنان جناب آقای نخست وزیر خواهد بود. دکتر صدر، بنده از ایشان وقت خواستم رفتم منزلشان مذاکره کردم قبول فرمودند مدرکی که صبح عرض کردم با خط خودشان در همین یاد داشتهائی که ما به کمپانی دادیم با اصلاحاتی که به خط ایشان هست داریم و حتماً اگر ایشان متوجه باشند (روز ۱۰ بهمن که آن واقعه شوم اتفاق افتاد)بنده در منزل آقای تقی زاده بودم و مذاکرات نفت می کردیم و در آنجا به ما اطلاع دادند که چنین اتفاقی رخ داده و حتی من در دانشگاه هم نبودم و تصور می کنم که فراموشی بر ایشان روی داده باشد اما یک چیز هم که آقایان خواستند مسبوق باشند قرارداد سه ستاره این اصل امتیازنامه است به فرانسه (در اینجا به کتابچه‌ای اشاره کردند) که در اینجا رو یش نوشته شده است به خط آقای ناصح منشی مخصوص آقای تقی زاده که وزیر مالیه بودند. اصل طرح امتیازنامهٔ جدیدی است که سابقاً آقای تیمور تاش در سنهٔ ۱۹۲۹ مسیحی در لندن مذاکره نمودند در تابستان سنهٔ ۱۳۱۱ هجری شمسی و پس از چند جلسهٔ مذاکره با آقایان وزرای خارجه و عدلیه و مالیه در قلهک حک و اصلاحات و جرح و تعدیلات زیادی دو سه سال مورد مذاکره قرار گرفته و به وزارت مالیه فرستاده بودند که به لندن فرستاده شود و به علامت سه ستاره در روسیه ضبط است این اصل قرارداد است که در مادهٔ ۱۶ این قرارداد فرانسه نوشته شده است برای اینکه عرض کردم که ۳۰ سال قبلاً مذاکره تمدید شده بود و این به تصویب دولت رسیده بود و جناب آقای تقی زاده از ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۲ وزیر مالیه بودند و در زمان خود ایشان هم بتصویب رسیده است مادهٔ چهارده‌اش می گوید:

Article XIV : La Presente Concession entrera en Vigeur Conformement a l'article 16 et restera en force jusqu'au 28 mai 1936.

یعنی ۱۹۸۶ یعنی به آن تاریخ ۳۰ سال به مدت امتیاز دارسی اضافه می‌شود روی همین امتیاز بوده است که... (یکی از نمایندگان— مراسله را هم بخوانید) که بواسطهٔ احتیاجی که داشته‌اند عرض کردم این مراسله‌ایست که نوشته‌اند به خط خود آقای تقی‌زاده است می‌نویسد به مرحوم تیمورتاش.

«دوست عزیزم به تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۱۰، چون در این اوقات از حیث تأدیه بودجه‌ها قدری در مضیقه هستیم و علاوه بر اینکه دو ملیون تومان مساعده مقروض هستیم از بابت پرداخت حوالجات آخر این ماه هم وجه کافی نداریم و بلکه نصف وجه لازم هم موجود نیست (کلیةً این ماه از هر حیث ماه خیلی بدی بود) و چون میل ندارم یا از بانک یا محل دیگر قرض کنم به خاطرم رسید که آیا نمی‌شود چیزی (مثلاً صدهزار لیره) بطور علی‌الحساب از کمپانی نفت جنوب فوراً بگیریم که فرجی از این حیث حاصل شود. چه تأدیه مالیات کمپانی در سال آینده به مضیقهٔ فعلی ما چاره نمی‌کند اگر این ترتیب را ممکن و صلاح بدانید متمنی است بدون تأخیر اطلاع بدهید که با حضرات مذاکره کنیم یا خود حضرت عالی استمزاج بفرمائید که از زحمت کنونی قدری خلاص شویم زیاده عرضی ندارم جز تجدید مراتب ارادت صمیمی. حسن تقی‌زاده. اگرجواب این مراسله‌را تبلیغ بفرمائید خیلی موجب امتنان مخصوص خواهد شد. حسن تقی‌زاده»

بعد به خط مرحوم تیمورتاش تلگرافی می‌شود به آقای فیض به لندن، قرارداد مورد تصویب واقع شد. متن پاکنویس شده را می‌فرستم ولی از افزایش یک میلیون لیره صرفنظر نمی‌توانم بکنم وزارت مالیه احتیاج به پول دارند مذاکره بفرمائید کمپانی یک صد هزار لیره مساعده بدهد که پس از امضاء و تصویب قرارداد از بابت یک میلیون لیره محسوب شود. آقای فیض از لندن می‌نویسد:

خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب اشرف عالی آقای تیمورتاش وزیر دربار پهلوی دام اجلاله العالی تعقیب تلگراف جوابیه خود راجع به

پرداخت یک صد هزار لیره بعنوان مساعده از بابت یک میلیون لیره‌ای که شرکت نفت انگلیس و ایران برای ختم مطالبات و دعاوی گذشته دولت علیه ایران تعهد نموده که پس از قرارداد جدید بپردازد لزوماً خاطر محترم را مستحضر می دارد که یک صد هزار لیره مزبور در نتیجهٔ مذاکرات بنده هفتهٔ قبل بوسیلهٔ بانک شاهنشاهی ایران به تهران داده شده و البته به وزارت جلیلهٔ مالیه عاید شده است. ولی پرداخت وجه به این شرط مقرر شد که اگر قرارداد جدید زودتر تصویب و امضاء گردد که از بابت یک میلیون لیره بدهی کمپانی محسوب شود و الا اگر عایق و مانعی روی داد و به تأخیر انجامید تماماً از بابت سهمی دولت علیه از عایدات خالص سنهٔ ۱۹۳۱ که معمولا روز انعقاد جلسهٔ عمومی پرداخت می گردد منظور و محسوب شود بدین معنی که هر یک از این فقره بدهی شرکت نفت که موقع پرداخت آن زودتر برسد یک صد هزار لیره از آن بابت محسوب گردد، ملاضه بفرمائید. تاریخ این مراسله ۱۴ فروردین ۱۳۱۱ است، تاریخ برکنار شدن تیمورتاش شهریور ۱۳۱۱ و تاریخ لغو امتیاز دارسی اواخر آبان ۱۳۱۱ است و بعد مذاکرات تمام شده است تا ۱۳۱۲ که در خرداد ۱۳۱۲ امتیاز جدید منعقد شده پس این اسنادی که امروز صحبتش هست اول مذاکرات راجع به تمدید سی ساله و وجود قراردادی که در سال ۱۹۲۹ در لندن بین سرجان کدمن و مرحوم تیمورتاش پاراف شده است بوده است. دولت وقت تصویب کرده در تابستان ۱۳۱۱ تصویب کرده که سی سال به مدت امتیازنامه علاوه شود و بعد از اینکه امتیازنامهٔ دارسی را پاره کردند و به حکمیت رفتند برگشتند و مذاکره کردند یک موادی بر این قرارداد سه ستاره که اینجا صبح به آقایان عرض کردم و مورد مسخره شد این مواد را عوض کردند این مواد قرارداد فعلی بسته شد پس خلاصه کنم راجع به این قسمت سی سال و اینها خواستم صحبت کرده باشم و بعد مورد تکذیب واقع شد برای اینکه مدرک رسمی در دست باشد ارائه دادم و هم راجع به دعوت جناب آقای تقی زاده که مراسلهٔ رسمی آقای نخست

وزیر را خواندم و البته سایر آقایان را که نوشته بودم از طرف آقای نخست‌وزیر دعوت کتبی شده یا نشده آن را اطلاع ندارم ولی همینقدر می‌دانم که با بعضی از آقایان که خودم مذاکره کردم هیچکدام قبول نکردند که زیر بار مسئولیت بروند آن اشخاصی بود که صورت داده بودم. این را برای این عرض می‌کنم که دروغی هیچوقت بنده نخواهم گفت واگرجناب آقای تقی‌زاده فراموش کرده باشد حمل بر دروغ بنده نشود ولی بنده باید عرض کنم چون من به شخص آقای تقی‌زاده احترام می‌گذارم چون ایشان را مرد با فضل و تقوی می‌دانم امیدوارم که امر باعث دلتنگی ایشان نشود و اگر اینطور نیست هیچوقت کتمان نکنند و حقیقت را هم بفرمایند.

نایب رئیســ آقای مکی بفرمائید، خواهش می‌کنم کمی اختصار بفرمائید که اجازه به دیگران هم برسد.

مکّیــ موضوع مذاکرات ما راجع به اختلاف ما به کمپانی و مراجعهٔ جامعهٔ ملل به اینجا رسیده بود:

راه پیشنهادی دکتر بنش که مبنای ایجاد توافق از راه مذاکره بین الاثنین شده بود، متکی به چهار نکته بود:

۱ــ مراحل مختلف رسیدگی توسط جامعهٔ ملل ــ تا مدتی که با توافق طرفین قابل تمدید است ــ تمدید یافته و معلق بماند.

۲ــ کمپانی با حکومت ایران، صرفنظر از کلیهٔ حقوق قضائی که ممکن‌است وجود داشته باشد، وارد مذاکره شود.

۳ــ دلایل قضائی طرفین فعلاً معلق بماند و در صورتی که توافق راجع به امتیاز جدید حاصل نشود طرفین حق استفاده از استدلالات خود را محفوظ خواهند داشت.

۴ــ در مدت مذاکرات و تا زمان تنظیم موافقت‌نامهٔ نهائی، کمپانی به عملیات خودش مثل سابق ادامه خواهد داد.

مذاکرات برای تنظیم امتیازنامهٔ جدید با اتکاء بر اصول چهارگانهٔ بالا

که توسط جامعهٔ ملل سفارش شده و متأسفانه مورد قبول دولت ایران نیز واقع می گردد شروع می شود.

مذاکرات بین دولت ایران و نمایندهٔ شرکت نفت سرجان کدمن در تهران شروع می شود و پس از دوماه مذاکره منتهی به امضاء امتیازنامهٔ جدید می گردد.

برای اینکه نمایندگان محترم بهتر از فشارهای موجوده که قبلاً بدان اشاره شده است اطلاع حاصل کنند من در اینجا لازم می دانم که قسمتی از بیانات آقای تقی زاده در جلسهٔ بودجهٔ مجلس شورای ملی را یادآوری کنم، امشب که جناب آقای وزیر دارائی خلافش را عرض کردند. البته عرض می کنم که این بیاناتی که جناب آقای گلشائیان فرمودند از لحاظ روشن شدن تاریخ یک خدمتی به آینده این مملکت بود زیرا عدهٔ زیادی از این جریانات و مبادلهٔ این قبیل نامه ها اطلاعی نداشتند و تمام اطلاعات منحصر بود به آنچه از یکدیگر می شنیدند و سندی ارائه نشده بود و حالا هم اگر آقای تقی زاده اینها را تکذیب نکنند، مسلماً یک اسناد قوی برای تاریخچهٔ روابط ایران و شرکت نفت خواهد بود.

نکتهٔ جالب توجه اینجاست که در طول مدت جریانات عجیب بالا که به قول آقای تقی زاده منتهی به دستور شاه دایر به بستن قرارداد جدید طبق نظریات شرکت نفت می شود (۲۹ آوریل ۱۹۳۳) قیمت نفت خام در بازار دنیا رو به تنزل فاحش بوده است، و این یکی از شاهکارهای تمدید امتیاز نفت جنوب است...

برای اینکه موضوع قیمت نفت را در دنیا از شاهکارهائی که کمپانی بکار برده است طوری دولت ایران و خلاصه مملکت را آن موقع در محظور گذاشته که از هر راه در آن موقع راه صحیح و اصلی را مسدود کرده بوده است مخصوصاً همین قسمتی که عرض می کنم.

قیمت نفت در بازار جهانی رو به تنزل فاحشی بوده است و این

قیمت، که در ۱۵ دسامبر ۱۹۳۲ یعنی کمتر از ۲۰ روز از تاریخ الغاء امتیاز دارسی، برای هر تن نفت در تگزاس شرقی، ۵/۶۰ دلار بوده منظماً در مدت مذاکرات رو به نقصان رفته و بخصوص در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۳۳ یعنی پنج روز قبل از تاریخ امضای متن امتیازنامهٔ جدید به حداقل غیرقابل تصور ۰/۷۵ دلار در تن رسیده و بلافاصله بعد از تاریخ موافقتنامه که ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ بوده، یعنی از تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۳۳، همین قیمت به ۱/۹۰ دلار در تن و در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۳ به قیمت ۵/۶۰ دلار در تن، یعنی قیمت دسامبر ۱۹۳۲، بالغ و پس از مختصر تنزل دیگری تا ۳۰ ژوئیهٔ ۱۹۳۳ مجدداً قوس صعودی خود را طی کرده و از آخر سپتامبر ۱۹۳۳ به بعد به قیمت ثابت ۷/۵ دلار در تن تثبیت می گردد.

با توجه به اینکه نفت تگزاس شرقی از حیث ترکیب نزدیکترین مادهٔ نفتی به نفت استخراجی از منابع ایران می باشد از طرفی، و تطبیق تاریخهای بالا با تاریخ لغو امتیاز و بستن امتیاز جدید از طرف دیگر، بطور غیر قابل تردیدی آشکار می شود که این تنزل قیمت در نتیجهٔ فروش مقداری نفت ایران به قیمت ارزان در بازار تگزاس شرقی، و همچنین مانورهای دیگر، توسط شرکت نفت بوده است، تا با تحمل زیانی که نسبت به منافع بدست آمده از امتیاز جدید غیر قابل ملاحظه می باشد، دولت ایران بخصوص شاه سابق را، صرفنظر از کلیهٔ فشارهای سیاسی و مانورهای دیگری که یقیناً وجود داشته و جزئیات آن بر ما مجهول است، تا حدی تحت تأثیر قرار بدهد، و شاید علت اصلی نقصان دادن حق الامتیاز از ۵ شیلینگ به چهار شیلینگ (چنانچه بعداً خواهیم دید) و پرداخت حداقل یک میلیون لیره به دولت ایران، از بابت حق الامتیاز و ۲۰ درصد اضافه سود سهام و مالیات، اثر مستقیم همین مانور خیانتکارانه و ماهرانهٔ شرکت نفت بوده باشد و الاشاه سابق به بستن چنین قراردادی، که مسلماً مضرات آن به مراتب بیش از امتیاز دارسی بوده، تن در نمی داد و با وجود فشار سختی که مسلماً بر او وارد می آمده است لااقل چنین

عجله و شتابزدگی در تصویب قرارداد را اجازه نمی داد.

نمی دانم در این قسمت که بنده عرض کردم آقایان هیچ توجهی فرمودند که چطور کمپانی نفت جنوب موقعی که قرارداد جدید را می خواستند منعقد کنند قیمت نفت را در دنیا بانفت ایران تنزل داده است و پس از بستن قرارداد مجدداً قیمت به‌نرخ اولیه‌اش رسیده است و شاید آن عصر اگر می خواستند حساب بکنند سهمی را که به دولت ایران بابت حق‌الامتیاز و غیره می پرداختند برابر تمام عایدات نفت بوده، **در آن چند روزی که می‌خواستند قرارداد ببندند، زیرا قیمت نفت را در دنیا بقدری تنزل داده‌بودند که تمام عایدات را می‌توانستند بگویند همین است که ما به دولت ایران می‌دهیم، در چنین موقعی و با چنین نیرنگ و هنری قرارداد را بتصویب رسانند...»**

پس از ذکر مقدمات بالا و برای اینکه علت حقیقی مخالفت افراد وطن پرست و علاقه‌مند به این آب و خاک را نسبت به طرح الحاقی که تقدیم مجلس شورای ملی شده است تشریح نمایم و ذهن نمایندگان محترم را آنطوری که شایسته است، و با کمی وقت سازگار می باشد روشن نمایم بطور سریع امتیازنامهٔ سال ۱۹۳۳ را از سه نقطه نظر مورد دقت و رسیدگی قرار می دهیم:

۱— برتریهای امتیاز جدید نسبت به قرارداد دارسی.

۲— معایب قرارداد جدید بنفسه و یا با مقایسهٔ با قرارداد دارسی.

۳— انحرافاتی که نسبت به مفاد این قرارداد و تعهدات شرکت نفت از طرف شرکت بعمل آمده است.

یقین دارم پس از بحث مختصری در این سه موضوع هیچ یک از آقایان نمایندگان حاضر نخواهند شد که لکهٔ ننگین موافقت با این قرارداد الحاقی را که به موجب نصّ صریح ماده ۱۰ آن، و بطور ضمنی ضمن مواد دیگرش، قرارداد سابق را که در اثر اعترافات آقای تقی زاده که مورد تأیید

مجلس نیز واقع گردیده است سست گردیده تأیید و مجدداً پا بر جا می نماید حالابنده از اعترافات آقای تقی زاده هم صرف نظر می کنم جز این نکته که عرض می کنم که تنها آقای تقی زاده در مجلس نبودند. خود آقایان می دانند از اول این دوره ملّت ایران و تمام نمایندگان مجلس شورای ملی برای استیفای حقوق ایران از شرکت نفت و برای اینکه جلو تعدیات شرکت نفت را بگیرند همه باهم همزبان و یکدل بودند و همه درصدد بودند که بر هر نحوی ممکن است ماهم به حقوق حقهٔ خودمان برسیم. این جای تردیدی نیست پس این قرارداد نه‌تنها به کیفیتی که آقای تقی زاده فرمودند، که قابل قبول نبود، اصولاً قابل قبول مجلس شورای ملی و ملت ایران هم نبود، منتهی برای اینکه شرکت بتواند در اینجا یک مانورهائی کرده باشد بنده عرض می کنم که به چه عملیات و به چه کارهائی مبادرت کرده و تا چه حدود برای اینکه از این مجلس رأی بگیرد پافشاری می کند تا مجدداً قراردادی را که در اثر اعترافات آقای تقی زاده که مورد تأیید مجلس شورای ملی گردیده است سست گردیده تأیید و مجدداً پا برجا نماید. آقایان نمایندگان نباید این لکه را به دامان خویش و مجلس شورای ملی و مملکت بپذیرند و...

پس از چند جلسه که دربارهٔ مضار قرارداد الحاقی که قرارداد ۱۹۳۳ را تأیید مینمود صحبت کردم و هنوز صحبتم ادامه داشت و معلوم بود که تا آخر عمر دورهٔ پانزدهم ادامه خواهد یافت، وزیر دارائی و دستگاه حاکمه که سعی داشتند بهر کیفیتی شده آنرا بتصویب برسانند ناراحت شده نتوانستند تحمل کنند. ناچار در جلسهٔ ۱۹۹ یعنی جلسهٔ ماقبل خاتمهٔ مجلس اشاره نموده تنفس داده شد. پس از یک ربع تنفس و رسمیت مجلس وزیر دارائی تقاضای صحبت کرد و چنین بیان داشت:

نایب رئیس— آقای وزیر دارائی.

وزیر دارائی— با اجازهٔ آقایان عرض کنم که آقایان تصدیق

می فرمایند که اینطور مذاکره راجع به لایحهٔ نفت یک طرز مذاکرهٔ عادی نیست و مثل این است که آقایان نمی خواهند راجع به این موضوع نفیاً یا اثباتاً اظهار عقیده کرده باشند فقط نظر گذراندن وقت و گذشتن روز است چون دو روز بآخر مجلس بیشتر نمانده است و دولت لایحه‌ای به مجلس داده است تقاضا دارد که نسبت به این لایحه از طرف مجلس تعیین تکلیف شود برای اینکه اگر صحبت هم بنا بود بشود شده است در ظرف چند جلسه گفته شده و با آنکه عادت ندارم پشت تریبون شعر بخوانم ولی بقول نظامی:

لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پر توان زد

(دکتر بقائی— بنده هم گفتم: خشت بر در یا زدن بیحاصل است) با آنچه که دیروز گفته شد یک مطالبی البته روشن شد اگر نظر آقایان این باشد که بامرار وقت بگذرانیم این بهترین رویه است ولی نظر دولت این است که نسبت به این لایحه‌ای که داده است نفیاً یا اثباتاً تعیین تکلیف شده باشد و ضمناً چون علاوه بر این لایحه یکی دو لایحه دیگری هم هنوز باقی مانده است مثل لایحهٔ متمم بودجه و انتخاب هیئت نظار برنامه و یکی دو لایحهٔ دیگر خواستم استدعا کنم آقایان موافقت بفرمایند مثل دیشب امشب هم جلسه برقرار باشد (صحیح است).

نایب رئیس— آقای مکی.

مکی— متأسفانه خود آقایان وزراء کاری می کنند بهانه‌ای می دهند که بنده هم جوابی عرض کرده باشم.

دو چیز طیرهٔ عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

(وزیردارائی— طَیْرهٔ عقل است یعنی خفت عقل) هرچه شما می گوئید دو چیز طَیْره عقل است دم فرو بستن— بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی. الان در موقع طرح نفت این تماشاچیانی که آمده‌اند اینجا نشسته‌اند اگر بازور سر نیزه می خواستند بیاورند نمی شد، تمام ملت ایران به این موضوع علاقه‌مند است. بنده دم فرو ببندم که این لایحه به این کیفیت با آن قرارداد

ننگینی که طرح الغایش را توی همین مجلس امضاء کردند شما تصویب بکنید؟ آنرا هم تأیید بکنید؟ این مجلس اظهار نارضایتی و تردید نسبت به آن قرارداد اصلی کرده است می گوید آن قرارداد در تحت زور و فشار بسته شده (صحیح است) و در موقع بسته شدن آن قرارداد ملت ایران در تحت منگنه و فشار بوده و به شاه سابق فشار آورده‌اند به مجلس فشار آورده‌اند، سیاست بین‌المللی به ما اجازه نمی‌داد و شاید موقعیت جهان طوری بوده است که نمی‌شده است افکار دنیا را متوجه ایران کنیم و بگوئیم ما در زیر این مظالم داریم نابود می‌شویم یک قراردادی را به ما تحمیل کردند با این کیفیت حالا مجلس شورای ملی ایران این را تصویب می کند و یک ننگ در تاریخ ایران از خودش بیادگار بگذارد که تصویب و تأیید بکند این قرارداد را؟ ابداً اینجا موقع جهاد است برای بنده این موقعی است که خیال می کنم دم فرو بستن خیانت و جنایت به وظیفهٔ ملی و وظیفهٔ نمایندگی خودم است (دکتر بقائی— صحیح است) جناب آقای نایب رئیس محترم قبل از تنفس بیاناتی فرمودند من از حسن‌ظن ایشان و همچنین از حسن ظن اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی ایران تشکر می کنم. من قسم می‌خورم به خدای لایزال که اکثریت مجلس شورای ملی ایران قلباً و باطناً با این قرارداد شوم موافق نیست (صحیح است) منتهی فشار و بعضی محظورات، محافظه کاری یاچیزهای دیگری که هرکس مصلحت خودش می‌داند مانع از این شده است که بتوانند در این آخر مجلس یک مقاومت شدید و رشیدانه‌ای کرده باشند ولی همینکه مجلس شورای ملی ایران من فرد فردش را می‌بینم و از قیافه‌های آنها می‌خوانم می‌دانم همه‌شان مرا تأیید خواهند کرد و اگر هم نکنند تاریخ این مملکت و قضاوت نسلهای آینده این مملکت بایستی قضاوت بکند که من و آن کسان که با ما کمک کردند و مانع از تصویب این قانون شده‌اند به این مملکت خدمت کرده‌ایم نتیجهٔ این قضاوت صد سال دیگر معلوم می‌شود و آن روز نه من زنده هستم و نه آقای گلشائیان و نه سایر

آقایان این اگر افتخاری داشته باشد یا اگر ننگی باشد در تاریخ برای من بماند این است در این فرصتی که در این ساعت ملت ایران به من داده است که از آن فرصت استفاده کنم از حق ملی و نمایندگی خودم استفاده خواهم کرد و تا سرحد جانبازی خودداری نخواهم کرد.

نایب رئیس— در ضمن هم آقای مکی باید متوجه باشند که کلمهٔ فشار که اظهار کردند فشاری در کار نیست (مکی— امیدوارم) و بعد هم ایشان وقتی قول می دهند باید قول خودشان را حفظ بکنند آقای مکی فرمودند مخصوصاً امروز بعد از تنفس هم فرمودند که بیش از بیست صفحه از نطق من باقی نیست و گفتند که تقریباً یک ساعت طول می کشد حفظ قول هم خودش یک مسئلهٔ مهمی است.

مکی— بنده وقتی که آقای رئیس در اطاق جلسهٔ خصوصی به بنده فرمودند این چند ورق را در آوردم و گفتم چیزی بر این اوراق اضافه نمی کنم و آقایان هم دیدند موقعی که بیرون رفتم چیزی بر این اضافه نکردم و حتی گفتم کیفم را در اختیار شما می گذارم (بهادری— همین حرفها اضافه است) شهادت دروغ در ماه رمضان خوب نیست و روزه را باطل می کند برویم سرمطلب.

آخرین دفاع تقی زاده

پس از خاتمه دورهٔ پانزدهم بلافاصله تقی زاده نامه‌ای به نگارنده نوشته است و بقید سوگند مطالبی را که در مجلس بیان نموده تأیید می نماید اینک عیناً بخط تقی زاده در زیر نقل می گردد. تقی زاده در این نامه نوشته است «که اگر اشتباهی کرده باشم غیر اختیاری و غیر عمدی و بدون هیچ نفع مادی و نفع معنوی و شخصی بوده است».

سید حسن نقی زاده خدمت جناب آقای مکی مشرف خواهد گردید

۷ مرداد سنه ۱۳۴۸ هجری شمسی

دوست عزیزم بعد از نطق خدا حافظی روز دوشنبه که در آن

از مجلس شورای ملی ایران که چنانکه گفتم آشیانه و لانه قدیم من بود

وداع کردم قصد نداشتم دیگر لب بسخن بگشایم و مداخله و شرکتی در مذاکرات

بکنم لکن حمله بیجا و غیر مترقب آقای گلشائیان بمن و نسبتهائی که نه

اساس داشت و نه علت اصلی آن معلوم شد مرا ناچار کرد که در همان

جلسه باز چند کلمه حرف بزنم و در آخرین دقائق عمر سیاسی خود در

مقابل خدا و وجدان ملت حقیقتی را که سابقاً اظهار کرده بودم

با سوگند بتمام مقدسات عالم تکرار نمایم پس از آن حالت ضعفی

بر من طاری شد و کسالت مزاج مجال نداد که در جلسه روز بعد و شب

حاضر شوم از مذاکرات جلسات بعد هم بواسطه نداشتن رادیو

فقط ۲۴ ساعت بعد بوسیله روزنامه اطلاعات که آبونه

هستم و شب ساعت ۹ به قریه دور افتاده دروس که گوشه

انزوای من است میرسد مطلع میشدم دیشب یعنی شب جمعه روزنامه
بدستم رسید و از مذاکرات جلسهٔ عصر روز سه شنبه (یعنی بعد از غروب)
مطلع شدم و در قرائات بیانات جنابعالی و دفاعی که با شرافت و
جوانمردی از یک همکار غایب خودتان (یعنی اینجانب) فرموده اید از
عرض تشکر خالصانه قلبی نتوانستم خودداری کنم و راست بگویم با قلبی
مجروح از حملات ناجوانمردانه بشما دعا کردم خداوند شما را پایدار
بدارد و بر توفیقتان بیفزاید من معصوم بودم و نه تنها درین مورد مبحوث
عنه بلکه در تمام عمرم بدون خودلی مبالغه گذشته از مقام عصمتی که ما در
حق اولیای دین قائلیم تا حدی که برای یک بشر عادی ممکن است معصوم
بوده ام و اگر اشتباهی کرده باشم غیر اختیاری و غیر عمدی و بدون نیت بد
و بدون جلب هیچ نفع مادی یا حتی معنوی شخصی بوده است لذا بیانات
جنابعالی که محض دفاع از حقیقت و خالصانه و قربةً الی الله بود آبی
بر دل پر ملال و شکسته من پاشید و در مقابل حملاتی که منشأ آنرا
صاحب نظران باید بدانند تسلیتی برای مخلص بود خواستم این تشکر
خالص و مخلص را در چند سطر هر چه زودتر بهر نحو است خدمت آن
دوست گرامی که از وی فقط خاطره های خوب و از انصاف و مروت
و حقیقت جوئی و بیغرضی شبان یادگار مطلوبی دارم برسانم

سید حسن تقی زاده

۷ مرداد سنهٔ ۱۳۲۸ هجری شمسی

دوست عزیزم، بعد از نطق خدا حافظی روز دوشنبه که در آن از مجلس شورای ملی ایران که چنانکه گفتم آشیانه و لانهٔ من بود وداع کردم قصد نداشتم دیگر لب به سخن بگشایم و مداخله و شرکتی در مذاکرات بکنم، لکن حملهٔ بیجا و غیر مترقب آقای گلشائیان به من و نسبتهائی که نه اساسی داشت و نه علت اصلی آن معلوم شد مرا ناچار کرد که در همان جلسه باز چند کلمه حرف بزنم و در آخرین دقایق عمر سیاسی خود و در مقابل خدا و وجدان ملت حقیقتی را که سابقاً اظهار کـــرده بودم با سوگند به تمام مقدسات عالم تکرار نمایم پس از آن حالت ضعفی بر من ظاهر شد کسالت مزاج مجال نداد که در جلسه روز بعد و شب حاضر شوم از مذاکرات جلسات بعد هم بواسطهٔ نداشتن رادیو فقط ۲٤ ساعت بعد بوسیلهٔ روزنامهٔ اطلاعات که آبونه هستم و شب ساعت ۹ به قریهٔ دور افتاده دروس که گوشه انزوای من ست می رسد مطلع می شدم. دیشب یعنی شب جمعه روزنامه به دستم رسید و از مذاکرات جلسه عصر روز سه شنبه (یعنی بعداز غروب) مطلع شدم و در قرائت بیانات جناب عالی و دفاعی که با شرافت و جوانمردی از یک همکار غایب خودتان (یعنی اینجانب) فرموده‌اید از عرض تشکر خالصانه قلبی نتوانستم خودداری کنم و راست بگویم با قلبی مجروح از حملات نا جوانمرانه به شما دعا کردم. خداوند شما را پایدار بدارد و بر توفیقتان بیفزاید. من معصوم بودم و نه تنها در این مورد مبحوث عنه بلکه در تمام عمرم بدون خردلی مبالغه گذشته از مقام عصمتی که ما در حق اولیای دین قائلیم تا حدی که برای بشر عادی ممکن است معصوم بوده‌ام و اگر اشتباهی کرده باشم غیر اختیاری و غیر عمدی و بدون نیت بد و بدون جلب هیچ نفع مادی یا حتی معنوی شخصی بوده است. لذا بیانات جناب عالی که محض دفاع از حقیقت و خالصانه و قربة الی الله بود آبی بر دل پر ملال و شکسته من پاشید و در مقابل حملاتی که منشاء آن را صاحب نظران باید بدانند تسلیتی برای

مخلص بود.

خواستم این تشکر خالص و مخلص را در چند سطر، هرچه زودتر به هر نحو است خدمت آن دوست گرامی که از وی فقط خاطره‌های خوب و از انصاف و مروّت وحقیقت جوئی و بیغرضی شان یادگار مطلوبی دارم برسانم.[۱]

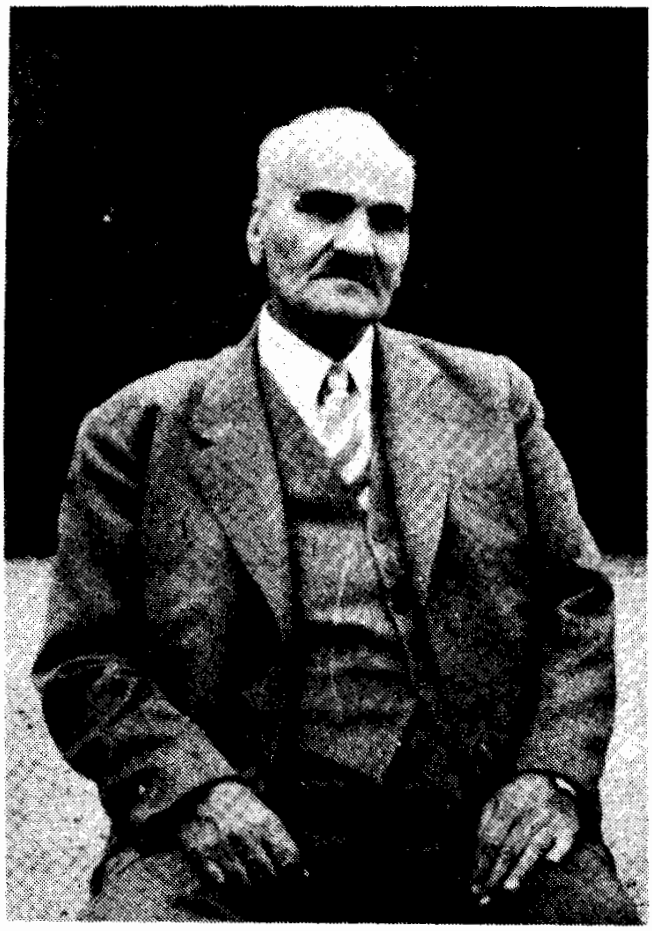

سید حسن تقی زاده

اکنون میرسیم به دفاعی که نگارنده از تقی زاده نموده و مربوط بقرارداد سه ستاره میباشد که قبل از الغاء قرارداد دارسی تنظیم گردیده بود و براثر بیان این مطالب تقی زاده نامه تشکرآمیز فوق الذکر را نوشته است.

نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس جلسه ۲۰۰ سه شنبه چهارم مرداد ۱۳۲۸

مجلس ساعت ده و پنج دقیقه بعداز ظهر بریاست آقای حکمت

۱– نقل از کتاب «نفت و نطق مکی». اگر پژوهشگران بخواهند در بارهٔ قرارداد الحاقی مطالعاتی نمایند بایستی به آن کتاب مراجعه نمایند، زیرا در آنجا این قرارداد کاملاً تجزیه و تحلیل شده است.

بعنوان بعد از تنفس تشکیل گردید.

«... مکّی— بنده از بسکه جناب آقای گلشائیان اصرار کردند در این مورد و از بس به اشخاص افترا زده‌اند دیگر هرچه جناب آقای گلشائیان بگویند من قبول نمی کنم برای اینکه ایشان گفتند مصدق‌السلطنه را دعوت کرده‌ایم تکذیب کرد گفتند آقای دکتر متین دفتری را دعوت کرده‌ایم تکذیب کرد گفتند آقای ابتهاج را دعوت کرده‌ایم تکذیب کرد گفتند آقای تقی زاده ایشان هم تکذیب کردند. اینکه آقای گلشائیان قرارداد سه ستاره را خواندند آن قسمتی که به ضرر ایران است و به ضرر یک مملکتی است می خوانند و آن جمله‌ای که به نفع ایران است نمی خوانند. بنده نمی دانم که ایشان نمایندهٔ کشور ایران باشد یا نمایندهٔ شرکت نفت؟! (وزیر دارائی— مدارک اینجاست) بنده هم اینجا دارم تمامش دارم الان می خوانم عین نامه‌ای که تیمورتاش نوشته می خوانم (آزاد— کاغذسرجان کدمن هم نیست که تکذیب کرده؟). (خندهٔ شدید نمایندگان) آقای گلشائیان اولاً قسمت ۱۴ موافقتنامه آن قرارداد سه ستاره‌ای که می‌گوئید قرارداد نیست و یک پروژه است و همه‌اش را نخواندید که ما روشن شویم، ثانیاً اینجا چغلی کردند از آقای تقی زاده و من خیال می کنم به انگلیسها خواستند چغلی بکنند که گفتند ایشان حسن نیت را خط زده‌اند اگر تقی زاده حسن نیت را خط زده که این خدمت به ایران است شرکت نفت چه حسن نیتی دارد؟ (وزیر دارائی— من هم همین را گفتم) ولی این یک چغلی بود از یک رجل سیاسی به یک دستگاه خارجی آن وقت بزرگترین رجل مملکت را می آیند در اینجا به او توهین می کنند که منفی باف است و فلان و فلان برای چه؟ برای آنکه اثر آن نطق تاریخی مصدق السلطنه را در مجلس ۱۴ از بین ببرند و چغلی از آقای تقی زاده هم برای این بود که اثر نطق تاریخی ایشان را در مجلس ۱۵ از بین ببرند. من همهٔ اینها را دلیل و سند دارم این چقدر بدبختی است برای یک ملتی (عبدالرحمن فرامرزی— همان مادهٔ ۱۴ را بخوانیم من هم خوانده‌ام آنطور که

ایشان گفته‌اند نیست.) یا تابنده می گو یم ترازنامه و بیلان شرکت نفت ایران و انگلیس اینطور است ایشان فوری می فرمایند بیلان اینجاست ولی آن مادهٔ نهمش را که نمی خواند؟ این قسمت را بنده دارم که می نو یسد: دولت انگلستان قدغن کرده است که ما **این قسمت از منافع و سود خودمان را برای صاحبان سهام صورت نخواهیم داد** ما با یک شرکتی طرفیم که برای صاحبان سهام خودش قانون می گذراند که یک قسمت از سودش محرمانه است سکره است آن وقت ایشان می گو ید ما ۵۰ میلیون لیره حقوقمان را در خارج به ۵ میلیون لیره صلح می کنیم (آزاد— مفاصا حساب هم می دهیم) من امشب یک اسنادی را به آقایان ارائه می دهم و **ثابت می کنم که هرکس به این قرارداد رأی بدهد خیانت کرده است** (حائری زاده— من تقاضای جلسهٔ خصوصی کرده بودم) (دکتر بقائی— در جلسهٔ خصوصی می فرمائید) موقعی که ارکان این قرارداد متزلزل بود ایشان می آیند پشت این تر یبون دروغ جعل می کنند که منافع ایران از بین می رود. ژیدل کی گفته که شما سه مورد را به حکمیت بدهید؟ کی ژیدل گفته است که حکمیت انتحار است برای ما؟ این را کس دیگر گفته است. ما اگر به حکمیت برو یم. از این مقداری که خود کمپانی نفت ایران و انگلیس و رئیس شرکت اینجا گزارش داده که دیروز بیاناتش را در اینجا خواندم از این کمتر که به ما نمی دهند زمین هم به آسمان نمی رود آسمان هم به زمین نمی آید، مادهٔ ۱۴ قرارداد سه ستاره هم این است: «این امتیاز از تار یخ تصو یب و اعتبار آن تا ۱۹۹۰ ولی با حق طرفین به اینکه امتیاز را در سال ۱۹۶۱ فسخ کنند» این قسمت آخرش را که در ۶۱ می توانند فسخ کنند این را نگفتند اما کاغذ تیمورتاش که اشاره کردند اینجا بنده دارم می خوانم (متن این نامه قبلاً ذکر شده است).

بودجهٔ سال ۱۳۱۲ کل کشور

دولت مخبرالسلطنه لایحهٔ بودجهٔ سال ۱۳۱۲ کل کشور را بمجلس

دورهٔ نهم تقدیم نمود. طبق این لایحه عایداتی که از منابع نفتی ایران یا آنچه مربوط به آن از حساب معوقه جاری وصول می‌شد بحساب ذخیرهٔ مملکتی محسوب میگردید. علاوه بر این رقم عایدات کل کشور پنجاه میلیون و ششصد و شصت هزار تومان و مخارج کل کشور ۵۰/۶۰۰/۰۰۰ هزار تومان خواهد بود. یعنی عایدات از مخارج شصت هزار بیشتر است.

باید اضافه نمود مجموع وجوه دریافتی دولت که از شرکت نفت انگلیس و ایران برطبق قرارداد جدید (۱۹۳۳) به دولت پرداخت شده بابت دعاوی گذشته و تفاوت قیمت طلا و مالیات و حق‌الامتیاز سال ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ و قسط اول و دوم ۱۹۳۳ مجموعاً چهار میلیون و صد و هفت هزار و ششصد لیره بوده است.

نیز لازم به توضیح است که کلیهٔ وجوهی که از شرکت نفت گرفته شده تا پَس از شهریور ماه ۱۳۲۰ طبق سؤالی که مؤید احمدی نمایندهٔ کرمان در مجلس نمود و مخبر کمیسیون بودجه جواب داده است معلوم نیست بچه ترتیب خرج و بچه مصرفی رسیده است.

در جلسهٔ اول مهرماه ۱۳۲۰ مؤید احمدی چنین سؤال مینماید:

«... از سال ۱۳۰۳ عایدات نفت جنوب از بودجهٔ کشور خارج و بنام ذخیرهٔ مملکتی اندوخته شده، گاهی از این محل اعتباراتی ما تصویب کرده‌ایم که یا بمصارف راه‌آهن و یا احتیاجات وزارت جنگ رسیده است. صورت درآمد معلوم است. هزینهٔ آنرا باید باطلاع مجلس برسانند و معلوم شود که عواید نفت جنوب بچه مصرف رسیده. بطورکلی جمع و خرج آنرا باید اطلاع دهند...» اعتبار (اعتبارالدوله) مخبر کمیسیون بودجه در جلسهٔ ۱۳۲۰/۷/۸ مجلس چنین پاسخ داده است:

«از سال ۱۳۰۶ مبلغی که از نفت عاید میشد برای ذخیرهٔ کشور در نظر گرفته شده‌بود و این مبلغ تا حال معادل ۳۱میلیون لیره‌بوده، از این مبلغ بموجب قوانینی که از تصویب مجلس گذشته ۲۷ میلیون خرج شده و معلوم

نیست بچه ترتیب و بچه مصرفی رسیده است. سه میلیون لیره هم ارز خریداری شده تا برای پشتوانهٔ اسکناس بکار رود. و ایکاش قسمت عمدهٔ این مبلغ صرف این قبیل کارها شده بود... ما الان مقابل ۳۱ میلیون مخارجی هستیم که اصلاً نمیدانیم چطور خرج شده...»

افتتاح کارخانه قند کرج
وحق‌العمل آن

در کابینهٔ هدایت که دولت احتیاج به ارز داشت، میخواستند حتی المقدور از واردات کالاهائی که در ایران میتوان صنایع آنرا بوجود آورد و تولید نمود و از صدور ارز جلوگیری نمایند و بر میزان صادرات بیفزایند؛ بنابراین تصمیم گرفته شد که چند کارخانهٔ قند وارد نموده و کارخانهٔ قند کهریزک را که سالها قبل بایران وارد شده ولی بعلت مخالفت خارجیها (مخصوصاً روسیهٔ تزاری) بیش از دو سه سال نتوانسته بود بکار ادامه دهد تعطیل گردیده بود مجدداً بکار انداخته شود.

لذا کارخانه‌هائی برای مازندران— کرج و کنار بند امیر در فارس سفارش داده شد ولی کارخانهٔ قند مازندران بعلت کمی درصد قند چغندر آن به ورامین منتقل گردید.

کارخانهٔ قند کرج که از چکوسلواکی خریده بودند در ۱۳۱۰ شروع بکار کرد. هدایت که در کابینهٔ او کارخانه شروع بکار کرد در بارهٔ خرید این کارخانه و کمیسیون آن در خاطرات و خطرات چنین نوشته است:

«نمایندهٔ کمپانی اشکودا در تهران با من داخل مذاکره شد و بتوسط او کارخانهٔ قند کرج خریداری بدون آنکه مأموری مخصوص بارو پا برود. پس از اتمام قرارداد پیغام کرد علی الرسم کارخانه صد سه حق‌العمل میدهد گفتم از قیمت کسر کن به شاه عرض کردم و نمیدانم آن صد سه به کی

رسید[1] چون تمرکزی در کار نیست.

بعقیدهٔ من میبایست در ایران قند از نیشکر ساخته شود آنهم در مازندران و خوزستان فرصتی می خواست. چغندر را نزدیکتر بکار دانستند، گرفتن قند از چغندرقند مازندران عملی نشد و در سایر نقاط کم آبی و زحمت بعمل آوردن چغندر سبب گرانی قند شد. در اروپا زراعتها دیمی است.

نیشکر از زمان میرزاتقیخان (امیرکبیر) در مازندران باقی و خودرو است. کارخانهٔ قند مازندران را آخر بورامین انتقال دادند فعلاً در ورامین[2] کرج، کهریزک و کنار بند امیر در فارس کارخانه‌های قند دایر است و حاجت مملکت را نمی دهد باز باید تدارک نیشکر کرد.»

برکناری مخبرالسلطنه

مهدیقلیخان هدایت (حاج مخبرالسلطنه) که مدت شش سال و سه ماه و دوازده روز نخست وزیر بود در تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۱۲ از کار برکنار گردید.

خود هدایت در کتاب خاطرات و خطرات دربارهٔ برکناری از ریاست وزراء در زیر عنوان «امر به استعفا» چنین نوشته است:

«من حس کردم که آخر پرگرام ده ساله بجاهائی میکشد و دنباله‌هائی دارد که با عقاید من نمی سازد، در اواسط شهریور با سردار اسعد که تا درجه‌ای جای تیمورتاش را گرفته در استعفا شور کردم. هم خودم هم مردم و هم شاید شاه از دوام ریاست من خسته شده بودیم. گفت شاید مخالف نظر شاه باشد صدمه خواهی خورد اگر نظری باشد لابد من مطلع خواهم بود. دو سه نوبت شاه در جلسه اسم از حقوقی که میگیرند برده بودند

۱— در دورهٔ پهلوی هیچکس قدرت نداشت که کمیسیون (حق‌العمل) این قبیل سفارشات را بگیرد قطعاً خود پهلوی گرفته است.

۲— کارخانه ورامین هم بواسطهٔ کمی محصول چغندرقند پس از چندسال به کار کارخانهٔ تصفیه شکر قرمز تبدیل گردید.

شاید نظرشان به امساک من بود در دو یدن در کارها و اینکه من قدری در حاشیه مشی میکردم...

نزدیک غروب شاه مرا خواست، رفتم از دور فرمودند خبر خوشی برایت ندارم، عرض کردم خبری که از طرف اعلیحضرت باشد خوش است، اظهار نارضامندی از دو سه نفر از وزراء کردند و فرمودند همه استعفا بدهید. این تکلیف استعفا خیلی بخوشی بود. عرض کردم اجازه میفرمائید صبح استعفا عرض میکنم، فرمودند همین حالا، تو هم هر کاری بخواهی میدهم داخله یا خارجه، عرض کردم هیچ کار نمیخواهم استدعائی ندارم مگر اجازهٔ گاهی شرفیابی، در ضمن فرمودند متأسفانه هم گفته بودی؟ هیچ بخاطرم نیامد بکجا برمیخورد امّا بموقع بود که گفتم ممکن است در خدمات قصوری شده باشد امّا در صمیمیت قصور نکرده‌ام تا تیمورتاش بود فرمودید قول تیمورتاش قول من است بعد از تیمورتاش هر وزیری هر مطلبی بهیئت آورد گفت بعرض رسیده تصویب شده است. مجلس بخوشی و مهربانی گذشت، آمدم زرگنده منزل سردار اسعد گفتم رفیق تازه چیست؟ چیزی نداشت تفصیل را گفتم تلفن کردیم وزراء آمدند سوای فروغی که در تجریش بود و صبح ملاقات مفصل با شاه کرده بود و مظنون بود که نظر باو است بمنزل او رفتیم. صور استعفانامه را نوشت گذاردیم و مرخص شدیم. من میدانستم که بر سر بطئی پیشرفت ساختمان عمارت پستخانه از صور دلتنگ‌اند. از تقی‌زاده بدو جهت دل تنگ بودند یکی آنکه تقی‌زاده فرمایشی که میشد اگر محتاج بود بمجلس می‌برد و قانونی میکرد دیگر آنکه مبلغی از ارز نفت موقتاً بمصرف خرید طلا زده بود. نوبتی در موقع شرفیابی وکلا اشاره کرده بودند که تقی‌زاده در هر وزارتخانه دزدی گذارده است مقصود محاسبین بود که از طرف مالیه در وزارتخانه‌ها مأمور بودند و مطلوب نبود.

شب فکر میکردم متأسفانه بکجا برمیخورد خاطرم آمد که در اوایل روزی به شاه گفته بودم که متأسفانه قوه و قدرت کارها برای من نمانده

است، فرموده بودند ما از شما صمیمیت میخواهیم، دیدم جواب را درست داده‌ام...

در دوزهٔ پهلوی هیچکس اختیار نداشت. تمام امور می بایست بعرض برسد و بآنچه فرمایش میرود رفتار کنند و تا درجه‌ای اختیار نباشد مسئولیت معنی ندارد، برنامه و دستور برف انبار شده است و بسیار اتفاق می افتد که تعقیب دستور بسیار افکار را می کشد کارمندان با اینکه کار را بدستور موافقت داده‌اند قانع میشوند و رجال صاحب اراده پیدا نمیشود.

تا محمدخان درگاهی رئیس نظمیه بود راپرت یومیه برای من می فرستاد و جواب میدادم وقتی گفت دستورات شما غالب موافق دستور در بار بود. پس از وی کوپال هم راپرت یومیه برای من می فرستاد بعد از او موقوف شد مسئولین باید از امور بی خبر باشند.

یکی از مسائلی که من به پهلوی خاطرنشان کردم این بود که عمال دولت در مسئولیت خود اختیار ندارند مسئولیت بی حدی اختیار معنی ندارد و بسیار امور است که پیش بینی آن مقدور نیست باید مأمور با مسئولیت صحت و مصلحت اختیار عمل برای خود داشته باشد تصدیق مانندی فرمودند لیکن ترتیب اثری دیده نشد.»

حاج مخبرالسلطنه هدایت کی بود

در جلد چهارم کتاب: «شرح حال رجال ایران» دربارهٔ سوابق و شرح حال هدایت چنین نوشته است:

«حاج مهدی قلیخان هدایت مخبرالسلطنه معروف به خان خانان پسر سوم علیقلیخان مخبرالدوله پسر رضا قلیخان ملقب به امیرالشعراء و متخلص به هدایت و معروف به لله‌باشی بوده و در هفتم شعبان ۱۲۸۰ ق. متولد و در ۱۴ سالگی در سال ۱۲۹۵ ق. بهمراه برادر بزرگترش مرتضی قلیخان (صنیع الدوله) بارو پا رفت و در برلن مشغول به تحصیل گردید. و باین جهت زبان آلمانی را خوب میدانست و از فرانسه و انگلیسی هم بی اطلاع نبود و در

سال ۱۲۹۷ ق. با برادرش به تهران بازگشت و پس از مراجعت به ایران کارمند تلگرافخانه شد و در سال ۱۳۱۱ قمری او و برادرش محمد قلیخان (مخبرالملک) به منصب پیشخدمتی خاص تعیین شدند. و پس از درگذشت پدرش مخبرالدوله در سال ۱۳۱۵ ق. هنگامی که پسران آن مرحوم حضور شاه آمدند هر یک از آنان ملقّب به لقبی گردیدند و مهدیقلیخان در این سال ملقب به مخبرالسلطنه گردید و بعد در همین سال (۱۳۱۵ ق.) که پست‌خانه از امین‌الدوله (میرزا علیخان) گرفته شد و به صنیع‌الدوله سپرده شد، مخبرالسلطنه رئیس پست گردید و سپس در محرم سال ۱۳۱۶ ق. که میرزا محمد علیخان قوام‌الدوله و محمد تقیخان معزالملک و صنیع‌الدوله بشراکت گمرکات را بعهده گرفتند مخبرالسلطنه بسمت ریاست پستخانه گمرک و تلگرافخانه آذربایجان تعیین و به آن سامان فرستاده شد. پس از عزل میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان اتابک اعظم از صدارت در سال ۱۳۲۱ ق. باتفاق وی سفر مفصلی به اروپا و امریکا و چین و ژاپون و هند نمود بعد تنها بایران بازگشت و مدتی بیکار بود و مشغول به تألیف یکی دو کتاب شد و در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۲ قمری رئیس مدرسهٔ نظامی در تهران گردید. (مدرسهٔ نظامی ناصری در سال ۱۳۰۱ ق. بنا شد و در ۱۳۰۲ ق. دایر و افتتاح گردید.

دورهٔ فعالیت و شهرت مخبرالسلطنه از سال ۱۳۲۴ ق که مصادف با انقلاب مشروطیت ایران بود آغاز میگردد و چون طرف اعتماد دربار و مجلس بود، اغلب واسطهٔ بین طرفین واقع میشد و در گرفتن قانون اساسی و به صحهٔ شاه رساندن زحماتی کشید. در همین سال، هیئتهائیکه برای تنظیم قانون انتخابات مجلس تعیین شده بود، مخبرالسلطنه یکی از برجسته‌ترین اعضاء آن هیئت بشمار میرفت. اولین بار که مخبرالسلطنه وزیر شد در سال ۱۳۲۵ ق (۱۲۸۵ خورشیدی) بود که در کابینهٔ سلطان علیخان وزیر افخم به وزارت علوم (فرهنگ) منصوب شد و در همین سال در کابینهٔ میرزا علی اصغرخان

اتابک بهمان سمت باقی بود و در کابینه های ابوالقاسم خان ناصرالملک و حسینقلیخان مافی (نظام السلطنه (۱۲۸۶ خ) وزیر دادگستری شد و در تأسیس عدلیه جدید زحماتی کشید. در کابینهٔ نظام السلطنه (۱۲۸۷ خ— ۱۳۲۶ ق) ابتدا وزیر عدلیه و بعد تغییر سمت داده وزیر فرهنگ شد و بجای او میرزا رضاخان مؤیدالسلطنه گرانمایه به سمت وزیر دادگستری انتخاب گردید و بعد در همین سال بجای عبدالحسین میرزا فرمانفرما که از حکومت آذربایجان استعفا کرده بود بسمت ایالت آذربایجان منصوب گردید.

در این سال پس از توپ بستن مجلس چون باطناً با ملیون همراه بود از حکومت آن سامان استعفا کرده به برلن مسافرت نمود و قریب یکسال در آنجا اقامت داشت و بجای او عبدالمجید میرزا عین الدوله استاندار آذربایجان شد و پس از غلبهٔ ملیون و فتح تهران (۱۳۲۷ ق.) با تمایل آذربایجانیها دوباره والی آذربایجان شد و پس از دو سال (از سوم شعبان ۱۳۲۷ تا سلخ شعبان ۱۳۲۹ ق) معزول و به اروپا رفت و بعد به تهران آمد. خودش در صفحهٔ ۲۹۶ کتاب خاطرات و خطرات می نویسد: «... پس از خدمات دیگر و سه سال حکومت آذربایجان... و نیز در صفحه ۳۱۴: این واقعه نشان میدهد که من سه سال چه زحمت داشته ام...» و در سال ۱۳۳۰ ق. بجای رضاقلیخان مافی نظام السلطنه بحکومت فارس منصوب و به شیراز رفت. طرز حکومتش برخلاف حکام سابق با صحت عمل، بسیار ساده و بدون تکلف و تشریفات بود و کوشش داشته ایالتی که در آنجا والی است خیلی منظم و مرتب باشد.

در سال ۱۳۳۳ ق. (۱۲۹۴ خ) از شیراز به تهران آمد و در سال ۱۳۳۵ ق (۱۲۹۶ خ) از تهران بسمت وکالت در مجلس چهارم انتخاب گردید[1] و در سال ۱۳۳۶ ق. (۱۲۹۶) در کابینهٔ دوم شاهزاده عبدالمجید میرزا عین الدوله و

۱— در مجلس چهارم بعلت آنکه کشته شدن شیخ محمد خیابانی در زمان استانداری او بود با اعتبارنامه اش مخالفت شد که با دفاع مدرس مورد تصویب قرار گرفت.

نیز در همین سال در کابینهٔ مستوفی الممالک وزیر عدلیه شد در سال ۱۳۳۸ قمری (۱۲۹۹ خ) در موقع قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان که ظاهرش علیه قرارداد ۱۹۱۹ میلادی وثوق‌الدوله[1] که با گرفتن مبلغ بسیار کمی برای خویشتن و دو نفر از وزراء کابینهٔ خویش (اکبر میرزا صارم‌الدوله و فیروز میرزا نصرت‌الدوله) ایران را به تحت الحمایگی انگلستان درآورده بود در کابینهٔ مشیرالدوله (حسن پیرنیا) که وزیر دارائی بود برای بار دوم به ایالت آذربایجان منصوب و اعزام گردید و در سال ۱۳۰۰ خورشیدی از حکومت استعفا داده به تهران بازگشت و در کابینهٔ مستوفی الممالک در سال ۱۳۰۱ خ وزیر فوائد عامه و تجارت و در ۱۳۰۵ خ در دو کابینهٔ مستوفی الممالک نیز وزیر فوائد عامه بود. در همین سال که وزیر فوائد عامه بود به حوزهٔ قضائی دادگستری منتقل و رئیس دیوان عالی کشور شد و بعد در خرداد ۱۳۰۶ خ بسمت نخست‌وزیری انتخاب گردید و چون در سال ۱۳۰۶ خ کنترات دکتر میلیسپو امریکائی مستشار کل مالی ایران پایان[2] می‌یافت و از طرف مجلس دورهٔ ششم تجدید نگردید، مخبرالسلطنه در جلسهٔ ۱۵ مرداد از طرف مجلس علاوه بر نخست‌وزیری که داشت بجای وی رئیس دارائی هم شد و نخست‌وزیر یش تا ۲۲ شهریور سال ۱۳۱۲ مدت شش سال و سه ماه و ۱۲ روز طول کشید. و در این مدت باصطلاح برای خالی نبودن عریضه اسماً نخست‌وزیر و پیر غلام بود لکن تمام کارهای محولهٔ باو و وزراء و همچنین بعد از استعفایش و نخست‌وزیری دیگران با شخص خود شاه بود چنانکه مخبرالسلطنه در صفحه ۴۷۱ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب میگوید «... از این تاریخ[3] رأی، رأی پهلوی است وزراء واسطهٔ بین

۱ــ وثوق‌الدوله اولین زمامداری است که برای گذراندن قرارداد۱۹۱۹ از مجلس رسماً در انتخابات نمایندگان دخالت کرد و تمام وکلا را به میل و تصویب شخص خود انتخاب کرد و اوست که پایهٔ این کار را گذاشت.

۲ــ پایان نیافته بود بلکه بخدمتش پایان دادند.

۳ــ یعنی از ۱۵ آذر ۱۳۰۴ خورشیدی که پهلوی بسلطنت رسید.

وزارتخانه و شاه، نفیر و قطمیر باید بعرض برسد و آنچه امر شد اطاعت میشود.» مخبرالسلطنه در مدت حیات اداری خود یکبار وزیر دارائی— یکبار وزیر کشور— یکبار استاندار فارس— یکبار رئیس دیوان عالی کشور دوبار استاندارآذربایجان—چهار بار وزیرفرهنگ—۵بار وزیر دادگستری—۵بار وزیر فوائد عامه و چهار بار نخست‌وزیر بوده است. مخبرالسلطنه نسبت بسایر رجال مردی بوده است مدیر— درستکار— لایق— صریح‌اللهجه— لجوج— پرکار— مطلع— طالب جاه و مقام و بسیار مطیع مافوق تراز خودش و ضمناً دارای چند جلد تألیفات نیز میباشد بطور یکه خودش در شرح حال خود نوشته رو یهمرفته ۵۳ سال سابقه خدمت دولتی داشته و در ۱۹ شهریور ۱۳۳۴ خ (صفر ۱۳۷۵ ق) در ۹۵ سالگی بدرود حیات گفت...»

عباس اسکندری در کتاب آرزو و در محکمهٔ تاریخ از طرف دادستان به قضات این محکمه مخبرالسلطنه هدایت را که در حدود شش سال نخست‌وزیر دوران دیکتاتوری بود چنین معرفی و ادعانامه را بیان مینماید:

بقیه ادعانامه مدعی‌العموم تشکیل تریومویرا (حکومت مثلث)

چیزی نگذشت حکومت مستوفی‌الممالک استعفا کرد چنانکه گفتیم مستوفی نمیتوانست شریک جنایات بشود چون فهمید میخواهند بدست او مستخدمین امریکائی را که اصرار در تفتیش مخارج وزارت جنگ داشتند از کار خارج کنند و باشتباه سابق خود هم اعتراف داشت بکنار رفت بعد از کناره‌گیری او زمام امور بدست کهنه رند قلاشی افتاد که در ابتدای مشروطیت خیلی حسن‌نیت فروخته و بعدها موجب قتل یکی از رؤسای آزادی[1] در تبریز گردیده بود این شخص در حکومت مستوفی عضویت داشت و از سقوط کابینه استفاده کرده خود را به وزیر دربار مانند نوکرمزدورمطیعی

۱— شیخ محمد خیابانی بدستور مهدی قلی مخبرالسلطنه در تبریز کشته شد.

فروخت و اسماً ریاست وزراء را این شخص عهده‌دار گردید. مستخدمین امریکائی را از ایران خارج و رشته محاسبات را از هم گسیخت.

آقایان: به قیافه حق‌بجانب او نگاه نکنید. این شخص روزی دموکرات و زمانی خود را دهقان و وقتی خود را اول عقل مملکت نامیده و معروف به سولو بود زمانی کلیشه‌سازی میکرد و برای ابراز عفاف خود پیراهن کهنه و چرکینی را همیشه باین و آن نشان میداد.

اما همین که از پله حکومت قدم بالا گذاشت چنان تسلیم و خدمتگزار سه نفر حقه‌باز گردید که روی شاگرد ارسطو را سفید کرد البته رذالت‌هائی که در زمان این شخص شده نمیشود از حیث اهمیت با آن دیگری مطابقه نمود. در زمان این شخص نه تنها مسئولیت وزراء از بین رفت بلکه رئیس‌الوزرای مشروطه مستخدم شخص وزیر دربار شد. انحطاط اخلاقی بقدری زیاد گردید که نهایتی برآن متصور نبود رویه کج و پست این مرد سرمشق و نمونه‌ای برای نمایندگان مجلس و سایر طبقات مملکت شد. در این زمان عده‌ای از رؤسای آزادیخواهان و مخالفین مطلق العنانی را دستگیر نمود شکنجه‌های محبس و زجر بدنی بهدایت و راهنمائی یا ضعف و سستی این شخص شروع گردید. قدرت حکومت ملی از میان رفت.

دربار مرکز دولت و مجلس شد. رئیس‌الوزراء هم نزد وزیر دربار رفته با تعظیم و تکریم تا اجازه جلوس باو داده نمیشد نمی‌نشست. دو نفر از اعضاء کابینه وقت و وزیر عدلیه و وزیر مالیه باتفاق وزیر دربار تر پومو پرا (حکومت مثلث) تشکیل داده و زمام واقعی دولت را این شخص (اشاره به متهم) بشرکت سه‌گانه تسلیم نمود.

قدم اول آنها فساد در امر انتخابات بود. سابقاً در ولایات بوسیله قشونیها دخالت میکردند در این تاریخ صورت نظمی بآن داده شد و انتخابات تهران را هم که تا آنزمان آزاد بود مثل سایر نقاط شهربانی در دست گرفت و در نتیجه وکلای تهران مثل سایر نقاط ساختگی شد.

بدبختانه در نتیجه این پیش‌آمد اقلیت کوچکی که در مجلس باقی مانده بود از بین رفت.

مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک تنها کسانی بودند که باین رو یه اعتراض کردند قبل از باز شدن صندوق رأی بوسیله اعلان در جراید اعلام کردند ما در انتخابات دورهٔ آینده مجلس کاندیدای نمایندگی نیستیم و بعد از قرائت آراء ساختگی که برای فریب مردم اسم این دو نفر هم در ردیف اول گذاشته شده بود از انجمن نظار بآنها اطلاع داده شد جواباً اشعار داشتند ما قبلاً اعلام داشته بودیم که نامزد نمایندگی تهران نیستیم و باین لحاظ نمیتوانیم بپذیریم. مؤتمن‌الملک مقاومت دیگری هم نمود شاه از مجلس تمایل خواست و مجلس باتفاق به مؤتمن‌الملک که هنوز رئیس مجلس بود تمایل داد ولی مشارالیه نپذیرفت و گفت «من برای این کار ساخته نشده‌ام» این حرف بزرگی بود و مقصود این بود که من نمیتوانم درکارهای کثیف و خیانت کاری و مخالف با آزادی و مشروطیت و سلب حقوق ملت ایران و امثال این گناهکاریها شرکت کنم.

آقایان قضات: اگر این اشخاص حاضر و آنهائیکه با دست خود گور خود را کندند همه همین حرف را میزدند. این همه مردم قربانی مطامع و شهوترانیها نمی شدند. جاه ومقام وحرص پول وخبث طینت این اشخاص موجب این همه بدبختی شد که اثرات آن سالهای دراز در تمام شئون این مملکت باقی و رفع آن آثار بمرور زمان باید انجام پذیرد.

این اشخاص در استنطاق گفته‌اند ما مجبور بودیم و از ترس جان شرکت در جنایت کردیم مدعی العموم میگوید چرا مؤتمن‌الملک و مشیرالدوله مجبور بقبول کار نشدند؟ چرا این همه مردم برکنار بودند و مقاومت هم کردند؟ و از همه بالاتر اگر ترس موجب شرکت شماها درجنایت گردید چرا از ملت نترسیدید؟ چرا از عظمت گناه خود که بآن واقف بودید هراس نکردید؟ از یکنفر هراس داشتید ولی جامعه را بچیزی نشمردید مدعی العموم

میداند شما برادرکش‌ها از سرنوشت قابیل خبر داشتید و میدانستید که دست روزگار قوی است و روزی بپای میز محاکمه خواهید آمد اما حب جاه مانع بود بگذارد این حقیقت مسلم را برای خودتان تصویر و فرض کنید. تاریخ را افسانه، حقیقت را مجاز و مکافات را دروغ انگاشتید.

مقصود عمده و اساسی مسافرت کاراخان به ایران نجات تیمورتاش بود و خواستار ملاقات او بود و بهمین منظور از زندان قصر بازدید نمود و از شاه تقاضا کرد که او را مورد عفو قرار دهد (که شرح کامل آن در قسمت شرح حال تیمورتاش در این جلد ذکر شده است).

در مجلس هفتم دیگر نماینده از طرف مردم وجود نداشت همه بندگان و خسرو پرست بودند و یک متملق چرب‌زبانی هم بر ریاست این مجلس شورای دولتی انتخاب شد. امروز شما ازو سخنی نمیشنوید زبان بریده، ساکت و سرافکنده خود را مانند نادم پشیمانی در مقابل محکمه نشان میدهد.

ولی امروز پشیمانی سودی ندارد آنروز که در بنای بیدادگری بنام دادگر کمک میکردی و در مقابل هر اعدام و زجر و شکنجه قصیده می‌سرودی باید بنظر می‌آوردی که آه و نالهٔ ملتی از امواج سهمگین اقیانوس سخت‌تر و روزی کشتی زندگانی بدکار را درهم خواهد شکست و مدعی‌العموم انتظار دارد. پس از صدور حکم محکمه همان شاه شعر قصیده تملق را که میخواندید بگوش شنوندگان برسانید و بگوئید «از دست و زبان که برآید— کز عهدهٔ شکرت بدرآید»!!!

- با دستگیری وکلای اقلیت مجلس پنجم و ششم مقاومت آخرین سنگر مشروطیت بپایان رسید.

روزنامه‌ها قبلاً توقیف شده بودند، عدلیه از بین رفته بود، مجلس هم دیگر وجود نداشت قوای ثلاثه مملکت در یک جای تمرکز یافت و ادارهٔ آن هم ظاهراً بدست تر پومو پرا بود...»

ورود کاراخان به ایران

روز هشتم مهرماه ۱۳۱۲ خ کاراخان قائم‌مقام کمیسر امور خارجهٔ شوروی وارد تهران شد. دولت ایران تشریفات مفصلی برای ورود او قائل شده بود. محل اقامت کاراخان باشگاه فعلی بانک ملّی ایران، عمارت سردار اسعد تعیین شده بود، تمام کوچه‌های اطراف این عمارت بوسیلهٔ مأمورین شهربانی مراقبت میشد. کاراخان چهار روز در تهران توقف نمود و با شاه یکی دو مرتبه ملاقات خصوصی نمود؛ و در طی اقامت وی در تهران ضیافت‌های شایانی بافتخار او داده شد. وی ضمن نطق‌های خود از دوستی و حسن همجواری صحبت نمود و گفت که مسافرت و ملاقات دوستانهٔ من صرفاً برای برقراری ارتباط با شخصیت‌های برجستهٔ ایران و فراهم کردن موجبات برای تکمیل حسن تفاهم بین مملکتین میباشد.

روز ۱۲ مهر کاراخان از راه مازندران مراجعت نمود. نکتهٔ قابل توجه اینست که کاراخان در بازگشت به مسکو در فاصلهٔ کمی معزول گردید و بعد خبر مرگ او انتشار یافت.

وزارت خارجهٔ ایران روز عزیمت کاراخان طی اعلامیه‌ای که صادر نمود متذکر شد که در چند جلسه مذاکرات بین رئیس‌الوزرا و وزیر خارجه از یکطرف و کاراخان و سفیر شوروی از طرف دیگر مسائل مختلفه راجع بامور تجارتی و اقتصادی و امور سرحدی و غیره مورد بحث واقع شد و کاراخان وعده‌هائی داد و توافق و تصمیم در جزئیات موکول بمذاکرات بعدی تفصیلی بین ادارهٔ کل تجارت و نمایندگی تجارت شوروی گردید و وعده داد که در مسکو مذاکره کند.

***

کابینهٔ دوم فروغی

روز بیست و یکم شهریور ۱۳۱۲ مخبرالسلطنه هدایت احضار شد و باو تکلیف شد که استعفا بدهد. و روز ۲۲ شهریور جراید تهران خبر استعفای



از راست به چپ: منصور، کاظمی، بهمن، اسعد، جم، فروغی و نفر آخر محسن صدر

کابینه را اعلام نمودند.

چهار روز بعد میرزا محمد علیخان فروغی (ذکاءالملک) که بر یاست دولت برگزیده شده بود اعضاء کابینهٔ خود را بدین شرح معرفی و اعلام نمود.

فروغی رئیس الوزراء— اسعد وزیر جنگ— داور وزیر مالیه— منصور (منصورالملک) وزیر طرق— جم (مدبر الملک) وزیر داخله— صدرالاشراف (محسن صدر) وزیر عدلیه— محمد علی میرزا دولتشاهی وزیر پست و تلگراف— باقر کاظمی (مهذب الملک) وزیر خارجه— علی اصغر حکمت کفیل وزارت معارف— علی اکبر بهمن رئیس اداره تجارت— مصطفی قلیخان بیات رئیس اداره صناعت.

فروغی پس از معرفی کابینهٔ خود بمجلس پروگرام دولت سابق (کابینه دولت هدایت) را تقدیم نمود و گفت دولت فعلی همان پروگرام را عیناً تعقیب خواهد کرد. باید توضیح داده شود که صدرالاشراف تا آنموقع مدعی العموم کل دیوان تمیز بود که بجای وی حاج سید نصرالله تقوی انتخاب گردید. باقر کاظمی وزیر مختار ایران در بغداد بود که بایران حرکت کرد— سید حسن تقی زاده وزیر مالیه کابینهٔ قبل چون مورد خشم شاه قرار گرفته بود ایران را ترک و بطرف اروپا حرکت نمود. علی اصغر حکمت در پاریس از طرف وزارت دادگستری برای تحصیل و تکمیل مطالعه در ثبت اسناد بود بطرف ایران حرکت کرد.

توقیف مدیر گمرک باسعیدو توسط انگلیسها

در اوایل مهرماه ۱۳۱۲ مدیر گمرک «باسعیدو» در جنوب را حین انجام وظیفه سربازان بحری انگلیس که در آن حدود بودند توقیف نموده به کشتی جنگی انگلیس برده و باز پرسی کرده و پس از آن با کشتی جنگی خودشان به بندرعباس فرستاده اند.

این خبر پس از چند روز منتشر گردید و موجب گردید که در مجلس

موضوع مطرح و موجب شد که وزیر خارجه از طرف حاج محتشم السلطنه مورد سؤال رسمی قرار گیرد. وزیر خارجه (کاظمی) در پاسخ گفت متأسفانه خبر صحت دارد و موضوع هم این است که در دوره های ضعف ایران انگلیسها با اجازهٔ دولت مرکزی در قسمت باسعیدوی کهنه انبار زغال و مریضخانه کوچکی برای بحریهٔ خود درست کردند و بعد چند بنای دیگر از قبیل مسافرخانه و غیره و تلگراف بی سیم بر آن افزودند. چند روز قبل مدیر گمرک باسعیدو برای انجام وظیفه تفتیش و تحقیقات بآن نقطه میرود ولی چهار نفر نظامی مسلح انگلیسی او را توقیف کرده به کشتی انگلیسی می برند. این عمل مورد اعتراض شدید میباشد زیرا باسعیدو جزو خاک ایران میباشد و هیچ قسم حق دخالتی در این نقطه ندارند.

در تعقیب این پیش آمد اقدامات بعمل آمد که انگلیسها باید جبران نمایند و از تکرار نظایر آن در آینده جداً خودداری کنند و مقامات انگلیسی قبول کرده اند که در مقام جبران برآیند. چند روز بعد یعنی در جلسهٔ ۲۵ دیماه در جواب دکتر طاهری که در این باره سؤال کرده بود وزیر خارجه اظهار داشت:

راجع به واقعهٔ باسعیدو و اهانتی که برئیس گمرک آنجا از طرف انگلیس شده بود، از طرف دولت انگلیس چه کتباً و چه شفاهاً توضیحاتی بدولت داده شده که این پیش آمد از روی اشتباه و بدون سوء نیت بوده و قصد توهین نبوده است و در اواسط آذرماه گذشته قوائی را که من غیر حق انگلیسها در باسعیدو وارد کرده بودند احضار نموده و تأسیساتی را هم که اخیراً در آنجا بدون اجازه کرده بودند بهم زدند.

کشف آثار باستانی

اطلاعات در یکربع قرن در زیر عنوان «مهمترین سند تاریخی» هفتم آبانماه ۱۳۱۲ دو صندوق حاوی مهمترین سند تاریخی از تخت جمشید به تهران انتقال داده شد. روزنامه اطلاعات در این موضوع نوشته بود: «در زیر

یک ستون سنگی بزرگ خرابه‌های تخت‌جمشید کاخ داریوش در جعبهٔ سنگی یافت شد که در این جعبه چهار لوح و چهار سکّه بوده که دو تا از الواح مزبور طلای خالص و دو تای دیگر نقرهٔ خالص و در هر یک از جعبه‌های سنگی یک لوح طلا و یک لوح نقره و دو سکّه یکی طلا و دیگری نقره بوده است.

روی لوح طلا و نقره با خط میخی نقوشی حک شده که ترجمهٔ آن چنین است. من که داریوش کبیر پسر هیتاسپ شاهنشاه ایران هستم حدود مملکت من حدی بهندوستان و حدی بمملکت حبشه و دریای عمان و حدی بخاک سیتهاست و اهورامزدا مملکت وسیع مرا حفظ خواهد کرد» بر روی سکّه‌های طلادر یک طرف کلّه گاوو کلّه شیری بنظرمیرسد که جنگ میکنند و اینکه این الواح و سکه‌ها را در جعبهٔ سنگی و زیر ستون بزرگ قصر حفظ کرده‌اند چنین معلوم میشود که هنگام بنای عمارت با عظمت تخت‌جمشید الواح مزبور را بعنوان تاریخ و مؤسس بنا بیادگار نهاده‌اند...

خاک سیتها که در خطوط میخی منقوش بر روی الواح بدان اشاره شده است درست شمال ایران در دشت وسیع ترکستان در روسیه بوده است که هرودت مورخ یونانی نیز جنگهای مهمی را که داریوش با اقوام وحشی سیتها نموده و دست آنها را از خاک ایران کوتاه و آنها را تا قلب صحاری خودشان تعقیب نموده است در تاریخ معروف خود اسم برده است.

اکتشاف مزبور از اکتشافات مهم تاریخی محسوب و صندوقها با الواح و سکّه‌های مزبور بمرکز منتقل گردید که اکنون نیز از طرف موزه ملّی ایران باستان حفظ و حراست میشود.

اقدام برای تعلیمات عمومی

تعلیمات اجباری وعمومی ازسالهای قبل همواره موردتوجه بوده و غالباً مورد درخواست جراید و نمایندگان بوده است ولی دو مانع در راه انجام مقصود وجود داشت یکی نبودن معلمین و دیگر بودجهٔ کافی. با تنظیم بودجهٔ

کل کشور مبلغی به بودجهٔ وزارت معارف افزوده شد برای کادر آموزشی هم وزارت فرهنگ لایحه‌ای در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۱۲ تقدیم قوهٔ مقننه نمود که در مقدمهٔ آن چنین ذکر شده بود: «چون برای تعلیمات عمومی اجباری احتیاج به تهیه و تربیت معلم میباشد لذا از اول فروردین لااقل تا مدت ۲۵ سال باب دارالمعلمین و دارالمعلمات مقدماتی و یک دارالمعلمات عالی در تهران و در ولایات تأسیس خواهد شد که شبانه‌روزی و مجانی خواهند بود لکن تا زمانیکه بنای کافی برای آن ساخته نشده صورت مدارس روزانه را خواهد داشت. (دارالمعلمین بعدها به دانش‌سرا تبدیل گردید).

برکناری و قتل سردار اسعد وزیر جنگ

در مسئلهٔ برکناری و قتل جعفر قلیخان بختیاری معروف به سردار اسعد مطالب بسیاری نوشته شده و داستانهائی هم شنیده شده است که اهم آنها در این جا ذکر میگردد.

آنچه مسلم است علّت اصلی برکناری و قتل سردار اسعد و سایر سران مؤثر ایل بختیاری، اعمال همان سیاست حکومت: «تمرکز قدرت» بوده که طرح آنرا انگلستان ریخته بود که در جلد دوم این تاریخ بتفصیل دربارهٔ آن بحث شده است. منتهی این سیاست حکومت تمرکز قدرت نسبت به بعضی از سران عشایر و متنفّذین زودتر بموقع اجرا گذارده شد و بدیار نیستی رهسپار گردیدند و نسبت به برخی دیگر دیرتر؛ ولی سیاست کلی از بین بردن تمام رؤسای محلی و روحانیون مؤثر و سران عشایر و ایلات بوده است. باستثناء بعضی از سران عشایر و متنفّذین که به علّت آنکه به انگلیسها خدماتی نموده بودند، مانند قوام‌الملک شیرازی که در جنگ جهانی اول به نفع انگلیسها علیه ملّیون و مخالفین آنها به جنگ پرداخته و با فجیع‌ترین وضعی عده‌ای از افسران ژاندارمری را به قتل رساند؛ و یا مانند امیر شوکت‌الملک علم که از عوامل مؤثر آنها بودند همه از تعرّض مصون ماندند و به مرگ طبیعی مردند.

از بین بردن سران ایل بختیاری علاوه بر محکم نمودن پایه‌های سیاست حکومت تمرکز قدرت هدف دیگر نیز داشت، چون عده‌ای از این سران ایل بختیاری سهام نسبتاً زیادی از شرکت نفت انگلیس و ایران را دارا بودند و این سهام را انگلیسها به این جهت بآنها داده بودند که چون غالب نقاط نفت‌خیز در مناطق ایل بختیاری بود و در آن نقاط امنیّت کافی وجود نداشت آنها در حفاظت تأسیسات نفتی سهیم بوده و اقدام نمایند.

اما با ایجاد حکومت تمرکز قدرت و برقراری امنیّت دیگر بوجود سران ایل بختیاری احتیاجی نداشتند، بعلاوه رضاشاه علاقمند بود که این سهام را از چنگ آنان بدر آورده خود تصاحب کند ولی تا موقعیت اجازه نمیداد وی برای تصاحب اموال و از بین بردن آنان نه تنها اقدامی نمی‌نمود بلکه ظاهراً خود را با آنها بسیار صمیمی هم نشان میداد تا موقع فرا رسد و همین که موقعش رسید بدون هیچ عاطفه و در نظر گرفتن سوابق فداکاریهایی که باو کرده و آتش بیار معرکهٔ تغییر رژیم بودند، عده‌ای از سران ایل گرفتار، بعضی را معدوم و عده‌ای را محبوس ساخت. بی‌مناسبت نیست که میگویند:

فلک خوی بدِ چنگیز دارد　　سیاست پره‌های تیز دارد

بهرحال سال ۱۳۱۲ نوبت بسران ایل بختیاری رسید و با انعقاد قرارداد ۱۹۳۳م. دیگر انگلیسها با محکم بودن پایه‌های حکومت تمرکز قدرت احتیاجی بمساعدت بختیاریها در مورد حفظ تأسیسات نفت نداشتند و بایستی سهام نفت از دست آنان خارج شود.

برای آنکه نمودار شود که انگلیسها در بدو امر و شروع به استخراج نفت چقدر نگران بختیاریها بودند کافی است که بنوشتهٔ یکی از انگلیسها اشاره نمود.

در یک کتاب انگلیسی که چندین سال پیش آنرا دیده بودم باین مضمون نوشته است: سران بختیاریها با شرکت نفت روابط حسنه داشتند ولی ما نسبت به صمیمیت آنها مشکوک بودیم، برای اینکه دائماً از نیات

آنها باخبر باشیم و بتوانیم مطمئن باشیم که در آتیه تغییر روش نخواهند داد به اورنگ که مردی سخنور و زبان‌آور بود مأمور یت داده بودیم که دائماً با سران بختیاری ملاقات ومراوده‌نزدیک و در تمام محافل و مجالس آنان شرکت و رفت و آمد داشته باشد تا از مکنونات و تصمیمات آنان نسبت بما و حفظ تأسیسات نفتی اطلاعاتی کسب نماید.

با ایجاد حکومت «تمرکز قدرت» و دیکتاتوری دیگر هیچ نگرانی از بابت بختیار یها نداشتند و احتیاجی هم بمساعدت سران بختیاری نبود. بنابراین با نابودی آنان برای همیشه خیالشان از ناحیهٔ بختیار یها راحت شد.

مؤید این مطلب تلگرافی است که نُرمان وز یر مختار انگلیس در ایران به کُرزن وز یر خارجهٔ انگلیس مخابره کرده است. باید توضیح داده شود که این تلگراف هنگامی مخابره شده که در کابینهٔ سپهدار قوای قزاق از بلشو یکها شکست خورده و عقب‌نشینی کرده بودند و در همین موقع هم انگلیسها اعلام کرده بودند که قوای خود را که از بلشو یکها شکست خورده بودند از ایران خارج خواهند کرد و بیم آن میرفت که بلشو یکها بسوی پایتخت پیشروی نموده و تهران را اشغال نمایند و انگلیسها برای حفظ منافع خود و مخافظت از دروازهٔ هندوستان به چاره‌جوئی پرداخته و طرق مختلف را بررسی میکردند تا بهتر منافعشان حفظ شود و در این مسئله تلگرافهای متعددی از طرف وز یر مختار انگلیس به وز یر خارجه مخابره میشده است.

متن تلگراف نرمان که تقر یباً ۵۰ روز قبل از کودتای ۱۲۹۹ مخابره شده است:

شمارهٔ ۶۴۰ــ تلگراف نورمن سفیر انگلیس در تهران به لرد کرزن وز یر امور خارجه انگلیس

(تار یخ وصول ۹ ژانو یه ــ ساعت ۱۱/۴۵ بامداد)

شماره ۱۷ تلگرافی (E ۴۰۶/۲/۳۴)

تهران ــ ۸ ژانو یه ۱۹۲۱ ــ ساعت ۱۱/۱۵ بامداد

۱ــ من معتقدم که تمام زنان و کودکان ارو پائی و آمر یکائی و

تمام مردانی که حضورشان در تهران واجب نیست باید هرچه زودتر از پایتخت خارج شوند. ژنرال فرمانده نیروهای انگلستان[1] در ایران ترتیب اینکار را خواهد داد...

۲— اعضاء سفارتخانه‌های خارجی و سایر افرادی که حضورشان در تهران ضروری است تا زمانی که خطر جان آنها را تهدید نمیکند در تهران خواهند ماند.

تمام ایرانیان و اروپائیانی که با آنها در این زمینه مذاکره کرده‌ام متفق‌القول‌اند که چه قرارداد ایران و شوروی بامضاء برسد و چه نرسد بمجرد تخلیهٔ ایران از نیروهای نظامی انگلستان بلشویکها حمله را آغاز خواهند کرد...[2]

۳— کمتر کسی در ایران انتظار دارد که در چنین وضعی دولت ایران بتواند نظم و آرامش را پس از عزیمت نیروهای انگلیسی برقرار سازد.

رئیس‌الوزراء[3] معتقد است که دولت میتواند در اصفهان تشکیل شود و با کمک ژاندارمری و پلیس حملهٔ متجاوزین را دفع کند.

من تصور نمی‌کنم این نقشه عملی باشد زیرا افراد ژاندارمری قابل اعتماد نیستند و بختیاری‌ها نیز که با دولت مخالف‌اند ممکن است دست به اقدامات خصمانه‌ای بزنند. حتی اگر به بختیاریها پول داده شود تصور نمی‌کنم بتوان به آنها اعتماد کرد مگر در مورد دفاع از تأسیسات نفت که خودشان در آن ذینفع هستند...

بهترین شانس دولت ایران این خواهد بود که پس از عزیمت نیروهای انگلیس[4] از ایران به شیراز منتقل شود زیرا در آنجا از حمایت

۱— ژنرال آیرن ساید.

۲—مشاورالممالک دراین موقع درمسکوودر بارهٔ قرارداد ۱۹۲۱ مشغول مذاکره وعقدقراردادبوده است.

۳— سپهدار رشتی.

۴— پلیس جنوب.

تفنگداران جنوب ایران برخوردار خواهد بود و علاوه بر آن بوسیلهٔ قوام‌الملک[1] میتوان از ایلات مجلی که بیش از بختیار یها مورد اعتمادند استفاده کرد...

نُرمان در تلگراف دیگر خود بتار یخ ۲۸ ژانو یهٔ ۱۹۲۱ به کرزن وز یر خارجه انگلستان در بارهٔ بختیار یها چنین گفته است:

شمارهٔ ٦٦٧ــ تلگراف نورمن سفیر انگلیس در تهران به لرد کرزن وز یر امور خارجه انگلیس

تار یخ وصول ۳۱ ژانو یه ساعت ۱۰ بامداد
شماره ٦٦ تلگرافی (E۱۳۸۲/۲/۳٤)
تهران ۲۸ ژانو یه ۱۹۲۱ــ ساعت ۱۱/٤۰ بامداد

سران بختیاری پیشنهاد کرده‌اند که در صورت سقوط دولت ایران در اثر حمل بلشو یکها، با ما همکاری کنند.

پیشنهاد آنها اینست که تمام کشور ایران بجز آن قسمت که بلشو یکها اشغال کرده باشند در اختیار بختیار یها گذارده شود و یکی از شاهزادگان قاجار به تخت سلطنت بنشیند ولی فقط جنبهٔ تشر یفاتی داشته باشد...

خانهای بختیاری میگو یند بوسیلهٔ قوام‌الملک میتوانند با قشقائی ها کنار بیایند و تمام خاک ایران را از اصفهان به جنوب با کمک مالی ما برای انگلستان نگاه دارند. اگر سفارت شور وی در تهران تشکیل شود ما باید منافع نفت را که تا کنون به دولت ایران میدادیم به بختیار یها بپرداز یم. خان های بختیاری میگو یند ضمناً لازم است به قوام‌الملک برای احراز موافقت ایلات فارس پول بپرداز یم.

بموجب این نقشه بختیار یها میخواهند ما تمام مملکت ایران را بیک عده اشرار و راهزن بسپار یم. مردم عموماً از حکام بختیاری بستوه آمده‌اند و اگر قرار بر این باشد که بختیار یها بر ایران حکومت کنند و دولت مرکزی بر

۱ــ قوام‌الملک از عوامل موثر انگلیسها بوده است.

آنها کنترل نداشته باشد مردم ترجیح خواهند داد که مملکت‌شان بدست بلشویکها بیفتد...

بختیاریها اصولاً افرادی غیرقابل اعتماد، سودجو و ناراحت هستند و بین آنها وحدت و اتحاد هرگز برقرار نبوده است...

جعفرقلیخان سردار اسعد که بود؟

در جلد اول کتاب شرح حال رجال ایران دربارهٔ سردار اسعد بختیاری چنین نوشته است: «جعفر قلیخان (سردار بهادر— سردار اسعد) پسر بزرگ حاج علی قلی خان سردار اسعد پسر حسین قلیخان ایلخانی بختیاری که در سال ۱۲۵۸ خ متولد و در سال ۱۳۲۷ هـ.ق. پس از فتح تهران و خلع محمد علیشاه و تشکیل هیأت مدیره و سپس تشکیل هیئت قضات دادگاه عالی انقلابی سردار بهادر یکی از ده تن بود که هیأت مزبور را تشکیل میداد و در این دادگاه بود که مفاخر الملک— صنیع حضرت— میرزا اسمعیل‌خان آجودان‌باشی—میرهاشم وحاج شیخ فضل الله نوری را محاکمه کرده‌وپس از رأی بمحکومیت با تنفیذ هیأت مدیره آنان را اعدام نمودند. در همین سال بهمراهی یفرم‌خان از سران معروف اردوی مشروطه خواهان برای سرکوبی اشرار اردبیل و اهر بریاست اردوی سیار نامزد گردید و در آن سفر با وجود اینکه بمردم از طرف افراد بختیاری و مجاهدین صدمه وارد آمـــد از عهدهٔ خدمت خود بخوبی برآمد و از همین جهت بود که قدری محبوبیت پیدا کرد. پس از فوت حاج علی قلیخان سردار اسعد پدرش در سال ۱۳۳۶ هـ.ق. سردار بهادر ملقب بسردار اسعد شد. در سال ۱۳۳۸ هـ.ق. حاکم کرمان و چندی بعد حاکم خراسان شد. پنج بار بوزارت پست و تلگراف و پنج بار نیز بوزارت جنگ رسید و در اوایل خدمات درخشانی به رضاخان سردار سپه نمود. و پس از عزل عبدالحسین تیمورتاش و از بین رفتن او تا درجه‌ای جای او را نزد شاه گرفته و خیلی مقرب‌الخاقان شده بود و بالاخره رضاشاه نسبت بوی سوءظن پیدا کرد و در اوایل آذر ۱۳۱۲ خ. که در کابینهٔ محمد علی فروغی با سمت

وزارت جنگ بهمراه شاه به بابل رفته بود در آنجا توقیف و بتهران آورده شد و پس از چهار ماه و اندی زندانی کشیدن در سال ۱۳۵۲ هـ.ق. (۱۳ فروردین ۱۳۱۳ خ.) در زندان موقت تهران با وضع بسیار فجیعی در سن ۵۵ سالگی مسموم و مقتول گردید.

م . ق هدایت (مخبرالسلطنه) راجع بسردار اسعد که در چند کابینهٔ او وزیر و با هم خیلی مربوط و مأنوس بودند اوضاع زمان‌سلطنت پهلوی را در صفحهٔ ٥١٤ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود چنین گوید:

«... کار سردار اسعد بمحاکمه نکشید، گفته شد که محرمانه اسلحه به بختیاری وارد شده بوده است. بعدها در ملاقات از شاه شنیدم: (بلی میخواهند محمد حسن میرزا را بیاورند شهوت‌رانی که از این بیشتر نمیشود.) بیش از این چیزی نفرمودند و معلوم بود که صحبت از اسعد است. من از سردار اسعد جز صمیمیت نسبت به پهلوی ندیدم و در نسبتی که باو دادند تردید دارم. فرمایش شاه را تا درجه‌ای سیاست میدانم... **سینه‌زنان علم جمهوریت و تغییر سلطنت پکی یکی پاداش خدمت می‌یابند، نصرت‌الدوله— تیمورتاش— اسعد— تدین[1] از برای هیچکس امنیت نیست. بلی رؤسای ایلات و بعضی اشرار قلع و قمع شدند کم وبیش نظامیها جای ایشان را گرفتند**، ذخائر در یک مرکز جمع شد امّا امنیّت بهیچوجه حاصل نشد، عدلیه آلت تدارک پروندهٔ جنایت است. از سال هفتم و هشتم سلطنت پهلوی امیدها بیأس مبدل شد، نظم کلی در امور— دائر شدن کارخانه— ساختمان راه‌آهن— گشاد کردن خیابانها جلوه‌ای کرد و اموری بود شدنی، پایهٔ عدالت متزلزل شد و تمام محسنات باین عیب نمی ارزد.»

«معلوم میشود که در مدت شش سال و اندی که مخبرالسلطنه خودش در دورهٔ سلطنت پهلوی نخست وزیر بود عدالت کاملاً جریان داشته پس از او

۱— داور را گویا فراموش کرده که نام ببرد.

مملکت به بی عدالتی گرائیده است[1]».

قسمت اول نوشتهٔ هدایت را بامداد ذکر ننموده که بشرح ذیل است:

«توقیف سردار اسعد— ۲۶ آبان ۱۳۱۲ شاه برای اسب‌دوانی پائیز به بابل رفتند سردار اسعد همراه است و قوام‌الملک مصاحب او، شبها تا مدتی در خدمت شاه بصحبت میگذرانند، هفتهٔ بعد خبر توقیف سردار اسعد و قوام رسید در حالیکه شب تا دیروقت با شاه و مورد مهربانی بوده‌اند، مثل بمب در شهر ترکید روز بروز اعتماد می کاهد، قوام‌الملک موفق میشود شرفیاب گردد و با حال گریه عرض کند که با سردار اسعد ارتباطی ندارد چون او را مورد التفات شاه دیده است خود را باو بسته، مرخص میشود، سردار اسعد را به قصر آوردند دهم آذر از محمد تقی خان برادر سردار اسعد که نمایندهٔ ملت بود سلب مصونیت شد...»

در کتاب نفت و بحرین یا عباس اسکندری در خدمت مجلس پانزدهم دربارهٔ جعفر قلیخان سردار اسعد چنین نوشته است:

«... پس از قتل حسینقلیخان از طرف ظل‌السلطان پسران او حاج علیقلیخان سردار اسعد نجفقلیخان صمصام السلطنه پس از آنکه مدتها زندانی بودند به تهران فرار نموده و پناهنده به اتابک میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان گردیدند.

جعفرقلیخان موسوم به سردار اسعد بهادر مورد توجه و حمایت مستقیم اتابک و سوار هنرمند قابلی بود.

پس از بمباران مجلس اول علی قلیخان سردار اسعد از اروپا به اصفهان آمد و با قوای بختیاری بسمت تهران حرکت کرد و در نزدیکی

۱— بامداد هم فراموش نموده که از بعضی فجایعی که در دورهٔ نخست‌وزیری مخبرالسلطنه اتفاق افتاده نام ببرد.

پایتخت به قوای داوطلب سپهسالار محمد ولیخان تنکابنی ملحق شد و به تصرف پایتخت توفیق حاصل نمود.

پس از استعفای محمد علیشاه عضو هیئت مدیره شد.

در فتح تهران سردار بهادر از خود رشادتی به منصّه بروز رسانید. بعد از ورود ستارخان و باقرخان با مجاهدین آذربایجانی بتهران امنیت پایتخت مختل شده بود بامر مستوفی الممالک رئیس الوزراء و قوام السلطنه وزیر جنگ سردار بهادر مجاهدین را در پارک اتابک محاصره و خلع سلاح نمود. بعدها قوای محمدعلی میرزا را برای بدست آوردن تاج وتخت درهم شکست. در هنگام حملهٔ سالارالدوله به تهران در رباط کریم او را مغلوب و ارشدالدوله را در امامزاده جعفر ورامین شکست داده اسیر نمود و بعد بحکم دولت مشارالیه را تیرباران کردند.

شاهسون‌ها را که آذربایجان را مغشوش و امنیت آنرا مختل نموده بودند به فرمان‌برداری حکومت مرکزی ملزم ساخت.

بعد از کودتای ۱۲۹۹ از دوستان و همراهان جدی سردار سپه بشمار میرفت و بدفعات بکارهای دولتی اشتغال یافت. از آن جمله ایالت کرمان، وزارت پست و تلگراف و در سه سال آخر عمر بوزارت جنگ منصوب بود.

پس از سقوط تیمورتاش وزیر دربار، مورد سوءظن شاه واقع شد و در روز اسب‌دوانی صحرای ترکمن در گرگان[1] توقیف و بزندان قصر فرستاده شد.

متعاقب آن پنج برادر مشارالیه و بزرگان خانواده زندانی شدند، سردار اسعد را پس از چند ماه زندان در دوم فروردین ۱۳۱۳ مسموم کردند بنابر پیش‌بینی قبلی او از مرگ نجات یافت ولی بعد بزندان شهر در میدان سپه منتقل گردید و بدست مأمورین آیرم رئیس شهربانی مقتول گردید.

۱ــ در گرگان نبوده در شهر بابل بوده است.

محمد تقی اسعد برادر تنی او محکوم به حبس گردید و برادر دیگر او خان‌بابا اسعد بعدها در زندان تلف شد و سردار اقبال پسر اسفندیار خان با چند نفر دیگر از رؤسای بختیاری محکوم باعدام گردیدند.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ خوانین بختیاری که در حبس بودند آزاد گردیده و رضایت خاطر آنها فراهم گردید ولی تاکنون علت واقعی این جریان مکتوم است، اما آنچه از گوشه و کنار شنیده شد نفت خوزستان در این جریانات بی اثر نبوده است.

ولی شایعه‌ای که در مورد قتل حسینقلیخان ایلخانی در دربار قاجاریه شیوع یافت این بود که فالگیری خبر داده بود از خانوادهٔ بختیاری کسی بر تخت سلطنت خواهد نشست و چون ایلخانی قویتر از همه بود مورد سوءظن شاه قرار گرفت و جان او با سر کتاب فالگیر از دست رفت، در دوران سلطنت رضا شاه هم این حکایت از زبان خود جعفرقلیخان اسعد بشاه گفته شده بود.

او و چند نفر دیگر هم بر پایهٔ همین توهم از میان برداشته شدند[1] و رؤسای خانواده هم بزندان گرفتار گردیدند تا آنکه در دوران پادشاه (محمدرضا) گفتهٔ فالگیر بحقیقت پیوست و از این خانواده ملکه‌ای بر تخت سلطنت ایران مشارکت نمود...

از این رو باید در نظر آورد که اگر گفته‌ها صحیح است تلاش سودی نمی کند و اگر بی‌پایه است نباید موجب نگرانی شود... بهرحال با خواست خداوندی جای چون و چرا نیست...

حسینقلیخان ایلخانی پنج پسر داشت و همگی آنها دارای مقامات عالیه شدند.

اسفندیار خان بعد از پدر ایلخانی شد و علیقلیخان بعد از فتح تهران

۱— رضاخان پهلوی هم به فال معتقد بود چون در هنگام سربازی فالگیری باو گفته بود که بسلطنت خواهد رسید.

چنانکه گفته شد مکرر وزیر و وکیل گردید و در موقع انتخاب نایب السلطنه نامزد نیابت سلطنت ایران هم بود.

صمصام السلطنه دوبار رئیس الوزرا شد و مجلس دوم بدست او منفصل و اولتیماتوم روسیهٔ تزاری را او قبول کرد.

سردار ظفر و امیر مجاهد هم بنوبت دارای کارهای مختلف در دستگاه دولتی بوده اند شخص اخیرالذکر در قیام سعادت شیخ خزعل بر علیه سردار سپه با مرتضی قلیخان صمصام همراهی کرد و بعد از ختم غائله سالها دور از ایران گذراند و در مراجعت در وقعهٔ توقیف سردار اسعد محبوس و در زندان فوت شد. ملکه ثریا نوهٔ مستقیم اسفندیار خان ایلخانی بختیاری و فرزند خلیل خان اسفندیاری است.»

نقل از شمارهٔ یکشنبه ۱۱ آبانماه ۱۳۲۰ شماره ۱۱۸۹ روزنامهٔ ستاره، نوشتهٔ پوررضا

سردار اسعد، سکته های قلبی

با اینکه در زندان فوق العاده سخت گیری و محروم از کاغذ و وسایل تحریر بود مرحوم اسعد در وصیت نامه ای که از خود باقی گذاشت؛ یکی بتاریخ اول دیماه ۱۳۱۲ که در آن از مرگ حتمی و آتیهٔ خود خبر داده و دیگری در فروردین ۱۳۱۳ و با چوب کبریت سوخته نوشته شده و در لای جلد قرآن اخیراً کشف و بدست آمده است.

در وصیت نامهٔ خود خطاب بملّت ایران می نویسد که خودم و پدرم بمشروطیت و آزادی این کشور خدمات بزرگ نموده و سزاوار نمی باشد که با او یک چنین طرزی رفتار شود.

می نویسد: اگر خطا کارم مانند یکنفر مجرم محاکمه شده مانند یکنفر سرباز تیرباران شوم نه اینکه در مدت ۱۲ روز اخیر سه مرتبه در مقام مسموم نمودن من برآمده و از ترس مسموم شدن خوراکم تخم مرغ باشد.

بالاخره یکهفته بعد مرحوم اسعد در زندان فوت نمود و دیوان دادرسی ارتش هم بعد از فوت متوفی او را تبرئه و بیگناه دانستند.



سردار اسعد بختیاری

خانبابا اسعد پسر مرحوم حاج علیقلی خان اسعد و برادر وزیر جنگ سابق بود باتهام حوادث بختیاری محاکمه و محکوم بشش سال زندانی میشود چون جوان تحصیل کرده در انگلستان و عصبانی بود مطابق میل و ارادهٔ رئیس

زندان رفتار نمی نمود بدین لحاظ مورد غضب واقع شده و پس از انقضاء مدت زندانی آزاد نشده بلکه نهایت شقاوت و بی رحمی را نسبت باو اعمال و سال گذشته در زندان عارضهٔ کسالت تدریجی در او ظاهر میگردد و مأمورین زندان او را به مریضخانهٔ زندان منتقل و همان ساعت هم به اداره متوفیات تلفون میشود که وسایل حمل جنازه را به زندان بفرستند.

یادداشتهای سردار اسعد در زندان

کاغذ اول ۲ فروردین ۱۳۱۳

«دیشب در کمال سلامت خوابیدم امروز ۵ شنبه صبح بیدار شدم با اسهال سخت،قی، گیج، خسته علی حسین گماشتهٔ من با چند نفر رفقای او که از شام من خوردند قی و اسهال همه را از پا افکند. نهار نخوردم امشب شام که آوردند بطری آب بقدر یکصد دانه چیزهای گرد رنگ خاکی مایل به سفید توی آب بود معلوم بود

کاغذ دوم بقیهٔ کاغذ اول

سم ریخته‌اند ولی حل نشده است عمادی صاحب منصب کشیک را خواستم به او نشان دادم که شما نظامی هستید ایرانی هستید من خدمات فوق تصور بایران نموده‌ام بهمچنین در طلوع اعلیحضرت پهلوی چرا مخالف شرافت رفتار میکنید بطری را برداشت ببرد پیش رئیس محبس ای خواننده اگر جرئت مرا و توکل مرا ببینید حیرت میکنید که با چه‌قسمی برای مرگ حاضرم.

کاغذ سوم

تفصیل مسموم بودن شام را به نایب عمادی نایب سید عباسخان به اطلاع رئیس محبس رسانیدم امروزهم به سرتیپ‌زاده مدیرمحبس اطلاع دادم. بهمچنین بدکتر هاشمی برای آنکه همه اطلاع داشته باشند تا ممکن است غذا نمیخورم، آب نمیخورم مگر تخم‌مرغ حضور خودم پخته شود اما هر تصمیمی دارند اجرا می نمایند پناه بر خدا. ای خواننده اگر کاغذ را...

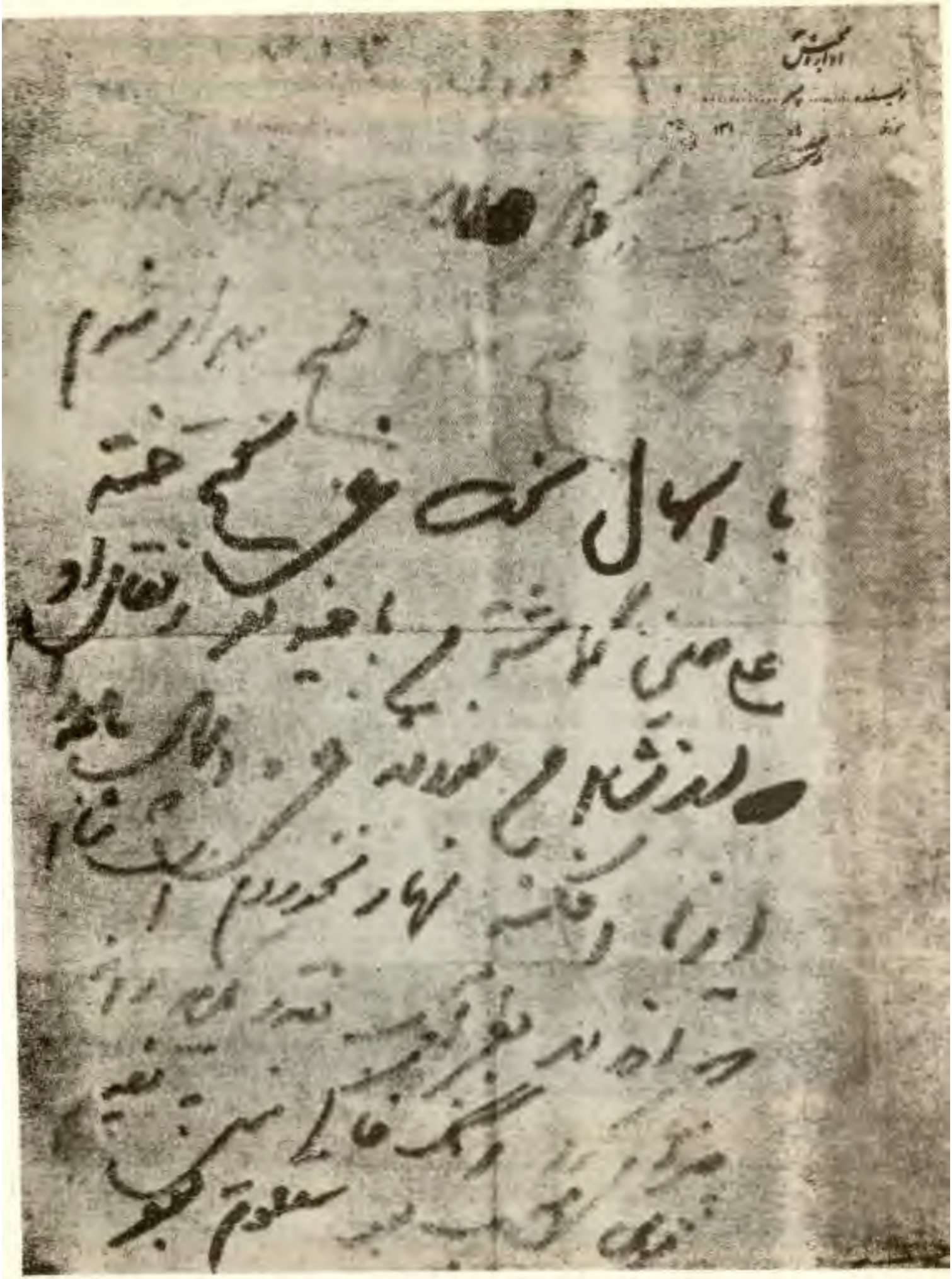

امروز دوم فروردین امر شد غذای مرا کسی نخورد بیرون می برند. دقت کنید چه حالی دارم، ساعات را چه قسم می گذرانم، خیلی گریه‌آور است کسی که هر ساعت منتظر چنین مرگ فجیعی باشد، پس از مرگ من نمیدانم این کاغذ را ملاحظه میکنید یا خیر.

کاغذ چهارم

ای خواننده که بعد از این ملاحظه میکنید فکر کنید حال مرا هر قدر بتوانم غذا و آب نمی خورم، این قدرها هم از مرگ نمی‌ترسم، دلم بحال خدمات گذشته و فامیلم مخصوصاً ملک[1] خیلی میسوزد که خبر مرگ من چه اثر بر آنها می نماید، اگر بدانید چه حالی دارم با قلبی پاک و شرافت پناه بخدا برده تسلیم قضا و قدر هستم این است نتیجهٔ فداکاری بملت اسعد بختیاری.

کاغذ پنجم

امروز شنبه چهارم است، اولاً نمیدانم نوشته مرا کی پیدا خواهد کرد، دو روز است حال من خیلی بد است. پریشان هر ساعت پس از آنکه چند نفر از غذای من بحال مرگ (این دو کلمه خیلی مشکل خوانده میشود) رفته دستور داده شد غذای مرا که از اطاقم برمیگردد دست نزده بیرون ببرند دقت کن حال مرا. ای خدا بفریاد من بی کس ناتوان برس. کاغذها هم تمام شد دیگر نمیتوانم بنویسم.

متحدالمآل خطاب بسران ایل بختیاری دربارهٔ ضبط املاک آنها

شیر و خورشید

وزارت دارائی

«چون مقرر است که شما در حوزهٔ خوزستان دارای ملک و علاقجات

۱ــ (ملک دختر حاج حسین‌آقا ملک زوجهٔ او بوده است) بطور یکه اطلاع حاصل شد پس از سردار اسعد با آنکه جوان بود دیگر همسر انتخاب نکرد. ح. مکی.

آب و خاکی نباشید علیهذا مقتضی است از این تاریخ تا مدت یکسال به اشخاصی که صلاحیت آنها برای خریداری املاک شما از طرف کمیسیونی که در محل تشکیل خواهد شد تصدیق شود، اقدام بفروش تمام املاک خودتان بنمائید، چنانچه پس از انقضای مدّت مقرر اقدام بفروش ننموده باشید، وزارت دارائی املاک مزبور را تصرف نموده و در قبال بهای آن املاکی برای شما تهیه خواهد نمود. از طرف وزیر دارائی محمود بدر.»

علاوه بر ضبط املاک سران بختیاری سهامی که از شرکت نفت در دست داشتند از آنها گرفته شد.

مصطفی فاتح در کتاب پنجاه سال نفت ایران دربارهٔ سهام خوانین بختیاری می‌نویسد: «... شرکت نفت برای جلب رضایت خوانین بختیاری سی و هفت هزار و سیصد و بیست[1] سهم (یک لیره‌ای) در «شرکت بهره‌برداری اولیه» که یکی از شرکتهای تابعهٔ آن بود بآنها اختصاص داده بود که هر سال سود آنرا دریافت می‌داشتند. باستثنای سهامی که خوانین بختیاری و دولت ایران و عدهٔ معدودی دیگر (که در ابتدای کار آنها هم ایرانی بودند و بعدها قسمت عمدهٔ سهام خود را به خارجیان فروختند که شرح آن گذشت) در این شرکت تابعه داشتند. اکثریت سهام در دست شرکت نفت ایران و انگلیس بود و مظنه‌ای هم برای سهام مزبور در بورس داده نمیشد ولی چون سود سالیانهٔ این سهام نسبتاً گزاف بود قیمت سهام مزبور (اگر بدست طالبین آن میرسید) بیش از قیمت اسمی آنها بود.

پس از جنگ اول جهانی خوانین بختیاری سهام خود را بشرکت نفت وثیقه داده و باعتبار آن چند فقره وام گرفته بودند و در موقع دریافت سود

۱– در ابتدا خوانین بختیاری ۱۲۰۰۰ سهم در «شرکت نفت بختیاری» داشتند. در سال ۱۹۲۴ که شرکت مزبور منحل گردید و منضم بشرکت بهره‌برداری اولیه گردید سه درصد از سهام این شرکت که ۳۷۳۲۰ باشد در ازای ۱۲۰۰۰ سهام مذکور بآنها واگذار گردید.

سالیانه هم اختلافاتی بین خوانین روی میداد زیرا چهار نفر خانی که از طرف دیگران نمایندگی داشتند سود سهام مزبور را گرفته و در تقسیم صحیح آن بین دیگران کوتاهی میکردند که منتهی بشکایت عدیده بدولت میشد.

در سال ۱۳۱۵ شمسی شاه فقید دستور داد که سهام خوانین را دولت بقیمت عادلانهٔ روز خریداری کند و وامهای شرکت را پرداخته سهام را از گرو در آورد وزارت دارائی این کار را کرد و هر سهم یک لیره‌ای خوانین بختیاری را بده لیره خریداری کرد و سهام را هم از رهن شرکت خارج نمود و خود مالک شد.[۱]

نقل از کتاب رضا شاه گردآوری **نعمت‌الله مهرخواه**

کاش والاحضرت را احضار نمیکردم

«روزی که عصر آنروز در دشت گرگان[۲] حکم بازداشت سردار اسعد صادر شد و او را تحت‌الحفظ بپایتخت فرستادند، از صبح زود شاه بی اندازه خشمگین و غضبناک بود و کار خشونت و حرکات و زنندگی قیافهٔ شاه بجائی رسید که عموم اطرافیان خود را بکناری کشیده و مشغول نجوی شدند. هرکس پیش خود حدسی میزد و احدی جرأت نداشت که بهیچ قیمت طرف مکالمهٔ شاه واقع شود و بنزدیک او برود.

سرانجام ملتزمین رکاب بسردار اسعد متوسل شدند و چون او در نظر

۱— چنانکه در فصل پیش گفته شد شرکت سالی ۳۰۰۰ لیره بایلخانی و ایلبیگی بختیاری بعنوان حق‌الحفاظهٔ مؤسسات خود می‌پرداخت. موقعی که قدرت حکومت مرکزی در خوزستان مستقر گشت شرکت درصدد برآمد که پرداخت این مبلغ را قطع نماید ولی چون در قرارداد اولی که بین خوانین و شرکت منعقد شده بود شرکت از روی اشتباه و برخلاف مندرجات امتیاز دارسی متعهد شده بود که پس از خاتمهٔ امتیاز تأسیسات خود را در مسجد سلیمان مجاناً بخوانین بختیاری واگذار نماید مذاکراتی با خوانین مزبور کرده و این تعهد را ملغی نمود و در عوض تعهد کرد که سالی سه هزار لیرهٔ حق‌الحفاظه را تا ختم امتیاز بآنها بپردازد. موقعی که وزارت دارائی سهام خوانین را خرید حق در یافت سالی سه هزار لیره هم بدولت صلح گردید و از آن تاریخ ببعد دولت مبلغ مزبور را وصول میکرد.

۲— گرفتاری سردار اسعد در شهر بابل بوده است.

شاه از همه مقرّب‌تر و محبوب‌تر بود تقاضا کردند که بهر وسیله میتواند خود را بشاه نزدیک کند و با اظهار مطالب شیرین و دلچسب اندکی از خشم و غضب وی بکاهد.

سردار اسعد هم با خاطری آسوده تقاضای آنان را بشاه رسانیده و چنین گفت: «قربان بقراری که شنیده‌ام مقرر فرموده‌اید که والاحضرت اقدس همایونی از اروپا مراجعت فرمایند. انتشار این مژده قلوب همه را روشن نموده و عموماً انتظار دارند که هرچه زودتر چشمشان بجمال مبارک ایشان روشن شود».

معمولاً در موارد دیگر شاه از گفتگو دربارهٔ والاحضرت ولیعهد بی‌اندازه خوشش میآمد و همواره این بهترین وسیلهٔ رفع کدورت او بود، ولی این بار برخلاف عادت قدری تأمل کرد و سپس سردار اسعد را مخاطب قرار داده و با لحن زننده‌ای چنین گفت:

«بلی حالا می‌فهمم که اشتباه بزرگی کرده‌ام و کاش او را احضار نکرده بودم تا مجبور بشود در اینجا میان یکمشت خائن بی‌شرف زندگی کند!»— سردار اسعد اندکی متعجب شد و دیگر از این بابت چیزی نگفت.

مراسم اسب‌دوانی انجام گرفت و شاه همچنان غضبناک و مضطرب بنظر میرسید. پس از آن شاه برای استراحت بآسایشگاه خود رفت و دو سه نفر از ملتزمین رکاب منجمله سردار اسعد را احضار کرد. بازی شروع شد و سردار اسعد مرتباً میباخت بحدی که شاه با تعجب گفت: اسعد امروز خیلی میبازی، معلوم میشود اقبالت برگشته سردار اسعد با همان اطمینان خاطر همیشگی تبسمی کرد و جواب داد استدعا میکنم امر بفرمائید پولها را از روی میز جمع نکنند چاکر قول میدهم که بعد از ناهار تمام آنها را ببرم... شاه دیگر جوابی نداد و مجلس بوضع عادی پایان یافت.

ساعتی بعد مأمورین بمنزل سردار ریختند و بدون آنکه اجازه دهند

یکبار دیگر شاه را ملاقات کند تحت‌الحفظ روانه تهرانش کردند و شد آنچه شد.

شاه با وزیر جنگ بازی میکند

«پائیز سال ۱۳۱۲ است دشت گرگان منظرهٔ فرح‌انگیز و با نشاطی دارد همه جا سبز و خرم و غرق در شادی است.

بزودی اسب‌دوانی بزرگ در حضور اعلیحضرت شروع خواهد شد.

چادرهای اعلا و منظم برای پذیرائی از شاه و ملتزمین رکاب بر پا شده و هیچکس پیش خود خیال نمیکند که در پایان این اسب‌دوانی با شکوه یکی از تراژدیهای حزن‌انگیز این مملکت شروع خواهد شد از همه مهمتر رضاشاه باندازه‌ای در این مسافرت نسبت باطرافیان خود مخصوصاً سردار اسعد مرحوم وزیر جنگ وقت مهربانی و محبت میکرد که هیچکس باور نمیکرد مقاصد دیگری در پشت این پردهٔ مهر و علاقه مکتوم باشد.

در هر حال پس از شروع اسب‌دوانی و پایان آن رضا شاه تقسیم جوائز را بمرحوم سردار اسعد واگذار و خودشان بشهر گرگان میروند.

شب تاریک و ظلمانی شهر گرگان فرا رسیده است و مجلس قماری در پیش شاه ترتیب داده میشود و بازی کن‌ها عبارتند از قوام‌الملک شیرازی، مرحوم سردار اسعد و آقای دکتر شیخ احیاءالملک. آقای دکتر امیر اعلم که طبیب مخصوص هستند سر پا ایستاده و بمنظرهٔ میز قمار شاهانه و درخشندگی لیره‌ها و حرکات و رفتار شاه و سایرین تماشا میکنند در ضمن شاه هر وقت کنیاک لازم دارد آقای دکتر گیلاس را تقدیم میدارند.

قمار با خوشی و خندهٔ شاه و دیگران ادامه دارد و هر دفعه شاه به سردار اسعد دویست تومان بستنی میکند (بستنی اصطلاحی است که آس‌بازها بلد هستند).

ساعت ۹ بعدازظهر است شاه بدکتر امیراعلم رو کرده و سؤال میکند:

اعلم بپرس ببین کشف تلگراف رمز تمام شد یا نه؟

دکتر از اطاق خارج شده و چند لحظه بعد مراجعت کرده و بعرض میرساند که کشف تلگراف حاضر است.

رضا شاه فوراً اطاق را ترک گفته و کشف تلگراف را از یکنفر افسر دریافت مینماید سپس تلگراف را در جیب خود گذارده وارد اطاق شده و آس‌بازی ادامه پیدا میکند.

کوچکترین تغییر قیافه و اوقات تلخی از سیمای شاه پدیدار نیست ولی از بستنی کردن قمار با مرحوم سردار خودداری میکند و برخلاف شبهای پیش امشب یکربع زودتر از موعد معین یعنی ساعت سه و سه ربع از سر میز قمار برمیخیزد البته سایرین نیز بدون اینکه پیش‌بینی بکنند فردا چه حوادثی روی خواهد داد پی کار خود میروند.

رضا شاه خیلی خوب بلد بود که نقش خود را چگونه بازی کند و از چندی پیش تصمیم بر این گرفته شده بود که سردار اسعد نه تنها از سر کار بلکه از سر راه شاه دور شود یعنی بطور خلاصه بزندگی این مرد خاتمه داده شود.

برای اطرافیان چاپلوس و متملق و مقام‌دوست شاه که جز تکرار جملات بلی قربان بلی قربان کار دیگر نداشتند چه اشکالی داشت که طبق دستور و میل شاه یک تلگراف رمز کاملاً دور از حقیقت علیه سردار اسعد مرحوم تهیه و وسایل گرفتاری و نابودی او را در بابل فراهم سازند.

صبح زود شاه از خواب برخاسته و بدون اینکه بملتزمین رکاب خود اطلاع دهد بطرف بابل حرکت و پیش از ظهر بمقصد رسیده در قصر سلطنتی توقف میکنند در صورتی که قرار بر این بوده که شب بعد شاه و اطرافیانش در بهشهر که آنموقع اشرف نام داشت مانده و بعد بانجام قسمت‌های دیگر برنامهٔ مسافرت اقدام نمایند ولی رضاشاه برای اینکه منظور خود را با دقت هرچه تمامتر انجام‌دهد و ثابت کند که گرفتاری سرداراسعد و قتل آن بدست مأمورین و عمال دیکتاتوری کاملاً با مصالح عالی کشور تماس داشته از

ملتزمین رکاب خود سوا شده تنها ببابل وارد میشوند.

همراهان از اینکه شاه تغییر تصمیم داده در شگفت می مانند ولی چون هیچ چاره نداشتند یکسره ببابل میروند.

مرحوم سردار اسعد در بابل منزل مخصوصی داشت. ملتزمین رکاب شاه در همان منزل پیاده میشوند و وزیر جنگ آنها را بصرف ناهار دعوت کرده و میگوید بعد از خوردن غذا بحضورش شرفیاب میشویم.

ناهار در کمال خوشی و بدون دغدغهٔ خاطر صرف شده و سردار اسعد بسایر ملتزمین رکاب میگوید که من کمی استراحت مینمایم و بعد از خواب بحضور شاه میرسم. دکتر امیراعلم که میل داشت زودتر بکاخ سلطنتی برود اظهار میدارد من بکاخ میروم که نزدیکتر بشاه باشم.

درست یکساعت پس از رفتن آقای دکتر رئیس شهربانی بابل سرهنگ سهیلی جلو در اطاق آقایان قوام شیرازی سرلشکر نقدی دکتر احیاءالملک سبز شده و اظهار میدارد بنا بدستور شاهانه حق ندارید از اطاق خارج شوید این عدهٔ سه نفری بدون اینکه با همدیگر صحبت بکنند با اشاره و ابهام سبب این پیش آمد را از یکدیگر میپرسند ولی از حقیقت امر چیزی دست گیرشان نمیشود.

باز یکساعت دیگر سپری میشود رئیس شهربانی مجدداً به اطاق ملتزمین رکاب زندانی مراجعه و آقای دکتر احیاءالملک را به بیرون احضار و باتفاق خود باطاق مرحوم اسعد میبرد.

سردار با لباس خواب روی صندلی پشت میز نشسته و کلیهٔ اشیاء و محتویات جیب آن در وسط میز ریخته است. قیافهٔ وزیر جنگ خیلی گرفته و عصبانی بنظر میرسد. ساعت مچی، کیف پول و مقداری لیره که شب پیش در سر میز قمار شاه رد و بدل میشد و دستمال و غیره دیده میشود.

سرهنگ سهیلی بآقای دکتر اظهار میدارد با صورتی که خوانده می شود شما اشیاء روی میز را تطبیق کنید پس از انجام این عمل اشیاء با

کتابچهٔ یادداشت سردار در یک جا در میان دستمال خود وزیر جنگ ریخته شده و رئیس شهربانی از آقای دکتر شیخ تقاضا می کند صورت اشیاء را امضاء و تصدیق نماید.

انجام این تشریفات در حدود ده دقیقه طول کشیده و در تمام این مدت سردار یک کلمه هم حرف نمیزند و قطعاً میدانست که آخرین دقایق عمرش فرا رسیده و از دست دیکتاتور و عمال پلیدش خلاصی نخواهد داشت.

آقای دکتر بلافاصله باطاق خود مراجعت و پس از نیم ساعت باز سرهنگ سهیلی باین محل آمده و فرمان آزادی ملتزمین رکاب را صادر میکند. سه نفر زندانی با سرعت هرچه تمامتر از اطاق بیرون میآیند در همین موقع پیشخدمت وزیر جنگ اطلاع میدهد که سردار را با اتومبیل (لاری سیمبی) مأمورین شهربانی بردند و معلوم نیست کجا برده‌اند.

سه نفر ملتزمین رکاب که یکی از دوستان خود را از دست داده بودند نمیدانستند پس از یکی دو ساعت زندانی شدن چه تکلیفی دارند آیا باید پیش شاه بروند یا منتظر خبر قصر شوند.

در همین موقع که اتومبیل لاری مرحوم سردار اسعد را در پیچ و خم خیابانهای بابل بطرف سرنوشت شومش پیش میبرد و آخرین دقایق زندگی این مرد که در ظاهر وزیر جنگ یک مملکتی بود بسرعت سپری میشد رضاشاه با خوشحالی بسیاری در قصر بابل مشغول قدم زدن بود و بدکتر اعلم میگوید بیا تخته بازی کنیم.

دکتر متوجه میشود که در قصر تخته نیست و عرض میکند اگر اجازه میفرمائید بفرستم از منزل وزیر جنگ سردار اسعد تخته بیاورند، شاه پوزخندی زده و میگوید چه وزیر جنگی ولمان کن کار آنهم تمام شد.

با این ترتیب مقدمات قتل سردار اسعد مرحوم فراهم شده و وزیر جنگ یک مملکت را بدون اینکه مجرمیت آن در پیشگاه قانون ثابت شود تنها بمیل و ارادهٔ دیکتاتور از بین بردند در صورتی که رضا شاه در ظاهر امر نسبت

به سردار باندازه‌ای محبت و مهربانی میکرد که حد نداشت و اغلب شبها برای وزیر جنگ قرقاول و ماست و سایر چیزهای خوراکی خوب می فرستاد و چنان وانمود میکرد که برادروار اسعد را از صمیم قلب دوست دارد ولی بزودی جریان حوادث خلاف آنرا ثابت کرد.»

در کتاب آرزو عباس اسکندری در محکمهٔ خیالی که تشکیل داده در ادعانامه دادستان در بارهٔ سردار اسعد چنین نوشته شده است:

پای مصنوعی حکومت مثلث

در زمانی که نصرت‌الدوله از حکومت مثلث بیرون انداخته شد سردار اسعد که طرف توجه ارباب بزرگ و دوست مجالس شبانهٔ تیمورتاش و در ابتدا وزیر پست و تلگراف و بعد وزیر جنگ شده بود بداخل حکومت مثلث کشانده شد ولی تیمورتاش و داور در مسائل از او مشورتی نمینمودند. این شخص در تمام مدت تا روز توقیف او در صحرای گرگان محبوب‌القلوب و مورد توجه قلبی شاه بشمار میرفت.

این شخص را پای مصنوعی حکومت مثلث میگوئیم برای آنکه در سیاست آن دو نفر دیگر مشارکت نداشت. در جرائمی که آنها مرتکب میشدند سهم و بهره باو داده نمیشد.

تنها جرم این شخص سادگی و صمیمیت او بود و بنا برسم ایلاتی قولی داده بود و برای نگاهداری آن ایستادگی میکرد و آنها بواسطهٔ اظهار محبتی که شاه باو مینمود کمک او را برای خود ضروری میدانستند.

باین لحاظ مدعی العموم او را در ردیف متهمین این محکمه قرار نداده است.

برای آنکه مطلبی از محتویات دوسیهٔ امر در ادعانامه نگفته نمانده و ضمناً بیرحمی مطلق‌العنانی بیست ساله بخوبی در نظر محکمه روشن شده باشد و در نتیجه جرائم این اشخاص (اشاره بمتهمین) و شرکت آنها در

ارتکاب آن طبق مسئولیتی که داشته اند؛مدعی العموم ناچار است بذکر حال سردار اسعد بپردازد. این شخص هم که از مقتولین حکومت مطلق العنانی است و در محبس او را بشرحی که خواهد آمد خفه نمودند.

دولت آنزمان و رئیس نظمیه در درجهٔ اول مسئولیت مستقیم دارند. اینک شرح حال مقتول مزبور:

جعفر قلیخان بختیاری ملقب بسردار بهادر پسر علیقلیخان سردار اسعد بختیاری در اوان طفولیت صدمات زیادی دید، پدرش در اصفهان محبوس بود و او بتهران خود را رسانیده چندین سال در کنف حمایت امین السلطان صدر اعظم میرزا علی اصغرخان اتابک ایام خود را گذرانید.

در جریان مشروطیت ایران رل بزرگی بازی کرد و با پدر خود در سرنگون کردن دربار باغشاه کمک شایانی نمود.

تجدید مشروطیت ایران تا اندازه‌ای مدیون این پدر و پسر میباشد.

لوح طلائی از طرف هیئت مدیرهٔ وقت به سردار اسعد بزرگ داده شده بود و در آن کنده شده است «این شخص در راه مشروطیت خدمت نموده و فداکاری کرد» اگر در جزو اشیاء گناهکار(!) لوح مزبور مفقود نشده باشد یادگار نفیسی بشمار میرود.

در سالهای اول تجدید مشروطیت طوایف مختلفهٔ لرستان و آذربایجان طغیان نمودند و این شخص ریاست قوائی را داشت که موفق باعادهٔ امنیت در آن نقاط گردید و در جنگهای مزبور رشادت فوق العاده بخرج داد. در موقع مراجعت محمد علی شاه مخلوع فتنهٔ سالارالدوله را در همدان خاموش نمود و قوای ارشدالدوله را در امامزاده جعفر ورامین درهم شکست و مملکت را از خطر ارتجاع و تهران را از غارت ترکمن نجات داد. قوای بختیاری و مجاهدین که باو کمک مینمودند در همه جا میگفتند حسن رفتار و تدبیر او موجب شد که در همهٔ جنگها با کمی عده بر قوای کثیر مخالفین غلبه حاصل شد.

قوای سالارالدوله متجاوز از سی هزار نفر و اردوی ارشدالدوله بیشتر از

دوازده هزار نفر ولی قوای دولتیها هیچوقت بیش از دو هزار نفر نبود، البته این عدهٔ کم توپهای کوچک کوهستانی و مسلسل هم داشتند. در مقابل این خدمات روزهای اول مشروطیت کسی تقاضائی هم نداشت، همه انجام وظیفه محسوب میشد و بر یکدیگر سبقت مینمودند.

پس از حصول آرامش در مملکت و مغلوبیت تام دستجات طرفدار حکومت مطلق‌العنانی وجود افراد غیر منظم (مجاهدین) در تهران سلب امنیت نموده بود.

رؤسای مجاهدین ستارخان و باقرخان که چهارده ماه در تبریز با قوای دربار باغشاه مقاومت کرده بودند و خدمات آنها هم مورد تمجید هیئت مدیره بوده از همان لوحی که بسردار اسعد داده شد بآنها هم اعطا گردیده بود، در این موقع در تهران توقف داشتند جمعی از سادگی آنها سوءاستفاده کرده و از قدرت مجاهدین بضرر مردم نتیجه میگرفتند.

حکم عدلیه وقتی از مرحلهٔ تمیز میگذشت تازه یکی از سردارها اگر مخالفت میکرد آن حکم اجرا نمیگردید، افراد مجاهدین هم راه افراط را پیش گرفتند، در شهر آدم‌کشی شیوع پیدا کرد، حکومت وقت که رئیس آن مستوفی‌الممالک بود آنچه توانست مدارا کرد ولی دیگر جام صبر لبریز شده بود، بالاخره دولت پیشنهاد کرد که سرداران ملی موافقت کنند مجاهدین خلع اسلحه شوند. این تقاضای دولت پذیرفته نشد و بعد از اتمام حجت و تمدید آن بنا بر امر مستوفی‌الممالک سردار بهادر مأمور شد که با قوهٔ قهریه مجاهدین را خلع سلاح نماید. مرکز مجاهدین در پارک اتابک[1] در قسمت شمالی تهران بود و بعد از چهل ساعت زدوخورد ستارخان مجروح و قوای مجاهدین با تلفات زیاد تسلیم شدند.

سردار بهادر در این اقدام جسارت بزرگی کرد، چه زد و خورد با

۱ــ این محل بعدها سفارت شوروی گردید.

مجاهدین فقط جنگ بر علیه افراد نبود. این اشخاص شهرت آزدایخواهی داشتند مدتها با دادن تلفات برای دفاع مشروطیت مبارزه کرده و بالاخره الواح مصونیت و افتخار بآنها داده شده بود و فقط شهرت آزادیخواهی سردار بهادر و محبوبیت مستوفی الممالک میتوانست چنین اقدامی را انجام دهد و مردم هم بسکوت تلقی نمایند.

از ین توضیحات منظور مدعی العموم آنست که ملت ایران در تمام مراحل گذشته کسانی که باو خدمتگزاری نموده اند قدردانی میکند و زمانی هم که از روش خود منحرف شده و بخود ستم نمودند صرف نظر نخواهد نمود.

عصیان طوایف شاهسون آذربایجان بار دیگر میدانی برای خدمات سردار بهادر باز نمود و مشارالیه با قوای داوطلب و بختیاری وعدهٔ منظم قزاق بآذربایجان رفت و پس از مدت طولانی در این معرکه هم فائق شد.

درجزوعدهٔ قزاق مأمورآذربایجان یکنفری بود که باشجاعت خود سردار بهادر را جلب و حسن رفتار رئیس اردو هم او را شیفته نموده بود.

بعدها این شخص در قزاقخانه ترقی نموده و بعد از سوم حوت هزار و دو یست و نود و نه سردار سپه گردید و از تاریخ معرکهٔ آذربایجان تا روز استیلای بتهران بین این رئیس و مرئوس هیچ قسم ارتباطی وجود نداشت.

موفقیت بیست سالهٔ صیاد آزادی بی نهایت مدیون بمساعدت های سردار اسعد (سردار بهادر سابق بعد از فوت پدرش سردار اسعد گردید) می باشد و این شخص با هوش در تمام مراحل و قدمهائی که بسمت سلطنت برمیداشت و با نهایت سادگی یادآور میشد «که من سرباز ساده‌ای بودم و سردار اسعد در آذربایجان بمن چنین محبت کرد و چنان رأفت و مهربانی با زیردستان داشت...» این یادآوری گذشته سردار اسعد را بکلی مطیع ارباب آینده نمود.

در زمان حکومت مستوفی مقرر بود که سردار اسعد بحکومت خراسان منصوب شود و بعللی که معلوم نشد تا مدتی رئیس الوزراء با تمام خصوصیت

خانوادگی که با بختیاریها داشت مضایقه کرد بالاخره با کمک وزیر جنگ که همان دوست صمیمی(!) سردار اسعد بود بایالت خراسان منصوب گردید و باو فهمانده شد که مخالف جدّی او سلطان احمد شاه بوده است ولی مانع واقعی خود وزیر جنگ بود. بعد از غوغای جمهوری حمل ۱۳۰۳ در کابینهٔ دوم سردار سپه بوزارت پست و تلگراف منصوب و بعد از تغییر سلطنت بوزارت جنگ برقرار شد.

بقدری این شخص نسبت بارباب خود وفادار و خدمتگزار بود که تمام سخنان آزادیخواهان و یادآوریهای دورهٔ گذشته و خدمات خود او در راه تجدید آزادی در گوش او بی‌ثمر بود. این شخص شیفته و عاشق کوری بود که چیزی جز وصل معشوق نمیخواست. غالباً بر عادت دیرین خود و پدرش دوستان قدیم را بر سفرهٔ خویش دعوت می‌نمود، از آنها بکلی نبریده بود و خیلی بآنها اظهار ارادت میکرد. آندوستان هم همیشه او را ملامت مینمودند ولی فائده نمی‌بخشید و گاهی اگر فرصت هم میکرد سعی مینمود آنها را ببساط ستمگری مساعد کند.

در موضوع قیام خزعل در خوزستان اقدام بزرگی بنفع ارباب خود نمود.

با مقدمات فوق و اثبات آنکه در عمل خوزستان سردار اسعد عامل مهم رفع غائلهٔ آنجا نبود معذلک باید قبول کرد که در تصفیهٔ عمل بختیاری کمک بسیاری به ارباب آتیهٔ خود کرد.

سردار اسعد خدمت به ارباب خود مینمود و ضمناً تصور میکرد بمملکت هم خدمت میکند، عیب بزرگ این شخص خودپسندی بود. با اینکه دوستان خود را میپرستید از آنها شنوائی نداشت و حرف حساب را نمی‌پذیرفت.

تیمورتاش محبت سرشار شاه را وقتی متوجه سردار اسعد دید پایهٔ دوستی را با او محکم کرد و بعد از نصرت‌الدوله او را عضو افتخاری حکومت

مثلث نمود و آنچه میخواست بگوش ارباب خود برساند بوسیلهٔ این شخص که در سفر و حضر همیشه همراه و مصاحب بود میرساند.

این شخص در سقوط نصرت‌الدوله کمک کرد زیرا شخصاً با او میانهٔ خوبی نداشت ولی از گرفتاری تیمورتاش محزون شد فوراً نزد شاه رفت، داد و فغان کرد حتی جرئت نمود و باو نسبت بیوفائی هم داد و او در جواب خیلی از علاقمندی که به تیمورتاش ابراز کرد تمجیدش نمود و تأکید کرد مقتضیات چنین ایجاب نمود و بزودی او را بکار سابق خواهیم گماشت و ضمناً گلهٔ دوستانه از تیمورتاش کرد که او بکسی که مورد بیمهری من شده است زیاده از حد محبت میکند.

این مرد ساده نفهمید که این گله متوجه او هم هست و باصرار مأموریت از شاه گرفت تیمورتاش را دلجوئی کند.

از ارباب خود خوشحال جدا شد ولی اگر میدید در گوشهٔ قلب صیاد، صلیب‌سرخی برابر نام او گذاشته شده برخود میلرزید و چندی بعد که برای معالجه بارو پا مسافرت کرد دیگر بپای خود بازگشت نمینمود و بدام مرگ نمی‌افتاد.

هیچکس چون خودسر بی‌باز پرس[1] نمیتوانست مکنون ضمیر خود را پنهان کند. از ین تاریخ ·که سردار اسعد باید از روی زمین محو شود بیشتر مورد ملاطفت شد برادرانش یکی رئیس قسمتی از افواج مرکز و دیگری وکیل مجلس و خودش هم در هیچ سفری فراموش نمیگشت و جزء ملتزمین رکاب بود.

حبس و محاکمه تیمورتاش بمیان آمد، باقولی که سابقاً باو داده شده بود این امر منافات داشت ولی دیگر اصرار نکرد.

در این اثنا نشان درجه اول تاج باو داده شد و او هم بجای خونبهای

۱ــ رضا شاه.

همکار و رفیق روز و شب چندین ساله قبول نمود. باو در حضور جمع افتخار داده‌شد، هروقت از روز یا شب بخواهد و در هرکجا باشد حق دارد شرفیاب شود و اجازه بار نمیخواهد.

این‌ها همه مقدمهٔ نقشه‌ای بود که در پائیز سال هزار و سیصد دوازده باید اجرا میشد.

بنابر معمول هر ساله در دشت گرگان در ماههای پائیز مراسم اسب‌دوانی بعمل میآمد. هیئت دولت، وکلای مجلس و نمایندگان خارجی مقیم ایران و رجال حضور بهم میرسانیدند، روز اسب‌دوانی در حضور تمام مدعوین با کمال خوشی و خنده‌روئی مراسم بعمل آمد و بعداً در موقع دادن جوائز شاه رو به حاضرین نموده گفت من میروم بقیهٔ جائزه‌ها را اسعد بجای من تقسیم نماید.

این مقام نیابت از طرف ذات جلاله(!) معلوم است در مردم متملق اطرافی چه تأثیر دارد و چه اندازه حلقهٔ ارادت حاضرین را بدور وزیر جنگ تنگ‌تر مینماید و مشارالیه هم با کمی غرور مثل همیشه شغل محوله را انجام داده و بعداً باتفاق دکتر احیاءالملک شیخ بمنزل مراجعت نمود. در منزل به سرهنگ حسن سهیلی برخورد نمود، مشارالیه پس از عرض ادب اظهار داشت شاه احضار فرمودند. وزیر جنگ کمی درهم شد زیرا احضار توسط سرهنگ رئیس نظمیه معنی نداشت ولی اشکالی هم ننمود و سوار شده از آنجا یکسره بتهران و محبس اعزام گشت، در همانوقت قوام‌الملک که دوست صمیمی او بود توقیف گردید.[1]

۱ــ سردار بهادر اسعد ــ خان‌بابا خان اسعد منوچهر خان اسعد ــ محمدخان اسعد برادران او و سردار اقبال اسفندیاری پسرعمو و جمعی دیگر از خان‌زاده‌های بختیاری در فاصلهٔ چند ساعت توقیف شدند. امیر جنگ اسعد برادرش و امیر حسین ایلخان پسر سردار ظفر پسر عموی او که هر دو نمایندهٔ مجلس هم بودند پس از ورود بتهران توقیف و بعداً لایحهٔ سلب مصونیت را دولت بمجلس آورد و از این محبوسین سردار اقبال تیرباران شد و خانباباخان اسعد در زندان با شکنجه مقتول گردید.

در تهران برادرش که رئیس قسمتی از قوای تهران بود خلع درجه و حبس شد برادران دیگرش و کسان نزدیک او جملگی زندانی شدند. باستثنای یک برادر و پسر عموی او که نمایندهٔ مجلس بودند بقیه یک سرنوشت داشتند و برای این دو نفر از طرف رئیس دولت و وزیر داخله لایحه‌ای بمجلس داده شد و سلب مصونیت آنها تقاضا گردید شب قبل از تقدیم لایحه آنها هم بزندان رفته بودند.

اگر بشرح قتل تیمورتاش و سردار اسعد یا نصرت‌الدوله پرداخته میشود برای اثبات جرائم مکررهٔ این عناصر مسئول است و بدبختانه بسیار کسان در گوشه های زندان جان سپرده‌اند و با تمام موشکافی ها و دقت هائی که بعمل آمده هنوز مدعی‌العموم بحقیقت آن جرائم وقوف کامل حاصل ننموده و تاریکی بر آنها استیلا دارد.

بعد از توقیف این اشخاص باستثنای قوام‌الملک که مستخلص گردیده بارو پا مسافرت کرد و در مراجعت هم با خانوادهٔ سلطنتی وصلت نمود قسمتی را بمحکمهٔ نظامی برده و جمعی را اعدام و گروهی بحبس‌های مختلف محکوم شدند، از جمله امیرجنگ برادر سردار اسعد که وکیل مجلس هم بود بحبس ابد محکوم گردید.

تمام کسانی که در این واقعه توقیف شدند و تا خاتمهٔ دورهٔ مطلق‌العنانی زنده مانده بودند در سال ۱۳۲۰ از محبس آزاد شدند. ولی شخص سردار اسعد محاکمه نشد و بعد از چهارماه یعنی در روزهای اول فروردین ۱۳۱۳ بطریقی که دوسیهٔ امر گواهی میدهد در زندان تهران واقع در میدان سپه نظمیهٔ قدیم مقتول گردید و خلاصهٔ آن بقرار ذیل است.

چگونگی قتل سردار اسعد

برای توقیف و قتل سردار اسعد مدعی‌العموم آنچه کاوش نمود دلیلی پیدا نکرد تمام اشخاصی که مورد باز پرسی شدند نتوانستند از این تاریکی بکاهند و یا روشنائی در نظر قاضی تحقیق ایجاد کنند.

البته میشود دوستی او را با تیمورتاش و اصراری که در استخلاص او نمود سبب کوچکی بحساب آورد. مخالفت رؤسای بختیاری را هم با دولت مرکزی دیگران موجب این قتل دانسته‌اند اما با سوابق عمل سردار اسعد بر علیه کسان خود این موضوع غیر قابل قبول است.

داشتن سهام نفت جنوب هم گناه بشمار آمده ولی هیچکدام دلیل قاطعی برای مدعی‌العموم محسوب نمیشود. بنابراین باید تصور کرد که مأمورین نظمیه برای دامن زدن باین قتل و شخص آیرم عامل بزرگ بشمار میروند.

سردار اسعد چون شخصاً غرور جبلی داشت و با مأمورین محبس زیاد تندی مینمود زندانبانان ازو دل خوشی نداشتند، ولی برخلاف تیمورتاش، تا روز آخر نسبت باو زجر بدنی نشد.

در روز اول فروردین ۱۳۱۳ غذای او را مسموم کردند و او بواسطهٔ تغییر طعم آب و غذا از خوردن آن خودداری نمود و همین امساک موقةً او را نجات داد ولی چهار نفر که باقی ماندهٔ آن غذا را خوردند مبتلا بتشنج شدند، صدای فریاد این مسمومین در راه‌روهای زندان پیچید، اقدام برای خلاصی آنها بعمل آمد اما فقط دو نفر آنها از مرگ نجات یافتند و یکنفر آن فلج شد که سه سال بعد از میان رفت و دیگری را هم برای سکوت درجه دادند. فردای آن روز همه در زندان دانستند که سردار اسعد را مسموم نموده‌اند و خود او هم از خوردن غذا استنکاف نمود و فقط خوراک خود را به تخم‌مرغ پخته که روبروی او حاضر میشد اختصاص داد. تشنگی باو بینهایت صدمه میزد ولی جرئت نمیکرد رفع عطش نموده و چیزی بیاشامد، عاقبت آب خواست ولی ظرف آب دارای موادی بود که هنوز حل نشده و مانند دو شب قبل بود.

آنروز به مأمورین زیاد ناسزا گفت و تقاضای ملاقات رئیس نظمیه را نمود.

رئیس محبس روز بعد بدیدن او آمده و گفت آقای رئیس نظمیه

میخواهند با شما ملاقات کنند و در حیاط قدم میزنند.

وزیر جنگ لباس پوشیده از اطاق خارج شد، بجای رئیس تشکیلات اتومبیلی را باو نشان دادند که باید سوار شود مطلب بر او پوشیده نبود ولی نمیخواست بروی خود بیاورد، زندگانی عزیز است و تا دم آخر هرکس امیدی دارد.

بدواً با ملایمت خواست مقاومتی کند، باو تندی نموده و فحش دادند. او هم در ظرف همین یکی دو دقیقه خطابه‌ای خوانده است که در زندان قصر مشهور و همه در حفظ دارند و در بیانات خود روز مجازات این اشخاص را که در پیشگاه محکمه هستند در آن خطابه پیش‌بینی میکند و به همه نوید کیفر و چوبهٔ دار را می‌دهد.

سرهنگ زندانبان با دیگر مأمورین فرصتش نداده و بزور بداخل اتومبیل جایش دادند، آنگاه مأمور خوش قیافه‌ای که فحش را نوش‌جان نموده بود اظهار داشت:

«آقا بزرگ و رئیس ما همگی هستید، هرچه بفرمائید برای ما افتخار است ولی اشتباه میفرمائید آنچه من شنیده‌ام بسر شما قسم، میخواهند شما را مرخص کنند و غرض دیگری در میان نیست».

این قسمت اخیر را مأمور اداره سیاسی راست میگفت، اما مرخصی بی‌مدت و جواز ابدی بمحبوس داده میشد...

با تمام سوابق و اطلاعی که وزیر جنگ داشت معذلک دوسیهٔ تحقیقات نشان میدهد با آرامش خاطر تا میدان سپه آمد، شاید حرفها در او تأثیری کرده بود زیرا در بین راه بمأمور ادارهٔ سیاسی گفته بود صورت من ناتراشیده است و این دو روز خیلی عصبانی بودم، مأمورین زیاد از ادب خارج میشوند. مأمور ادارهٔ سیاسی در جواب میگوید بآقای رئیس شکایت کنید زیرا من اطلاع دارم بآنها برخلاف سفارش شده کمال ادب را نسبت بشما بکنند بعد با قدری مکث میگوید... دستور داریم که دقیقه‌ای از حدود

ادب نسبت بشما خارج نشو یم و...

آنوقت با خمیازه خندهٔ شیطانی خود را فرو میبرد... و باز در نزدیکی دروازهٔ شهر میگو ید بحضرت اجل راپورت داده‌اند شما تصور کرده‌اید در غذای شما چیزی داخل شده و مسموم بوده است. با اینکه رئیس کل باور نکرده‌اند امر بتحقیقات داده و چند نفر هم توقیف شده‌اند، بعد با قیافهٔ حق‌بجانب میگو ید گمان نمی کنید در خارج کسی با شما غرض داشته و مردن شما برای او نفعی داشته باشد؟ چنان در صحبت این مأمور سادگی نمایان بود که اگر خود آیرم هم او را میدید در شبهه افتاده باو آفر ین گفته و ترفیعی باو میداد...

اتومبیل در میدان سپه ایستاد، محبوس را پیاده کردند و از راه‌روهای ز یر ین عبور داده بحبس تار یک قدیم این زندان که در یکی از حیاط های کوچک ضلعی آن قرار گرفته بود بردند.

سردار اسعد مطلب را اگر چند دقیقه هم فراموش کرده بود دو باره بیاد آورد ولی دیگر مرغ در قفس وارد شده و مجال ابراز وجود ندارد.

این محبس نمرهٔ یک فراموشخانهٔ زندان قدیم زمان سوئدیها و امروز بکلی متروک است. از سه روز قبل بنا بر دستور رئیس تشکیلات آیرم این اطاق را پاکیزه نموده و بنّای ماهری که از محبوسین زندان است او را تعمیر کرده هیچ روزنه بخارج ندارد. تمام منافذ آن گرفته شده و گور موقتی روی زمین ساخته‌اند. اگر درب آن چند ساعت بسته باشد نبودن هوا زندانی را بآن دنیا روانه میکند.

این روزها این محبس کهنه عده‌ای محبوس پیدا کرده و این مهمانان بعدها فهمیدند برای تشر یفات قتل سردار اسعد و ادای شهادت در مقابل تار یخ از طرف قاضی بزرگ روزگار بآنجا سوق داده شده بودند.

شاید قاتلین تصور نمیکردند که دنیا روزهای دیگر هم دارد و همین اشتباه است که بدکار را ببدی سوق میدهد!

• وزیر جنگ وقتی دید زنده بگور شده با دست و پا در زندان را میکوبد. با اینکه از این محل صدا بخارج نمیرفت و فقط زندانیان داد و فریادهای مهیبی میشنیدند قاتلین را ترس و شاید غضب گرفت خواستند این جسور را که در مقابل اعدام میخواهد ناله بنماید و دست و پا میزند!!! زودتر بکیفر خود برسانند.

در محبس باز شد و دکتر زندان که طبیب مرگ نامیده میشود با دو نفر آجودان وارد اطاق شدند.

دکتر با کمال ادب و لبخندی که شایستهٔ شیطان یا عزرائیل است میگوید این چند روز شما غذا نخورده‌اید، کسالت دارید و ضعیف شده‌اید، میخواهم یک انژکسیون تقویت بشما بزنم خیلی لازم است، بعد به آجودان‌ها میگوید این محل برای مزاج ایشان مضر است باید به مریضخانه بروند، آنها میگویند ایشان بشهر آورده شده‌اند که با رئیس کل ملاقات کنند و چون تشریف نداشتند موقتاً در این اطاق که تازه تعمیر شده و پاکیزه است آوردیم و بعد اضافه میکنند اصلاً ایشان آزاد میشوند و وزیر جنگ را مخاطب قرار داده التماس میکنند بیخود طوری نکنید که برای خودتان اسباب زحمت درست کنید، آخر شما هم دشمن دارید.

دکتر هم جداگانه از همین قسم گفتگوها مینماید آنگاه انژکسیون را از جیب بیرون آورده قدمی جلو میگذارد محبوس میگوید:

«دکتر! اگر قدمی جلوتر آمدی مغزت را میکوبم من کسالت ندارم و نمیخواهم تو مرا تقویت کنی، ای بی شرف...»

دکتر فوراً خود را براهرو انداخته متعاقب آن شش نفر از عملجات عزرائیل بدرون آمده بروی او میریزند، زد و خوردی شدید در میگیرد. هر شش نفر عاجز و مغلوب میشوند، قوای زندانی یک بر صد گردیده و نمیخواهد بمیرد جدال با مرگ چند دقیقه بطول انجامید.

در این موقع با چوب قانون! ضربتی بمغز او از سمت چپ وارد آمده،

گیج شده می افتد فوراً دست بند و پا بند باو زدند.

آنوقت آن طبیب!... مراجعت کرده و سرنگ مرگ را در بدن زندانی وارد کرد. التماس محبوس بجائی نرسید. بیچاره میگفت خون خودم را بتو حلال میکنم اگر طوری بشود زود بمیرم.

این تقاضا البته مورد نداشت، اگر زندانی زود بمیرد و سم فوراً کار او را بسازد دکتر و زندانبان و رئیس نظمیه و دیگران با چه تفریح بکنند؟!!!

متجاوز از دو ساعت تشنج و ناله و فریاد طول کشید، کم کم تماشاچی های رقیق القلب! خسته شدند، آدم کشها تفریح دیگری هم لازم داشتند. و او را خفه نمودند. چند پنجهٔ قدرت!، چند مرد شجاع زورمند! مرد مسموم دست و پا بسته را با کمال دلیری در عمارت نظمیه مرکز امنیت مملکت خفه نمودند!!

در همین موقع در راهرو محبس آیرم با سه نفر از صاحب منصبان گفتگوکنان قدم میزد و منتظر نتیجهٔ امر بود، این سه نفر یکی سرهنگ زندانبان و دو نفر از صاحب منصبان نظمیه بودند...

فردای آنروز جنازه را مأمورین نظمیه به اصفهان حمل نموده گفتند بنابر وصیت متوفی جسد را در مقبرهٔ خانوادگی در تخت پولاد دفن میکنیم.

دروغگوها کم حافظه میشوند، فکر نکردند کسی که روز قبل ناخوش نبوده و سکته کرده باشد چه وقت و نزدکی و برای چه وصیت کرد نعش او را به اصفهان بفرستند؟!...

در روزنامه‌های آنزمان نوشته شد بمرض سکته در زندان فوت گردید...

بخانوادهٔ او هم اجازهٔ فاتحه داده نشد. کسانی که در محبس سکته میکردند جمع شدن خانواده ها و مجلس تذکر برای آنها ممنوع بود!

عدلیه از این جریان آگاه بود رئیس دولت اگرچه در اتومبیل دراز کشیده و خود را بخواب میزد خوب میدانست در پشت دیوارهای زندان با مردم

چه معامله میکنند. مجلس شورای بیست ساله! هم با تعظیم و تکریم تمام جنایات را ثبت دفتر شرم‌آور خود مینمود.

از روی نوشتجات موجوده در دوسیه بخط مقتول، جنایت مسلماً بعد از سوم فروردین ۱۳۱۳ اتفاق افتاده است و در همه حال از نهم فروردین تجاوز نمیکند.

اسم ظاهر مرض هم سکته و فشار خون در دفتر متوفیات شهربانی تشخیص و قید شده است.

بعدها که دورهٔ مطلق‌العنانی سپری گردید و مرتکبین مورد تعقیب قرار گرفتند اسناد دیگری هم بدست آمد و حقیقت جنایت آشکار گردید.

جعبهٔ توالتی وزیر جنگ داشت که از زندان بخانوادهٔ او مسترد داشته بودند، مخمل روی این جعبه مختصری سوراخ شده و تصور میرفت بجائی گیر کرده و پاره شده است، کسان سردار اسعد خواستند این یادگار را ترمیم و حفظ نمایند، در ین هنگام حس کردند چیزی در جوف مخمل است پارچه را بکنار زدند پنج قطعه کاغذ بامارک محبس پیدا کردند که محبوس با خط خود نوشته و در آن مقدمات جنایت شرح داده شده است.

مرکب آن از چه بوده است تشخیص داده نشد، تصور گردید محبوس از محلول رنگی که برای موی سر استعمال میکرده استفاده نموده است، بعضی ها فرض کردند شاید خراشی در بدن خود ایجاد و با خون خود تحریر کرده ولی هیچیک اثبات نشد. قلم او چه بوده است؟ تعیین شد چوب کبریت را بجای قلم بکار برده و در دفعه اول هم قلمی داشته چه در یکی از آنها خط واضح و روشنی دیده میشود.

این نوشتجات در دوسیه ضبط و از نظر قضات محترم میگذرد و در صحت خط مقتول و تطبیق آن با خطوط دیگر این شخص جای شبهه نماند و راه انکار مرتکبین را بست و جز اعتراف چاره برای آنها نبود.

یک پرده از فجایعی را که در دوران بیست ساله بوقوع پیوسته در جلسه رسمی مجلس یعنی در جلسهٔ یکشنبه ۲۳ آذر ماه ۱۳۲۰ (قریب دو ماه پس از سقوط رضاشاه) سلطانی نمایندهٔ مجلس در موقع طرح برنامه در مخالفت با آن بیان نمود عیناً در ذیل نقل میگردد تا مطلبی بدون سند ذکر نشده باشد:

«رئیس— آقای سلطانی

سلطانی—... عشایر قشقائی و کوه‌کیلویه و بختیاری و امثال آنها که دهندهٔ قسمت اعظم مالیات و در موقع خود پشتیبان قوهٔ نظامی و حافظ استقلال کشورند نه تنها اموالشان غارت شده و از هستی ساقط شده است بلکه دسته دسته از این طوایف را بدون محاکمه اعدام کرده‌اند! تنها چندین دسته برادران کوه‌کیلویه‌ای که بهیچ عنوانی در محاکم نظامی نتوانستند گناهی برای آنان پیدا کنند به نام قصد فرار کشتند و گفتند امر محرمانه بود. از طایفهٔ، بهمنی علاءالدینی کوه‌کیلویه در یک روز ۹۷ نفر را کشتند که یکنفرشان ۱۳ ساله بود چهار صد نفر از این طایفه را در اهواز حبس کردند و قریب سیصد نفر آنها در زندان مردند یا نفله شدند...

خوانین بویراحمدی را با دادن تأمین و سوگند یاد کردن به تهران آوردند و بعنوان اینکه علیه مملکت قیام کرده‌اند کشتند... مگر پاسیار دو نیرومند[1] کشندهٔ جوان دانشمند بی گناهی مانند خانبابا اسعد متهم بچندین جنایت دیگر نیست که با کمال آزادی و بی ترسی راه میرود و بدبختانه میشنویم او را بر خلاف عدل و انصاف مقاماتی باو حمایت میشود و بعنوان تفتیش آری تفتیش از مردم (بیچاره مردم!) او را بخوزستان فرستاده‌اند. خانبابا اسعد را همه می شناسیم که پسر مرحوم سردار اسعد بزرگ پدید آورندهٔ اساس مشروطیت و حافظ همین مجلس شورایملی و خادم راه آزادی و استقلال مملکت بود. سردار اسعد را تاریخ این کشور به نام مجاهد بزرگ آزادی معرفی کرده و کسی بود که جنازه‌اش را میخواستند در مجلس دفن کنند تا از

۱— مدتی رئیس زندان قصر بود و خانبابا اسعد در زمان او در زندان بقتل رسیده است.

خدماتش قدر دانی شده باشد.



پسرهای این مرد بزرگ هرکدام بنوبت و سهم خود خدماتی باین مملکت کردند. یکی از آنها شادروان جعفر قلیخان سرداراسعد وزیر جنگ اسبق بود که همین مجلس شورایملی در سخت‌ترین بحران‌هائی که برای کشور در استبداد صغیر پیش آمده بود از خدمات بزرگ او تقدیر و تمجید کرد. این شخص را بطوریکه میدانیم برخلاف نص صریح قانون اساسی بزندان افکندند و به فجیع‌ترین وضعی کشتند و خانواده‌اش را بروز سیاه نشاندند و از هستی ساقط شده‌اند. من بنام حقوقی که سردار اسعد بزرگ به مملکت و بهمین مجلس شورایملی دارد از دولت استدعا میکنم که متهمین بقتل فرزندان

او مخصوصاً مرحوم جعفرقلیخان اسعد وزیر جنگ اسبق را تعقیب و مجازات و خسارتهای وارد به بازماندگان او را تا اندازهٔ مکان تلافی و جبران کنند.



رئیس— اینها جزو برنامه است آقا؟ چرا وقت مردم را تلف میکنید آقا حیف است از شما.

سلطانی— باید کسانی را که در این مملکت کشته شده‌اند گفته شود تا حقایق مکشوف شود.

رئیس— چرا وقت مردم را ضایع میکنید حیف است اینها چه ربطی به برنامه دارد؟

سلطانی خوب معلوم می‌شود نباید کسی گناهکاران را تعقیب کند و

نباید به مجازات برسد. پس بنده صرف نظر میکنم از عرایضم امیدوارم انشاءالله در آتیه آزادی آنطور یکه شایسته و برازنده است برقرار شود تا حقایق گفته شود. از بیخ و بـن بر کنده باد استبداد (از مجلس خارج شدند)».

سیدجعفر پیشه وری در یادداشتهای زندان خود در صفحه ۴۸—۴۹—۵۰ در بارهٔ علیمردان خان و سردار ظفر بختیاری چنین نوشته است:

علیمردان خان بختیاری
وسایرزندانیان

«میان خوانین بختیاری اول علیمردان خان بعد هم خانباباخان اسعد مورد تحسین زندانیان واقع گردیده بودند.

علیمردان خان اگر چه شخصاً در زندان دارائی نداشت ولی هرچه گیرش میآمد با محتاجین و دوستان زندانی خو یش مصرف مینمود.

بنای حوض و گل کاری حیاط کر یدر هفت از اوست. گو یا برای این کار در حدود دو یست تومان خرج کرده بود. او بعضی صفات بسیار جوانمردانه داشت. مثلاً سال اول توقیفش خواسته بودند جعبه اصلاحش را بازرسی کنند. از آن روز تا هشت سال که در زندان بود از جعبهٔ نامبرده استفاده ننموده و صورتش را اصلاح نکرد. با مدیر سابق زندان همیشه سر این موضوع قهر بود. با وجود این می گفتند مدیر هنگام اجرای حکم اعدام با او رو برو نشده شخصاً نخواست این حکم را باو ابلاغ کند. ولی دوست صمیمی و همنشین پای منقلش آقای عمادی این مأمور یت را انجام داده در پاداش آن بمدیر یت زندان نائل گردید، من در درستی و یا کذب اینکه مدیر سابق در واقع از ابلاغ حکم، امتناع کرده باشد نمیتوانم ضمانت بکنم، ولی اینرا محقق میدانم که این حکم را عمادی ابلاغ کرد. شخص موثقی که در اثنای این حادثه حضور داشته و اتفاقاً با عمادی بسیار صمیمی بود برای ما تفصیل را بشرح ذیل نقل کرد.

«صبح مطابق معمول نزد علیمردان خان بودم، تازه بساط چائی و وافور را مهیا کرده بودیم، عمادی در را زده وارد گردید. سلام کرد و دم در ایستاد قیافه‌اش گرفته بنظر میآمد، ما خیال کردیم منتظر تعارف است در صورتیکه وقت میآمد بدون تعارف می نشست. علیمردانخان باتعجب پرسید: چرا نمی فرمائید؟ عمادی سرش را پائین انداخته گفت متأسفانه نمیتوانم، میخواستم بفرمائید بیرون تشریف بیاورید تا مطلب محرمانه‌ای که داشتم خدمتتان عرض کنم. علیمردان خان خندیده گفت مقصودتان را فهمیدم. این دیگر خجالت و دم در ایستادن لازم ندارد بفرمائید بنشینید، تا کارهایم را کرده و مهمان را راه انداخته بعضی یادگارها دارم که باید پشتشان نوشته شود البته با خاتمه اینها میرویم چیز مهمی نیست.»

«عمادی خواه ناخواه آمد و نشست. مرد محکوم به اعدام مثل اینکه هیچ اتفاق مهمی نیفتاده باشد اسباب و اثاثیه که می بایستی به اشخاص داده شود همه را با کمال آرامش جمع‌آوری کرد و پشت کتابهایش را به اسم هرکسی که میخواست یادگاری بدهد نوشت. مطابق عادت روزانه با کمال خونسردی ناشتای خود را صرف کرده بهترین لباسهای خود را پوشیده عصایش را برداشته، گفت بفرمائید. من حاضرم.»

من و عمادی برخاستیم. علیمردان خان بدون تعارف جلو افتاد. ما پشت سرش از در اطاق بیرون آمدیم. او در مریضخانه زندان نگاهداری میشد. لذا از اولین اشخاصی که خدا حافظی کرد زندانیان بیمار بود. با همه یکی یکی دست داده احوالپرسی کرد. از آنجا به‌زیر هشت کریدرهای یک و دو وچهار آمدیم آنجا هم از پشت درآهنی باهمهٔ زندانیان خداحافظی کرد، از راه کریدر یک گذشته به زیر هشت اول رسیدیم. در آنجا با کمال تأثر برای همیشه از هم خدا حافظی کردیم من با دل پر از حسرت و تأثر بکریدر خودمان برگشتم او همراه عمادی بیرون رفت.»

شنیدم در راه از مشاهده گریه کردن چند نفر از همراهانش که برای

اعدام میبردند خشمناک شده گفته بود این ننه من غریبم‌ها را کنار بگذارید با گریه و زاری آبرو یمان را نبرید اگر ما هم موفق میشدیم همین معامله را باآنها می کردیم.

میگفتند بعد از تیر خوردن کلاه پهلوی خود را مچاله کرده و دور انداخته بود. تمام زندانیان از قتل این مرد رشید متأثر شده گریه میکردند. در صورتی که اعدام وزیر جنگ و دیگران را با خونسردی و بی قیدی استقبال نمودند. مخصوصاً از ایرانیان و شاهزاده خاقانی و سایر رفقای آنها که قبل از اعدام دیوانه شده بودند آنقدر متأثر بنظر نمی آمدند. سردار عشایر را نیز زیاد نپسندیده بودند. میگفتند استخوان‌ها را دم لانه مورچه‌ها میگذاشت حیوان‌ها برای طعمه دور آنها جمع میشدند، آنوقت همه را در آب غرق میکرد و این عمل را بقساوت قلب او حمل میکردند. در صورتی که نسبت به پسر او که یک جوان ظاهراً معقول می نمود نظر خوبی داشتند.

امیر مجاهد بختیاری را حتی اقوام و برادر زاده‌هایش آنقدر دوست نمیداشتند. میگفتند پیر مرد خسیس و دهن لقی است یکشاهی برای کسی خرج نمیکند، نان شیرینی که برایش میآورند آنقدر نگاه میدارد تا فاسد شود و دور میریزد.»

***

بزرگ علوی در کتاب ۵۳ نفر در بارهٔ خانبابای اسعد می نویسد:

«... رئیس زندان سرهنگ ن— د آژانی را که برای خانبابای اسعد در زندان موقت روزنامه برده بود بیچاره کرد. سه ماه این آژان را حبس کردند.

خانبابا اسعد بخوبی می دانست که اخبار مربوط به جنگ چگونه زمامداران را میسوزاند. از این جهت بهر قیمتی بود روزنامه تهیه میکرد، زیر مطالبی از آن که بضرر حکومت و دولت رضاخان بود، خط میکشید و روزنامه

را بوسیلهٔ آژان برای رئیس زندان میفرستاد. جای تعجب نیست. رئیس زندان از این حرکت او آتش میگرفت، ولی چه میتوانست بکند؟ در سلول او را قفل کردند و کلید آنرا پیش یکنفر صاحب منصب زندان گذاردند، باز روز بعد روزنامه‌ای به رئیس زندان تحویل داد.

بالاخره رئیس زندان مجبور شد تمام سوراخهای سلول او را گل بگیرد تا اینکه از رساندن روزنامه‌ها جلوگیری شود. خانبابا اسعد بالاخره بدست جلادان زندان کشته شد، امّا این شهامت و دلیری‌های دیگر او هرگز فراموش نخواهد شد...»

مقتولین گمنام

دربارهٔ فجایعی که در زندان قصر نسبت به اشخاص سرشناس و شخصیت‌ها و معاریف اعمال شده پس از شهریور ۱۳۲۰ کم و بیش در جراید و در دیوان کیفر جزای عمال دولت منعکس گردید و مردم تا حدودی فهمیدند که زندان قصر و کسانی که در آن بنام رئیس زندان یا کارکنان آن بکار گمارده شده‌بودند از چه قماشی بوده و در دستگاه عظیم شهربانی که مأمور حفظ جان و مال و ناموس و امنیت بوده چه افراد جانی و شقاوت پیشه و ناپاکی بوده است.

ولی در مورد افراد گمنام و غیر معروف و بیگناهی که در سلاخ‌خانه زندان جان سپرده‌اند. هنوزکمیت وکیفیت آن در استتار مخفی است و نامی هم از آنها برده نمیشود و کسی نمیداند که مجموعاً آمار تلفاتی که هر یک بنحوی از انحاء مقتول گردیده و از «در علیم‌الدوله!» خارج گشته‌اند چه تعداد میباشد. مگر نسبت به معدودی که هم زنجیرهای آنها پس از خلاصی از زندان ضمن نوشتن خاطرات خود نامی از آنها برده و یا ضمن حکایاتی که از وقایع و حوادثی که در زندان رخ داده اسمی از آنها برده باشند. اگر در و دیوارهای زندان قصر که بقول فرخی: «ای دژ سنگدل قصر قاجار» در آن چهار دیواری دستگاهی بود که فیلم برداری میکرد یا ضبط صوتی وجود

داشت که میتوانست صدای نعره‌های جان‌خراش زندانیان‌را منعکس کند آنوقت معلوم میشد که وسعت فجایع و جنایات تا چه‌حدودی بوده و چه افراد بیگناهی معدوم‌شده که امروز هیچ‌نام و نشانی هم از آنها باقی نیست حتی معلوم نیست که در چه محلی بخاک سپرده شده‌اند و یا قبر آنان کجاست (مانند قبر فرخی که در دفتر گورستان مسگرآباد هم نشانی از آن باقی نگذاشته اند).

اگر چنین دستگاه هائی در زندان قصر وجود داشت آنوقت معلوم میشد که:

کشته از بسکه فزون است کفن نتوان کرد فکر خورشید قیامت کن وعریانی چند

چندی قبل یادداشتهائی از جعفر پیشه‌وری که سالها در زندان قصر زندانی بوده بدستم افتاد که فقط در مورد یکی دو اعتصاب غذائی که در زندان قصر: به وقوع پیوسته و علل آن را ذکر نمود مطالبی نوشته که تا حدودی پرده از بعضی فجایع و سیاهکار یهای زندان برداشته است.

پیشه‌وری در نوشتجات خود بطور مختلف مطالبی تحریرنموده مثلاً قسمتی را صرف نوشتن تاریخچهٔ اعتصابات نموده قسمتی دیگر را به رفتار و چگونگی زندگانی شخصیت‌های معروف در زندان اختصاص داده است. مطالب دیگری هم نوشته که بعلت تطویل کلام از نقل آنها صرف نظر می‌شود زیرا موکول میشود باین که کتابی مستقل و مفصلی در بارهٔ زندان نوشته شود که فعلاً مجال آن نیست فقط قسمتهائی از ان در زیر نقل میگردد تا مشت نمونه خروار باشد.

زجر و شکنجه

بزرگترین و رایج‌ترین و سخت‌ترین زجر و شکنجه‌ها البته حبس تاریک بود. عمال ادارهٔ سیاسی در این کار مانند سایر کارهای ننگ‌آور جنایت‌کارانه خود افراط میکردند. اطاق‌های مجرد توقیف‌گاه با سرمای سخت زمستان و حیوانات و حشرات موذی و هوای متعفن و خفه کننده،

تابستان هم طاقت فرسا بود چه رسد به این که زندانی رختخواب و فرش و لباس هم نداشته باشد، غذای متعارفی هم گیرش نیاید. آنوقت یک روز دو روز یا یکماه دو ماه هم نباشد، سال‌ها طول بکشد! انسان بالاخره موجود اجتماعی است، چوب و سنگ و آجر نیست میخواهد حرف بزند شوخی یا دردل بکند. اگر سواد دارد کتاب بخواند اگر عادی است چای بخورد و سیگار دود کند.

از معاشرت یاران و اقوام خود محظوظ بشود، بالاخره موجودی زنده است و برای ادامهٔ زندگانی خود و جامعه بکوشد. وسائل معاش خود وزیر دستان را تهیه نماید. به یکبارگی همه این عادات را ترک کردن کار سهلی نیست. روز وشب یکنواخت بی مقصد و طاقت فرسا را ماه‌ها و سال‌ها تحمل نمیشود کرد. انسان از فولاد هم ساخته شده باشد بالاخره خرد ومنکوب میشود اراده و توانائی را از دست میدهد. برای چند دقیقه تنفس و آزادی حاضر میشود سخت‌ترین گناهان را گردن بگیرد حتی بمرگ و اعدام هم راضی میشود.

عدهٔ از یاران و آشنایان زندانی من شش و هفت و هشت ماه در چنین حالت سختی بسر برده بودند. چند نفر بمرض‌های سخت قلبی و روماتیسم و غیره مبتلا شدند. خود من علاوه بر امراض گوناگون نصف بیشتر از بینائی خود را از دست دادم. حتی دو سه نفر بمرض سفلیس گرفتار شده بودند. ما تعجب کردیم. ولی دکتر (س) گفت هیچ تعجب ندارد زیرا ظروف زندانیان را معمولاً نمیشویند، اگر بشویند هم بدتر است، زیرا هزاران بادیه را در یک ظرف آب کثیف‌تر با یک کهنه، بقول خود خشک میکنند. وآنگهی لحاف‌های کهنه که استثنائاً به بعضی از زندانیان میرسد از کجا آمده، کی آنها را دزانفکته (گندزدائی) کرده و زندانی از کجا می داند که دیروز یکنفر سفلیسی در آن خوابیده بوده است!

اگر بنا باشد برای زندانیان دوره مختاری، پهلوانی انتخاب کرد، من رای خود را بعزت اردبیلی فراری میدهم که سه سال و اندی با دست بند و

پابند در یکی از تاریک‌ترین و مخوف‌ترین اطاق‌های مجرد قصر بسر برد و آخر هم معلوم نشد چه بلائی سرش آوردند.

من داستان این مرد با عزم را اگر بتوانم طوری که بودتصویر بکنم برای خوانندگان این یاد بودها ره آورد بدی نخواهد بود. راستی چرا خانبابا اسعد[1] و دکتر ارانی را فراموش کردیم. اینها نیز با کمال شهامت تا آخر عمر در مجرد و حبس تاریک بسر بردند. حبس مجرد و تاریک طوری که گفتیم اگر طولانی باشد بسیار سخت و خطرناک است و متهم بالاخره از جان خود سیر شده هر جرمی بخواهند، گردن میگیرد، و برای اثبات گفته خود حتی دلیل هم میتواند بیاورد. مخصوصاً در صورتی که شرط اتهام مرخصی و آزادی باشد. بیخواب نگه داشتن یا بقول خود پلیسها خواب گرفتن چیز دیگر است. این شکنجه مخوف را درباره متهمی اجرا میکردند که کارش فوری باشد و بخواهند هرچه زودتر جرم را بگردنش بگذارند، همه میدانیم که انسان نمیتواند مدت طولانی یا بیخوابی بگذراند، این از گرسنگی و تشنگی هم بعضی اوقات سخت‌تر است. یکی از دوستان من میگفت سه روز و سه شب در دامغان نگذاشته بودند بخوابم. یکی از دوستان دیگرم شصت ساعت بیدار مانده‌بود، میگفت چهار مامور بنوبه پهلویم قرار گرفته هر وقت میخواستم چشمهایم را ببندم زیر چانه‌ام با مشت زده بیدار میکردند. سرم بزرگ شده بود. اعصابم میلرزید. قلبم سخت می‌طپید. مخصوصاً شب سوم پاک دیوانه شده بودم، میخواستم جیغ بزنم، فریاد بکشم. زمین و آسمان را بهم بزنم. حاضر بودم اجازه بدهند یکدقیقه بخوابم بعد اعدامم بکنند. توی آتشم بیاندازند. آقایان دور منقل نشسته تریاک میکشیدند. عرق میخوردند. بنوبه جلوی من در رختخوابهای خود استراحت کرده بدین وسیله اشتهای مرا به خواب تحریک نموده آزارم میدادند. دهن دره دیگر امانم نمیداد. اندامم جور

۱ــ خان بابا اسعد= یکی از سران بختیاری که از هرحیث بر دیگران سر بود.

بخصوصی شده بود. در یک جا نمیتوانستم قرار بگیرم، میخواستم اقلاً بلند شده قدم بزنم، یا با شستن دست وروی خود خواب را دور کنم، دستمرا گرفته نمیگذاشتند تکان بخورم. هذیان میگفتم. فحش میدادم، بالاخره بالتماس و زاری افتاده بودم ولی مامور ین حرفشان یکی بود کاغذ و قلم را جلو یم گذاشته میگفتند، حقایق را بنو یس خود را خلاص کن. اینها مردمان بی روح و قلب و بی همه چیزی بودند. از دیدن حال دگرگونم مثل اینکه لذت می بردند. من مانند مارگزیده بخودمی پیچیدم. آنها با کمال خونسردی حرف های خود را تکرار کرده میخندیدند. سر بسرم میگذاشتند. تهدیدم میکردند. کتکم میزدند.

دستبند قپانی شدیدتر و نتیجه اش زودتر است. دوره مختاری بیشتری این آلت مدهش را بکار میبردند.

کمتر کسی میتواند آن را تحمل کند. گو یا یکی دو نفر از زندانیان ۵۳ نفر بازوهایشان در رفته، دست هایشان ناقص شده بود. یکی میگفت من بدبختانه بازوانم کوتاه و گوشت آلود بود سه چهار نفر با زور آنها را در پشتم روی هم گذاشته دست بند را بکار بردند. سینه ام داشت میترکید. اسفندیاری با مشت به سینه و بازوانم می کوفت و زود میخواست دست بند درست جابجا بشود. درد شدید بود. چشمهایم برق میزد. تمام استخوان هایم خرد میشد. بازوانم می شکست. مامور ین مرا تنها گذاشته در اطاق دیگر شرطبندی میکردند.

یکی میگفت این پوست کلفت است باین زودی اعتراف نمیکند ممکن است پنج شش ساعت طاقت بیاورد.

دیگری میگفت: نه خیر، جوان عاقل و باهوشی است، برای چه به خودش زحمت بدهد، گمان میکنم حاضر باشد، فقط رو دربایستی گیر کرده. آن یکی سنگ انداخته میگفت بس است باز کنید خطرناک است، شاید قلبش ضعیف باشد، شما باز کنید خواهد گفت، کاری ندارد. شلاق هم

خیلی معمول بود. متهم را روی نیمکتی خوابانده با طناب یا تسمه مخصوصی از سه جا محکم میبستند وسه پاسبان گردن کلفت با شلاقهائی که از حاشیه لاستیک روئی اتومبیل درست شده بود، بنوبه بنای زدن رامیگذاشتند. یکی دیگر با قلم یا مداد روی کبودی های جای شلاق خط میکشید. این گویا از ضربت شلاق بیشتر آزار میداد. ما در نمرهٔ ۲ از داد و فریاد این بدبخت ها در عذاب بودیم. اغلب این کار را شب انجام میدادند. مخصوصاً روزهائی که ما در مجرد بودیم، برای ترساندن ما، هر شب این بازی را داشتیم. اول فریادها شدید وحشتناک بود. کم کم آهسته تر شده بزاری و ناله حزین مبدل میگردید و عاقبت غیر از صدای شلاق اظهار حیاتی نبود. بعضاً متهم ۳ یا ٤ بار بیهوش میشد، بهر وسیله بود او را بخود آورده و جنایت را آنقدر تکرار می کردند که یا بیچاره هرچه دلشان میخواست گردن میگرفت، یا زیر شلاق از زحمت زندگانی طاقت فرسا رهائی می یافت.

اگر طبیب قانونی اتفاقاً اطلاع پیدا میکرد مرض را عادی و معمولی تشخیص داده دفنش میکردند.

خلاصه یگانه وسیله و شیوه‌ئی که برای اعتراف گرفتن بکار میرفت شکنجه و عذاب بود. شکنجه و عذابی که انسان در اثر آن گناهیکه از آن بزرگتر نباشد بخود نسبت داده جان خود را خلاص میکرد.

دادگستری هم با حفظ صورت ظاهر معناً همان پرونده شهربانی را مدرک قرار داده مردم بیگناه را بحبس های سنگین و اعدام محکوم مینمود. نوع شکنجه بسیار متنوع بود. هر بازپرسی میتوانست مطابق سلیقهٔ خود، شکنجه و زجر مخصوصی انتخاب نماید. حاجی محمد باقر گلپایگانی را با داغ و درفش به اعترافات حیرت آوری واداشته بودند. یک متهم دیگر میگفت زن و بچه ام را توقیف کردند ناچار شدم چند تا دروغ و راست بهم بافته آبرو و ناموس خود را رهائی دهم.

حسن هاشم میگفت: «نمیدانم از کجا رفیقه مرا شناخته بودند و چه

جور فهمیده بودند که من او را دیوانه‌وار دوست دارم و هر چیزی از من بخواهد ولو پای مرگ هم در میان باشد، مضایقه نمیکنم.

یک شب رئیس شعبه خودش مرا از زندان تحویل گرفت، باهم از دروازه قزوین خارج شده مستقیماً به در خانه محبوبه‌ام رفتم. پیش از وقت دستور داده بود شام و سفره رنگینی مرتب کرده بودند، همین که سرم گرم شد خانم مطابق دستور رئیس شعبه با زبانی که بلد بود خواهش و التماس راه انداخته گفت، اگر میخواهی رابطه دوستی ما برقرار باشد باید هرچه آقای رئیس میخواهد گردن بگیری. من تکلیفم معلوم بود گفتم اهمیتی ندارد هرچه میخواهد بنویسد و من چشم بسته امضا میکنم. فردا بیش از ده فقره سرقت که از اغلب آنها روحم هم خبر نداشت گردن گرفتم.»

کردها و لرها

لرها بطورکلی از کردها ملایمتر بودند. ادارهٔ زندان از مخالفت و تضاد کردها و لرها استفاده میکرد. آنها را بجان هم میانداخت. لرها شیعه و کردها اهل تسنن بودند. سرهنگ راسخ از این موضوع خوب استفاده میکرد. او بیشتر طرف لرها را می گرفت. نیرومند گویا خودش کرد بود. مختاری هم میگفتند کرد است. دوره نیرومند کردها را جلو کشیده لرها را خرد کرده بودند. هر دو دسته مردمان عوام ولی پاک بودند. با وجود این طاقت و توانائیشان نسبت به مردمان شهری کمتر بود. اغلب در اثر امراض واگیردار تلف شدند و تصور می کنم یکربع بیشترشان باقی نماند.

در یادداشتهای زندان جعفر پیشه‌وری در بارهٔ زندانی بودن تیمورتاش در صفحهٔ ۴۶ و ۴۷ چنین نوشته است:

تیمور تاش

«مادر بیرون، از قساوت قلب و بی رحمی تیمورتاش خیلی چیزها شنیده بودیم. قصهٔ رقت‌آور اعدام دکتر حشمت و سایر آزادیخواهان گیلان را

بخاطر داشتیم. از طرف دیگر بالاخره او یک مرد سیاسی، یک رجل برجسته، یک عنصر فعال تحصیل کرده، یک افسر مدرسه دیده و یک مرد متجدد و معروف بود. انتظار میرفت که حوادث و سختی ها را اهمیت نداده ولو برای حفظ شئونات و مقام خود هم باشد گریه و زاری نکند. زندان حقیقتاً محک بسیار خوبی است. خیلی مردان فقیر مردنی و بیچاره‌تر از او را دیدیم که در آنجا کمال تهور و مردانگی را بروز داده سختی ها، گرسنگی ها، و زجر و شکنجه ها را مسخره میکردند. امّا آقای وزیر دربار پهلوی از همان روزاول زبون، بیچاره و حقیر شده بود. از صدای جغد میترسید. میگفت: این جغد بالاخره سر مرا خواهد خورد. جغد حیوان بی آزار را زندانیان دیگر آنقدرها شوم نمیدانستند. میگفتند دو جور خواندن دارد: یکی قهقهه است که حتماً خبر مرخصی است و دیگر گریه است که ورود زندانی تازه‌ای را اطلاع میدهد. حتی بعضی ها میگفتند جغد بسیار هم خوب است. بالای سرهر کبس بخواند آزادی او حتمی است، ولی تیمورتاش مأیوس، بدبین و بی اراده شده بود.

هر چیز را بضرر خود حساب میکرد، و از هر پیش آمد کوچکی متوحش می شد. همان چند روز اول پیر و شکسته و فرسوده شده بود. روی صندلی خود نشسته دائماً گریه میکرد. ماها را نمیگذاشتند باو نزدیک شویم ولی بواسطه نظافتچی، فهمیده بود که سیاسی هستیم. لذا هر وقت که ما را میدید با صدای لرزان میگفت «آقا شما نمیدانید والله نمیدانید» شنیدم هنگام محاکمه گریه کرده بود. اول در بیمارستان نگاهش میداشتند. یکماه بفوتش مانده به کر یدر مخصوص مجرد انتقالش دادند. می گفتند اثنای جان دادن خیلی اذیتش کرده‌اند.

یکی میگفت: آجودان سوتی انگشترش را دزدیده بود. پسرش را از دور از پنجره بیمارستان ملاقات داده بودند. بهر حال فوت تیمورتاش در زندان اثر شدیدی نکرد. مردم از زبونی و بیچارگی او خوششان نیامده بود حتی تعجب هم نمی کردند.»

دبیر اعظم و دشتی

دبیر اعظم میگفتند بد نبود. او در کریدر چهار زندگی میکرد، زندانیان سیاسی از مساعدت هائی که خواسته بود بآنها بکند خوششان نیامده بود. شیخ علی دشتی را هیچکس اهمیت نمیداد. بطورکلی رجال دوره دیکتاتوری میان زندانیان عادی هم مورد توجه واقع نمیشدند. برعکس بعضی ها اگر از دستشان میآمد توهین و بدگوئی هم در حقشان روا میداشتند.

سردار رشید کردستانی

سردار رشید کردستانی بعقیده من از هرکس بیشتر صدمه دید. بیچاره تقریباً پانزده سال در حبس بود. دماغش این اواخر کاملاً سوخته بود. با فوت زوجه اش وضع معاش و گذرانش کاملاً خراب و غیر قابل تحمل شده روزی اقلاً هیجده ساعت قدم میزد. اغلب دلگیر و غمناک بود.

با وجود این میل داشت دیگران را تسلی بدهد هرکس را که می شنید سکته کرده یا با مرگ غیر طبیعی در گذشته است حالش دگرگون می شد. میگفت بالاخره نوبت ما هم خواهد رسید.

مختاری شخصاً با او طرف بود. میخواستند املاکش را بهر وسیله باشد از دستش بربایند. کار بمحکمه و زدو خورد عدلیه کشیده بود، سردار رشید از این موضوع بسیار بیمناک بود حتی حاضر شده بود از املاک خود صرفنظر کند.

ترک غذا (اعتصاب غذا)

میگویند در چین قدیم هنگامی که مردم از ظلم و تعدی حاکم مستأصل می شدند یکنفر از محترمین با کسی که بیشتر از همه مورد تعدی واقع شده بود خود را شبانه از دروازه شهر می آویخت. حاکم با شنیدن این خبر تکلیف خود را فهمیده بدون معطلی و انتظار حکم مافوق، اثاثیه خود را جمع کرده از شهر بیرون میرفت.

در ایران سابق نیز مظلومین و آنهائی که بهیچوجه راه چاره نداشتند خود را جلوی کالسکه شاه یا حاکم می انداختند. بعضی به روی خود نفت ریخته هنگام عبور حاکم آتش میزدند. شاه یا حاکم میفهمید که کارد باستخوان رسیده باید احقاق حق کرد و دادرسی نمود.

زندانیان البته باین قبیل وسایل دسترسی ندارند. اگر هم خود را آتش بزنند یا با وسایل دیگر خودکشی نمایند برای خود یا فامیل خود یا همنوعان ثمری ندارد و الیاء امور زندان با یک گزارش معمولی میتوانند مسئولیت را از گردن خود بیاندازند. از این اتفاقات خیلی هم میافتاد، ولی کسی نبود مورد تعقیب قرار بدهد تازه دیگران مخصوصاً کسان انتحار کننده اطلاع پیدا نمیکردند.

اولیای زندان هم همه گونه بهانه‌یی در دست داشتند: جنون، خیالات، وسواس و بالاخره یکی از این اسم‌ها رو یش گذاشته از در علیم الدوله[1] بیرون میکردند. تریاک خوردن، رگ زدن، خود را از پنجره زندان آویختن مکرر اتفاق میافتاد ولی همهٔ اینها در طرز رفتار اولیاء زندان تاثیری نداشت. حتی یک زندانی دو مرتبه میخ و سوزن خورده بود، که شنیدم چند روز پس از مرخصی در اثر همین کار فوت نمود. به طور یکه گفتم، این قبیل اعتراضات انفرادی را، در دورهٔ زندانیکه ما گذراندیم، کسی اعتنا نمی نمود. شاید خبر آن از دیوارهای زندان هم بیرون نمیرفت فقط انتحار کننده خود را از زحمت خلاص میکرد، والسلام.

در زندانهای دنیا از قدیم راه‌هائی برای اعتراض پیدا شده، که تا امروز هم زندانیان در مواقع فوق‌العاده، در مواقعیکه فشار و بی قانونی از حد گذشته باشد، بآن متوسل میشوند. یکی از مهمترین آنها ترک غذای عمومی (اعتصاب غذا) است. به طور یکه شنیده‌ام طرز اجرای آن همه جا یکجور

۱— در علیم الدوله= دری که مردگان زندانی را از آنجا خارج میکردند. علیم الدوله سرپزشک زندان بود و جنایات بسیار به او نسبت می دادند

نیست. در بعضی از ممالک اروپائی فقط بترک خوردنی قناعت نموده سیگار و چائی و آب را رد نمیکنند. ولی در اغلب زندانها آب هم نمیآشامند، سیگار و سایر چیزها را نمی پذیرند. حتی میگویند از تختخواب و رختخواب نیز استفاده ننموده وسط سلول روی زمین مینشینند.

در کشورهای قانونی زندانیان چند ساعت پیش تصمیم خود را با شرایط و پیشنهادهائی که دارند بنظر اولیاء اموز زندان میرسانند. مدعی العموم و طبیب قانونی باید حاضر شوند، زندانیان جداً مورد معاینهٔ طبی قرار میگیرند، آنها را که امراض قلبی دارند یا ضعیف هستند یا امراضی دارند که در اثر گرسنگی ممکن است خطرناک باشد فوراً مقصودشان را بر آورده می کنند: و تقاضاهایشان را رسیدگی کرده نمی گذارند کارشان به گرسنگی بکشد. سایرین تا خاتمه اعتصاب جداً در تحت کنترل طبیب قرار میگیرند. عادتاً ترک غذا چند روز بیشتر طول نمیکشد مطبوعات و افکار عامه با کمال نگرانی جزئیات حادثه را تعقیب میکنند بعضاً تشکیلات های اجتماعی خارج زندان نیز مداخله نموده پارلمان و مجامع دیگر نیز نمی توانند در همچو اتفاقی بی طرف و بی قید باشند. دولت بالاخره ناچار میشود کار را رسیدگی نموده بهر قیمتی هست اعتصاب کنندگان را قانع کرده از تعدی و اجحافات مامورین زندان یا شهربانی جلوگیری نماید.

هنگامی که ما در زندان بودیم در ایران حتی برای غیر زندانی هم حق اعتراض نبود و هیچکس جرات نداشت از حقوق خود دفاع نماید تا چه رسد زندانی. و ما میدانستیم که اگر بخواهیم برای احقاق حق خود قدمی برداریم باید فقط و فقط بخودمان تکیه داشته باشیم، زیرا بخوبی دریافته بودیم که نه پارلمان، نه مطبوعات. نه مدعی العموم، نه طبیب قانونی، نه شاه و بالاخره هیچکس بدادمان نخواهد رسید. بلکه صدای ما از کریدرهای مخصوص سیاسی زندان نیز خارج نخواهد شد. از طرف دیگر یکی کردن رای ها هم مشکل بنظر می آمد. اداره شهربانی اگر چه از منظور ما اطلاعی

نداشت، و شاید معنی اعتصاب عمومی را آنروز نمیدانست، با وجود این با وعده و وعیدها سرمان را گرم مینمود. بعضی از زندانیان ساده گول حرفهای مامورین شهربانی را خورده هر روز از خواب بلند شده خود را برای مرخصی حاضر میکردند. یکی دو بار برای منظورهای کوچکی، مثلاً برای بازگذاشتن در، یا خاتمهٔ مجردی یا برای آمدن از نمره یک ترک غذاهای انفرادی و یا دست جمعی کوچکی شده بود. حتی بعضی‌ها نتایج کوچکی هم گرفته بودند. ولی تصور نمی کردیم بآسانی بتوانیم همهٔ زندانیان را همراه کنیم. از این جهت کار هر روز بتعویق میافتاد و کسی هم جرئت نمیکرد پیشقدم باشد. با وجود این بلا تکلیفی که یک سال بیشتر طول کشیده بود همه سخت ناراضی بوده پی بهانه می گشتند.

قربانیان زندانیان

این مقاله را در یکی از روزنامه‌های هفتگی انتشار دادیم.

اولین قربانی ما محمد باقر صادق پور بود این قهرمان بی سروصدا را با هیجده نفر متهمین سیاسی دیگر از آستارا و اردبیل آورده بودند. زن و بچه‌اش مانند سایرین بی‌سرپرست مانده بودند. میگفت دو دختر و دو پسر دارد و پسر بزرگش را زیاد دوست میداشت و از اینکه او توانسته بود با خط خود برایش کاغذ بنویسد بسیار خوشوقت بود. محمد باقر همان سال اول گرفتاری ما، ۱۳۱۰، در توقیف گاه شماره یک مسلول شد. هنگامی که او را بمریضخانه قصر آوردند سل در اثر گرسنگی و هوای کثیف اطاق تاریک و مجرد نمره یک به منتهی درجه شدت رسیده بود. از دهنش خون میآمد. سرفه امانش نمیداد، نحیف و لاغر شده بود. در اثر پافشاری ما پزشک زندان از اداره سیاسی کسب تکلیف نمود، دو روز دیگرعوض علاج و دوا یا حکم مرخصی، آقای نماینده اداره سیاسی پیدا شد. او هنوز آنقدر بزرگ نشده بود، اتومبیل‌های متعدد نداشت، خودش مانند امروز خیلی فربه و شکم گنده نبود، گاهگاهی بنوشته‌های زندانیان جواب هم میداد و در زندان هم پیدا میشد.

مریض با زحمت میتوانست حرف بزند صدایش خفیف و لرزان بود. گفت: آقا خودتان هم میدانید که من گناه و تقصیری ندارم. آدم بی دست و پائی بیش نیستم، از دیوار کسی بالا نرفته، بناموس کسی بد نگاه نکرده‌ام، اگر دست خودتان هست، خودتان، اگر نه باعلیحضرت هرچه زودتر گزارش داده، مرخصم بکنید، زن و بچه‌ام گرسنه‌اند لباس ندارند سر پرست ندارند، دارند، خدا را خوش نمیآید، بگذارید وقت جان دادن لااقل نزد عیال و اطفالم باشم.

صدای پلیس که بی قید، خشک، شدید ووحشت آور بود گفت: «بمیر! شما همه باید بمیرید! چه غلطهای بزرگ! اعلیحضرت کارش تمام شده، باید گزارش مزخرفات شما...ها را بخواند!» دو ساعت دیگر محمد باقر نبود. این خبر میان زندانیان سیاسی مانند بمب صدا کرد. هرکس عاقبت خود را بنظر آورد. احساسات بالا گرفته، خونها بجوش آمد. کاسه‌های صبر لبریز شد «مرگ تدریجی ننگ است محمد باقر رفت همه ما را میخواهند زجر کش بکنند. این قابل تحمل نیست، ما باید همگی یک باره بمیریم یا باید هرچه زودتر بکارهایمان رسیدگی شود.»

صدا در توی تمام کریدرها طنین انداز شد. دیگر پیشوا و رهبر و مقدمه لازم نبود کاسه‌های دم پخت دست نخورده از اطاقها بیرون رفت.

سی و شش نفر متهم سیاسی مانند یک تن واحد اعلان ترک غذا کرده بودند. کارمندان اداره سیاسی و زندان دست و پای خود را گم کرده نمی دانستند چکار بکنند. التماس و وعده وعید نیز مانند تهدیدهای گوناگون اثر نداشت، تصمیم‌ها قطعی بود، هشت روز هیچکس بهیچ چیز حتی به آب و سیگار هم لب نزد. این نخستین ترک غذای عمومی سیاسی بود. این پیش آمد برای زندانی که رژیمش زروگوئی و فعال مایشائی بود، تازگی داشت. تمام قصر تکان خورده بود، اکراد والوار، حتی مجرمین عادی هم بهیجان آمده میخواستند بما ملحق شوند. عدهٔ پاسبان‌ها را هرآن زیادتر میکردند. خود علیم

الدوله مریضخانه را ترک نمی کرد. سرهنگ راسخ از ترس گوشی تلفن را زمین نمیگذاشت. سرتیپ زاده[1] مدیر زندان گاهی بنعل گاهی به میخ زده دائماً در حرکت بود. از آشنائی و خصوصیت دم میزد، در عین حالیکه از مسئولیت اداری میترسید بحقانیت ما نیز اعتراف مینمود. جوانشیر[2] و فروزش و سایر کارمندان اداره سیاسی را کشیده نزد ما میآورد. اعتصاب شدید و تزلزل ناپذیر بود. انتظام محکم وجدی بود. همه میدانستند که پلیس ممکن است مغلطه کاری کند. داد و فریاد و شلوغی راه انداخته بدین بهانه نگذارد حرف‌های حسابی ما بگوش اولیای امور برسد. از هر کریدر فقط یکنفر موظف بود پرسش‌های گوناگون عمال شهربانی را بطور مختصر جواب داده باطاق خود مراجعت نماید. دیگر هیچکس بهیچوجه مداخله نمی کرد. متانت، بزرگی و مردانگی از در و دیوار زندان میبارید. حتی کریدرهای شلوغ مجرمین و دیگر بخشها نیز یک ابهت خاصی بخود گرفته و ساکت و آرام شده بود. یگانگی و وحدت، روح انتظام و بی غرضی با تمام معنی حکم فرمائی مینمود. مخصوصاً روز هفتم و هشتم در کریدرهای ۳— ٤— ۷— منظرهٔ مهیب‌تر بود. و در دالان‌ها غیر از پاسبانان دیاری دیده نمیشد. هرکس توی اطاق خود خزیده در انتظار کابوس مهیب مرگ که هر آن نزدیک میشد، نشسته بود.

بعضی هم ناتوانی خود را فراموش نموده بدون سر و صدا از هوش رفتگان را پرستاری میکردند. هیچ کس گله نداشت، هیچکس اظهار پشیمانی نمیکرد، هیچکس حاضر نبود بگذارد حتی در شدیدترین حالت ضعف، آمپول تقویتش بزنند. گریه و زاری، اظهار بیچارگی و نا امیدی

۱— سرتیپ‌زاده= که بعدها، بعد از شهریور ۲۰ به لقب کارگشا ملقب گشت و تنزیل خورقهاری از آب درآمد و تا درجهٔ سرتیپی ارتقاء یافت.

۲— جوانشیر= رئیس اداره سیاسی، یکی از بی همه چیزترین مأموران دوران مختاری، باستوان جوانشیر مأمور زندان هیچ نسبتی نداشت، با وی که آدم بدی نبود اشتباه نشود.

ننگ بود، مرگ یا آزادی شرافتمندانه! مرگ یا زندگی آزاد. این بود شعار نخستین اعتصاب کنندگان زندان مرکزی.

مأمور ادارهٔ سیاسی

این بود واکنش حرفها. این بود اعتراض شدیدی که در مقابل مرگ نا به هنگام محمد باقر صادق پور زندانیان دیگر میتوانستند بکنند و با کمال خوبی و شرافتمندی هم شروع کرده و با کمال مردانگی و دلیری بانجام رسانیدند.

بالاخره روز هشتم چند نفر از ماها را بشهر و اداره سیاسی احضار کرده پس از قول و قسم و مذاکرات جدی احتشام،فروزش، جوانشیر و غیره حاضر شدیم با شرایط زیر اعتصاب را خاتمه دهیم.

۱— تا یکماه دیگر تکلیف همه زندانیان بلا تکلیف معلوم شود.

۲— هیچ یک از زندانیان که استنطاقشان تمام شده است، در مجرد نباشند. درها باید شب و روز باز و در داخل زندان آزاد باشیم.

۳— حیاط های کریدرهای کوچک مانند سایر کریدرها باز بوده زندانیان سیاسی بدون استثناء بتوانند از هوا خوری وگردش در حیاط ا ستفاده کنند.

۴— بزندانیان سیاسی غذای کافی و مخصوص داده شده، این غذا حداقل، نهار از ۵ سیر شیر ۲ عدد تخم‌مرغ، یک نان یک چارکی و شب یکظرف چلو خورشت و یک چارک نان کمتر نباشد.

۵— حمام و صابون نیز مرتب و منظم برسد.

این بود ترک غذای اولی که بعضی از آن‌ها عملی بعضی دیگر با مرور زمان از بین رفت وضعیتمان سال بسال بدتر شده اعلان ترک غذاهای دیگری را ایجاب نمود.

مثلاً غذای موعود راسه ماه بیشتر ندادند. عده ایرا مرخص و تبعید نموده

عده‌ایرا که نزد خود مهم تشخیص داده بودند نگهداشتند. استفاده از حیاط و هوا خوری اگر چه اواخر شکل بدی بخود گرفت ولی عملی شد. مجرد و محدودیت نیز برای مدتی از بین رفت.

دومین ترک غذا سه سال دیگر اتفاق افتاد. این برای چراغ پر یموس بود. سه چهارروز بیشتر طول نکشید و عمومیت هم پیدا نکرد. اگر چه مطلب ساده بنظر میآید ولی برای ماااهمیت حیاتی داشت. غذاهای زندان سرد و غیر قابل خوردن بود. میبایستی گرم بشود، آب خراب و فاسد را می بایستی بجوشانیم. یکی دلش درد می کرد میبایستی اقلاً آب گرمی برایش درست کنیم بالاخره بدون آتش، زندگی آن هم در یک محیط محدود و کوچک و دور از شهر و دور از هرگونه وسایل زندگی قابل‌تحمل نبود ولی اداره زندان گوشش باین حرفها بدهکار نبود.

هر روز هر مامور یکه زودتر از خواب برمیخاست مقررات جدید و دستور تازه می تراشید. ما هم که از جان خود سیر شده بودیم البته نمیتوانستیم با مقررات غیر قابل تحمل و روز افزون آن‌ها بسازیم ناچار مخالفت میکردیم. با وسایل ساده که فقط عبارت از هستی خودمان بود مبارزه نموده نمی گذاشتیم ما را مطابق دلخواه خود خرد بکنند در واقع ما برای جان خود کوشیده می خواستیم مرگ را حتی الامکان دورتر بیانداز یم.

اثرات شوم زندان روز بروز وسیعتر و عمیق‌تر می شد. هفت سال شوخی نیست. هفت سال در یک محوطه محدود با روز و شب های یکنواخت بدون سرگرمی بدون مشغولیت روحی و جسمی بسر برده انسان را هر قدر هم قوی باشد کسل و خسته و بیزار وعصبانی و بدخلق نموده از پا در می آورد. در حقیقت همه ماها با مرور زمان همین طور شده بودیم. از یک حرف ساده عصبانی می شدیم با حرکت بی اهمیت دیگران از جا در میرفتیم با یک شوخی بسیار کوچک از یکدیگر انتظارات شدیدی داشتیم. برای همدیگر عیب ها و ایرادهای بنی اسرائیلی می تراشیدیم خلاصه روز بروز از همدیگر

دور میشدیم.

زندان هم از این استفاده نموده هر قدر میتوانست تفرقه‌ای را که میان افتاده بود عمیقتر میکرد. بدین واسطه از یگانگی و اتفاق ما که همیشه بضررش تمام می‌شد جلوگیری میکرد. بلا تکلیفی سخت بود. هفت سال ما آن را بسختی بسر برده کاملاً از آزادی مأیوس شده بودیم.

مامور ین اداره سیاسی هم اگر تصادفاً هنگام ملاقات میدیدیم جداً ما را نا امید نموده میگفتند کارتان بخدا مانده است.

پی بهانه می گشتیم که خشم خود را ظاهر ساخته بلکه هم بعد از یک اقدامات مجدانه زندگی خودمانرا خاتمه بدهیم. کریدرها چند دسته شده سرگرم تکفیر همدیگر بودند. این از همه بدتر و کثیف‌تر بود.

یک روز بهانه بسیار ساده‌ای مرا سخت عصبانی نمود. رئیس زندان میدانست که من بگوشه نشینی و تنهائی علاقه شدید پیدا کرده‌ام برای آزار و سر بسر گذاشتنم دستور داد دو نفر اشخاص ناجور را به اطاقم آورده بدینواسطه ناراحتم کرده باشند. اطاق کوچک و خفه کننده بود من طپش قلب داشتم ناچار بودم حتی شبهای زمستان پنجره اطاق را باز بگذارم بلکه بتوانم نفس بکشم. سه نفری کردن اطاق مانند حکم قتلم بود. ناچار اعتراض کردم عوض جواب رخت‌خوابم را توی کریدرها ریختند. نزد رئیس رفتم مطالب را شرح دادم. معلوم شد که در اثر گزارشات مخالفینم از دستم سخت عصبانی است گفت حتماً باید سه نفری زندگی کنی، برگشته توی کریدر نشستم هرچه گفتند نپذیرفتم هوا سرد بود خودم از چند روز پیش گریپ داشتم با وجود این ترک غذا کرده گفتم تا تکلیفم معلوم نشود غذا نخواهم خورد من زندانئی نیستم که مانند سایر زندانیان با من رفتار شود تازه با زندانیان نیز بدتر از سگ رفتار میکنند این قابل تحمل نیست.

دو سه نفر دیگر هم بر خلاف میل و اصرار جدی و مخالفت خودم بمن ملحق شدند. با شدیدترین طرزی ترک غذا را هشت روز تمام ادامه

دادیم. رئیس و معاون و طبیب هرکه آمد و هر وعده وعید که داد رد کردیم. نهایت روز نهم در حق ما تدبیر جدی بکار بردند.

با گرسنگان چه‌جور معامله میکردند

روز هشتم بسیار ضعیف و ناتوان شده بودیم. عادتاً گرسنگی تا روز سوم سخت است، نمیدانیم انسان تا اندازه‌ای عادت میکند یا چه‌علت طبیعی دارد که پس از سه روز معده دیگر زیاد آزار نمی دهد. درد و مالش ندارد، مثل اینکه تمام اعضاء هاضمه کرخت و بی حس می شوند. من غیر از آب سرد چیزدیگری نمیخوردم آب مثل اینکه غذائیت هم دارد، مدت کمی قوت می دهد.

روز هفتم سخت در زحمت بودم. گلویم خشک میشد. توانائی حرکت و حرف زدن نداشتم افکار و اندیشه‌های مخوف وحشتناکی بمغزم تاخته، روحم را خسته می نمود. عصبانی میشدم، میغلطیدم، بعد ضعف غلبه میکرد، بیهوش میافتادم.

اگرچه ترک غذا تصمیم بمرگ بود، ولی انسان طبعاً برای زندگی مبارزه می کند و از مرگ هراسان است. هر یک از اعضاء بطور غیر ارادی از خود فعالیت بروز میدهد. من ما بین دو پهلوان گیر کرده بودم: اراده و میل طبیعی زنده ماندن باهم دست و پنجه نرم میکردند. مرگ تدریجی اختیاری کار بسیار دشواری است. ولی برای حفظ شرافت، برای اثبات حقانیت، بالاخره برای آزادی که حق طبیعی هر فرد زنده است غیر از مردن چاره دیگر نبود.

مامورین زندان تا روز ششم با دستور مختاری سراغم نمیآمدند. راسخ از لجاجت دستور داده بود غذاهای خوبی تهیه کرده مخصوصا در اطاق پیش چشمم بگذارند.

رفیقم که فقط از روی دوستی و بخاطر مساعدت بمن، ترک غذا

کرده بود زودتر از من از پا در آمده روی تخت خواب افتاد. من ناچار بودم، با وجود ضعف و ناتوانی خود، او را که بیشتر اوقات بیهوش بود مساعدت بکنم. رئیس زندان میخواست از ما انتقام بکشد، ما را خرد و منکوب نموده زور خود را بدیگران نشان بدهد.

معاون زندان که نسبتاً آدم بی آزاری با پرچانگی و اندرزهای خود روح ما را باصطلاح سوهان میکشید. ما بی هوش میشدیم، دوستان در دهنمان آب ریخته بهوش میآوردند. و او (معاون زندان) هنوز ضرب المثلها و سرگذشت های اندرزآمیز اصفهانی خود را ادامه میداد.

پزشک زندان که تا آنروز نسبت به شخص من با احترام رفتار میکرد و در ترک غذای سابق، مرض قلبی مرا تصدیق کرده، به اداره سیاسی نوشته بود که اگر فلانی را بخواهیم بزور غذا توی حلقش بریزیم برایش خطر جانی دارد، این بار سیاست خود را عوض کرده، با مأمورین غلاظ وشداد و (جک) ماشین و بند و بساط مخصوص خود وارد گردید. به پزشکیار کتباً دستور داده بود با زور دهنم را باز کرده غذا خوردم بدهند.

این منظره مرا سخت عصبانی کرده ضعف و ناتوانی کاملاً از بین رفته، حس انتقام، حس مبارزه، حس جوانمردی، حس حفظ شرافت غلبه کرده بود. از رختخواب برخاستم تصمیم گرفته بودم تا نفس دارم نگذارم آرزوی پزشک جلاد عملی بشود.

حرفهایم درشت، سخت و جدی بود. گفتم:

«برو ید برئیس زندان بگوئید اگر مرد است خودش بیاید. اگر ناموس و شرافت دارد این ماموریت خائنانه را با دست خود انجام بدهد. تا کی باید بدون تکلیف مرا در اینجا نگهدارند هر جنایتیکه میخواهند من گردن میگیرم ببرند اعدامم بکنند تا راحت بشوم بالاخره بمن بگوئید چه جنایتی مرتکب شده ام ببر ید شما که قضات بی ایمان و دادستانهای پست و رذل زیاد دار ید دستور بدهید حکم اعدامم را صادر بکنند من بیشتر از این در این سوراخ

نخواهم ماند اگر از راه ترک غذا هم نباشد وسیله دیگری پیدا کرده خود را از چنگ جنایتکار شما خلاص خواهم نمود.»

طبیب، که همیشه سالوس و دو رو و ریاکار بود، میخواست در برخورد با ما خود را مخالف دولت نشان بدهد. ولی ایندفعه خبث طینت خود را ظاهر ساخته یک آدم خشک و خشن و یک پلیس درست و حسابی شده بود حرفهای مرا فقط با خنده معنی دار استقبال کرده به پزشکیاران اشاره‌یی کرده بیرون رفت. من زور و توانائی عجیبی پیدا کرده بودم. خیال میکردم میتوانم با تمام دنیا نبرد کرده همه را مغلوب نمایم. گفتم «آقایان، پی کار خود رفته مرا به حال خود بگذارید من با شما که مامور بیچاره و بی اراده‌ای هستید هیچگونه دشمنی و مخالفتی ندارم، ولی اگر بخواهید بمن نزدیک بشوید ناچارم برای دفاع از تصمیم خود مبارزه نمایم. از من نرنجید بروید به بزرگان خود این حرف مرا برسانید و بگوئید فلانی میگوید «تا زنده‌ام و تا زور و توانائی دارم از خود دفاع خواهم کرد. اگر بخواهید توهین و یا حرکت خلاف ادبی بروز بدهید تکلیف من معلوم است.»

واقعاً قیافه و لحن حرف زدن من پزشکیاران و عمال مختاری را مرعوب نموده بود، هیچیک جرئت نکرد پیش بیاید، پزشک پشت در گوش ایستاده بود، حرف مرا شنیده دستور داد پاسبان بیاید. بزودی در باز شد، هشت پاسبان گردن کلفت پشت سرهم وارد شده جلو تخت خوابم صف کشیدند. من در اثر عصبانیت بخود می لرزیدم هر آن احساس میکردم که زورم زیادتر میشود.

فرمان پزشک اجرا شد. هشت نفر پاسبان روی من ریخته دست هایم را محکم گرفته مرا مانند گوسفند قربانی روی تختخواب انداختند. تقلا و کوششم بجائی نرسید.

ماشین را روی دندانهایم گذاشته فشار دادند. نمیدانم پزشکیار ناشی بود یا عمداً میخواستند آزارم بدهند، بالاخره ماشین را طوری بکار بردند، که

یکی از دندانهایم شکست و چند جای دهنم زخم شد. چون لوله را خشک به گلو یم فرو برده بودند کم مانده بود نفسم قطع شود. یک لیوان درست از دهنم خون آمد، بیهوش روی تخت افتادم در صورتیکه تصمیم داشتم ترک غذا را ادامه بدهم.

عادتاً زندانیانی که با زور غذا خوردشان میدادند روزه را می شکستند. من تصمیم گرفته بودم این عادت دیر ین را بهم بزنم. لذا برای رئیس زندان پیغام دادم تا رئیس اداره سیاسی مرا نخواهد و کار مرا بجر یان نیندازد روزه را ادامه خواهم داد و شما هم مجبور ید جلادی خود را ادامه بدهید.

سه روز دیگر بدین منوال گذشت. رئیس اداره سیاسی گفته بود، من ممکن نیست ایشان را در حال اعتصاب بپذیرم. من هم تصمیم خود را اعلان کردم، بالاخره روز چهارم مرا بشهر خواستند. برای اینکه بتوانم سر پا بایستم در اتومبیل بیهوش نشوم، رفقا صلاح دیدند بدون دخالت پلیس روزه را شکسته مقدار کمی شیر بخورم. نمیتوانستم در مقابل اصرار دوستان فداکار یکه بر خلاف غدغن اکید پلیس دوازده روز از من پرستاری کرده بودند پافشاری بکنم. وانگهی تا اندازه‌یی در تقاضای خود پیشرفت نموده رئیس اداره سیاسی را وادار کرده بودم برخلاف حرف خود مرا در حال روزه احضار بکند.

این ترک غذا البته برای صحت من بسیار گران تمام شد. چندین ماه بستری و ناتوان بودم، ولی از نقطه نظر بهم زدن عادت دیر ین زندان که خیال میکردند اگر زندانی را بزور غذا دادند، کار تمام میشود بسیار مهم بود. سرانجام زندانیان دیگر فهمیدند که ممکن است بدینمنوال چندین ماه روزه را ادامه داده این تدبیر شدید را بی اثر گذاشت.

ترک غذای عمومی موفقیت آمیز دیگر

تا سال نهم توقیفمان دیگر ترک غذای مهمی پیش نیامد. مامور ین

اداره سیاسی هم میگفتند: در ایران باید این موضوع از بین برود، اگر بخواهیم ترک غذاها را اهمیت بدهیم، هر روز این بازی را خواهیم داشت. بدین منظور هم هرچه به وسیلهٔ اعلان ترک غذا خواسته میشد، ولو چیز بسیار بی اهمیت باشد، نمیپذیرفتند. با وجود این ما دوسال تمام برای یک اعلان گرسنگی شدید زمینه می چیدیم. افراد سر مخالفت های داخلی و منظورهای کوچک حاضر نمیشدند همه در یک جا ترک غذا بکنند، و هرکسی بهانه ای می آورد. زندان هم روز بروز فشار خود را ز یادتر مینمود. کر یدرها سخت محدود شده بود. اجازه نمیدادند مر یضخانه برو یم، غذاها روز بروز بدتر، کمتر و ظروف کثیف‌تر میشد. حتی در راه حمام نمی‌توانستیم از حال کر یدرهای دیگر خبر بگیر یم. پاسبانان، وکیل ها خیلی شیر شده بودند. برای یک کلمه حرف با پاسبانان ماراماهها به سلول مجرد میفرستادند.خود مرا برای یک بهانه بسیار ساده ۲۴ روز مجرد کردند. زندان دست جاسوسها و مفتشین افتاده بود. هرکس پول خرج میکرد، یا وضعیت زندانیان را گزارش میداد آزاد بود. ما که هیچکدام از اینها را نداشتیم کارمان سخت و خراب بود.

روزنامه ها را قدغن کرده بودند. کارخانه سیگار پیچی که برای عده ای از زندانیان سیاسی وسیله معاش بسیار ناچیزی بود بالاخره تعطیل شد. متهمین سیاسی را اجازه نمیدادند در کارخانجات زندان کار بکنند. وضعیت مادی و معنوی هم روز بروز سخت‌تر میشد. تا اینکه یک روز در حمام مابین یکی از زندانیان سیاسی و آجودان حمام گفتگوی نامطلوبی پیش آمد. وکیل بزندانی فحش داد. زندانی سیاسی تا آن روز فحش نخورده بود و هیچکس هم حاضر نبود فحش بشنود. این شخص هم اتفاقاً بی گناه‌تر ین زندانیان محسوب میشد. اسدالله شر یفی نام داشت، آدم بیطرف و بی غرضی هم بود، او را در اصفهان توقیف کرده بتهران فرستاده بودند. سه سال بیشتر بلا تکلیف مانده بود، ملاقات نداشت، کارگر سالم و خوش اخلاقی هم بود. وکیل که اسم

فامیلش پوراعظم بود میخواست با رنجاندن زندانیان برای خود رتبه و مقامی تحصیل کند.

خلاصه با بلند شدن گفتگوی اینها، همهٔ زندانیان کریدر هفت که تازه می‌خواستند برای شستشو لخت بشوند برگشته دور وکیل را گرفتند. وکیل سخت ترسیده بود. شریفی می‌خواست او را تنبیه بکند. این مناسب نبود همگی از حمام بیرون آمدیم، وکیل هم رفت گزارش بدهد، در کریدر دسته‌جات این گوشه و آن گوشه گرد آمده موضوع را میان خود مطرح میکردند مثل اینکه همه رأیشان یکی بود، میخواستند زیاده‌روی مأمورین را با ترک غذای عمومی خاتمه بدهند. کم کم رأی‌ها عوض شد بالاخره موضوع تکلیف و مرخصی بمیان آمده کریدر بدو دسته مخالف تقسیم گردید.

هنوز گفتگوها تمام نشده بود که بادیه‌های آش کشک نهار در رسید، دیگر وقت مذاکره گذشته بود. هرکسی میبایستی عملاً رأی خود را بدهد. بمحض تقسیم غذاها در حدود سی بادیه دست نخورده از اطاقها بیرون آمد. نایب گرجی را که آن وقت دست راست نیرومند محسوب می‌شد، خبر کردند. مطابق معمول سخنرانی پر از تهدید خود را شروع کرد ولی تصمیم زندانیان جدی و قطعی بود.

همان روز با وسایلی که داشتیم به کریدهای ۹، ۴، ۲، نیز اطلاع دادیم. عده‌ای هم در همان کریدرها بحمایت ما برخاستند. ترک غذا تقریباً جنبهٔ عمومی پیدا کرده مخالفین ناچار توی اطاقهای خود رفته ساکت ماندند. نیرومند[1] تازه رئیس شده بود. میگفتند از مختاری اختیارات نامحدود گرفته است. کتک و فحش، حبس مجرد با شدت هرچه تمامتر رواج پیدا کرده سختگیری از حد گذشته بود. ما میدانستیم که یک بهانه کوچک، یک حرکت نامناسب، یک داد و فریاد بیموقع، تمام کار را خراب خواهد کرد. و

۱ــ نیرومند= آخرین رئیس زندان زمان ریاست شهربانی مختاری که بعد از شهریور ۱۳۲۰ محاکمه و محکوم شد.

زحمت همه هدر خواهد رفت. ناچار از هرگونه تماس با پلیس پرهیز نموده هرکس توی اطاق خود خزیده تنها بسر میبرد. درست مانند اعتصاب عمومی اولی، حرف همه یکی بود: یا باید تکلیفمان معین شود یا همه از گرسنگی خواهیم مرد. تهدیدهای گوناگون نیرومند ثمری نداشت، هیچ کس حاضر نبود با پاسبانان یا با افسرها داخل مذاکره بشود. برای ترساندن ما باز پرسی رسمی را پیش کشیده یکی بعد از دیگری استنطاقمان میکردند و همه گرسنگان بدون اینکه پیش از وقت قرار و مداری گذاشته باشند حرفشان یکی بود. جاسوسهای زندان سعی میکردند بلکه از تفرقه و مخالفت داخلی استفاده کردند نگذارند دامنه اعتصاب وسعت پیدا کند. باستثنای چند نفر، کسی حرفشان را اهمیت نداد، ناچار ساکت شده صدایشان را در نیاوردند. علاوه براین نیرومند هنوز درست تسلط پیدا نکرده بود، جاسوسان جیره‌خوار و همدستان سرهنگ راسخ آنقدرها هم از اعتصاب بدشان نمیآمد. کم کم ساکنین کریدرهای دیگر هم بصدا درآمدند. نیرومند آتش بسیار بزرگی روشن کرده بود، همه از آینده خود میترسیدند. گفتگوی سخت گیریهای شدیدتری در میان بود، میگفتند نیرومند میخواهد همه را بحال زندانیان کریدرهای عادی، دزدان و سارقین درآورده غیر از یکدست لباس و یک رختخواب بسیار ساده همه چیزشان را بگیرد. وافور تازه قدغن شده بود. چراغها و بخاری‌ها را جمع کرده بودند. کتب و مجله و کاغذ و قلم، همه چیز در خطر بود، امتیازات کریدر هفت که مختلسین و خوانین بختیاری در آن سکنی داشتند کاملاً از بین رفته بود. هیچ کس جرئت اعتراض و حرف زدن نداشت. در چنین موقع خطرناک ما زندانیان سیاسی قدیمی، که طول اقامت زندان ما را به یک مشت استخوان‌های لخت وبرهنه مبدل نموده بود بمبارزه پرداخته بودیم. غیر از جان شیرین، اسلحه و وسیله‌یی نداشتیم همه ضعیف، لاغر، مریض و ناتوان شده و با زحمت و جان کندن زندگی سخت خود را ادامه میدادیم، در اثر ترک غذا بعضی‌ها خیلی زود از پا درآمدند. این بارهم

مثل اعتصاب اول همه چیز را ترک کرده بودیم، ولی برای جلوگیری از مغلطه ناچار از زدن آمپول تقویت جلوگیری نمی نمودیم.

روز چهارم، کریدر هفت صدا بلند کرد. روسای الوار گفته بودند ما نمیتوانیم در این جا هرچه دلمان بخواهد بخوریم و عده‌ئی بی گناه جلوی چشممان از گرسنگی تلف بشوند. اگر چه این قبیل حرفها نزد مختاری و نیرومند ارزش نداشت ولی برای ما بسیار مفید بود. از شنیدن آن بیشتر قوت قلب پیدا کرده بهتر استقامت بخرج می دادیم، سرانجام نیرومند ۵ نفر از ما را خواسته قول شرف داد که برای مدت بسیار نزدیکی بما جواب قطعی بدهد.

اعتصاب با موفقیت خاتمه یافت پس از ۹ سال بلا تکلیفی بالاخره پرونده‌های ما بمحکمه فرستاده شد. با تفصیلی که در جای خود ذکر خواهد شد. بکارمان ظاهراً رسیدگی کردند.»

در مورد این اعتصاب غذا فرخی یزدی یک رباعی سروده که در زیر نقل میگردد.

صد مرد چوشیر عهد و پیمان کردند　　اعلان گرسنگی به زندان کردند
شیران گرسنه از پی حفظ شرف　　با شور و شعف ترک سرو جان کردند

***

آدمکش بی نظیر ۳۳ قتل [1]

«در نیمهٔ اسفند ۱۳۱۲ قاتلی در تهران دستگیر که معلوم شد در مدّت دو ماه و نیم توقف خود در تهران مرتکب ۸ فقره قتل شده و پیش از آنهم در بغداد بسر می برده و درآنجا طبق اعتراف خود به همدستی چندنفر دیگر ۲۵ فقره قتل مرتکب گردیده است.این قاتل عجیب مردی پنجاه ساله بود بنام علی اصغر بروجردی و شغل او بامیه فروشی بود و در فریب اطفال خردسال ولگرد و سنین بین ده تا پانزده سال مهارت عجیبی داشته و آنها را برای اطفای

۱ــ نقل از اطلاعات در یک ربع قرن.

شهوت حیوانی خود به خرابه‌های خارج شهر می‌برده و در آنجا شکم‌پاره میکرده و اغلب سر می‌بریده است و بعد آثار جرم را مخفی میکرده اولین دفعه که مأمورین تأمینات بکشف قضیه موفق میشوند اطلاعی بود که از پیدا شدن سر بریده‌ای در خرابه شترخان نزدیک نجف‌آباد بیرون دروازهٔ حضرت عبدالعظیم اطلاع پیدا میکنند که وقتی دنبال می کنند در همان خرابه چند جنازهٔ از زیر خاک بیرون می آورند و عملیات شروع میشود تا موفق بدستگیری اصغر قاتل بامیه‌فروش می‌شوند که در یکدست سینی حلبی بامیه داشته و در دست دیگر حلبی بنزینی که در آن اثاثیهٔ خود را میگذاشته است. جانی مزبور از ریختن خون و حتی خوردن خون لذت می برده است.

قاتل تمام جنایات خود را اعتراف و چگونگی قتل‌ها را با کمال صراحت و تفصیل بیان داشت. دربارهٔ قتل (اعدام) خود او پیشنهادات زیادی میشد و مردم تهران سخت عصبانی و خشمگین بودند و بقدری واقعهٔ مزبور عجیب بود که مردم نمیتوانستند باور کنند چنین وحشی سبع و خطرناک آدم‌خواری در میان جماعت در تهران می‌زیسته... خلاصه این موضوع مدتها در تهران ورد زبانها بود و با اشمئزاز خبرها و مطالب مربوط باین خیانت بزرگ را مردم میخواندند و پیرامون آن بحث میکردند. در یک بالماسکه‌ای که همان ایام در کافهٔ شهرداری تشکیل شده بود یکی از شرکت کنندگان هم خود را بشکل اصغر قاتل درآورده بود و با سینی بامیه و پیت بنزین و همان قیافه کریه وارد مهمانی شد و در آن مجلس چند خانم غش کردند و بالاخره این هیکل را که باعث اشمئزاز بود از مجلس مهمانی خارج ساختند».

فهرست اعلام اشخاص

آ

آجودانی ۷٤
آذر (مهدی) ۷٤
آزاد (عبدالقدیر) ۳٦٦ ، ۳۷۲ ، ۳۸۷، ۳۸۹ ، ٤۱٦ ، ٤۱۷
آزرم (اسمعیل) ۷٤
آزموده (مرتضی) ۷٤
آرمیتاژ اسمیت ۱۰۱ ، ۲۵۸
آشتیانی (میرزا هاشم) ۳۷ ، ۵۷
آشوب آئین (رحمت الله) ۷٤
آقا بگوف ۱۸ ، ۲۱ ، ۱۹۳ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۲ ، ۲۳٤
آقا خان محلاتی ۲٤۳
آقا رضا کاغذ فروش ۸۵
آضیاءالدین نوری ۳۷
آل بویه (اسدالله) ۷٤
آقولی (سپهبد) ۱۰٦
آنتونی ایدن ۲٦٤ ، ۲۷٤
آندروود ۱۰٦ ، ۱۰۷
آهی (مجید) ۹۵
آیرم (امیر لشکر محمد حسین خان) ۱۱٦ ، ۱۱۷ ، ۱۵۱ ، ۲۰۰ ، ۲۰٤ ، ۲۱۲ ، ۲۱٦ ، ۲۲۳ ، ۲۲٤ ، ۲۳۳ ، ۲۳۹ ، ۲٤۱ ، ٤٦۷
آیرن ساید (ژنرال) ۱٤۳ ، ۲٤٤ ، ۲٤۵ ، ۲٤٦ ، ۲٤۷ ، ۲٤۹ ، ٤۳۸

الف

ابتهاج (احمد علی) ۷٤
ابتهاج (ابوالحسن) ۳۷٦ ، ٤۱٦
ابن مقفع ٤۳
ابن سعود ۱۱۲
ابوترابیان (دکتر حسین) ۱۸
احتشام ۱۱٦
احتشام (مأمور زندان) ٤۹۱
احتشام السلطنه ۱۵۳
احمد شاه ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ٦۳ ، ٦٦ ، ۹۳ ، از ۱۰۲ تا ۱۰۵ ، از ۱۳۱ تا ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۹۸ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲٤۳ از ۲٤۷ تا ۲۵۰ ، ۲٦۱
اخوی (مرتضی) ۷۳
ارباب علی آقا ۹۳ ، ۹٤
اربیانی (خبرنگار تاس) ۲۳٤ ، ۲۳۵
اردلان (ناصر قلیخان) ٤۰۰
ارسلان خلعت بری ۱۷۵

ارشد الدوله ٤٤٣ ، ٤٥٨
استروف ٢١٣
اسدالله خان هژبر السلطان ١٧١
اسعد (خان بابا) ٤٤٤ ، ٤٤٦ ، ٤٦٣ ، ٤٧١ ، ٤٧٤ ، ٤٧٦ ، ٤٧٧ ، ٤٨٠
اسعد (محمدخان) ٤٦٣
اسعد (محمد تقیخان، برادر سردار اسعد) ٤٤٢ ، ٤٤٤
اسعد (منوچهر خان) ٤٦٣
اسفندیارخان بختیاری ٤٤٤ ، ٤٤٥
اسفندیاری (خلیل خان) ٤٤٥
اسفندیاری (محتشم السلطنه) ٢٧٥ ، ٤٣٣
اسکندانی (نصرالله) ٧٤
اسکندری (امیر نصرت) ٣٩٢
اسکندری (سلیمان میرزا) ٥٠
اسکندری (عباس میرزا) ٩٩ ، ١١٧ ، ١٨٧ ، ١٩٩ ، ٤٢٥ ، ٤٤٢ ، ٤٥٧
اسمایث ٢٤٤ ، ٢٤٥ ، ٢٤٦ ، ٢٤٧
اشتراند ١٣١
اشرفی (پاسیار) ١٢٢، ٢١٠
اعتبارالدوله ٣٥٦
اعتماد السلطنه (محمدحسن خان) ١٥٥ ، ١٥٧
اعتماد الدوله قراگوزلو ٣٥ ، ١٥٣
افسر (شاهزاده) ٤٦
افضلی پور (علی) ٧٤
اقبال السلطنه ماکوئی ٦٣ ، ٦٤
اقبال لاهوری ١٤٦
اقصی (رضا) ٧٤
اکبر سلاخ ١١٧ ، ١١٨ ، ١١٩
اگوست و یلدن (وزیر مختار انگلیس) ٣
الهی وزیر (مصطفی) ٧٤
امام حسین(ع) ١٣٥
امام جمعهٔ تهران ١٥٣
امام جمعه خوئی ١٥٣
امامی (نظام الدین) ٣٨١ ، ٣٩٧
امان الله خان (پادشاه افغانستان) از ١٦ تا ٢١ ، ١٢٩
امان پور (عطاء الله) ٧٤
امیر بهادر ١٩١
امیر تیمور کلالی ٣٦٦
امیر جنگ ٤٦٤
امیر حبیب الله خان ١٧
امیرکبیر (میرزا تقیخان) ٤٣ ، ٤٩ ، ٩٨ ، ١٠٠ ، ٤٢٠
امیر طهماسب ١٣٤
امیر غازی ١٤٠
امیر فیصل ١١٢
امیر مؤید سوادکوهی ١٦٩، ١٧١
امیر مجاهد ٤٤٥ ، ٤٧٦
امیر منصور ١٥٧
امیر همایون بوشهری ٣٧
امیل زولا ٢٨٣
امین الدوله ٤٩ ، ٤٢٣
امین الدوله (میرزا علیخان) ٣٦١
امین الضرب (حاج حسین آقا) ٣٧ ، ٩٤
انصاری (حسین) ٧٤
انصاری (علیقلیخان) مشاورالممالک ١٠١ ، ٤٣٨
انوار (سید یعقوب) ٣٥ ، ٢٤٥
اورنگ (شیخ الملک) ١٥٢ ، ٤٣٧
اهورامزدا ٤٣٤

ایدن ۴۱ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱
ایروانی (محمدرضا) ۹۵
اینچبالد انگلیسی ۲۷۹
ایلخان بختیار (امیر حسین خان) ۳۶۵ ، ۳۹۹ ، ۴۶۳

ب

بازرگان (مهدی) ۷۴
باستان (نصرت الله) ۷۳
باقرخان ۴۵۹
باقر (باقری) ۲۲۸
بالفور ۱۰۱
بامداد (مهدی) ۹۵ ، ۱۱۹ ، ۱۶۱ ، ۱۸۷ ، ۲۴۲ ، ۲۸۴
باهر (عبدالله) ۷۴
بچه سقا (حبیب الله) از ۱۶ تا ۲۰ از ۲۲ تا ۲۴ ، ۳۰
بروجردی (محمد صادق) ۹۵
برهان ۱۱۶
بزرگ علوی ۴۷۶
بصیر (عبادالله) ۷۴
بقائی (دکتر مظفر) از ۳۵۸ تا ۳۶۰ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ از ۳۷۰ تا ۳۷۲ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱ ، ۳۹۰ ، ۳۹۲ ، ۳۹۵ ، ۴۰۹ ، ۴۱۰ ، ۴۱۷
بلبل (همسر دیبا) ۱۷۶
بهادری (فتح الله) ۷۴
بهادری ۴۱۱
بوذرجمهری (کریم آقا) ۸۴
بهرامی ۱۵۳
بهرامی (دبیر اعظم) ۵۳ ، ۱۹۸ ، ۲۸۵
بهرامی (مهدی) ۷۴
بهار (شیخ احمد) ۶۰ ، ۶۱
بهار (محمد تقی ملک الشعراء) ۳۴ ، ۴۷ ، ۴۹ ، ۵۷ ، ۶۲ ، ۲۰۴ ، ۲۱۲
بهرام خان بلوچ ۱۲۸
بهارالملک قراگوزلو ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۳۷۶
بهبهانی (میر سید محمد) ۱۵۳
بهمن ۴۳۲
بهنیا ۳۶۸
بنش (دکتر) ۲۸۷ ، ۲۹۸ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴
بیات (شیخ العراقین) ۵۸
بیات (مصطفی قلیخان) ۴۳۲
بیندری ۲۰۲

پ

پاک روان (فتح الله) ۳ ، ۴ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۳۵ ، ۱۸۹
پزشک احمدی ۹۰
پزشکیان (ابوالقاسم) ۷۴
پور اعظم ۴۹۹
پیرنیا (مشیر الدوله) ۳۳ ، ۳۷ ، ۹۵ ، ۹۹ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۵۸ ، ۱۸۸ ، ۲۰۷ ، ۲۱۲ ، ۲۲۸ ، ۲۵۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵ ، ۳۰۵ ، ۴۲۵ ، ۴۲۸
پیرنیا (مؤتمن الملک) ۳۳ ، ۳۷ ، ۱۵۳ ، ۱۵۸ ، ۲۲۸ ، ۲۵۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۴۲۵
پیرنیا (داود) ۹۵
پیرنیا (دکتر حسین) ۳۸۱ ، ۳۹۷
پیشه وری (سید جعفر) ۴۷۴ ، ۴۷۸ ، ۴۸۳
پیغمبر اسلام (ص) ۴۹۴

ت

تدین (سید محمد) ۱۵۳ ، ۲۱۲ ، ۴۴۱
تقوی (حاج سید نصرالله) ۹۳ ، ۹۵ ، ۴۳۲
تقوی (مهدی) ۷۳
تقی زاده (سید حسن) ۵۸ ، ۱۰۸ ، ۱۴۲ ، ۱۵۳ ، ۲۰۰ ، ۲۳۶ ، ۲۳۹ ، ۲۴۸ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳ ، ۲۷۵ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۵ ، ۲۸۷ ، ۳۱۳ ، ۳۵۹ ، ۳۵۶ ، ۳۶۶ از ۳۷۶ تا ۳۸۱ ، ۳۹۵ ، از ۴۰۰ تا ۴۰۲ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ از ۴۱۱ تا ۴۱۳ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ ، ۴۳۲
توفیق السویدی ۱۳۸ ، ۱۴۲
توفیق رشدی بک ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹
تورج امین (سرهنگ) ۱۰۵ ، ۱۰۷
تنکابنی (میرزا طاهر) ۹۵
تیمورتاش (ایران خانم) ۲۲۵ ، ۲۳۵
تیمور تاش (عبدالحسین معززالملک— سردار معظم) ۳۲ ، ۳۴ ، ۵۸ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۹۱ ، ۹۴ از ۱۱۴ تا ۱۱۷ ، ۱۵۹ ، ۱۶۶ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۸۰ ، از ۱۸۲ تا ۱۹۳ ، از ۱۹۵ تا ۲۰۰ ، از ۲۰۲ تا ۲۰۸ ، از ۲۱۰ تا ۲۲۲ ، از ۲۲۴ تا ۲۳۲ ، ۲۳۵ ، ۲۵۰ ، ۲۵۳ ، ۲۵۸ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۳۵۵ ، ۳۵۹ از ۳۸۱ ، ۳۸۳ ، ۳۹۹ از ۴۰۱ تا ۴۰۴ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷ ، ۴۲۱ ، ۴۳۰ ، ۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۴۴۳ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۴ ، ۴۶۵ ، ۴۵۷ ، ۴۸۳ ، ۴۸۴
تیمورتاش (منوچهر) ۲۵۵ ، ۲۷۶

ث

ثکهٔ افغانستان ۲۲
ثریا ملکه پهلوی ۴۴۵
ثقفی (کاظم) ۷۴

ج

جعفر آقا کرد ۱۵۰
جکسن ۲۶۰ ، ۲۶۳ ، ۲۷۹
جلالی شیرازی (محمد علی) ۷۴
جمال زاده ۳۰۱
جم (محمود— مدیرالملک) ۳۵ ، ۱۹۸ ، ۴۳۲
جواهری (مرتضی) ۷۴
جوانشیر (رئیس ادارهٔ سیاسی شهربانی) ۴۹۰ ، ۴۹۱
جهانبانی (سرلشکر امان‌الله میرزا) ۶۰ ، ۱۲۹ ، ۱۵۱
جهانسوزی (کاظم— افسر شهربانی) ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹
جهانگیر (نصرالله) ۳۷۶ ، ۳۸۱ ، ۳۹۷ ، ۴۰۰
جیکاک ۱۰۶

چ

چارلی چاپلین ۱۵۲
چراغعلیخان امیراکرم ۱۹۸ ، ۲۱۴
چمبرلن (وزیر خارجهٔ انگلیس) ۹
چوبین ۱۸۷
چنگیزخان مغول ۴۳۶

ح

حاج حسن نظیر
حاج رحیم ۶۳
حاج سید ابراهیم ۷۵
حاج سید مصطفی کاشانی ۱۴۰
حاج شرف‌الملک ۹۵

حاج شیخ اسحق رشتی ۱۵۳
حاج شیخ فضل‌الله نوری ٤٤۰
حاج علی آقا ۹۲
حاج فتن‌الدوله ۹۵
حاج کریم دادخان ۱۸۷، ۱۹٦
حافظی (محمود) ۷٤
حاج محمد تقی بنکدار ۳۷
حاج محمد امین خوئی ۱۵۳
حاج مشار سعدیه ۱۷۵
حاج میرزا حبیب امین التجار اصفهانی ۱۸۹
، ۱۹۱ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۱۹٦ ، ۱۹۷
، ۲۱۷
حاج میرزا نصرالله گرگانی ۱۵۵
حامی (احمد) ۷٤
حاج نبی ٦۳
حایری‌زاده (سید ابوالحسن) ۳۵۹ ، ۳۹۳ ،
۳۹٤ ، ٤۱۷
حسابی (سید مهدی) ۷۳
حسن هاشم ٤۸۲
حسن قمی ۱۲٤
حسین خان ۱۷۲
حسینقلیخان ایلخانی ٤٤۰ ، ٤٤۲ ، ٤٤٤
حشمت‌الدوله والا تبار ۱۷٦
حضرت رضا(ع) ۱۳٦
حکمت (محمد علی) ۷۳
حکمت (رضا) ر. ک. سردار فاخر
حکمت (میرزا علی اصغرخان) ٤۳۲
حکیمی (ابراهیم حکیم الملک) ۳٦۸ ،
۳٦۹ ، ۳۹۲
حیدری ۸۳

خ

خاقانی (شاهزاده) ٤۷٦
خبیری (عزت‌الله) ۷٤
خدایارخان (سرلشکر) ۱۹۸
خزائی (حسین آقا) ۱٦۷
خزعل ۵٦۱
خسرو قشقائی ۱٦۳
خشایار (علی اصغر) ۷٤
خنجی (لطف علی) ۱٦۵
خواجه نوری (ابراهیم) ٤۲
خولی ٦۳
خیابانی (شیخ محمد) ٤۲٤ ، ٤۲۵ ، ٤۲٦

د

دادگر (حسین عدل الملک) ۳۳ ، ۳٤ ،
۱۵۲ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۷۵ ، ۳۱٤
دارسی (و یلیام ناکس) ۳۰۱
دار یوش کبیر ٤۳٤
داور (علی اکبر) ۳۵ ، ۵۷ ، ٦۵ ، ۹۲ ،
۱۱۷ ، ۱۵۳ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۹۵ ،
۱۹۸ ، از ۱۹۹ تا ۲۰٤ ، ۲۱۱ ، ۲۳٦
، ۲۳۷ ، از ۲۲۷ تا ۲۷۹ ، ۲۸۷ ،
۳۰۰ ، ۳۱۳ ، ۳٦۲ ، ۳۹۸ ، ٤۳۲ ،
٤٤۱ ، ٤۵۷
درگاهی (سرتیپ محمد) ٤۲ ، ٤۳ ، ۵۷ ،
۵۹ ، ٦۱ ، ٦۵ ، ۹۳ ، ۹٤ ، ۱۱۳ ،
از ۱۱۵ تا ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ٤۲۱
در یفوس ۲۳۸
دشتی (شیخ علی) ۷۹ ، ۱۹۷ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹
، ٤۸۵
دکتر آقایان ۱۹٦
دکتر ارانی ٤۸۰

دکتر اشترونک ۱۸۳
دکتر امیراعلم ۱۵۵ ، ۴۵۳ ، ۴۵۵ ، ۴۵۶
دکتر حشمت ۴۸۳
دکتر حکیم الدوله ۱۵۵
دکتر شیخ (احیاء الملک) ۴۵۳ ، ۴۵۵ ، ۴۶۳
دکتر ظاهری (هادی) ۴۳۳
دکتر عبدالله خان کرد ۲۳۴
دکتر لقمان الدوله ۱۰۳
دکتر مؤدب نفیسی (مؤدب الدوله) ۱۸۰
دکتر هاشمی ۴۴۷
دکتر یونس افروخته ۱۵۵
دلانوا امر یکائی ۱۳۰ ، ۱۳۱
دولت شاهی (محمد علی میرزا) ۴۳۲
دوست محمدخان بلوچ ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹
دولت آبادی(حاج میرزا یحیی)۲۸۲ ، ۲۸۳
دهقان (احمد) ۳۷۷ ، ۳۷۸
دیبا (ناظم الدوله) ۱۵۳
دیبا (وکیل الملک) ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۲۰۲
دینس رایت ۱۶۵ ، ۲۴۴

ر

رابرتس ۳۳۹
رادمنش (رضا) ۷۴
رادسر (سرهنگ ادیب السلطنه) ۴۲
راسخ (سرهنگ) ۴۲ ، ۱۲۰ ، ۱۲۴ ، ۴۸۳ ، ۴۰۴ ، ۵۰۰
رحیم زاده صفوی ۲۱۰
رسا (مدیر روزنامه قانون) ۵۷ ، ۲۱۰
رضاخان (مأمور زندان) ۱۲۴
رضوی (سید احمد) ۷۴
روحی کرمانی ۲۵۷
روح بخش (اکبر) ۷۴
روشن زایر (امانت الله) ۷۴
رفیع ۶۳
رهنما ۱۵۳ ، ۲۵۷
ریاحی اصفهانی (ابراهیم) ۷۴
ریاضی (حسن) ۷۴
ریاضی (سید عبدالله) ۷۴
ریاضی (سرهنگ) ۳۰۱

ز

زادخان ۱۶۵
زاهدی (سرتیپ فضل الله) ۱۹۹
زاهدی (محسن) ۷۳
زرین نقش ۱۵۳
زعیم (سید حسنخان) ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۸
زنگنه (عبدالحمید) ۷۳
زوّار ۶۳ ، ۸۴
زندیه ۱۶۸

ژ

ژانکونتر ۱۱۴ ، ۱۳۱
ژرژ پنجم ۱۰۴
ژنرال ماژور دنسترویل ۲۴۹
ژیدل (پروفسور) ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۴۱۷

س

ساعد مراغه ای ۳۷۱ ، ۳۷۶ ، ۳۹۰
سالارالدوله ۴۴۳
سالمان پتروسکی (سفیر روس) ۱۹۳
سام خان (امیر ارشد) ۱۵۱
سامی راد (حسین) ۷۴
سایکس ۱۶۵

سپهدار رشتی ۴۳۸
سپهسالار (محمد ولیخان) ۱۰۰، ۴۴۳
سدهی (حسین) ۷۴
سر پرسی کاکس ۱۳۹، ۱۴۰
سرتیپ‌زاده کارگشا ۴۹۰
سرجان سیمون ۲۰۴
سرخوش (حیدر) ۷۴
سردار احتشام قشقائی ۱۶۳
سردار اسعد (جعفر قلیخان) ۳۵ ، ۶۴ ، ۱۱۴ ، ۱۵۳ ، ۱۵۹ ، ۱۶۶ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۲۴ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۳۵۹ ، ۴۳۲ ، ۴۳۵ ، از ۴۴۰ تا ۴۴۵ ، ۴۴۷ ، از ۴۵۱ تا ۴۶۰ ، ۴۶۱ از ۴۶۳ تا ۴۶۵ ، ۴۶۷ ، ۴۶۹ ، ۴۷۰ ، ۴۷۱ ، ۴۷۳
سردار اسعد (حاج علیقلیخان) ۴۴۰ ، ۴۴۲ ، ۴۵۸ ، ۴۷۱ ، ۴۷۲
سردار اقبال ۴۴۴ ، ۴۶۳
سردار داودخان ۲۱
سردار رشید ۴۲ ، ۲۸۵
سردار ظفر ۴۴۵
سردار عبدالعزیزخان ۱۷
سردار عشایر (صولت‌الدوله قشقائی) ۱۵۴ ، از ۱۵۹ تا ۱۶۴ ، ۳۵۵
سردار غلام صدیق خان ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۶
سردار فاخر حکمت (رضا) ۱۵۴ ، ۱۵۹ ، ۳۵۵
سردار معزز ۶۳ ، ۲۰۵
سعدالدوله ۱۸۸
سعید افندی ۱۱۲
سعید طاهری ۷۴
سعید مالک (دکتر لقمان‌الدوله) ۳۱ ، ۵۷
سلطانی ۱۷۵ ، ۴۷۵
سمیعی (ادیب السلطنه— حسین) ۳۵
سمیعی (عنایت‌الله خان) ۱۳۸ ، ۱۴۲
سنجابی (کریم) ۷۳
سنان ۶۳
سهیلی (سرهنگ) ۴۵۵ ، ۴۵۶ ، ۴۶۳
سورسایمون وزیر خارجهٔ انگلیس ۲۸۸
سیاح (حمید) ۲۲۳
سیاسی (محمود) ۷۴
سیدالشهداء (ع) ۹۱
سید جلال منجم تهرانی ۵۱ ، ۵۹
سید جمال‌الدین اصفهانی ۴۹
سید جمال الدین افغانی ۴۹ ، ۱۴۶
سید جعفر غسّال ۱۷۹
سید حبیب‌الله لاریجانی ۳۷
سید عباسخان ۴۴۷
سید عبدالرحیم کاشانی ۳۷
سید عبدالله بهبهانی ۴۹
سید ضیاءالدین طباطبائی ۱ ، ۱۰۳ ، ۱۴۵ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸
سید فرهاد ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵
سید محمد رشید ۱۴۶
سید محمد طباطبائی ۴۹۹
سید هاشم وکیل ۹۵ ، ۱۸۶ ، ۱۹۶
سیمیتقو (اسماعیل آقا) ۶۴ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱

ش

شادمان (دکتر) ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۸۱ ، ۴۰۰

شایگان (سید علی) ۷٤
شجاع الملک (ابراهیم) ۱٦۹
شروقی (علی اکبر) ۷٤
شریف حسین ۱۳۹
شریفی اسدالله ٤۹۸
شکر محمد ۱۲۷
شکری قوتلی ۱٤۵
شمردی الجوشن ٦۳
شمسا (سید جلیل) ۷٤
شه‌منش (عزالدین) ۷٤
شوکت علی ۱٤٦
شولن بورگ ۱۸۲
شیبانی (سرتیپ حبیب‌الله خان) ۳۵ ، ۱٦۵ ، ۱٦٦ ، ۱٦۷ ، ۱٦۸
شیبانی (اسدالله) ۷٤
شیخ ابراهیم زنجانی ۱۷۰
شیخ احمد ٦۰
شیخ (ابوالحسن) ۷٤
شیخ خزعل ۳۲
شیخ صفی الدین ۱۳٦
شیخ نیا (غلامعلی) ۷٤
شیخ علی مدرس ۳۷
شیخ عبدالله الفضل ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳
شیخ محمد عبدالرئوف ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳
شیرازی (اسمعیل) ۷٤

ص

صاحب اختیار (غلامحسین غفاری) ۱۵٤ ، ۱۵۸
صادق‌پور (محمد باقر) ٤۸۸ ، ٤۸۹ ، ٤۹۱
صارم‌الدوله ۹۱ ، ۹٦ ، ۱٦٦ ، ٤۲۵
صباحی امین (تقی) ۷٤
صدر (دکتر) ٤۰۰ ، ٤۰۱
صدّیق ۵۰
صدر (کاظم) ۹۳
صدر (محسن صدرالاشراف) ٤۳۲
صورتگر (لطفعلی) ۷۳
صمصام السلطنه (نجفقلیخان) ٤٤۲ ، ٤٤۵
صور اسرافیل ۳۵ ، ۱٤۵
صنیع الدوله مرتضی قلیخان ۱۷۲ ، ٤۲۲ ، ٤۲۳
صنیع حضرت ٤٤۰
صولت الدوله ، ر. ک. سردار عشایر

ط

طباطبائی سید محمد صادق ۲۰۵
طلوع (محمود رضا) ۳٤،۸۲ ، ۸۳ ، ۸٤

ظ

ظفرالدوله ۱۵۰
ظهیرالاسلام ۱۵۳
ظهیر همایون (میرزا علیخان) ۲۰٦
ظل السلطان ٤٤۲

ع

عباس میرزا (سالار لشکر) ۹۸
عباس میرزا (نایب السلطنه) ۱۰۰
عباسخان (سهم الممالک) ۱۷۱
عبدالکریم قاسم ۱٤۰
عبدالخالق ۲٤ ، ۳۰
عبدالقهار ۱٤٦
عبدالعزیز بن سعود ۱۱۳
عدل (منصور السلطنه) ۳۸۱ ، ۳۹۷
عدل طباطبائی (مرتضی) ۷٤

عزام پاشا ۱۴۶
عراقی (اسمعیل) ۶۳ ، ۷۱
عروضی (هاشم) ۷۴
عزت الدوله ۹۸
عزت ۴۷۹
عزیزی (محسن) ۷۳
عشقی (میرزاده) ۲۰۹
عطاری نژاد (حسن) ۷۴
عضدالملک قاجار ۱۳۲
عقیلی کرمانی (جلال) ۷۴
عقیلی (قاضی دادگستری) ۱۹۵ ، ۱۹۷
علم (امیر شوکت الملک) ۴۳۵
علاء (میرزاحسینخان) ۵۸، ۱۰۱، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۰۰، ۳۶۲، ۳۹۸، ۳۹۹
علوی (مدیر مجلهٔ پیکار) ۱۸۲ ، ۱۸۳
علی اصغر بروجردی ۵۰۱ ، ۵۰۲
علی خان قشقائی ۱۶۵
علی حسین ۴۴۷
علی بن ابیطالب (ع) ۵۰
علی مردان خان بختیاری ۴۷۴ ، ۴۷۵
علیم الدوله ۵۷ ، ۹۷ ، ۴۷۷ ، ۴۸۶
عمادی (افسر شهربانی) ۴۴۷ ، ۴۷۴ ، ۴۷۵
عموا وغلی ۴۱ ، ۴۴
عنایت (سید احمد) ۷۴
عنایت الله خان ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۳
عین الدوله ۴۲۴
عین الممالک ۱۱۲

غ

غفاری (ابوالقاسم) ۷۳
غلام نبی خان ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۳۰

ف

فاتح ۱۷۲
فاتح مصطفی ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۸۲ ، ۴۵۰
فاروق ۴۹
فتح الله اکبر ۱۷۵
فخرالدین پاشا ۱۳
فدوی ۱۷۸، ۱۷۹
فرامرزی (عبدالرحمن) ۳۸۸ ، ۴۱۶
فردر پک ۱۸۱
فردوسی طوسی ۱۸۱
فرخ (سید مهدی) ۱۰، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۵۳
فرخی یزدی ۳۴ ، ۸۲ ، از ۸۳ تا ۸۵ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۴۷۶ ، ۴۷۷
فرزاد (مسعود) ۷۳
فرمانفرما (عبدالحسین میرزا) ۱۰ ، ۱۵۳ ، ۴۲۴
فروتن (غلامحسین) ۷۴
فروتن (پاسبان) ۱۷۸ ، ۱۷۹
فروزش ۴۹۱
فروغی (محمد علی— ذکاءالملک) ۳۰ ، ۹۱ ، ۹۹ ، ۱۳۰ ، ۱۵۳ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳ ، ۲۶۶ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۳ ، ۳۱۳ ، ۴۳۰ ، ۴۳۲ ، ۴۴۰
فروهر (ابوالقاسم) ۹۵ ، ۱۹۷
فریزر ۲۷۹
فریور (غلامعلی) ۷۴
فصیحی (فصیح) ۷۳
فضل الله خان ۱۷۶
فهیمی (مهیم الملک) ۱۵۲ ، ۲۷۵
فیروز (نصرت الدوله) ۳۵ ، ۶۵ ، ۶۹ از ۹۱

تـا ۱۰۳، از ۱۰۶ تـا ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۳۲ ، ۱۵۹ ، ۱۶۶ ، ۱۹۳ ، ۱۹۹ ، ۲۰۳ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۴۰ ، ۴۲۵ ، ۴۴۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۴
فیروز (محمد حسین میرزا سرلشکر) ۹۸
فیروزآبادی (حاج سید رضا) ۳۷
فیروز یمینی ۱۲۱
فیض (میرزا عیسی خان) ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۷۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۴۰۲

ق

قاسم بن حسن(ع) ۸۹
قاسمی (مرتضی) ۷۴
قانع بصیری رئیس اداره بیوتات ۲۱
قراگوزلو (محمد) ۷۴
قزل ایاغ (دکتر) ۲۲۵
قشقائی (خسرو) ۲۸۷
قشقائی (محمد حسین) ۲۸۷
قوام‌الدوله (محمد علیخان) ۳۶۱، ۴۲۳
قوام‌السلطنه (احمد قوام) ۹۹ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۲۰۷ ، ۳۶۸ ، ۳۷۱ ، ۳۹۰ ، ۳۹۳ ، ۴۴۳
قوام‌الملک شیرازی ۴۳۵ ، ۴۳۹ ، ۴۴۲ ، ۴۵۳ ، ۴۶۳ ، ۴۵۵ ، ۴۶۴

ک

کاراخان ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، از ۲۲۱ تا ۲۲۵ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۴۳۰
کاشانی (آیت‌الله حاج سیدابوالقاسم) ۱۶۳
کاشف القطاء ۱۴۶
کاظمی (سید باقرخان) ۱۴۱ ، ۴۳۲ ، ۴۳۳
کامران میرزا (نایب‌السلطنه) ۱۵۶
کدمن (سرجان) ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۲۴۱ ، ۲۵۴ ، ۲۵۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۳۶۱ ، ۳۸۱ ، ۴۰۳
کرزن (وزیر خارجه انگلیس) ۲ ، ۱۰۸ ، ۱۳۴ ، ۴۳۷ ، ۴۳۹
کریم آقا بوذرجمهری ۲۴۱
کلادیو هانری ۳ ، ۴
کلاپ امریکائی ۲۷۹
کلانتری (محسن) ۷۴
کمال پاشا (مصطفی غازی) ۲۲ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۹
کوپال سرتیپ صادقخان ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۹۹
کوهی کرمانی (حسین) ۲۱۰
کیهان (محمود) ۷۳

گ

گازار ۲۳۴
گراف کواک ۱۸۱
گرجی ۴۹۹
گس ۹۰ ، ۳۷۶ ، ۳۷۸ ، ۳۸۷
گلبانگیان ۲۵۲
گلشائیان (عباسقلی) ۹۰ ، ۲۵۵ ، ۲۷۶ ، ۳۵۶ ، ۳۸۷ ، ۳۹۴ ، ۴۰۰ ، ۴۰۵ ، ۴۱۰ ، ۴۱۲ ، ۴۱۶
لسانی (ابوالفضل— مؤلف کتاب طلای سیاه) ۲۸۵
لطف‌الله خان شعاع‌الملک ۱۶۹
لطفی (عبدالعلی) ۱۸۶ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷
لهراسب بویراحمدی ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹
لئومانیاس ۱۸۰ ، ۱۸۱

لیندنبلات ۲۲۷

م

ماجدی (محمد) ۷۳
ماس سیکلی ۳۰۰
مالین تک ۲۵۲
متین دفتری (دکتر احمد) ۳۷۶ ، ۴۱۶
مجلل الدوله ۵۳ ، ۱۷۷
محمدآقا کرد ۱۵۰
محمد باقر گلپایگانی ۴۸۲
محمد زکی بیک ۱۴۰
محمد ظاهر شاه ۱۸ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۳۰
محمدعلی خان بلوچ ۱۲۸
محمد علی حرمانی ۱۴۶
محمد علی (گروهبان شهربانی) ۱۲۷ ، ۱۲۹
محمد علیشاه ۱۳۲ ، ۱۳۵ ، ۱۵۰ ، ۴۴۰ ، ۴۴۳ ، ۴۵۸
محمودی (نصرت الله) ۷۴
محمود قاتل ۱۱۹
مخبرالدوله (علیقلیخان) ۳۲۲، ۴۲۳
مخبرالملک (محمد قلیخان) ۴۲۳
مختار ۶۳
مختاری (سر پاس رکن الدین) ۹۷، ۱۰۶، ۱۱۷ ، ۱۲۴ ، از ۱۷۷ تا ۱۷۹ ، ۴۷۹، ۴۸۱ ، ۴۸۳ ، ۴۸۵ ، ۴۹۴ ، ۴۹۶، ۴۹۹ ، ۵۰۱
مدرس (بانو فاطمه) ۴۱ ، ۴۲
مدرس (بانو خدیجه بیگم) ۴۲
مدرس زاده (سید اسمعیل فرزند مدرس) ۴۰ ، ۴۲
مدرس (دکتر سید عبدالباقی) ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۶ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱
مدرس (سید حسن) ۳۳ ، ۳۴ ، از ۳۸ تا ۴۶ از ۴۹ تا ۶۲ ، از ۶۶ تا ۷۰، از ۷۵ تا ۷۷ ، ۱۰۷ ، ۱۱۷ ، ۱۶۰ ، ۲۱۰ ، ۲۱۲ ، ۲۵۰ ، ۳۶۲
مدرس شیخ علی ۳۷
مدرس فرزند مدرس ۴۴
مدرسی (دکتر محمد حسین) ۴۱ ، ۴۴
مدرسی (علی) ۳۸
مستوفی (میرزا حسنخان مستوفی الممالک) ۳۳ ، ۳۷ ، ۴۶ ، ۵۲ ، ۵۸ ، ۹۲ ، ۹۹ ، از ۱۵۴ تا ۱۶۱ ، از ۱۶۳ تا ۱۶۵ ، ۲۲۷ ، ۲۵۰ ، از ۲۸۳ تا ۲۸۵ ، ۳۵۵ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۴۳ ، ۴۵۹ ، ۴۶۰
مسعود انصاری (ناصر) ۷۴
مسعودی (عباس) ۳۹۲
مسیح (عیسی بن مریم) ۵۰
مشارالملک (حسن) ۲۸۴، ۲۸۵
مصباح (امین الدوله) ۷۳
مصدق (دکتر محمد مصدق السلطنه) ۳۴ ، ۵۸ ، ۱۰۶ ، ۲۴۸ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۳۴۰ ، ۳۴۷ ، ۳۷۶ ، ۴۱۶
مظفرالدینشاه ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۵۰ ، ۱۶۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۳۶۱ ، ۴۲۳
معتمدی (عباس) ۷۴
معزالملک (محمد تقیخان) ۴۲۳
معظمی (دکترعبدالله) ۳۶۸ ، ۳۷۸ ، ۳۸۶
مفاخرالملک ۴۴۰
مفتاح (حسین) ۷۳
مفتی اعظم ۱۴۶

مقبل (احمد) ۱۸۶ ، ۱۹۶
مکرناک امر یکائی ۱۳۱
مکلین تاک ۳۳۹
ملایری (شیخ الاسلام) ۵۹
ملک زاده (دکتر) ۱۵۴
ملک زاده (سرهنگ) ۱۵۱
ملک فیصل ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰
ملک اسمعیلی (عز یزالله) ۷۳
ملک المتکلمین ۴۹
ملک حاج حسین آقا ۴۴۹
ملک (دختر حاج حسین آقا) ۴۴۹
ملکی (میرزا رضا) ۹۵
ملکی (خلیل) ۷۳
مکی (سید حسین) از ۳۵۷ ، تا ۳۶۰ ، از ۳۶۵ تا ۳۶۷ ، ۳۷۲ ، ۳۷۷ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۹۵ ، ۴۰۴ ، ۴۰۹ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲ ، ۴۱۶
ممتازالدوله ۱۵۳
ممدوح شوکت ۲۸
ممقانی (شیخ اسدالله) ۹۵
منشی باشی ۱۱۶
منصور (علی منصور الملک) ۱۵۳ ، ۱۶۰ ، ۱۶۴ ، ۱۷۴ ، ۴۳۲
منفرد ۷۳
مهدوی (حسن) ۹۴
مهران (احمد) ۷۳
مهرخواه (نعمت الله) ۴۵۱
موسی بن جعفر(ع) ۶۹
مؤید احمدی ۴۱۸
مؤید السلطنه (میرزا رضاخان) ۴۲۴
میرزا ابوالقاسم دفتردار مسجد سپهسالار ۴۵
میرزا اسمعیل خان اجودان باشی ۴۴۰
میرزا رضاخان نائینی ۹۴
میرزا علی اصغرخان امین السلطان اتابک ۱۵۸ ، ۱۸۸ ، ۲۰۱ ، ۳۰۵ ، ۳۶۱ ، ۴۲۳ ، ۴۴۲ ، ۴۵۸
میرزا کوچک خان ۲۰۵
میرزا محمدتقی شیرازی(آیت الله)۱۳۹
میرزا هاشم ۴۴۰
میرزا هدایت وزیر دفتر ۱۵۵، ۱۵۷
میرزا نصرالله خان مشیرالدوله ۲۰۱
میرزا یوسف مستوفی الممالک ۱۵۵،۱۵۶

ن

نادرخان (محمد نادرشاه) ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۳۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳
ناصح ۴۰۱
ناصرالدین شاه ۱۰۴ ، ۱۷۰
ناصرالملک ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۴۲۴
ناصرخان قشقائی ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۸ ، ۳۵۵
نایب ناصرخان (مدیر زندان) ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴
نجم (ابوالقاسم— نجم الملک) ۳۷۶ ، ۳۹۲
نرمان (وزیر مختار انگلیس) ۱ ، ۲۰۸
نصر رئیس برزن ۹۰
نصرت السلطنه ۱۰۵ ، ۲۴۳
نصرت بیک ۱۴۰
نصیر سیاح (حسینعلی) ۷۳
نصیر سمیعی (محمد) ۷۴
نظام السلطنه مافی (حسینقلیخان) ۱۵۰ ، ۳۶۲ ، ۴۲۴

نظام‌السلطنه (رضا قلیخان) ۴۲۴
نظام‌الدین وزیر معادن ۳۰۵
نعمت‌اللهی (ابراهیم) ۷۳
نقدی (سرلشکر) ۴۵۵
نقوی (حسین) ۷۳
نوائی (سرهنگ) ۶۱
نواب ۲۳۶ ، ۲۳۹
نوائی (حسین) ۷۳
نوبان (شاهزاده) ۱۰۶
نوری پاشا ۱۳۸
نوری سعید پاشا ۱۴۰ ، ۱۴۱
نیرالدوله (شاهزاده) ۱۸۸
نیرومند (پاسیار) ۴۷۱ ، ۴۸۳ ، ۴۹۹ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱
نیم تاج خانم سلماسی ۱۴۹

و

وارسته ۳۶۹
وثوق‌الدوله (حسن وثوق) ۳۷ ، ۱۰۰ ، ۱۳۲ ، ۱۵۳ ، ۱۶۳ ، ۱۶۶ ، ۱۷۰ ، ۲۴۸ ، ۲۵۰ ، ۴۲۵
وجدانی ۹۵
وزیر افخم (سلطان علیخان) ۴۲۳
وکیل (سید هاشم)؛ ر. ک. سید هاشم
ولی‌الله شادمان (پاسبان شهربانی) ۱۷۸
ولیعهد (محمد حسن میرزا) ۵۸ ، ۱۳۴ ، ۴۴۱
ولیعهد (محمد رضا شاه) ۸۹ ، ۱۸۰ ، ۲۴۲ ، ۴۴۴
وپرت فن بلوشه ۱۸۱
ویکتور یا ملکه انگلیس ۱۰۴

ه

هادی نظمی ۱۷۸
هدایت (رضا قلیخان لله باشی) ۴۲۲
هدایت (مخبرالدوله) ۴۲۲
هدایت (مخبرالسلطنه) ۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۵۸ ، ۹۱ ، از ۱۱۰ تا ۱۱۳ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ ، ۱۳۵ ، ۱۳۸ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹ ، ۱۶۵ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰ ، ۱۹۸ ، از ۲۸۱ تا ۲۸۳ ، از ۴۱۶ تا ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۴۲۳ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۳۰ ، ۴۳۲ ، ۴۴۱
هدایت نیرالملک ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۵
هردوت ۴۳۴
هژیر (عبدالحسین) ۱۶۳ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۷۶ ، ۳۸۳ ، ۳۹۶
همراز ۱۷۵
همفریش وزیر مختار انگلیس ۲۰
هورخش تابان (حبیب‌الله) ۷۴
هوفمان فیلیپ وزیر مختار امریکا ۹
هندنبورک ۱۸۲

ی

یاسائی (عبدالله) ۳۴ ، ۶۳ ، ۱۵۳
یزدی‌زاده (محمود) ۷۴
یانک (دکتر انگلیسی) ۲۸۰ ، ۲۸۱
یزدان‌پناه (سپهبد مرتضی خان) ۱۳۴
یعقوب لیث ۵۳
یغمائی (حبیب) ۳۰
یفرم ۴۴۰
یکانی ۱۹۵
یمین اسفندیاری ۳۷۸
یولند امریکائی ۱۷۳ ، ۱۷۴